وهمچنین یك یك از بنی هاشم را که بنی امیه کشته بودند یاد میکرد میگفتند بنی امیه اورا شهید کرده اند

بعد سفاح گفت بنی امیه چه کسان بودند

گفتند پدران همین کسانیکه در حضور تو بکرسی های زر نشسته اند

سفاح فرمود شمشیر ها کشیدند وتمام آنها را بجهنم واصل نمودند

ودر حیات الحیوان از ابوالفرج بن جوزی نقل کرده که سفاح یکروز خطبه میخواند که عصا از دستش افتاد سفاح فال بد زد

پس یکنفر از اصحابش برخاست وعصا را برداشت داد بدست سفاح واین شعررا انشاد کرد

فالقت عصاها واستقر بها النوی　　کما قر عینا بالایاب المسافر

واز ابن خلکان نقل کرده که یکروز سفاح نظر کرد بآینه گفت اللهم عمرنی طویلا فی طاعتك متمتعا بالعافیة

پس سخنش تمام نشده بودشنید طفلی بطفل دیگر میگوید الاجل بینی وبینك شهران وخمسة ایام پس تطیر نمود از کلام او

وبعدازدوماه وپنج روز سفاح از دنیا رفت واز سنش سی ودوسال وشش ماه گذشته بود و مدت خلافتش چهار سال ونه ماه بود انتهی

وموت سفاح درذیحجة سنه صدوسی وشش بود ودر شهرانبار او را دفن کردند

دوم از خلفاء بنی العباس　**ابوجعفر عبدالله منصور لع ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود**

ودرمجالس المؤمنین است که خست اوباندازهٔ بود که ازدانق مضایقه‌میکرد لذامشهورشد بدوانقی

وچون در اوایل خلافت منصور علوبین بااو درمقام مخالفت بودند وشیعه‌را ازمتابعت اومنع مینمودند که خلافت حق اولاد علی است

منصور بااهل‌سنت‌اظهار موافقت نمودکه بامدادآنها هجوم علویین را از خود دفع کندلاجرم‌منصور قسم خورد گفت

والله لارغمن انفی و انوفهم وارفع علیهم بنی تیم وبنی عدی

قسم بخداکه بینی خود وبینی علویین را برخاك خواهم مالید وعلی‌رغم ایشان بنی‌تیم وبنی‌عدی‌را که‌ابابکروعمر باشد بر حضرت امیرالمومنین علی‌ع تقدیم خواهم نمود

پس بمقتضای قسم خود عمل نمود ودرخطبه ذکرخلفآی ثلاث رابر ذکر حضرت امیرع مقدم‌نمود و دشمنی آل علی را آشکارا نمود وخیلی ازسادات وعلویین رامقتول نمود وخیلی از بنی فاطمه‌رادرزیر دیوار جامع‌منصوردفن کردومحمدوابراهیم‌پسران جناب عبدالله‌المحض‌رابامرمنصور بقتل‌رسانیدندوچند مرتبه عزم نمود که حضرت جعفر بن محمدالصادق ع را بقتل رساند گاهی‌اژدهائی بنظرش میآمد که میخواست تحتش را به بلعد

گاهی‌جدش حضرت پیغمبر ص بنظرش میرسید آخرالامر آن ملعوم حضرت صادق ع را بقتل رسانید

الحاصل ظلمهای آن ملعون برذراری واولاد پیغمبر زیاد بود

و در درالمسلوك است که منصور درمکه معظمه شبها طواف میکرد وبعد از نمازصبح میرفت بمنزل خود

یکشب مشغول طواف بود شنید گوینده میگوید اللهم انی اشکو الیك ظهور البغی والفساد فی الارض منصور آن گوینده را طلبید گفت چه بود که از تو شنیدم

گفت اگر در امانم بتو بگویم گفت بلی در امانی

آنمرد گفت انکسیکه طمع در او غلبه کرده او و بین حق حائل شده و باعث ظهور ظلم وفساد در روی زمین شده توهستی چون خداوند امور بندگانش را بتو وگذار فرموده وتو بغفلت گذرانیدی و بین خود ومسلمین دیواری حائل نمودی از گچ وآجر ودرهائی قراردادی از آهن وحاجبهائی قراردادی که با آنهاست اسلحه ووزیرهای ظلم واعوانی فاجر اتخاذ کردی که اگر اراده احسان بکسی بنمائی ترا یاری نمیکنند واگر ارادهٔ سوئی بنمائی ترا باز نمیدارند وآنهارا قوی نمودی به ظلم برمردم وواداز نکردی آنهارا بفریادرسی مظلومی وبه سیر کردن گرسنه ای و پوشیدن برهنه ای پس پرشد بلاد از فساد وظلم

بعد فرمود یا امیرالمومنین من سفر کردم ببلاد چین وپادشاه آنجا گوشش کر بود واو گریه میکرد وزرآء او باو گفتند چرا گریه میکنی

گفت گریه من نه بجهت آنستکه گوشم کر شده بلکه بجهت آنستکه مظلومین درب خانه من دادمیزنند ومن صدای آنهارا نمیشنوم لکن حالکه گوش ندارم چشم دارم

امر کرد منادی فریاد کند میان مردم که احدی جامه قرمز نپوشید مگر کسیکه براو ظلم شده باشد و خود سلطان سوار فیل میشد که مظلومین را بیابد وآنهارا یاری کند

بعد گفت یا امیر المومنین او با آنکه مشرك بالله بود اینقسم بدن خود را بتعب میانداخت وتو که میگوئی من مؤمن بالله وپسرعم پیغمبر ص هستم خودرا بجهت مسلمین بتعب نمیاندازی وحریص بجمع اموال هستی وحال آنکه جمع اموال بجهت یکی ازسه امر است

یا بجهت اولاد است وتومیدانی بچه که از مادر متولد میشود مالی ندارد وخداوند بـاو روزی میدهد وتو روزی او را نمیدهی

یا بجهت استحکام سلطنت است وتو دیدی پیشینیان خودرا که اموال جمع کرده واسلحه حاضر نموده شان فایدهٔ بحالشان نداشت

یا بجهت تحصیل مقام است وحال آنکه مرتبهٔ فوق این مقام ومرتبهٔ که داری نیست مگر آنکهٔ عمل صالح بنمائی

پس منصور گریه زیادی کرد وگفت

یالیتنی لم اخلق ولم اك شیئا بعد مؤذن اذان گفت ومنصور مشغول نماز شد چون از نماز فارغ شد آنمرد را طلبید اورا نیافتند گفته شده که او حضرت خضر ع بوده

ودر حیوة الحیوان است که ابوجعفر منصور در نزدیك مکه معظمه دید بدیواری این دو بیت وشته شده است

ابا جعفر حانت و فاتك و انقضت	سنوك و امر الله لابـد واقع
ابـا جعفر هـل کاهـن او منجم	لك الیوم من ریب المنیته دافع

بعد که خواند یقین کرد اجلش رسیده وبعدازسه روز از دنیا رفت

وموت منصور درروزششم ذیحجه سنه صدوپنجاه وهشت بود در بئرمیمون که نزدیك مکه معظمه است وازسنش شصت وسه سال گذشته بود ومدت خلافتش بیست یکسال ویازده ماه وچهارده روز بود

واز آثار منصور است بناء شهر بغداد

سوم از خلفاء بنی العباس **ابوعبدالله محمد بن ابی جعفر المنصور است الملقب بالمهدی**

و در درالمسلوك است كه در سنه صد وشصت مهدی بن منصور مسجد حضرت رسول ص را وسعت داد

ودر این سه نسب زیاد بن ابیه رارد کرد از ابی سفیان اورا ملحق کرد بعبید رومی بعد از آنکه معویه اورا ملحق کرده بود بابی سفیان

ودر سنه صدوشصت وهفت مهدی عباسی مسجد الحرام را وسعت داد

و روایت شده که داخل شد شیب بن شیبه بر مهدی عباسی گفت یا امیر المومنین خداوند بتو دنیا داد تو هم قدری از عیش خود برعیت بده

مهدی گفت چه بدهم برعیت

گفت عدالت خودرا بذل کن میان رعیت که اگر رعیت از عدالت تو آسوده بخواب روند تو هم در میان قبر آسوده خواهی بود

بعد فرمود حذر کن یا امیرالمؤمنین ازشبیکه روز ندارد واز روزیکه شب ندارد الخ

ومهدی عباسی اول پسرخود موسی الهادی راولیعهید خود کرده بود واورا بحکومت جرجان فرستاده بود بعداوراخلع نمود وولایت عهدخودرا بپسر دیگرخود هرون الرشید داد وموسی را ازجرجان طلبید اطاعت نکرد وازجرجان حرکت ننمود

بعد خود مهدی عباسی روانه شد بجانب جرجان چون رسید به ماسبذان طعام خورد و گفت داخل خانه میشوم ومیخوابم مرا بیدار نکنید تا خودم بیدار شوم پس رفت خوابید اصحابهم خوابیدند ـ یکوقت بیدارشدند دیدند مهدی گریه میکند بسرعت آمدند وازسبب گریه‌اش سؤال کردند

گفت مردی آمد درب خانه ایستاده واین اشعار را خواند

كانی بهذا القصر قدباد امله	و او حش منه ربعه و منازله
وصار عمید القوم من بعد بجهة	و ملك الی قبر علیه جنادله
فلم یبق الا ذکره و حدیثه	تنادی علیه معولات حلایله

بعدازده روز زنده بود وازدنیا رفت در بیست و دوم محرم سنه صد و شصت ونه و قبر مهدی در ماسیذان است (وماسبذان نزدیك نهاوند است) وسنش چهل و سه سال بود و مدت خلافتش ده سال ویك ماه بود

ومهدی عباسی درسنه‌صدو شصت لشگری فرستاد بجهت‌دفع حکیم بن‌عطاء مقنع ساحرملعون بخراسان واومردی کلاج کوتاه‌قدی بودازاهل‌مروو‌چون خیلی بد شکل بود برای خود صورتی درست کرد ازطلا وبالای صورت میگذارد لذا اورا مقنع میگفتند

وآن‌ملعون مدعی نبوت شد وبعد مدعی ربوبیت شد ومیگفت خداوند حلول کرده بصورت آدم‌وبعد بصورت نوح وهکذا تازمان ابومسلم مروزی که بصورت اوحلول نمود ومیگفت ابومسلم افضل‌است‌از پیغمبروقلعه بنا نمود اسم‌آن قلعه سنام بود درماوراء النهر وجمعی‌از گمراهان مردم اورا متابعت کرده بودند واورا سجده میکردند

بعد که جیش مهدی عباسی وارد شدند چهار ده ماه بااو مقاتله کردند وهفتصد نفراز آنهارا بقتل

رسانیدند وخود مقنع را در میان قلعه سنام محصور نمودند درسنه صد وشصت وسه تاآنکه بالاخره اصحابش راخود بقتل رسانید وخود راهم هلاك نمود که در باب نهم در وقایع سنه صد وشصت وسه ذکر خواهد شد انشاءالله

چهارم از خلفاء بنی العباس ابومحمد موسی الهادی ابن مهدی بن منصور بود

والده او وهرون الرشید کنیزی بودام الولد اسمش خیزران بود وتولد هادی در ری بود

درتاریخ خلفاء است که مروان بن ابی فحص قصیدهٔ در مدح موسی الهادی گفت موسی گفت صد هزاردرهم نقدرا بهترمیخواهی یاسی هزار درهم که دردیوان برای تو نوشته شود که همه ساله بدهند بتومروان گفت هم صد هزار نقد راوهم سی هزار همه ساله راموسی گفت هردورا نقداً بابدهیدو

ودرخلافت هادی بود که جناب حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن المجتبی ع در مدینه طیبه خروج نمود ومدینه راتصرف کرد باجمعی ازسادات علوی واهل بیت خود بعزم مکه معظمه حرکت فرمود آخرالامر عباسیین آن بزرگوارا باجمعی ازهمراهانش بقتل رسانیدند درفخ که ازاودیه مکه معظمه است در روز ترویه سنه صد وشصت ونه وقبر مقتولین فخ در خودفخ است ودرآنجاست قبر عبدالله بن عمر بن خطاب

ورحلت هادی درشب شنبه شانزدهم ربیع الاول سنه صد وهفتاد بود درسن بیست و چهار سالگی و مدت خلافتش یکسال ویکماه ونیم بود ودرهمین شب هم مامون بن هرون متولد شد

پنجم از خلفاء بنی العباس ابوجعفر هرون الرشید بن مهدی بن منصور بود

تولد هرون هم مثل برادرش هادی در ری بود در ذیحجه سنه صدوچهل وهشت ومادر اوخیزران بود که درسنه صد وهفتاد وسه ازدنیا رفت وهارون باهادی عباسی با یك پدروازیك مادر بودندوفضل بن یحیی برمکی هفت روزقبل ازهارون متولدشد ومادرفضل بن یحیی رشیدراشیرداد وخیزران مادررشید فضل بن یحیی را شیرداد

ورشید دخترعموی خود زبیده بنت جعفر بن منصور دوانقی را تزویج فرمود درسنه صد وهفتادوسه هرون پسرخود محمد امین که از زبیده بود ولیعهد خود نمود درسن پنجسالگی

ودر سنه صد و هفتاد وشش یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن المجتبی ع در دیار دیالمه خروج کرد وجمع کثیری درتحت علم او مجتمع شدند وچون خبر برشید رسید فضل بن یحیی برمکی رابدفع آن جناب مامور نمود واو باپنجاه هزار نفرمتوجه بجانب یحیی شد ونوشته جاتیکه دال بر تحذیر وی از مخالفت ومبنی برترغیب بر موافقت بود نزد جناب یحیی فرستاد وآن جناب فرمود که اگر بخط هرون امان نامهٔ محتوی برشرائط کذاوکذاجهت من بیاوری همراه تو ببغداد میروم وفضل همین مطلب رابه هارون نوشت هارون مسرورشدفوراً کاغذی برطبق میل یحیی نوشت وارسال داشت چون آن کاغذ بنظرشریف یحیی رسید همراه فضل برمکی ببغداد نزدهارو رفت دراول هرون اورا اکرام کرد وبعد نقض عهدنمود آن بزرگوار را مقتول نمود که در فضل ششم از باب چهارم ذکر شده

ودر شرح شافیه از کتاب تسلیة المجالس ازیحیی بن مغیره رازی نقل کرده گفت من نزد حریر بن عبدالحمید بودم که شخصی ازاهل عراق واردشد حریر سؤال نمود ازاحوال اهل عراق گفت هرون الرشیدامر کرد بقطع درخت سدره که درزمین کربلا بود حریر گفت الله اکبر حدیثی بمارسیده بوداز حضرت

پیغمبر ص که فرمود لعن‌الله قاطع السدره سه مرتبه وما نمیفهمیدیم معنی این حدیث را تا این زمان مخفی نماناد که درخت سدره علامت قبر مقدس حضرت سیدالشهداء ع بود که در باب السدر صحن مقدس حضرت سیدالشهداء ع بوده

مقصود هارون این بود که کسی قبر آن بزرگوار را نیابد و بزیارت آنحضرت نرود

ودرتاریخ الخلفاء ازجاحظ نقل کرده که از برای رشید اسباب ریاست بقدری جمع شد که از برای احدی این اسباب جمع نشد

منها وزیراو آل برمك بودند وقاضی اوابویوسف بود وشاعراو مروان بن ابی حفصة بود و حاجب او فضل بن‌ربیع بود ومغنی او ابراهیم موصلی بود وزوجه او زبیده بود

وهرون کنیزی داشت حبشی باجمال وزیرك وقاری قرآن شبی باو گفت پشت ازمن کن کنیزك گفت قال الله تعالی واتوهن من حیث امرکم الله هارون گفت نسائکم حرث لکم فاتواحرثکم انی‌شئتم کنیزك گفت آن آیه منسوخ‌است بآیهٔ‌مبارکهٔ واتوا البیوت من ابوابها

و نظیراین حکایت است که شبی مهلب بن ابی صفره بدیعه مطربه را طلبید چون خواست بـا او مقاربت کند بدیعه مطربه گفت وفارالتنور مهلب فوراً گفت ساوی الی جبل یعصمنی من الماء

وهارون شاعری داشت ابوالعتاهیه اسمعیل بن قاسم بن یزید که درحضروسفر ازومفارقت نمیکرد نقل شده که یکروز هارون مجلس خود را بیاراست وغذاهای مختلف رنگین مهیا نمود وبابوالعتاهیه روی کرد وگفت نعم دنیوی راکه خداوند بمن داده وصف کن بداهة گفت

عش ما بدالك سالماً فی ظل شاهقة القصور تسعی الیك بما اشتهیت لدی الرواح وفی البکور

فاذا النفوس تقعقعت فی‌ضیق حشرجة الصدور فهنا لـك تعلم موقنا ماکنت الا فـی غـرور

همیکه هارون شنید اینقدر گریه کرد که محاسنش ترشد

ودرحیات الحیوان است که وفات هارون‌الرشید درشب شنبه سوم جمادی الاخره در سنه صد ونود وسه بود درسن چهل وهفت سالگی ومدت خلافت رشید بیست وسه سال ویکماه بود بعضی زیاد ترهم گفته اند ودر مرثیه او شاعر گفت

غربت فی‌الشرق‌شمس فلهاعینی تدمع مارأینا قط شمساً غربت من‌حیث‌تطلع

ودر تاریخ گزیده است که بهلول عم زاده هرون بود روزی نزد خلیفه رفت دیـد خلیفه عمارت عالی ساخته ببهلول گفت خطی باین عمارت بنویس بهلول با ذغالی نوشت

رفعت الطین و وضعت الدین رفعت الجص و وضعت النص

ان کان من مالك فقد اسرفت و ان الله لا یحب المسرفین

وان کان‌من‌مال‌غیرك فقدظلمت و ان الله لا یحب الظالمین

وظلمهاییکه هارون الرشید بحضرت موسی بن جعفر کرد زیاد است از حبس درمحبسهای تاریك و مقید نمودن آنحضرت را تا آنکه آخرالامر آن بزرگوار را مسموم نمود

ششم از خلفاء بنی العباس محمد امین بن هرون الرشید بود

واو اول کسی هست‌از بنی العباس که هم‌پدرش هاشمی بوده وهم مادرش هاشمیه چون مادرش زبیده

بنت جعفر بن منصور بوده

ولادت محمد امین سنه صدوهفتاد بود و بعد از پدرش بخلافت نشست در سنه صدونود وسه در سن بیست و سه سالگی

ودر سنه صد ونود وچهار محمدامین برادرش قاسم موتمن را عزل نمـود و این مایـه وحشت عبدالله مامون شد

و بعضی گفتند که فضل بن ربیع وزیرمحمدامین دانستکه اگر خلافت بعبدالله مامون برسد او را زنده نخواهدگذارد لهذا فضل بن ربیع سعایت کرد که محمدامین برادرش عبدالله مامون راکه ولیعهد او بود عزل کرد

و بعضی علت عداوت بین محمدامین وعبدالله مامون را این گفتند که محمدامین فرستاد نزد مامون که موسی پسراورا مقدم بدارد بر خود وملقب نمود پسرش موسی را به الناطق بالحق مامون راضی نشد باین امر لهذا محمد امین عبدالله مامون را از ولایت عهدخلع نمود و مردم را وادار نمود که باپسرش موسی الناطق بالحق بیعت نمایند بولایت عهد

ودر سنه صدو نود وپنج بلاد همدان ونهاوند وقم واصفهان راواگذار نمـود بعلی بن عیسی بن هامان واورا با چهل هزار جمعیت روانه نمود بجانب خراسان با قیدی از نقره که لشگر مامون را متفرق نماید و مامونرا با این قید مقید نموده بیاورد ببغداد

عبدالله مامون که شنید طاهر بن الحسین ذی الیمینین را با چهارهزار نفرفرستاد جلو لشگرعلی بن عیسی وبینشان محاربانی واقع شد آخرلامر فتح باطاهر ذوالیمینین شدوعلی بن عیسی بن هامان را بقتل رسانید و لشگرش را متفرق نمود وسرش را جدا نمود برد نزد مامون واورا در بلدان گردش دادند

چون خبر بامین رسید پشیمان شد از خلع مامون - وامر محمد امین همه روزه در ادبار بود و امر مامون دراقبال وغالب عباسیین و ارکان دولت ملحق شدند بجند مامون

ودراوایل سنه صدونود وهشت طاهر بن الحسین ذی الیمینمن با شمشیر برهنه داخل بغدادشد وبعد بازچند شب امر کرد که جمعی ازاعاجم وارد شدند بمنزل محمدامین واورا با شمشیر از قفا ذبح نمودند وسرش را بردند نزد طاهر بن حسین اورا فرستاد نزد مامون

وقتی که چشم مامون بسرمحمدامین افتاد خیلی براو دشوار آمد و بطاهر بن حسین کینه ورشد وهمین قسم عداوت باوی داشت تا از دنیا رفت

ودر حیات الحیوان است که یکروز مامون واردشد بزبیده مادر محمد امین دید زبیده تکلم میکند بکلامی که او نمیفهمد گفت یا اماه آیا مرا نفرین میکنید چون محمد امین پسرت راکشته‌ام

گفت نه والله یا امیرالمومنین - گفت پس چه میگفتی

گفت عفو کن ومرا معذور بدار - گفت لابدی که بگوئی

گفت باخود متذکراین مطلب بودم که یکروز من باپدرت رشیدشطرنج بازی کـردیم بشرط آن که هر که ببرد آنچه ازطرف مقابل بخواهد چنین کند

پس رشید غالب شد گفت باید برهنه دورقصر راه روی هرچه من عذر خواستم ثمرنکرد پس برهنه‌شدم واطراف قصر گردش کردم

دو مرتبه بهمین شرط بازی کردیم اینمرتبه من غالب‌شدم گفتم باید بروی میان مطبخ و باقبیح ترین

کنیزها و بدشکل‌ترین آنها وطی کنی هرون الحاح کرد که خراج یکسال مصررا بالتمام بدهد که اورا
معذور بدارم راضی نشدم ودست هرون‌را گرفتم بردم میان مطبخ پس جاریه قبیح تر و بدصورت‌تر از
مادر تو مراجل نام ندیدم گفتم باید باهمین کنیز وطی کنی ـ پس وطی کرد ونطفه تو منعقدشد پس
درواقع من خودم سبب شدم از برای قتل پسرم

بعد مامون گفت خداوند لعنت کند اصرار نمودن‌را چون من اصرار کردم چنین خبری بمن داد
وقتل محمد امین دربیست و پنجم ماه محرم سنه صدو نود وهشت بود درسن بیست وهشت سالگی

هفتم از خلفای بنی العباس

عبدالله مامون ابن هرون الرشید بود

تولدش شب جمعه نیمه ربیع الاول سنه صدوهفتاد بوددرهمانشب هادی بن‌مهدی برادرابو یعنی هرون ازدنیارفت
مادرش کنیزی بود مراجل نام که در مرض نفاس ولادت عبدالله مامون از دنیا رفت ـ و اواعلم
وافضل تمام خلفاء بنی العباس بود

و در تاریخ الخلفاء است که مامون معروف بود به تشیع وسنش از برادرش محمد امین یکسال
بزرگتر بود وجهت اینکه هرون اولا محمد امین را ولیعهد خود گردانید باآنکه مامون ازاو بزرگتر
بود اصرارمادرش زبیده بود ومیل طایفه بنی هاشم‌ووزیرمامون فضل بن‌ربیع ذوالریاستین بودولیعهدش
حضرت علی بن موسی الرضا ع بود

درسنه دویست ویک برادر خود قاسم‌مؤتمن را ازولایت عهد عزل نمودوحضرت‌رضا ع راولیعهد
خود نمود ودراهم و دنانیر را باسم آنحضرت سکه زد

ودختر خودرابآن بزرگوار تزویج نمودوامر کرد لباس سیاهی که شعارعباسیین بودترک کردند
و لباس سبز پوشیدند

واین امور بسیار بربنی‌عباس گران آمد وبمامون‌خروج کردند ومردم‌باعمش ابراهیم بن مهدی
بیعت نمودند پس مامون بیرون‌شد بجانب عراق که باابراهیم بن مهدی مقاتله کند تاآنکه‌حضرت‌رضا
ع در خراسان از دنیا رحلت فرموه درماه صفر دویست وسه

پس نوشت ببغداد که شمانقض بیعت مرانمودیدبواسطه ولیعهدنمودن‌حضرت رضابود وآنحضرت
از دنیا رفت ـ عباسیین از بغداد جواب زشتی بوی نوشتند

پس خودمامون روانه بغدادشد ودرماه صفرسنه دویست وچهار وارد بغداد شد ابراهیم‌بن‌مهدی
ازترس مامون پنهان شد

عباسیین بمامون گفتند لباس سبزرا تغییر بدهد بلباس سیاه مثل سابق مامون اجابت کرد بعد
گفتند که توباولادعلی بن‌ابی‌طالب مهربانترهستی تااولاد عباس وولایت عهدرا بحضرت رضا دادی و
ببنی العباس ندادی مامون گفت

خواستم تلافی کنم ازامیرالمؤمنین ع چون ابابکر ابداً ببنی هاشم امارت نداد وهمچنین عمر و
وعثمان‌واماامیرالمؤمنین عبدالله بن‌عباس‌راوالی بصره کرد وعبیدالله بن‌عباس‌راوالی یمن کردومعبدبن‌عباس
را والی مکه نمود وقثم بن عباس راوالی بحرین

وهریك از اولاد عباس را والی یکصعقی کرد ومن‌مجازات نمودم که حضرت رضا ع راولیعهد
خود نمودم ودر سنهٔ دویست وده مامون پوران بنت حسن بن سهل را تزویج نمود و حسن بن سهل
بسرعروس و داماد رقعها وقبالجات املاك نثار کرد ویك سینی پر ازجواهر بر سر آنها نثار کرد
ودر سنه دویست ویازده مامون امر کرد که منادی نداکند که من بیزارم از کسیکه ازمعویه بخوبی

یاد کند وایضا ندا کند که افضل خلق بعداز پیغمبر ص علی بن ابی طالب است
ومامون روز پنجشنبه هیجدهم ماه رجب سنه دویست وهیجده در بذندون که از شهرهای روم است از دنیا رفت ونعشش رابردند بطرسوس دفن کردند وقبرهیچ پدرو پسری ازخلفاء بدوری قبرهارون ومامون ازیکدیگر نیست چنانچه قبور اولادهای عباس هم ازیکدیگر دوراست قبرعبدالله درطائف است وقبر عبیدالله بن عباس درمدینه است وقبر فضل بن عباس درشام است وقبرقثم بن عباس درسمرقنداست قبر معبد بن عباس در افریقیه است
ودر روضة الانور است که شبی مامون راخواب نمیبرد ندیمش را طلبید که بجهت اوقصه بگوید ندیم گفت یاامیرالمومنین در موصل بومه یعنی جغدی بود ودر بصره بومهٔ بومه موصل دختر بومه بصره راخواستگاری کرد جهت پسرش گفت اجابت نمیکنم مگرآنکه صدمزرعهٔ خراب صداق دختر من قرار دهی بومه موصل گفت مراقدرت بر آن نیست ولکن اگروالی ولایت تایکسال دیگرحکومت داشته باشد میتوانم این صداق را بعهده بگیرم مامون از این سخن متنبه شد

هشتم ازخلفای بنی العباس

المعتصم بالله محمد بن هرون الرشید بن مهدی بن منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود
تولدش در ماه رمضان سنه صد وهشتا وهشت بود وبعد ازعبداله مامون مردم بااو بیعت کردند ودرنوزدهم ربیع الاول سنه دویست وبیست وهفت درسامری که بناء خوداوبود ازدنیا رفت وهمانجا هم دفن شد ومعتصم اول کسی هست ازخلفاء عباسیین که خودرا مضاف بپروردگار نمود و گفته شد معتصم بالله واورا خلیفه مثمن میگویند چون هشتم از خلفاء عباسیین وهشتم ازاولاد حضرت عبدالمطلب وهشتم از اولاد هرون الرشید بود وهشت سال وهشتماه وهشت روزسلطنت کرد وهشت اولاد ذکور و هشت اولاد اناث ازاو متخلف شد
ودر نفحة الیمن نقل کرده که مرد عربی داخل شد بر معتصم اورامقرب وندیم خود گردانید و محرم بحرم معتصم شد که بی اذن وی داخل بحرمش میشد وزیر معتصم حسدورزید خواست حیله بنماید که اورا از نظر معتصم بیندازد
یکروز وزیر آنعرب را بمنزل خود دعوت نمود وغذائیکه سیروپیاز داشت بوی خورانید وگفت مبادا با این گند دهن نزد خلیفه بروی که او ازگند وبوی پیاز وسیر خیلی بدش میاید وزیر رفت نزد معتصم گفت این عرب میگوید دهان خلیفه متعفن است ومن از گنددهان اومتأذی هستم
خلیفه متغیر شد آنعرب را طلبید واردشد درحالتیکه آستین بدهان خود گرفته بود ازترس آنکه مبادا خلیفه ازبوی سیر وپیاز اذیت شود
خلیفه گمان کرد که حرف وزیرصحیح است واین عرب شامه اش را گرفته که گنددهان خلیفه رانشنود پس کاغذی نوشت خلیفه ببعض از عمالش که بمحض رسیدن کاغذبتو گردن حامل کاغذ رابزن کاغذ را دادبآن عرب وگفت ببر نزد فلانی وزود جوابش رابیاور عرب کاغذرا گرفته آورد دربقصر خلیفه وزیر اورا ملاقات کرد گفت کجامیروی عرب گفت خلیفه این کاغذرا بجهت فلانی نوشته میبرم باو رسانم
وزیر گمان کرد که خلیفه پولی بجهت عرب حواله کرده بعرب گفت من دوهزار اشرفی بتومیدهم که کاغذرا بمن بدهی برسانم وهرچه در آن نوشته ازآن من باشد وتورااززحمت رسانیدن کاغذ راحت کنم
عرب گفت آنچه بفرمائی اطاعت میکنم کاغذرا بوزیرداد ودوهزار اشرفی گرفت
وزیر کاغذرا برد نزد عامل خلیفه بمحض آنکه کاغذرا خواند امر کرد گردن وزیررا زدند

بعد از چندروز خلیفه ازحال وزیر سوال کرد گفتند دیده نمیشود عرب راطلبید قصه را نقل کرد
خلیفه گفت خداوند بکشد حسدرا که باعث قتل وزیرشد بعد منصب وزارت راداد بآن عرب
اینستکه دراخبار معتبره واردشده من‌حفر بئرالاخیه یوشك ان یوقع فیهٔ
سید جزائری در زهرالربیع فرموده که دراصفهان مردی عصائی بزوجه‌اش زد اتفاقاً زوجه‌اش
بآن عصا از دنیا رفت بدون آنکه قصدقتل اورا داشته باشد زوج ازاقارب زن ترسید آمد نزدمردی
مشورت کرد درامراو آنمردمستشیر گفت‌جوان صبیح منظری را ببرمیان خانه واورا پهلوی‌ضعیفه بقتل
برسان وقتیکه اقارب آنزن بااقارب آن‌جوان مؤاخذه کردند بگواین‌جوان بازوجهٔ من مواقعه میکرد
ومن هردورا کشتم
مرد ساده قبول کرد رفت درب منزلش ایستاد جوان صبیح منظری ازراه گذشت اورا ببهانه برد
میان خانه وبقتل رسانید و پهلوی عیالش خوابانید
بعدازساعتی اقارب‌زن مطلع شدند شوهرهمان‌قسم که آنمرد تعلیمش داده بود بآنها گفت گفتند
خوب کردی آن‌مردمحیل مستشیر جوان‌صبیح منظری داشت شب‌دید جوانش نیامدرفت نزدآنمرد ساده
گفت آنچه گفتم اطاعت کردی گفت آری گفت ببینم آنجوانرا همینکه نظر کرد دیدمقتول پسرش بوده
پس خاك برسر ریخت ومعلوم‌شد من‌حفر بئرالاخیه یوشك ان‌یوقع فیه صحیح است
ودر کتاب اثنی عشریه‌است که مردی روزی باعیالش مشغول غذا خوردن بود ودرمیان‌سینی‌شان
مرغ بریان شدهٔ بود پس سائلی آمد درخانه اورا مایوس نمودند اتفاق‌افتاد که‌آنمرد فقیرشد و زنش
راطلاق‌داد وآن زن شوهردیگر اختیارنمود روزی شوهر با اوغذا میخورد ومرغ بریانی نزد ایشان
بود ناگاه سائلی درب خانهٔ سوال کردآنمرد بعیالش گفت این‌مرغ رابده باین‌سائل آنزن‌مرغرا برد
نزدسائل چون نظر کرددیدشوهر اولش هست‌مرغ را باوداد وگریان برگشت شوهرازسبب گریه‌اش
سؤال کرد گفت سائل شوهر اول من بودونقل کرد قصه محروم نمودنشان آن‌سائل‌اول‌را شوهرش
گفت والله من بودم آن سائل اولی که‌از درخانه ردم کردید
الحاصل معتصم بالله ظلم بسیار بزرگش این بود که قاتل حضرت جوادالائمه ع بود

نهم از خلفاء بنی العباس

ابو جعفر الواثق بالله هرون بن معتصم بود
ولادتش بیست ویکم ماه شعبان سنه‌صد ونود وشش بود و دربیست و چهارم ذی‌الحجة الحرام
سنهٔ دویست وسی ودو درسامری از دنیارفت آنجاهم دفن شد
و در معراج السعاده است که او باآل‌علی نیکوئیهای بسیار کرد
ابن کثیرشامی درتاریخ خود گفته که واثق‌بالله آنقدراحسان بآل ابیطالب کرد که‌دروقت‌مردن
اوهیچیك ازایشان نمانده‌بود که‌فقیر باشد وچون موت او نزدیك شد فرمود تافراش را از زیرپای‌او
برداشتند آنگاه روی خودرا برزمین نهاد وگفت یامن‌لم یزول ملکه ارحم من‌یزول ملکه

دهم از خلفای بنی العباس

جعفر متوکل بن معتصم بن هرون الرشید بود
برادرالواثق بالله واوموصوف باسائهٔ خلق وشرارت نفس‌بود وپیوسته مرتکب اعمال‌شنیعه بود
وهمیشه‌اوقات‌زوار مشاهدشرفه‌راازاذیت وآزارمیکردووزیرش فتح‌بن‌خاقان بود آخرالامر باشاره‌پسرش

مستنصر بن متوکل عباسی اورا بجهنم واصل کردند درچهارم شوال سنه دویست وچهل وهفت ومدت سلطنتش بقول مسعودی چهارده سال ونه ماه ونه روز بود

و درهدیة الانام از امیرالمومنین ع روایت کرده فرمود عاشرهم اکفرهم یقتله اخص الحق به

ودر حبیب السیر است که ازغایت شقاوت متوکل سنه دویست وسی وشش امر کرد که روضهٔ مقدسه حضرت سیدالشهداء ع را هموار زمین ساخته جهت زراعت آب بآن ببندند هرچند سعی کردآب بقبر مقدس جاری نشد وآبها روی همدیگر سوارشدند وامر کرد گاو ببندند گاوها نیز قدم ازقدم بر نداشتند واین سبب حیرت خلایق شد لذا آنزمین را حائر نامیدند ومتوکل درمیان مجلس بزم خود باندیمانش ظرافتهای ناخوش میکرد گاهی امرمیکرد که شیری رادرمیان مجلس بزم خودیله میکردند وگاهی امرمیکرد ماری درآستین بیچارهٔ سرمیدادند چون اورا زخم زدی بتریاق مداوی نمودی

گاهی امرمیکرد سبوئی پرازعقرب را بمجلس آورده میشکستند آنجانورها درمجلس پراکنده میشدند وهیچکس را قدرت حرکت نبود

لهذا جمعی از اتراك حاضر شدند وریختند بقصر متوکل فتح بن خاقان خود را بروی متوکل انداخت اتراك شمشیرهارا کشیده هردورا بجهنم واصل نمودند

ودر روضات است که درعصر متوکل بود که خط نسخ را محمد بن علی بن مقله وزیر متوکل اختراع نمود وقبل ازآن خط کوفی دائر بود بعدخط نسخ را یاقوت مستعصمی که از اقران علقمی وزیر بودتکمیل نمود بعددرعصر میرعلی استاد میرعماد که درعصر شاه عباس ثانی بودخط نسخ تعلیقی اختراع شد وخط شکسته را میرزاشفیعاء عجمی اختراع نمود بعددرویش که ازمتأخرین بوداورا تکمیل نمود

وبدانکه مادرمتوکل کنیزی بود ام‌ولد وازسادات ونجباء زنان عصرخود بود

درتذکره سبط ابن جوزی روایتکرده ازاحمدبن خصیب گفت من منشی سیده مادر متوکل بودم پس روزی خادمی نزد من آمد ازجانب سیده وبااوبود کیسه که دراوهزاراشرفی بود گفت سیده میگوید این وجه راتقسیم کن میان مستحقین که از پاکیزه ترین مالهای من است وبنویس برای من نام اشخاصی راکه به آنها میدهی تاآنکه منبعد هم آنچه ازاین اموال بدست میآید تقسیم بآنها بنمایم

ابن خصیب گفت آمدم وازرفقا مستحقین را پرسیدم ونام آنهارا نوشتم وسیصد اشرفی بین آنها تقسیم نمودم وبقیه هزار اشرفی نزد من باقی ماند نصف شب صدای درب خانه بلند شد پرسیدم کیست گفت فلان مردعلوی هستم و اودرهمسایگی من بود رخصت دادم داخل شد پرسیدم چه‌کار داری گفت گرسنه ام یك اشرفی بوی دادم شکر کرد مرا ورفت زوجه‌ام گفت که بود این مرد که این وقت ازشب آمد گفتم فلان مردعلوی که همسایه مابود واظهار گرسنگی کردباویك اشرفی دادم زوجه‌ام گریه کرد وگفت آیا حیا نکردی که مثل چنین مردی روی بتوآورد وتوباویك اشرفی دادی وحال آنکه می‌دانی استحقاق اورا برخیز آنچه نزد توازآن اشرفیها باقی مانده بده بآن مرد علوی سخن آنزن بقلب من اثر کرد برخاستم وعقبش رفتم وکیسه اشرفی را بالتماس باودادم چون بخانه برگشتم پشیمان شدم که اگراین خبر بمتوکل برسد ازعداوتیکه اوبعلویین دارد مرا بقتل میرساند زوجه‌ام بمن گفت مترس وتوکل کن بخدا وپناه ببر بجد علویین دراین سخن بودیم که درخانه را زدند ومشعلها وچراغها بدست غلامان ظاهرشد وگفتند سیده ترا میطلبد

پس ترسان برخاستم وروانه شدم چون اندکی راه رفتم رسولان درپی یکدیگر میرسیدند تامرا اوادا شتند پشت پرده سیده خادم بمن گفت سیده پشت پرده است پس شنیدم که صدای گریه سیده بلنداست گفت ای احمد

خدا بتو وزوجه‌ات جزای خیر بدهد در این ساعت خوابیده بودم پیغمبر ص نزد من آمد و فرمود خداوند تراجزای خیر بدهد وبزوجه احمد بن خصیب معنی این کلام چه چیز است قضیه‌را برای او نقل کردم واو گریه میکرد پس فرستاد غلامانش را اشرفیها وجامهائی آوردند وگفت این برای آنمرد علوی واین برای زوجه‌ات وآنچه آوردند معادل صدهزار درهم بود آنهارا گرفتم وآمدم دربِ خانه علوی را کوبیدم ازاندرون خانه صدایش بلند شد که بده آنچه باتوهست ای احمد وبیرون آمد وگریه میکرد ازسبب گریه‌اش پرسیدم گفت چون بمنزل خود آمدم زوجه‌ام پرسید که آیا چه کردی آگاهش کردم گفت برخیز دورکعت نماز بخوانیم ودرحق سیده واحمد بن خصیب وزوجه اش دعا کنیم پس نماز خواندیم ودعا نمودیم وخوابیدیم پس رسول خدارا درخواب دیدم که فرمود شکر ایشان بجائی آوردم درباب احسانیکه بتو کردند دراینساعت برای توچیزی می‌آورند قبول کن اورا انتهی

وبزرگترین شقاوتهای متوکل این بود که آن ملعون قاتل حضرت امام علی الهادی بود

یازدهم از خلفای بنی العباس

ابوجعفر محمد المنتصر بالله ابن المتوکل بن المعتصم بن هرون بود

ولادتش نهم ربیع الثانی سنه دویست وبیست ودو ودرششم ربیع الثانی سنه دویست وچهل وهشت درسامرا ازدنیا رفت

درسن بیست وشش سالگی وچون اوقاتل پدرش متوکل بود عمرش خیلی کوتاه شد ومدت سلطنتش ششماه ویك روز بود

و درتاریخ الخلفاء است که یکروز منتصر امر کرد فرشی ازخزانه متوکل بیرون آوردند و مجلس را باومفروش نمودند ودروسط آنفرش دائره بود و درمیان آن دائر صورت سوارهٔ بود که تاجی برسر اونقش کرده بودند ودر اطراف آن دائره خطوطی بفارسی نوشته بودند معتصم کسی را طلبید که آن خطوطی رابخواند آن کس گفت نوشته است من شیروی کسری بن هرمز هستم پدرم رابقتل رسانیدم لذا زیاده برشش ماه زندگانی نکردم وچون منتصر قاتل پدرش متوکل بودصورت نحسش تغییر کرد وامر کرد آن فرش‌را سوختند واو بافته‌شده بود بطلا

دوازدهم از خلفاء بنی العباس

المستعین بالله احمد بن المعتصم بود

برادر متوکل وعموی منتصر خلیفه سابق ولادتش چهارم رجب سنه دویست وبیست ویك بود وروز سوم شوال سنه دویست وپنجاه ودو سعید حاجب اورا بقتل رسانید

سیزدهم ازخلفای بنی العباس

ابوعبد الله المعتز بالله محمد بن متوکل بود

ولادتش یازدهم ربیع الاخر سنه دویست وسی ودو بود ودراول ماه شعبان سنه دویست وپنجاه و پنج صالح اورا بقتل رسانید

چهاردهم ازخلفاء بنی العباس

المهتدی بالله محمد بن الواثق بالله ابن المعتصم بالله ابن هرون الرشید بود

ولادتش پنجم ربیع المولود سنه دویست ونوزده بود ودرشانزدهم ماه رجب سنه دویست وپنجاه وشش

بدست موسی بن بفا ترك مقتول شد وعلتش این بود که المهتدی بالله بابك ترکی را که معروف بود بظلم بقتل رسانید بعد اتراك هجوم آوردند وخلیفه را بقتل رسانیدند واوموصوف بود بزهدوورع ومثلش در خلفاء بنی العباس مثل عمر بن عبدالعزیز بود درخلفاء بنی امیه

ودرحبیب السیراست که تقلید عمر بن عبدالعزیز را فرمود در امر بمعروف ونهی از منکر و ظرفهای طلا ونقره که درخزانه بود درهم شکست ومردم را از غنا وشراب منع نمود

پانزدهم ازخلفای بنی العباس

المعتمد بالله احمد بن متوکل بود

ولادتش دربیست ودوم محرم سنه دویست وبیست ونه درنوزدهم رجب شنه دویست وهفتاد ونه در بغداد از دنیا رفت واو بسیار قسی القلب و خبیث النفس بود

ودر تاریخ الخلفاء نقل کرده که دریکروز احمد معتمد در بصره سیصد هزار نفررا بقتل رسانید و آنملعون قاتل حضرت امام حسن عسکری ع بود

شانزدهم ازخلفای بنی العباس

ابو العباس المعتمد بالله احمد بن طلحة بن المتوکل بود

ولادتش درذیقعده دویست وچهل ودو بود وبعد ازعمش المعتمد بالله بخلافت نشست ودربیست و دوم ربیع الاخره دویست وهشتاد ونه ازدنیا رفت وپدرش یکسال قبل از اوازدنیا رفته بود

ودر بحار ازمناقب ابن شهر آشوب ازحضرت امیرع نقل میفرماید درآن خطبهٔ که احوالات خلفاء بنی عباس را نقل میفرماید سادس عشر هم اقضاهم للذمم

بعد فرمود المعتضد بالله درخواب دید که حضرت امیربوی فرمودند اذاجلست علی سریرالخلافة فاحسن الی اوالادی

پس چون بخلافت نشست دوست میداشت علویین را وبآنها احسان میکرد لذا موصوف شد بقضاء الذمه وصلة الرحم

هفدهم ازخلفاء بنی العباس

ابو محمد المکتفی بالله علی بن معتضد بود

تولدش درغره ربیع الاول سنه دویست وشصت وچهار بود ودرشب یکشنبه دوازدهم ذیعقدة الحرام سنه دویست ونود وپنج از دنیا رفت

ودرخلفاء بنی العباس هیچیك اسمش علی نبود مگر اورا ودوست میداشت امیرالمومنین ع واولاد آنحضرت را یکروز یحیی شاعر در مجلس او قصیده خواند که درآن قصید فضیلت داده بود اولاد عباس را براولاد علی المکتفی گوش نداد قصیده را واجازه نداد که آن قصیده را بخواند کذافی حیاة الحیوان

هیجدهم ازخلفای بنی العباس

ابوالفضل المقدر بالله جعفر بن المعتضد بود

تولدش دررمضان سنه دویست وهشتادودو بوددربیست وهفتم شوال سنه سیصدو بیست شخصی ازاهل بربر اورا باشمشیر ذبح نمودوسرش را بنیزه نصب کردندو بدنش رابدار آویختند ودردوزچهاردهم ذیحجة الحرام

سنه سیصدو هیجده عدوالله ابوطاهر قرمطی باجمعی ازقرامطه درروز ترویه درمیان مسجدالحرام جمعی ازحجاج رابقتل رسانیدند وجسد آنهارا میان چاه‌زمزم انداختند وحجرالاسودرا ازمحلش کندندواو را باگرز آهنی شکستند وبردند بجانب بحرین

ودرتاریخ الخلفاست که دربین راه چهل شتر درزیر اوهلاك شدند وزیاده بر بیست سال نزد آنهابو ودرسنه سیصد وسی ونه درخلافت المطیع لله‌ابن المقتدر بالله حجرالاسود را بر شتر لاغری بارکردند برگردانیدند بمسجدالحرام و کیفیت وضع حجرالاسود درفصل هشتم از باب نهم‌دراحوالات ابوالقاسم جناب جعفربن محمدبن قولویه ذکر خواهد شد انشاءالله

نوزدهم‌ازخلفای‌بنی‌العباس ابوالمنصورالقاهر بالله محمدبن المعتضدبالله بود

برادرش المقتدر بالله ولادتش سنه دویست وهشتاد وشش بود ودرجمادی‌الاولی سنه سیصدوسی ونه ازدنیا رفت والقاهر بالله درسنه سیصدو بیست ودوازخلافت خلع شد واتراك اورا گرفته بچشمش میل کشیدند وقاهر بالله تازمان خلافت المطیع بالله زنده ماند

ودر حیوة الحیوان است که درایام جمعه مثل سایر گدایان درجامع منصور بغداد گدائی میکرد ومیگفت ایها الناس تصدقو علی بالامس کنت امیرالمومنین واناالیوم من فقراء المسلمین فسئلت عنه فقیل لی انه القاهر بالله

بیستم از خلفای عباسیین ابواسحق الراضی بالله محمدبن المقتدر بالله بود

تولدش سنه دویست و نود و هفت بود ودر نیمه ربیع الاول سنه سیصد وبیست ونه ازدنیا رفت و از محاسن کارهای اوردفدك است بورثه حضرت فاطمه زهراء س وتا زمان اونه دفعه بلکه ده دفعه فدك غصب شده ورد شده

بیست‌ویکم‌ازخلفای‌عباسیین ابواسحق المتقی بالله ابراهیم بن المقتدر بالله بود

ولادتش درحدود سنه‌دویست و نودونه بود ودرشعبان سنه سیصدوپنجاه وهفت‌ازدنیا رفت‌لکن در سنه سیصد و سی سه اورا پسرعمش ابولقاسم المکتفی بالله عبدالله بن المکتفی بالله مکحول نموده واز خلافت خلع نمود و خود او بمسند خلافت نشست

بیست‌ودوم‌ازخلفای‌عباسیین المستکفی بالله عبدالله بن المکتفی بالله بود

ودر زمان‌خلافت المستکفی بالله‌احمدبن بویه‌داخل بغدادشد المستکفی بالله باوخلعتی داد واورا ملقب نمود بلقب معزالدوله و برادرش‌علی بن بویه‌را ملقب نمود بلقب‌عماد الدوله وبرادرشان حسن‌بن بویه را ملقب نمود بلقب رکن‌الدوله والمستکفی خودرا ملقب نمود بامام‌الحق و باین القاب سکه‌زد

ودر حیاة الحیوان از وفیات الاعیان ابن خلکان نقل کرده که‌بویه پدر علی عمادالدوله‌وحسن رکن‌الدوله واحمد معزالدوله مرد صیادی بود که معیشت اومنحصر بود بصیدماهی ودرتاریخ الخلفاء است که بویه در خواب دید که ازاحلیلش عمودآتشین بیرون شد که تمام دنیارا فروگرفت خوابش‌را نقل کرد تعبیر کردند که اولاد تو در دنیا سلطنت خواهدکرد وباندازهٔ که‌آتش احلیلت دنیا را فرا گرفته سلطنت آنهاهم دنیارا فرا خواهد گرفت

وبویه سه اولادداشت بترتیبی که ذکرشد وچون عمادالدوله مالك شیرازشد اصحاب وجنداز او طلب تنخواه ورسوم نمودند وچیزی نداشت که بآنها بدهدونزدیك بود که سلطنتش منحل شود یکروز بپشتخوابیده بودمتفکرومغموم بودناگاه دیدماری درسقف خانه ازسوراخی بیرون‌شد وبسوراخ دیگر رفت خائف شد وغلامانش‌را طلبید وفرمود نردبانی حاضر کنند وآن ماررا بقتل رسانند چون غلامان رفتند بالای سقف دیدند غرفه ایست بین دوسقف چون عرفه‌را شکافتند دیدند درآن صندوقهائی است ومیان آنها پانصد هزاراشرفیست اورا آوردند نزد عمادالدوله اوهم قسمت‌نمود بین جند ولشگر خود

ودرتاریخ الخلفاست که یکروز عمادالدوله سواراسبی بود دست وپای اسبش فرو رفت بزمین پس امرکرد زمین‌را کندند گنجینه بیرونشد و فرموده که بویه جد سلاطین بویه مردفقیر ودرویشی بود ومعزالدوله درسنه سیصدوسی وچهار المستکفی بالله را ازخلافت خلع نمود ودیالمه ریختند میان قصرخلیفه وآنچه بود همه رابغارت بردند وپسر عمش المطیع لله ابوالقاسم فضل بن مقتدر را بجای‌او بخلافت نصب کردند

بیست وسوم ازخلفای بنی العباس المطیع‌لله ابوالقاسم فضل بن‌مقتدر

ولادتش درسنه سیصدوپنجاه ویك درمحرم سنه سیصدوشصت وچهار ازدنیارفت

ودرتاریخ الخلفاء است که‌درسنه سیصدوپنجاه‌ویك زمان خلافت المطیع لله شیعیان بغداد بدرهای مساجدنوشتندلعنت معاویه‌راولعنت کسی راکه فدك‌راازفاطمه زهراء غصب کردولعنت کسی‌را که‌منع کرد حضرت‌امام‌حسن‌راکه درحرم جدش پیغمبرص‌دفن کنند ولعنت کسی را که اباذررا ازمدینه اخراج کرد

وایضا نوشته که درخلافت المطیع لله بود که احمدبن بویه معزالدوله امرکرد که در مصر در اذان حی علی خیرالعمل بگویند

درسنه سیصدوپنجاه ودوروز عاشوراء احمدبن بویه معزالدوله حکم کرد که دربغداد دکاکین را ببندند وطباخین طبخ نکنند وعلمها نصب کنند وزنهامویها پریشان کنند ولطمه بصورتها بزنند واقامه ماتم بر حضرت سید الشهداء ع بنمایند

واین اول‌روزی بود که دربغداد نوحه گریه برحضرت سیدالشهداء ع نمودند ودرعید غدیرآن سال جشن زیادی گرفتند ودرآنسال نزد ناصرالدوله دیلمی دومرد آوردند که پهلوهایشان بیکدیگر چسبیده بود وعمرشان بیست‌وپنج‌ساله وابنهادوشکم ودوناف ودومعده وهریك دوکف‌ودوذراع ودوران ودواحلیل داشتند واوقات جوع وعطش وبولشان مختلف میشدویکی ازاین‌دومردو دیگری‌زنده‌بود پس ناصرالدوله اطباء راجمع کرد که بلکه بشود این دورا ازهم جدا کنند اظهار عجز نمودند بعد از چندی آنمرد زنده ازتعفن آن مرده مریض شد واز دنیا رفت

و در سنه صد و پنجاه ونه اذن دادند درمصر بگفتن حی‌علی خیرالعمل و شروع نمودند به بنا نمودن جامع از هر

ودر سنه سیصد وشصت مؤذن درشام علناً گفت حی‌علی خیرالعمل

و درسنه سیصدوشصت‌وسه المطیع‌لله شل‌شدودرزبانش‌ثقلی‌پیداشد وپسرش الطائع‌لله‌را بخلافت‌نصب کرد

بیست‌وچهارم‌ازخلفای‌العباس ابوبکرالطائع‌لله‌عبدالکریم بن‌المطیع‌لله بود

و در سنه‌سیصدوپنج حسن‌بن‌بویه الملقب برکن‌الدوله ممالکی که دردستش بود بین اولادش‌قسمت کردفارس وکرمان‌را بپسرش عضدالدوله‌دادوری‌واصفهان‌را بپسر دیگرش مؤیدالدوله دادوهمدان‌ودینورا

بپسر دیگرش فخرالدوله داد
ودرسنه سیصدوهفتاد ودوعضدالدوله پسررکن‌الدوله ازدنیا رفت وگویااو اعدل سلاطین‌دیالمه بود وگفته‌شد درباب سوم که قبراو درنجف‌اشرف وعضدالدوله سه پسرداشت صمصام‌الدوله وشرف الدوله وبهاءالدوله پسری داشت که ملقب بود بمجدالدوله
الحاصل بعد ازفوت عضدالدوله خلیفه‌الطائع‌لله بجای اوپسرش‌صمصام‌الدوله را بسلطنت‌نشانید
ودرسنه سیصد وهفتادوسه مؤیدالدوله پسر رکن الدوله از دنیا رفت
ودر شب عید فطر سنه سیصد و نود وسه الطائع لله از دنیا رفت ـ

بیست و پنجم از خلفای بنی العباس

بوالعباس القادر بالله احمدبن اسحق بن المقتدربالله بود
ودرسنه سیصد وهشتاد وهفت فخرالدوله پسر رکن‌الدوله از دنیارفت والقادربالله سلطنت وی واصرافش رابه پسر فخر الدوله رستم الملقب بمجدالدوله داد
ودرسنه چهارصد وبیست ودو القادر بالله ازدنیا رفت وچهل ویکسال خلافت نمود ـ
ودر ایام خلافت او صاحب بن عباد وزیر مؤیدالدوله ازدنیا رفت ـ

بیست وششم از خلفای بنی العباس

ابوجعفر القائم بامرالله عبدالله بن القادر بالله بود ـ
ودر زمان خلافت اوسنه چهارصدوپنجاه ویك عقد صلح واقع‌شد بین سلطان ابراهیم ابن‌مسعود بن محمود بن سبکتکین سلطان غزبین وبین چغرل‌بیك ابن‌سلجوق پدر الب‌ارسلان وبرادرطغرل‌بیك سلطان خراسان ـ
ودر سنه چهار صد وشصت وهفت القائم بامرالله ازدنیا رفت

بیست وهفتم از خلفای عباسیین

ابوالقاسم المقتدی بالله عبدالله بن محمدبن القائم بامرالله بود
ودر حمل بود که پدرش از دنیا رفت ـ
ودر زمان خلافت اوبود که نظام‌الملك منجمین‌را جمع کرد ونوروز را دراول نقطه حمل‌قرار دادند وقبل از این در نیمه حوت بود
ودر سنه چهارصد وهشتاد وهفت المقتدی بامرالله از دنیا رفت

بیست وهشتم از خلفای عباسیین

ابوالعباس المستظهر بالله احمد بن المقتدر بالله بود
ودر زمان خلافت اوسنه چهار صد وهشتاد ونه کواکب سبعه بغیر زحل جمع شدند در برج حوت پس‌منجمان‌حکم کردند که امسال طوفان نوح واقع‌خواهدشد ومستظهر بالله‌این‌معنی راازابن عیسی‌منجم تفتیش نمودابن‌عیسی گفت‌درزمان نوح‌سبعه‌سیاره باالتمام‌درسرطان‌جمع گشته بودندوحال‌شش کوکب‌ازکواکب

سبعه درحوت جمع شده‌اند بغیر زحل بنا بر آن طوفان بآندرجه نخواهد بود بلکه غریب بطوفان نوح واقع خواهد شد

و درهمان سال حجاج وارد شدند بدارالمناقب وسیل عظیمی آمد که اکثر حاج غرق شدند

ودر سنه پانصد و دوازده المستظهر بالله از دنیا رفت

بیست ونهم از خلفای عباسیین

ابو منصور المسترشد بالله ابن فضل بن المستظهر بالله بود

واو درمراغه شهید شد شانزدهم ذیقعده سنه ٥٢٩

سی أم از خلفای عباسیین

ابـو جعفر الراشد بالله منصور بن مسترشد بالله بود

بعد از پدرش بخلافت نشست و درسنه پانصد وسی دو در خارج اصفهان اورا جماعتی ازاعاجم بقتل آوردند

سی ویکم از خلفای عباسیین

ابو عبدالله المقتفی لامرالله محمد بن المستظهر بالله بود

ودر سنه پانصد و پنجاه از دنیا رفت

سی ودوم از خلفای عباسیین

ابوالمظفر المستنجد بالله یوسف بن المقتفی لامرالله بود

ودر سنه پانصد وشصت وشش از دنیا رفت

و او همانست که قبل از خلافت در خواب دید که ملکی فرود آمد وبدست او چهارخ نوشت معبر گفت خلافت تو در سنه خمس وخمسین وخمس ماه خواهد بود چنین هم شد

سی وسوم از خلفای عباسیین

ابـو محمد المستضیئی بنور الله الحسن بن المستنجد بالله بود

ودر سنه پانصد وهفتاد پنج از دنیا رفت

سی وچهارم از خلفای عباسیین

ابوالعباس الناصر الدین احمد بن المستضیئی بامر الله بود

و در سنه ششصد و بیست و دو از دنیا رفت

وکان له خادم اسمه یمن کاغذی بخلیفه نوشت و دراو عتاباتی کرده بود خلیفه در جواب نوشت بمن یمن بمن یمن ثمن ثمن

سی و پنجم از خلفای عباسیین

ابو نصر الظاهر بامرالله محمد بن الناصر لدین الله بود

وفاتش درسنه ششصدوبیست وسه بود

سی وششم از خلفاء بنی العباس

ابوجعفر المنتصر بالله منصور بن الظاهر بامرالله بود
ودر روز دهم جمادی الثانی سنه ششصد وچهل ازدنیا رفت

سی وهفتم از خلفای بنی العباس

ابواحمد المستعصم بالله عبدالله بن المنتصر بالله و او آخر خلفای عباسیین بود و فرزند بیست و سوم ازاولادهای عباس بن عبدالمطلب بود
ودرحبیب السیر است که چون منکوقا آن بن تولیخان ابن چنگیزخان تاج سلطنت برسر نهاد ولشگر تتاراطراف وی‌را گرفتند وعزم تسخیر ممالک‌را نمودهلاکوخان برادرخودرا بصوابدید محقق خواجه نصیر طوسی روانه فرمود بجهت تسخیر بغداد
وچون این خبر ببغداد رسید ابن علقمی وزیرمستعصم خلیفه چون شیعهٔ بود بتعصب مذهبی درصدد استیصال‌خلیفه عباسی برآمده در خلوت بمستعصم گفت
فعلا تمام سلاطین حلقه‌اطاعت وبندگی خلیفه‌را بگوش‌نموده معذلك مصلحت نیست سالی‌اینقدر از اموال مصروف لشگریان گردد خوبست خلیفه رخصت دهد که‌غالب‌لشگریان بشغل وصنعتی مشغول شوند که مرسوم آنها جزء خزانه سلطنتی شود
خلیفه از غایت محبتی که بمال داشت این‌رای راپسندید ولشگریان‌را عذر خواسته وخودش‌در منتهای غفلت مشغول عیش وطرب گردید
ابن علقمی قاصدی نزد هلاکوخان فرستاد واورا از کیفیت دولت خواهی خویش مسبوق نمود
هلاکوخان درماه رمضان سنه ششصدو پنجاه وپنج ازالنك‌همدان رفت بجانب بغداد
چون‌خبر ببغداد رسید خلیفه با ابن علقمی مشورت کرد
عرضکرد لشگر مغول چه عرضه دارند که سپاه بغداد را شکست دهند اگر زنهای بغداداز پشت بامها لشگر مغول‌را سنگباران کنند همه را هلاك خواهند کرد ابن علقمی‌از ذکر این سخنان واهی خلیفه را غافل میساخت
ناگاه خبر بخلیفه دادند که هلاکوخان باسپاه ولشگریان فراوانی نزدیك بغداد رسیده
خلیفه دونفر ازسر کرده‌های بزرك رابادههزار لشگرفرستاد مقابل هلاکوخان ولشگریان‌تتار
وچون سپاه بغداد مقابل لشگرمغول وتتار رسیدند جنك مغلوبه‌شد و لشگریان خلیفه مغوب گردیدند
خلیفه از ابن علقمی که دشمن‌باطنی ودوست‌ظاهری اوبود مصلحت پرسید
ابن علقمی فرمود
که لشگرمغول‌وتتاررا نتوان‌بآسانی‌علاج نمودمصلحت‌چنانستکه خلیفه خودبرود نزدهلاکوخان با اجناس نفیسه ونقود بیحد وبا او بمسالمت امرراخاتمه دهد
مستعصم این رای‌را پسندید روز یکشنبه چهارم ماه‌صفر سنه ششصد وپنجاه وشش با دو پسرش وبسیاری ازعلماء وسادات دربین خوف ورجآء رفت نزد هلاکوخان
چون‌واردشدهلاکوخان خلیفه ودوپسرش راتوقیف‌نموده وباملازمان خود درباب خلیفه مشورت نمود همه باتفاق صلاح‌را درقتل خلیفه دانستند لذا امربقتل خلیفه باجمعی‌از عباسیین نمود و بعد ازاو احدی از عباسیین لوای خلافت برپا ننمود

پس معلوم شد که مدت سلطنت عباسیین پانصد و بیست و چهار سال بوده و
معلوم شد که پنج نفر از خلفای بنی‌العباس بودند که سه نفر اولاد
بلاواسطه شان بخلافت نشستند - اول خلیفه پنجم هرون‌الرشیددوم
خلیفه هشتم المعتصم بالله - سوم خلیفه دهم المتوکل علی‌الله
چهارم خلیفه شانزدهم‌المعتضد بالله - پنجم خلیفه‌هیجدهم
المقدر بالله الحمدلله اولا و آخرا و ظاهرا و
باطنا و صلی الله علی سیدنا محمد
خاتم النبیین و اهل بیته
الطاهرین‌المعصومین



باب نهم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و شهادت امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
و در تعیین زوجات‌و اولاد واقارب وبعضی از تواریخ مهمه متعلقه بزمان امامت آن‌بزرگوار
ودر ذکر قبور متبر که واقعه در کاظمین و بغداد
و در آن هشت فصل و یك خاتمه است

فصل اول در اسم ولقب و کنیه ونسب آن بزرگوار

اما اسم شریف آنحضرت موسی است و اشهر القاب آن بزرگوار کاظم
در درالمسلوك است لقب بالکاظم لانه کان یحسن الی من یسئی الیه
و اشهر کنای آنحضرت ابوالحسن است واین بزرگوار را ابوالحسن الاول میگویند اگرچه کنیه حضرت امیر ع ابوالحسن بود و همچنین کنیه حضرت زین العابدین ع معذلك از این بزرگوار در کتب اخبار تعبیر به ابوالحسن الاول میکنند و ازحضرت رضا ع به ابی الحسن الثانی وازحضرت هادی علیه السلام بابی‌الحسن الثالث
ودر عمدة الطالب است که مردم میگویند موسی بن جعفر ع باب الحوائج الی الله است ومن نفهمیدم معنی آنرا تاآن که دیدم‌در کتاب منتظم که ازتصنیفات ابوالفرج بن جوزی است که‌احدی‌طلب

نمیکند ازخداوند حاجتی را پس قصد کندقبر حضرت موسی بن جعفررا مگر آنکه خداوندحاجت‌او را برمی آورد ومن وغیر من چند مرتبه این را تجربه کرده ایم انتهی

و اما نسب شریفشان والد ماجدشان حضرت امام جعفرصادق ع والدهٔ ماجدهٔ شان کنیزی بود ام ولد مسماة به حمیده بربریه وبعضی اندلسیه گفته اند

و دراصول کافی است عن معلی بن‌خنیس ان‌اباعبدالله ع قال حمیدة بن مصفاة من‌الادناس کسبیکة الذهب مازالت الاملاك تحرسها حتی ادیت الی کرامته من‌الله لی والحجة من بعدی

یعنی حضرت صادق ع فرمود حمیده صافست از خبائث و چر کینی ها ما نند شمشه طلا ملائکه محافظت میکردند اورا تارسانید بمن گرامی کردنداز جانب خدایتعالی مرا وحجت بعد مرا

وایضا در اصول کافی است که حضرت باقر ع باین مخدره فرمود

اسم تو چه چیز است

عرضکرد ــ حمیده

فرمودند ــ حمیده فی الدنیا محمودة فی الاخرة اخبرنی عنك ابکرانت ام ثیب قالت بکر

فرمود ــ چگونه و حال آنکه‌دردست کنیز فروشها چیزی نمیماند مگرآنکه اورا فاسدمیکنند

عرضکرد بلی مولای من مینشست و درموضعی که مردان‌نسبت بزنان مینشینند پس مرد سرسفید محاسن سفیدی می آمد وباو سیلی میزد تا از جای خود حرکت میکرد وهمین قسم شد مرارا

پس حضرت باقر ع بنور دیده‌اش حضرت صادق ع فرمودند خذها الیك فولدت خیراهل‌الارض موسی بن جعفرع

ودر عیون بسند معتبر از علی بن میثم روایت کرده که حمیده مادر امام موسی ع از جمله اشراف و بزرگان عجم بوده

فصل دوم — در تاریخ ولادت باسعادت آن بزرگوار

در اصول کافی و ارشاد مفید است ولد ابوالحسن موسی بالابواء سنهٔ ثمان و عشرین وماه‌(و ابواء منزلی است بین مکه ومدینه)

و در دروس است که تولد آن بزرگوار در ابواء روز یکشنبه هفتم ماه صفر سنهٔ صدوبیست وهشت بوده وگفته شده سنه صد وبیست و نه

و مجلسی در جلاءالعیون فرموده که اشهر آنستکه ولادت آن بزرگوار درابواء روز یکشنبه هفتم ماه صفر سنه صد وبیست وهشت بوده

فصل سوم — در تاریخ رحلت و شهادت حضرت موسی بن جعفر ع

در مصباح المتهجدین و اعلام‌الوری و روضه و مناقب و دروس و کشف‌الغمه است کــه رحلت آن‌حضرت بیست وپنجم رجب بوده سنه‌صد وهشتاد وسه

در روضه ومناقب روزش را هم تعیین کرده که روز جمعه بوده

و در اصول کافی و ارشاد مفید است که رحلت آن بزرگوار ششم رجب سنه هشتاد وسه بوده

در بغداد درحبس سندی بن شاهك

و درعیون است که پنجم ماه رجب سنهٔ مزبور آنحضرت شهید شد

وفی الجلدالاول من المستدرك فی باب نوادر مایتعلق بابواب الدفن نقل عن الشیخ ابومحمدالحسن بن موسی النوبختی فی تاریخ وفات الامام موسی بن جعفر قال وفی روایته اخری انه ع دفن بقیوده انه اوصی بذلك وذلك نظیر ما قاله السید علیخان فی الدرجات الرفیعه فی ترجمة حجر بن العدی الکندی من خاصة اصحاب امیرالمؤمنین ع و کیفیة شهادته قال ثم قال یعنی حجر لمن حضره من اهله لاتطلقوا منی حدیدا ولا تغسلوا عنی دما فانی لاق معویة غدا علی الجادة انتهی

و مرحوم مجلسی در جلاء العیون فرموده اشهر در شهادت آنحضرت آنستکه روز جمعه بیست وپنجم ماه رجب سال صد وهشتاد وسه هجری بوده

پس بنا برمختار درتاریخ ولادت با سعادت ورحلت آنبزرگوار سن شریفشان در زمان رحلت پنجاه وپنجسال وپنجماه وهیجده روز بوده وبنا برمختاردرتاریخ رحلت حضرت صادق ع این بزرگوار بیست سال وهشت ماه و هیجده روز با پدر بزرگوارش حضرت صادق ع بوده و سی وچهار سال و نه ماه بعد از پدر بزرگوارش امامت فرموده

ودر وقایع الایام مرحوم آخوند ملا علی سیستانی ازمناقب نقل فرموده قال وفی سنه ثلث وثمانین وماة قبض موسی بن جعفر ع فی الحبس ببغداد فداء للشیعة لانه روی ان الله غضب علی الشیعه بافشائهم اسرارلائمه واراد ان یستاصلهم بالعذاب فاخبر موسی بن جعفر ع بانی مستاصل شیعتك هذاه السنه فقال ع یا رب احب ان افدی شیعتی بنفسی وتبقونهم علی الارض فاماته الله شهیدا تلك السنة فداء للشیعة

ولابد است در مقام از ذکر دوامر

امر اول

درذکر قاتل آن بزرگوار

در اصول کافی است که حضرت موسی بن جعفر در بغدا درحبس سندی بن شاهك ازدنیا رفت وهرون در ماه رمضان سنه صد وهفتاد ونه بعمره مفرده مشرف شد وبعد از فراغ مشرف شد بمدینه طیبه ودر بیستم ماه شوال همانسال حضرت را بهمراه خود بحج برد بعد ازراه بصره مراجعت نمودو آنحضرت را درنزد عیسی بن جعفر ابن ابی جعفر المنصور در بصره محبوس نمود

در کتاب هدایت الانام محدث قمی فرموده که روز هفتم ذیحجه حضرت موسی بن جعفر را وارد بصره نمودند ومدت یکسال در بصره محبوس بود

و بعد ازآن حضرت راطلبید دربغداد ودرنزد سندی بن شاهك محبوس نمود و درزندان سندی بن شاهك از دنیا رفت انتهی

وفی عمدة الطالب ولما ولی هرون الرشید الخلافة قبض علیه وحبسه عندالفضل بن یحیی بن خالد البرمکی ثم اخرجه من عنده مسلمة الی السندی بن شاهك ومضی الرشید الی الشام وامر یحیی بن خالد سندی بقتله وقیل انه سمه وقیل بل لف فی بساط وغمز حتی مات الخ

و در عیون اخبارالرضا روایت میکند که درسال پانزدهم ازسلطنت هرون الرشید حضرت موسی بن جعفر ع مسموما شهید شد و سندی بن شاهك بامر رشید آنحضرت را در محبس معروف بخانه مصیب مسموم نموده

ودر اصول کافی است که علی بن اسمعیل ابن جعفر الصادق ع رفت نزد هرون الرشید و گفت

ماظننت ان فی الارض خلیفتین حتی رایتك ورایت عمی موسی بن جعفر یسلم علیه بالخلافة
ودرمقاتل الطالبین است که علی بن اسمعیل بن جعفرالصادق داخل شد بهرون گفت اموال از
مشرق ومغرب حمل میشود خدمت حضرت موسی بن جعفروقریهٔ خریده بسی هزاردینار واسم اویسریه
است آن دینارهارا حاضر کرد فروشنده گفت من دینار کذامیخواهم آن دنانیررا پس گرفت ودنانیری
که میخواست باو داد
پس رشید دویست هزار درهم بعلی بن اسمعیل داد وهمانسال هرون بمکه رفت و اول رفت بمدینه
طیبه مقابل قبر پیغمبرص ایستاد عرضکرد یارسول الله من معذرت میخواهم از ارادهٔ که درباره موسی بن
جعفردارم میخواهم اورا حبس کنم چون اراده دارد که بین امت تفرقه اندازد
پس امر کرد آن بزرگوارارا درمیان مسجد پیغمبرص گرفتند بردند نزد هرون
هرون ملعون دومحمل برروی دو بغله گذارده باجمعی از غلامانش روانه کرد یکی را بجانب
بصره فرستاد وحضرت موسی بن جعفرع رامیان آن محل نهاد ودیگری را فرستاد بجانب کوفه محض
آنکه بمردم تعمیه کند وسفارش کرد که حضرت رادربصره تسلیم کنند بعیسی بن جعفر بن منصوردوانقی
برادر زبیده خواتون زوجهٔ هرون که او حضرت را محبوس نماید
پس اویکسال حضرت را محبوس نمود بعد نوشت بهرون که حضرت را بدیگری بسپارد والااورا
رها خواهم نمود نوشت هرقدر خواستم باو ایرادی بگیرم نتوانستم
پس هرون کسی را فرستاد که حضرت را از بصره بردند ببغداد وتسلیم نمودند بفضل بن ربیع و
مدتی هم درنزد اومحبوس بود
بعد خبردادند بهرون که حضرت موسی بن جعفر نزد فضل بن ربیع دررفاهیت وسعه است پس حضرت
را ازفضل بن ربیع گرفتند وتسلیم نمودند بسندی بن شاهك
ثم دعی بالسندی وامره فلفه علی بساط وقعد الفراشون النصاری علی وجهه فلمامات ع ادخل علیه
الفقهآء ووجوه اهل بغداد و فنودی هذا موسی بن جعفرع قدمات فانظروا الیه فجعل الناس ینظرون
فی وجهه وهومیة
وظاهراً مقبره شریفه حضرت موسی بن جعفرع را شاه اسمعیل که اول سلاطین صفویه است تعمیر
کردچنانچه دریکی ازغرفه ایوان شرقی بکاشی معرق نوشته شده

امر دوم

درمدت حبس حضرت موسی بن جعفرع

در رجال کبیر درضمن حالات جناب علی بن یقطین وزیر هرون چند روایت نقل میکند که آنها
صریح است درآنکه چهارسال در زندان محبوس بود
ودراصول کافی است که مسافر گفت من هرشب رختخواب حضرت رضا ع را در دهلیز خانه
فرش میکردم حضرت همه شب بعداز عشاء تشریف مبآورد و بخواب میرفت تامدت چهارسال بعد یك
شبی حضرت رضا نیامد بمنزل عیالاتش مضطرب شدند روز که شد سؤال کردند معلوم شد که دیشب
حضرت موسی بن جعفرع ازدنیا رفته وحضرت رضاع ببالین پدر بزرگوارش تشریف برده
ودردمعةالساکبه از بعضی از اخبار نقل کرده که حضرت موسی بن جعفرع یکسال در بصره نزد
عیسی بن جعفر بن ابی جعفر منصوردوانقی محبوس بود ورشید ملعون امر کرد آنحضرت را بقتل برساندواو
امتناع کرد بعد آنحضر ترا بردند در بغداد در نزدفضل بن ربیع حبس نمودندو باوامر کرد که آنبزرگوار را
بقتل آورداوهم اباکرد بعد آنحضر ترا نزد فضل بن یحیی بن خالدالبرمکی حبس نمودندواز اوخواهش نمودند که

حضرت رابقتل برساندواوهم اباوامتناع نمود بعد خود یحیی بن خالدالبرمکی مباشرقتل آنحضرت گردید
وبعضی گفتندسندی بن شاهك ملعون آنحضرت را درطعام مسموم یادر رطب مسموم بقتل رسانیدانتهی
ودرعیون ازعلی بن ابراهیم ازپدرش روایت کرده که گفت شنیدم از یك نفر از اصحابمان
که میگفت

هرون‌الرشید حضرت موسی بن جعفرع را محبوس‌نمود چون شب شد حضرت ترسیدکه هرون‌اورا
بقتل برساند پس آنبزرگوار وضوفرمود وچهار رکعت نماز کرد بعد باین دعوات دعا کرد
(یاسیدی نجنی من حبس هرون وخصلنی من یده یامخلص‌الشجرمن بین رمل وطین ویامخلص‌اللبن
من بین فرث ودم ویامخلص والامعاء خصلنی من ید هرون)

پس هرون درخواب دیدکه مرد سیاه صورتی شمشیر بالای سرش نگاهداشته ومیگوید موسی بن
جعفررا رهاکن والا باشمشیرگردنت را میزنم

پس‌هرون ازهیبت آنشخص‌ازخواب بیدارشد وبحاجب گفت بروبمیان‌زندان وموسی بن جعفررارهاکن
حاجب آمد میان زندان وحضرت رارهاکرد وگفت اجابت کن خلیفه را

حضرت فرمود دراین نیمهٔ شب مرانخواسته مگربجهت آنکه مرا بقتل برساند

پس گریان شد ومهموم ومحزون آیسأ من حیوته آمد نزد هرون درحالتی که‌اندامش میلرزید
فرمود سلام علی هرون

آنملعون جواب سلام داد وسه خلعت برآنبزرگوار پوشانید وسوار براسب خود نمود واکرامش
نمود وآنبزرگوار درهرپنجشنبه میرفت نزد هرون

تاآنکه دومرتبه آنحضرت را محبوس نمود وتسلیم کرد بدست سندی بن شاهك لـع وآنملعون
آنحضرت را بزهر شهید نمود

ودرکتاب ابن عساکر است که ربیع بن یونس بن محمد بن کیسان حاجب منصوردوانقی بودو
بعد وزیراوشد پسرش‌فضل بن ربیع حاجب هرون‌الرشید شد وپسرفضل‌عباس بن‌فضل بن ربیع حاجب
محمد امین بود وفوت ربیع درسنه صد وشصت ونه بود انتهی

ودرخامس بحار روایت کرده وقتیکه حضرت یوسف اززندان بیرون شد بدرب زندان نوشت
(هذاقبورالاحیاء وبیت‌الاحزان وشماتة الاعداء) الخ

فصل چهارم درذکر اولاد های حضرت موسی بن جعفرع

در ارشاد مفید است که آن حضرت سی وهفت اولاد داشت هیجده پسر داشته و
ونوزده دختر

واما پسرهای آنبزرگوار علی بن موسی‌الرضا الامامع و ابراهیم وعباس
وقاسم واسمعیل وجعفروهرون وحسن و احمد وحمزه وعبدالله واسحق وعبیدالله وزید والحسن
والفضل وسلیمان

واما دخترهای آنحضرت فاطمة‌الکبری وفاطمة‌الصغری ورقیه وحکیمه و
ام ابیها ورقیة‌الصغری وکلثوم وام جعفر وزینب وخدیجه وعلیه وآمنه وحسنیه

وبریهه وعایشه وام سلمه ومیمونه وام کلثوم
ومادرهای تمام اولاد های موسی بن جعفر ع ام ولد و کنیز بودند ومعلومست که افضل تمام اولاد های حضرت موسی بن جعفر حضرت علی بن موسی الرضاع بوده که درباب بعد فی الجمله از حالات شریفه ایشان ذکرخواهد شد انشاء الله

اما ابراهیم ملقب است بابراهیم المرتضی واین غیرابراهیم مجاب است که در کربلامیان رواق مدفونست چون اوپسرمحمد العابد بن موسی الکاظم است چنانچه درباب پنجم گفته شد
واین جناب ابراهیم المرتضی پدرچهارم جناب سید مرتضی وسید رضی است چون این دوآقا پسران ابواحمد حسین بن موسی الابرش بن محمدالاعرج بن موسی بن ابی السبخة بن ابراهیم المرتضی بن موسی الکاظم ع بودند
ودرعمدة الطالب است که ابراهیم المجاب بن محمدالعابد بن موسی الکاظم است وقبر ایشان در رواق مطهرحضرت سیدالشهداء ع است واما قبرابراهیم المرتضی را معین نفرموده اند
در ارشاد است وکان ابراهیم بن موسی شجاعا سخیا کریما
ودرزمان مامون امیریمن بود ازقبل محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب وخروج فرمود در مکه بمامون درسنه دویست وتشریف برد بجانب یمن واینقدر از اهل یمن را بقتل رسانید که اورا ابراهیم جرار گفتند ومستولی شد بیمن

واما عباس بن موسی الکاظم دربحار ازاختصاص روایت فرموده وحاصل بعضی ازفقراتش آنستکه بعداز رحلت حضرت موسی بن جعفر جناب عباس رفت نزد ابو عمران طلحی قاضی مدینه وشکایت نمود ازحضرت رضاع •
جناب اسحق بن جعفر الصادق ع حاضر بود گریبان جناب عباس برادر زاده‌اش راگرفت فرمودانك لسفیه ضعیف احمق ــ وقاضی مدینه هم اعتنائی بگفته جناب عباس نکرد
خبر بحضرت رضاع رسید ببرادرش عباس فرمود (انا اعلم انه انما حملکم علی هذا الغرائم والدیون یعنی برادرمن میدانم شمارا قرضداری وپریشانی وادار نمود براین شکایت کردن
بعد فرمود یاسعید بروقرضهایش رامعین کن وآنچه قرض دادر اداکن بعد فرمود والله من دست از مواسات واحسان شما برنمیدارم تاوقتیکه روی زمین راه میروم وشما آنچه میخواهید بگوئید
ودرعمدة الطالب است که جناب عباس بن موسی الکاظم ع چند پسرداشت
منجمله قاسم بن عباس بن موسی الکاظم بود
خودش ونسبش را مخفی میکرد ازترس بنی العباس ورفت بصور مدینه وسبزه کاری میکرد واز ثمن اوقوتش راتحصیل میکرد واحدی اورا نمیشناخت ونسبش رانمیدانست واهالی آنمحل اعتقادداشتند بزهد وعبادت آن بزرگوار باآنکه اورا نمیشناختند درآنجا خداوند باودختری کرامت فرمود
وسید تاج الدین محمد بن معیه حسینی (ره) فرموده که جناب قاسم دوستی داشت اراده کرد برود بمکه معظمه پس آمدکه باجناب قاسم وداع کند
فرمود من بتوحاجتی دارم که همین دخترم را ببری بمدینهٔ طیبه وقتیکه آنجا رسیدی سؤال کن از خانه فلانی واین صبیه را آنجا بسپار ومراجعت کن

آنمرد اطاعت کرد وآن دختررا برد وبآن خانه سپرد قدری نگذشت که صدای گریه ازآن خانه بلند شد ودرتمام مدینه منتشرشد از بعضی سؤال کردم گفت الان خبر رسید که جناب قاسم ولدعباس ازدنیا رحلت فرموده ومردی ازاهل عراق دخترش را آورده

پس من تعجب کردم چون برگشتم بخارج مدینه خبردادند بوفات آنمرد پس من خبردار کردم مردم که آنمرد قاسم ولد عباس ولد موسی الکاظم است واورا درهمانوضع دفن کردند وبجهت او حرمی ساختند وقبر شریفش زیارتگاه است انتهی

ونظیر این قصه است قصه عیسی ولد زید که درفصل چهارم ازباب ششم گفته شد

واما قاسم بن موسی الکاظم

بسیارجلالت قدرداشت

دراصول کافی ازحضرت موسی بن جعفر روایتکرده که آنحضرت در بین راه مکه بابی عماره فرمود اگر امرراجع بمن میبود قرارمیدادم امامت را درپسرم قاسم بجهت محبت ومهربانی من باو ولکن امرراجع بخداوند عزوجل است قرار میدهد هرجاکه بخواهد الخ

وعلامه مجلسی فرموده‌از جمله امامزاده هائی که‌هم جلالت قدرش معلومست و هم موضع قبرش امامزاده قاسم فرزند موسی بن جعفراست وقبرشریفش درهشت فرسخی حله زیارتگاه عامه خلق‌است

واما اسمعیل بن موسی بن جعفر

صاحب کتاب جعفریات

درمنهج المقال است که ایشان ساکن مصر بودند وتولدشان هم درمصر بودکتب مبوبۀ دارند که ازپدربزرگوارشان وازپدرانش نقل فرموده وازعلامه بهبهانی نقل شده که فرموده کثرت تصانیف اسمعیل بن موسی دلیل است برمدح او انتهی

وایشان صاحب اعقاب بودندکه بعضی درمصر وبعضی درشام وبعضی در آذربایجان وبعضی در طبرستان ساکن بودند

واما احمد بن موسی الکاظم

المشهور به شاه چراغ

درارشاد است وکان احمد بن موسی کریما جلیلا ورعا وکان ابوالحسن موسی یحبه ویقدمه ووهب له ضیعته المعروفة ویقال ان احمد ولد موسی اعتق الف مملوك

وازجناب اسمعیل بن موسی روایتکرده فرموده پدر بزرگوارم اولادش رابرد بقریۀ ازقرای مدینه وباجناب احمد بن موسیٰع بیست نفرازخدم وحشم بودندکه اگراحمد میایستاد آنها هم میایستادند و اگر احمد مینشست آنها هم می نشستند

ودر بدایع‌الانوار ازلب الانساب نقل کرده که جناب احمد بن موسی الکاظم هزارقرآن بحفظ خود تحریر نموده ودربغداد سکنی داشت

چون خبرشهادت حضرت رضاع را شنید بسیار محزون شد وازبغداد خروج نمود بجهت طلب خون برادرش وبا اوسه هزارنفر غلامان بودند وسه هزار نفرهم ازاقوام وعشایرآن بزرگوار باو ملحق شدند آمد بجانب خراسان

چون بقم رسید حاکم قم لشگرزیادی برای محاربه ازشهرقم خارج شد وبا آنجناب مصاف نمود وجمع کثیری ازسادات هاشمی وفاطمی شهید شدند که مزارآنها درقم مشهور و آنجناب ازقم حرکت

کرده آمد به اسفرائن که در ناحیه خراسانست ودرمیان کوه فرود آمد وقبرش در آنجاهست انتهی
بعد صاحب بدایع الانوارمیفرماید حق آنستکه آنجناب ازخراسان مراجعت کرد ودرشیرازوفات کرد
صاحب مجدی گوید که قبراحمد بقعه وگنبد طلاوصحن وخدمهٔ بسیاری دارد ومرقد شریفش مطاف ومزار عامه مسلمین است وایشان ازامامزاده هانیست که هم جلالت قدرشان معلومست وموضع قبرشان

واما محمد بن موسی الکاظم برادرابوینی جناب احمد بودند درارشاد است وکان من اهل الفضل و الصلاح واز کنیزرقیه بنت موسی بن جعفرروایتکرده که محمد بن موسی تمام شب راوضومیساخت ونماز میخواند بعد ساعتی میخوابید باز برمیخاست وصدای ریختن آب وضویش را میشنیدم بازوضومیگرفت ونمازمیخواند تاصبح ونشدکه من اورا ببینم ومتذ کرنشوم قول تعالی راکه میفرماید کانوا قلیلامن اللیل مایجهعدون انتهی

ودرعمدة الطالب است که ابراهیم الضریر بن محمد بن موسی الکاظم ع فهوالمعروف بالمجاب و قبره بمشهدالحسین ع معروف انتهی

وگویا قبرشان درزاویه شمالی رواق مطهر حضرت سیدالشهداء ع باشد
وعلی بن ابراهیم المجاب درسیرجان کرمانست کذافی بدایع الانوار
وجناب احمدالمشهور بشاه چراغ وجناب محمد درشیراز مدفونند وازبرای هریك بقعه وگنبد طلا وضریح وحرم بسیارعالی میباشد که شیعیان بمرقد ایشان تبرك میجویند
ودرکاخك گناباد مقبره ایست منسوب بجناب محمد بن موسی الکاظم وبقعه وبارگاه وموقوفات مفصلی دارد واما جناب حمزة بن موسی الکاظم برادر ابوینی جناب احمد ومحمد است
وبسیارجلیل بود وقبرایشان در نزدیك قبرحضرت عبدالعظیم است بقعه وضریح نقره وصحن وبارگاه مفصلی دارد و در تاریخ عالم آرای عباسی است که امامزاده حمزه بقول اصح در سوسفید ترشیز مدفونست ومرقد شریفشان مطاف مردم آن ولایت است انتهی
واحتمال میرود که این قبریکه درسوسفید ترشیزاست قبرحمزة بن حمزه باشد
چون درعمدةالطالب فرموده که حمزة بن‌حمزه رفت بخراسان
ودربدایع الانوار ازکتاب لب‌الانساب نقل کرده که حمزة بن موسی بن جعفرع مدفون درسیرجان کرمان است
وجناب علی بن حمزة بن‌موسی درخارج باب اصطخر شیراز مدفونند ومرقد شریفشان مزارمعروفی است چنانچه درعمدةالطالب است وسلسلهٔ سادات سلاطین صفویه منتهی میشود بجناب حمزة بن موسی الکاظم باین تفصیل که شاه سلطان حسین آخرسلاطین صفویه بود ومتصل شد سلطنتش بفتنه افاغنه در اصفهان واوپسرشاه سلیمان بود واوپسر شاه صفی ثانی بود واوپسرشاه عباس ثانی بود واوپسر شاه صفی اول بود واوپسرصفی میرزا بود که اورا شهید کردند وبسلطنت نرسید واوپسر شاه عباس بوده واوپسرسلطان محمد مکفوف بود که معروف بود بخدابند واوبرادرش شاه اسمعیل ثانی بود بود و این دوپسرانشاه طهماسب بودند واوپسرشاه اسمعیل اول‌است واوسرسلسله سلاطین صفویه است
ابتداء ازگیلان خروج نمود با بعضی از مریدهای صوفیه خود درسنه نهصد وشش درسن چهارده سالگی ودرسن سی ونه سالگی ازدنیا رحلت فرمودواومروج مذهب تشیع شد پس‌ایشان تقریبا بیست‌و‌ه سال سلطنت کردندو پسرش شاه طهماسب تقریبا پنجاه‌وچهارسال سلطنت کردو پسراوشاه اسمعیل ثانی زیاده

بر یکسال ظاهراً سلطنت نکرد و بنفرین سید المحققین السید حسین ولد سید ضیاء الدین سبط محقق ثانی شیخ علی کرکی در بدو سلطنت از دنیا رفت و جهت نفرین سید این شد که شاه اسمعیل ثانی بامر پدرش شاه طهماسب مدتی درقلعه از قلعه‌های قره داغ محبوس بودوچون شاه اسمعیل اول وشاه طهماسب خیلی مذهب حقه شیعه راترویج کردند علماء سنت قلبشان مملواز حقد وکینه بود مثل میرزا مخدوم ملعو نصاحب نواقص الروافض وجمعی از قلندرهای خبیث درزمان حبس شاه اسمعیل ثانی مشغول اغواء واضلال اوشدند واورا ازرویه پدروجدش منصرف نمودند وقلب اورا از علماء شیعه منقلب نمودند ووقتیکه پدرش شاه طهماسب ازدنیا رحلت فرمودوشاه اسمعیل ثانی بتخت سلطنت نشست با اهل ایمان اظهار معاندت نمود خصوصاً باعلمائشان وخصوصاً با اینسید جلیل سبط محقق کرکی حتی آنکه خواست سکه هائیرا که پدر و جدش نقش کرده بودند ائمه اطهاررا خواست آن اسماء مقدسه راحك نماید ببهانه آنکه آنها بدست کفار میافتند وآنهارا مس میکنند جناب سید فهمید فرمود میخواهی آنهاراحك کنی بکن ولکن این شعر حیرتی شاعررا نقش کن

هر کجا نقشی است بردیوار ودر لعن بوبکر است و عثمان و عمر

سلطان که شنید کینه‌اش ازسید زیاد شد یکشب شاه اسمعیل ثانی بامعشوقش مست ازخانه بیرون شد ودر آنحالت سید حسین سبط راتهدید میکرد بقتل سید شنید همانشب دعای علوی مصری راخواند واز خداوند خواهش نمود که اورا باشد نکال اخذ نماید سلطان از نفرین سید هلاك شد فجاة یامسموماً

بعداز او برادرش سلطان محمد خدای بنده ده سال سلطنت کرد بعد که پسرش شاه عباس اول بحد رشد رسید اورا بسلطنت نشانیدواوچهل وچهارسال سلطنت کرد بعداز او نوه‌اش شاه صفی اول چهار ده سال سلطنت کرد ودرقم ازدنیا رفت بعداز اوشاه عباس ثانی بیست وشش سال بازیاده سلطنت کرد بعداز اوپسرش شاه صفی ثانی تقریبا دوسال سلطنت کرد بعداز اوپسرش شاه سلیمان سلطنت کرد و بعداز اوپسرش شاه سلطان حسین که آخر سلاطین صفویه بود سلطنت کرد

واما جناب عبدالله بن موسی الکاظم

در اثبات الوصیه است که بعداز شهادت حضرت رضاع هشتاد نفراز علماء وفقهاء واز شیعیان انصار مشرف شدند بمکه معظمه وبعد رفتند بمدینه طیبه که خدمت جوادالائمه ع شرفیاب شوند وارد شدند بخانه حضرت جعفر بن محمد الصادق ع و بر روی فرش نشستند ناگاه عبدالله بن موسی بیرون شد ودرصدر مجلس نشست وشخصی برخاست وندا کرد هذا ابن رسول‌الله هر کس میخواهد سؤالی نماید سؤال کند

پس یکنفر گفت چه میفرمائی درباره مردیکه بزوجه‌اش بگوید انت طالق عدد نجوم السماء

عبدالله گفت سه طلاقه میشود آن جماعت متحیرومغموم شدند

شخص دیگری گفت چه میفرمائی درباره مردیکه باحیوانی جمع شود

گفت دستش را قطع میکنند وصد تازیانه باومیزنند واورا نفی بلد میکنند

پس مردم ضجه وگریه کردند ومتحیر بودند که چگونه برخیزند وبروند واینها ازفقهاء مشرق ومغرب حجاز ومکه وعراقین بودند

ناگاه دری ازصدرمجلس بازشد وموفق خادم بیرون شد وعقب سراوحضرت جوادالائمه بود درحالتی که دو پیراهن دربرداشت ویك لنك عدنی وازبرای عمامه‌اش دوگوشه بود که یکیرا ازجلوانداخته و دیگری را ازعقب سر پس آقا سلام کرد ونشست ومردم همه ساکت درمقابلش نشستند

سائل اوو عرضکرد یابن رسول‌الله چه میفرمائید درباره مردیکه بزوجه‌اش بگوید (انت طالق عدد نجوم السماء)
حضرت‌جواد فرمودند اقرء کتاب‌الله عزوجل (الطلاق مرتان فامساك بمعروف اوتسریح باحسان)
سائل عرضکرد عم تان فتوی داد که آنزن طلاق است
حضرت فرمود ای عم ازخدا بترس وفتوی مده باآنکه اعلم ازتوهست
سائل دومی عرضکرد یابن رسول‌الله چه میفرمائی درباره مردیکه باحیوانی جمع شده باشد
حضرت فرمود آنمرد تعزیر میشود وپشت آن حیوان راداغ میکنند وازشهر اورا خارج میکنند
عرضکرد عموتان چنین فتوی داده ـ
حضرت فرمود لااله‌الاالله یاعم انه لعظیم عندالله ان تقف غداً بین یدیه فیقول لك لم افتیت عبادی بمالم تعلم وفی الامامة من هواعلم منك
عبدالله بن موسی عرضکرد دیدم برادرم حضرت رضا راکه در این مسئله دومی چنین جوابداد
حضرت جوادع فرمود پدرم حضرت رضا این را داد بسائلیکه سؤال کرد از نباشی که قبر زنی رانبش کرده باشد وبا اوفجور کرده باشد و کفنش رادزیده باشد پس‌فرمود باید دستش راقطع کنند چون سرقت کرده وباید اورا نفی بلد کنند چون ناميت فجور نموده انتهی
ودراستراباد است قبریکه منسوبست بجناب عبدالله ولد موسی‌الکاظم‌ع
ودرمجالس‌المومنین است که مشهد امامزاده عبدالله وفضل وسلیمان اولاد امام موسی‌الکاظم درابه است که دوفرسخی ساوه باشدکه ازمحال قم است‌وابه همیشه شیعه نشین بوده بخلاف ساوه که ساکنان اوسنی بوده اند وهمیشه بین ساکنان این دو نزاع مذهبی بوده

واما اسحق بن‌الامام موسی الکاظم در رجال کبیر است

که ایشان از اصحاب حضرت رضاع بودند
ودرعمدة‌الطالب است که ایشان اولاد زیادی داشتند واز اولاد های اوست ابو جعفر محمد‌ـ الصورافی ابن‌الحسن بن‌الحسین بن‌اسحق بن موسی‌الکاظم‌ع قتل بشیراز وقبره ـ وظاهراً قبر شریفش درنزیك باب اسطخر باشد

واما عبدالله بن موسی الکاظم المکنی بابی الدنیا ابوالقاسم اولادش معروفند

ببنی‌الدنیا کذافی عمدة‌الطالب

وامامظهرقهرالجبارزید النارابن موسی الکاظم درمجالس المومنین است چون

جناب ابراهیم بن موسی‌الکاظم المعروف به ابوسرایا درکوفه خروج نمود ومحمد مشهور به‌ابن‌طباطبا را ازقبل خودنایب حضرت امام رضاع نموده و اورا برخود وسایرتابعان امیرنموده بود زیدالنار را بتسخیربصره فرستاد وزید مثل‌شعله نار ببصره مستولی‌شد خانه‌های بنی‌العباس راسوخت ونخلستانهای ایشانرا آتش زد باین سبب اورا زیدالنار گفتند وآخراورا گرفته نزد مامون بمرو بردند ودرآنجا وفات یافت انتهی واین قضیه درسنه صد ونود ونه بود
ودر بحار ازعیون اخبار الرضا روایتکرده که حضرت رضاع بزیدالنار فرمودند یا زید

اعترك قول سفلة اهل الكوفة ان فاطمة احسنت فرجها فحرم الله ذريتها على النار وذلك للحسن والحسين خاصة ان كنت ترى انك تعصى الله وتدخل الجنة وموسى بن جعفر اطاع الله ودخل الجنة فانت اذا كرم على الله من موسى بن جعفر ع والله ماينال احدما عندالله عزوجل الابطاعته وعمت انك تناله بمعصيته فقال له زيد انا اخوك وابن ابيك فقال له ابوالحسن ع انت اخى ما اطعت الله عزوجل ان نوح وقال يارب ان ابنى من اهلى الخ فقال الله عزوجل يانوح انه ليس من اهلك فاخرجه الله من ان يكون من اهله بمعصيته

ودر بحار است که جناب زید بن موسى الكاظم درسامری ازدنیا رحلت فرمود

ودرعمدة الطالب است که چون زيدالنار خانه های اهل بصره را سوزانید ونخلستانشان را آتش زد حسن بن سهل با اومحاربه کرد وبراوغلبه یافت واورا روانه کرد مقیداً بمرونزد مامون اوهم زید را فرستاد خدمت برادرش حضرت رضاع واز جرائم اودرگذشت حضرت رضاع قسم یاد فرمود که ابدأ با اوتکلم نکند بعد مامون جناب زيدرا زهر خورانید وازدنیا رحلت فرمود و قبرش در مرواست انتهى

و اما حالات شريفه بقيه پسرهای حضرت موسى بن جعفرع وحالات شريفه بنات آن بزرگوار را احقر درجائی ندیده ام بغیرجناب فاطمه ملقبه بمعصومه که درقم مدفونست وجناب آمنه که درمصرمدفونست کمافی عمدة الطالب

وظاهر أتمام اولادهای حضرت موسى بن جعفرع مادرهاشان ام ولد بوده اند نه حره ونه معقوده بلکه شاید آن بزرگوارابدأ زوجهٔ معقوده نداشته اند

وبدانکه در صحن کاظمین دوقبراست بابقعه وقبهٔ عالیه وآنهارا نسبت میدهند که دو فرزند حضرت امام موسى کاظم ع اند

وجناب سيد العلماء آقاسيد مهدى قزويني درکتاب مزارفلك النجات فرموده که از اولاد ائمه دوقبر بست مشهور درمشهد امام موسى کاظم ع لکن معروف نيستند وبعضى گفته اند که یکی از آن دوقبرمسمی است بعباس بن موسى که درحق اوقدح شده انتهى

ودرهدية الزائرين فرموده که درلوح زیارتشان نوشته یکی ابراهیم ویکی اسمعیل وشاید قبری که معروف باسمعيل است همان عباس بن موسى باشد چه آنکه اسمعیل که کتاب جعفریات ازاونقل شده ظاهراً آنستکه درمصر باشد

واما ابراهيم پس حضرت امام موسى را دوابراهیم بوده وظاهر آنستکه این همان ابراهیم اکبر استکه مکنی است بابی السرایا انتهى

ودر کتاب عمدة الطالب است که حضرت موسى بن جعفرع شصت اولاد داشت بیست وهفت پسر و سی سه دختر انتهى

وپسرهای موسى بن جعفر است جناب محسن بن موسى بن جعفر که قبرش درفراهان نزدیك قم است ومعروفست بزاهد محسن



فصل پنجم در ذکر حالات بعضی از اصحاب حضرت موسی الکاظم ع

در بحار از فصول المهمه روایتکرده که شاعرهٔ سید الحمیری و بابه محمد بن الفضل

وایضاً در بحار از اختصاص روایتکرده من اصحابه علی بن یقطین وعلی بن سوید السائی و محمد بن سنان ومحمد بن ابی عمیر الازدی

واجمال حالات هریك اینست

اما محمد بن الفضل **ظاهراً محمد بن الفضل بن عمر الجعفی باشد که در کتاب رجال** ایشان را از اصحاب موسی الکاظم شمرده

واما علی بن یقطین ابن موسی البغدادی **در رجال کبیر است**

و کانه ثقة جلیل القدر له منزلة عظیمة عند ابی الحسن موسی عظیم المکان فی الطائفه وایشان وزیر هرون الرشید بودند **وایضاً** در رجال کبیر روایتکرده وقتیکه حضرت موسی الکاظم تشریف آورد بعراق علی بن یقطین بحضرت عرضکرد

اماتری حالی وما انافیه فقال یاعلی ان الله تعالی اولیاء مع اولیاء الظلمه لیند فع بهم نحن اولیائه وانت منهم یاعلی

ودر روایت دیگر فرمودند وقال ابوالحسن ان الله مع کل طاغیة وزیرا من اولیائه یدفع به عنهم

وازسلیمان بن حسن کاتب علی بن یقطین نقل شده گفت من یکسال عطیات علی بن یقطین را ضبط نمودم به صد وپنجاه هزار نفر احسان کرده بود اقل عطایش بهریك هفتصد درهم واکثرش ده هزار درهم

وازعبدالله بن یحیی الکاهلی روایتکرده گفت من درخدمت حضرت موسی بن جعفر بودم دیدم علی بن یقطین روی بحضرت میاورد پس حضرت ملتفت وی شدند فرمودند من سره ان یری رجلا من اصحاب رسول الله فلینظر الی هذا المقبل

پس مردی ازاصحاب عرضکرد او ازاهل بهشت است فرمودند من شهادت میدهم که او از اهل بهشت است

وولادت علی بن یقطین در کوفه سنه صد و بیست وچهار بود وحلتش سنه صد وهشتاد وسه یا دو یا هشتاد بود

وپدرش یقطین درسنه صدوهشتاد وپنج ازدنیا رحلت فرمود انتهی ماعن الرجال

ودر کلمه طیبه ازمجموع الرائق نقلکرده ازیقطین والد علی که گفت مردی والی اهواز بود از منشیان یحیی بن خالد وباقی مانده بود برذمه من ازمالیات دیوانی آنقدر که باید تمام مالم رامیدادم که آسوده بشوم وشنیدم که اوازشیعیان است پس ترسیدم وازاهواز فرارنمودم بسمت مکه معظمه بعداز فراغ از اعمال رفتم بمدینه خدمت حضرت صادق ع ومطلب را بحضرت عرضکردم

فرمود باکی نیست برتو ودررقعه کوچکی نوشت

(**بسم الله الرحمن الرحیم**) ان لله فی ظل عرشه ظلا لایملکها الامن نفس عن مؤمن کربة واعانه بنفسه اوصنع الیه معروفا ولو بشق تمروهذا اخوك والسلام پس مهر کرد آن رقعه را وبمن داد و فرمود بوالی اهواز برسانم

پس چون برگشتم باهوازشب بمنزل والی رفتم و گفتم من رسول حضرت صادقم
ناگاه والی باپای برهنه بیرون آمد چون چشمش بمن افتاد سلام کرد ومیان دوچشمم را بوسید و گفت ای سید من تورسول مولای منی

گفتم آری گفت فدای تو دوچشمانم پس گرفت دست مرا و گفت سید من‌را بچه حال گذاردی آقای مرا

گفتم بخوبی پس سه مرتبه مرا قسم داد ودادم باو رقعه آنحضرت آنرا گرفت وبوسید و بچشمانش گذارد گفت ای برادر بفرما امر خودرا

گفتم دردفتر برذمهٔ من چند هزار درهم است ودراو تمام شدن وهلاك شدن منست

پس دفتررا طلبید ومحو کرد آنچه برذمهٔ من بود وبمن خطی داد بیرائت ذمهٔ از آنها پس طلبید صندوقهای اموال خودرا وبالمناصفه تقسیم کرد وهمچنین اسبها وجامه ها و سایر مایملکش را بامن تنصیف کرد وپیوسته میگفت ای برادرمن آیا خوشنود شدی

گفتم آری والله وافزوده شد برسرورم

پس‌چون موسم حج شد گفتم تلافی نمیکنم این برادرم را بچیزی که بهتر باشد ازرفتن بحج ودعای برای او ورفتن خدمت مولایم حضرت صادق ع وشکر گذاری از اوپس رفتم بجانب مکه وراهم را قراردادم ازمدینه رفتم خدمت حضرت صادق ع چون داخل شدم برحضرتش آن بزگوار را مسروردیدم فرمود ای فلان چه شدکار توبا فلان

پس خبر خودرا عرضکردم رخسارهٔ آنجناب میدرخشید از سرور

عرضکردم ای مولای من آیا شما خوشنود شدی فرمود قسم بخدا که مسرور کرد پدرهای مرا ومسرور کرد خداوند را انتهی

ودمعة الساکبة ازعیون المعجزات سید علم‌الهدی روایت فرموده ازمحمد بن علی-الصیرفی گفت اذن گرفت ابراهیم جمال که وارد شود بر **علی بن یقطین وزیر** پس اذن نداد و اورا مانع شدند

ودرهمانسال علی بن یقطین بحج مشرف شد ووارد شد بمدینه طیبه واستیذان نمودکه وارد شود بحضرت موسی بن جعفرع حضرت اورا مانع شد

فردای آنروز علی بن یقطین حضرت را ملاقات کرد عرضکرد ای سید من گناه من چه بود که شما مرا مانع شدید

حضرت فرمود من ترا مانع شدم چون توبرادرت را مانع شدی وخداوند سعی تورا قبول نمیکند تا وقتیکه ابراهیم ازتو بگذرد

عرضکرد ای سید من در اینوقت ابراهیم جمال کجاست که اورا ازخود راضی و خوشنود کنم و من درمدینه ابراهیم در کوفه است

حضرت فرمود چون شب شود برو ببقیع بتنهائی بدون آنکه کسی بفهمد ازاصحابت وآنجامرکب نجیبی است براو سوارشو

پس علی بن یقطین رفت ببقیع وسوار شد قدری بگذشت که خودرا درب خانه ابراهیم دید در را کوبید وگفت ومنم علی بن یقطین

ابراهیم ازمیان خانه گفت علی بن یقطین چه می کند بدرب خانه من

علی فریاد زد که امرمن بزرگست وقسم داد که اذن دخولش بدهد چون داخل شد گفت ای ابراهیم مولای من مراقبول نکرد تا توازمن بگذری ابراهیم گفت خدا ترا بیامرزد علی بن یقطین قسم داد ابراهیم راکه پایشرا بصورت او بگذارد ابراهیم اباکرد دومرتبه اورا قسم داد ابراهیم چنین کرد و علی بن یقطین میگفت اللهم اشد بعد سوار مرکب شد وخودرا درب خانه موسی بن جعفر ع دید دق الباب کرد پس حضرت اورا اذن دخول داد

واما علی بن السوید السائی منسوب الی السائی قریة بالمدینة

ودر رجال است انه ثقة من اصحاب الرضاع

واما محمد بن السنان الزاهری از آل زاهر مولی عمر بن حمق خزاعی است وجناب زاهر ازجمله شهداء درر کاب سیدالشهداء ع است وعلماء درباره اومختلف گفته اند

ازشیخ مفید نقل شده که فرمود انه ثقة وازشیخ طوسی نقل شده انه ضعفه

واما محمد بن ابی عمیر واسم ابی عمیرزیاد بن عیسی است بغدادی الاصل والمقام کان جلیل القدر عظیم الشأن والمنزلة عندنا وعندالمخالفین

ودررجال از کشی نقل کرده انه ممن اجمع اصحابنا علی تصحیح مایصح عنه واقرواله بالفقه والعلم وقال الشیخ الطوسی ره انه اوثق الناس عندالخاصة والعامه وانسکهم واورعهم واعبدهم ادرک من الائمة ثلثة موسی بن جعفر ع ولم یروعنه وروی عن ابی الحسن الرضاع والجواد

ودراوائل ذکری شیخ شهید فرموده ان الاصحاب اجمعوا علی قبول مراسیله

ودرتهذیب درباب دین روایت کرده ازابراهیم بن هاشم که محمد بن ابی عمیر رضی الله عنه تمام اموالش ازدستش رفت وفقیر شد وازمردی ده هزاردرهم طلبکار بود وآنشخص قرضدارخانه محل سکنای خودرا فروخت وپولش را آورد نزد محمد بن ابی عمیر

فرمود این چه چیزاست عرض کرد طلبی است که ازمن داری فرمود ارث بتورسیده گفت نه فرمود ضیعه وملکی فروخته ای گفت نه فرمود پس این وجه ازکجا بدست تو آمده گفت خانه محل سکنای خود را فروختم که دینم را اداکنم جناب ابی عمیرفرمود حدثنی ضریح المحاربی عن الصادق ع انه قال لایخرج الرجل عن مسقط راسه بالدین

فرمود برادر این پول را گرچه فعلا محتاج بیکدرهم هستم اما این وجه درملك من داخل نمیشود

ودررجال است که اورا مامون چهار سال حبس نمود واو نود وچهار کتاب تصنیف کرده بود خواهرش وقتیکه اودرحبس بود کتب اورا ازترس زیرزمین دفن کرد وهمه کتب ضایع شد بعدازمحفوضات خود وازآن احادیثی که قبلا ازاوبدست مردم بود حدیث میکرد

وایضأ دررجال کبیراست که بعدازشهادت حضرت رضاع ابن عمیررا بامرمامون الرشید جلب نمودند واورا محبوس نمودند باشدت وضیق وآنچه داشت ازاوگرفتند

وازفضل بن شاذان نقلکرده که سعایت نمودندازابن عمیرنزد سلطان که او اسمآء شیعیان اهل عراق را میداند

پس سلطان امرکرد اسامی شیعیان عراق را بگوابن عمیرامتناع کرد ـ سلطان حکم کرد که او را برهنه کردند وصد تازیانه ببدن شریفش زدند وبسیار متألم شد نزدیك بود که اسماء شیعیانرا بگوید

ناگاه شنید صدای محمد بن یونس بن عبدالرحمن را که گفت یامحمد بن ابی عمیر اذکر موقفك بین یدی الله عزوجل

پس این ندا موجب قوت صبرش شد

وایضاً ازفضل بن شاذان نقلکرده که گفت رفتم بعراق دیدم کسی را که عتاب می کند برفیقش ومیگوید

تومردی هستی عیالمند ومحتاجی بجهت معاشت به کتابت ومن ایمن نیستم که چشمت ازطول سجود کور شود

اودر جواب گفت وای برتو اگرچشم کسی ازطول سجود کور شود باید چشمهای ابن ابی عمیر کورمی‌شد چون اوبعدازنماز صبح که سر بسجده شکرمیگذاشت سر بلند نمیکرد مگروقت زوال‌شمس

وفرمود که سندی بن شاهك ملعون ابن ابی عمیررا بامر هرون صدوبیست چوب زد بجهت تشیعش واورا حبس نمود تاآنکه اوصد وبیست هزاردرهم داد که ازحبس هرون نجات یافت گفت من گفتم ابن ابی عمیرمتمول بود گفت بلی مالك پانصد هزار درهم بود

وکنیه ابن ابی عمیراباا حمد بود ومن کان اوثق الناس عندالخاصة والعامه

ورحلتشان درسنه دویست وهفده ازهجرت مقدسه بود وفرموده محمد ابن ابی عمیرافقه وافضل و اصلح بود ازیونس بن عبدالرحمن انتهی ما نقلنا عن الرجال

و از اصحاب آن بزرگوار است صفوان بن مهران جمال اسدی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام باو فرمود

یاصفوان کل شیء منك حسن جمیل ماخلاشیئا واحدا وذکر ع اکرائه جماله من هرون‌الرشید ثم ذهب صفوان وباع جماله من آخرها

واوجد محمد ولد احمد ولد عبدالله ولد قضاعة ولد صفوان‌الجمال بود

ومحمد ولد احمد همان کس است که درمحضر سلطان با قاضی موصل درامامت مباهله کرد چون قاضی ازمجلس برخاست تب کرد وهمان دستش که در مباهله کشیده بود سیاه شد و ورم کرد و روز دیگر هلاك شد

ومجلسی اول درشرح فقیه چون ابن قضیه را نقل میکند میفرماید وحکایت میرزا مخدوم شریفی درمجلس شاه اسمعیل ثانی ومباهله نمودن میر مرتضی با او واخراج او در روزسوم مباهله از مملکت ایران مشهور است

فصل ششم درذکر بعضی ازظلم های عظیمی که براقارب و عشیره این بزرگوار درزمان امامت آنحضرت وارد شد آنها چند قضیه بود

قضیه اول که خیلی عمده بود قتل جناب حسین بن علی عابد ولد حسن ولد حسن ولد حسن ولد علی ولدابیطالب ع است که معروف است بصاحب‌الفخ

در مقامع است که آقا زاده باجمعی ازعلویین درمدینه طیبه خروج فرمود در شهر ذیقعدة الحرام سنه صد وشصت ونه درزمان خلافت هادی ولد مهدی ولد منصور دوانقی

وجهت خروج‌ایشان چنانچه ابوالفرج اصفهانی نقل فرمود این بود که هادی عباسی اسحق بن عیسی

بن علی را والی مدینه نمود او هم عبدالعزیز بن عبدالله را که او اولاد بلاواسطه عمر خطاب بود از جانب خود در مدینه جانشین نمود واو بسیار ظالم وفاسق ومتهتك بود در معاصی واو باطالبین بسیار بد رفتاری کرد وملجا نمود آنهارا بخروج نمودن

پس جناب حسین صاحب فخ باجمعی از علویین خروج نمود

منهم یحیی وسلیمان وادریس اولاد های جناب عبدالله بن الحسن المثنی

ومنهم جناب عبدالله افطس پسر حسن مثلث

ومنهم جناب ابراهیم بن اسمعیل الطباطبائی

ومنهم عمر ولدالحسن ولد علی ولد حسن مثلث

ومنهم عبدالله بن اسحق بن ابراهیم بن حسن مثنی

ومنهم عیسی ولد زید ولد علی ولد الحسن ولد علی ولد ابیطالب ع که جمعیاً بیست وشش نفر از اولاد حضرت امیر ع بودند باده نفر از حاجبان وجمعی از موالیان جمع شدند وسایر مردم نیز با ایشان اتفاق نمودند وخروج کردند

وچون مؤذن اذان صبح را گفت داخل مسجد شدند وافطس برمناره بالا رفت ومؤذن را مجبور نمود بگفتن (حی علی خیرالعمل)

عمری خلیفه مدینه چون این صدا را شنید گریخت واز مدینه خارج شد

جناب حسین نماز صبح را در مسجد بامردم کرد وبرمنبر برآمد وبعد از حمد و ثنای الهی فرمود منم فرزند رسول خدا وبرآمده ام برمنبر رسول خدا ص وشما را دعوت میکنم بسنت رسول خدا ص مردم بعضی با او بیعت کردند

حماد بربری که داروغهٔ مدینه بود باجمعی بردر مسجد آمد چون خواست ازمرکب پیاده شود جناب یحیی بن عبدالله المحض چنان شمشیری باو زد که سپر وخود وکلاهش را دونیم کرد آنملعون از اسب پرید ویحیی حمله کرد بلشگر او همه گریختند

ودر آنحال مبرك ترك که از امراء خلیفه عباسی بود بقصد حج بمدینه داخل شد

چون خبر خروج حسین را شنید بوی پیغام داد که نمی‌خواهم مبتلا بجنگ توشوم جمعی را برلشگر من بفرست اگرچه ده نفر باشد که بهانه باشد برای گریختن من

جناب حسین چنین کرد مبرك گریخت بجانب مکه

بعد جناب حسین واصحابش رفتند بجانب مکه معظمه

چون بفخ که یکفرسخی مکه معظمه هست رسیدند باسیصد نفر از سادات وموالی لشگرهای هادی خلیفه عباسی برادر هرون باستقبال ایشان آمد

ودر آنسال از بنی العباس عباس ولد ابی محمد وسلیمان ولد جعفر وموسی ولد عیسی بحج آمده بودند

ومبرك ترك وحسن حاجب وحسین ولد یقطین نیز بایشان ملحق شدند واین جمعیت زیاد در برابر جمعیت حسین ایستادند در روز هشتم ذیحجهٔ سنه صد وشصت ونه اول عرض امان کردند وگفتند ماضامن میشویم که خلیفه بشما اذیت وضرری نرساند جناب حسین قبول نفرمود وقتال عظیمی دربینشان واقع شد وپیوسته لشگر مخالف فریاد امانشان بلند بود وباعدد قلیل جمع کثیری ازمخالفین را بقتل رسانیدند

تا آنکه محمد بن سلیمان ازعقب ایشان برآمد واکثر لشگر حسین را باجمعی ازسادات وموالیان و خود جناب حسین را بقتل رسانید وجمعی ازسادات را اسیر کردند

ودرمروج الذهب است که بعدالقتل اقاموا ثلاثة ایام لم یوار واحتی اکلتهم السباع والطیر الی آخره

واز حضرت امام محمد تقی ع مرویست که بعد از واقعه کربلا بر سادات عظیم تر از جنك فخ واقع نشد

چون آنلشگر سرهای شهداء را نزد موسی بن عیسی وعباس بن ابن محمد آوردند حضرت موسی بن جعفرع هم باجمع کثیری ازسادات حسنی درآن مجلس حاضر بودند موسی وعباس ازحضرت امام موسی پرسیدند این سرحسین است

فرمود بلی انالله وانا الیه راجعون بخدا قسم که از دنیا رفت مسلمان وصالح وبسیار روزه گیرنده وامر کننده بود به نیکی ها ونهی کننده بود از بدی ها ودرمیان سادات حسنی مثل خود نداشت

وچون اسیران ازسادات را نزد هادی خلیفه بردند امر کرد همه را بقتل رسانیدند ودرهمان روز هادی خلیفه ازدنیا رفت

ودعبل خزائی درقصیدهٔ طائیه مشهوره اشاره کرده

افاطم قومی یاابنة الخیرفاندبی   نجوم سموات بارض فلات
قبور بکوفان واخری بطیبة   و اخری بفخ نالها صلوات

وفخ (بفتح فا وتشدید خاء) موضعیست دریکفرسخی مکه معظمه ازراه مدینه وقبورشهداء فخ در آنجاست درمیان حصاری

ودرمروج الذهب است این اشعار در مرثیهٔ جناب حسین نقل کرده

فلاابکین علی الحسین بعولة وعلی الحسن   وعلی ابن عاتکة الذی ابقوه لیس له کفن
ترکوا بفخ غدوة فی غیر منزلة الوطن   کانوا کراما قتلوا لاطاعشین و لاجبن
غسلوا المذلة عنهم غسل الثیاب من الدرن   هدی العباد بجدهم فلهم علی الناس المنن

از این اشعار استفاده میشود که والده جناب حسین صاحب فخ عاتکه نام بوده

ودر دارالسلام است که عمر جناب حسین وقتیکه درفخ شهید شد بیست وشش سال بوده

قضیه دوم از قضایای عمدهٔ که در زمان امامت حضرت موسی بن جعفرع

واقع شد قتل جناب یحیی صاحب الدیلم ابن عبدالله المحض ابن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب ع بود

ودرعمدة الطالب است که بعداز شهادت جناب حسین صاحب فخ یحیی صاحب دیلم گریخت ورفت بدیاردیلم ومردم دراطراف اوجمع شدند واهل آن بلاد با او بیعت کردند وامرش بزرك شد

هرون الرشید شنید وترسید از زوال سلطنتش پس نوشته بفضل بن یحیی برمکی که یحیی بن عبدالله المحض ترس اودردل وچشم من هست آنچه میخواهد باو بده وشر اورا ازمن دفع کن

فضل بن یحیی برمکی باچند خود بجانب یحیی بن عبدالله المحض رفت بدیلم واورا تهدید وترغیب ود وامان خط موکدی بجناب یحیی بن عبدالله داد ویحیی بن عبدالله آمد بمدینه طیبه

ودرمقاتل روایتکرده که جناب یحیی بن عبدالله المحض جزء اصحاب جناب حسین صاحب فخ بود بعدازآنکه اصحاب فخ شهید شدند جناب یحیی مدتی درشهرها مستوراً گردش میکرد فضل بن یحیی بن خالد برمکی ازمکان اومطلع شد گفت ازآنجا کوچ کند و برود بدیلم وکاغذی هم نوشت که احدی متعرض او نشود

پس آنبزرگوار وارد شد بدیلم هرون خبردارشد ازمکان یحیی پس فضل بن یحیی راوالی نواحی مشرق خراسان نمود وامر نمود اورا که بذل امان نماید از برای یحیی اگر او قبول کند

فضل آمد بلاد دیلم نزد جناب یحیی وامان داد اورا بامضاء هرون جناب یحیی هم قبول کرد بعد هرون فضل بن یحیی را باجناب یحیی طلبید ببغداد

جناب یحیی وارد ببغداد برشید شد رشید خلعت وجایزهٔ زیادی بجناب یحیی داد ومدتی جناب یحیی ببغداد ماند ورشید بهانه جوئی میکرد که جناب یحیی را بگیرد وحبس نماید

تاآنکه جمعی از حجاز وارد شدند برشید منجمله عبدالله بن مصعب بن عبدالله بن زبیر و وهب بن وهب ابوالبختری بود وبایکدیگر قسم یاد کردند که درباره یحیی سعایت نمایند نزد رشید وچنین کردند رشید یحیی راطلبیدواورا نزد مسرورمحبوس نمود ودرحبس بود مدتی تا آنکه درمحبس ازدنیا رفت درسنه صد وهفتاد وشش واورا درمقابر قریش دفن کردند

وایضاً درمقاتل است که یکروزرشید جناب یحیی را درمجلس حاضرنمود وعبدالله بن مصعب را هم طلبیدا بن مصعب درحضورهرون گفت یحیی مرادعوت نموده ببیعت باخودجناب یحیی فرمود یاامیرالمومنین آیا شما تصدیق میکنید قول مصعب را وحال آنکه اوپسر عبدالله زبیراست که چهل جمعه درخطبه‌اش صلوات برپیغمبروآل اونفرستاد مردم ایراد گرفتند گفت چون پیغمبراهلبیت سوئی دارد دوست نمیدارم که آنها خوشنود شوند باین مطلب وعبدالله بن زبیربود که ظلم زیادی کرد بجد شما عبدالله بن عباس حتی آنکه روزی گاوی نزد عبدالله بن‌عباس ذبح کردند دیدند جگرش قطعه قطعه‌است علی بن‌عبدالله و عباس بپدرش گفت نمیبینی جگراین گاوچگونه قطعه‌قطعه‌است ابن‌زبیر گفت جگرپدرت راهم اینقسم قطعه‌قطعه کرده بعدابن زبیرجناب ابن‌عباس رانفی بلد کرد بطائف چون خواست ازدنیا برود پسرش جناب علی بن عبدالله بن‌عباس راطلبید گفت وقتیکه من‌ازدنیا رفتم برود درشام نزداقارب ازبنی‌عبدمناف پس جناب عبدالله مصاحبت یزید بن‌معویه رابرمصاحبت عبدالله بن زبیرمقدم داشت الی‌ان قال ومع ذلك این ولد مصعب بود که با برادرمن‌ابراهیم قتیل باخمری بپدرت مهدی‌عباسی خروج کردند وعلاوه اشعاری‌ولد مصب گفته منجمله این است

قوموا به بیعتکم ننهض بطاعتنا ⁂ ان الخلافة فیکم یا بنی حسن

صورت رشید متغیرشد ولد مصعب گفت بالله‌الذی لااله‌الاهو وبایمان‌البیعت ان هذاالشعرلیس له

پس یحیی‌فرمود والله یا امیرالمومنین این شعررا نگفته بغیرخود اومن هرگزقسم نخورده ام قبل ازامروزنه براست‌ونه بدروغ وقتیکه بنده خداوند را درقسمش تمجید نماید حیا میفرماید که بنده را معاقب سازد بگذار که من‌اوراقسم بدهم بقسمیکه احدی کذبا باین نحوقسم نمیخورد مگرآنکه معجلا هلاك میشود رشید گفت قسم بده بآن نحوفرمودبگو برئت من حول‌الله وقوته واعتصمت بحولی‌وقوتی‌و تقلدت‌الحول والقوة من دون‌الله استکباراً علی‌الله واستغناء عنه واستعلاء علیه انکنت قلت هذا الشعر

پس ابن مصعب امتناع نمود هرون بغضب شد فضل بن‌ربیع به‌ابن مصعب گفت قسم یادکن ابن‌مصعب بهمین‌قسم یاد نمود جناب یحیی‌دست بشانه‌اش زدوفرمود قطعت والله عمرك والله لاتفتلح

بعدها پس ابن مصعب ازموضع خود حرکت نکرد که مبتلای بجذام شد وبعدازسه روز بجهنم واصل شد
چون اورا بقبر سپردند قبرمنخسف شد و او را بخود فرو برد وغبار عظیمی از قبر بیرون شد
وبعد ذلك هرون یحیی را درمنزل تنك تاریکی حبس نمود شبی آمد وآنظلوم راطلبید وصدعصا بیدن
نازنین اوزد بازامر کرد اوراحبس نمودند دومرتبه شب دیگر آمد اورا طلبید ثانیاً عصا بیدن آنمظلوم
زد ثالثاً بازشبی آمد واورا طلبید گفتند مریض است بعدازچندی جناب یحیی ازدنیا رفت
وبعضی گفتند حیوانات درنده را مدتی گرسنه داشتند بعدآن بزرگوار را در میان دارالسباع
انداختند واورا خوردند
واز ادریس بن محمد بن یحیی بن عبدالله المحض روایتکرده که میفرمود قتل جدی بالجوع
والعطش فی المجلس انتهی ماهوالمقصود من مقاتل الطالبین
ودرتاریخ طبری قضیه قتل یحیی را ازوقایع سنه صد وهشتاد وشش نوشته وآنچه گفتیم معلوم شد
که ایشان دربغداد شهید شدند

قضیه سیم از قضایای عمده که در زمان امامت موسی بن جعفرع واقع شد شهادت جمعی از
سادات است بدست حمید بن قحطبه طائی لعنةالله
درعیون اخبار الرضا ازعبیدالله بزاز نیشابوری روایتکرده گفت بین من وحمید بن قحطبه طائی
طوسی معامله بود یکوقتی از نیشابور رفتم بطوس خبر ورد من بحمید بن قحطبه رسید مرا احضار
نمود دروقت زوال ماه رمضان وارد شدم سلام کردم ونشستم طشت وابریقی آوردند حمید بن قحطبه
دست خود را شست بمن هم گفت دست خود را شستم مائده و طعام حاضر کردند متذکر شدم که ماه
رمضانست مائده وطعام نخوردم
حمید بن قحطبه گفت چرا نمیخوری گفتم نه مریضم نه مسافرونه علتی دارم که موجب افطار بشود
وشاید درامیر علتی باشد که روزه خودرا افطار می کنند
گفت علتی ندارم وگریه کرد بعداز آن که ازطعام خوردن فارغ شد سؤال کردم که علت گریه
شما چه بود گفت وقتی که هرون‌الرشید درطوس بود مرا طلبید وارد شدم دیدم شمشیر کشیده وخادمی
هم مقابلش ایستاده هرون گفت چگونه است اطاعت توامیرالمومنین راگفتم بالنفس والمال سرخودرا
بزیر انداخت وبمن اذن مراجعت داد
هنوز بمنزل خود درنك نکرده بودم غلامش آمدگفت اجب امیرالمومنین گفتم اناالله وانا الیه‌راجعون
وترسیدم که قصد قتل‌مراکرده باشد رفتم نزد رشیدسرش رابلند کردو گفت کیف طاعتك لامیرالمومنین
گفتم بالنفس والمال والاهل والولد تبسمی کرد ومرا اذن مراجعت داد
باز بمنزل خود درنك نکرده بودم که غلامش آمدگفت اجب امیرالمومنین حاضرشدم رشید سرشرا
بلندکرد گفت کیف طاعتك لامیرالمومنین گفتم بالفس والمال والاهل والولد والدین
پس رشید خنده کرد وگفت این شمشیررا بگیر با این غلام بروآنچه میگوید اطاعت کن
گفت شمشیرراگرفتم باغلام آمدیم تا رسیدیم بمنزلیکه درش بسته بود غلام دررا باز کرد دیدم در
وسط آنمنزل یکچاهی هست ودراطراف آنمنزل اطاق‌است ودرب یك حجره راباز کرد دیدم بیست نفراز
سادات‌ازاولاد علی‌وفاطمه باگیسوها افتاده ودرآنحجره هستند بعضی‌جوان بودند وبعضی پیرمردغلام
گفت‌امرامیرالمومنین‌است‌این بیست نفررابقتل برسانی پس‌غلام یك بیکرا‌آورد من گردن‌میزدم‌وجثه‌شان
راغلام میان آنچاه میداخت بعد درب حجره دیگررا باز کرد درآنجاهم بیست نفرازسادات‌علوی‌وفاطمی

بودند غلام اینها راهم یك یك حاضر کردند وگفت خلیفه امر کرده که اینها راهم گردن بزنی و بقتل برسانی منهم یك یك راگردن زدم وغلام هم جثه‌شان را میان چاه میانداخت

بعد حجره ثالث را باز کرد دیدم آنجاهم بیست نفراز اولاد علی وفاطمه مقیدند غلام یك یك را میاورد منهم گردن میزدم آخری پیرمردی بود موهایش ریخته بود گفت

(تبالك یامیشوم ای عذرلك یوم القیمة اذاقدمت علی جدنا رسول الله ص وقد قتلت من اولاده ستین نفسا قد ولدهم علی وفاطمه)

پس بدن من لرزید این پیرمرد راهم کشتم جسدش را غلام میان چاه انداخت

حمید گفت وقتیکه من شصت نفراز اولاد پیغمبروعلی وفاطمه را دریکشب بقتل رسانیده‌ام نماز و روزه چه فایده دارد بحال من وشك ندارم که مخلد در آتش جهنم خواهم بود انتهی

مخفی نماناد که از تاریخ طبری استفاده میشود که هرون درسنه صد و نود وسه مریضا بخراسان وارد شد درنیمه شب شنبه سوم جمادی الاخره همین سال ازدنیا رفت درمشهد مقدس درخانه حمید بن ابی غانم ودرچهاردهم ربیع الاول سنه صد وهفتاد بمسند خلافت نشست در بیست وهفتم ذیحجة الحرام سنه صد وچهل هشت هرون بدنیا آمده که مجموع عمرش چهل وپنج سال بوده ومدت خلافتش بیست وسه سال بوده

فصل هفتم

درذکر وقایع مهمه که در زمان امامت حضرت موسی بن جعفر واقع شد

وگفتیم که ابتداء امامت این بزرگوار ازحین ارتحال پدربزرگوارش حضرت صادق ع بود و گفتیم اصح درباب شهادت حضرت صادق ع آنستکه درماه شوال سنه صد وچهل وهشت بوده

واشهر درباب شهادت حضرت موسی بن جعفر ع آنستکه روز جمعه بیست وپنجم ماه رجب سنه صد وهشتاد وسه بوده

پس مدت امامتشان سی وچهارسال ونه ماه میشود

ودربقیه آنسال سلیمان بن مهران الکابلی که مشهور بود به اعمش از دنیا رفت

ودرتاریخ یافعی است که هشام بن عبدالملك بجهت اعمش نوشت که مدائح عثمان بن عفان و مثالب علی بن ابیطالب ع را بجهت من بنویس

اعمش کاغذرا که خواند میان دهان گوسفندی کرد که بجاید

قاصد گفت چه چه جواب بهشام بدهم

اعمش گفت جواب اوهمین قاصد اصرار کرد اعمش درجوابش نوشت

بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فلو کان لعثمان مناقب اهل الارض ما نفعتك ولو کان لعلی ع مساوی اهل الارض ما اضرتك

درسنه صد وچهل ونه منصوراز بنا وتعمیر شهر بغداد فارغ شد

ودرسنه صد وپنجاه منصور جعفر بن سلیمان را ازایالت مدینه عزل نمود

وجناب حسن امیرابن زید بن حسن المجتبی ع را والی مدینه طیبه نمود

وایضا دراینسال جعفر بن ابی جعفر المنصور پدر زبیده دربغداد ازدنیا رفت ودراین سال ابوحنفیه دربغداد ازدنیا رفت ودر درالمسلوکت که او ازاهل بابل یا کابل بوده

ودر سنه صد پنجاه ویك منصور پسرش مهدی را از خراسان طلبید که اورا ملاقات نماید

ودر اینسال منصور شروع نمود بساختن رصافه را در جانب شرقی بغداد بجهت پسرش مهدی و از برای اوسور و خندق ومیدان وبستانی قرار داد (ورصافه محله ایست ببغداد)

ودر سنه صدو پنجاه و دو خوارجه معن بن زائدشیبانی را که حاکم سجستان بود بقتل رسانید در بست (که شهریست در بین سیستان وغزنین وهرات)

واو معروف بود بعدالت وشجاعت وجود شاعر میگوید

ایا جود معن ناج معنا بحاجتی فلیس الی معن سواك شفیح

ودرزینة‌المجالس است نوبتی سیصد نفر اسیر آوردند نزد معن بن‌زائده معن فرمانداد به قتل ایشان ـ جوانی بین آنها بود گفت ای امیر ترابخدا سوگند مارا نکشی تابما آبی بیاشامانی ـ معن فرمود تاهمه‌را آب دادند ـ

همان‌پسر برخاست گفت ایهاالامیر مامیهمان توشدیم واکرام ضعیف برهمه کس لازم است پس معن همه را آزاد کرد

ودر حبیب السیر از تاریخ یافعی روایتکرده که روزی پیادهٔ به معن‌بن‌زائده رسید گفت ای امیرمرا سوار کن ـ

معن شتر واسب واستر والاغ و کنیزی بوی داد وگفت اگرمیدانستم که خداوند مرکوبی‌غیر ازاینها خلق کرده ترا نیز برآن سوار میکردم ویکدست لباس هم از حریر بوی انعام‌نمود وفرمود اگر لباسی غیر اینها ازحریر میسر بودی آنرا نیز بتو میدادم ـ

و در ایامیکه معن والی یمن بودم حکایت نمود که وقتی منصور در طلب من جدیت نمود ومن در بغداد مختفی بودم ومیترسیدم که مبادا کسی پی مرا بازیابد از اینجهت هیئت خودرا تغییر داده بر شتری نشستم وعبائی پوشیده بجانب بادیه رفتم ـ

چون از دروازه خارج‌شدم شخص سیاه چردهٔ که شمشیر حمایل داشت دست زد وزمام شترم را گرفت وشتررا خوابانید ودستهای مراگرفت ومن متوهم شدم گفتم چیست ترا

گفت توئی آنکس که امیرالمؤمنین ترا میطلبد

گفتم من کیستم گفت معن بن زائده

گفتم بترس از خدا من معن نیستم ـ

گفت دست از این سخن بردار من‌ترا خوب میشناسم ـ

پس من عقدی از جواهر که همراه داشتم بیرون آوردم بوی دادم گفتم این جواهر باضعاف مضاعف وجهیست که منصور بتو بدهد وابنرا بگیر وچنان‌پندار که مراندیدی که‌خون من‌ریخته نشود آن سیاه بآن عقد جواهر نگاه کرد پس از آنکه غایت قیمت‌آن بر او منکشف‌شد گفت‌ازتو چیزی سؤال میکنم اگر موافق واقع جواب گفتی دست ازتو برمیدارم گفتم بپرس

گفت تو امروز بصفت جود وسخاوت‌موصوفی‌خبرده‌مراکه‌هرگز تمامی‌مال خودرا بکسی بخشیده

گفتم نه گفت نصف مال خود را بخشیدهٔ گفتم نـه همچنین سؤال کرد تا بعشر رسید من شرم داشتم بگویم نه گفتم یگمانم بخشش من باینددرجه رسیده

گفت این سهلست ومن سپاهی پیاده هستم وماهی بیست درهم ازمنصور بمن میرسد وقیمت این جواهرچندین هزاردینار است اکنون اینرامن بتوبخشیدم تابدانی درعالم کسی‌هست که‌سخاوتش از تو بیشتر است وبجودخود متعجب نباشی آنگاه عقدرابکنارمن‌انداخت ورفت هرچه نداکردم جوابی نداد

ودراینسال حمیدبن قحطبه‌والی خراسان در کابل جنك کرد

ودر سنه‌صد وپنجاه وسه عبید پسر دختر ابی لیلاقاضی کوفه از دار دنیا رفت وبجای اوشریك بن عبدالله النخعی قاضی کوفه شد

وایضا در اینسال امرکرد منصور بپوشیدن کلاه بلند که ابودلامهٔ شاعر گفت

وکنا نرجی من امام زیادة	فزاد الامام المصفی فی‌القلانس
تراها علی هام الرجال کانها	دنـان یهود جللت بالبرانس

ودرسنه صدوپنجاه‌وچهار منصور رفت بجانب شام وبیت المقدس

و در سنه صد و پنجاه وپنج منصور پسرش مهدی را روانه کرد بجهت ساختن شهر رافقه (بالرآء والفآء بلد متصل البناء بالوند)

ودرسنه‌صدوپنجاه‌وهشت در ششم ذیحجة الحرام منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس دربئر میمون که در نزدیکی مکه معظمه است از دنیا رحلت کرد در سن شصت وچهار سالگی

وازهشام کلبی نقل‌شده که هلاکت منصور درسن شصت‌وهشت بوده ودربئرمیمون یادر حجون که قبرستان مکه معظمه است‌دفن شده

ودر پنجشنبه نوزدهم ذیحجة همانسال مردم دربغداد باپسر بزرك منصور که‌مهدی عباسی باشد بیعت نمودند

ودرسنه‌صدوپنجاه ونه حمیدبن قحطبه والی خراسان در خراسان از دنیا رفت

ودر سنه صد و شصت جناب خلیل بن احمد بصری دربصره از دنیا رفت‌و بعضی از قایع وحالات ایشان درفصل هشتم ازباب ششم درضمن مدفونین دربصره ذکرشد وگفتیم که علم عروض را او استخراج نمود

و در درالمسلوك است وقتیکه او مشغول استخراج علم عروض بودپسرش براو وارد شد واو را بآنحال دید بیرون شدند وبمردم گفت پدرم دیوانه شده

مردم براو واردشد واورا درآنحال دیدند گفتند پسرت چنین میگوید به پسرش گفت

لو كنت تعلم ما اقول عذرتني — او كنت اعلم ماتقول عذلتكا
لكـن جهلت مقالتي فعذلتني — و علمش انك جاهل فعذرتكا

واز كلمات خليل بن احمد بصری است «ان لم تكن فی هذه الطائفة يعنی اهل العلم اولياء الله فليس لله ولی غيرهم واولياء الله الذين يتولوهم بالطاعة ويتولاهم بالكرامة وهم الذين ادوا فرائض الله واخذوا بسنن رسول الله ص وتورعوا عن محارم الله وزهدوا فی عاجل الدنيا ورغبوا فيما عندالله لاخوف عليهم من لحوق مكروه ولاهم يحزنون بفوات مأمول»

وايضا درسنه صد و شصت مردم با موسی الهادی ابن مهدی الخليفه بولايت عهد بيعت كردند ودراينسال مهدی خليفه مسجد پيغمبر ص را وسعت داد

ودرسنه صدو شصت ويك

سفيان ثوری وابراهيم بن منصور زاهدازدنيارفتند

درمجمع البيان است كه به ابراهيم گفتند چه شده است مارا كه دعاميكنيم وباجابت نمير سد گفت چون شما خدارا شناختيد واطاعت اورا نكرديد وپيغمبرص را شناختند وسنتش رامتابعت نكرديد وقرآن راشناختيد وباوعمل نكرديد ونعمت الهی راصرف كرديد وشكر اورا بجای نياورديد وبهشت را دانستيد واورا طلب نكرديد وجهنم را فهميدید وازاو نگريختند وشيطان را شناختيد واورا اطاعت ميكنيد ومرك را دانستيد وخودرا مهيا بجهت مردن نكرديد ومرده هايتان را دفن كرديد واز آنها عبرت نگرفتيد وازعيوب خود فراموشی كرده مشغول عيبجوئی مردم شديدالخ

ودر سنه صد وشصت و دو

عبدالرحمن بن زياد قاضی افريقيه از دنيارفت وسنش زياده بر نود بود

وسبب فوتش آن بود يكروز ماهی خورد باشير يحيی بن ماسويه طبيب حاضر بود گفت اگر طب صحيح است بايد اين مرد امشب بميرد وهمانشب هم مرد

و ايضا جناب ابراهيم بن ادهم بلخی كه از ابناء ملوك بود و درزهد و عبادت مشهور بود از دنيا رحلت فرمود

وهمچنين سيبويه استاد نحويين دراينسال از دنيارحلت كرد -

وسفيان ثوری هم بقولی دراينسال ازدنيا رفت

ودر سنه صدو شصت وسه

ابوالاشهب جعفر بن حيان در بصره وبكار بن شريب قاضی موصل از دنيا رفتند

وايضا حكيم بن عطا الملقب بالمقنع بجهنم واصل شد و او مرد ساحر و شعبده بازی بود و قصير القامه وكريه المنظر بود وبجهت آنكه صورت قبيحش را مردم نبينند چهره ازطلای احمر ترتيب داده بود برروی خود ميكشيد وباين سبب اورا مقنع ميگفتند ومنزل اودرمرو بود آخرالامر بماوراء النهر رفت ودعوی الوهيت نمود -

وآنملعون درسحر وشعبده بسيار مهارت داشت ومدت دوماه هرشب ازچاه ماننده ماه صورتی مدور ومنور بيرون ميآورد كه دوفرسخ در دوفرسخ روشنائی ميداد

ومهدی عباسی كه خروج او راشنيد ابوسعيد جرشی را بالشگر ظفر اثر بماوراء النهر فرستاد و

ابوسعید مدتی اورا محاصره نمود بعد که مقنع فهمید ظفر با لشگر اسلام است تمام لشگر خود حتی نسوان وصبیان را مسموم نمود آنگاه اجساد آنها راسوزانید و خودرا درخم تیزاب انداخت تاجمیع اجزایش در تیزاب آب شد

بعد از اینواقعه جاریهٔ که از مقنع گریخته بود ومخفی شده بود بیرون آمد وببام قلعه رفت فریادزد ای لشگراسلام اگرمرا امان دهید درقلعه‌را بگشایم ابوسعید اورا امان داد و کیفیت واقعه‌را از کنیزك معلوم کرده واز جهالت مقنع متعجب شدند

وخروج مقنع درسنه صدوپنجاه ونه بود وبدرك واصل شدنش درسنه صدوشصت وسه بود کذا فی تاریخ حبیب السیر

ودر سنه صد و شصت وشش مهدی بن منصوراخذبیعت کرد از برای پسرش هرون‌الرشید بولایت عهد بعد از برادرش موسی الهادی بن‌مهدی بن منصور وملقب‌شدهرون در این سال به رشید

ودرسنه‌صدو شصت وهفت امر کرد مهدی‌بن منصور بتوسعه مسجدالنبی ص

ودرسنه‌صدوشصت وهشت حسن الامیر ابن‌زید بن‌حسن بن علی بن ابی‌طالب ع از دنیا رحلت فرمود

و در سنه صد و شصت و نه مهدی خلیفه ابن منصور الدوانقی از دنیارحلت نمود دربیست ودوم محرم الحرام در قریه ماسندان وقبرش هم درهمانجا میباشد (وماسندان درطرف نهروان است دریمین حلوان ازبرای کسیکه قاصد همدانست ودراوقبر مهدید عباسی است وفعلا اثری از اونیست) ومدت خلافتش ده‌سال ویکماه بود

و عمرش چهل وسه سال بود ودر همان روز فوت مهدی خلیفه مردم باپسرش موسی الهادی بیعت کردند بخلافت

وایضا دراینسال حسین بن‌علی بن حسن‌بن حسن بن حسن المجتبی ع قتیل فخ ظهور فرمود و در هشتم ذیحجةالحرام همین سال آنبزرگوار باجمعی ازسادات حسنی درفخ شهیدشدند ودرفصل سابق فی الجمله از کیفیت شهادتشان وقتلشان ذکری‌شد

ودر سنه صد وهفتاد موسی‌الهادی خلیفه ابن مهدی بن منصور ازدنیا رفت شب جمعه نیمه ماه ربیع الاول درعیسی آباد (واو محله‌ایست در شرقی بغداد)

وایضا در اینسال نافع که یکی ازقرآء سبعه است از دنیا رفت

وایضا در همانشب فوت هادی مردم با برادرش هرون‌الرشید بیعت‌کردند ومادر موسی ورشید خیزران یمانیه بود وتولد رشید درری آخرذیحجه سنه صدوچهل وهشت بود

وایضا درهمان‌شب نیمه ربیع‌الاول سنه صد وهفتاد عبدالله مأمون متولد شد لذا آنشب به لیله هاشمیه اشتهاریافت زیرا که خلیفه مرد وخلیفه بتخت سلطنت نشست وخلیفه متولدشد

ودرشوال همین سال محمد امین بن هرون الرشید از زبیده بنت جعفر بن منصور متولد شد

پس مامون شش ماه ازامین بزرگتر بود

ودر سنه صدو هفتادوسه خیزران مادررشید در بغداد ازدنیارفت‌واورا درمقابر قریش دفن کردند

درسنه صدوهفتادوپنج جناب یحیی صاحب دیلم ابن عبدالله المحض بن حسن بن‌حسن المجتبی ع در دیلم خروج فرمود

وایضا دراینسال رشید از برای پسرش محمدامین عقد ولایت‌عهد بست واورا ملقب نمود بامین ازحرصی که مادرش زبیده داشت باین امر

ودرسنه‌صدوهفتادوشش جناب یحیی صاحب دیلم دربغداد در حبس هرون از دنیا رفت درسن هشتاد وچهار ودرمدینه طیبه اورا دفن کردند

ودر سنه صد وهشتاد سیبویه استاد نحویین درقریه بیضآء که ازقرای‌شیراز است از دنیا رفت

ودر درالمسلوك است دروقت مردن که سرش بزانوی برادرش بود برادرش گریه میکردسیبویه چشم بازکرد واین شعررا انشاد کرد

اخیین کنا فرق الدهر بیننا الی الغایة‌القصوی‌ومن‌یامن الدهرا

وجهت آنکه‌اورا سیبویه گفتند چنانچه خطیب بغدادی گفته آنستکه سیبویه خوش‌صورت بوددو طرف صورتش مثل دوسیب سرخ باطراوت بود

وایضا دراین‌سنه علی بن‌حمزه المعروف بالکسائی النحوی که یکی ازقرآء سبعه است در ری از دنیا رفت

وایضا ابو یوسف‌قاضی که اکبراصحاب ابوحنیفه‌بودازدنیارفت وقبرش‌درصحن کاظمین معلومست

ودر سنه صد وهشتاد و دو رشید بیعت گرفت از برای عبدالله مامون بولایت عهد بعد ازمحمد امین واورا والی خراسان‌تاهمدان نمود وملقب‌نمود اورا بمامون

و در سنه صد وهشتاد وسه در بیست وپنجم ماه رجب حضرت موسی بن جعفر الکاظم ع به رطب مسموم شهید شد

فصل هشتم

درمقابرشریفه واقعه‌درکاظمین علیهما السلا وبغداد واطراف این دوبلد ازامامزادگان عظام وعلمآء اعلام

بدانکه ازسعادات عظیمه است ورود جنازهٔ بحرم مطهره کاظمین علیهما السلام ثقةالاسلام نوری در دارالسلام ازعالم جلیل ملااسماعیل سلمانی از والد ماجدش العالم العامل الکامل المولی زین‌العابدین سلمانی نقلکرده وحکایتش مفصل است و حاصلش آنستکه در سنهٔ هزار ودویست وچهل وشش که سنه طاعون عام درتمام دیار بود آب‌دجله زیادشد که بلدمقدس کاظمین‌را آب گرفت وآب‌افتاد میان‌صحن‌مقدس پس‌جمعی ازکاظمین بکشتی نشسته‌رفتند سامری وکاظمین خلوت شد وچهل روزدرب صحن‌مقدس بسته بود بعدمتولی آستانه مقدسه بجهت‌خاطرمن‌امر کرد که درب‌صحن مقدس

را باز کردند من داخل صحن مقدس شدم دیدم ملاعلی نامی که از اهل علم و فضل بود میان صحن است ومعلوم شد که در تمام این چهل روز میان صحن بوده گفتم در این مدت از کجا تعیش میکردی گفت عجب اعتقاد ضعیفی داری این آیه شریف را تلاوت کرد « وفی السماء رزقکم وماتوعدون » پس فهمیدم در این مدت روزیش از غیب میرسیده پس درحرم مطهر را باز کردم ومشرف شدم میان حرم مطهر و بعد همه روزه وقت ظهر یکمرتبه درب حرم را باز میکردند و من مشرف میشدم و زیارت میکردم و نماز میخواندم و بیرون میشدم و در را می بستند یکروز درخواب دیدم که میان حرم مطهر مشغول زیارت هستم و کسی غیر من میان حرم نیست بعد درعالم رؤیا دیدم جنازهٔ را داخل صحن مقدس نمودند از در پائین پای مبارك که با او نه نفر یا زیاده تا دوازده نفر بودند و با جنازه دو نفر سفید پوش بودند بهیئتی که درخواب فهمیدم اینها ملکند که موکلند بجنازه پس آمدند تا رسیدند بنزدیك ایوان شریف دیدم مولایم موسی بن جعفر را که در میان حرم مقدس است وخطاب فرمود بآن دو نفر بزبان فارسی فرمود (جرات تا اینجا) پس آن دو خجالت کشیده بگوشه رفتند جنازه را آوردند میان حرم مطهر و زیارت مختصری دادند سؤال کردم که این جنازه کیست اسم کسی را بردند که من او را میشناختم که آدم بدعملی ومتهتك ومتجری درمعاصی است پس من تعجب کردم که این آدم مجرم و معصیت کار چه شده که امرش باینـدرجه از رافت واشفاق آقا رسید پس از شدت شعف وامیدواری بشفاعت ائمه اطهار مرا رقت وگریه دست داد واز خواب بیدار شدم پس وضو ساختم وداخل حرم مطهر شدم چون ایستادم میان حرم درهمان موضعیکه درخواب ایستاده بودم دیدم جنازه همان شخصی که درخواب دیده بودم و بهمان عدد داخل حرم مطهر نمودند و زیارت دادند اورا همان شخصی که درخواب دیده بودم اورا زیارت مختصرت داد و بالجمله ابدا اختلافی با آنچه درخواب دیده بودم نداشت الا درظاهر بودن حضرت موسی بن جعفر ع وحضور ملکین پس من مبهوت شدم وسؤال کردم از آن میت دیدم همان کسی هست که درخواب از برای من اسم برده‌اند بعینه انتهی

لکن آخوند ملازین العابدین اسم آنشخص را نبرد که مبادا مفتضح ورسوا شود ودراین فصل سه امر است

امر اول در مقابر شریفه واقعه در کاظمین

اما از امامزادگان عظام درصحن مطهر کاظمین دو قبر است با بقعه وگنبد کاشی منسوب بدو فرزندان حضرت موسی بن جعفر ع که درفصل پنجم فی الجمله اشاره شد

وایضا دربلده طیبه دو بقعه شریفه است منسوب بسید مرتضی علم الهدی و برادر بزرگوارش سید رضی

وبقعه جناب سید مرتضی دربازاریست که منتهی میشود بباب قبله صحن مقدس وازاو شبکه مفتوح است ببازار وصحن مختصری هم دارد

وبقعهٔ جناب سید رضی جامع نهج البلاغه درکوچه ایست قریب ببازاریکه مقبره برادرش سید مرتضی علم الهدی هست

لکن درباب پنجم گفته شد که قبر شریف این دو امامزاده محترم درکربلای معلی است ومحل دفنشان وتاریخ ولادت ورحلتشان نیز بیان شد

وشاید این دو موضعیکه درکاظمین است موضعیست که اول آنجا دفن شده‌اند بعد جسدشانرا حمل نموده‌اند بکربلای معلی وآنجا دفن کرده‌اند

وظاهراً در کاظمین ازمقابر شریفه امامزادگان عظام زیاد باشد چون معروفست بمقابر قریش لکن اسماء شریفه ومقابر متبر که شان برای احقر معلوم نیست

واما بزرگان از علمای اعلام که در کاظمین مدفونند

اول الشیخ الاجل السعید محمد بن محمد بن نعمان المفید

که عامه وخاصه بکثرت فضائل آن جناب معترفند وازابن حجر عسقلانی نقل شده که گفت شیخ مفید رامنتی است بگردن هریك ازامامیه واز خطیب وغیر او نقل شده که گفت خداوند بموت او اهل سنت راراحت داد و گفته شد درتشییع جنازه او هشتاد هزار شیعه حاضر بودند وکافی است درفضل او توقیعاتی که حضرت صاحب الزمان علیه السلام باو نوشته اند

ودر روضاتست که تولدایشان درروز یازدهم ذیقعدةالحرام سنه سیصدوسی وشش یاهشت بوده ورحلتشان درشب جمعه سوم ماه رمضان سنه چهارصد وسیزده بوده مرحوم سیدمرتضی بجنازه شان نماز خواند ودر رواق پائین پای امامین دفن شدند

ودرروضاتست انه من اجل مشایخ الشیعة ورئیسهم واستادهم وکل من تأخر عنه استفادمنه وفطنه اشهرمن ان یوصف فی الفقه والکلام والروایه اوثق اهل زمانه واعلمهم انتهت ریاست الامامیه الیه فی وقته تاآنکه میفرماید قریب بدویست کتاب تصنیف کرده وازآن جمله است کتاب مقنعه و کتاب ارشاد و کتاب العیون والمحاسن وروایاتشان غالباً ازشیخ جلیل ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه است ازشیخ صدوق هم روایت فرموده وجمع کثیری هم از بزرگان علماء ازایشان روایت کرده اند مثل شیخ طوسی و نجاشی وسالار بن عبدالعزیز دیلمی وسیدمرتضی وسیدرضی وشیخ ابوالفتح کراچکی وحضرت حجة الله مولانا صاحب الزمان صلوات الله علیه سه توقیع بایشان مرقوم فرمودند درسه سال هرسالی یك توقیع و عنوان هرسه توقیعشان اینست للاخ السدید والولی الرشید الشیخ المفید ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان ادام الله اعزازه

بعد از این عنوان درهر توقیع و کتابی مطالبی ذکر فرموده اند ومسلم است که درغیبت کبری از حضرت حجة الله توقیع از برای احدی صادر نشد مگر از برای شیخ مفید

نقل شده که وقتیکه اورادفن کردند دیدندروی قبر مقدسش - بخط حضرت حجة الله ع نوشته شده

لاصوت ناعی بفقدك انه	یوم علی آل الرسول عظیم
ان کان قدغیبت فی جدث الثری	فالعدل والتوحید فیك مقیم
و القائم المهدی یفرح کلما	تلیت علیك من الدروس علوم

وابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه فرموده که شیخ مفید در عالم رؤیا دید صدیقه طاهره س را که حسن وحسین ع با آن مخدره بود فرمود یاشیخی علم ولدی هذین الفقه صبح که شد دید فاطمه مادرسیدمرتضی وسیدرضی این دوآقازاده راآورد خدمت شیخ وفرمود یاشیخی علم ولدی هذین الفقه شیخ مفید باسیدمرتضی علم الهدی درمسئله مباحثه ومجاوله کردند قراردادند که مطلب را نوشته از حضرت امیرالمؤمنین ع سوال کنند مسئله را نوشته گذاردند بالای مرقد آنحضرت صباح آنروز دیدند در جواب نوشته شده الحق مع ولدی والشیخ معتمدی

ودر روضات از فهرست شیخ طوسی نقلکرده که روزی دیده نشده مثل روزوفات شیخ مفید از کثرت ازدحام و کثرت گریه بر آن

ومناظرات وحکایاتش بامخالفین زیاد است

منجمله ابن ادریس در آخر سرائر فرموده که یکروز شیخ مفید درمجلس علی بن عیسی رمانی بود مرد بصری ازعلی بن عیسی سؤال کرد ازصحت حدیث غدیر وحدیث بودن ابابکر باپیغمبرص درغار علی بن عیسی گفت خبرغار درایتست وخبر غدیر روایتست ودرایه مقدمست است بر روایت بعد که آمرد بصری رفت جناب شیخ مفید فرموده چه میگوئی درباره کسیکه مقاتله باامام عادل بنماید گفت او کافر است بعد گفت فاسق است ـ

فرمود چه میگوئی در باب امیرالمومنین ع امام عادل بود گفت بلی فرمود طلحه و زبیر در جنك جمل بااو مقاتله کردند گفت بلی لکن بعد توجه کردند

فرمود جنگشان با امیرالمومنین ع درایتست وتوبه شان روایت ودرایت مقدمست بر روایت علی بن عیسی رمانی نوشت انت المفید حقا ـ بعدخبر مناظره شان بعضدالدوله دیلمی رسید خیلی مفیدرا اکرام نمود و جوائز زیادی باو داد ـ

مؤلف گوید شاید غرض شیخ مفید نیزعایشه ومعاویه هم بوده که عایشه درجمل باحضرت امیر مقاتله کرد ومعاویه در جنك صفین وتقیة اسم آن دورا نبرده است

دو الشیخ الاقدم الاعظم ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمی استاد شیخ مفید وصاحب کتاب کامل الزیاره واو از کلینی روایت میکند ـ واز بزرگان اصحاب سعد بن عبدالله القمی بوده

وایشان سی سال قبل از رحلتشان که سنه سیصدسی و نه باشد مشرف شد بزیارت بیت الحرام چون در آنسال قرامطه حجرالاسودرا میبردند بمکه معظمه که بجای خود نصب کنند شیخ جعفر بن قولویه به آرزوی تشرف بلقاء حضرت حجة ع قصد حج کرد که وقت نصب حجرالاسود خدمت آنحضرت مشرف شود چون ببغداد رسید مریض شدلذا نایبی گرفت وبمکه فرستاد ورقعهٔ نوشت وباو گفت این رامیدهی بآنکس که حجراسود رانصب کند « ودرآن رقعه سؤال کرده بود ازمدت عمرخود واز آنکه ازاین مرض خوب میشود یانه »

آنشخص مشرف شد بمکه معظمه روزیکه میخواستند حجرالاسود را نصب کنند مردم جمع شده بودند قدری پول بخادم کعبه داد که اورانزدیك رکن جای دهند که به بیند چه کس حجررانصب میکند هرکس که حجررا گذارد اضطراب کرد وافتاد تاآنکه شخصی گندم گون نیکوروئی آمد و حجر را برداشت وبجای خود گذارد حجر بجای خود مستقرشد صدای مردم بلند شد و آنشخص از همان راهی که آمده بود برگردید من عقب آن آقا رفتم ومردم را از خود بزحمت دورمی کردم ودنبال اومیرفتم و مردم خیال کردند که من دیوانه شدم لذا راه برای من بازمیکردند و من بتعجیل و آن آقا آهسته وباوقار میرفت معذلك باونمیرسیدم ـ تارسیدم بجائی که کسی نبود آقا روی بمن کرد وفرمود بیاور آنچه باتو هست

رقعه بدستش دادم بدون آنکه اورا ملاحظه کند فرمود باوبگو که از این علت خوفی بر تو نیست و سی سال دیگرخواهی مرد پس مراگریه روی داد ودیگر نتوانستم حرکت کنم این رافرمود و رفت پس نایب جناب شیخ از مکه مراجعت کرد واین خبررا بشیخ داد چنان شد که آنحضرت خبر داده بود وددروضاتست که در سنهٔ سیصدوده قرامطه که جمعی از خوارج بودند ورئیس ایشان ابو طاهر سلمان قرطی حاکم بحرین بوددرروز ترویه داخل مکه شدندواموال حاج راغارت کردندقتل عظیمی

در مکه و شعبات و نواحی آن نمودند حتی در مسجد الحرام بلکه در جوف کعبه معظمه و مقتولین را در مسجد و در چاه زمزم دفن کردند و امر کرد در خانه را کندند و پرده خانه را قطعه قطعه کردند و بین اصحاب خود قسمت نمودند و حجرالاسود را بردند بهجر که از بلاد بحرین است و در هجر بود تا سنه سیصد و سی و نه که قرامطه حجرالاسود را برگردانیدند بمکه که در جای خود نصب کند

الحاصل این یك خرابی بود که در خانه کعبه واقع شد و بمقتضای بعضی از اخبار و تواریخ این بیت شریف مکرر خراب شده

منجمله در ایام یزید ابن معویه بدست حسین ابن نمیر کافر واقع شد وقتیکه خواست عبدالله بن زبیر را بگیرد و بعد از این بفاصله یازده روز آن ملعون بجهنم واصل شد

ومنجمله در سنه هزار و سی و نه مسجد و خانه کعبه از صدمه سیل خراب شد و آب در جوف کعبه بقدر قامت بالا آمد و بسبب آن سیل و خرابی چهار هزار و چهل و دو نفر هلاك شدند منجمله شخصی که معلم اطفال بود و منزلش در مسجدالحرام بود باسی نفر اطفال کوچك همه در میان مسجدالحرام هلاك شدند وقریب به ثلث کعبه از طرف میزاب خراب شد

وسیداجل الامیر زین العابدین بن الکاشانی که از تلامذه مولانا محمدامین استرابادی و از مجاورین مکه معظمه بود سعادت یافت بتأسیس آن

الحاصل رحلت جناب شیخ ابوقاسم جعفر بن محمد بن قولویه در سنه سیصد و شصت و نه بوده و قبرشان در رواق مطهر کاظمین پائین پای مبارك نزدیك قبر مرحوم شیخ مفیداست و ایشان خالوی محمدبن احمد بن علی بن حسن بن شاذان القمی است استاد شیخ کراچکی

سوم علامة البشر سلطان الحکماء و المتکلمین محمد بن محمد بن الحسن المشهور به خواجه نصیرالدین

و در مستدرك است که ولادتشان در شنبه یازدهم جمادی الاولی سنه پانصد و نود و هفت بوده در طوس واصلا از اهل جهرود قم بوده‌اند

و رحلتشان در بغداد روز شریف غدیر سنه ششصد و هفتاد و دو بوده و قبر شریفش در رواق بالای سر قبر مطهر کاظمین ع معلوم است

و در فوائد الوضویه از ابن داود نقل کرده که فرمود خواجه نصیرالدین در درس محقق اول حاضر شد

محقق خواست بجهت احترام خواجه درس را ترك کند خواجه نگذاشت لذا درس را با تمام رسانید در بین درس گفتن رشته کلام باینجا منتهی شد که محقق فرمود مستحب است تیاسر در قبله

خواجه گفت وجهی از برای استحباب تیاسر بنظر نمیآید بجهت آنکه تیاسر اگر از قبله است بغیر قبله حرام است و اگر از غیر قبله است بقبله واجبست پس راهی از برای استحباب تیاسر نیست

محقق فرمود تیاسر از قبله است بقبله خواجه ساکت شد —

رسالهٔ در این باب نوشت و بجهت خواجه فرستاد و خواجه پسندید اورا

و آن رساله را ابن فهد در مهذب نقل فرموده بعد میفرماید که استحباب تیاسر برای اهل عراق [illegible]یمن والاهم است و این بنا بر آنستکه قبله بغید حرم باشد و جهات حرم مختلف است و سمت یسار کعبه [illegible]شتر است از یمین آن پس تیاسر انحرافست از قبله بقبلهٔ لامنها الی غیرها ولا من غیرها الیها انتهی

و از تحقیقات مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی است چنانچه در شرح دیباچه قواعد علامه

فخر المحققین نقل فرموده درشرح حدیث شریف که حضرت پیغمبر ص بامیرالمومنین ع فرمود «یـا ابالحسن ان امة موسی افترقت علی احدی وسبعین فرقة فرقة ناجیه والباقیة فی النار وان امة عیسی افترقت علی اثنین وسبعین فرقة فرقة الناجیه والباقون فی النار وان امتی ستفرق علی ثلث وسبعین فرقة فرقة ناجیه والباقون فی النار فقلت یارسول الله ص فمن الفرقة الناجیه فقال ص المتمسك بما انت واصحابك علیه»

مرحوم خواجه فرموده سایر فرق مسلمین مشترک کنند دراصول معتبره درایمان

واما فرقه امامیه باتمام فرق مسلمین مختلفند دراصول معتبره درایمان پس اگریکی از آن فرق هفتاد ودو ناجی باشند باید همه هفتادودوفرقه ناجی باشند نه فرقه واحده پس فرقه واحده که مخالفند با سایرفرق دراصول ایمانی همان فرقه امامیه است نه غیر آنها

وسیدجزائری بعدازنقل این عبارت میفرماید که جمیع فرق غیرامامیه اجماع کرده اند که شهادتین مناط نجات اند لقوله ص «من قال لااله الاالله دخل الجنة»

امافرقهٔ امامیه اجماع دارند که نجاتی نیست مگر بدرستی اهل البیت تاحضرت حجةالله فی الارضین وبه برائت ازدشمنان ایشان علاوه بر شهادتین

پس این فرقه مباینند باجمیع فرق درآنچه موجب نجات ازمهالك میشود ـ مؤیداینست فرمایش حضرت رضاع که درورود به نیشابور فرمود «بشروطها وانامن شروطها»

ودرمقامع حکایت لطیفی از جناب خواجه نقل فرموده که

در سفری مرحوم خواجه سوار کشتی شد ودر آن کشتی سی نفرمسلمان بودند وسی نفر یهودی ناگاه دریا بموج آمد وکشتی متلاطم شد بحیثی که مشرف شد بغرق شدن رأی تمام اهل کشتی باین قرار گرفت که قرعه زنند قرعه باسم هر کس آمداورامیان دریا بیندازند همین قسم بکنند تا کشتی سبك بشود

پس مولانا خواجه حیلهٔ کرد وساکین کشتی را درحوضه مدوری نشانید باین قسم که بعد ازهر چهارنفر مسلمان پنج نفر یهودی نشانید وبعد از هر دو نفر یهودی یکنفر مسلمان نشانید پس شروع نمودند بقرعه (نه نه میشمردند ونهمی را میان دریا میانداختند) ـ

باین حیله تمام یهودی هارا میان دریا انداختند ومسلمانها سالم ماندند ـ واین مطلب ازجمله کرامات خواجه شمرده شد انتهی

واستاد این حقیر علام فهام آقا سید حسن کاشی نقل کرده

ـ وقتیکه خواجه رفت بیغداد ابن حاجب سنی متعصب صیت علم وفضل اورا شنید خواجه خواست ازشط عبور کند ابن حاجب گفت کتب اورا میان شط انداختند ابـن حاجب گفت استهزاء اعجبنی تلیه قلب نازنین خواجه سوخت «خصوصاً ازاین کلمه ابن حاجب»

بعد ازآنکه هلاکوخان مسلط شد بیغداد بسعی خواجه ومستعصم عباسی رابقتل رساند ابن حاجب ازترس پنهان شد هرچه کردند اورا نیافتند

خواجه حکم کرد بهرمنزلی ازمنازل بغداد گوسفندی بوزن معینی بدهند وبعد ازچند روز اورا بگیرند نه وزنش کم شده باشد نه زیاد ـ

صاحب منزل ابن حاجب نزد وی آمد وچاره پرسید

ابن حاجب گفت روزی بوزن معین باوعلوفه بدهند وهمه روزه هم یك بچه گرگی باو نشان دهند صاحب خانه ابن حاجب چنین کرد بعد ازچندروز که گوسفندان راپس گرفتند همه گوسفندان یاچاق شده بودند یالاغر بغیر گوسفندی که بمنزل ابن حاجب داده بودند که بوزن روزاول باقیمانده بود

خواجه فرمود ابن حاجب در همین منزلست اورا گرفته بیاورید رفتند وابن حاجب را گرفتند بردند نزد خواجه امر کرد ابن حاجب رابرند میان زندان حبس نمایند چنین کردند ــ بعد از چند روز ابن حاجب زندانبان را تهدیدنموده ازترس اورا رها کرد

خبر بخواجه دادند خواجه‌خیلی خلقش تنک‌شد هرقدر اورا تفحص نمودندابن حاجب رانیافتند خواجه دروازه بانهارا طلبید وفرمود از حال تاچند روز دیگر هرکه بخواهد از دروازه عبور کند انگشت سبابه ووسطی را مقابل اونکه بدارند بگویند « این‌چند است » اگر جواب متعارف‌داد او را رها کنند واگر جواب غیرمتعارف داد اورا گرفته نزد خواجه حاضر نمایند ــ

پس چندروز هرکه‌از دروازه عبورمیکرد چنین میکردند وجواب میداد که «دوتا است» تایك روزصبحی دیدند مردژولیده فقیری میخواهد از دروازه عبور کند انگشت سبابه ووسطی رامقابل‌او نگه داشتند گفتند « این چند است »

گفت « این هفت‌هندسه است واگرمعکوس نگهداشته شود هشت هندسه میشود »

وارا گرفته آوردند نزد خواجه خواجه فرمود این مرتبه برای تونجاتی نیست امر کرداورا را در جوف نمد بپیچیره اینقدر باپا روی زمین بمالند که امعائش از دبرش خارج شود

چون خواستند چنین کنند سنی‌ها فریاد زدند اگر چنین کنید آسمانها خراب میشود

جواجه فرمود چنین کنند اگر آسمان ترق‌تورقی کرد اورا رها کنند والا بمالند تا هلاك شود چنین کردند تا ابن حاجب هلاك شد لع

و قریب باین مضامین در کتاب قصص العلماء نقل فرموده لکن ازجهاتی این قصه را تکذیب میکنند والله العالم

(چون وجه کذب این‌حکایت واضح است لذا بهتر بود که‌اصلا‌این حکایت موضوعه دراین کتاب ذکر نمیشد جهت کذبش آنستکه فوت‌ابن‌حاجب چنانکه دروفیات الاعیان و کتب دیکر است واحقرنیو درسوانح الایام خود ذکر کرده‌ام در ۲۶ شوال ۶۴۶ بوده واستیلای هلاکوخان‌در بغداد وانقراض دولت بنی العباس درسنه «خون» بوده که سنه ششصد وپنجاه وشش میشودپس دوازده‌سال پس‌ازفوت ابن حاجب میشود ــ ازولد مؤلف »

ودر قصص العلماء نقل فرموده وقتیکه مادر هلاکوخان ازدنیا رفت بعضی ازاعاظم علماء عامه به هلاکوخان عرض‌کردند درقبر نکیرومنکر از اعتقادات واعمال اموات سؤال میکنند ووالدهٔ شما عوام‌است‌وسررشته جواب‌را ندارد خوبست که خواجه نصیرالدین را در قبر او همراه کنی که جواب نکیر ومنکر را بگوید

خواجه ملتفت شد که علماء عامه چنین گفته اند بهلاکوخان فرمود سؤال نکیر و منکر در قبر برای همه کس ثابت است وبرای‌شما سلاطین نیزهست‌پس مرا برای خود داشته‌باشید وفلان عالم که‌از اعاظم علماء عامه است برای مادرت بفرست که جواب نکیر ومنکر رابدهد

پس هلاکوخان حکم کرد آن عالم سنی را زنده درقبر مادر گذاردند وخاك مذلت بر سر او ریختند لع

در روضات نقل فرموده بمرحوم خواجه در مرض موتش گفتند آیاوصیت نمیکنی که جسدت را حمل نمایند بنجف اشرف فرمود نه چون حیا میکنم ازسید و مولایم موسی بن جعفر ع کـه بگویم نقل کنند جسدم را از ارض مقدس کاظمین بجای دیگر

ومرحوم خواجه بمنزله وزیر هلاکوخان بود که ازاعاظم سلاطین تاتاریه ومغول بود وبا موکب سلطان تشریف برد ببغداد بجهت ارشاد و هدایت خلق و قطع دایره خلافت و سلطنت بنی العباس و ایشان استاد علامهٔ حلی وسید عبدالکریم ابن طاووس وجمعی دیگر بودند وتصنیفات ایشان زیاد است

چهارم عیاث الدین عبدالکریم احمدبن محمد الطاوس بن اسحق بن حسن بن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب ع

وداود همان رضیع حضرت جعفر الصادق بود وعمل ام داود منسوب است باو وجناب سید عبد - الکریم صاحب تصنیفات عدیده است واین بزرگوار اوحد عصر خود بود ولادتشان درشعبان سنه ششصد وچهل وهشت بود ورحلتشان درشوال سنه ششصدو نود وسه بود ومحل ولادت و مدفنش معلوم نیست غیرآنکه در کتاب امل الامل است وکان اوحد زمانه حائری المولد حلی المنشاء بغدادی التحصل کاظمی الخاتمه پس ظاهر آنست که مدفنش هم درکاظمین بوده

ودرهدیة الاحباب فرموده در حله مزار شریفی است منتسب باو انتهی -

(پس احقر گوید چون مسلم نیست نزد مؤلف بودن قبر آنمرحوم درکاظمیه اولی بودکه درقبور مسلمه درآنجاشمرده نشود - ازولد مؤلف)

وایشان ازتلامذه پدرش وعمویش وعلامه حلی ومحقق طوسی بود

وازابن داود نقل شده که جناب سید عبدالکریم درچهار سالگی مستغنی ازمعلم شد و استبعادی ندارد چون بعضی ازعلماء درصباوت بدرجه اجتهاد رسیدند

منجمله علامه حلی که درصباوت بدرجه اجتهاد رسید ومردم انتظار میکشیدند بلوغشان را که تقلیدشان را بکنند

ومنجمله پسرشان فخرالمحققین که درده سالگی بدرجه اجتهاد رسید چنانچه درفوائدالرضویه است

ومنجمله فاضل هندی که شروع نمود بتصنیف وحال آنکه دوازده سالش کامل نشده بود وفارغ شد از تحصیل معقول ومنقول وحال آنکه سیزده سالش کامل نشده بود

وایضا درفوائدالرضویه است که ازشیخ الرئیس ابوعلی سینا نقل شده که گفت چون بده سالگی رسیدم دربخارا تعجب میکردند ازمن پس شروع کردم بفقه وچون بدوازده سالگی رسیدم فتوی میدادم در بخاری بمذهب ابوحنیفه پس شروع کردم بعلم طب وتصنیف کردم کتاب قانون را ومن بس شانزده سالگی بودم

وازابراهیم بن سعید جوهری روایت شده که گفت دیدم یك بچه چهار ساله را آوردند نزد مامون عباسی واین طفل قاری قرآن بود وناظر دررای واجتهاد هروقت گرسنه میشد گریه میکرد ازجوع

وبدانکه والد جناب سیدعبدالکریم جناب احمدبن موسی صاحب کتاب بشری بود ووالده جناب سیداحمد وبرادرش جناب سیدعلی بن طاوس دختر جناب شیخ ورام بن ابی فراس صاحب کتاب مجموعه ورام بوده ووالده ماجده جناب سید موسی پدرجناب سیداحمد وسیدعلی بن طاوس دختر جناب شیخ طوسی بوده که مرحوم شیخ طوسی باین دخترش وبدختر دیگرش که بعضی میگویند والده شیخ محمد بن ادریس حلی است اجازه داد که جمیع مصنفات خودش ومصنفات اصحاب را نقل کند وعموی جناب سیدعبدالکریم جناب سیدعلی بن موسی است صاحب کتاب اقبال ولهوف وجمال الاسبوع غیراینها الملقب بسیدرضی الدین

وازعلامه حلی نقل شده که سید راضی الدین ازهد واعبد اهل زمان خودبود وایشان را درمقامات معرفت وزهد اول میشمارند ومراد ازسیدبن طاوس که در کتب ادعیه وزیارت ودرالسنه وافواه شیعه است اینان هستند چنانچه مراد ازسید ابن طاوس که در کتب فقهیه است برادرش جناب احمد بن طاوس است ومراد

از سید بن طاوس که‌در کتب اخباراست جناب سیدعبدالکریم بن‌احمدبن طاوس است
وسیدعبدالکریم بن احمدبن‌طاوس دوپسرداشت یکی محمد و دیگری علی الملقب برضی‌الدین
چنانچه عموی بزرگوارش علی‌بن موسی بن‌طاوس نیز دوپسرداشت یکی محمد ودیگری علی الملقب
برضی الدین صاحب کتاب زوائد الفوائد که دراسم ولقب باپدرش شریك بود

پنجم الشیخ احمدبن‌محمدبن یوسف البحرانی صاحب کتاب ریاض‌المسائل و کتاب بلغة الرجال
و در روضات میفرماید نزد من ایشان اعلم علمای بحرین بوده‌اند رحلتشان در سنه هزار و
صد و دو بوده بطاعون عراق ومدفنش درجوارکاظمین ع است لکن محل دفنش‌را معین نفرموده
واین غیر شیخ احمد لحسائی رئیس طایفه شیخیه است

ششم ابوعبدالله حسین بن احمدبن حجاج الملقب با بن الحجاج کان فاضلا شاعراً ادیباً
امامیاً صاحب قصیدهٔمعروفه(یاصاحب‌القبه‌البیضاءعلی النجف)(من‌زارقبرك واستشفی لدیك شفی)
وگفته شدکه‌اودر شعر بمرتبه امرءالقیس بوده
ودر روضات ازکتاب‌انوارالمضیئة نقل فرموده که شخصی خواب‌دیدکه مشرف‌شده بحرم‌حضرت
سیدالشهداء درحالتیکه حضرت صدیقه طاهره وسایر ائمه اطهار هم تاحضرت صادق ع آنجاتشریف
داشتند و محمدبن قارون که‌ایرادمیگرفت باشعار ابن‌حجاج‌درخدمت‌ایشان ایستاده‌بود ناگاه ابن‌حجاج
مشرف شد گفت من بمحمدبن‌قارون گفتم نظر کن با بن حجاج گفت من‌اورا دوست نمیدارم که باونظر
کنم ناگاه حضرت صدیقه طاهره‌س نظر مغیضانه بمحمدبن‌قارون کرد فرمود عبدالله‌بن حجاج رادوست
بدار بدرستی که هر که اورا دوست ندارد ازشیعیان‌ما نیست بعد از بین ائمه‌سخن بلندشد که‌فرمودندهر کس
ابوعبدالله بن حجاج را دوست ندارد مؤمن نیست
ورحلت ابن حجاج روز سه‌شنبه بیست وهفتم جمادی‌الاخره سنه سیصد ونود ویك بود ودرجوار
کاظمین عدفن شد
ودرهدیة الزائرین ازابن خلکان نقل فرموده که قبر ابن‌حجاج در پائین پای حضرت موسی‌بن
جعفر است بر حسب وصیت خودش ووصیت کرد که بلوح قبرش نقش کنند « و کلبهم باسط ذراعیه
بالوصید »

هفتم السید المسدد المؤید عبدالله بن محمد رضا الحسینی الکاظمی الشهیر به شبر صاحب
کتاب مشیر الاحزان و کتابی درفقه
وایشان در حدود سنه هزار ودویست وچهل بودند لکن تاریخ ولادت ورحلتش در دست نیست
(بلکه رحلتش معلومست وآن درماه رجب سنه هزار ودویست وچهل ودوبوده چنانکه درفوائد
الرضویه است‌درسن ۵٤ سالگی - ودیگرآنکه تألیفات آن‌بزرگوار بسیاربوده وازپنجاه جلدمتجاوز
وهرچند یکی ازآنها کتاب مشیرالاحزانست‌لکن تعبیر ازایشان بصاحب‌مشیرالاحزان نیکو نباشدزیراکه
صاحب مشیر الاحزان معروف که در دست است وطبع شده ابن نما است پس ازابن نما تعبیر بصاحب
مشیرالاحزان بجااست نه از مرحوم شبر ومخفی نماند که مشیرالاحزان دیگری نیز بعربی طبع‌شده و
دردست میباشد دردوجلد جلدی نثروجلدی‌اشعار وآن‌ازشریف بن‌عبدالحسین بن صاحب جواهراست-
ازولد مؤلف است)

وقبرش در حجره ایست میان رواق مطهر کاظمین وقتیکه از باب القبله وارد میشوند بدست راست کسیکه داخل رواق مطهر میشود

هشتم سیدالجلیل الاوحد السید محسن الکاظمینی

رحلتش درحدود سنه هزار ودویست وچهل بوده وقبرش درکاظمین در کوچهٔ قریب بصحن مطهر است در طرف شمالی آن ومعروفست

واز زهد ان بزرگوار نقل شده چیزی نداشت که چراغش را برروی او بگذارد لذا آجر یا کلوخی نزد خود میگذاشت وچراغش را برروی او مینهاد

ودرمستدرك از عالم عامل ملازین العابدین سلماسی نقلکرده گفت درخواب دیدم قصرعالی رفیعی که درب و سیمی داشت و دیدم بدر ودیوارهای او میخهائی زده بودند ازطلا گفتم صاحب این قصر کیست گفتند سید محسن کاظمینی

پس من تعجب کردم گفتم

منزلش در کاظمین صغیر بود وباب صغیری داشت از کجا این منزل مال او شده گفتند چون داخل شد ازاین باب صغیر خداوند باوعطا فرمود این منزل عالی کبیررا

نهم الشیخ اسدالله بن حاجی اسماعیل الکاظمینی

صاحب کتاب «مقابس الانوار» و رحلتش درسنه هزار ودویست وبیست بوده وظاهرازروضات آنستکه مدفنش در کاظمین بوده لکن محلش معلوم نیست

دهم محمد بن عبدالنبی بن عبد الصانع المحدث الاسترابادی جدا والنیشابوری

اباً والهندی مولدا المعروف به میزامحمد الاخباری

شبههٔ نیست درغایت فضل ووفورعلم وجامعیت او فنون معقول ومنقول را و کتب زیادی تصنیف کرده در روضات است که هشتاد جلد کتاب تصنیف کرد

لکن مرحوم شیخ جعفر صاحب کاشف الغطاء تعبیر میکند از او به عدو العلماء و کاغذی نوشت بمرحوم فتحعلی شاه ودر او قبایح افعال و مفاسد اعتقادات این مرد را نوشت ونوشت « میرزا محمد کم لا مذهب له »

تولدش روز دوشنبه بیست ویکم ذیقعدة الحرام سنه هزار وصدوهفتاد وهشت بود ودرحدود سنه هزار و دویست وسی وسه از جانب جناب آقا سید محمد مجاهد طباطبائی امر بقتلش صادر شد و او در بلدهٔ کاظمین بود

پس عامه مردم هجوم آوردند واورا بقتل رسانیدند

یازدهم محمد بن احمد بن داود بن علی البغدادی شیخ قمیین

وقت خود بود

صاحب کتاب مزار کبیره وشیخ نجاشی وعلامه اورا مدح وثنا گفته اند ـ واو در سنه سیصد وشصت وهشت وفات نمود ودر مقابر قریش دفن

دوازدهم ـ الشیخ الفاضل جواد بن سعدالله بن جواد البغدادی الکاظمینی
وایشان اصلا ازاهل کاظمین بودند واز آنجا رحلت فرمود باصفهان و غالبا خدمت شیخ بهائی (ره) تلمذ میفرمود تاآنکه ازخصیصین شیخ بهائی شد وبامرشیخ بهائی شرحی بر کتاب (زبده) و شرحی بر (خلاصة‌الحساب) نوشت ورسائل دیگری دارد که همه معروفند

سیزدهم السید اسماعیل الصدرابن صدرالدین الموسوی العاملی

وسید صدرالدین پدرمرحوم آقاسید اسمعیل داماد مرحوم آقاسید جعفرصاحب کاشف‌الغطاء بود رحلتش در روزسه شنبه دوازدهم جمادی الاول سنه هزاروسیصد وسی وهشت بوده وقبر شریفشان در رواق مطهر کاظمین سمت پائین پای مبارک محاذی قبرمرحوم شیخ مفید است تقریبا

ومرحوم عالم کامل آقا شیخ اسمعیل قائینی (ره) نقلکرده که یکی ازمخدرات هندو از زوجات نوابهای آن دیار که خیلی معروف بود بتشخیص وبتمول واز ارادت کیشان مرحوم صدر بود یك وقتی مشرف شد بسامره مبارکه بعداززیارت حضرت عسگریین ع بایك دلیلی رفت بمنزل مرحوم‌صدر بجهت تشرف خدمت بانوی محترمه ایشان صبیه جناب علام فهام آقاسید محمد هادی کاظمینی (ره)و وارد منزل شدکسیرا ندید سرمیان حجرات کرد کسیرا ندید سر میان مطبخ کرد دید مخدره پای دیك نشسته‌آتش روشن میکند عرضکرد بی بی بمنزل تشریف ندارند

خود آنمخدره بی بی عیال آقا بود خجالت کشید بگوید من هستم فرمود مشرف شده بحرم مطهر آن زن برگشت

بعد که آقای صدر تشریف آورد بمنزل مخدره عرضکرد امروز نواب هندی آمد بمنزل صداکردکه (بی بی تشریف ندارد) درحالتی که من مشغول طبخ بودم خجالت کشیدم که باینحال مرا بی بی خطاب کرد عذرآوردم خوبست خادمهٔ بجهت من معین فرمائید

آقا فرمود البته سزا واربود خجالت بکشی که شمارا بی بی گفته

چون بی‌بی کسی بود که دوازده موضع چادرش ازلیف خرما وصله داربود

بی‌بی کسی بود که اینقدر دستاش کشیده بود که ازدستش خون جاری شده بود (شماکجا بی بی کجا)

چهاردهم صفوة‌الفقهآء سید حیدر بن سیدابراهیم الحسینی البغدادی الکاظمینی جد سادات متوطنین درکاظمین معروف بآل سید حیدر

وفاتشان سنه هزارودویست وشصت وپنج بود ومدفنشان در رواق مطهر کاظمین است در قرب قبر شیخ مفید (ره)

پانزدهم ابوعلی حسن بن هانی المعروف بابی نواس الشاعرالمشهور صاحب القصاید المعروفه

ولادتش سنه صد وچهل وپنج بود و رحلتش دربغداد سنه صد ونود پنج بود و دفن شد در مقبره شونیزیه کذافی تاریخ ابن خلکان (ودر مراصد است شونیزیه مقبره ایست ببغداد و درآن مدفونست جنید وسری سقطی)

وابو نواس درزمان حضرت رضا ع بودچنانچه ابوفراس در زمان حضرت علی بن الحسین علیه السلام بود ـ

وبدانکه در زاویهٔ صحن مطهر کاظمین است قبرابایوسف یعقوب بن ابراهیم قاضی القضاة بغداد در نامه دانشوران است که ابویوسف گفت درزمانیکه مشغول تحصیل بودم راه معیشت برمن چنان تنك بودکه مخارج جزئیه فراهم نمیشد ازفرط فقر بهای کاغذ را نداشتم بزحمت زیاد کتف گوسفندرا بدست آورده افادات استادم را در اوضبط میکردم

روزی ازمحضر استادم رفتم بمنزل ازدردمجاعه بعیالم شکایت کردم وغذاخواستم آنزن استخوانهای کتف راکه درمدت استفاده اندوخته بودم درسفره نزد من ریخت وگفت آنچه بخانه آوردهٔ اینست آن کردار برمن خیلی گران آمد

تاآنکه مینویسد جهت خلطهٔ اوبا هرون الرشید

مرد یهودی درهمسایگی قاضی بود وبردرخانه خود ساباطی بنا کردکه بهمسایگان ضررداشت قاضی آن یهودی را ممانعت کرد ـ

یهودی (ازروی طعن) گفت هروقت محفه (هودج) تو باین مقام رسید من اورا خراب میکنم

روزی هرون فریفتهٔ کنیزکی شدخواست با اومضاجعت کند خواطرش آمد که این کنزك مال زبیده عیالش هست از او کناره گرفت

زبیده (که عیال هرون بود) مطلع شد وزیاد رنجش حاصل نمود وباهرون زیاد درشتی کرد و گفت ای جهنمی ازمن دورشو

هرون گفت اگرمن دوزخی هستم تو ازقید زوجیت من مطلقه هستی در حال هردو ازگفته خود نادم شدند زبیده گریان وخلیفه مضطرب شد

امر نمود خلیفه تا علماء بغداد را حاضر نمودند ودر این مسئله استفاده نمود

هیچیك جوابی که تسلی خاطر شان بشود ندادند خلیفه بسیار متحیر شد پرسید ازعلماء کسی باقی مانده گفتند مردی بسیارفقیر از تلامذه ابوحنفیه اسمش ابایوسف است هرون امر کرد فی الحال ابویوسف را حاضر نمودندعلمائیکه درصدرمجلس بودند ابدا بوی اعتنا نکردند وقاضی ابویوسف در صف النعال نشست هرون مسئله را سوال نمود

ابویوسف گفت خلیفه هرکز خیال گناهی را کرده که خوف ازخدا ترا مانع شود

هرون حکایت کنیزرا به ابی یوسف گفت

قاضی گفت بیقین بدان که تواز اهل بهشتی

خلیفه وعلماء که حاضر بودند گفتند بچه دلیل میگوئی

گفت بنص قرآن مجید که میفرماید « و امامن ربه ونهی النفس عن الهوی فان ـ الجنة هی المأوی »

هرون بسیارمسرور شدگفت خلعتی بوی پوشانیدند واورا بمحفه سوار کردند بجانب خانه‌اش آوردند ابویوسف چون بساباط خانه یهودی رسید گفت اورا خراب کنند

ودر کتاب زهرالربیع است که درعهد شاه سلیمان صفوی سنه هزار وهفتاد ودوقرب روضهٔ مبارکه کاظمین ع زمین را بجهت مهمی حفر نمودند ناگاه قبری ظاهرشد که برلوح او نام ونشان ابویوسف نوشته بود پس ازآن براو بنیادی بنا نمودند

ودرتاریخ گزیده است که ازدولت هرون در یکشب پنجاه هزار دینار بقاضی ابو یوسف که شاگرد ابوحنفیه بود رسید

چون برادرهرون (ابراهیم) کنیزی داشت که بسیار جمیله بود وقسم خورده بود نه‌اورا بفروشد ونه اورا بکسی ببخشد ــ

هرون عاشق وی شد و اورا از برادرش طلب نمود ابراهیم از قسم خوردنش پشیمان شدکه مبادا خلیفه غضب نماید واورا اذیت کند چاره ازابویوسف طلب کرد

گفت نصفش را بفروش بهرون ونصفش‌را ببخش ــ ابراهیم چنین کرد ونصفش رافروخت بهرون به پانزده هزاراشرفی‌ونصف دیگرش را بخشید بهرون ــ وهرون هم درعوض پانزده هزار اشرفی دیگربخشید به‌ابراهیم وابراهیم بشکرانهٔ‌آنکه قاضی ابویوسف باوچنین حیلهٔ تعلیم کرده بودتمام‌سی هزار اشرفی را بقاضی بخشید

هرون خواست همانشب باوی مقاربت کند وبدون استبرآء جایز‌نبود ازقاضی چاره پرسید قاضی گفت کنیزرا بغلام خود عقدکن واوقبل ازدخول طلاق دهد تاآن عقد وطلاق قبل ازدخول مانع از استبرآء گردد ــ

هرون چنین کرد بعد غلام راضی بطلاق نشد هرون هزار اشرفی بغلام دادکه راضی شود و راضی نشد هرون ازقاضی حلیهٔ سوال کرد

قاضی گفت کنیزرا بغلام ببخش تاعقد قهرا منفسخ شود ــ هرون بسیار خوشوقت شد وده هزار دینار که میخواست بغلام دهد بقاضی داد

هرون درشب اول صد هزاردینار بکنیزك داد کنیزهم ده هزارآنرا بقاضی داد بشکرانه‌آنکه اورا بخلیفه رسانیده بود جمعاً پنجاه هزار اشرفی یکشب بقاضی رسید انتهی

ودر درالمسلوکست که ابویوسف گفت پدرم درحال صغیری من از دنیا رفت مادرم مراگذارد نزد قصاری من همه روزه بدون اجازه استادم میرفتم بمجلس درس مادرم میآمد دست مرا میگرفت‌می برد نزد استادم چون معلم دید من‌خیلی حریصم بتحصیل‌علم وهمه روزه میگریزم و بمجلس درس‌حاضر میشوم ومادرم مرا زجرمیکند وازمجلس درس حرکت میدهد بمادرم عتاب کرد

مادرم گفت چرا طفل مرا فاسد میکنی آخر این طفل یتیم است من چرخ ریسی میکنم وبجهت این طفل معیشتی فراهم میکنم

معلم بمادرم گفت بگذار تحصیل علم بکند که فالوده باروغن پسته که بسیار غذای لذیست بخورد مادرم گفت توپیر مرد خرف شدهٔ وعقلت زایل شدهٔ وازنزد اوبیرون شد

منهم مشغول علم شدم تا بدرجهٔ رسیدم که قاضی بغداد شدم و در سفره هرون با او هم غذا میشدم یکروز درسر سفره هرون فالوده باروغن پسته حاضر بود بمن تکلیف خوردن نمود من خاطرم آمد حرف معلم خود الخ

وایضا درکاظمین قبرنصرالله بن اثیرالدین محمد جوزی برادرمبارك بن اثیرصاحب نهایة ابن اثیروجامع‌الاصول و برادرعلی بن اثیرصاحب کامل‌التواریخ واسدالغابة فی معرفة الصحابه وخود نصرالله صاحب کتاب مثل‌السائر است

وفاتش سنه ششصد وسی وهفت بود دربغداد وبخاك رفت درجوار امامین همامین علیهما السلام وآن دو برادردیگر درموصل وفات کردند وقبرشان درموصل است کذا نقل‌المحدث القمی (ره)

وایضاً درکاظمین است قبرجناب فرهاد میرزامعتمد الدوله ابن عباس میرزاولیعهد فتحعلی شاه صاحب کتاب قمقام زخاروجام جم وغیرها وبانی صحن مقدس کاظمین وایشان درسنه هزار وسیصد وپنج در طهران ازدنیا رفت وجنازه شان راحمل نمودند به کاظمین حجره درب صحن مقدس دفن کردند

امراول درمقابر شریف بزرگانیکه در بغدادمدفونند

بدانکه ازامامزادگان محترم واز رواة واصحاب ائمه ع در بغداد زیاد است

منجمله چهار نفر نائب خاص حضرت ولی الله الاعظم علیه السلام

در هدیة الزائرین محدث قمی فرموده از جمله تکالیف زوار در ایام توقف در بلده طیبه کاظمین رفتن ببغداد است بجهت زیارت چهارنائب خاص امام عصر صلوات الله علیه که اگرهریك از آنها در بلاد بعیده بودند سزاوار بود که انسان منازل بعیده طی کند ورنج وتعب بکشد وبفیض زیارت آنها نائل گردد زیرا که درمیان تمام اصحاب خاص ائمه بیزرگی وجلالت قدرایشان کسی نمیرسد قریب بهفتاد سال بمنصب سفارت ووساطت میان امام عصر (عجل) ورعیت دائرشدند و بردست ایشان کرامات بسیاری جاری گردیدو گفته شده که بعضی ازعلمآء قائل بعصمت ایشال شده اند انتهی

اول ایشان جناب ابو عمر عثمان بن سعید الاسدی است

که حضرت هادی ع نص برعدالت وامامت اوفرموده ووکالت ونیابت ازحضرت امام علی نقی الهادی وامام حسن عسکری علیهما السلام داشت

قبرشریفش در کوچه ایست نزدیك سرایه ودارالحکومه که درآن حیاط مختصری ودرخت سدری است وقبه مختصر وصندوق کوچکی هم دارد

ودربحار ازغیبت شیخ طوسی نقل فرموده است قال فاما السفراء الممدوحون فی زمان الغیبة فاولهم من نصبه ابوالحسن علی بن محمدالعسکری وابومحمدالحسن بن علی بن محمدابنه وهوالشیخ الموثوق به ابو عمرعثمان بن سعید العمری وکان اسدیاً ویقال له السمان

وازحضرت هادی ع روایتکرده که فرمود هذا ابوعمرالثقة الامین ماقاله لکم فعنی یقوله وماداه الیکم فعنی یؤدیه وقال ابنه الحسن العسکری هذا ابوعمروالثقة الامین ثقة الماضی وثقتی فی المحیی والممات فماقدله لکم فعنی یقوله امادی الیکم فعنی یؤدیه الی ان قال ولمامات حسن بن علی ع حضر غسله عثمان بن سعید رضی الله عنه وارضاه وتولی جمیع امره من تکفینه وتحنیطه وتقبیره فی ظواهرها وکانت توقیعات صاحب الامر عجل الله فرجه تخرج علی یدی عثمان بن سعید وابنه ابی جعفر محمد بن عثمان الی شیعته وخواص ابیه ابی محمد بالامر والنهی والاجوبة عما تسئل الشیعه عنه اذا احتاجت الی السوال فیه بالخط الذی کان یخرج فی حیوة الحسع فلم تزل الشیعة مقیمة علی عدالتهما الی ان توفی عثمان بن سعید رحمه الله ورضی عنه وغسله ابنه ابوجعفر و تولی القیام به وحصل الامر کله مردو دالیه والشیعة مجتمعة علی عدالته وامانته

و کرامات وخوارق عادات بدست اوجاری شده وکتابها درفقه تصنیف فرموده مشتمل بر آنچه ازحضرت عسکری واز حضرت حجة الله و ازوالدش شنیده

وقاالکلینی خرج التوقیع الی الشیخ ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید العمری قدس الله روحه فی

التعزية بابيه رضى الله عنه انا لله وانا اليه راجعون تسليماً لامره ورضاً بقضائه عاش ابوك سعيداً ومات حميدا فرحمه الله والحقه باوليائه ومواليه فلم يزل مجتهداً في امرهم ساعياً فيما يقربه الى الله عزوجل واليهم نضر الله واقاله عثرته وفى فصل آخر اجزل الله لك الثواب واحسن لك العزاء رزيت ورزينا واوحشك فراقه واوحشنا عليه واقول الحمد لله فان الانفس طيبة بمكانك وماجعله الله عزوجل فيك عندك اعانك الله وقواك وعضدك ووفقك وكان وليا وحافظا وراعيا انتهى حاصل ماأردنا نقله عن البحار

دوم از نواب اربعه حضرت حجة ع جناب ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعيد الاسدى بود

كه بعد از پدر بزرگوارش قائم مقام او شد بنص حضرت حجة عصر عجل الله فرجه وقريب بپنجاه سال بمنصب جليل نيابت خاصهٔ مفتخر بود

ودر غيبت شيخ طوسى است كه درآخر جمادى الاول سنه سيصد وپنج رحلت فرمود ودر بغداد نزديك قبر والده اش دفن شد وقبر شريفش نزديك قبر شيخ عبدالقادر است وبقعه وصحنى دارد ودر آنجا معروفست بشيخ خلانى

ودر بحار از شيخ صدوق از محمد بن عثمان روايت كرده كه فرمود الله ان صاحب هذا الامر ليحضر الموسم كل سنة يرى الناس ويعرفهم ويرونه ولا يعرفونه

قال محمد بن عثمان رضى الله عنه ورايته صلوات الله عليه متعلقا باستار الكعبة فى المستجار وهو يقول اللهم انتقم بى من اعدائك

وعلى بن احمد دلال قمى گفت داخل شدم بابن جعفر محمد بن عثمان ديدم جلوصورتش تختهٔ گذارده ونقاشى قرآنيه براو نقش ميكند ودر اطراف او اسماء ائمه اطهار را نقش ميكند گفتم يا سيدى اين تخته چه چيز است گفت اينمال قبر من است كه براو تكيه نمايم ومن روزى داخل قبر مى شوم ويكجزو از قرآن تلاوت ميكنم پس دست مرا گرفته وقبرش را بمن نشان داد وگفت چون روز فلان از ماه فلان از سال فلان بشود من از دنيا ميروم ودر اين قبر دفن ميشوم واين ساجه وتخته هم بامن خواهد بود پس من تاريخش را نوشتم منتظر بودم ببينم در آن روز اين امر واقع خواهد شد يا نه پس در همان روز ابو جعفر محمد بن عثمان از دنيا رحلت فرمود

سوم از نواب خاصه حضرت حجة ع جناب ابى القاسم حسين بن روح نوبختى بوده

در بحار از غيبت شيخ طوسى نقل كرده كه مشايخ و بزرگان شيعه شك داشتند كه اگر حادثهٔ از براى محمد بن عثمان عارض شود واز دنيا رحلت فرمايد قائم مقام او جعفر بن احمد بن متيل خواهد بود يا پدرش از كثرت خصوصيتش باجناب محمد بن عثمان حتى آنكه درآخر عمرش طعامى نمى خورد مگر آنچه در منزل جعفر بن احمد يا پدرش بسازند وجناب جعفر بن احمد فرمود در وقت رحلت محمد بن عثمان من حاضر بودم ونزد سرش نشسته بودم وبا اوصحبت مى كردم وابوالقاسم حسين بن روح در نزد پاى او نشسته بود جناب محمد بن عثمان در آنحالت بمن توجه كرد وفرمود كه من مامور شده ام كه وصيت كنم بابوالقاسم حسين بن روح واورا خليفه خود ننمايم پس من از نزد سر محمد بن عثمان برخاستم ودست جناب حسين بن روح را گرفتم واورا در بالاى سر جناب محمد نشانيدم وخود سمت پاهايش نشستم

ودر روايتست كه جناب ابوالقاسم اعقل مردم بود نزد مخالف وموافق وعامه نيز تعظيم مى كردند اورا و بسيار تقيه ميفرمود حتى آنكه با ايشان گفتند كه غلام دربان تو معاويه را سب نموده واورا از خدمت خود عزل

نمود وبیرون کرد

ودر ماه شعبان درسنهٔ سیصدوبیست وشش جناب حسین بن روح ازدنیا رحلت فرمودوقبرشریفش در بغداد آخر کوچه ایست که دروسط بازار عطاران است وآنجا بقعه وصحن مختصری دارد

چهارم از نواب خاصه حضرت حجةالله جناب ابوالحسن علی بن‌محمد سیمری بود

که آخر نواب خاصه حضرت حجةالله ع بود وبعداز جناب حسین بن روح بمنصب نیابت فائز گردید و نیمه شعبان سنه سیصدوبیست و نه که سنه تناثر نجوم بود برحمت الهی واصل گردید وخیلی ازعلماءو محدثین شیعه درآنسال ازدنیا رحلت فرمودند

منجمله ثقةالاسلام کلینی ومنجمله علی بن‌بابویه القمی والد شیخ صدوق وبعد ازفوت ایشان ابتداء غیبت کبری شد وقبرشریف جناب‌علی بن محمد درمیان بازار هراجانست نزدیك محراب مسجد بزرگی که آنجا هست

ودر روضات از تاریخ اخبارالبشر نقل کرده که از وقایع سنه سیصد وبیست وهشت است موت ابی‌عمیراحمد بن‌عبد ربه وابوسعیداستخری‌شیخ شافعیه‌وابن‌مقله خطاط وابن‌سنورقادی‌وابی بکرانباری وابی الحسن المزنی ومحمد بن یعقوب الکلینی

ودرغیبت شیخ طوسی ازحسن بن احمد نقل کرده گفت من دربغداد بودم درسنهٔ که در آن سنه ابوالحسن‌علی بن‌محمدالسیمری رحلت فرمود پس‌چندی مانده بفوتش‌توقیعی صادر شد ازحضرت‌حجة عصرعجل الله فرجه که نوشته بود

بسم‌الله الرحمن الرحیم یاعلی بن‌محمد السیمری اعظم‌الله اجراخوانك فیك فانك میت ما بینك وبین ستةایام فاجمع امرك ولاتوص‌الی احد فیقوم مقامك بعد وفاتك‌فقد وقعت الغیبة التامه‌فلاظهورالا بعداذن الله‌تعالی ذکره‌وذلك بعدطول‌الامل‌وقسوةالقلوب‌وامتلاء رض جوراً وسیاتی شیعتی‌من‌یدعی المشاهدةالافمن ادعی‌المشاهدة قبل خروج‌السفیانی والصیحة فهو کذاب مفترولاحول‌ولاقوةالا بالله‌العلی العظیم

وبعدازشش روزرفتیم بعیادتش دیدیم مشغول جان دادنست گفتیم وصی بعد از شما کیست فرمود لله امرهو بالغه واز دنیا رحلت فرمود

وبدانکه اززمان ولادت حضرت حجة الله الاعظم امام‌عصر ارواحناله الفداء تا ابتداءغیبت کبری هفتاد وچهارسال‌میشود علی‌الاصح بدون کم‌وزیاد چون ولادت حضرت حجة علی‌الاصح نیمه ماه‌شعبان سنه دویست وپنجاه‌وپنج بوده وبعضی دویست وپنجاه وشش گفته‌اند بعدد هندسه نورورحلت جناب‌علی بن‌محمدالسیمری هم درنیمه شعبان سنه سیصدوبیست ونه بوده‌چنانچه گفته شد واز ابتداء زمان امامت حضرت حجةالله تاابتداء غیبت کبری شصت ونه سال وشش ماه وهفت روز میشود چون رحلت حضرت عسکری علی‌الاصح درهشتم ربیع المولود دویست‌وشصت بوده‌غیبت کبری هم گفتیم درنیمه‌شعبان‌سیصد وبیست‌ونه بوده‌ودراینمدت‌این‌چهار بزرگوار ازنواب‌معروف ومشهوربودندوسفراء دیگرهم بودندلکن غالباًاین چهارنفرواسطه بودند میان ولی عصروشیعیان‌وازمناصب ایشان‌رسانیدن رقعه‌های‌حوائج‌خلق است بآنحضرت وحال هم نیز باین‌منصب شریف مفتخرند وباید عرایض‌شیعه ورقاع حاجتشان‌بتوسطاین بزرگواران بآن حضرت برسد

منجمله مرحوم ثقةالاسلام نوری درنجم‌الثاقب ازانیس العابدین نقل میکنندازکتاب‌سعادات مالفظه دعاء التوسل از برای هرمهمی وحاجتی

بسم الله الرحمن الرحیم توسلت الیك یا اباالقاسم محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب النبأ العظیم والصراط المستقیم وعصمة اللاجین بامك سیدة نساء العالمین وبآبائك الطاهرین وبامهاتك الطاهرات بیس والقرآن الحکیم والجبروت العظیم وحقیقة الایقان ونور النور وکتاب مسطور ان تکون سفیری الی الله تعالی فی الحاجة لفلان بن فلان

واسم خود آن صاحب حاجت وپدرش را بنویسند واین رقعه را در گل پاکی بگذارند ودر آب چاه یا آب جاری بیندازند ودر آن حال بگویند یاسعید بن عثمان ویاعثمان بن سعید اوصلا قصتی الی صاحب الزمان ع

بعد می فرماید نسخه چنین بود لکن بملاحظه روایات وطریقه بعضی ازعلماء باید چنین باشد یاعثمان بن سعید ویامحمد بن عثمان الخ والله العالم انتهی

واما ازعلماء امامیه که مدفونند در بغداد

اول الشیخ الاجل ثقة الاسلام محمد بن یعقوب بن اسحق الکلینی الرازی صاحب کتاب کافی اصول وفروع وروضه اش که جمعاً هزار بیت است ودر مدت بیست سال تألیف نمود ومنت وحق بزرگی برشیعیان دارد ودرسابق اشاره ببعضی ازمقامات وتواریخ متعلقه بایشان شد

ودر روضات ازعلامه طباطبائی از کتاب ذکری شهید نقل فرموده که احادیث کافی زیادتر است ازمجموع احادیث صحاح سته اهل تسنن ورحلتشان درشعبان سنه تناثر نجوم بود که سنه سیصد وبیست ونه باشد وقبر شریفش در بغداد معروفست همین که شخص ازجسر عبور کند وداخل بازار شود بفاصله چند قدم شباکی بطرف چپ معلوم می شود

وسید هاشم بحرانی فرموده که یکی ازحکام بغداد بناء قبر مرحوم کلینی را دید سوال کرد که این قبر کیست گفتند قبر یکی ازعلماء شیعه است امر کرد که قبر را خراب کردند دید بدنی صحیح وسالم با کفن میان قبر خوابیده نه بدن تغییر کرده ونه کفن ویك طفل صغیری هم با اومدفونست که گویا پسرشان باشد با کفن سالم پس امر کرد که خاك بروی بدن ریختند وبقعهٔ هم بروی قبرش بنا نمودند انتهی

واو اول کسی است که اخبار را مبوب کرده وکتاب شریف کافی اوثق واضبط کتب شیعه است وقبر پدرش جناب یعقوب بن اسحق در کلین مزار معروفی است

دوم درهدیة الزائرین ازمزار فلك النجاة مرحوم سید محمد باقر قزوینی نقلکرده اند که باشیخ کلینی قبر دیگر هست که گفته شده است که قبر کراچکی یاقبر کیدری شارح نهج البلاغه است انتهی

ومراد ازشیخ کراچکی محمد بن علی الکراچکی است صاحب کتاب کنز الفوائد که شاگرد سید مرتضی وشیخ طوسی است

ودر روضات ازیافعی نقل فرموده که درسنه چهارصد وچهل ونه وفات فرمود راس الشیعة ابوالفتح کراچکی ومدفنش را ذکر نفرموده

وسابقا درباب ششم احتمال دادیم که مدفن ایشان درطرابلس شام باشد وبعضی ازمقامات ومراتب ایشان سابقا اشاره شد

ومراد ازکیدری جناب محمد بن حسین بن حسن البیهقی النیشابوری است المشتهر بقطب الدین الکیدری شارح نهج البلاغه الموسوم بحدائق الحدائق واواول شرحیست که بر نهج البلاغه نوشته شده

ودر روضات میفرماید درنسخه عتیقه‌ازشرح نهج‌البلاغه‌دیده شده که‌نوشته‌شده بود وقع الفراغ من تصنیفه فی آخرشعبان المعظم سنه ست وسبعین وخمس ماه

وبدانکه بیهق ناحیه‌ایست وسبعه بین نیشابوروبلاد قومن وحاکم نشین اوسبزاو اراست‌واوازبلاد شیعه‌است‌قدیماوحدیثاً واهلش درتشیع‌مشهور ترند ازاهل‌خاف‌وباخرس درتشیع و(کیدر)ازقرای‌بیهق است ومدفنشان را در روضات ذکر نفرموده اند الله العالم

سوم از علماء امامیه که دربغداد مدفونست **جناب ابوالفتح علی بن‌عیسی الاربلی**

صاحب کتاب کشف الغمه است

وفراغش از تالیف‌این کتاب درشب بیست‌ویکم ماه‌رمضان سنهٔ ششصد وهشتاد وهفت بوده وایشان دیوان شعری دارند درمدائح ائمه اطهارص واز اشعار ایشانست

عرج علی ارض الغری وقف به	و الثم ثراه وزره خیر فرار
وقل السلام علیك یاخیرالوری	و ابا لهداة السادة الا برار

در روضات اورا باینقسم توصیف کرده الوزیر الکبیر والعالم النحر یربهآء الدین ابوالحسن علی بن عیسی الاربلی

بعدازچند سطرمیفرماید ثم‌ان هذا الرجل قدیوصف‌فی بعض الکلمات المتأخرین بالوزیروهوغلط واشتباه الخ

وقبر شریفش‌دربغداد است در نزدیك جسروفعلا واقع است درمیان منزل کارگذاری ایران‌وتاریخ ولادت وفوتش صحیحا در دست نیست

(اربل بروزن دعبل در دو منزلی موصل است)

امرسوم درقبور بزرگان‌از خلفای بنی‌العباس واز علماء اهل‌تسنن که‌در بغداد واطراف آن مدفونند ودرقبور بزرگان ازعرفآء وصوفیه که درآن زمین مدفونند

ودر روح وریحانست که دررصافه بغداد قبریست وچهار نفر از خلفای بنی‌العباس‌است که اول آنها مهدی عباسی است وآخرآنها معتصم است

وعجب است که قبورتمام اینها محو ونابود شده وقبور متبرکهٔ معصومین همه بحمدالله مزین و محترم می باشند

واماءمدفونین ازعلمای اهل سنت

اول - ابوحنفیه نعمان ثابت بن فردوس اول ائمه اربعهٔ اهل تسنن

وفاتش درسنه صد وپنجاه ویك بود وقبرش در نزدیك جسر بین کاظمین وبغداد است ومعروفست به امام اعظم

دوم

احمد بن حنبل بن هلال الشیبانی واوامام چهارم از ائمه اربعه اهل تسنن است

ولادتش دربغداد سنه صد وشصت‌وچهار بوده ورحلتش‌دربغداد روزجمعه دوازدهم ماه ربیع‌الاول دویست وچهل ویك بوده

وقبرش دراین زمان غیر معلومست و گویا فعلا قبرش منخسف شده میان دجله بغداد

در تاریخ گزیده است که یاقوت مستعصمی خطاط درسنه دویست ونود وهفت بعهد مقتدر خلیفه ازدنیا رفت وبنزدیك قبراحمد بن حنبل مدفونست

سوم ابوالفرج عبدالرحمن بن علی الحنبلی البغدادی الواعظ الملقب به ابن جوزی صاحب کتاب الازکیاء وغیرها ونسب اوچنانچه ابن خلکان گفته منتهی میشود بشانزده واسطه بقاسم بن محمد بن ابی بکر

ولادتش درسنه پانصد وده بود ورحلتش در روزدوازدهم ماه رمضان سنه پانصد ونود وهفت بود ومدفنش دربغداد معلومست کذافی الروضات

ومیفرماید بعید نیست که عبدالرحمن بن جوزی شیعه بوده وتقیة اظهار تسنن میکرده وایشان اجوبهٔ لطیفه حاضره داشتند که بعضی ازآنها مشعراست برتشیعش

منها ماروا. الجمهور که ازابن جوزی در حضورفئتین سوال کردند ابابکر افضل است یا علی فوراً گفت من کان بنته فی بیته صراحتاً نگفت که افضل امیرالمؤمنین است بلکه بعبارتی گفت کهمحتمل باشد مراد ابابکر باشد

ومنها سؤال کردند از ابن جوزی ازعدد ائمه
گفت الی کم اقول اربعة اربعة اربعة
صراحتاً نگفت دوازده است بلکه سه مرتبه گفت
چهار چهار چهار که دوازده میشود

ونظیراینست درفقرهٔ ازجواب که مردی سنی بشیعه گفت آیا توعایشه را دوست میداری
مرد شیعه بناصبی گفت آیا تودوست میدری که کسی عیال ترا دوست بدارد
مرد ناصبی گفت نه
شیعه گفت پس توچگونه راضی میشوی که کسی بگوید من حرم پیغمبرص را دوست مبدارم

ودرمحاضرات راغب است که مرد خارجی ملاقات کرد مؤمن طاق را پس شمشیرش راکشید بروی مؤمن طاق گفت چه میگوئی دربارهٔ علی وعثمان

مؤمن طاق فرمود (انامن علی ومن عثمان بریئی) یعنی من ازعلی هستم وازعثمان بیزارم بهمین ازجنك خارجی راحت شد

ومنها یکوقتی ابن جوزی بالای منبر بود گفت سلونی قبل ان تفقدونی
پس زنی از جای خود برخاست گفت شبی علی رفت بمدائن نزد سلمان ومراجعت کرد صحیحست
ابن جوزی گفت آری
آنزن گفت عثمان سه روز بدنش درمزابل بقیع افتاده بود وعلی هم حاضر بود صدقست
گفت بلی
گفت پس باید علی برحق باشد وعثمان برباطل یابعکس
ابن جوزی گفت اگر توبدون اذن شوهرت ازخانه بیرون شدهٔ لعنت خدا برتو واگر باذن شوهرت بیرون شدهٔ لعنت خدا باو
آنزن گفت عایشه که بجنك علی رفت بدون اذن پیغمبر بود یا باذن پیغمبر پس ابن جوزی سکوت کرد وازمنبر فرود آمد **ومنها** ازبعضی ازعلماء بحرین نقل شده که ازابن جوزی سوال کردند که فاطمه افضل است یاعایشه گفت عایشه لقوله تعالی فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة فاطمه فدکش راگرفتند سکوت کرد

عایشه تجهیز لشگر کرد ومحاربه باعلی کرد ازعسکر بن هیجده هزار نفر کشته شدند
وایضا ابن جوزی گفت زنهای عجم وقتیکه میخواهند اولادشان را بترسانند میگویند لولو آمد اصل این کلمه لؤلؤ بوده چون وقتیکه خلیفه را ابولؤلؤ کشت رعبی ازاودرقلوب مردم افتاد بعداز کثرت استعمال لولو شد وحسب الوصیة این اشعار را برقبرش نوشتند

یا کثیر الصفح ممن کثر الذنب لدیه — جائك المذنب یرجوالعفوعن جرم یدیه
انا ضیف و جزاء الضیف احسان الیه

وان جوزی سبطی دارد مسمی بیوسف بن قزاقلی صاحب کتاب تذکره خواص الامة فی ذکر خصایص الائمه تاریخ وفاتش سنه ششصد وپنجاه وچهار بوده وقزاقلی (دخترزاده) ترکی است
واین ابوالفرج ابن جوزی غیر ابوالفرج اصفهانی است علی بن الحسین صاحب کتاب اغانی ومقاتل الطالبین واین ابوالفرج هم درسنه سیصد وپنجاه وشش دربغداد ازدنیا رفت وقبرش دربغداداست واین زیدی بوده وبعضی گفتند که ازاولاد هشام عبدالملك بوده وجناب صاحب عباد خیلی اهتمام داشت بکتاب اغانی لکن بتجربه معلوم شده شئامت او

چهارم الشیخ عبدالقادر الجیلانی امام فرقه قادریه ازفرق صوفیه الملقب بالقوس الاعظم وبازالله الاشهب

ولادتش درسنه چهارصد وهفتاد بوده ورحلتش درسنه پانصد وشصت وقبرش دربغداد معلومست

پنجم معروف الکرخی البغداد

رحلت معروف درسنه دویست بوده وقبرش دربغداد است ودرنزد اهل بغداد معروف است بتریاق مجرب

ششم حسین بن منصور الحلاج البیضاوی الشیرازی البغدادی

واورا درسنه سیصد ونه بامرالمقتدر بالله العباسی کشتند وبدنش را سوختندوخاکسترش را بدجلهٔ بغداد ریختند وجدش مجوسی بود وبعضی ازعلماء گفتند یالیته کان علی دین جده ومصاحبت نمود با ابوالقاسم الجنید واکثرعلمای عصرش فتوی دادند باباحهٔ دم او

هفتم ابونصر بشر بن عبدالرحمن المعروف بالحافی

ودر روضات که اصلش مروزی بوده بعد ساکن بغداد شد
درمجالس المومنین ازمنهاج الکرامه نقل کرده که حضرت موسی بن جعفرع ازنزد خانه بشر میگذشت آوازغنا وسازشنید وکنیزی درخانه ایستاده دید سوال فرمودای کنیزك صاحب تو آزاداست یابنده کنیز گفت آزاداست حضرت فرمود راست گفتی اگر اوبنده میبود ازخدا اندیشه مینمود
پس آن کنیز باندرون رفت وماجرا ببشر نقل کرد بشرمتنبه شد وباپای برهنه بیرون شد تا آنکه ملاقات کرد حضرت موسی بن جعفرع را وعذرخواهی کرد وگریه نمود وبدست آنبزرگوار توبه کرد وخجالت کشید ازعمل زشتش وپشیمان شد
ومنقولست که در مرض موت بشر بعضی از دوستان ببالینش حاضر بودند گفتند میخواهیم قدری قاروره ترا نزد طبیب ببریم گفت واگذارید مرا الطبیب امرضنی مبالغه کردند تما قاروره اورا نزد طبیب نصرانی بردند

طبیب نگاه کرد متحیر شد گفت اگر این قاروره از نصرانی است از راهبی خواهد بود که خوف الهی جگرش را پاره کرده واگر از مسلمانست از بشر حافی خواهد بود و اورا نزد من دوائی نیست زود خودرا باو برسانید که خواهد مرد

گفتند از بشر حافی است فوراً طبیب زناررا کند گفت اشهدان لااله الاالله وان محمداً رسول الله ص بعد رفتند نزد بشر که بشارت بدهند اورا باسلام نصرانی

چون چشم بشر بآن جماعت افتاد گفت آیا نصرانی مسلمان شد گفتند بلی که خبرداد بشما فرمود چون شما از نزد من خارج شدید مراخواب ربود دیدم گوینده گفت بشر ببرکت ماءك اسلم الطبیب النصرانی

بعدازیکساعت ازدنیا رفت ودر عاشوراء سنه دویست وبیست وشش درسن هفتاد وشش سالگی از دنیا رفت وقبرش دربغداد مشهور است

ودرتاریخ گزیده است که سبب سعادت او آن بود که در راه کاغذ پارهٔ یافت برآن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم اورا خوشبو نمود وجای نیکو نهاد هاتفی ندا داد ابونصر نام ما را متطیب گردانید درمکافات آن نام تورا دردنیا وعقبی متطیب گردانیدیم

ونظیراین وارد شده که منصوربن عمار دراول حال بین راه کاغذ پارهٔ یافت باو نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم جائی نیافت بنهد آنرا خورد ببرکت اودرعلم بروی کشوده شد ودرجنب قبر بشرحافی است قبرخطیب بغدادی است

هشتم ـ ابوالقاسم حسین بن محمد بن مفضل بن محمد المعروف بالراغب الاصفهانی

صاحب مفردات راغب ومحاضرات راغب وبعضی احتمال دادند تشیع اورا واین اشعار ازاوست

زصد هزارمحمد که درجهان آید	یکی بمنزلـه جـاه مصطفی نشود
وگرچه عرصهٔعالم پرازعلی گردد	یکی بعلم وسخاوت چه مرتضی نشود
جهان اگرچه زموسی وچوب خالی نیست	یکی کلیم نگردد یکی عصا نشود

وعلاوه ازاهل بیت معصومین خیلی روایت میکند واز امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع تعبیر به امیرالمؤمنین مطلق میکند

ودر کتاب محاضرات حکایات ظریفهٔ نوشته

منجمله نوشته چهار نفر اقتدا نمودند به یحیی نامی واو (قل‌هوالله) را غلط خواند بعدازنماز یکی از آن چهار نفر مأمومین گفت

(اکثریحیی غلطا فی قل‌هوالله احد)

دیگری گفت (قام یصلی دائبا حتی اذا اعیاقعد)

سومی گفت (کانما لسانه سد بحبل من مسد)

چهارمی گفت (یزحرفی محرابه زحیرحبلی الولد)

ومنجمله درکتاب محاضرات است که صبی بمعلمش گفت درخواب دیدم که بدن من آلوده بعذره است وبدن شما آلوده بعسل است

گفت این کاشف ازاعمال سوء تو وازاعمال صالحه من است

گفت هنوزمن‌خوابم را نگفتم دیدم که تو بدن مرا می لیسی ومن بدن ترا

گفت دور شو ای ملعون

ومنجمله نقل شده که مردی در بصره چشمش بزنی افتاد گفت من باین خوبی و باین تازه روئی زنی ندیدم واین نیست مگر بجهت آنکه غم وغصه نداشته
زن گفت غمی که من داشته ودیده‌ام احدی نداشته وندیده شوهر من روز اضحی گوسفندی ذبح کرد ومن دو پسر داشتم مثل دو دانهٔ در و جواهر پسر بزرک ببرادر کوچکش گفت بیا بتو نشان بدهم که پدرم بچه کیفیت گوسفند را ذبح کرد اورا گرفت وسرش را جدا کرد وقتیکه من رسیدم دیدم خون از رگهای گردن بچه جاریست
پسر بزرك خائف وترسان رفت بطرف بیابان گرك اورا پاره پاره کرد
پدرشان که فهمید رفت عقب پسر بزرك درمیان بیابان ازشدت حرارت هلاك شد ومن در دنیا باقی مانده ام غریب وتنها
آن مرد گفت ای زن توچگونه صبر کردی باین اندازه ازهم وغم
گفت چه کنم اگر برای هم وغم علاجی میدیدم غم نمیخوردم لکن چه کنم که علاج نمی بینم
فی الروضات وکانت وفاته سنة خمس وستین وخمس ماة والظاهر انها اتفقت فی بغداد لانه کان ساکنا فیه

نهم **ابن درید محمد بن حسن بن درید بصری صاحب کتاب جهره ومقصوره**

محدث قمی فرموده که ابن شهر آشوب اورا ازسفرآء اهلبیت ع شمرده وازشعر اوست

اهوی النبی محمداً و وصیه	وابنیه و ابنته البتول الطاهره
اهل العباد فاننی بولائهم	ارجو السلامة والنجا فی الاخره
واری محبة من یقول بفضلهم	سببا یجر من السبیل الجائره
ارجو بذاك رضی المهیمن وحده	یوم الوقوف علی ظهور الساهره

وفاتش در بغداد بود در ماه شعبان سنه سیصد وبیست ویك

دهم دربغداد است قبر ابومحفوظ معروف به کرخی که عرفاء وصوفیه را در حق وی عقیده فراوانی است واورا مستجاب الدعوه وازموالیان حضرت رضاع دانند
واو درسنه دویست در بغداد ازدنیا رفت ودرآنجا دفن شد

یازدهم **الشیخ عبدالحمید بن محمد بن حسین بن ابی الحدید المدائنی**

المعروف به ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه
موالیا لاهل بیت العصمة والطاهرة وان کان فی زی اهل السنة والجماعة منصفا غایة الانصاف ومعترف بود به (ان الحق یدورمع والدالحسنین)
ودر روضات میفرماید ابن ابی الحدید در میان علماء عامه بمنزلهٔ عمر بن عبدالعزیز است درمیان خلفاء بنی امیه پس چنانچه درباره عمر بن عبدالعزیز است (یحشر یوم القیمة امة واحدة) همچنین ابن ابی الحدید هم مشهور میشود بهیئت علیحدهٔ وبسیاری از علماء عامه قائلند بتشیع او
تولدش روزشنبه غرهٔ ذیحجة الحرام سنه پانصد وهشتاد وشش بود ورحلتش دربغداد سنه ششصد و پنجاه وپنج بوده ـ وشواهد برتشیع او زیاد است

منجمله آنکه در کتابش خطبهٔ شقشقیه‌را نقل میکند وحال آنکه‌خطبهٔ شریفه صریحست درشکایت حضرت امیر ع از بعضی ازغاصبین

ومنجمله آنکه در شرح نهج البلاغه میگوید (الحمد لله الذی قدم المفضول علی الافضل لمصلحة اقتضاهای التکلیف

ودرفوائد الرضویه ازسید محمد حسن دنوری صاحب کتاب ریاض الجنه نقل میکند که گفت من از استاد خود مرحوم میرزا محمد مهدی شهید شنیدم که فرمود وقتی من شرح ابن ابی الحدید را مطالعه میکردم ظن نزدیك بعلم حاصل کردم بتشیع او –

شبی درفکر بودم که در کتب وتصانیف خود شهادت بدهم بتشیع اوچون صبح شد ضعیفهٔ مؤمنه که ابدا سواد نداشت وعوام صرف بود ومن اورا میشناختم نزدمن آمد در کمال اضطراب وتشویش گفت فلانی آیا ابن ابی الحدید نامی درمیان مسلمین میباشد

گفتم بلی

گفت دیشب درعالم رؤیا دیدم تابوتی از آتش درجائی گذارده اند ومردی را میان آن تابوت آتشین میسوزانند وشعله آتش از آن بلند شده وبوی تعفن از آن میآید بحدیکه مردم از آن تعفن مشرف بهلاکتندو آن مرد درمیان تابوت باینطرف وآنطرف میگردد وتضرع والحاح میکند من را ازمشاهدهٔ آنحال خوف وهراسی روی داد پرسیدم اینمرد کیست

گفتند ابن ابی الحدید است که اورا بسبب تسنن عذاب میکنند ازدهشت واقعه ازخواب بیدارشدم و هنوز اثر آن خوف دردل من باقیست

فرمودند من یقین کردم که خداوند خواسته که‌مرا ازاعتقاد به‌تشیع او برگرداند پس از آن اعتقاد نادم شدم

دوازدهم المورخ الخبیر محمد بن جریر بن غالب الطبری صاحب التفسیرالکبیرو التاریخ

ولادتش سنه دویست وبیست وچهار بود درآمل مازندران ورحلتش در سوم شوال سنه‌سیصد و ده بود در بغداد

ودرمقامع میفرماید محمد بن جریر دونفرند یکی محمد بن جریربن غالب الطبریست که‌صاحب تاریخ وتفسیرمشهوراست واوشافعی المذهب بود ودیگری محمدبن‌جریر رستم الطبریست صاحب کتاب مسترشد وایضاح وغیره وشبههٔ نیست که‌اوشیعه بوده وبعضی از کتب منسوبست بطبری ومعلوم نیست که مراد کدام یك ازاین دوطبری هست

ودر روضاتست که کتاب آداب‌الحمیده ازمحمد بن جریر الطبریست ومعلوم نیست که از کدام یك از آنهاست ودراوست که حرث بن‌روح از پدرش ازجدش روایتکرده که باولادش گفت ای اولادهای‌من هرگاه امربزرگی بشما روی‌آورد یاهم وغمی برشما عارض شد پس‌شب باطهارت درفراش ولحاف طاهری تنها بخوابید وهفت مرتبه سورهٔ والشمس‌وهفت مرتبه‌سورهٔ واللیل بخوانید بعد بگوئید

(اللهم اجعل لی من امری هذا فرجا ومخرجا)

وبخوابید پس درشب اول یاشب سوم یاشب پنجم وگمان میکنم گفت یادرشب هفتم شخصی در خواب تو بیاید وبگوید خلاصی تو در این امرعظیم در اینست –

راوی گفت درد سری برمن عارض شد که نمیدانستم علاج آنرا پس من همین عمل را بجای آوردم درشب اول درعالم رؤیا دونفر آمدند نزد من یکی نزد سرمن نشست ودیگری نزد پاهایم بعد یکی ازاین دوبدیگری گفت بدنش را مس کن

پس تمام بدن مرا مس کرد بیك موضعی ازسرم که دستش رسید گفت (این موضع از سرت را حجامت کن)

چنین کردم درد سرم خوب شد ومن این امررا بکسی نگفته ام مگر آنکه بمحض عمل کردن علاج شده است

ودر روضات ازبعضی اعاظم روایت می کند هرگاه کسی بخواهد یکی از انبیآء یا ازائمه یا یکی ازوالدین یایکی ازمومنین رادرخواب ببیند پس بخواند سورهٔ والشمس ووالليل وقدروجحدواخلاص ومعوذتین را بعد بخواند سورهٔ اخلاص راصد مرتبه وصد مرتبه صلوات برمحمد وآل محمد بفرستد و بخوابد بطرف راست باطهارت وبالباس طاهرودرفراش‌طاهروغذای طیب وقلب صاف وصفای خاطر وعزم جازم ویقین‌صادق پس‌اومی بیند هر که را بخواهد انشاءالله وهرچه بخواهد با اوسخن می گوید

ودر دارالسلام محدث نوری از عبدالحق دهلوی در کتاب تاریخ مدینه نقلکرده کسی که بخواهد پیغمبرص رادرخواب ببیند مداومت نماید صلوات فرستادن برپیغمبرص باطهارت باین صیغه

(اللهم صل‌علی محمد وآله وسلم کما تحب)

وایضا نقل فرموده مداومت نمودن بصلوات برپیغمبرص باین صیغه همین سعادت را بیابد

(اللهم صل‌علی روح محمد فی‌الارواح اللهم صل‌علی جسد فی‌الاجساد اللهم صل‌علی قبره فی‌القبور)

خاتمه چون درخاتمه باب ششم وهفتم وهشتم احوالات بعضی ازسلاطین

وخلفاء ذکرشد مناسب دیدم که درخاتمه این باب احوالات بعضی از وزرآء شیعه‌امامیه راکه دارای علم وفضل وکمال وجود بودند ذکر کنم که درتذکر حالات آنها مواعظ ونصایح بلیغه است

منهم ابوسلمة بن سلیمان همدانی برد

واو بسیار علاقه ومحبت داشت بآل‌محمد ص

ودرزمانیکه ابومسلم مروزی خروج بمروانیان نمود بعضی از امرآء خراسان را بتسخیر ممالك عراق نامزد کرد

ومکتوبی بابوسلمه نوشت ودرآن نوشته ازاو بوزیرآل محمدص تعبیرنمود وچون امرآء ابومسلم ولایت عراقین راتصرف نمودند وبکوفه رسیدند حسن بن‌قحطبه که عمارت‌لشگرابومسلم ابوبا او بود ابوسلمه را ملاقات نمود مکتوب ابومسلم را بوی داد

ابوسلمه اکابرواشراف اهل کوفه را در مسجد جمع نموده نوشته ابومسلم راخواند وخود مشغول امور وزارتی گردید

دراین‌اثناء ابوالعباس سفاح وبرادرش منصور که تاآنزمان ازترس مروانیان پوشیده بودندبکوفه رسیدند ابوسلمه داعیهٔ داشت که یکی از اولاد علی بن‌ابیطالب را بخلافت نصب کند لذاسه کاغذ بسه نفراز اولاد علی بن ابیطالب نوشت والتماس کرد که خلافت را قبول کند

اول بحضرت صادق‌ع **دوم** بعبدالله بن‌حسن بن‌علی بن‌ابیطالب‌ع **سوم** بعمربن زین‌العابدین‌ع

اما هیچیك قبول نفرمودند مسئول ابوسلمه را بلکه حضرت صادق ع کاغذ را نا خوانده سوزاند
درآنوقت امراء خراسان منزل عباسیان را دانسته آنهارا از کنج اختفاء بیرون آورده وسفاح را
بر سریر خلافت نشانیدند

وچون عباسیان دانستند میل ابوسلمه‌راکه میخواهد خلافت با اولاد علی بن ابیطالب ع باشد درصدد
قتل او بر آمدند لکن بدون مشورت ابومسلم جرئت نکردند باین امر اقدام کنند ازاینجهت سفاح برادرخود
منصور را روانه کرد بخراسان نزد ابومسلم چون منصور واردشد بابومسلم لوازم خدمت گذاری بعمل
آورد منصور کیفیت حال‌را بابومسلم گفت ابومسلم گفت من‌وابوسلمه ازجمله غلامان امیرالمومنین هستیم
اگرپای ازحد خود بیرون کنیم البته قتل ما واجب است

منصور مقضی المرام ازخراسان مرجعت کرد بکوفه رسید شنید که ابوسلمه ازدنیا رفته

ومنهم جناب علی بن یقطین وزیر هرون الرشید

در رجال کبیر است که موسی بن جعفرع بعلی بن یقطین فرمودند توضامن بشو یك خصلت
را تامن ضامن بشوم برای توسه خصلت را

عرضکرد یابن رسول‌الله سه خصلتیکه شما ضامن میشوید چه چیز است

فرموداماسه خصلتیکه ازبرای توضامن میشوم آنستکه ابداً بتوالم آهن نرسد وبفقروفاقه گرفتار
نشوی ومحبس وزندان راهم نبینی

عرضکرد یك خصلتی که من ضامن بشوم چیست

فرمود ضامن شوبرای من که هروقت دوست ما بیاید نزد تواورا اکرام نمائی

علی بن یقطین ضامن این مطلب شد حضرت هم برای اوضامن آن‌سه مطلب شدند

وایضا روایت کرده وقتیکه حضرت موسی بن‌جعفرع تشریف آوردند بعراق علی بن یقطین‌خدمت
حضرت عرضکرد آیا نمی بینید حال‌من و کثرت گرفتاری واتبلاآت مرا

حضرت‌فرمودند یاعلی ان‌الله تعالی اولیآء مع اولیآء الظلمة لیدفع لهم عن اولیآءه وانت منهم یا
علی یعنی‌ازبرای خداوند دوستانی هست در درخانه ظالمین که‌دفع میکنند ظلم وشدائد را بواسطه‌آنها
از موالیان خود و تو از آنهاهستی یاعلی

ودرمجالس المومنین روایتکرده که یکی ازشیعیان خدمت حضرت صادق ع رسید عرضکرد
یابن رسول الله مرامهمی است نزد سلطان ووسیله‌درآن درگاه ندارم خدمت شماآمدم که تدبیری‌در
آنباب بفرمائیدحضرت‌فرمود بروبدرگاه سلطان‌ومنتظر بشوتامردی بااین‌صفت وابنصفت بینی‌وسعی کن
که درخلوت خودرا باوبرسانی آنگاه باوبگو که‌حضرت صادق‌ع مرا نزد توفرستاد تاکارمرادردرگاه
سلطنت انجام دهی

آنشخص‌شیعه رفت بدرگاه سلطان ومنتظرشد تاآنمردآمد درخلوت اورا دید وپیغام حضرت را
رسانیدآنشخص اهتمام‌زیادی‌نمود نزد سلطان‌وحاجت اورا برآورده کرد وآنشخص‌مقضی‌المرام‌مشرف
شدخدمت حضرت صادق عرضکرد یابن‌رسول‌الله آن حاجییکه مرا نزداوفرستادی چون‌نام‌تراشنیدازفرح
ونشاط‌نزدیك بود بیهوش‌شود درآنحال‌رفت نزدسلطان‌وکارمرا انجام دادو دوستی‌چنین‌بدرگاه‌دشمنان
چه‌کارداردحضرت فرمود که‌هیچ حاکم‌وسلطانی نباشدالاآنکه بعض‌از موالیات مابدرگاه‌اوملازم‌باشند
تاچون بعضی ازموالیات مارا آنجا حاجت ومصلحتی باشد به تمشیت آن قیام نماید

ودر رجال است که‌محمد بن اسمعیل بن بزیع وزیر بوده واو ازحضرت رضاع رواتیکرده
قال الله تبارك وتعالی بابواب الظالمین‌من‌فرزالله به‌البرهان ومکن‌له فی البلادلیدفع بهم‌عن اولیائه

ویصلح الله بهم امور المسلمین لانهم ملجا المؤمنین من الضرر والیهم یفزع ذوالحاجة من شیعتنا بهم یؤمن الله روعة المؤمنین فی دار الظلم اولئك هم المومنین حقا اولئك نورهم تضی منه القیمة خلقوا والله للجنة خلقت الجنة لهم هنیئاً لهم ماعلی احد کم ان لوشاء لنال هذا کله قال قلت بماذا جعلنی الله فداك قال یکون معهم فیسر نا بادخال السرور علی المومنین من شیعتنا فکن منهم یا محمد

منجمله محمد بن الحسین المعروف باستاد بن عمید القمی وزیر بی نظیر وصاحب بن

عباد اززمره اصحاب او بوده و بواسطه صحبت او معروف شد بصاحب

واو وزیر رکن الدوله دیلمی بود ودر علوم فلسفه و نجوم مهارت تامی داشت

وازتاریخ مصر نقل شده که چون صاحب بن عباد ببغداد رفت و مراجعت کرد استاد بن عمید سوال نمود که بغداد را چه دیدی

صاحب بن عباد گفت بغداد فی البلاد کالاستاد فی العباد

وایضا روایت نموده که روزی صاحب بن عباد بعد از وفات ابن عمید از در سرای او میگذشت و بیرون آن سرا هیچکس را ندید پس این ابیات را انشاد نمود

ایها الراکب لم علاك اکتیاب — این ذلك الحجاب و الحجاب

این ماکانت الدهر یفزع منه — وهو الیوم فی التراب تراب

وفات وزیر بن عمید درسنه سیصد وپنجاه ونه بود

ومنجمله اسماعیل بن عباد طالقانی الملقب بکافی الکفاة المعروف بصاحب بن عباد

واو اعجوبه دهر ونادره دوران وبسیار فاضل وادیب وعلماء و فضلاء نزد او محل معینی داشتند و در درس او شش نفر بودند که کلمات اورا بتلامذه میرسانیدند

وابن خلکان گفته نقل کتبش محتاج بود بچهار صد شتر واو وزیر کافی مهمات مملکت سلطان فخر الدوله دیلمی بود لذا ملقب شد بکافی الکفاة ـ

وفخر الدوله امر نمود بحفر بئری وصاحب بن عباد بیکی از منشیها فرمود یك کاغذی در اینخصوص بنویسد چون این منشی باصاحب بن عباد بد بود وصاحب هم مخرج (رآء) نداشت لذا منشی تعهد کرد و کاغذی نوشت که کلمهٔ از کلمات او بدون (رآء) نباشد که صاحب درخواندن او خجالت بکشد پس نوشت (امر امیر الامرآء عمره الله ان یحفر بئر فی طریق الماره لیشرب منه الصادره والوارد حرر ذلك فی رابع شهر رمضان المبارك بورك فیه الی یوم المحشر)

پس صاحب که دید اورا عیناً قرائت نمود بعباراتیکه ابدا رآء ندارد خواند

(حکم اعدل الحکام طول الله مدت حیوته ان یعمل قلیب فی سبیل المسلمین لینتفع منه العادی والزائح وکتب فی اوائل ایام الصیام المیمون لازال میمونا الی یوم القیمة)

وحکی انه قیل له قل ارم رمحك وارکب فرسك فقال الق قناتك واعل جوادك

مولدش سنه سیصد وبیست وشش واقع شد درطالقان بین قزوین وابهر و رحلتش درشب جمعهٔ بیست وچهارم صفر سیصد وهشتاد وپنج واقع شد درری وجنازه‌اش را حمل نمودند باصفهان ودرخانه خود اودفن نمودند درپای جنازه او زمین را سجده میکردند از بزرگان دیالمه وغیرهم ـ

قبرش درمحله باب طوقچی درمیدان کهنه اصفهانست وقبهٔ دارد مرحوم حاج محمد ابراهیم کرباسی امر بتجدید عمارت اوفرمودومداومت بزیارت اوداشت معروفست هر کس بزیارت او برود یکهفته نمگذرد که چیزی باومیرسد

وایشان اشعار بسیار خوبی گفته اند منجمله قوله

ابا حسن لو کان حبك مدخلی — جهنم کان الفوز عندی جحیمها
فکیف یخاف النار من هو مؤمن — بان امیر المومنین ع قسیمها

وایضا فرموده

لعمرك ما الانسان الا بدینه — فلاتترك التقوی اتکالا علی النسب
فقد رفع الاسلام سلمان فارس — و قدوضع الشریف ابالهب

وایضا فرموده

لو شق عن قلبی یری وسطه — سطران قد خطا بلا کاتب
العدل والتوحید فی جانب — و حب اهل البیت فی جانب

و از جمله اشعار صاحب بن عباد است که درباب شوق خود بزیارت حضرت رضا ع گفته و شیخ اجل ابن بابویه در صدر کتاب عیون الاخبار که تالیف بعنوان تحفهٔ صاحب بوده این اشعار را نوشته

یا سائرا زائرا الی طوس — مشهد طهر و ارض تقدیس
ابلغ سلامی الرضا وحط علی — اکرم رمس لخیر مرموس

وله ایضا

قالت تحب معاویه — قلت اسکتی یازانیه
قالت اسات جوابیه — فاعدت قالی ثانیه
یا زانیة یا زانیه — یا بنت الفی زانیه
احب من شتم الوصی علانیه — فعلی یزید لعنة علی ابیه ثمانیه

وعلویین وسادات وعلماء نزد اومکانت شانی داشتند وعلماء رابتصنیف وتالیف تشویق میفرمودو بجهت خاطراوشیخ فاضل حسن بن محمد قمی تاریخ قم را تالیف کرد

وایضا شیخ صدوق بجهت اوعیون اخبار الرضا را تصنیف کرد ومصدر کرد کتابش را بدوقصیده از او و ثعالبی بجهت او تصنیف کرد یتیمیهٔ الدهر را وسالی پنج هزار اشرفی میفرستاد ببغداد بجهت فقهاء آنها

وصاحب بن عباد اعجوبهٔ دهرو نادرهٔ دوران بود ودر تشیع وحب اهل البیت اوحد زمان خود بود حتی آنکه اهل اصفهان مذهب تشیع را نسبت بوی میدادند ومیگفتند (فلانی بدین ابن عبادست)

ومنجمله شرف الدین ابوطاهر بن سعد القمی

او وزیر ملکشاه سلجوقی بود وبغایت متدین و متشرع بود وقبل ازرسیدن بمنصب وزارت مدت چهل سال عامل مروبود ومدت وزارتش سه ماه بود که بریاض رضوان شتافت

ودر مجالس المومنین ازصاحب جامع التواریخ نقل میفرماید مرقد شریف شرف الدین درجوار روضهٔ طیبهٔ امام هشتم علی بن موسی الرضاع واقع است حقیراز بعضی ازاشراف مشهد مقدس شنیدم که قبرابوطاهر قمی وقبرسلطان سنجردرنزد قبرستان قتلگاه دم زنجیراست وبقعهٔ مختصری هم دارند

ومنجمله مویدالد بن ابوطالب محمد بن علی علقمی بود

که از اکابر وزرآء بوده وشعرآء درمدح اوقصاید لطیفه نظم کردند (شعر)

ان الوزارة لم یکن کفوا لها الا الوزیر محمد بن علقمی

وابن ابی الحدید معتزلی شرح نهج البلاغه را باسم او نوشته و هزار دینار زر سرخ با خلعت لایق باو داد

تا درسنه ششصد وپنجاه و چهار که هلاکوخان ازممالك شرقی بقصد تسخیر ولایت غربی نهضت نمود رایت عزیمت بجانب دارالسلام بغداد برافراخت وخواجه نصرالدین محمدالطوسی درآن‌حین از حبس ملاحده نجات یافت وازهلاکوخان انواع محبت دید وهمراه او روانه شد بجانب بغداد

ابن‌علقمی‌هم فرصت دیده قاصد پی‌درپی‌فرستادایشان رابتوجه نمودن‌ببغداد ترغیب نمود هلاکوخان با لشگرفراوان روی بسوی دارالسلام بغداد نمود

روزیکشنبه چهارم صفرسنه ششصدوپنجاه وپنج مستعصم خلیفه باهردو پسرش‌ابوبکر وعبدالرحمن وبسیاری ازدانشمندان عازم ملاقات هلاکوخان گردید چون واردشد هلاکوخان خلیفه ودوپسربادوسه نفرازخدام اورادر اردومتوقف گردانید ودرباب ابقاء وافناءاوبا خواجه نصرالدین ودیگران‌مشورت نمود همه برقتل خلیفه متفق شدند امرفرمود تا مستعصم را بنمد پیچیدند و بزمین مالیدند تا بندهای اعضای او ازیکدیگر جدا شد کذافی مجالس‌المومنین

ومنجمله حسین بن علی المعروف بوزیر المغربی

وایشان دخترزاده محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی است صاحب کتاب غنیمت وزیرسلطان احمد بن یزدان الکردی سلطان دیاربکر واطراف حوالی آن بود

وایشان تصنیفات زیادی دارند واشعار بسیار ملیح گفته اند منجمله درباره جوان حسن‌الوجه که موی سرش را تراشیده بودگفته

حلقوا شعره لیکسره قبحا غیرة منهم و علیه رشحا

کان قبلا الحلاق لیلاوصبحا فمحوا لیله و ابقوه صبحا

وایشان‌درسیزدهم ماه رمضان‌سنه‌چهارصد وهیجده درمیافارقین وفات کرد وبرحسب وصیت خود او جنازه‌اش را حمل نمودند بنجف اشرف ودرخارج نجف اشرف دفن کردند

ومنجمله حسن بن محمدالمهلبی که وزیر معزالدوله احمد بن بویه الدیلمی بود

وارتفاع قدر واتساع صدر وعلوهمت وجود کف او معروف ومشهور بود قبل آنکه بمنصب وزارت برسد بسیار فقیر وپریشان بود

یکوقتی سفری نمود دربین راه میل بخوردن‌گوشت نمود قدرت نداشت بجهت فقر و پریشانی خود پس این اشعار را انشاد کرد

الا موت یباع فاشتریه فهذ العیش ما لا خیر فیه

الاموت لذيذ الطعم يأتى — يخلصنى من الموت الكريهى
اذا ابصرت قبراً من بعيد — وددت لواننى مما يليه

ورحلت اودر بيست وهفتم ماه شعبان سنه سيصد وپنجاه ودو بود در راه واسط واورا در مقابر قريش دفن كردند كذافى تاريخ ابن خلكان وفيه اشارة الى تشعيه

ومنجمله خواجه شمس الدين محمد جوينى وزير هلاكوخان بود

واورا شهيد نمودند در روز چهارم ماه شعبان سنه ششصد وهشتاد ونه

واين رباعى درشهادت او گفته شده

ازرفتن شمس زشفق خون بچكيد — مه روى بكند وزهره گيسو ببريد
شب جامه سيه كرد درآن ماتم صبح — برزد نفس سرد و گريبان بدريد

ومنجمله خواجه نظام الملك حسن بن اسحق الطوسى كه وزير جلال الدوله سلطان ملكشاه ابن الب ارسلان بود

وتاريخ جلالى كه درتقاويم نوشته منسوبست باو وخواجه دريازده سالگى از حفظ قرآن مجيد فارغ شد

ودرحبيب السير است يكوقتى خواجه از الب ارسلان اجازه گرفت كه مشرف شود بمكه معظمه اسبابش را فراهم نمود وخيمه بجهت حركت بخارج شهر دز ناگاه شخص مريضى كاغذى داد بيكى ازملازمان خواجه كه بدهد بخواجه

چون خواجه خواند گريه زيادى كرد بقسميكه آنشخص از دادن كاغذ پشيمان شد چون از گريه ساكت شد فرمود آنشخص كه اين رقعه را داده حاضر كنيد آنچه گردش كردند اورا نديدند

بعد خواجه رقعه راداد بملازمان خواندند ديدند نوشته

(من ديشب پيغمبرص رادرخواب ديدم فرمود بحسن بگوحج تو همينجا هست بمكه چرا ميروى من بتو گفتم ملازم اين ترك باش ووظايف ارباب حاجت برآور وبفرياد درماندگان برس)

ازاينجهت خواجه فسخ عزيمت نمود وگفت هروقت صاحب اين خواب را به بينيد بمن برسانيد بعد از مدتى اورا ديدند گفتند وزير ترا طلبيده

جواب داد وزير نزد من امانتى داشت باو رسانيدم نه اورا بمن كاريست ونه مرا باو

وخواجه درهرات وبغداد وبصره واصفهان وبلدان ديگر بقاع خيريه زياد بنا نموده منجمله دربغداد (مدرسه نظاميه) ازابنيه خيريه اوست وبسيارى ازعلماء مثل غزالى و ابو اسحق شيرازى درمدرسه نظاميه بغداد تحصيل كرده اند

وايضا درحبيب السيراست خواجه مجلهٔ نوشت وشهادت بزرگان را درآن درج نمود و وصيت نمود كه درجوف كفنش دفن كنند

شيخ ابواسحق نوشت (خيرالظلمه حسن كتبه ابواسحق) خواجه توقيع او را كه ديد گريه كرد وگفت سخن راست اينست

وبعداز شهادتش بزرگى اورا درخواب ديد ازحالش پرسيد

گفت بواسطه سخن وكلمه راستى كه شيخ ابواسحق نوشت خداوندمرا آمرزيد

ودر زینة المجالس از کتب تواریخ نقل کرده هرگاه تحفهٔ بمجلس خواجه نظام الدین میآوردند خواجه اورا بحضار قسمت مینمود

روزی باغبانی سه دانه خیار نارس نزد وی آورد خواجه هرسهٔ دانه را خورد و فرمود هزار درهم باوبدهند سوال نمودند

گفت آن خیار ها تلخ بود ترسیدم اگر بدیگری بدهم طاقت نیاورد واظهار کند واین بی چاره خجالت بکشد

ودر روضة الانوار است ــ بسلطان ملکشاه گفتند نظام الملك درهر سال از خزانه نهصد هزار خلعت بعلماء وصلحاء وزاهدان وعابدان میدهد وشما را از آن نفعی نیست وبآن مبلغ لشگر جراری میتوان فراهم نمود سلطان ملکشاه این سخن را به خواجه گفت

خواجه فرمود باین زرمیتوان لشگری ترتیب داد که ایشان دشمنان‌را بشمشیر یك ذرعی و به تیری که رفتنش سیصد ذرع باشد دفع کنند وباین زر برای تولشگری ترتیب دهم که از اول شب تاصبح دستهارا بدعا بلند کنند بدرگاه الهی شمشیرهمت باابر برسانند وتیردعا ازهفت‌آسمان گذراند ولشگرومن وتو درپناه ایشانیم سلطان گریه کرد واورا تحسین نمود

ومنجمله ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی مجد الملك شیعی وزیر کیاروق

واز برای اوست آثار حسنهٔ مانند قبهٔ ائمه بقیع ع ومشهد وامام موسی وامام محمد تقی ع مشهد حضرت عبدالعظیم وغیر ذلك

واورا در سنه چهار صد ونود ودو بقتل رسانیدند واو از اهل جوادستان بود (جوادستان قریه ایست از قرای قم)

تتمیم مخفی نماناد باندازهٔ که از وزراء آل برمك سخاوت بروز نمود ازاحدی‌از وزراء ازسلاطین آن اندازه از وجود وکرم بروز نکرده و نخواهد کرد وبقسمی که دنیا آنها باکج روی نمود وادبار کرد با احدی بآن قسم ادبار نکرد

بدانکه برمك که جد برامکه بود از مجوسهای بلخ وخادم بیت النار بود واسمش جعفر بود ملقب به (برمك) وزیر سلیمان بن عبدالملك بن مروان بود که از بلخ اورا طلبید بجهت وزارت خود (تفصیلش درباب هفتم گفته شد)

پسر او خالد وزیر ابوالعباس سفاح بود که اول خلفای بنی‌العباس است

وخالد درسنه صد وشصت وپنج ازدنیا رفت درسن هفتاد وپنج سالگی

و او یحیی بن خالد وزیر هارون الرشید بود وبعد ناظر بر حرم وبر اموال او شد یحیی بسیار مرد جوادی بود شاعر میگوید

سئلت الندی هل انت حر فقال لا ... و لکننی رق لیحیی بن خالد
فقلت اشتری قال لابل عن وراثة ... توارثنی عن واحد بعد واحد

ودر روضة الانوار علامهٔ سبزواری نقل می کند شخصی گفت از پدرم شنیدم که در همه عالم کسی درهوا هزار درهم نبخشید بغیر یحیی بن خالد

سوال کردم بخشش درهوا چگونه میشود

گفت وقتی بجهت یحیی بن خالد از ضیعه اش هزار هزار در هم آوردند او در خانه نهاد واز حرم بیرون شد خواست سوار شود جمعی ازمستحقین و ارباب حوائج در خانه ایستاده بودند یحیی بن خالد یك پایش را در رکاب کرده بود ویکپایش درهوا بود گفت (این هزار هزار درهم را باین فقرا بدهید)

وهیچکس بعداز وی این سخاوت را نکرد

ودر دارالمسلوکست در او قاتی که هارون غضبناك بود به برامکه غلامش صالح گفت برو نزد منصوربن زیاد وبگو ده هزار هزار درهم برذمه توهست باید تامغرب این وجه را بدهی اگر نداد سرش را ازبدن جداکن بیاور نزد من مبادا دست خالی برگردی

صالح رفت نزد منصوربن زیاد وفرموده هرون را بوی گفت

منصور گفت هلاك شدم والله قسم خورد که جمیع اسباب ومایملکش باندازهٔ صد هزار درهم نمیشود من گفتم چارهٔ در کارخود بکن که من نمیتوانم مخالفت کنم فرمایش امیرالمومنین را

گفت ای صالح اجازه بده که من اهل واولادم را وداع کنم ووصیت کنم

صالح گفت من بامنصور رفتیم بخانه اش بعداز آنکه مطلب را بآنها گفت صدای گریه وفریاد ازخانه اوبلند شد من بمنصور گفتم شاید خداوند فرج ترادردید برامکه قرار داده باشد بیابرویم نزد آل برامکه پس منصورگریه کنان وصیحه زنان رفت نزد یحیی بن خالد برمکی وقصه خودرا نقل کرد یحیی بسیار مغموم شد ویکساعت سرش را بزیر انداخت گریه کرد بعد سربلند کرد کنیزش را طلبید گفت درخزانه چه مقدار ازدرهم موجود است

گفت پنج هزار درهم

گفت همه آن دراهم را حاضر کردند بعد پیغام داد به پسرش فضل گفت من خیال دارم که ضیعهٔ را بخرم آنچه ازدراهم موجود داری بفرست

پس فضل دوهزار هزار درهم فرستاد

بعد پیغام دادبپسرش جعفر راوهم دوهزار هزار درهم فرستاد جمعا شد نه هزار هزار درهم

منصورگفت ای مولای من دست من بدامن شما انداختهام وخلاصی ونجات خودرا از تو میخواهم

یحیی سربزیر انداخت وگریه کرد بغلامش گفت امیرالمومنین بیکی از کنیزان من جواهر پرقیمتی داده برو نزد او وآن جواهررا ازاو گرفته بیاور آورد - یحیی بصالح گفت این جواهر را من از تجار بدویست هزار درهم خریدهام واورا هرون داد بکنیز من این دراهم و این جواهر را ببر نزد هرون وبگو منصور بن زیاد را بمن ببخشد

صالح اینهارا بامنصور برد نزد هرون

دربین راه منصور تمثل جست بشعری درذم یحیی برمکی خواند

وما ثقة علی تر کتمان ولکن خفتما ضرب النبال

صالح گفت والله کسی در روی زمین از توبدترنیست وازآل برامکه بهتر نیست که ترا از کشتن نجات دادند وعوض تشکراین قسم مذمت ازآنها مینمائی

بعد رفتیم نزد هرون وقصه را باالتمام بجهت هرون نقل کردیم غیر قضیه حق نشناسی منصور بن زیاد راکه مبادا هرون بغضب افتد واورا بقتل برساند

پس رشید آن جواهررا رد کرد بآن کنیز و گفت ما اهل بیتی هستیم که پس نگیریم آنچه بدیگری احسان کرده باشیم واز منصوربن زیاد بآن دراهم درگذشتم

صالح بامنصور آمد نزد یحیی وقصه را بجهت اونقل کرد و گفت منصور بن زیاد تمثل بچنین شعری درمزمت شما نمود

یحیی گفت وقتی که انسان در نکبت عظیم باشد سینه‌اش تنك می‌شود وسخنی که بگوید از قلبش نمی‌گوید واز منصور عذر خواهی کرد

صالح تعجب نمود گفت لایعود الفلك الدواران یخرج مثلك الی الوجود فوا اسفاء کیف یموت ویتواری فی التراب رجل مثلك

وایضا نقل کرده بین یحیی بن خالد برمکی وعبدالله بن مالك خزاعی در باطن عداوت بود لکن از برای احدی اظهار نمی‌کردند ـ وسبب عداوت بین این دو این بود که هرون بسیاردوست می داشت عبدالله بن مالك را باندازه که یحیی بن‌خالد واولادش می‌گفتند (عبدالله سحر کرده هرون را) مدت بیست سال این عداوت درقلبشان بود که باحدی اظهار نمیکردند پس رشید عبدالله بن مالك‌را والی ارمنیه نمود

بعد شخصی ازاهل عراق که سرمایه‌اش تمام شده بود وبسیار فقیر وپریشان شده بود توصیه خطی نوشت اززبان یحیی بن خالد به عبدالله بن مالك وخودآنمرد کاغذ را برد بارمنیه نزد عبدالله

چون عبدالله کاغذ را بازکرد وخواند خیال کرد این کاغذ از یحیی نیست واین مرد تقلب کرده پس بآنمرد گفت من می‌نویسم ببغداد اگراین نوشته ازیحیی بن خالد بود اگربخواهی من بتوامارهٔ بعضی ازبلادرا میدهم واگربخواهی دویست هزار درهم پول نقد میدهم واگرحیله کردهٔ ودروغ گفته امرمیکنم دوهزارچوب بتوبزنند پس امرکردآنمرد رادرحجره حبس نمودندونوشت بوکیلش دربغداد که کاغذی بمن رسیده توصیه بجهت شخصی ازیحیی بن‌خالد ومن گمان میکنم که دروغ است توتحقیق کن‌ومطلب رابنویس پس وکیل عبدالله کاغذ راکه خواند برد نزد یحیی وباوداد یحیی کاغذرا خواند وتامل کرد وگفت فردا خبرمیدهم که جواب بنویسی

بعد یحیی بندماء واصحابش گفت اگر کسی از زبان من بدروغ کاغذی بدشمن من نوشته باشد او را چه باید کرد هریك ازاصحابش بنوعی ازسیاست وعذاب نسبت باو گفتند یحیی گفت تمام شما خطا کردید وازخست نفس‌تان چنین گفتید همه شمامیدانید چقدرعداوت ودشمنی است بین‌ومن‌اووالاخداوند اینمرد را واسطه قرارداده بجهة‌اصلاح بین من واو والهام نموده اورا که کینه بیست ساله بین من‌واو برداشته شود پس‌سزاواراست که من‌اورا تصدیق نمایم ونبویسم بعبدالله که کرامت واحسانش‌را باینمرد زیاد کند اصحابش تصدیق نمودند ودر باره اودعا کردند

پس یحیی کاغذ نوشت بعبدالله بن‌مالك بخط خود ونوشت که آنکاغذ را من بخط خود نوشته‌ام و فرستاده‌ام جوازکرم وعلوهمت شما آنستکه باو باندازهٔ شئون خوداحسانکنیدوحرمت اورامراعات کنید وکاغذرا مهر کرد وبوکیل عبدالله داد وکاغذراروانه کرد نزدعبدالله بن‌مالك چون کاغذ بعبدالله رسید اورا بازنمود وخواند بسیار مسرور شد وآن مردرا طلبید گفت امارت رامی‌خواهی یاعطای دویست هزاردرهم را آنمرد گفت عطارا عبدالله امر کرد دویست هزاردرهم باودادند باده اسب عربی وبیست ناقه نجیب وده غلام وکنیز بااسبهائی که برآنهاسوار بودند بابعضی ازجواهرات نفیسه ثمینه وآنمردرا باخدم وحشم خود روانه کرد ببغداد وآنمرد دراول ورودش رفت بمنزل یحیی بن‌خالد زمین رابوسید

یحیی گفت تو کیستی گفت من از جورزمانه مرده بودم تومرا زنده کردی من ازلسان شما کاغذ دروغی بردم نزد عبدالله بن مالك و بمن چنین وچنان احسان کرد وتمام اینهارامن ازفضل واحسان شما میدانم یحیی گفت تواحسان کردی بمن که باعث شدی عداوت دیرینه مامبدل شد بمحبت و صداقت تو منت برماداری نه مابتووهنهم بتومیبخشم آنچه عبدالله بتو بخشیده

پس امر کرد مثل آن عطیات را باودادند

ودر درالمسلوکست که یقطین بن موسی بهرون گفت یا امیرالمومنین مولای من ابراهیم امام بمن خبر داد که پنجم ازخلفاء بنی العباس وزراء وکتابش باوعذر ومکر میکنند واگر آنها را نکشد آنها اورا بقتل میرسانند

هرون گفت ترا بخداقسم ابراهیم امام چنین گفت - گفت بلی واین سبب شدکه هرون از آل برامکه برگشت وتصمیم بقتل آنها نمود

وازابن اثیر نقل کرده که اقوی الاسباب ازبرای زوال دولت برامکه این بودکه یحیی بن خالد برمکی خودرا باستار کعبه آویختهٔ بود درآخر حجی که مشرف شده بود ومیگفت اللهم ان کان رضاك ان تسلبنی نعمك عندی فاسلبنی اللهم ان کان رضاك ان تسلبنی اهلی وولدی فاسلبنی الاالفضل

وشنیده شدکه میگفت اللهم ان ذنوبی جمة عظیمة لایحصیها غیرك اللهم انکنت تعاقبنی فاجعل عقوبتی بذلك فی الدنیاوان احاط ذلك بسمعی وبصری ومالی وولدی حتی تبلغ رضاك و لاتجعل عقوبتی فی الاخره فاستجیب له

ویحیی برمکی درمیان زندان رشید دررقه ازدنیا رفت درسنه صد ونود درسن هفتادسالگی وقتیکه خبرفوتش برشید رسید گفت الیوم مات اعقل الناس

ویحیی بن خالد چهار پسر داشت

اول فضل بن یحیی

واو مدتی وزیر هرون شد ودر سخاوت مشهور آفاق بود ومحاسن اخلاق او ضرب المثل بود

وازسلطان عمادالدین نقل شده که گفته فضل بن یحیی من محاسن الدنیا لم یرفی العالم مثله

ودرحبیب السیراست که مولودی خداوند بفضل بن یحیی مرحمت فرموده بود وشعراء درتهنیت آن مولود شعر گفته بودند فضل بن یحیی بمحمد بن زید دمشقی گفت میخواهم ازتو دراین باب نظمی بشنوم ولویك شعرباشد محمد گفت من تأمل نمودم واین دوبیت راگفتم

و یفرح بالمولود من آل برمك	ولاسیما ان کان من ولد الفضل
و یعرف فیه الخیر عند ولادة	ببذل الندی والمجدالجود والفضل

چون فضل شنید مسرورگشت ده هزارهزار درهم بوی صله کرد

محمد بن زید دمشقی گفت من ازآن اموال ملك وعقار خریدم ومکنت زیادی تحصیل نمودم وبعد ازابتلاء آل برمك چندی که گذشت من بحمام رفتم بحمامی گفتم دلاکی نزد من بفرست حمامی پسر صبیح منظری فرستاد دراثنائیکه آن پسرخدمت مرا میکرد محبتهای آل برمك بذهن من گذشت وآن رباعی راخواندم آن پسرازشنیدن آن رباعی غش کرده وافتاد بروی زمین چنانچه من گمان کردم که دیوانه شده ازحمام بیرون شدم بحمامی گفتم روا باشد مصروعی بفرستی که خدمت من نماید

حمامی گفت والله مدتی این جوان نزد من دراین حمام خدمت میکند ابدا اثر صرع وجنون در او دیده نشده

چون آن جوان افاقه یافت ازسبب عروض اینحال پرسیدم

گفت گوینده این دو بیت کیست گفتم من گفت درباره که گفته ای گفتم در باره پسر فضل بن یحیی برمکی گفت آن پسر کجاست گفتم نمیدانم گفت آن من هستم

محمد بن زید گفت ازشنیدن احوالات آنجوان مدحوش شدم گفتم ای جوان من پیرشده ام واولادی ندارم وآنچه که دارم ازانعام پدرتوهست اکنون من اعتراف دارم که آنچه که دارم از آن تو باشدپس آب ازدیده های آنجوان جاری شد و گفت والله آنچه پدرم بتو بخشیده هرگز باز نستانم وهرچندمحتاج باشم هرقدر من مبالغه کردم اثری نبخشید

ودر درالمسلوك حکایت کرده که یکروزحاجب فضل بن یحیی عرضکرد شخصی در خانه گمان کرده که نسبت داردبشما فضل بن یحیی گفت داخل شود ناگاه دید شخص نورانی ونیکوهیئی واردشد وسلام کرد بفضل فضل باواذن نشستن داد وبعداز ساعتی گفت چه حاجت داری عرضکرد کهنگی لباسم میرساند حاجتم را

فضل فرمود ترا چه نسبت است عرضکرد من سه نسبت دارم باشما

اولا ولادت من درشب ولادت شما بودوثانیا اسم من مشتق ازاسم شماهست وثالثامن درهمسایگی شما هستم

فضل بن یحیی فرمود اماهمسایگی ممکن است واسم هم گاهی موافق اسم دیگری میشود و اما ولادت ازکجا دانستی من وتو دریکشب بوده

عرضکرد مادرم میگفت شبیکه من تورا زائیدم بمن گفتند امشب خداوند بیحیی بن خالد پسری داده واسمش رافضل گذاشته ازاینجهت مادرمن اسم مرافضیل نام گذاشت که مصغراسم شماهست بجهت حقیری قدرمن فضل خنده کرد گفت سن توچقدراست عرضکرد سی وپنج سال

فرمود راست گفتی سن منهم همین است بعد بغلامش امر کرد که آنچه از عمرش گذشته بجهت هرسالی هزاردرهم باو بدهند وعلاوه امر کرد ده هزاراشرفی باودادند وخلعت فاخری هم پوشانیدند وبرمرکبی اورا سوار نموده ازنزد فضل بیرون شد

وفضل بن یحیی برادر رضاعی هرون بود وازخیزران مادرهرون شیرخورده بود و تولدش هفت روز قبل از ولادت هرون بود

ودرسنه صد ونود وسه میان محبس هرون از دنیارفت درسن چهل وپنج سالگی وچون خبر فوتش برشید رسید گفت مرك منهم نزدیك شد ورشید هم درهمانسال ازدنیا رفت

دوم از اولادهای یحیی بن خالد جعفربن یحیی بن خالد بود

ومرتبه اش نزد هرون خیلی بلند شد حتی آنکه حکومت میکرد در اموال واولاد هرون الرشید و جعفرهم مثل فضل برادرش سخی بود

ودرزینة المجالس است که درعهد مامون جوانی ازمعاریف آنچه داشت فروخت وخرج کرد آخر الامر فقیر شد هرقدر فکر کرد کسی را نیافت که اظهار حاجت کند رفت سرقبر جعفر برمکی شب را تاصبح گریه کرد نزدیك صبح خوابش برد درواقعه دید جعفررا باو گفت ای عزیز اینجا که افتاده ایم دستمان بجائی نمیرسد بجزاز کفن درفلانه ویرانه که منزل مابود آفتابه پرازز ر مدفون است بیرون آور وصرف وخرج کن

چون بیدارشد رفت بآن محل زررا بدست آورد نزد صرافان رفت که خرج کند صرافان گمان

کردند که گنجینه یافته خبر بمامون دادند اورا طلبید سوال کرد این زررا از کجا آورده تفصیل را نقل کرد مامون گفت بگذارید برود زشت باشد که جعفر مرده بخششی نماید ومامون زنده بستاند
ودر درالمسلوکست که جعفر بن یحیی بسیار فصیح وبافطانت بود
یکوقتی شخص یهودی ازعلم نجوم استخراج نمود سنه فوت هرون راچون برشید گفت بسیار مهموم شد جعفر برمکی آن یهودی راطلبید فرمود تو گفتهٔ که رشید فلانه وقت ازدنیا میرود یهودی گفت آری من گفته ام
جعفر فرمود عمرخودت بچه قدرمیرسد یهودی عمرطویلی از برای خود گفت
جعفر برشید گفت اورا بقتل برسان تا بفهمی کذب اورا درعمر توچنانچه دروغ گفته در عمر خود پس رشید اورا کشت وبدارآویخت وغمش برطرف شد
وفطانت جعفر بن یحیی باندازهٔ بود که ازدور نظر میکرد بدست کاتب که کاغذ مینوشت وبحرکت قلم کاغذ را میخواند
ودر سنه صد وهشتاد وهفت هرون جعفر بن یحیی رابقتل رسانید در روز اول ماه صفر درسن سی و هفت سالگی چون خبر بپدرش دادند که هرون جعفررا بقتل رسانید گفت همین قسم پسرش کشته خواهد شد گفتند هرون امر کرد که منازل شمارا خراب کنند گفت همین قسم منازلشان خراب خواهد شد
ودر حیوة العیون که هرون امر کرد که سرش را درکنار جسر بغداد بدار آویختند وبدن اورا قطعه قطعه کردند وهرقطعهٔ رابدروازهٔ آویزان کنند بعد امر کرد اعضاء بدن اورا سوختند
وایضا فرموده که حکایت شده که علیابنت مهدی عباسی برادرش هرون بعداز قتل جعفر برمکی گفت یاسیدی ازقتل جعفر برمکی تابحال من از برای تو روز سروری ندیدم چرا جعفررا بقتل رسانیدی
هرون گفت یاحیاتی والله لوعلمت ان قمیصی هذا یعلم السبب لحرقته
ودر حبیب السیراست که علت قتل جعفر برمکی این شد که هرون خواهرش عباسه را بعقد جعفر درآورد مشروط بآنکه درغیر حضور او با هم ننشینند بعد ز اصرار هرون جعفرراضی شد وعباسه را تزویج نمود ومدتی باین حال ماندند بعد عباسه عاشق شد جعفررا ومراوده کرد جعفر ابانمود ازخوف برجانش پس چون عباسه خودرا بیچاره دید متوسل شد بعتابه مادرجعفروالتماس زیادی کرد که مراعوض جاریه بفرست نزد پسرت جعفرچون عتابه درهر روزجمعه جاریه بکری راجهت جعفر روانه میکرد اوهم با او وطی نمیکرد تاشرب نبیذ نکند الحاصل این دودراینحالت بایکدیگرخلوت نمودندعباسه حامله شد مولودی وبدون اطلاع هرون آنمولودمتولدشد عباسه ازترس برادرش هرون آنطفل رابقابله داد واورا بمکه معظمه روانه کرد زبیده خواتون بجعفر بی محبت شد تفصیل رابهرون رسانید رشید خیلی متغیرشد وعازم مکه معظمه شدوجعفررا امر کرد با او بیاید
وقتیکه جعفرخواست سوارشود اسطرلاب طلبید که ساعت خوبی بجهت حرکتش معین کنند ومنزلش کناردجله بود دید شخص ملاحی میان کشتی سواراست وباخود میخواند تدبر بالنجوم ولست تدری ورب البیت یفعل مایرید پس اسطرلاب را بزمین زد وباهرون سوارشد وعباسه قاصدی بمکه فرستاد آنطفل را ازمکه معظمه ببرند بیمن
چون رشید بمکه رسید وتحقیق نمود دانست صدق قول زبیده خواتون را این بود که عازم شد بقتل جعفر وقتل وقلع آل برامکه وبعدازمراجعت ازمکه بیاسرغلامش امر کرد بقتل جعفر پس یاسر شبانه وارد شد بجعفر بدون اذن واجازه جعفر گفت ای یاسرمن مسرورشدم از آمدن تو ومحزون شدم ازورودت بدون اذن

گفت ای جعفر امر بزرگتر است ازاین بدرستیکه امیرالمومنین هرون بمن امر کرده سر ترا ببرم نزد او الساعه

جعفر افتاد بقدمهای یاسر التماس کرد مهلت بده وصیتی بکنم یاسر اذن داد وصیتهای خود را کرد جعفر فرمود ای یاسر من بر تو خیلی حق دارم میشود مجازات بنمائی گفت بگو چکنم گفت میروی نزد هرون و بگو من جعفر را بقتل رسانیده‌ام اگر دیدی پشیمان شد من احیا شده ام از دست تو و نعمت زیادی هم بتو خواهم داد واگر اورا پشیمان ندیدی بیا ومرا بقتل برسان

یاسر گفت این امر نمی شود

جعفر گفت پس من باتو بیایم تا نزدیك قصر رشید اگر باز امر بکشتن من کرد حاضرم مرا بقتل برسان یاسر گفت این کار را میکنم

پس جعفر را همراه خود برد تا نزدیك قصر هرون

هرون فریاد زد کیستی

گفت منم یاسر

گفت کیست باتو گفت جعفر

هرون گفت سر اورا بیاور نزد من

پس یاسر سر اورا از بدن جدا کرد و برد نزد هرون گذارد

پس هرون نگاه طولانی بوی کرد بعد دو نفر از غلامانش را طلبید وامر کرد سر یاسر را از بدن جدا کنند گفت چون من نمیتوانم قاتل جعفر را زنده به بینم - پس آن دو نفر حاضر شدند وسر یاسر را از بدن جدا کردند

از این حکایت معلوم میشود که علت غضب رشید بآل برامکه همین حرکت جعفر بود و معلوم شد که جعفر بن یحیی اصغر سناً بوده از برادرش فضل بن یحیی ومعلوم شد که اول جعفر کشته شده بعد پدرش یحیی درمیان زندان ازدنیا رفته بعد برادرش فضل بن یحیی

الحاصل بعداز شهادت جعفر بن یحیی هرون الرشید امر کرد یحیی بن خالد را با برادرش محمد بن خالد وپسر دیگرش فضل بن یحیی حبس نمودند ومسرور خادم وهرثمة بن اعین را حافظ بر آنها نمود ومیان زندان بر آنها بشدت گذشت

وجعفر هفت سال وزارت هرون را کرد وهرون پسرش مامون را باو تسلیم کرد که تربیت نماید ودر نقلی هرون در حدود سنه صد وهشتاد وهشت کاغذی نوشت بسندی بن شاهك بگرفتن یحیی بن خالد وفضل بن یحیی واولاد واخوان وقراباتشان را وامر نمود بقید وحبس آنها - ویحیی بعداز چهار سال وفضل بن یحیی بعداز پنج سال درمیان زندان ازدنیا رفت

سوم از اولاد های یحیی بن خالد محمد بن یحیی بود

واو بصفت علوهمت موصوف بود

چهارم موسی بن یحیی بود

واو درشجاعت وجلالت بی‌نظیر بود

بدانکه آل برمك مدتی وزارت نمودند وبحشمت وبمکنت و سخاوت آل برمك احدی برابری نمی توانست بنماید واحسانیکه ازاولاد برمك بعامهٔ مردم رسید ازهیچ وزیری باینقدر احسان نرسیده ملك

تمامشان منقرض شدند بواسطه ظلمائیکه باولاد پیغمبر ص خصوصا بحضرت موسی بن جعفر ع نمودند

ودر زینة‌المجالس است از زمان آدم ع الی یومنا هذا هیچ وزیری بحشمت و سخاوت آل برمك برابری نمیتواند بنماید چون ازاول خلافت رشید تا زمانیکه رشید بر برامکه غضبناك شد زمان فتق و رتق ومحل وعقد وقبض وبسط امورممالك درقبضهٔ یحیی واولاد نامدارش بود لکن وقتی‌هم اقبالشان برگشت وادبارش گرفت آل برمك اسوء حالا ازتمام مردم شدند حتی آنکه هرون حکم کرد که هیچ کس ازطوائف مدح وثنای برمکیان را بزبان نیاورد

ودرحبیب‌السیر است شخصی بهرون عرضکرد پیر مردی همه شب در منازل آل برمك بالا کرسی برآمده ثنای آل برمك را مینماید وفضائل وکمالات ایشانرا بمردم میگوید

هرون درغضب شد امر کرد باحضار آن پیرمرد اورا حاضر نمودند

هرون حکم نمود بقتل پیر مرد استدعا نمود که قدری اورا مهلت دهند تا شمهٔ از حال خود معروض بدارد رشید گفت بگو

پیر مرد گفت من منذربن مغیره شعبی هستم و پدران من ازاکابرشام بوده اند و ازحوادث روز گار فقیرشدم وازکمال اضطرار باعیال واطفال جلاء وطن اختیار نمودم خودرا ببغداد رسانیدم عیال و اطفالم را میان مسجدی نشانیده خود بامید اینکه کسی مرا پناه دهد بدرون شهر آمدم میان بازار دیدم جمعی ازمعاریف با یکدیگرمیروند باخود گفتم لابداینها بدعوتی میروند وازگرسنگی مجال‌صبر نداشتم ازعقب آن جمع روانه شدم

ناگاه بدرب سرای عالی‌رسیدم وبطفیل‌آنجماعت وارد آن مجلس شدم درگوشهٔ نشستم وازکسی که پهلوی من بود پرسیدم این منزل کیست

جوابداد فضل بن یحیی است ومجلس‌انعقادش بجهت اجرای عقد نکاه است

بعدازفراق ازعقد طبقهای زر آوردند نزد هر کس طبقی نهاد طبقی نیز بمن دادند

بعدازآن تمسکات ضیاع وعقار نثار کردند که هر کس قبالهٔ بگیرد آن مزرعه از آن وی باشد وسهٔ تمسك بدست من افتاد

آنگاه مجلس برهم خورد چون قصد نمودم که ازمنزل خارج شوم غلامی دست مرا گرفت بر گردانید (یقین کردم که زرها وتمسکات رامیخواهند ازمن پس بگیرد)

مرا بردند نزد فضل فضل گفت من ترامیان مردم غریب دیدم خواستم حالت ترا بدانم

من قصه خودرا بجهت او نقل کردم

فضل گفت حالا متعلقات تو کجا هستند گفتم درفلان مسجد

فرمود خاطرجمع دار که ما اسباب فراغ قلب ترا مهیا گردانیم غلامش را طلبید وبگوش اوسخنی گفت وخلعت فاخری بمن پوشانید

آنروزمرا نگهداشت چون شب شد غلامی مرا بسرای دلگشائی برد من متعلقات خودرا آنجادیدم بعدازاین قضیه ملازمت برمکیان را اختیار نمودم اکنون اگرمن مدح ایشان نکنم کفران نعمت‌ایشان راکرده ام رشید چون این حکایت راشنید اشك برصورتش جاری شد وهزاراشرفی در حق وی انعام نمود ودر درالمسلوکست محمد بن غسان گفت داخل شدم برمادرم در روز عید قربان دیدم اعجوزهٔ نزد مادرم نشسته با لباسهای مندرس بمادرم گفتم این زن کیست

گفت عتابه مادرجعفر بن یحیی برمکی است

سلام کردم باو گفتم روزگار باشما چه کرد

گفت لابد درما عیبی بوده که خداوند نعمتش را ازما سلب فرمود

گفتم فی الجمله ازحالات خود بمن خبرده

گفت چندین سال بود که من دارای چهارصد غلام و کنیز بودم معذلك گمان میکردم که پسرم بمن ظلم میکند وفعلا حال من این شده که امروز آمده‌ام بطلب دو پوست گوسفند قربانی که یکی را زیر اندازو یکی را روی انداز خود بنمایم

محمد بن غسان گفت من گریه کردم و دلم خیلی سوخت چند دینار داشتم بآن زن دادم نزدیك شدکه از سرور او بمیرد

ودرخیرت الحسانست محمد بن غسان از عتابه سوال کرد از آنچه دیدی کدام مشکلتراست این دوبیت را خواند

کل المصائب قد تمر علی الفتی	فتهون غیر شماتة الحساد
ان المصائب تنقضی اسبابها	و شماتة الاعدآء بالمرصاد

بعدازآن گفت مشلکترین چیزها مرگست

گفتم مگر مرك را دیدهٔ

این دوبیت را خواند

لاتحسبن الموت موت البلا	لکنما الموت سوال الرجال
کـلاهما فوت ولکـن ذا	اشد من ذلك لذل السوال

ودر روضات نقل میکنداحمد بن محمد بن خلکان المعروف به ابن خلکان بشش واسطه نسبش منتهی میشود به یحیی بن خالد برمکی

مخفی نماناد که غالب از وزراء که حالاتشان دیده شده دارای دیانت فصل مرمت جود کرم و سخاوت بودند باید همچنین باشند والا قابلیت این منصب جلیل را نخواهند داشت

در عصرما وزیر مرحوم ناصرالدین شاه میرزا علی اصغرخان اتابك دردیانت وجود و کرم یگانه عصر خود بود

وهمچنین مرحوم ملاجهان میرزا قوش بیگی و صدر اعظم سلطان بخاری دراخلاق و جود و کرم بی نظیر بود وهردو اینها درحدود سنه هزار وسیصد وبیست ازدنیا رحلت فرمودند

الحمدلله اولا وآخراً و ظاهراً وباطناً و

صلی الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین

واهل بیته الطاهرین

المعصومین



باب دهم

دراسم ولقب وکنیه ونسب و تاریخ ولادت ورحلت امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضاعلیه السلام

ودرتعیین زوجات واولاد وبعضی ازتواریخ بزمان امامت آن بزرگوار
ودر ذکر قبور متبرکه واقعه درمشهد مقدس ودر بلدان اطراف آن
ودروقایع تاریخی مشهد مقدس ازبعدازشهادت آنحضرت تابه اینزمان

ودر آن هشت فصل ویك خاتمه است

فصل اول

دراسم ولقب وکنیه ونسب آنبزرگوار

اما اسم شریفشان علی است واشهرالقاب آنحضرت رضا است
وجهت ملقب شدن آن بزرگوار به رضا صدوق درعیون از احمد بن ابی نصر بزنطی روایتکرده گفت خدمت حضرت جوادع عرضکردم جمعی ازمخالفین را اعتقاد آنستکه پدر بزرگوارت را مامون به رضا ملقب گردانید چون راضی بولایت عهد شد
فرمود دروغ گفتند بلکه ملقب به رضا شد چون خداوند وپیغمبرص وائمه از او راضی بودند
گفتم هریك ازپدرانت چنین بودند واین اختصاص بحضرت رضا ندارد
فرمود بلی سایر پدرانم را موافقان راضی بودند بامامت آنها ودشمنان راضی نبودند واما بامامت پدرم همه کس راضی شد واثر بجلالت وبزرگی اونمود از دوست ودشمن انتهی
و بدانکه رضا بحسب جمل (هزار ویك) است شاید اشاره بآن باشد که این بزرگوار مظهر هزارویك اسم الهیست وآئینه نمای اسماء الهیست چه خوش گفته شاعر

ایدل شه طوس درجهان باب هدی است — خاك در او ملاذ هر شاه و گداست
تعداد رضا هزار ویك باشد و او — مجلاة اتم جمله اسماء خداست

واشهر کنای آن بزرگوار ابوالحسن الثانی است

واما نسب شریفشان

والد ماجدشان حضرت موسی بن جعفر الکاظم ع والده ماجده شان نجمهٔ یاتکتم واسماء دیگرهم از برای آن مخدره گفته اند
ودرعیون اخبار الرضا روایتکرده چون حمیدة المصفاة والدهٔ حضرت موسی بن جعفر ع نجمه والده مکرمه حضرت رضا ع را خرید درخواب دید حضرت پیغمبرص را فرمود یا حمیده هبی نجمه لابنك موسی فانه سیلدلك منها خیر اهل الارض فوهبتها له فلم ولدت لها الرضا ع سماها الطاهره و كانت لها اسماء منها نجمه واروی سکن وسمان وتکتم وهو آخر اسامیها

وایضا درعیون الاخبار دروصف این مخدره روایت میکند وکانت من افضل النساء فی عقلها ودینها واعظامها لمولاتها حمیدة المصفاة حتی انها ماجلست بین یدیها منذه ملکتها اجلالا لها فقالت لابنها موسی ع یابنی ان تکتم جاریة مارایت قط افضل منها ولست اشك ان الله تعالی سیطهر نسلها کان لها نسل وقد وهبتها ولك فاستوص خیرابها فلما ولدت لها الرضاع سماها الطاهرة فکان الرضاع یرتضع بمرضعة فقیل لها انقص الدر فقالت لااکذب والله مانقص ولکن علی ورد من صلوتی وتسبیحی وقدنقص منذ ولدت انتهی

وشاعر درشرافت نسب این بزرگوار میگوید

الا ان خیر اناس اما و ولدا ورهطا و اجدادا علی المعظم

اتتنا به للعلم والحلم تامنا اما مایؤدی حجة الله تکتم

ودر عیون میفرماید وامه ام ولد تسمی تکتم علیه استقر اسمها حین ملکها ابوالحسن موسی ع وبعضی اسم این مخدره را خیزران المرسیه گفتند وبعضی شعرآء النوبیه گفتند

فصل دوم

در تاریخ ولادت باسعادت آن بزرگوار

بدانکه دریوم ولادت وماه وسال ولادت آن بزرگوار علماء اختلاف فرموده اند

اما یوم ولادت اصح آنست که یوم پنجشنبه بوده چنانچه شیخ صدوق درعیون وشیخ شهید در دروس و کفعمی درمصباح فرموده اند

وشیخ طبرسی دراعلام الوری وابن شهرآشوب درمناقب روزجمعه فرموده اند

واما ماه ولادتشان اصح آنست که یازدهم ذیقعدة الحرام بوده چنانچه در اعلام الوری ودروس ومصباح کفعمی اختیار فرموده اند

ودرعیون ومناقب است که یازدهم ربیع المولود بوده

وابن طلحه درمطالب السئول میفرماید یازدهم ذیحجة الحرام بوده

واما سال ولادت اصح آنستکه در سنه صد وچهل وهشت هجری بوده

سال رحلت حضرت امام جعفر صادق ع هم سال همین مختار کافی وارشاد مفید واعلام الوری ودروس ومصباح کفعمی و کامل ابن اثیراست

ودر عیون ومناقب و مطالب السئول است که سنه صد وپنجاه وسه بوده پنجسال بعد از رحلت حضرت صادق ع

پس معلوم شد علی اصح که ولادت آن بزرگوار روز پنجشنبه یازدهم ذیقعده سنه صد و چهل و هشت بود ومکان ولادت باسعادت هم مسلما مدینه طیبه بوده

حقیر درتاریخ ولادت عرض کرده ام

چون بود امام هشتمین وجه الحق (۵۳) تاریخ ولادتش بود وجه الحق

قول دیگر بمولد آن شاه (۱۴۸) لله الحمد گشته شو آگا

(ازوله مؤلف)

ودر عیون اخبار الرضا ع از نجمه خواتون والدهٔ آن بزرگوار روایت کرده فرمود وقتیکه من حامله شدم بفرزندم حضرت رضا (ع) ملتفت بثقل حمل خود نمیشدم ودرخواب صدای تسبیح وتهلیل وتمجید ازمیان رحم خود میشنیدم پس می‌ترسیدم درعالم خواب وچون بیدارمی‌شدم چیزی نمی شنیدم چون وضع حمل خود نمودم آقازاده دستهای خودرا بزمین نهاد وسرخود را بآسمان بلند کرد و ولبهای خودرا حرکت می‌داد گویا تکلم می کرد

پس حضرت موسی بن جعفر ع داخل شد فرمود هنیئالك یا نجمه کرامة ربك پس آن بزرگوار رادرخرقهٔ سفیدی پیچیدم وبدست پدر بزرگوارش دادم اذان بگوش راستش واقامه بگوش چپش فرمود وآب فرات طلبید وحنك شریفش را بآب فرات برداشت بعد فرمود خذیة فانه بقیة الله فی ارضه

فصل سوم در تاریخ رحلت آن بزرگوار وقاتل آن حضرت وسبب قتلشان وخلفاء جور زمان امامتشان

ودر این چهار امر است

امر اول در تاریخ رحلت آن حضرت

بدانکه دریوم وماه سال رحلت آن بزرگوار نیز علماء اختلاف فرموده اند

اما یوم رحلت علی الاصح یوم جمعه بوده چنانچه درعیون ومناقب وروضة الواعظین اختیار فرموده اند

ودرمصباح کفعمی روز سه شنبه فرموده

اما ماه رحلت اصح آنست که ماه صفر بوده چنانچه درکافی وارشاد مفید ودروس ومصباح کفعمی وتاریخ طبری وتاریخ کامل فرموده لکن در کافی وارشاد ودروس تعیین روز نفرموده اما درتاریخ طبری وتاریخ کامل روزآخر ماه صفر فرموده اند

ودرمصباح کفعمی روزهفدهم ماه صفر فرموده ودرعیون الاخبار رحلت آن بزرگوار را دربیست ویکم رمضان المبارك فرموده

ودرمناقب واعلام الوری بیست وسوم ماه رمضان فرموده اند

ودرعدد القویه تالیف شیخ فقیه علی بن یوسف بن مطهر الحلی (ره) بیست وسوم ماه ذی‌القعدة الحرام فرموده

اما سال رحلت اصح آنست که سنه دویست وسه از هجرت مقدسه بوده چنانچه درکافی وعیون‌الاخبار وارشاد مفید واعلام الوری‌و روضة الواعظین ومصباح کفعمی و مطالب السئول وتاریخ طبری وتاریخ کامل فرموده اند

ودرمناقب سنه دویست و دو از هجرت فرموده

پس معلوم شد علی الاصح رحلت آن بزرگوار روز جمعه آخر ماه صفر سنه دویست و سه از هجرت بوده

بنا برمختار درتاریخ ولادت ورحلت آن بزرگوار سن شریفشان دروقت رحلت پنجاه وچهارسال وسه ماه ونود روز بوده تقریبا

وبنا برمختار درباب رحلت حضرت موسی بن‌جعفرع آنحضرت سی وچهارسال وهشت وماه وچهار روزده باپدر بزرگوارش بوده ونوزده سال‌وهفت ماه وپنج روز بعداز پدربزرگوارش برمسند خلافت وامامت مستقروفائز بوده

امرسوم درتعیین قاتل‌آن بزرگوار

واومأمون بن هرون الرشید بود

ودربحار است حق چنانچه مختار شیخ صدوق وشیخ مفید وغیراین دو ازاجله علماء شیعهٔ است آنستکه آنبزرگوار شهید شد به سمیکه مأمون بآن بزرگوار خورانید

واز اخبار کثیره معتبره هم استفاده میشود که آنحضرت را بسم شهید نمودند

وازعلی بن‌عیسی الاربلی وازسید علی بن الطاوس‌الحلی نقل فرموده انکار فرمودند که‌آنحضرت مسموما شهید شده باشند

ودرتاریخ طبری وتاریخ کامل است ثم ان علی بن موسیع اکل عنبا واکثر منه ومات فجأة ذلك فی آخر صفر

و در ارشاد شیخ مفید است وقتیکه مامون حضرت رضاع به انار مسموم نمود وآن حضرت ازدنیا رفت مامون یکشبانه روز موت آنحضرت را مخفی داشت بعد فرستاد بسوی محمد بن جعفر الصادق وجماعتی ازآل ابیطالب که آنوقت حاضر بودند وخبر فوت حضرترا بآنها داد واظهارحزن نمود وبآنها جسد نازنین حضرت را نشانداد که ببینند حضرت صحیح البدن ازدنیا رفته

ودرتاریخ الخلفاء است مامون معروف بود به تشیع ولذا میل داشت که مردم‌آن بزرگوار را مدح کنند انتهی

ودر روح وریحان است عبدالله مطرف درمحضر مامون درمدح حضرت رضاع گفته

ما اقول فی‌طینه عجنت بطین‌الرسالة و غرست بماء الوحی هل ینفح منها الامسك‌الهدی وعنبرالنقی ونعم ماقیل

بیض الوجوه کریمة احسابهم شم الانوف من الطراز الاول انتهی

ودرسابق گفته شد که مامون درنیمهٔ ربیع المولود سنه صد وهفتاد متولد شد در شبی که عمویش هادی بن مهدی بن منصور از دنیا رفت

ورروز پنجشنبه هیجدهم ماه رجب سنه دویست وهیجده مامون از دنیا رفت در غین بذندون از ارض روم ونعشش رابردند بطرسوس که شهریست بین حلب وانطاکیه دفن کردند ومادر مامون کنیزی بود ام الولد واسمش مراحل بود

امرسوم درسبب خروج مامون باحضرتع وفضل بن‌سهل ذوالریاستین‌از مرو بقصد بغداد وسبب قتل مامون حضرت رضاع را

درعیون اخبارالرضا ازیاسر خادم روایت کرده یکروز مامون آمد خدمت حضرت رضاع با یك کاغذ طولانی

حضرت خواستند پیش پای مامون حرکت کنند قسم داد که حرکت نفرماید بعد صورت حضرت را

بوسید ومقابل روی حضرت نشست وشروع نمود بخواندن آن کاغذ که یکنفر از اعمالش نوشته بود (لشگر اسلام فلانه قریه از قرای کابل را فتح کرده اند)

لذا مأمون اظهار مسرت کرد

حضرت فرمود آیا مسرورشدی ازفتح قریهٔ ازقرای مشرکین

مأمون عرضکرد آیا این موجب سرور نخواهد بود

حضرت فرمود ازخدا بترس درباره امت محمد اینك ضایع کردهٔ امور مسلمین را و واگذار کردهٔ آنها را بکسیکه حکم میکند درمیان آنها بغیر حکم الله وتو در این بلاد نشستهٔ واعراض کردهٔ ازبیت هجرت ومحبط وحی الهی بمهاجرین وانصار ظلم میکنند و دهری بر آنها میگذرد ونمی یابند کسیرا که شکایت باو بنماید ودستشانهم بتو نمیرسد پس از خدا بترس وبرو بجانب بیت النبوه ومعدن مهاجرین وانصار آیا نمیدانی که والی مسلمین مثل عموداست دروسط خیمه هر که بخواهد باید دستش باو برسد مأمون عرضکرد یاسیدی شما چه رأی میدهید

فرمودند رأی من آنست که دارالخلافه‌ات را محل پدران واجدادت قرار دهی ونظر کنی درامور مسلمین وآنهارا واگذار بغیر نکنی

عرضکرد رای همانست که شما فرمودید عازم برحرکت شد بجانب بغداد

اماسبب قتل آنبزرگوار

از بعض اخبار چنین مستفاد میشود چون بنی العباس دیدند که مامون برادرش محمدامین را بقتل رسانید وبوران دخترحسن بن سهل را بجهت خود تزویج نمود ولباس سیاهی که زی بنی العباس بود تغییرداد خود را ملبس بلباس سبز نمود وشنیدند که دخترش ام حبیب را تزویج بحضرت رضاع نمود ودختر دیگرخودام الفضل را تزویج بحضرت جوادع نمودوحضرت رضاع را ولیعهد خود گردانید دانستند که عنقریب خلافت از خاندان بنی العباس خارج خواهد شد و بخاندان امیرالمومنین علی بن ابی طالب ع استقرار خواهد یافت لذامامون را ازخلافت خلع نمودند و باعمش ابراهیم بن مهدی بن منصور بیعت کردند

چون این خبر بمامون رسید دانست که فضل بن سهل بغیر صواب رای داده بولایت عهد حضرت رضاع ازاینجهت درمقام قتل رضا وفضل بن سهل برآمد

ودرجلاء العیون ازاباصلت روایتکرده که مامون ولایت عهد خودرا بحضرت رضا ع تفویض کرد برای آنکه مردم بفهمند که آقامایلست بدنیا ومحبت آقا ازدلهای مردم کم شود دیداین موجب زیادتی اخلاص ومحبت شد بعدعلماء جمیع فرق راجمع نمود که باحضرت مباحثه کنند شاید برآنحضرت غالب شوندآنهم بعکس نتیجه داد وروز بروز آثارعلم و کمال ورفعت وجلال آنبزرگوار زیادترجلوه گرمی شد پس نائره حسد درکانون سینه‌اش مشتعل شد وبقتل آنحضرت اقدام نمود

ودر کتاب هدایة الانام محدث قمی فرموده درششم ماه رمضان سنه دویست و یك مردم با حضرت رضا بیعت نمودند بولایتعهد

و در ارشاد مفید است مامون بافضل بن سهل ذوالریاستین وحضرت رضا ع از مرو بیرون شدند بقصد رفتن ببغداد

دریکی ازمنازل کاغذی ازحسن بن سهل که والی عراق بود ببرادرش فضل بن سهل رسید که بمن ازحساب نجوم چنین معلوم‌شده که روزچهارشنبه‌فلان ماه بتوازگرمی آهن وگرمی آتش‌ضرری‌خواهدرسید

من علاج اورا چنین میدانم که توومامون وحضرت رضاع در آنروز بحمام بروید وحجامت بنمائید تا این نحوست ازشما دفع شود مامون بحضرت رضا ع عرضکرد

حضرت فرمود من نمیروم بحمام وصلاح هم نمیدانم که توو فضل هم بحمام بروید

مامون اطاعت کرد لکن فضل بن سهل همانروز بحمام رفت درسرخس وجماعتی باشمشیرهای برهنه ریختند بحمام وفضل بن سهل را بقتل رسانیدند

کسان فضل این را از مکر مامون دانستند جمع شدند که او را بقتل برسانند مامون متوسل شد بحضرت رضاع آنحضرت مردم را متفرق فرمود

ودرتاریخ طبری است که قتل فضل بن سهل در روز جمعه سوم شعبان سنه دویست ودو بوده در سن شصت سالگی

بعداز سرخس مامون باحضرت رضاع حرکت نموده وآمدند تا رسیدند سناباد نوقان وحضرت رضاع را درآنجا **به سم جفا شهید نمودند**

مخفی نماناد بنابر نقل طبری که قتل فضل بن سهل را درسوم شعبان دویست ودو نوشته منافاتی ندارد که قتل حضرت رضـاع درآخرماه صفرسنه دویست وسه باشد چون بمقتضای بعضی از اخبارمامون ملعون مدتی آنبزرگوار را درسرخس مقیداً محبوس نمود

درعیون اخبارالرضا ازعبدالسلام بن صالح المروی روایتکرده گفت رفتم درمنزلی که حضرت رضاع را درآن منزل حبس کرده بودند درسرخس درحالتیکه آنحضرت را مقید نموده بودند پس من از زندانبان حضرت اذن دخول خواستم

گفت ممکن نمیشود برآنحضرت وارد شوی چون آنبزرگوار روز وشبی هزار رکعت نمازمیخواند وحال درمصلای خود مشغول مناجاتست الخ

بنا براین مامون اقلاحضرت رضاع را مدت هفت ماه درسرخس مشهد وبین راه متوقف نمودند

ودر روضات الانواراست که مامون بعد از قتل فضل نزد مادرش فرستاد که اگر چیزی از مایملك فضل هست وقابلست نزد ما بفرست

مادرفضل صندوقچه نزد مامون فرستاد که مهمور ومقفل بود

چون سر اوراگشودند حریرپارهٔ بیرون آمدکه فضل بخط خود نوشته بود و مدت حیات و وقت رحلت خودرا معین کرده بود که درفلان روزمیان آب وآتش کشته گردد

امرچهارم درصدمات روحانی که از زمان ورود حضرت رضاع

به مروتا زمان شهادتشان برآن بزرگوار وارد شدکه هریك از آنها ازهزارتیرسه‌شعبه زهرآلود بقلب مبارك حضرت اثرش بیشتر بود

واما اشاره میکنیم ببعضی ازآنها

منجمله

درعیون اخبار الرضا روایتکرده ومختصر آنروایت اینست

بعدازآنکه مامون ازمردم بیعت گرفت بولایتعهد حضرت رضاع وببلدان نوشت و درهم ودینار را باسم مبارك آنحضرت سکه زد وامرکرد خطباء باسم مبارك آنحضرت خطبه بخوانند

ایام عیدی مأمون استدعا کرد که حضرت بنماز عید تشریف ببرد
حضرت ابا فرمود مأمون اصرار کرد
حضرت فرمود اگر مرا معذور نداری من میروم بنماز عید همانقسمی که جدم پیغمبر ص وامیرالمومنین بنماز عید تشریف میبردند
عرضکرد هرقسم که میخواهید تشریف ببرید بمردم امر کرد که مرد وزن صغیر و کبیر تکبیر گویان بروند در خانه حضرت رضاع ومنتظر باشند تا حضرت بیرون تشریف بیاورد
چون خورشید طالع شد حضرت غسل فرمود عمامهٔ سفیدی برسر نازنین پیچید یکطرف عمامه را به سینهٔ نازنین وطرف دیگر را مابین کتفین انداخت دامنها بکمر زد عصائی در دست گرفت باپای برهنه بیرون شد ونظر بجانب آسمان فرموده وچهارمرتبه تکبیر گفت که گویا همهٔ جمادات آنحضرت راجواب میدادند باینقسم روانه شد بمصلی ومردم صداها را بگریه بلند کردند بقسمیکه همه مرو یکپارچه ضجه وگریه شد
فضل بن سهل خودرا بمامون رسانید گفت اگرحضرت رضاع باینقسم بمصلی برورد همه مردم شیفته او خواهند شد صلاح اینست که اورا برگردانی
پس مامون فرستاد که حضرت مراجعت فرماید
آن بزرگوار کفشهای خودرا پوشیده مراجعت فرمود انتهی
انشدکم بالله به بینید این چه اندازه از توهین بود که بحضرت وارد نمورد

ومنجمله ایضا درعیون روایت کرده

روز جمهٔ که حضرت ازمسجد جامعه مراجعت میکرد دستهارا بدعا بلند میفرمود عرض میکرد
اللهم ان کان فرجی مما انا فیه بالموت فعجل لی الساعه انتهی
معلوم است کـه تادست شخصی از چاره منقطع نشود و کارد بـه استخوان نرسد تمنای مرگ خود را نمیکند
ومنجمله ایضاء در عیون اخبار الرضا روایت کرد ومختصرش اینست
وقتیکه مأمون حضرت رضاع را ولیعهد خود نمود مدتی باران حبس شد دشمنان حضرت گفتند (ازوقتیکه مامون حضرت را ولیعهد خود نمود باران قطع شد)
این خبر بمامون رسید از حضرت استدعا نمود که تشریف ببرد بدعاء باران حضرت وعده فرمود بروز دو شنبه
چون روز موعود شد تشریف برد بصحرا و جمعیت زیادی هم حاضر شدند حضرت دعا فرمود - پس قطعهٔ ابری ظاهر شد حضرت فرمود این ابر ازشما نیست بلکه مال فلان بلداست همچنین تاده ابر وودرهر ابری میفرمود مال شما نیست در ابر یازدهمی فرمود این ابر مال شماهست بروید بمنزلتان تارحمت الهی برشما نازل شود
چون داخل منزلشان شدند ایقدر باران نازل شد که او به وحیاض وزمینهای پست پرآب شد
حساد ومنافقین بمامون گفتند (راضی مشو باین شرف که خلافت باشد از آل عباس خارج شود ومنتقل باولاد علی بن ابیطالب شود)
مامون اظهار ندامت کرد که حضرت را ولیعهد خود نمود -
حمید بن مهران لع حاضر بود گفت امر مخاصمه حضرت رضا را بمن واگذار کن تا من برسانم

قصور آنحضرت را بجهت ولایت عهد

مامون گفت (ماشیء احب الی من هذا) یعنی چیزی نزد من محبوب تر نیست از این مطلب

حمید بن مهران لع گفت وجوه اهل مملکت وقضاة وفقهارا در مجلس حاضر کن

پس مامون مجلس وسیعی ترتیب داد وحضرات را حاضر کرد وهریك درمحل خود نشستند حضرت هم در مسند خود نشست

حمید بن مهران بحضرت عرضکرد مردم دروصف شما اصراف میکنند واگر مطلع شوید تبری خواهید نمود منجمله شما باجمعی ازمسلمین دعا فرمودید در آمدن باران یکه معتاد بود آمدنش و باران نازل شد اینرا معجزه از برای شما میدانند واین امیرالمومنین (مامون) ازهمه مردم افضلست واوشمارا باین مقام ومرتبه سانیده ودر باره اومردم این مدایح واوصاف را نمیگویند

حضرت فرمود یاد نمودن توصاحب خودرا که بمن چنین محل ومنزلتی داده بمن منزلتی نداده مگر بمثل منزلت دادن عزیز مصر بیوسف (یعنی مأمون محل ومنزلت خود را بمن نداده واوغاصب حق من بوده)

حمید بن مهران جسورانه عرضکرد یا بن موسی تو از حد خود تجاوز کردی باران یکه در فصل نازل شده از کجا بدعای شما بوده به بدعای دیگران این را معجزه خود قرارداد ید گویا معجزهٔ ابراهیم خلیل راآورده ئ که سرجدا شدهٔ طیور را بدست گرفت وآنهارا خوانداعضای متفرق شدهٔ بسر کوهها بسر هاملحق شدند وپرواز کردند باذن الهی) واگر شماها راست میگوئید باین دوصورت شیری که بمسند مأمون نقش شده اشاره کنید که مجسم وذی روح بشوند وبجان من بیفتند

پس حضرت غضبناك شد بآن دوصورت شیرصیحهٔ زد و فرمود(دو نکما الفاجر) یعنی بگیرید این فاجر را

یکمرتبه آن دو صورت شیر مجسم وذی روح شده پریدند بجان آن فاجر تمام اعضای او را خوردند وخونش را لیسیدند بعد بلسان فصیح عرضکردند یاولی الله ماذا تأمرنا ان نفعل بهذا (اشاره کردند بمامون) مأمون غش کرد اورا بهوش آوردند دومرتبه همین عرض را کردند

حضرت فرمود امری درباره من هست باید اوآن امررا اجرا بنماید برگردید بصورت خود الخ

حقیر میگویم گویا این ملعون قبلا فکر کرده بودچون از آنحضرت معجزه خواست فوق معجزات انبیآء واوصیاء چون شاید این دوشیردروساده صورت بوده اند وباعجاز حضرت مجسم وذی روح شده اند

فصل چهارم در ذکری از زوجات واولاد آن بزرگوار

ظاهراً زوجهٔ آن بزرگوار منحصر است به ام حبیب دختر مامون

وهمچنین اولادحضرت هم که بعداز خودشان باقی ماند منحصر بود بحضرت جواد الائمه سلام الله علیه

چنانچه در ارشاد مفید است ومضی الرضا علی بن موسی ولم یترك ولد انعلمه الا ابنه الامام بعده اباجعفر محمد بن علی ع وکان سنه یوم وفات ابیه سبع سنین واشهر

ودر بحار ازاعلام الوری ومناقب نقل کرده کان للرضا ع من الولد ابنه ابوجعفر محمد بن علی- الجواد لاغیر

وازدلائل حمیری ازجنان بن سدیر روایتکرده قال قلت لابی الحسن الرضا ایکون امام لیس له عقب

فقال ابو الحسن ع اما انه لا یولد لی الا واحد ولکن الله ینشیء ذریته کثیرة ـ

وازتاریخ گزیده حمدالله مستوفی نقل شده که شاهزاده حسین مدفون در قزوین از فرزندان آن بزرگوار است

وحدث قمی درفواید الرضویه از بحار مسنداً از بکر بن احنف روایتکرده حدثتنا فاطمة بنت علی بن موسی الرضا ع قال حدثتنی فاطمة وزینب وام کلثوم بنات موسی بن جعفر ع قلن حدثتنا فاطمه بنت جعفر بن محمد ع قالت حدثتنی فاطمة بنت محمد بن علی ع قالت حدثتنی فاطمة بنت علی بن الحسین ع قالت حدثتنی فاطمة وسکینة ابنتی الحسین بن علی ع عن ام کلثوم بنت علی ع عن فاطمة بنت رسول الله قالت سمعت رسول الله یقول لما اسری بی الی السماء دخلت الجنة فاذا انا بقصو من درة بیضاء مجوفة وعلیها باب مکلل بالدرو الیاقوت علی الباب ستر ورفعت رأسی فاذا مکتوب علی الباب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی القوم و اذاً مکتوب علی الستر بخ بخ من مثل شیعة علی فدخلته فاذا انا بقصر من عقیق احمر مجوف وعلیه باب من فضة مکلل بالز برجد الاحضر واذا علی الباب ستر فرفعت رأسی فاذا مکتوب علی الباب محمد رسول الله ص علی وصی المصطفی واذاً علی الستر مکتوب یسر شیعة علی بطیب المولد فدخلته فاذا انا بقصر من زمرد اخضر مجوف لم ار احسن منه وعلیه باب من یاقوت حمر آء مکللة باللؤلؤ وعلی الباب ستر فرفعت رأسی فاذا مکتوب علی الستر شیعة علی هم الفائزون فقلت حبیبی جبرئیل لمن هذا فقال یا محمد ص لابن عمك و وصیك علی بن ابیطالب ع یحشر الناس کلهم یوم القیمة حفاة عراة الا شیعة علی ویدعوا الناس باسماء امهاتهم ماخلا شیعته علی فانهم یدعون باسماء آبائهم فقلت حبیبی جبرئیل وکیف ذاك قال لانهم احبوا علیاً فطاب مولدهم

الحاصل از تاریخ گزیده واز این روایت شریفه استفاده میشود که حضرت رضا ع پسری بغیر حضرت جواد ع ودختری داشته اند وممکن است گفته شود که حضرت رضا ع درحیات اولاد متعدد داشته اند لکن بعد از رحلت منحصر بود اولادشان بحضرت جواد الائمه ع وعلی ای حال اولاد آنحضرت چه یکنفر باشد یا زیاده تماماً از کنیز بوده اند

فصل پنجم درذکری از اصحاب ومادحین آن حضرت

ودر این دو امر است

امر اول در ذکری از اصحاب آن بزرگوار

در بحار از مناقب روایت کرده کان بابه محمد بن راشد ومن ثقاته احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی و محمد بن فضل الکوفی الازدی و عبدالله بن جندب البجلی و اسماعیل بن سعید الاشعری و احمد بن محمد الاشعری و من اصحابه الحسن بن علی الخزار ویعرف بالوشاء و محمد بن سلیمان الدیلمی وعلی بن الحکم الانباری وحماد بن عثمان وسعد بن سعد وحسن بن سعید الاهوازی ومحمد بن سنان و بکر بن محمد الازدی و ابراهیم بن محمد الهمدانی و محمد این احمد بن غیلان و اسحق بن معوبة الخضیبی

در ارشاد مفید است فممن روی النص علی الرضا علی بن موسی ع بالامامة من ابیه والاشارة الیه منه بذلك من خاصته وثقاة واهل الورع والعلم والفقه من شیعته داود الرقی و محمد بن اسحق بن

عمار وعلی بن یقطین نعیم القابوسی و حسین بن مختار وزیاد بن مران المخزومی و
داود بن سلیمان و نصر بن قابوس وداود بن زربی ویزید بن سلیط ومحمد بن سنان انتهی
اجمالی از احوالات بعضی از این بزرگان

واما محمد بن راشد در رجال است انه ثقة

اما احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی در رجال است ایشان از اهل کوفه بودند ومنزلت
زیادی نزد حضرت رضا وحضرت جواد الائمه ع داشته
ثقة جلیل القدر اجمع اصحابنا علی تصحیح ما یصح عنه واقروا له بالفقه مات سنة احدی وعشرین ومأتین

واما محمد بن الفضل الکوفی الازدی در رجال است انه ثقة من اصحاب ابی -
الحسن الرضا -

واما عبدالله بن جندب البجلی الکوفی در رجال فرموده کان من اصحاب الکاظم والرضا
وقال ابوالحسن ع ان عبدالله بن جندب لمن المخبتین
وقال شیخ الطوسی رحمه الله انه کان وکیلا لابی ابراهیم وابی الحسن الرضا وکان عابداً رفیع -
المنزلة لدیهما ولما مات عبدالله بن جندب قام علی بن مهزیار مقامه

واما اسماعیل بن سعد الاشعری القمی در رجال است انه ثقة من اصحاب الرضا

واما احمد بن محمد الاشعری هو احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد الاشعری القمی
در رجال است هو شیخ القمیین ووجهها ونقیبها لقی ابا الحسن الرضا واباجعفر الثانی وابامحمد
الحسن العسکری ع وکان ثقة وله کتب -
در حاشیه کتاب رجال است که عم پدرش جناب ادریس بن عبدالله بن سعد الاشعری وپسرش
جناب زکریا بن ادریس واولاد عم پدرش زکریا بن آدم ابن عبدالله بن سعد الاشعری وبرادرش اسحق
بن آدم بن عبدالله بن سعد وپسرش آدم بن اسحق بن آدم بن عبدالله بن سعد الاشعری وغیرهم وجوه اجله
روات الحدیث مذکور فی الرجال

واما حسن بن علی بن زیاد الوشاء البجلی الکوفی در رجال است که او سبط الیاس صیرفی
است وروایت کرده از جدش الیاس که در وقت احتضار گفت شاهد باشد واین ساعت ساعت دروغ نیست
شنیدم از حضرت صادق که فرمود والله لا یموت عبد یحب الله ورسوله ویتولی الائمة فتمسه النار ثم اعاده
الثانیة والثالثة من غیر ان اسئله
واز احمد بن محمد بن عیسی الاشعری که سابقاً ذکرش شد روایت کرده گفت خارج شدم بکوفه در طلب
حدیث پس ملاقات کردم حسن بن علی وشارا تمنا کردم که بیرون آورد کتاب علاء بن رزین و کتاب
ابان بن عثمان احمر را پس بیرون آورد

احمد بن محمد بن عیسی گفت دوست میدارم که اجازه بدهی که این دو کتاب را نقل کنم -
فرمود چرا عجله داری حال برو وبنویس بعداجازه میدهم
گفت من ایمن نیستم از تغییرات حدثان که شب وروز باشد
حسن بن علی الوشا گفت اگر میدانستم علم حدیث چنین طالبی دارد زیاد تحصیل میکردم بجهت
آنکه من درک کردم دراین مسجد نهصد نفررا که همه میگفتند حدثنی جعفر بن محمدالصادق ع

واما محمد بن سلیمان الدیلمی البصری له کتاب یرمی بالغلو

اما علی بن الحسن الانباری اوتلمیذ ابن ابی عمیر بوده نظیرابن فضال و ابن بکیر

ودر رجال فرموده انه ثقة جلیل القدر

اما حماد بن عثمان الملقب بذوالناب ثقة جلیل القدر من اصحاب الرضا ومن اصحاب الکاظم

وقال الکشی وحماد بن عثمان ممن اجمعت العصابته علی تصحیح مایصح عنه والاقرار له بالفقه مات سنته
تسعین ومأة بالکوفه

واما سعد بن مالك الاشعر القمی **فی الرجال** انه ثقته روی عن الرضا وابی جعفر ع

واما حسن بن سعید بن حماد بن مهران مولی **علی** بن الحسین کوفی اهوازی یکنی
ابا محمد - وهواخوحسین بن سعید صاحب تصانیف کثیره

واما محمد بن سنان پس در بارهٔ او اختلاف کرده اند شیخ مفید اورا توثیق فرموده و
شیخ طوسی اوراتضعیف فرموده

واما بکر بن محمد الازدی **در جال است** که ایشان برادر زادهٔ سدیر صیرفی بوده
وکان ثقة وعمر عمراً طویلا

واما ابراهیم بن محمد الاشعری القمی و او برادر فضل بن محمد بود-
و حسن بن علی بن فضال ازاین دو برادر روایت میکند

واما محمد بن احمد بن غیلان اواز اهل کوفه بوده وموثق است -

واما داود بن کثیر الرقی در رجال از شیخ طوسی نقل کرده انه ثقة -
واز حضرت صادق ع روایتکرده انه امراصحابه ان ینزلوه منزلته السداد من رسول الله ع
واز ابی عبدالله البرقی روایتکرده که حضرت صادق ع نظر فرمود بداود وحال آنکه اوپشت کرده
بود فرمود من سره ان ینظرالی اصحاب القائم فلینظرالی هذا -

واز احمد بن الياس روايتكرده كه به ابى عبدالله عاصى گفت داود بن كثيربن ابى خالد چه‌وقت از دنيا رحلت كرد
گفت بعد از سنهٔ دويست
گفت چقدر بعد
گفت بعداز رحلت حضرت رضا ع بقليلى -
وايشان غيرداود بن قثم بن اسحق بن عبدالله بن جعفر بن ابيطالب است المكنى به ابى هاشم الجعفرى كه‌از اهل بغداد است
وثقة جليل القدرعظيم المنزلة عند الائمة الاطهار ع واز روات حضرت رضاك و حضرت جواد وحضرت هادى وحضرت عسكرى سلام الله عليهم اجمعين
ودررجال است كه خدمت پنج نفر از ائمه اطهار رسيده حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادى وحضرت عسكرى وحضرت حجة سلام الله عليهم اجمعين
واما محمدبن اسحق بن عمار بن حيان التغلبى الصيرفى ثقة وفى الارشاد انه من ثقاته وخاصته واهل الورع والعلم والفقه من شيعته

واماعلى بن يقطين در باب نهم اجمال حالاتشان ذكر شد

واما نعيم القابوسى قال المفيد انه من خاصة ابى الحسن موسى وثقاته ومن اهل العلم والورع والفقه والنقه من شيعته

اماحسين بن مختار او واقفى بود

و در رجال از ابن عقده روايت كرده قال انه كوفى ثقة
ومنافاتى نيست كه واقفى باشد وثقه باشد

امانصربن قابوس واو بيست سال وكيل حضرت صادق ع بود

ودر ارشاد مفيد است كه او ازخواص حضرت صادق ع واز ثقات او بوده و از اهل علم و ورع وفقه بوده

واما داودبن ذربى فى ارشاد المفيد انه من خاصة ابى الحسن موسى ع وثقاته‌ومن اهل الورع والعلم والفقه من شيعته

واما يزيدبن سليط فهوزيدى من اصحاب الكاظم ع

وثقةالاسلام نورى از رجال كشى روايتكرده كه يونس بن يعقوب از خاصان حضرت رضا بود ودر مدينه‌وفات‌شد وحضرت رضا كفن‌وحنوط براى‌اوفرستاد وامرفرمود جميع غلامهاى خودراوغلامهاى پدروجدش را كه درجنازهٔ اوحاضر شوند
ودر آنجا مسطور است كه موكل بقيع گفت سرير پيغمبرص نزد من است پس هرگاه مردى از بنى هاشم بميرد سريرصدائى ميكند ودرشبيكه‌يونس‌مرد سريرصدائى كرد چون روزشدآمدند وسرير را از من گرفتند وگفتند آزاد كردهٔ حضرت صادق ع بود كه در عراق‌منزل داشت

ودر رجال کبیر است که حسن بن علی بن فضال از مخصوصین حضرت رضاع بود وبسیار جلیل القدروعظیم المنزلة وزاهد وورع وثقه بود -
ودر روایات وارد شده که او بیرون میشد بسوی صحرا پس سجده میکرد وطیور میآمدند وبرروی بدن اومی نشستند مثل آنکه برروی جامهٔ بنشستند ووحوش میآمدند و بردور اوچرا میکردندوازاو تنفرودوری نمیکردند چون انس باو گرفته بودند
در کتاب فوائدالرضویه محدث قمی از کتاب کمال الدین نقل کرده ازحسن بن علی بن فضال که گفت شنیدم ازحضرت صادق ع که میفرمود بدرستیکه خضر آشامیده از آب حیات پس اوزنده است ونمیمیرد تا وقتیکه دمیده شوددرصورواومیآید نزد ماپس سلام میکند برماپس مامیشنویم صوت اورا ونمی بینیم شخص اورا وبدرستیکه اوحاضرمیشود هرجا که ذکرشود وکسیکه ذکر کنداورا ازشماپس سلام کند براوالخ
از این روایت استفاده میشود استحباب سلام نمودن بحضرت خضر ع

امر دوم درذکری ازاصحاب وبعض ازشعرآء ومادحین آن بزرگوار که در عصر خود آنحضرت بودند

اما حاجب آن بزرگوار معروف کرخی بوده مجلسی در بحار از مناقب الابرار نقل میفرموید که والدین معروف کرخی نصرانی بودند معروف بمعلم گذارده درصباوت پس معلم گفت بگو (خداوند ثالث ثلاثه است)
معروف میگفت (بل هوالواحد)
معلم معروف را زد معروف گریخت وخدمت حضرت رضا مشرف شد واسلام آورد بعدآمد بمنزل شان ودر راکوبید
پدرش گفت کیست کوبندهٔ در
گفت منم معروف
گفت بچه دین هستی
گفت بدین اسلام
پس پدرش مسلمان شد ببرکت حضرت رضاع
بعد معروف گفت تمام خدماتم را موقوف کردم مگرخدمت مولایم علی بن موسی ع را
درمجالس المؤمنین ازمکاتیب مولانا قطب شیرازی نقل کرده که شخصی بوداع معروف کرخی آمد واراده سفرداشت معروف گفت هرحاجتی که داشته باشی بحرمت سرمعروف کرخی ازخداوند بخواه که حاجتت برآورده بشود
آنشخص تعجب کرد که معروف چقدر تزکیهٔ نفس خود میکند
معروف گفت این برای آن میگویم که سالها سرمرا بآستان حضرت رضا نهاده ام
وایضا درمجالس است که تاجری خواست خدمت حضرت رضا ع مشرف شود که آنحضرت در باره‌اش دعائی بفرماید اتفاقاً درآنحال حضرت مشغول عبادتی بودند معروف قلم وکاغذ بدست گرفت و چند کلمه نوشت وبآنشخص داد وفرمود اگرموج دریا حرکت کند آنچه دراین رقعه نوشته‌ام بدریا بخوان که موج دریا ساکن شود

رقعه را گرفت روانه سفر شد دراثناء راه بدریا نشست بکمرتبه دریا متلاطم شدآن رقعه رابیرون آورد بخیال آنکه دعائی از حضرت رضاع نوشته است چون رقعه را باز کرد دید نوشته ای دریا بحق معروف کرخی که دربان حضرت علی بن موسی الرضاع است از جوش وخروش بایست

آنشخص از غایت اعراض رقعه را بدریا انداخت بمجرد رسیدن رقعه بدریا ازجوش وخروش ساکن شد آنشخص ورفقایش دانستند که این حرمت معروف بیمن تشرف بدربانی حضرت رضاع میباشد که ببرکت او دریا از اضطراب ساکن شد

ازآنزمان تابحال معمولست نزد تجار که بمحض آنکه در دریا آثارموج وطوفان ظاهرشود اورا بحق معروف کرخی مقید بوصف دربانی حضرت امام رضا علیه السلام قسم میدهند وتجربه کرده اند که از اضطراب وموج میافتد

ودر اربعین بهائی است که معروف کرخی بحضرت صادق ع عرضکرد اوصی یابن رسول الله ص مشایخ خود میدانند ومیگویند سلسلهٔ ما منتهی میشود باو

در تذکره شیخ عطار است که شیعه بدرب خانه حضرت رضاع غلو کرده پهلوی معروف شکست وبیمار شد سری سقطی حاضر بود گفت مرا وصیتی کن ـ

گفت قبل ازآنکه من بمیرم پیراهن مرا صدقه بده میخواهم ازدنیا برهنه بیرون شویم چنانچه بدنیا آمده ام

واما شعراء ومادحین حضرت رضاع

منهم ابونواس شاعر در عیون اخبار الرضا روایت کرده چون مأمون حضرت رضا راولیعهد خود قرار داد مأمون بابی نواس گفت تومیدانی منزلت حضرت رضاع را نزدمن چرا مدح نکردی آن بزرگوار را

ابو نواس گفت

قیل لی انت اوحد الناس طرا — فی فنون من الکلام النبیه
لك من جوهر الکلام بدیع — یثمر الدر فی یدی مجتنبه
فعلی ماترکت مدح ان موسی — والخصال التی تجمعن فیه
قلت لا اهتدای لمدح امام — کان جبریل خادما لابیه

پس مامون عطاکرد باو آنچه بتمام شعراء عطا کرده بود

وایضا روایت کرده که روزی حضرت رضاع ازمنزل مأمون بیرون شد وبراستری سوار بود ابونواس خدمتشان رسید عرضکرد یابن رسول الله ص ابیاتی درمدح شما عرض کرده ام میل دارم شما بشنوید ابیات مرا فرمود بخوان گفت

مطهرون نقیات ثیابهم — تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا
من لم یکن علویا حین تنسبه — فماله فی قدیم الدهر مفتخر
فالله لما بدا خلقاً فاتقنهم — صفاکم واصطفاکم ایها البشر
وانتم الملاء الاعلی وعندکم — علم الکتاب وماجائت به السور

پس حضرت فرمود اشعاری در مدح ما گفتهٔ که احدی قبل از تو اینقسم مارا مدح نکرده بغلام خود فرمود سیصد اشرفی باو داد وقاطری هم که براو سوار بود بابی نواس عطا فرمود

ودر بحار از امالی طوسی روایتکرده ازمحمد بن براهیم بن کثیر گفت داخل شدیم بر ابی نواس حسن بن هانی وعیادت کردیم او را در مرض موتش

پس عیسی بن موسی الهاشمی به ابی نواس گفت تودر آخر روز ازایام دنیا واول روزازایام آخرت هستی وبین تو و پرودگارت تبعاتی هست پس توبه کن بسوی خداوند عزوجل

ابونواس گفت مرا تکیه بدهید چون نشست گفت مرامیترسانید بمعصیت خداوند وحال آنکه حدیث کرد مرا حماد بن سلمه ازانس بن مالك که پیغمبر فرمود لکل نبی شفاعة وانا خبأت شفاعتی لاهل الکبائرمن امتی یوم القیمة افتری الاا کون منهم

در درالمسلوك حکایت کرده که مأمون بارشید گفت هرگاه دنیا خودرا وصف کند زیاده از آنچه ابی نواس وصف کرده نمیتواند وصف کند

قال اذا امتحن الدنیا لبیب تکشفت　　　له عن عدو فی ثیاب صدیق

وایضا در در المسلوك از شافعی نقل کرده گفت داخل شدیم بر ابی نواس درحالت نزعش گفتیم چه مهیا کردهٔ بجهت امروز گفت

ولما انقضی عمری وضاقت مذاهبی　　　جعلت الرجی منی لعفوك اسلما
تعاظمنی ذنبی فلما قرنته　　　بعفوك ربی کان عفوك اعظما
فان کان لا یرجوك الا محسن　　　فمن ذا الذی یدعو ویرجوا المجرم
ادعوك رب کما امرت تضرعاً　　　فاذا رددت یدی فمن ذا یرحم
مالی الیك وسیله الا الرجا　　　وجمیل عفوك ثم انی مسلم

وایضا این رباعی را ابو نواس گفته در حق معصومین ع

انا مولا لا امام حبه فرض علینا　　　واوالی ولدیه حسناً ثم حسیناً
وهم عترة شخص جاء مبعوثاًالینا　　　جبل فجرت منه اثنتا عشرة عیناً

و دیگری در این مقام میگوید

شفیعی نبی و البتول و حیدر　　　و سبطاه و السجاد و الباقر المجد
و جعفر و الثاوی ببغداد والرضا　　　ونجل الرضا والعسکریان والمهدی

ومنهم دعبل بن علی الخزاعی بود　　واو قصیدهٔ طائیه را در مروحضور آن بزرگوار انشاد کرد که تقریباً صد و بیست بیت است واز آن اشعار است قوله

افاطم لو خلت الحسین مجدلا　　　و قدمات عطشانا بشط فرات
اذا للطمت الخد فاطم عنده　　　واجریت دمع العین فی الجنات
افاطم قومی یاابنة الخیروانده ی　　　نجوم سماوات بارض فلات
قبور بکوفان و اخری بطیبة　　　و اخری بفخ نالها صلوات
و اخری بارض الجوزجان محلها　　　و قبر بباخمری لدی القربات
و قبر ببغداد لنفس زکیة　　　تضمنها الرحمن فی الغرفات

وچون باین شعر رسید حضرت فرمود آیا ملحق نکنم باشعار تو دو بیت که قصیده ات تمام شود
عرضکرد چرا یا بن رسول الله ص
حضرت فرمود

و قبر بطوس یالهامن مصیبته الحت علی الا حشآء بالزفرات
الی الحشرحتی یبعث الله قائماً یفرج عنا الغم و الکر بات

دعبل عرضکرد قبر کیست آن قبریکه درطوس است
حضرت فرمود قبر من است
واینکه حضرت فرمود (وقبر بطوس یالهامن مصیبته)
(ظاهرا مصیبت قبر شریف همین بود که در عصر دهم ربیع الثانی هجری و سیصد و سی
حضرات روسها آن قبر مقدس را تیر باران کردند و تفصیلش ذکر خواهد شد)
بعد دعبل گفت

علی بن موسی (ع) ارشد الله امره و صلی علیه افضل الصلوات
قبور یبطن النهرمن جنب کربلا معر سهم منها بشط فرات
توفوا عطاشا بالعرآء فلیتنی توفیت فیهم قبل حین وفات

تا آنکه گفت

اری فیئهم فی غیرهم متقسماً و ایدیهم من فیئم صفرات

ودر کشف الغمه است وقتیکه دعبل این شعررا گفت حضرت رضاع گریه کرد فرمود صدقت یاخزاعی
تا آنکه دعبل رسید باین شعر

اذا وتروا مدوا الی و اتریهم اکفا عن الا وتار منقبضات

حضرت دستهای نازنین خودرا بیکدیگر مالید وفرمود اجل والله منقبضات ـ
ودرعیون از دعبل نقل کرده که گفت

اری امیته معذورین ان قتلوا ولا اری لنبنی العباس من عذر
اربع بطوس علی قبرالزکی به انکنت تربع من دین علی فطر
قبران فی طوس خیر الناس کلهم و قبر شرهم هذا من العبر
ماینفع الرجس عن قرب الزکی وما علی الزکی بقرب الرجس من ضرر
هیهات کل امرؤرهن بما کسبت له یداه فخذ ماشئت او فذر

وایضا درعیون ازپسر دعبل روایتکرده که گفت وقت احتضار پدرم رنگش تغییر کرد وزبانش
گرفت وصورتش سیاه شد پس خیال کردم که ازمذهب حق رجوع کرده بعداز سه روز درخواب دیدم
که جامه های سفید دربر دارد گفتم پدرجان خداوند باتوچکرد
گفت آنچه تودیدی دروقت احتضار بجهت آن بود که من دردنیا شارب الخمر بودم وبعد از موت
پیغمبرص را دیدم فرمود دعبل توهستی عرضکرم بلی
فرمود بخوان آنچه درمصیبت اولادم گفتهٔ ـ

عرض کرده

لااضحك الله سن الدهران ضحكت و آل احمد مظلومون قد قهروا

مشردون نفوا عن عقر دارهم — کانهم قد جنوا ما لیس بغنفر

حضرت فرمود احسنت وشفاعت نمود درباره من وجامه‌های بدن مبارکش را بمن عطا فرمود

منهم علی بن ابی عبدالله الخافی است در عیون الاخبار است که اواین اشعار رادرمرثیهٔ حضرت رضا ع گفته

یا ارض طوس سقاك الله رحمته — ماذا ضمنت من الخیرات یا طوس

طابت بقاعك فی الدنیا و طیبها — شخص ثوی بسنا اباد مرموس

شخص عزیز علی الاسلام مصرعه — فی رحمة الله مغمور و مغموس

یا قبره انت قبر قد تضمنه — حلم و علم و تطهیر و تقدیس

فخرا بانك مغبوط بجثته — و بالملائکة الاطهار محروس

فی کل عصر لنا منکم امام هدی — فربعه اهل منکم و مأنوس

امست نجوم سماء الدین آفلة — و ظل اسد الثری قد ضمها الخیس

غابت ثمانیة منکم و اربعة — ترجی مطالعها ما حنت الیس

حتی متی یظهر الحق المنیر بکم — فالحق فی غیر کم داج و مطموس

ودرعیون است که بعضی از جاریه های مامون این دوشعر راگفتند درمرثیه حضرت رضاع

سقیا لطوس ومن اضحی بهاقطنا — من عترة المصطفی ابقی لنا حزنا

اعنی ابا الحسن المامول ان اله — حقاً علی کل من اضحی بهاشجنا

فصل ششم در بعض از تواریخ متعلق بطوس وبمشهد مقدس ودرضمن بعض از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت علی بن موسی الرضاع هم ذکر خواهدشد ودر این فصل مقدمه و چهارده امراست

اما مقدمه در تواریخ متعلقه بطوس

در مطلع الشمس از نزهة القلوب حمدالله مستوفی نقل کرده طوس را جمشید پیشدادی ساخته بعد خراب شد

بعد ازان طوس بن نوذر عمارت کرد اورا وبنام خود اورا مشهور کرد ونوقان یکی از شهرهای طوس است ودراوست قبرمطهر حضرت رضا ع

ودر کوهستان نوقان معدن سنگی است که ازآن دیك میسازند

ونوقان در زمان طاهریه پای تخت خراسان بود وبعدآن طایفه نیشابورپای تخت خراسان گردید و عظمت نوقان ازمیان رفت

ودر معجم البلدان است که طوس شهریست از خراسان وازقلیم چهارم است وطول آن هشتاد و یکدرجه است وعرض آن سی وهفت‌درجه است ودر ده فرسخی نیشابوراست ومشتمل‌است بردوشهر یکی طابران ودیگری نوقان وزیاده از هزار قریه وآبادی در شهر طوس است انتهی

واز کاتب چلبی نقل شده که طوس درزمان عثمان بن عفان سنه بیست ونه هجری فتح شد وقصبهٔ که دارالملك طوس‌است طابران مینامند وقصبه‌دیگر آن نوقان‌است وبین آندوقصبه شش‌فرسخ‌است ودرجانب

قبله طوس دروازه ایست که در آن قبر سه‌هزار ولی هست ودر جانب شرقی آن قبر محمدغزالی است

ودر گنج دانش است که دوخلافت عثمان مردم خراسان شوریدند عثمان سعید بن عاص‌را بامارت خراسان فرستاد وعبدالله عامررا معاون اوقرارداد چون سعید بن عاص بخراسان رسید ووارد نیشابور شد لشگری بطوس فرستاد وآن نواحیرا تا ابیور دونساء گرفت بعضی رابصلح وبعضی را بجنك

ودر بستان السیاحه است که ولایت خراسان محتویست برچهار بلوك

اول - طخارستان که مملکت بلخ باشد **دوم** - مروشاه جهان **سوم** - نیشابور **چهارم** - هرات

و اما نوقان باین اختصار فعلیه که‌یکی از محلات مشهد مقدس‌است نبوده محتمل‌است که‌در آنزمان تاخواجه ربیع جزو نوقان وآباد بوده وخواجه ربیع درهمین‌مدفن‌خود درحیاتش ساکن بوده وآباد بود نه در محلیکه خالی ازسکونت بوده

و اما سناباد محتملت که اسکندر ذوالقرنین اورا بنا نموده باشد وآب سناباد را هم او جاری کرده باشد

ودراثبات الوصیه مسعودی از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت دیدم در دست فاطمهٔ زهراء س‌لوح سبزی راکه دراو کتاب سفیدی بود که‌شباهت داشت نورش بنورخورشید‌عرضکردم پدر ومادرم بقربانت این لوح چه چیز است

آن مخدره فرمود لوحی است که خداوند هدیه فرمود به پیغمبرص ودر اوست اسم پیغمبرص واسماء ائمه اطهار ع که یك بیك اسم میبرد تامیرسد باسم مقدس حضرت رضا ع

میفرماید ان المکذب بعلی ولی و ناصری مکذب بکل اولیائی یقتله عفربت منکبر یدفن بالمدینة التی بناها العبد الصالح الی جنب شرخلقی حق القول‌منی لاقرن عینیه بمحمد ابنه ورخلیفته من بعده‌و وارث علمه الخ

ازاین روایت‌ممکن است استفاده شود که اسکندرذوالقرنین بلده‌سناباد رابنا نموده نه بقعهٔ مبارکه‌را چنانچه بعضی اشتباه نموده وبقعه رابقعهٔ اسکندریه نامیده اند

ودر بعضی ازتواریخ است که‌درسناباد باغستانی بوده‌متعلق بحمید بن‌قحطبه طائی‌والی‌خراسان‌ودر آنباغ‌عمارتی بود مقام ایالتی‌خود وچون هرون درخراسان‌ازدنیا رفت‌اورا درباغ حمید بن‌قحطبه‌دفن کردند ومامون برای قبر پدرش قبه بنا نمود

ودرروضةالصفا مرحوم رضاقلیخان امیرالشعرامینویسد مشهدمقدس‌شهریست دلگشاومدینه‌ایست روح‌افزاوسناباد سابقاقریهٔ بوده‌ازتوابع‌شهرطوس‌واودر نزهت بدان‌مثابه بوده‌است که‌درشانش‌فرمودند والله‌روضة من‌ریاض‌الجنة وچون آنقریه‌مدفن‌امام ثامن‌شد بتدریج آبادی یافت وشهرطوس ویران گردید تابجائی رسید که گرداگرد بارویش‌دوفرسنك‌شد ودویست‌قلعه‌وقریه آباد بلکه زیادتردراطراف آنواقع است وفعلا شهر طوس یکی ازقرای مشهد مقدس است چه خوب گفته خیام نیشابوری

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس — در پیش نهاده کلـه کیکاوس
باکله همیگفب که افسوس‌افسوس — کو بانك‌جرسهاوچه‌شدناله کوس

امراول در تاریخ متعلقه بطوس وبمشهد مقدس در ماه اول از هجرت

درسنه بیست‌ونه هجری عبدالله بن عامر خراسان وجرجان وطالقان و فاریاب وبلخ را فتح نمود در خلافت عثمان بن عفان

درسنه سی وهفت هجری حضرت امیر ع خواهر زاده خود جعدة بن‌هبیره‌را مأمور بخراسان فرمود وتا نیشابور آمد اهالی نیشابور از او اطاعت نکردند برگشت بمدینهٔ طیبه

درسنه چهل پنج خراسان و سیستان وهند وبحرین جزء جمع زیاد بن‌سمیه‌شدو سلطنت معویه بواسطه زیاد قوت گرفت

درسنه پنجاه ویك ربیع بن زیاد الحارثی از طرف زیاد بن سمیه حکمران‌خراسان گردید وپنجاه هزارنفر ازاهالی بصره وکوفه رابا اهل‌وعیال بخراسان‌آورده وطغیان اهالی‌پارس‌و قهستان را آرام نمود (قهستان معرب کوهستانست وشهر معروفش قاین است

درسنه پنجاه‌چهار عبیدالله زیاد ازجانب معویه مأمورخراسان شد وازجیحون عبور نمود وتا جبال بخارا اردو کشی کرد وغنیمت بیشماری بدست آورد

درسنه پنجاه وشش سعید بن عثمان بن‌عفان والی‌خراسان شد واز جیحون عبورنمود و سمرقند و ترمد را فتح نمود و در این جنك جناب قاسم بن عباس بـن عبدالمطلب کشته شد و در سمرقند دفن‌شد

درحدودسنه‌شصت‌وسه جناب ربیع‌بن خشیم که از زهاد ثمانیه است درمشهد مقدس از دنیا رحلت فرمود ومرقدش دریکفرسخی مشهد مقدس معلومست

درسنه‌هفتادوهشت عبدالملك بن مروان خراسان وسیستان را جزء ابوابجمعی حجاج بن یوسف ثقفی قرار داد ومهلب بن ابی‌صفره‌از قبل حجاج حاکم خراسان شد وعبدالله‌بن‌ابی بکره‌حاکم سیستان شد

درسنه هشتادودو مهلب بن ابی صفره که حاکم خراسان بود با اهل کش که در سه فرسخی جرجان است صلح نمود وبعد از چند روز از دنیا رفت و پسرش یزید بن مهلب حاکم خراسان شد

درسنه‌هشتادوشش قتیبة بن مسلم والی خراسان شد ودر ماوراء النهر فتوحاتی کرد

در سنه نود و شش قتیبه کاشغر رافتح نمود وتا اطراف چین تاخت وتاز نمود واز خاقان چین جزیه گرفت ودر نتیجهٔ فتوحات نمایان قتیبه را در خراسان گشتند

درسنه نود وهفت یزید بـن مهلب از جانب سلیمان بـن عبدالملك حاکـم خراسان شد

در سنه نود و هشت اهالی جرجان یاغی شدند و یزید بن مهلب چهل هزار نفر از اهالی جرجان را بقتل رسانید تا آن انقلاب ساکت شد

در سنه صد عمر بن عبدالعزیز یزید بن مهلب را از حکومت خراسان عزل نمود

امر دوم در تواریخ مهمه متعلقه بطوس و بمشهد مقدس در ماه ثانیه از هجرت

در دوازدهم صفر سنه صد و دو **یزید بن مهلب** بانی شهر استراباد مقتول شد

در سنه صد و بیست **نصر بن سیار کنانی** والی خراسان شد

در سنه صد و بیست و چهار ابتدای ظهور ابومسلم مروزی بود که کاغذها نوشت به نصر بن سیار که اورا از خلافت بنی امیه و بنی مروان منزجر کند ودعوت کند مردم را بخلافت بنی العباس نصر همراهی نکرد آخر الامر بینشان منجر بقتال شد

در سنه صد و سی نصر بن سیار از ابومسلم خائف شد فراراً از مرو آمد بسرخس ورفت بطوس و ابومسلم قحطبه را مأمور نمود که بضرب شمشیر ولایت طوس را از اتباع نصر سیا گرفت پس از آن نصر سیار بطرف جرجان حرکت کرد

در سنه صد و سی پنج **ابومسلم در خراسان استیلا یافت** و داخل مروشد ودر دار الاماره مرو نشست

در سنه صد و سی و هفت ابومسلم رفت بجانب بغداد منصور دوانقی در شهر انبار بواسطه سوء ظنی که با بومسلم داشت غفلتا او را دستگیر نمود و حضوراً امر نمود بتقل او

در سنه صد و چهل و هشت حضرت رضا ع متولد شد - ودر این سنه نیز حضرت امام جعفر صادق از دنیا رحلت فرمود

در سنه صد و پنجاه و نه مقنع مروی در خراسان مدعی الوهیت شد ودر اینسال حمید بن قحطبه در خراسان از دنیا رفت

در سنه صد و هفتاد و سه هجری هارون از برای پسرش محمد امین اخذ بیعت نمود

در سنه صد و هفتاد و پنج هرون ممالك متصرفی خود را بین سه پسرش قسمت نمود

محمد امین را والی شام و عراق نمود و عبدالله مامون والی از همدان تا آخر خاک مشرق زمین نمود و قاسم مؤتمن را والی حویزه و ثغور نمود

درسنه صد و هشتاد هرون علی بن عیسی هامان را والی خراسان نمود

درسنه صد و هشتاد و سه هرون الرشید از برای عبدالله مأمون بیعت گرفت که بعداز محمد امین خلیفه باشد و بعداز مامون پسر دیگرش قاسم موتمن خلیفه باشد

و در ماه رجب همین سنه حضرت موسی بن جعفر ع در زندان بغداد بزهر جفا شهید شد از ظلم هرون الرشید و امامت منتقل شد بحضرت علی بن موسی الرضا ع از این تاریخ تا سنه دویست و سه که سنه شهادت حضرت علی بن موسی الرضا ع میباشد مطلق تاریخ زمان امامت آنحضرت مفصلا ذکر میشود انشاء الله

درسنه صد و هشتاد و هفت هرون جمعی را فرستاد بمنزل جعفر بن یحیی بن خالد البرمکی و اورا حاضر نمودند و هرون غلامش را امر کرد گردن اورا باشمشیر زد در روز اول ماه صفر واجمالا حالاتش درخاتمه باب سابق گفته شد

وایضا در این سه سنه فضل بن عیاض کوفی سمرقندی در مکه معظمه وفات کرد و او زاهد مرتاض بود و دراول امر از قطاع الطریق بود در بین ابیور و سرخس

یکوقتی عاشق دختری شد شب از دیوار خانه آن دختر بالا میرفت که خودرا بمعشوقه خود برساند شنید کسی میخواند این آیهٔ شریفه را (الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکرالله)

فضیل گفت (بلی والله قدآن وقته)

پس از دیوار خانه فرود آمد و رفت بخرابهٔ دید در آنجا جماعتی از مسافرین هستند و بعضی میگویند مهیا شوید بجهت بار کردن و بعضی دیگر میگویند صبر کنید تاصبح شود چون فضیل بن عیاض در راه است وراهزنی میکند میترسیم مارا غارت کند

فضیل مطلع بقبایح عمل خود شد و توبه کرد و مجاور بیت الله شد

و در حبیب السیر است که فضیل بن عیاض پسری داشت علی نام که درزهد و عبادت افضل از پدرش بود و دراول جوانی وفات نمود

سببش آن شد وقتی درمسجد الحرام پهلوی چاه زمزم ایستاده بود شنید کسی این آیه شریفه را تلاوت کرد (وتری المجرمین یومئذ مقرنین فی الاصفاد)

پس ازشنیدن این آیه علی بن فضیل صیحهٔ زد وازدنیا رفت

درسنه صد و هفتاد و نه هرون الرشید آمد بجانب ری باعبدالله مامون وقاسم موتمن وعلی بن عیسی بن هامانرا که والی خراسان بود طلبید واوهدایا وجوایز زیادی بجهت هرون آورد بعداز چهارماه اورا بجانب خراسان روانه کرد وخود هرون هم بجانب بغداد روانه شد

و دراینسال فضل بن سهل ذوالریاستین و برادرش حسن بن سهل بدست یحیی برمکی اسلام آوردند و یحیی فضل بن سهل راخادم خاص مامون قرارداد از اینجهت بود وقتیکه فضل بن سهل بمنصب وزارت رسید

حقوق آل برامکه را مراعات میکرد

ودر این سنه علی بن حمزة الاسدی الکوفی المعروف بالکسائی درشهر ری ازدنیا رفت واواز قراء سبعه است و درعلم نحو سر آمد علماء بود

در سنه صد و نود در ماه محرم یحیی بن خالد البرمکی در میان زندان هرون ازدنیا رفت درسن هفتاد سالگی

وایضا دراین سنه یحیی بن اشعب که‌ازاعیان ماوراء النهر بوددخترعم خودرا که بسیارجمیله ومتموله بود بجهت خود عقدنمود و بجهت ضرورتی عیالش‌را در سمرقند گذارد وخودرفت ببغداد نزد هرون‌الرشید سفرش‌طول کشید عیالش‌خواست‌ازحبالهٔ او بیرون‌شود وشوهردیگراختیار کندچارهٔ نیافت

رافع بن لیث بن نصر بن سیار ازاین‌معنی واقف‌شد طمعش بحرکت آمدبآنزن پیغام داد که‌اگر خواسته باشی‌ازقیدزوجیت یحیی بن اشعب خارج‌شوی‌مشرك شوتاعقد تومنفسخ شودآنگاه ایمان بیاور و شوهر دیگر اختیار کن

آنزن چنین کرد بعداز انقضاء عده‌اش ایمان آورد ورافع بن لیث اورا بزوجیت اختیار نمود

چون این خبر بسمع یحیی بن اشعب رسید رفت نزد رشید وشکایت بوی نمود -

هرون متغیرشد کاغذی به‌علی بن ماهان که حاکم‌خراسان بود نوشت که‌زوجهٔ یحیی‌را از رافع بستاند ورافع‌را حد بزند واطراف بازارها بگرداند

علی بن ماهان این مهم را به سلیمان بن حمید عامل سمرقند رجوع نمود حسب الحکم بتقدیم رسانید

این مطلب باعث آن شدکه رافع جمعی را باخود متفق نمود وعلم مخالفت باخلیفه را برافراخت وسلیمان بن حمید را بقتل رسانید

درسنه صد و نود ویك هرون علی بن عیسی بن ماهان را از خراسان عزل نمود و هرثمة بن اعین را والی خراسان نمود

درسنه صدونود ودو هرون ازرقه آمد ببغداد بقصد رفتن بخراسان بجهت محاربه با رافع بن لیث بن نصر بن سیار در حالتیکه مریض بود

پس‌فضل بن سهل ذو الریاستین‌خادم مامون گفت خراسان جزء ابوابجمعی توهست‌ومعلوم‌نیست که هرون از این مرض خوب‌شود و محمد امین برادرت مقدم است‌از تو اگر پدرت دراین‌سفر بمیرد شاید برادرت ترا ازولایتعهدخود عزل کند خوبست که از پدرت بخواهی‌دراین سفر توهمراه‌پدرت بروی پس مامون از پدرش خواهش کرد هرون اجابت نمود ومامون را همراه خود آورد بخراسان

ودراین سنه‌فضل‌بن یحیی البرمکی برادر رضاعی هرون درمیان محبس هرون‌ازدنیارفت در سن چهل پنج سالگی

درسنه صدونودوسه مقاتله بین هرثمة بن اعین که‌والی خراسان بود ازجانب هرون و اصحاب رافع بن لیث بن نصر بن سیار والی سابق خراسان واقع شد و هرثمه ظفر یافت وبخارا

را فتح نمود و بشیر برادر رافع را اسیر کرد فرستاد بخراسان نزد هرون وهرون در شدت مرض بود بشیر گفت یا امیرالمومنین من باتو محارب بودم خداوند ترا برمن ظفر داد حال آنچه رضای خداوند هست با من رفتار کن

هرون گفت والله لولم یبق من اجلی الان احرك شفتی بکلمة لقلت اقتلوه

یعنی اگر از عمر من باقی نمانده باشد مگر همینقدر که لبم را حرکت بدهم بکلمهٔ میگویم بشیر را بکشید بعد جلاد را طلبید وامر کرد بشیر را بقتل رسانیدند و بدنش را چهارده قطعه کردند وهرون مغمی علیه شد وکسانیکه حاضر بودند متفرق شدند وهرون از دنیا رفت

ودر تاریخ طبریست که چون هرون بخراسان میآمد در جرجان مرضش شدت کرد ومامون را بیست وسه روز قبل از فوتش روانه مرو کرد وخودش آمد بخراسان ودر نیمه شب شنبه سوم جمادی الاخر سنه صد ونود وسه ازدنیا رفت درسن چهل وپنجسالگی وپسرش صالح بجنازه اش نماز خواند وفضل بن ربیع و اسماعیل بن صبیح ومسرور خادم درآنوقت ببالینش حاضر بودند وجسد اورا درخانه حمید بن قحطبه که قبلا والی خراسان بود ودر قریهٔ سناباد عمارتی و باغ وخانه ساخته بود دفن نمودند

ودر درالمسلوك است که یحیی بن اکثم وارد شد برشید گفت آیا میدانی اینشعر را که گفته

الخیر ابقی وان طال الزمان به — والشر اخبث ما او عیت من زاد

یعنی خوبی باقی میماند و اگرچه زمان طول بکشد وبدی خبیث ترین توشه ایست که انسان اورا ذخیره کرده باشد

یحیی گفت اینشعر مال عبید بن ابرص است واوقصه دارد

هرون گفت بروید عبید را حاضر کنید چون عبید راحاضر شد رشید گفت قصه توچه چیزاست که این شعر را گفته

عبید گفت من یکسالی بحج مشرف شدم یکروز بسیار گرمی در وسط بیابان شنیدم صدای ضجه وصیحهٔ قافله را سؤال کردم چه شده گفتند خود برو خبر بگیر چون رفتم جلو قافله دیدم افعی سیاهی مثل تنه درختی سرراه قافله را گرفته ومثل گاو وشتر نعره میزند پس خائف گشته ازراه منحرف شدم آن افعی هم آمد وجلو قافله را گرفت احدی ازاهل قافله جرئت نکرد نزدیك برود من گفتم خودم فداء قافله میکنم پس مشك آب بدوش انداختم وشمشیر کشیده دردست گرفتم آمدم مقابل آن افعی و دیدم که افعی جستن کند که مرا ببلعد چون چشم افعی مشك آب افتاد بجای خود ایستاد ودهانش را باز کرد دانستم که آن افعی تشنه است من سر مشك را میان دهان افعی باز کردم چون افعی سیر آب شد راه خود را گرفته ورفت همه اهل قافله تعجب کردند

رفتیم بمکه معظمه درمراجعت ازمکه معظمه نیمه شبی بهمان منزل رسیدیم قافله منزل نمودند من رفتم کنار قافله قضاء حاجت نمودم ووضو ساختم وچند رکعت نماز خواندم وخوابیدم چون بیدار شدم دیدم ازقافله هیچ خبر و اثری نیست من متحیر ومتفکر شدم که دراین نیمه شب میان بیابان خلوت چکم ناگاه صدای هاتفی را شنیدم وشخصی را نمیدیدم میگفت

ایها الشخص المضل مرکبه — و لیس معه من انیس یرکبه

دونك هذا البکر خذه فارکبه — وبکرك المیمون هذا فاجنبهٔ

حتی اذا ماالليل زال غیهبه — ومال عن افق السماء کوکبه

وحط عنه رحله وسیبه

پس دیدم ناقه نزد من ایستاده و ناقه خودم هم پهلوی او ایستاده بود پس من سوار آن ناقه شدم و ناقه خود من هم همراه بود بقدر ده میل ازراهرا که طی کردم صبح طالع شد و رسیدم بقافله من از آن مرکب پیاده شدم و بمرکب خودم سوار شدم گفتم ای ناقه که مرا ازهم وغم نجات دادی تراقسم میدهم با نخداوندی که من وترا خلق کرده تو که هستی که دراین بیابان بمن احسان کردی واز مهالك مرانجات دادی
ناگاه آن ناقه بسخن در آمد و گفت

انا الشجاع الذی الفیتنی رمضاء والله یکشف ضر الحائر الصادی
فجدت بالماء لما ظن حامله تکرما منك لم تمنن بانكادی
فالخیر ابقی وان طال الزمان به والشر اخبث ما اوعیت من زاد
هذا جزآئك منی لا امن به فاذهب حمیداً رعاك الخالق الهادی

پس معلوم شد که این ناقه همان افعی سیاهست که سر راه را گرفته بود چون عبید بن ابرص باو احسان کرده و اورا سیر آب کرده بود آن افعی هم باو احسان کرد ودر بیاباز اورا از مهالك نجات داد
پس هرون گفت لایضیع المعروف این وضع

در سنه صد و نود وچهار محمد امین بصلاح دید وزیرش فضل بن ربیع امر کرد که در منابر فرزندش موسی بن محمد امین را دعا بنمایند و از اینجهت بین محمد امین و عبدالله مامون مخاصمه واقع شد

وجهت دیگر که موجب کدورت بین محمد امین وعبدالله مأمون شد این بود که بعدازهرون وزیرش فضل بن ربیع نقض بیعت نمود باعبدالله مامون وآمد بعراق نزد محمد امین و دانستکه اگر خلافت بعبدالله مأمون برسداورا زنده نخواهد گذارد لذاسعی نمود نزد محمدامین که عبدالله مأمونرا ازولا یتعهد خلع نماید

ودر کامل بهائی است که در این سنه شقیق بلخی زاهد در غزوه کولان ازدنیا رفت (کولان از بلاد ماورآء النهر است

وایضا در این سنه **حفص بن غیاث النخعی** قاضی کوفه از دنیا رفت و او صاحب قرائت معروف است

وایضا در این سنه عمر بن عثمان بن قنبر المشهور به سیبویه از دنیا رفت وسنش زیاد بر چهل سال بود

درسنهٔ صد ونود وپنج

محمد امین اسم عبدالله مامون‌را از خطبه انداخت ودر عوض اسم پسرش موسی‌را گذارد وباشاره وزیرش فضل بن ربیع امر کرد به علی بن عیسی بن ماهان که برود بخراسان بمحاربهٔ عبدالله مامون و حکومت همدان و اصفهان و قم را هم داد به علی بن عیسی

عبدالله مامون هم باشاره و زیرش فضل بن سهل امر کرد طاهر بن حسین بن مصعب اجزاعی ملقب به ذی الیمینین را که برود ببغداد بمحاربهٔ محمد امین

این دوعسکر در ری بیکدیگر رسیدند وملاقات نمودند و بینشان جنك مغلوبه شد طاهرحمله کرد وسر علی بن عیسی را از بدن جدا کرد همین باعث غلبه طاهر شد ودر آنروز طاهر ملقب شد بذی الیمینین

چون بهردو دست شمشیر گرفته جنك میکرد

بعد طاهر بن حسین نوشت بفضل بن سهل و اورا خبرداد بفتح خود فضل کاغذ طاهررا بردنزد مامون و اورا بشارت داد بفتح طاهر

و ایضا دراین سنه محمدامین امر کرد پولهای که باسم برادرش عبدالله مامون سکه خورده بود در خراسان ازدرهم ودنانیر کسی برندارد

وایضا در اینسال محمد امین ملقب نمود پسرش موسی را در حالتیکه طفل صغیری بود به الناطق بالحق وپسر دیگرش راکه اسمش عبدالله بود ملقب نمود به القائم بالحق

وایضاً در اینسال سفیانی درشام خروج کرد واسم او علی بن عبدالله بن خالد بن یزید بن معویة بن ابی سفیان بود ومادرش نفیسه بنت عبدالله بن علی بن عباس بن علی بن ابیطالب بود ومیفرمود انا من شیخی صفین یعنی علیاً و معویه

خروجش درشام درسن نود سالگی بود ومردم ازاو تعلیم علم میکردند ومدعی خلافت شد محمد امین حسن بن علی بن عیسی بن ماهان را بحرب اوفرستاد واو اصحاب سفیانی را منهزم نمود وسفیانی را بقتل رسانید وسرش را فرستاد نزد محمد امین

در سنه صد و نود وهفت **طاهر بن حسین** ذوالیمینین وهرثمة بن اعین محاصره نمودند دربغداد محمد امین را وکاررا براو سخت گرفتند

در سنه صد و نود وهشت **یکشنبه بیست وچهارم ماه صفر** طاهر بن حسین جمعی از اعاجم را فرستاد بخانه محمد امین اورا بقتل رسانیدند و در روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه صدوهشتاد وسه مردم بامحمد امین بخلافت بیعت کرده بودند پس مدت خلافت محمد امین چهارده سال ونه ماه پنجروز بود چنانچه درتاریخ طبری است واز برادرش مأمون ششماه کوچکتر بود وطاهر بن حسین سر محمد امین را فرستاد بمرو نزد عبدالله مأمون

درمروج الذهب است بعد از کشته شدن محمد امین بعضی از خدامش وارد شدند بمادر محمد زبیده خواتون بنت جعفر بن منصور دوانقی گفتند چرا در خانه نشسته وحال آنکه امیر المومنین (محمد) کشته شده

زبیده فرمود وای برشما چکنم من

گفتند خروج کن وخون محمدرا مطالبه کن چنانچه عایشه خروج نمود بطلب خون عثمان بن عفان

زبیده فرمود اخسأ لاام لك ماللنسآء ومطالبة الثار ومنازلة الابطال

بعد امر فرمود که لباس سیاه حاضر نمودند و پوشید و بجهت محمد مشغول عزا داری سوگواری شد

سیوطی میگوید لم یوجد عباسة اکتفتها الخلافةسواها الان جدها المنصور وزوجها الرشید و ابنها الامین وکان لها ضیاع واموال لاتحصی وانفقت مالا عظیماً فی سبیل الله انتهی

وقنات آبیکه درمکه معظمه جاریست ومنبعش ازکوه عرفاتست ازخیرات جاریه این مخدره است

دردرالمسلوکست که بی بی زبیده بجهت آوردن این آب از دوازده فرسخی بمکه معظمه هزار هزار وهفتصد هزار اشرفی خرج کرد

در کتاب وقایع الایام واعظ تبریزی است که اهل تواریخ بنای شهر تبریز را نسبت به بی بی زبیده میدهند ومیفرماید دریك فرسخی شهر تبریز درجانب مشرق قناتی است ازخیرات جاریه آنمخدره
ازشیخ اجل عبدالجلیل رازی نقل شده که زبیده خواتون شیعه بوده ومشهور است که دارای علم اکسیر بوده واورا تب عارض شد ازجهت تغییرآب وهوا به تبریز آمد تب اورفع وشاید بدینجهت اینهشر را تبریز مینامند
وخیراتی که ازاین مخدره بروز کرده زیاد است شبی در خواب دید که تمام مردم بااو وطی کردند تعبیر کردند که ازتوخیری بروز خواهد کرد که همه مردم ازاو منتفع شوند انتهی
وبعد ازقتل محمد امین عبدالله مامون بخلافت مستقرشد واز مرو نوشت بطاهر بن حسین که عراق وبلاد جبل وفارس واهواز وحجاز ویمن را که دردست طاهر بود تسلیم نماید بحسن بن سهل برادر فضل بن سهل ذوالریا ستین وخود طاهر را والی موصل وشام وبلاد مغرب نمود

در سنه صد نود ونه جناب محمد بن ابراهیم الطباطبا ابن اسمعیل الدیباج ابن ابراهیم الغمر بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب ع

در کوفه خروج نمود در روز پنجشنبه دهم جمادی الاخره ومرد مرا دعوت مینمود به بیعت نمودن با حضرت رضا ع وعمل نمودن بکتاب وسنت وسردار لشگر سری بن منصور بود المکنی به ابی السرایا وجهت خروجش این شد که هاشمیین وبزرگان کوفه ازگرفتن مامون بلدان مرقومه را ازطاهر بن حسین و تفویض نمودن آنهارا بحسن بن سهل چنین فهمیدند که فضل ذوالریاستین تمام کارهارا ازدست مامون گرفته وتمام امور راجع باوشده لهذا در کوفه وباقی شهرها گفتگوی زیادشد
الحاصل چون خبر خروج محمد بن ابراهیم بحسن بن سهل رسید در بغداد حسن بن سهل زهیر بن مسیب را باده هزار سوار روانه کرد بجنك محمد بن ابراهیم
در کوفه بین عسگرین جنك عظیمی واقع شد و اصحاب جناب محمد بن ابراهیم اصحاب زهیررا شکست دادند و اموالشان را گرفتند ـ

در روز پنجشنبه دوم ماه رجب سنه صدو نودونه محمد بن ابراهیم طباطبائی فجئتاً از دنیا رحلت فرمود

در تاریخ طبری است سری بن منصور المکنی با بن السرایا جناب محمد را مسموم نمود چون از شکست دادن ابن طباطبا اصحاب زهیررا وحیازت نمودن اموال واسلحه و دواب آنهارا وانقیاد مردم از جناب محمد بن طباطبا ابوالسرایا فهمید که اموراجع باو نخواهد شد بابودن محمد ومردم اطاعت از او نخواهد کرد لذا آن بزرگوار را مسموم نمود وبجای او جناب محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسن را نشانید ولیکن تمام امور بدست خود ابوالسرایا بود
بعـ فضل بن سهل عبدوس بن محمد المروزی را باچهار هزار روانه نمود بجهت مقاتله با ابوالسرایا و قتال شدیدی بین اصحاب ابوالسرایا واصحاب عبدوس واقع شد آخرالامر اصحاب ابوالسرایا اصحاب عبدوس را مقتول ومجروح نمودند وطالبین در بلاد منتشر شدند وحسن بن سهل رفت بنهروان
ابوالسرایا در کوفه دراهم ودنانیر سکه زد وبآنها نقش کرده بود «ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفاً کانهم بنیان مرصوص»
و لشگری فرستاد بواسط والی واسط عبدالله بن سعد الحرشی بود از قبل حسن بن سهل پس اصحاب ابوالسرایا واسط را تصرف نمودند

چون حسن بن سهل دید عاجز است از طرفیت با ابا السرایا روانه کرد عقب هرثمة بن اعین که قبلا والی کوفه بود وهرثمه آنوقت در حلوان بود ـ

هرثمه آمد بکوفه وبین او وابو السرایا مقاتله عظیمی شد تا آنکه ابو السرایا مغلوب شد واورا گرفته آوردند بنهروان نزد حسن بن سهل

در سنه دویست **هرون بن محمد المروزی** برادر عبدوس ابو السرایا را بقتل رسانید وسرش را در میان عسگر حسن بن سهل گردانیدند

از وقت خروج سری بن منصور المکنی بابی السرایا تاوقتیکه کشته شد ده ماه طول کشید ـ بعد **حسن بن سهل** جماعتی را فرستاد بمکه معظمه و بمدینه طیبه و به یمن و امر کرد آنهارا بمحاربه نمودن با طالبیین

ایضا **در این سنه زید النار** که برادر حضرت رضاع بود واین قدر از منازل عباسیین راسوخته بود که اورا زید النار گفتند حسن بن سهل آن بزرگوار را اسیر نمود بعد جناب زید امان خواست اورا امان دادند

ایضا در این سنه حسن بن سهل جناب محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین ع را که ابو السرایا اورا بجای محمد بن ابراهیم الطباطبا نشانیده بود روانه کرد بخراسان نزد مامون

در درالمسلوکست که در این سنه جناب ابراهیم المجاب ابن موسی الکاظم علیه السلام از دنیا رحلت فرمود

ایضا در این سنه بعد از فراغ هرثمه ازقتال با ابو السرایا آمد بجانب مرو وچون فضل بن سهل سعایت زیادی از هرثمه کرده بود مامون امر کرد اورا درمیان زندان حبس نمودند

در کامل ابن اثیر است که او درمیان محبس ازدنیا رفت ودر تاریخ طبری است که اورا میان محبس کشتند

ایضا در اینسال اولاد جناب عباس را از مرد وزن شماره کردند عده‌شان سی وسه هزار نفر بود

ایضا در اینسال مامون ملعون رجاء بن ضحاك را باجمعی از مرو روانه کرد که حضرت علی بن موسی را باجمعی ازطالبیین ازمدینه طیبه بیاورد بمرو

در عیون اخبار الرضا روایت کرده وقتیکه مامون از کشته شدن برادرش محمد امین راحت شدو درمسند خلافت مستقر شد عریضهٔ نوشت خدمت حضرت رضاع که تشریف بیاورید بخراسان حضرت عذرها آوردند مامون هم مکرر نوشت تا آنکه حضرت دانستکه جزاز حرکت چارهٔ ندارد این بود که حرکت فرمود بجانب خراسان انتهی

جهت اصرار مامون هم شاید این بود که مامون میدانست کثرت علم وفضایل واخلاق حمیده این بزرگوار را وآنکه آقا درمرکز دیانت که مدینه طیبه باشد متوقف است ومدینه هم ازمرکز سلطنت که مرو باشد دور است لذا خوف نمود که مبادا مردم باحضرت رضا ع بیعت کنند ومامون را از خلافت خلع کنند ازاینجهت اصرار نمود که حضرت را ازمدینه طیبه حرکت دهد وبیاورد بمرو

درعیون از بیهقی روایتکرده که فضل بن سهل ذوالریاستین بمامون گفت تقرب بجوی بخداوند بصلهٔ رحم پیغمبر ص وبه بیعت نمودن باحضرت علی بن موسی الرضاع تاجبران شود ظلمهائیکه پدرت هرون

نسبت بخاندان نبوت ورسالت کرد

پس مامون رجاء بن ضحاك و یاسر خادم را فرستاد بمدینه طیبه که حضرت ع و محمد بن جعفر الصادق ع را بیاورند بمرو

چون حضرت رضا بمرو تشریف آورد مامون آنحضرترا ولیعهد خود نمود وبتمام بلدان هم نوشت اینمطابرا وامر کردسکه باسم مقدس آنحضرت زدند ومردمرا امر کردلباس سبز بپوشندولباس سیاهی که شعار بنی العباس بود ازخود خلع کنند ودخترخود ام‌حبیبرا بحضرت رضا ع تزویج نمود وتمام اینها در یك روز واقع شد

ایضاً در عیون است وقتیکه حضرت رضا ع خواست از مدینه خارج شود آمد بوداع قبر جدش حضرت پیغمبر ص محول سجتانی گفت من دیدم مکرر وداع میفرمود باز برمیگشت بجانب قبرمقدس پیغمبر ص وصدای نازنین را بگریه وناله بلند میکرد گفت من نزدیك رفتم وسلام کردم و حضرترا تهنیت گفتم

فرمود من از جوار جدم خارج میشوم و در زمین غربت ازدنیا میروم و در جنب هرون دفن میشوم

وروایت کرده حضرت رضاع فرمود وقتیکه خواستم از مدینه خارج شوم عیالم را جمع نمودم و آنهارا امر کردم که برمن گریه کنند تامن صدای آنهارا بشنوم بعدفرمود آگاه باشید که من هرگز بسوی عیالم برنمیگردم

در کشف الغمه ازامیة بن علی نقل میکند که گفت من درمکه خدمت حضرت رضاع بودم در آن سفری که تشریف برد بخراسان پس حضرت رضاع طواف کرد ودر مقام ابراهیم مشغول طواف شد و حضرت جواد ع روی دوش موفق بود واوراطواف میداد پس حضرت جواد درحجراسمعیل مهموماً نشست موفق بحضرت رضا ع عرضکرد فدایت شوم آقازاده درحجر نشسته وحرکت نمیفرماید -

حضرت رضا ع تشریف آورد نزد نوردیده‌اش سبب سؤال فرمود

عرض کردچگونه برخیزم وحال آنکه میبینم شماوداع میکنید خانهٔ کعبه‌رایکنوع وداعی که گویا برنمیگردید بسوی او

در عیون اخبار روایتکرده مامون بحضرت رضا ع نوشت که ازراه کوفه وقم تشریف نیاورد چون دراین دوشهر شیعیان زیاد بودند ترسید مباداشیعیان مانع بشوند لذاحضرت از راه بصره‌واهواز وشیراز تشریف آوردند

درمطلع الشمس است آنچه ازخط سیر آنحضرت معلوم‌شده آنستکه آنبزرگوار از بصره باهواز وعربستان ایران عبورفرمودند ودر آنوقت شهرارجان آباد بوده وحاکم نشین اهواز بود ومیگویند آثار مسجدیکه‌منسوب است بحضرت رضاع فعلا در بلدارجان معروفست آنگاه تشریف آوردند بفارس وار آنجا ازخاك اصفهان برخلاف راه‌قم عبور فرمودند تاآنکه‌وارد شدند به نیشابور ودر آنجا درمحله بلاش آباد منزل فرمودند انتهی

درکشف الغمه از کتاب تاریخ نیشابور روایتکرده وقتیکه حضرت رضاوارد نیشابورشددرمیان مهدی نشسته بود بالای قاطرشبهاء پس درمیان بازار دونفراز ائمه که حافظ احادیث بودندیکی ابوذعهٔ رازی ودیگری محمد بن اسلم الطوسی رحمهما الله عرض کردند ایها السید ابن السادة ایها الامام ابن الائمه ایها السلالة الطاهرة المرضیة ایها الخلاصة الزاکیة النبویه بحق آبائك الاطهرین واسلافك الاکرمین الا

اریتنا وجهك المبارك المیمونه ورویت لنا حدیثاً عن آبائك عن جدك نذكرك

پس بغلهٔ حضرت توقف نمود وپردهٔ هودج برداشته شد چشمهای مسلمین بطلعت مبارك روشن شد دو گیسوی نازنین او مثل دو گیسوی پیغمبر ص بود مردم همه ایستاده نظر میکردند بعضی صیحه میزدند بعضی گریه میکردند وبعضی جامهای خودرا میجویدند وبعضی خودرا بخاكها میغلطانیدند وبعضی گردن میکشیدند که باز جمال نازنین را به بینند

تا آنکه وقت زوال شد اشكهای مردم مثل انهار جاری بود

ائمه وقضاة نیشابور فریاد زدند معاشر الناس گوش بدهید وساکت شوید اذیت نکنید پیغمبر ص را درباره ذریه اش

پس حضرت رضاع حدیث شریف سلسلة الذهب را املاء فرمود وبیست وچهار هزار قلمدان سوای دواتها بیرون شد واین حدیث شریف را نوشتند

« قال ع حدثنی ابی موسی بن جعفر الكاظم ع قال حدثنی ابی جعفر بن محمد الصادق ع قال حدثنی ابی محمد بن علی الباقر قال حدثنی ابی علی بن الحسین ع قال حدثنی ابی حسین بن علی ع شهید ارض كربلاء قال حدثنی ابی امیرالمومنین علی بن ابیطالب ع شهید ارض الكوفه قال حدثنی اخی وابن عمی محمد رسول الله ص قال حدثنی جبرئیل قال سمعت رب العزة سبحانه وتعالی یقول كلمة لااله الاالله حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی »

صدق الله سبحانه وصدق جبرئیل وصدق رسول الله ص والائمه علیهم السلام

در روایت امالی است وقتیکه راحله حضرت رضاع براه افتاد حضرت ندا فرمود بشروطها وانا من شروطها

فی روایة اخری قال ولایة علی بن ابیطالب حصنی امن دخل حصنی امن من عذابی

وممكن است گفته شود باتحاد مضمون این دو روایت چون لااله الاالله كلمه تدوینی توحید است وعلی بن ابیطالب كلمه تكوینی توحید است

مخفی نماناد که از روایت کشف الغمه استفاده میشود که اقلا جمعیتی که باستقبال حضرت رضاع رفتند صدهزار نفر بودند والا کی ممکن است که بیست وچهار هزار قلمدان میانشان یافت شود

ومحدث قمی درفوائد الرضویه فرموده در کتابی دیدم که چون حضرت رضاع به نیشابور رسید محدثین آن بلاد درخانه آنحضرت ایستاده بودند ونقل شده که در آنزمان در نیشابور سیصدهزار محدث بوده ازخاصه وعامه چنانچه نقل شده که درزمان علی بن بابویه القمی درقم از محدثین دویست هزار محدث بوده وظاهراً وجهش آنست که در آن زمان عوام وخواص همه عمل بحدیث میکردند واحادیث را حفظ میکردند

درعیونست حضرت رضاع درنیشابور وارد شد بمحلهٔ قزوینیها ودراو حمامی بود وچشمهٔ بود که آبش کم شده بود وآن چشمه چندپله در گودی بود پس حضرت تشریف برد درمیان آن چشمه وغسل کرد ونماز خواند وفعلا هم مردم میروند میان آن چشمه وبقصد تبرك غسل میکنند واز آب اومیآشامند ودرپشت آنچشمه نماز میخوانند وحوائج خودرا ازخداوند میخواهند ومستجاب میشود

وآنچشمه معروفست بعین كهلان

حقیر میگویم محتمل است که چشمه همانچشمه قدمگاه باشد وآن چشمه معروفست بحمام الرضاع

ودرعیون است که حضرت از آنجا حرکت فرمود ورسید بقریة الحمراء

عرضکردند یابن رسول الله وقت زوال است آیا نماز نمیخوانید
حضرت پیاده شد فرمود آب بجهت وضو حاضر کنید
عرض کردند آب موجود نیست
حضرت با دست نازنین زمین‌را گود کرد چشمه‌آبی ببرکت دست نازنین حضرت ظاهر شد آن بزرگوار باتمام همراهانش از آنچشمه وضو گرفتند واثر آنچشمه تاامروز باقی است
اقول قرية الحمراء فعلا معروفست بده سرخ که در نیم‌فرسخی شریف آباد وشش فرسخی مشهد مقدس واقع است
درعیوست حضرت از آنجا تشریف آورد سناباد وپشت نازنین‌داد بکوه سنگتراشان‌وفرمود «اللهم انفع به‌و بارك‌فيما ينحت منه» بعدامر فرمود که ازاو هزکاره بسازند وتمام غذاهایش‌را درمیان‌او طبخ کنند واز آنروز مردم هدایت یافتند بآنکوه وظاهرشد ببرکت دعای آن‌حضرت در آن کوه
بعد حضرت‌تشریف برد وداخل شد بخانه حمیدبن قحطبهٔ طائی وتشریف برد میان قبهٔهارونی‌و بدست نازنین خطی کشید بیکطرف قبه وفرمود هذه قبتي وفيهاادفن وسيجعل الله هذ المكان مختلف شيعتي و اهل محبتي
درمطلع الشمس است حضرت ازسناباد تشریف‌برد بسرخس وازسرخس بمرو ونزول‌اجلال‌فرمود
ودرفوائدالرضویه محدث‌قمی‌فرموده که شخصی ازاهل کرون که قریه‌ایست ازقرای اصفهان‌جمال حضرت‌رضا ع‌بود در سفریکه تشریف میآورد بخراسان چون خواست آنجمال مراجعت کندعرض کرد یابن رسول‌الله ص مرا شرافت ده بچیزی ازخط خودکه من‌تبرك بجویم واین مرد ارعامه بود
پس حضرت نوشتهٔ باومرحمت فرموده ودر او نوشته بود
« كن محبأ لال محمد ص وان كنت فاسقا ومحبأ لمحبيهم وان كانو فاسقين »
ودر آخر آن مکتوب شریف است
قال ابوذر رضى‌الله عنه قال رسول‌الله ص ياباذر اوصيك فاحفظ لعل‌الله ان‌ينفعك به جاور‌القبور وتذكر بهاالاخرة وزرها احياناً بالنهار ولاتزرها بالليل
وگفته شده که این نوشته شریف نزد بعض ازاهل قریه‌کرون موجود است انتهی
در ارشادمفید است وقتیکه حضرت تشریف برد بمرو مامون تعظیم‌واکرام نمود ازآنحضرت بعد فرستادخدمت آنحضرت عرضکرد من‌میخواهم خودرا ازخلافت‌خلع کنم‌وخلافت‌را واگذار نمایم‌بشما
حضرت فرمود اعيذبالله ياامیرالمومنين من هذاالكلام وان يسمع به احد
دو مرتبه مامون فرستاد خدمت حضرت عرضکرد حال که ازقبول خلافت ابا دارید لابدید که ولایت عهدمرا قبول فرمائید
باز حضرت امتناع شدیدی فرمود
مامون حضرترا طلبید در مجلس خلوتیکه غیر حضرت رضاع ومامون وفضل بن سهل کسی‌نبود بحضرت عرضکرد من میخواهم امر خلافت را تسلیم وواگذار نمایم بشما
حضرت فرمود الله‌الله ياامیرالمومنين لاطاقة لى بذلك ولاقوة لى‌عليه
مامون گفت ولایت عهد خود را بشما واگذار میکنم
حضرت فرمود مرا معذور بدار
مامون حضرت را تهدید کرد بحضرت عرضکرد عمر بن‌خطاب شوراا در میان شش نفر قرار

داد که یکی از آنها جد تو امیرالمومنین ع بود و شرط کرد که هریك از اینها که مخالفت بنمایند گردنش را بزنند حال شما لابدید از قبول نمودن ولایتعهد

حضرت ناچار قبول فرمود بشرط آنکه درامر ونهی وقضاء وافتاء وعزل ونصب دخالت نفرماید مأمون قبول کرد

درعیون است مأمون دوماه اصرار میکرد که حضرت ولیعهد او باشد وحضرت قبول نمیفرمود تا آنکه بالاخره آنحضرترا تهدید بقتل نمود که حضرت راضی شد انتهی

وشاید غرض مامون این بود که بمردم بفهماند که حضرت رضا که دنیارا ترك کرده تزهد بوده نه زهد لهذا حال که ریاست ودنیا بجهتش میسر شد قبول فرمود وعلاوه آنکه مامون خواست خلافت خودرا اثبات نماید باعطاء منصب ولیعهدی بحضرت رضا ع چون لازمه قبول ولایت اثبات خلافت خود او خواهد بود وشاید علل ومصالح دیگرهم بوده درواگذاری ولایتعهد خودرا بحضرت رضا ع

امر سوم در تواریخ مهمه متعلقه بطوس و بمشهد مقدس در ماه ثالثه از حجرت

درسنه دویست ویك درتاریخ طبری است که درسه شنبه دوم ماه رمضان مأمون بیعت گرفت از برای حضرت رضا بولایتعهد وآنحضرترا بعدازخود خلیفه مسلمین قرارداد وسماه الرضا من آل محمد ص وبرادرش قاسم موتمن را ازولایتعهد خلع نمود

بعد که مأمون ولایتعهد خودرا بحضرت رضا تفویض نمود علماء واصحاب مقالات راجمع نمود که باحضرت مباحثه کنند درواقع آن علومی که درسینه نازنین جدش امیرالمومنین ع ماند که فرمود «ان هنا لعلماً جماً واشار الی صدره الشریف» آن علم ازاین عالم نبیه بروز وظهور نمود چنانچه درزیارت جوادیه است «السلام علی من کسرت له وسادة والده امیرالمومنین ع حتی خصم اهل الکتب وثبت قواعد الدین

در کتاب کفایة الموحدین از قاضی ابوالفرج بغدادی روایتکرده که رسول خدا فرمود ظاهر میشود ازصلب موسی بن جعفر ع علی که نامیده میشود برضا واوموضع علم ومعدن حلم است بعد فرمود بابی المقتول فی ارض الغربة

ازاباصلت هروی روایتکرد که حضرت موسی بن جعفر ع بپسرهایش میفرمود هذا اخوکم علی بن موسی عالم آل محمد ص فاسئلوه ان ادیانکم واحفظوا مایقول لکم فانی سمعت ابی جعفر بن محمد یقول لی ان عالم آل محمد ص لفی صلبك ولیتنی ادرکته فانه سمی امیرالمومنین ع

مامون درمرو مجلس مفصلی ترتیب داد که علماء مذاهب وملل را درآن مجلس حاضر نمود منجمله جاثلیق نصاری ورأس الجالوت یهودی ورؤساء صابئین وهرمز اکبر واصحاب زردشت وفسطاط رومی وحضرت رضا ع باآنها مباحثه فرمود که تمام اصحاب ملل اعتراف نمودند بمراتب علم وفضل حضرت رضا روایتش در عیون واحتجاج طبرسی مفصلا ذکر شده

درسنه دویست و دو مامون دختر خود ام حبیب را تزویج نمود بحضرت رضا ع وامر کرد که مردم لباس سبز بپوشند وبقیه الوان را خلع کنند

ایضا در این سنه مأمون ازمرو بیرون شد بقصدعراق وبغداد وحضرت رضا ع وفضل بن سهل ذوالریاستین راهمراه خود حرکت داد تارسیدند بسرخس ودرسرخس میان حمام بحیله فضل بن سهل را بقتل رسانیدند

ودر سابق ازتاریخ طبری نقل شده که قتل فضل بن سهل در روزجمعه سوم ماه شعبان سنه دویست دو بوده درسن شصت سالگی

دروفیات الاعیانست که غالب مسعودی خالوی مأمون اورا میان حمام بقتل رسانید

وجهت ملقب شدن فضل بن سهل به ذی الریاستین این بود که فضل هم ریاست کشوری داشت وهم ریاست لشگری واو اول مجوس بود بدلالت یحیی بن خالد برمکی مسلمان شد وبمنصب وزارت نائل شد

الحاصل بعد از فضل بن سهل مامون حرکت نمود ووارد شد بسناباد و مدتی سر قبر پدرش هرون اقامت نمود ودر آنوقت حضرت رضا ع مریض بودند

درسنه دویست وسه درآخرماه صفر حضرت رضا ع را بزهرجفا شهید نمودند

مامون امر کرد آنحضرترا نزد قبر پدرش دفن کردند ونوشت بحسن بن سهل برادر فضل بن سهل واورا
مأمون امر کرد آنحضرترا نزدقبر پدرش دفن کردند ونوشت بحسن بن سهل برادر فضل بن سهل واورا
خبرداد از شهادت حضرت علی بن موسی وآنچه وارد شده براو ازمصیبت بسبب رحلت آن بزرگوار

ونوشت باهل بغداد وبنی العباس» سبب انزجار وکدورت شما ازمن این بود که من حضرت رضا ع را ولیعهد خود نموده بودم حال آنحضرت از دنیا رحلت فرمود ـ ومردم را دومرتبه دعوت نمود به بیعت باخود»

اهل بغداد وبنی العباس جواب بسیار غلیظ و درشتی باو دادند

درسنه دویست وپنج مامون عمل مشرق زمین را بطاهر بن حسین ذی الیمینین دادوتا آخرزمان طاهر به دارالملك آنها مرو شاه جهان بود (ازمرو تابهریك ازطوس وبخارا وهرات شصت فرسخ است)

درسنه دویست وهفت **درشنبه بیست وپنجم جمادی الاخره** طاهر بن حسین ذی الیمینین درمرو وفات نمود درسن چهل وهفت سالگی وطاهر یك چشم داشت لذا شاعر میگوید

یا ذی الیمینین وعین واحده　　　نقصان عین ویمین زائده

کذا فی تاریخ ابن خلکان ـ

در فردوس التواریخ است که طاهر ذوالیمینین درخلافت مامون شمشیرها زد وگردن کشان را مطیع مأموی گردانید ودرنزد مامون تقرب زیادی داشت ودر باطن اخلاص زیادی بائمه اظهار داشت بعکس یحیی بن خالد برمکی

ازمعجم البلدان نقلکرده که طاهر بن حسین واولادش مدت شصت ودو سال در خراسان حکومت نمودند

در سنه دویست وچهارده **مامون** ولایت خراسان را به عبدالله بن طاهر بن حسین داد

در سنه دویست و هیجده در صبح شنبه هیجدهم ماه رجب مامون در

بذندون که از بلاد روم‌است ازدنیا رفت درسن چهل وهشت سالگی بعداز آنکه بیست سال تقریباً خلافت کرده بود ونعش اورا درطرطوس که‌از بلدان روم است دفن کردند

در سنه دویست ونوزده جناب محمد بن قاسم بن عمر بن علی بن الحسین ع اهالی طالقان و خراسا را بامامت حضرت امام محمد تقی ع دعوت میکرد ودر باطن این دعوت پیشرفت نمود بذر محبت اهلبیت درسرزمین خراسان پاشیده شد

در سنه دویست و بیست در آخر ماه ذیقعدة الحرم حضرت امام محمد تقی ع از دنیا رحلت فرمود بظلم معتصم بن هرون الرشید ملعون

درسنه دویست وپنجاه وسه یعقوب بن لیث‌صفار که در سیستان خودش وپدرش مسگر بودند خروج نمود وسیستان را تصرف کرد بعد لشگر بخراسان کشید وطاهریان راکه درخراسان‌از جانب بنی‌العباس حکومت‌داشتند مقیدنمود وبسیستان‌روانه کرد ودست بنی‌العباس را ازحکومت‌خراسان کوتاه کرد بجزای ظلمهائیکه بحضرت‌رضاع نموده بودند‌بعدرفت ببغداد‌بقصد تسخیر آن‌ومقهور نمودن معتمد بالله خلیفه عباسی را لکن ازعهده برنیامد ودر نزدیکی بغداد شکست خورد

درسنه‌دویست‌وشصت‌وپنج یعقوب بن لیث ازدنیا رفت‌بعد برادرش عمرو بن لیث بجای او بسلطنت نشست

در کتاب عقدالعلی العلی الموقف الاعلی است‌که در تاریخ کرمان نوشته شد خلیفه به‌عمرو بن لیث فرمود از نیشابور بیرون شود اورا باولاد طاهر بدهد عمرو توقف کرد باوی گفتند فرمانبرداری خلیفه عین فرض است

گفت‌ولایتی را چون ازدست دهم که حشیشهای الریباس وترابها النقل وحجرها الفیروزج یعنی (گیاه‌او ریباس است وخاك ارخاك خوردنی است که‌مثلش درروی زمین‌یافت نمیشود وسنك‌اوفیروزه (است وشاید مراد ازتراب‌ها النقل معدن نمکی است که درنیشابور است

وارد شده که حجاج بن یوسف اصفهان‌را بعاملی داد که‌سنك آن‌سرمه است وگیاه‌آن زعفران است ومگس آن زنبور عسل است

در تاریخ گزیده است عمر بن لیث بیست ودو سال سلطنت کرد وکار اوعروج تمام یافت‌و رافع بن هرثمه بااو مخالفت کرد

عمرو بن لیث بااو محاربه نمود واوار منهزم ساخت رافع پناه بسلطان خوارزم برد اوهم غدر نمود ورافع راکشت وسرش را نزد عمرو بن لیث فرستاد

کار عمرو قوت گرفت و طمع در مملکت خوزستان و عراق عرب نمود و با معتمد خلیفه طریق مخالفت پیمود

خلیفه عباسی اسماعیل سامانی را بفرمود که باعمرو بن لیث محاربه کند ودر ربیع الاخر سنه **دویست‌وهشتادوچهار** اسماعیل سامانی بادوازده هزار مرد جنگی بجنك عمرو بن لیث‌رفت گذارشان بکوچه باغی افتاد که در او درخت سیبی بود اسماعیل سامانی غلامی راگماشت تا‌ببیند کسی از سیب آن درخت تصرف میکند یانه

همه لشگریان گذشت ویك سیب آن درخت را تصرف نکردند
اسمعیل سجده شکر بجای آورد که سیاست وعدالت او درلشگر خود بدین مرتبه رسیده
آخرالامر اسمعیل بعمروبن لیث غالب شد واورا گرفته در زندان محبوس نمود -
یکی از غلامان از کنار محبس گذشت عمرو بوی گفت برای من غذائی مهیا کن
اوپاره گوشتی دردست داشت اورا درهرکاره انداخت و جوشانید رفت که حویجی تحصیل کند
سگی سرمیان هرکاره کرد که استخوان گوشت بردارد دهانش سوخت سر بتعجیل برون آورد حلقه
هرکاره بگردنش آویخته ومیدوید عمرو بشدت خنده کرد پرسیدند موجب خنده ات چیست
گفت امروز صبح طباخ میگفت سیصد شتر کمست بجهت حمل اسباب مطبخ زیادتر لازمست و
اینهنگام مشاهده میکنم که سگی بآسانی تمام مطبخ مرا میبرد (تعزمن تشاء وتذل من تشاء)

درسنه دویست ونودوسه حاکم **خراسان** وسیستان و ری و **اصفهان** و ترکستان
اسماعیل سامانی بود - و اسمعیل مؤسس سلطنت سامانیان بود -
بعد از اسمعیل پسرش احمدبن اسمعیل بسلطنت نشست وبعداز احمدپسرش نصربن احمد بسلطنت
نشست وبعد از نصرپسرش نوح بن نصر وبعد ازاو پسرش عبدالملك بن نوح سلطنت نشستندودرآن وقت
البتکین برادر سبکتکین از جانب عبدالملك بن نوح درخراسان حکومت داشت
بدانکه محدث قمی فرموده در اوائل ماه ثالثه سه نفرطبیب ماهر بو ند ومسمی بودند به ابن
ماسویه واکمل واشهر ایشان یوحنای طبیب بوده واو درسنه دویست وچهل وسه وفات نمود
ونیز هاسویه را ادویه مجربه ایست منجمله آنکه چنددانه فندق را قبل از طعام بخورند
اگر ادویه سمیه درآن طعام باشد رفع ضرر آنرا نماید -
منجمله آنکه مالیدن حمار وحشی بصورتیکه کلف دارد اورا میبرد
منجمله اگر در ابتدای آبله پای طفل را حنا ببندند وهرروزه مکرر کنند از حدوث آبله و
ضرر آن حفظ نماید

امر چهارم - در تاریخ مهمه متعلق بطوس وبمشهد مقدس در ماه را بعه از هجرت

در روز چهاردهم ذیحجه سنه سیصد وهفده قرامطه حجاج مکه راکعبه وجامه کعبه را ربودند
وخانه های مکه را غارت کردند وحجرالاسودرا کندند وبهجر بردند
در حاشیه مجمع البحرین از بهائی نقل کرده که دروسنه سیصدوده قرامطه داخل مکه شدند
در موسم حج وحجر الاسود را بردند بهجره وده سال حجر نزدآنها باقی ماند وخلق زیادی را کشتندو
از جمله مقتولین جناب علی بن بابویه بود که مشغول طواف بود دربین شمشیری باو زدند افتادبروی
زمین وانشاد کرد

ترى المحبين صرعى فى ديارهم كفتية الكهف لا يدرون كم لبثوا

در روز دهم شوال سیصد وبیست وهشت ابن مقله از دنیا رفت که شاعر میگوید
(فصاحة سحبان وخط ابن مقله الخ)
واو بود که خط را از کوفیت نقل کرد

درسنه سیصد وپنجاه منصور بن نوح برادرعبدالملك بن نوح بسلطنت نشست والبتکین سلطنت اورا صحه نگذاشت و براو یاغی شد وشهر غزنین راتصرف نمود ولشگر منصور سامانی را شکست داد واو اول سلاطین غزنویان بود

ودرهمین سنه معزالدوله احمد دیلمی بشیعیان بغداد اذن داد که بجهت حضرت سیدالشهداء ع عزاداری کنند وشیعیان درآنسال دربغداد روزعاشوراء عزاداری کاملی نمودند ودکاکین رابستندوگل بصورت مالیدند وجامه‌های خودرا دریده موکنان وموبه کنان درمیان بازارها و کوچه‌ها نوحه گری مینمودند وعید غدیر آنسال‌را شیعیان جشن مفصلی گرفتند

ودرعیون اخبارالرضا فرموده که‌در سنه سیصد وپنجاه ودو شیخ صدوق محمدبن علی بن بابویه القمی رحمة‌الله علیه باجازهٔ رکن‌الدوله‌حسن دیلمی مشرف شد بزیارت مشهدمقدس‌رضوی‌وقدریکه‌از راه‌آمد رکن‌الدوله‌ایشان‌رابرگردانیدو گفت‌این‌مشهد مبارکی که بزیارت اومیروی‌منهم‌مشرف‌شده‌ام وهرحاجت که ازخدا خواسته‌ام ببرکت این‌مشهد شریف برآورده شده

ازشما استدعامیکنم که‌مرا ازدعاء خیرفراموش‌نکنید واز نیابت من‌زیارت کنید وسلطنت‌سلاطین دیالمه ازسنه‌سیصد و بیست‌ویك بود تاسنه سیصدوهفتاد ونه وهمه سلاطین‌دیالمی‌شیعه‌بودند و بزرگترین سلاطین دیالمه‌عضد الدوله پسررکن الدوله بود واو بانی مرقد مطهر حضرت امیرالمومنین ع بود در نجف اشرف وگویا درعصرسلاطین دیالمه وسلاطین سامانیه مرقدمطهرحضرت رضاع بپارهٔ ازتزیینات مزین شده ومورد توجه زوار و مومنین بود

درسنه‌سیصدوشصت وشش نوح بن منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل السامانی بتخت سلطنت نشست وفخرالدوله دیلمی برضد وی حرکت نمود

وایضا دراینسال البتکین ازدنیا رفت وبعد ازاو برادرش سبکتکین پدرسلطان‌محمودبرغزنین مسلط شد ودر روزهشتم‌ماه‌شوال سنه‌سیصد وهشتاد ودو عضدالدوله دیلمی‌شیعهٔ باخلاص امیرالمومنین (ع)وفات‌نمود وایشان صارف‌زیادی بمصرف‌تعمیر بقعهٔ‌مبارك که امیرالمومنین‌ع‌وحضرت سیدالشهداء‌ع‌نمود

درسنه سیصد وهشتاد وپنج امیر سبکتکین با پسرش سلطان محمودکه درنیشابور بودند شنیدندکه عبدالله وزیرایشان سعایت نموده نزدنوح بن‌منصوربن نوح‌بن نصربن‌احمد بن‌اسماعیل سامانی لهذا رفتند بطوس خدمت نوح‌بن‌منصور غبار کدورت رابرطرف نمودند

ودونفر دشمن بزرك اوراکه‌فائق‌وابوعلی باشدکه بافخرالدوله دیلمی‌برضد نوح‌بن‌منصورقیام نمودند دراندرخ که‌ازقرای‌طوس‌است منهزم‌ساختندوسبکتکین پدرسلطان‌محمود ملقب‌شد بناصرالدوله وسلطان محمود ملقب بیمین الدوله

درسنه‌سیصدوهشتادوهفت امیر سبکتکین از دنیا رفت‌وپسرش‌سلطان محمود بجای پدر بسلطنت نشست وخراسان وسیستان وعراق‌وکرمان وبلوچستان وزابلستان وهندوستان را شرقاً و غرباً تصرف نمود

وسلطان محمود در عاشوراء سنه سیصد وشصت متولد شد و اومحب علماء بود

وشعراء قابل را اوتربیت کرد مثل فردوسی وعسجدی وعنصری و فرخی

درسنه سیصد هشتاد و نه **دولت سامانیه منقرض شد**

و مدت سلطنت سامانیه صد سال بود وپای تختشان بخاری بود

امر پنجم

در تاریخ مهمه متعلقه بطوس و مشهد مقدس در ماه خامسه ازهجرت

در سنه چهارصد و بیست و یك **سلطان محمود غزنوی از دنیا رحلت کرد**

دو سنه چهارو سی و دو طغرل بیك بن میکائیل بن سلجوق که اول سلاطین سلجوقیه بود بتخت سلطنت نشست

وزیرش منصور بن محمد الکیدری المقلب بعبدالملك بود

وبواسطه عداوتیکه این وزیر ملعون باراففیه وشافعیه داشت امر کرد مدتها در منابر خراسان رافضیه وشافعیه راکه ناشر مناقب اهلبیت بودند لعن میکردند باینجهت علماء رافضیه وشافعیه ازخراسان فرار کردند وکسی جرئت نمیکرد بزیارت این مرقد شریف مشرف شود وتقدیم ارادت بنماید

ونواصب وخوارج عقائدشان پیشرفت نمود آخرالامر این وزیر ملعون بکیفرعمل خود گرفتارشد که هیچکس باین سوء خاتمه گرفتار نشده خونش درمرو ریخته شد ومذاکیرش در خوارزم دفن شد و جمجمه ودماغش درنیشابور دفن شد وپوست بدنش راکندند ومیانش راابرازکاه کردند وبکرمان برای خواجه نظام الملك فرستادند

درسنه چهارصد پنجاه پنج طغرل بیك از دنیا رفت

وبرادر زاده او الب ارسلان بن طغرل بیك ابن میکائیل بن سلجوق بسلطنت نشست ووزیراوجناب خواجه نظام الملك طوسی رحمة الله علیه بود والب ارسلان سلطان بسیار بزرك عادلی بود وبتاییداین وزیر عالم عاقل مفاسد مذهبی اصلاح شد

وعلماء رافضیه وشافعیه که از ترس دشمنان فرار کرده بودند بمساعدت خواجه نظام الملك بخراسان مراجعت فرمودند

و مرقد مطهر حضرت رضا ع کم کم مورد توجه شیعیان وتوسل آنان گردید

درسنه چهارصدوشصت وسه الب ارسلان بتصویب وزیرش خواجه نظام الملك ملکشاه پسر خود را ولیعهد خود گردانیده

والب ارسلان در حدود خوارزم بابعضی از سرکشان محاربه سختی نمود و بآنها ظفر یافت و مراجعت نمود بطوس وبشرف طواف مرقد مطهر حضرت رضا نائل شد

درسنه چهارصدوشصت و پنج الب ارسلان از دنیا رفت

وجسد اورا درمرو شاه جهان دفن کرده

وبعد پسرش جلال الدین ملکشاه بجای پدر بسلطنت نشست وتاریخ جلالی که در تقاویم نوشته میشود منسوب است باو وبعد اوپسرش برکیارق بن ملکشاه بسلطنت نشست

درسنه چهارصدوهشتادویك رعایای مرو بدرگاه وزیر خواجه نظام الملك شکایت نمودند از حاکم خود خواجه این خدمت را بعهده شرف الدین ابوطاهر بن سعید القمی واگذار فرمود

درمجالس المؤمنین است که ابوطاهر بن سعید القمی مدت چهل سال عامل مرو بود وابتداء آن در زمان سلطنت سلطان ملکشاه بن سلطان الب ارسلان بود وانتهاء آن در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه بن الب ارسلان بن طغرل بیك بود

وچون خواجه نظام الملك از دنیا رفت سلطان سنجر منصب وزارت را بشرف الدین ابوطاهر القمی تفویض نمود ومدت سه ماه بمسند وزارت مستقر بود که ازدنیا رحلت فرمود واو بغایت متدین ومتشرع بود وقبرش درجوار قبر مطهر حضرت رضا میباشد انتهی

بنابراین رحلت ابوطاهر القمی درحدود سنه پانصد وبیست بوده وموضع دفنش معلوم نیست

امر ششم در تواریخ مهمه متعلقه بطوس و بمشهد مقدس در ماه سادسه

در سنه پانصد وچهل وهشت طایفه از اتراك غزنین که معروف بودند به تاتار و مغول بسلطان سنجر یاغی شدند وقصد کردند خراسان را

درکامل ابن اثیراست فمروا بطوس وهی معدن العلماء والزهاد فنهبوها وسبوا نسآئها و قتلوا رجالها وخربوا مساجدها ومساکن اهلها ولم یسلم من جمیع ولایة الطوس الا البلد الذی فیه مشهد علی بن موسی الرضاع انتهی

از این عبارت استفاده میشود که سناباد ونوغان درآن تاریخ شهری بوده وببرکت مرقد مطهر از حمله مغول وتاتار سالم مانده واین بزرك اعجازیست از برای این مرقد مطهر چون درآن تاریخ نه دولت استیلائی داشته ونه ملت

ولـذا در آن حمله جمعی از علماء طوس شهید شدند مثل ملا محمد مارشگی و نقیب عاوین علی الموسوی واسماعیل بن محسن خطیب طوس وغیر ایشان

درسنه پانصد وپنجاه ودو سلطان سنجر ابن ملکشاه ابن الب ارسلان ابن طغرل بیك ابن میکائیل ابن سلجوق سلطان خراسان وماور آء النهر درمرو از دنیا رفت وهمانجا دفن شد در سن هفتاد وسه سالگی

در سنه پانصدوپنجاه وشش انقلاب و حوادثی در طوس و نیشابور ازحمله مغول و تاتار واقع شد اشد ازحمله سابق

در تاریخ ابن اثیراست درآن انقلاب نیشابور بکلی منهدم شد و تمام ابنیه علمیه که درطوس بود از میان رفت

از آنجمله (مسجدعقیلی) که مجمع علماء واهل فضل بود خراب شد وکتابخانه نفیس بسیار بزرگی دچارحریق شده ودرآن انقلاب هشت مدرسه حنفی وهفده مدرسه شافعی خراب شد وپنج کتابخانه محروق و هفت کتابخانه بغارت طوس تاراج شد

ونهبوا طوس نهبا فاحشاً وحفروا المشهد الذی لعلی بن موسی ع وقتلوا کثیراً ممن فیه ونهبوهم ولم

یتعرضوا للقبة التی فیه القبر انتهی

ازاین عبارت استفاده میشود که انقلاب این فتنه از فتنه هشت سال قبل اشد وسختتر بوده چون درفتنه سابق ابداً متعرض مشهد مقدس نشدند ودراین فتنه متعرض شدند لکن متعرض قبهٔ مبارکه نشدند

در سنه پانصد و نود و نه چنگیز حان جد هلاکوخان بسلطنت نشست و چین و ترکستان را گرفت وخاك اومتصل شد بخاك سلطان محمد خوارزمشاه وتقریباً تمام ایران راچنگیز خان متصرف شد سلطان محمد راه فرار راپیش گرفت وممالك اوزیر پای لشگر چنگیز پایمال شد واول شهریکه چنگیز خان ازممالك خوارزمشاه تصرف نمود بخارا بودلشگر مغول در بخارا سواره داخل مساجد شدند وشهر بخارا را سوزانیدند وچهارشهرمعتبر خراسان راکه بلخ وهرات ومرو ونیشابور باشد سپاهیان چنگیزخان بریاست پسرش تولیخان خراب وویران نمودند ومقتولین این بلادرا چندین گرور نوشته اند

امر هفتم در وقایع مهمه متعلقه بطوس وبمشهد مقدس در ماه سابعه

در سنه ششصد و شانزده چنگیزخان ازراه جام بطوس آمد هر کجا اظهار اطاعت میگردند ابقائشان میداشت وهرکجا سرکشی میکردند آنهارا سرکوب ومستأصل مینمود وقرای شرقی طوس از قبیل نوقان وغیره همه مطیع شدند ونجات یافتند ورسولانی فرستاد بطوس ومطالبه خراج کرد جواب ندادند لذا در قرای طوس قتلی بافراط نمود

در سنه ششصد و هفده

چنگیز خان اهل مرور اقتل عام نمود

و ابن اثیر در کامل وابن ابی الحدید در شرح خطبه ملاحم مینویسد و یکروز هفتصد هزار نفر را بقتل رسانیدند وقبر سلطان سنجررا درمرو نبش کردند واورا آتش زدند بعد لشگر مغول وتاتار بامرچنگیز خان آمدند بنیشابور وهمان رفتاری کـه بااهل مرو کـرده بودند بااهل نیشابورهم همان رفتار را کردند

بعدطایفهٔ ازآنها آمدند بطوس بااهل طوس هم همان رفتاررا کردند که بااهل مرو و نیشابور کرده بودند

ثم عمدوا الی الطوس فنهبوها وقتلوا اهلها وخربوها وخربوا المشهد الذی فیه علی بن موسی الرضا ع والرشید حتی جعلوا الجمیع خرابا ثم ساروا الی هرات انتهی

پس معلوم شد که این حمله ازدوحمله سابق اشد وسخت تر بوده چون دراین حمله متعرض مشهد مقدس شدند وجمیع را خراب کردند - لکن معلوم نیست که قبه مبارکه و مرقد مطهر حضرت رضا ع را خراب کرده باشند

ایضا دراین سنه سلطان محمد خوارزمشاه از دنیارفت وپسرش جلال الدین بجای او بسلطنت نشست

بدانکه طایفه مغول وتاتار دوطایفه صحراگرد وحشی بودند ودرنواحی شرقی سکنی داشتند و اراضی مسکونی آنهارا مغولستان وتاتارستان مینامیدند گاهی از مساکن خود حرکت نموده مثل سیل هجوم باطراف مینمودند واسباب انقلاب بودند ودولت غالباً بزحمت آنها مبتلا بود وازهمه آنها سخت تر

حملات چنگیزخان مغول بود که بهرجاروی میآوردند آبادیهارا خراب میکردند و مردم راقتل عام می نمودندازمردوزن پیروجوان نمگذشتند وبغیرخرابی دنیا قصدی نداشتند لذاچنگیزخان دراسرع وقتی ممالك آسیا ونصف ممالك اروپا را متصرف شد و چنگیز ازطایفه مغول بود و بزحمت زیادی قبایل مختلفه را مطیع خود نمود

درسنه ششصد و بیست چهار چنگیزخان در مرو ازدنیا رفت وممالك متصرفی خودرا میان چهار پسرش قسمت کرد وسلطنت ایران را بپسرش تولیخان داد

درسنه ششصد وبیست وهشت تولیخان ازدنیا رفت ودوپسرداشت یکی منکوقاآن ودیگری هلاکوخان وریاست مغول به منکوقاآن رسید واو ریاست ایران را ببرادرش هلاکوخان واگذار نمود

درسنه هزارششصد وپنجاه وسه هلاکوخان ازجیحون عبور نمود وبطوس آمد بعد عازم تسخیر بغداد شد ومرحوم خواجه نصیرالدین طوسی بواسطه عداوتیکه با خلفاء بنی العباس داشت وجناب محمد بن علقمی وزیرمستعصم عباسی که شیعه ومحب اهلبیت بودچنانچه درمجالس المومنین فرموده باهلاکوخان همدست شدند وبغداد را تصرف کردند ومستعصم خلیفه را در ششم ماه صفرسنه ششصد وپنجاه شش که مطابق است با کامه (خون) بقتل رسانیدند وسلطنت بنی العباس را منقرض کردند ابتداء سلطنت بنی العباس سنه صد وسی دو بود که عبدالله سفاح بهمراهی ابو مسلم مروزی بخلافت نشست

پس مدت خلافت بنی العباس پانصد و بیست وچهار سال بود ۰ بعد هلاکوخان آمد بآذربایجان ومراغه را پای تخت خود قرار داد

درسنه ششصد وشصت وسه هلاکوخان در مراغه مسموماً از دنیا رفت در سن چهل وهشت وسالگی

درسنه ششصد وهفتاد وسه ارغون خان ابن اباآقاخان ابن هلاکوخان که قریب سی سال ایالت بعضی ازبلدان خراسان بوی تعلق داشت درطوس ازدنیا رفت

درسنه ششصد ونود وپنج در زمان سلطنت غازان خان ابن اباقاخان ابن هلاکوخان ابن تولیخان ابن چنگیزخان داود بن براق از ماوراء النهر بخراسان آمد واکثربلادرا سوزاند خاصه طوس ومشهد ونیشابور را

أمر هشتم

دروقایع مهمه متعلقه بطوس وبمشهد مقدس درماه ثامنه ازهجرت

درسنه هفتصدوسه

نبیره هلاکوخان اولجایتون ابن ارغوون خان ابن اباآقاخان ابن هلاکوخان المسمی به سلطان محمد خدابنده بسلطنت نشست

واو بدست علامه حلی تشیع را اختیار نمود وسایر سلاطین مغول مذاهب وادیان مختلفه داشتند وسلطان محمد خدابنده بسیار سعی نمود در تعمیر خرابیهای چنگیزخان وتولی خان وحضرت مغول تاتاریان که درمشهد مقدس کرده وامر کردند درجمیع ممالك ایران خطبه بنام شریف دوازده امام ع خوانده شود ودر خاتمه باب ششم اجمالی ازقضایای ایشانرا نقل کردم

واو درشب عید فطر سنه هفتصد وپانزده درشهر سلطانیه که بناء خود او بود ازدنیا رفت ودر آنجا دفن شد وسلطانیه در نزدیکی شهر زنجانست

درسنه هفتصد وهیجده درزمان سلطنت سلطان ابوسعید بن سلطان محمد خدابنده شاهزاده یساور ازجلگه هرات بقصد تسخیر خراسان ومازندران بجام رسید وحکامیکه ازجانب سلطان ابوسعید درطوس بودند همه مشغول عشرت بودند ولشگرشان پراکنده بود ناگاه شاهزاده یساور خودرا بایشان زد وتمام اموالشان را غارت کرد

وایضا درسلطنت ابوسعید امیرچوپان بخیال قتال باوی باهفتاد هزارسوار وارد مشهد مقدس شد ودر آنجا امراء خراسان باوی عهد کردند که از او برنگردند

درسنه هفتصد وسی وچهار قاضی شمس الدین بطوطه ازطریق جام مشرف شد بمشهد مقدس وحکایتش در مطلب چهارم ازفصل ذکر خواهد شد (انشا)

درسنه هفتصد وسی وشش در شب بیست وپنجم شعبان المعظم امیر تیمور متولد شد ودراینسال سلطان ابوسعید بن سلطان محمد خدابنده درقراباغ ازدنیا رفت ونعش اورا آوردند بسلطانیه ونزدیك قبر پدرش دفن کردند

وبعد مدتی ایران ملوك الطوائف بود چندزمانی امیرچوپان سلطنت کرد واوسه پسرداشت امیر حسن خان وشاه عمرو وامیرتیمورتاش وچندرمانی پسرهای امیرچوپان سلطنت کردند

درسنه هفتصد وهفتاد ویك امیر تیمور خروج کرد واغلب ممالك روی زمین را تصرف نمود

درسنه هفتصد وهفتاد وسه بامر ملك اشرف شعبان بن حسین عمامه سبز مختص شد بسادات چنانچه شاعر میگوید

اطراف تیجان اتت من سندس　　خضر باعلام علی الاشراف
والاشرف السلطان خصصهم بها　　شرفا لیفرقهم من الاطراف

ونعم ماقیل

جعلوا لابناء الرسول علامة　　ان العلامة شأن من لم یشهر
نورالنبوة فی وسیم وجوههم　　یغنی الشریف عن الطراز الاخضر

در سنه هفتصد وهشتاد وسه امیر تیمور وارد طوس شد وحاجی بیك جانی از جانب امیر تیمور حاکم طوس بود دفائن وخزائن بسیار بدست آورده بود سودای سلطنت مستقلهٔ خراسان دردماغ

اوجای گرفت امیر تیمور هم ایالت خراسان را بپسرش میرزا میرانشاه داد واو باحاجی بیك جانی جنك های نمایان کرد آخرالامر حاجی بیك جانی فرار نمود لشگر میرزا میرانشاه ریختند میان شهر طوس و دست بتاراج وغارت بر آوردند وشهر طوس را بیابان قفر کردند وزنان ودختران طوس را موی کشان ازمیان شهر طوس بیرون کشیدند وپرده عصمت آنها بدست ناکسان افتادند واز آبادی های آن نواحی اثری نماند وقریب بده‌هزار نفر کشته واز کشتگان دردم دروازه ها منار ها بر آوردند ومیران شاه فتح نامها باطراف نوشت

ودر بستان السیاحه است که در کروفر امیر تیمور ولشگر کشی هایش بامر او شهر طوس خراب شد بقیه مردم آمدند بمشهد مقدس ودراطراف مرقد حضرت رضاع جمع شدند وبرای خود خانه از گل ساختند وتعیش کردند

امر نهم

در وقایع مهمه متعلقه بطوس وبمشهد مقدس درماه تاسعه ازهجرت

درسنه هشتصد وهفت درشب هفدهم شعبان المعظم امیر تیمور در انزار فاریاب ازدنیا رفت ونعش اورا حمل نمودند ودرسمرقند دفن کردند

وتولد امیر تیمور درشب بیست وپنجم ماه شعبان سنه هفتصد و سی وشش بوده درظاهر بلده کش از بلاد ماورالنهر واواغلب ممالك روی زمین را تصرف کرد واوچهار پسر داشت

اول پیرمحمد که ولیعهد پدر بود ودرسنه هشتصدونه بدست پیرعلی که ازامراء تیموریه بود کشته شد

دوم آقامیرانشاه که درسنه هشتصدوده درمحاربهٔ باقرا یوسف ترکمان درآذربایجان کشته شد

سوم عمرشیخ که درربیع الاول سنه هفتصد وهفتاد وشش ازدنیا رفت

چهارم سلطان شاهرخ که پادشاه شرع پرور ومعدلت گستری بود وتومنه خان پدر نهم امیر تیمور وپدرچهارم چنگیزخان است که نسب این دوسلطان درتومنه خان متحد میشود وبعدازفوت امیر تیمورمیرزا شاهرخ پسرش بسلطنت نشست ومدت چهل وسه وسال مستقلا درایران سلطنت کرد ومیرزا شاهرخ امیرسید خواجه را بطوس خواند که قلعه بلده طوس را تعمیر نماید مردم طوس که دور مرقد مطهر جمع شده بودند راضی نشدند بمعاودت بطوس وآنمحل شریف را مأمن خودقراردادند

درسنه هشتصدونه میرزا شاهرخ حکومت طوس وخبوشان و کلات وغیرهارا بمیرزا الغ بیك پسرش تفویض نمود واوهرد عالمی بود مخصوص درعلوم ریاضی

درسنه هشتصد ودوازده بامراومنجمین درپشت سمرقند زیچی ساختندمثل غیاث‌الدین جمشید کاشانی وقاضی زاده رومی وملا علی قوشجی

در اینسال شاهرخ بمشهد مقدس ورود فرمود و ساداتی راکه متولی آن بقعة مبارکه بودند اکرام نمودند

درسنه هشتصد وچهارده والده گوهرشادآغادرمشهد مقدس وفات کرددرجوار حضرت رضاع دفن شد

در سنه هشتصد و هیجده میرزا بایسنقر پسر میرزا شاهرخ از طرف پدرش
بحکومت طوس و استرآباد ومضافات این دو بلد منصوب شد

در سنه هشتصد و بیست و یک مسجد گوهر شاد باتمام رسید

درهمین سال شاهرخ از هرات بزیارت مشهد مشرف شد وقندیل طلائیکه وزن آن سه هزار مثقال طلا بود تقدیم آستانهٔ مقدسه نمود و بگنبد مطهر آویختند
و بناء مسجد جامع زوجه‌اش گوهر شاد بیگم بنظرش بسیار جلوه کرد

در سنه هشتصد وچهل دو از هرات شاهرخ بزیارت مشرف شد ونزاعی که بین سید زین‌العابدین مشهدی وخواجه سید علی‌مهنه بود برداشت
وخواجه سید علی ازعداوتی که بسید زین‌العابدین داشت بشاهرخ عرض کرد که سید زین‌العابدین سب شیخین کرده وشهودی اقامه کرد
شاهرخ سید زین‌العابدین را بهرات برد وآنجاتازیانه زد
از این مطلب معلوم میشود که درآن زمان درمشهد زیاد بوده لذاسیاست سید زین العابدین را در هرات قرار داد

در سنه هشتصد و پنجاه و یک درصبح یکشنبه بیست وپنجم ذی حجة‌الحرام میرزا شاهرخ ازدنیا رفت درنزدیك شهرری
جسد اورا حمل بهرات ودر مدرسه گوهرشاد بیگم نزد قبرزوجه‌اش دفن کردند
واو پنج پسرداشت
اول میرزا الغ بیك که بعداز پدر بسلطنت رسید دوم میرزا ابراهیم سلطان که آثار خیریه در شیراز زیاد است من جمله مدرسه دارالصفا سوم میرزا بایسغر که خطش بسیار ممتاز است
در کتیبه اطراف ایوان مقصوره مجسد گوهر شاد روی کاشی خطوط او موجود وممتازاست
چهارم میرزا سیور پنجم میرزا محمد جوکی
وتمام اینها درحیات پدر ازدنیا رفتند بغیر میرزا الغ بیك ومیرزا بایسنقر سه پسرداشت
میرعلاء الدین ـ میرسلطان محمد ـ میربابر
در ریاض السیاحه است که در سنه هشتصد وشصت ویك میرزا سلطان ابی‌سعید بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور درهرات گوهرشاد بیگم را بقتل رسانید

در سنه هشت صد و پنجاه و پنج

مسجد شاه در آخر بازار ساخته شد

در سنه هشت صد و هفتاد و دو یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا

بایسنقر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور نبیره گوهرشاد بیگم سلطان ابوسعید را بقصاص جده‌اش بقتل رسانید
قبر گوهرشاد آغا وقبر شوهرش شاهرخ میرزا و قبر پسرش میرزا بایسنقر در هرات است میان
مدرسه که گوهرشاد آغا ساخته

درسنه هشتصد هشتاد و پنج سلطان حسین بایقرا ابن میرزا منصور بن میرزا
بایقرا بن شیخ عمر بن امیر تیمور یادگار محمد نبیره گوهر شاد آغارا درنزدیك هرات بقتل رسانید
در تاریخ فوتش گفته شد

شد شهر صفر شهید وهم شهر صفر — از سال شهادتش دهد بازخبر

امر دهم

در وقایع مهمه متعلقه بطوس و بمشهد مقدس
درماه عاشره از هجرت درسنه نهصد و پنج میرزا محمد حسین بدیع الزمان با پدرش سلطان حسین
بایقرا مخالفت نمود
بعداز آنکه جمعی ازامراء واسطه شدند سلطان حسین ازتقصیرات پسرش درگذشت واورا بخلاع
طلاو کمربند مرصع زینت بخشید وبایالت طوس ومشهد مقدس وابیورد ونساء مفتخر گردانید

درسنه نهصد و شش دریازدهم جمادی الاولی امیرعلی شیر وزیر سلطان حسین
بایقرادرهرات ازدنیا رحلت فرمود وقبرش هم درهرات است واومقدم همه امراء ووزراء بود ومساجد
ومدارس وبقاع خیریه درهرات وخراسان واطراف آن زیاد بنانمود
ایضا درسنه نهصد وشش ابتداء جلوس شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن ابراهیم
بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین بن اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل
بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین بن رشید بن محمد الحافظ بن فیروزشاه بن زرین کلاه بن
محمد بن حسن بن ابراهیم بن جعفر بن اسماعیل بن احمد الاعرابی بن قاسم بن حمزة بن الامام موسی الکاظم
بود وشاه اسمعیل درعنفوان جوانی بسریر سلطنت نشست
تاریخ جلوسش مطابق است باکلمه مذهبنا حق
از محقق ثانی دراین باب قصهٔ لطیفی نقل شد درخاتمه باب اول

درسنه نهصد و یازده سلطان حسین میرزای باقرا ازدنیا رحلت کرد درسن هفتاد
سالگی درموضع بابا الهی ازتوابع بادغیس که ازاعمال هرات ومرو زوراست ونعش اورا بعداز چهار
روز بردند بهرات ودرگنبدیکه جهت خود ساخته بود دفن کردند واومعین علماء وطلاب بودودرهرات
مدرسه بسیارعالی بجهت طلاب ساخته که درایران وطوران کم نظیراست ودرزمان اوده هزارطالب
علم درهرات جمع بودند

درسنه نهصد وشانزده شاه اسمعیل متوجه خراسان شد وآنوقت خراسان
دست محمد خان شیبانی اوزبك بود که ازاحفاد چنگیزخان است

شاه اسماعیل باوی جنك کرد واورا بقتل رسانید و خراسان را جزء ممالك متصرفه خود گردانید
لشگرشاه اسماعیل معروف بودند بغزل باش چون کلاهشان قرمز بود بشکل تاج درویشان ودوازده
ترك داشت بعدد دوازده امام والان هم بعضی از دراویش همان قسم کلاه دارند

درسنه نهصد وهیجده جانی بیك سلطان وعبیدالله خان ازبك ازسلاطین ماوراءالنهر
ازجیحون گذشته ومتوجه خراسان شدند وهرات را محاصره کردند
بعدازچندی میان این دوسردار مخالفت افتاد دست از محاصره کشیدند متوجه دیار خود شدند
بعد تیمورسلطان در حدود مرغاب بعبدالله خان پیوست وآن دو سردار باتفاق یکدیگر بطرف
مشهد مقدس آمدند واز مرو تا اسفرائن را درتحت تصرف درآوردند
بعداز چند ماه لشگرشاه اسمعیل بخراسان نزدیك شدند واوزبکها بماوراءالنهر شتافتند

درسنه نهصد وسی در نوزدهم ماه رجب شاه اسمعیل در محال سراب از دنیا رحلت
فرمود نعش اورا بردند باردبیل ودرحفره مقدسهٔ صفویه دفن نمودند درجوارجدش شیخ صفی
شاه اسماعیل وقت رحلت سی وهشت ساله بود مدت بیست وچهارسال باستقلال سلطنت کرد
رحمةالله علیه

درسنه نهصد وسی ویك

دراوایل سلطنت شاه طهماسب بن شاه اسمعیل
بواسطه حداثت سن اختلاف امراء غزل باش اختلالی درامورخراسان پیداشد واین اختلال درماوراالنهر
بسمع عبیدالله خان ازبك رسید وازبنی اعمام محمد خان ازبك بطمع تصرف خراسان بداهة این رباعی
را گفت

بازجانم هوس ملك خراسان دارد — تن بیجان شده من هوس جان دارد
روح بخش است جمالش چه دم روح الله — مگر او نیز هوای پل مالان دارد

درسنه نهصد وسی وچهار شاه طهماسب بقصد مقاتله عبیدالله خان از بك بطرف
خراسان آمد ومشهد را تصرف کرد
بعداز راه جام رفت بجانب هرات وشکست فاحشی بلشگرعبیدالله خان داد وخود مراجعت بقزوین
نمود بعدهم چند مرتبه عبیدالله خان بسمت خراسان تاخت وتازنمود وهردفعه شکست خورد مراجعت
کردتاآنکه درسنه نهصد وچهل وشش عبیدالله خان ازبك دربخاری کشته شد

درسنه نهصد وپنجاه ویك

محمد سلطان ازبك در مشهد مقدس قتل
عام نمود

درسنه نهصد وهشتاد وچهار شاه طهماسب در مشهد مقدس از دنیا رحلت فرمود
قبرش هم درمیان حرم مطهر درصفه شاه طهماسب مشهور است

درسنه نهصدوهشتاد وهفت اوقاتیکه عباس میرزا که شاه عباس کبیر باشد
حاکم هرات بود ومرتضی قلی خان برناك ترکمان حاکم مشهد مقدس بود بین این دوامیر رقابت و
برودت بود
علی قلی خان شاملو بیگلر بیگی هرات عباس میرزا رابا لشگرزیادی ازهرات برداشته بقصدفتح مشهد

مقدس وغلبه برمرتضی قلی‌خان درنزدیکی مشهد تلافی عسکریین شد ولشگر مرتضی قلیخان شکست خورده مغلوب شدند دراین معرکه میرعبدالکریم متولی مشهد مقدس که مرد عالمی بود مقتول‌شد
مرتضی قلی‌خان مرد بخشنده وکریمی بود ومداخل مشهد مقدس کفایت معاش اورا نمیکرد لذا قنادیل وشمعدانهای طلا ونقره روضه متبر که‌ارسکه زد وصرف علوفات ومرسومات لشگر کرد

درسنه‌نهصدوهشتادونه چون خبرنزاع علماء خراسان بسمع سلطان محمد پدر شاه عباس کبیر رسید محمد خان ترکمان را برای اصلاح بخراسان فرستاد ازآنطرف علی قلی‌خان شاملو بیگلر بیکی هرات شاه عباس کبیرپسرسلطان محمد را درخراسان سلطنت معرفی کرد وکلیه خراسان را ازتحت سلطنت سلطان محمد خارج کرد وبتصرف شاه عباس داد

درسنه نهصد ونود وشش عبدالله‌ازبك باغوای علی‌قلی شاملواز جیحون گذشت ووارد مشهد مقدس‌شد ومرشد قلی‌خان عباس میرزارا از مشهد بقزوین برد وبتخت سلطنت نشانید وتاریخ جلوس شاه عباس ظل‌الله است

درسنه نهصد ونود وهفت عبدالله خان‌ازبك ازجانب هرات‌آمد بمشهدونهب وغارت زیادی نمود صلحاء واتقیاء مشهد کاغذ وموعظه باونوشتند که شاید دست ازخرابی وغارت بردارند فضلاء اوزبکیه جوابی نوشتند ومولانا محمد مشکك رستمدادی درجواب علماء جوابی مرقوم فرمود که انشاءالله ذکرخواهد شد
انصافا جوابهای مولانا محمد مشکك بسیارمتین ونافع است
دراواخر همین سال شاه عباس برای نظم خراسان ورفع شراوزبکیه عزیمت مشهد مقدس نمود و درشاهرود مرشد قلیخان را بقتل رسانید

درسنه نهصد ونود وهشت عبدالمومن خان ولد عبدالله خان ازبك که حاکم بلخ بود بالشگرزیادی بقصد تسخیرمشهد حرکت کرد وچهارماه شهرمشهد را محاصره کرد وبعدازتصرف حکم بقتل‌عام‌نمود‌حتی‌سادات وصلحاءوعلماء راکه به‌آستان مقدس‌امام‌اپناه برده بودند نیزبقتل‌رسانید بقسمیکه در روضهٔ مقدسه خون مثل سیلاب جاری شد وشاعر دراین مقام گفته

هنوز اگر بفشارند خاك مشهد را سفینه ازشط خون تا بکربلا برود

درروضه مقدسه آنچه اساسیه وقنادیل طلا ونقره‌و شمعدان وفرش وظروف بود همه را اوزبکها بردند و بعضی کتب و قرآنهائیکه درایام متمادیه از اقصی بلاد اسلام جمع شده بود و قرآنهائیکه بخط ائمه معصومین صلوات‌الله علیهم نوشته شده بود بدست اوزبکهای بیدین افتاد و قریب هزار شتر ازمشهد مقدس اجناس حمل نمود وتاسه روز درمشهد مقدس‌قتل‌وغارت میکردند
چه خوب گفته شاعر

مکن مکن که ره جور را کناره نباشد
مکش‌مکش که‌پشیمان شوی وچاره نباشد

وازجمله نفایسکیه عبدالمومن خان‌اوزبك ازمشهد غارت نمود قطعه‌الماسی بود بقدرتخم مرغی که

قطب الدین شاه دکنی تقدیم آستانهٔ مقدسه کرده بود

منجمله میل طلائی بود فوق ضریح مطهر که مرحوم شاه طهماسب وقف کرده بود تمام اینها را عبدالمومن خان حمل نمود بجانب هرات

وبقیه زن ومردیکه باقی مانده بودند دراطراف عبدالمومن خان شقی بفریاد وناله بر آمدند آن شقی گفت دوشیشه پر آب کنید واز بالای مناره پرت کنید اگر نشکست من اعتقاد میکنم ودست از قتل شما بر میدارم

چنین کردند شیشه‌ها نشکست عبدالمومن دست ازقتل آنها برداشت

مدفونین درقبرستان قتلگاه مقتول درآنواقعه بودند لذا آنزمین را قتلگاه گفتند

جهت اینکه عبدالمومن خان شقی امر بقتل ونهب وغارت نمود این بود اوقاتیکه آن شقی ولشگرش درخارج شهرخیمه زده بودند شبی علی بیك مؤذن بالای گلدسته حضرت رضاع مناجات میکرد عبدالمومن خان از چادر بیرون آمد گوش داد شنید علی بیك سب ولعن خلفاء را میکند

عبدالمومن خان گوش خودرا فراگرفته میان خیمه رفت وقسم یادکرد که متنفسی رادرمشهد زنده نگذارد بدانکه عبدالمومن خان وپدرش عبدالله خان اوزبك بسیار متعصب وشقی النفس بودند وفاضل روزبهان متعصب ملعون معلم ومربی عبدالله خان اوزبك بود و کتاب مقاصد المتکلمین را آنملعون که دراصول عقاید اهل سنت نوشته‌است باسم عبدالله خان رقم کرد و کتاب ابطال الباطل را نقض کشف الحق علامه حلی رحمة‌الله آنملعون نوشته وبعد مرحوم قاضی نورالله شوشتری کتاب احقاق الحق را نوشت واز کلمات وکتب اهل سنت نقض برآنملعون فرمود

اولا میگوید قال المصنف رحمة‌الله مرادش علامه حلی است بعد میفرماید قال الناصب حفظه‌الله مرادش روزبهان است ـ بعد میفرماید صورت مرده شکرالله سعیه

این کتاب احقاق الحق وکتاب عبقات میرحامد حسین هندی بهترین همهٔ کتب است بجهت اثبات حقانیت مذهب شیعه بادلهٔ که از کتب خود اهل تسنن است

امر یازدهم
در وقایع مهمه متعلقه بطوس ومشهد مقدس درماه حادی عشر از هجرت

درسنه هزار ویك شاه عباس بطرف خراسان حرکت فرمود وتاچمن رادگان آمد وبعضی ازولایات خراسان را که درتصرف اوزبکیه بود بدون نزاع درتصرف درآمد

درسنه هزار ودو عبدالمومن خان مجدداً بخراسان آمد نیشابور وسبزوار ازتصرف شاه عباس منتزع نمود وچندی درمشهد توقف نمود وازآنجا رفت ببلخ

درسنه هزار وهفت عبدالله خان اوزبك پدر عبدالمومن خان سابق الذکر درماوراءالنهر بدرك واصل شد عبدالمومن خان بجای پدر درسمرقند جلوس نمود ازشقاوتیکه داشت جمعی از امراء اوزبکیه وازخویشان خودرا بقتل رسانید

بعضی ازامراء اوزبکیه قصد قتل عبدالمومن خان رانمودند واورا بضرب تیر بجهنم واصل کردند

مدت سلطنت او در ماوراء النهر بعد از پدرش شش ماه بود این بود که هرج و مرج میان امراء اوزبکیه پیدا شد ومشهد وهرات وسایر ممالك خراسان درتصرف شاه عباس کبیر در آمد

درسنه هزاروهشت

مجدأشاه عباس بمشهد مقدس مشرف شد وزمستان رادرمشهد مقدس ماند وبخدمت خادم باشی گری آن آستان قدس مفتخرشد شبی بامقراض فتیله شمعها رامیگرفت مرحوم شیخ بهائی بداهتاً این رباعی را انشاء کرد

پیوسته بود ملایك علیین | پروانه شمع روضه خلدآئین
مقراض بااحتیاط زن ای خادم | ترسم ببری شهپر جبریل امین

دیگری دراین مقام این رباعی راگفته

از بهر طواف شه فردوس حریم | جبریل ز عرش آید وحوران زنعیم
عمداً پر خود بردم مقراض دهند | شاید که بدینوسیله گردد مقیم

احقر نیز عرض کرده ام

هرشب زشعف ملایك ازخلد برین | آیند بخراسان بطواف شه دین
خواهند چو پروانه شمع حرمش | سوزند که باشند درش خاك زمین

(ولدمؤلف)

درسنه هزار ونه

یارمحمد میرزا که ازشاهزادگان اوزبکیه بود باصفهان خدمت شاه عباس آمد والماس گرانبهائی پیشکش آورد معلوم شد که این الماس از نذورات سرکار فیض آثار بوده که درتغلب عبدالمومن خان بدست اوزبکیه افتاده بود واین همان الماسی است که سابقاً گفتیم محمد خان دکنی تقدیم آستان قدس کرده بود

مرحوم شاه عباس آن الماس را بفتوای علمای عصر بروم فرستاد وبقیمت زیادی فروختند وازوجه او املاك مرغوبه خریده وقف نمودند

درسنه هزار وده

شاه عباس ازاصفهان بمشهد مقدس مشرف شد

درسنه هزار ویازده

شاه عباس بعداز فراغ ازجنك بلخ بمشهد آمد وازآنجا باصفهان رفت

درسنه هزار وشانزده

شاه عباس ازقزوین باجمع قلیلی بمشهد مقدس مشرف شد ودر این سفر املاك و نفایس زیادی وقف چهارده معصوم ع نمود

درسنه هزار وهیجده

شاه عباس حکومت مشهد را به شاه نظرخان تفویض کرد ومهربان خان قاجاررا ازحکومت مشهد مقدس عزل نمود وحکومت مروراً بوی داد

درسنه هزار وبیست

شاه عباس عمارات کهنه قدمگاه نیشابور را احیاء نمودند

درسنه هزار و بیست و یک جنازه اسمعیل خان پسر شاه عباس را از اصفهان حمل بمشهد مقدس نمودند ودر جوار حضرت رضا ع دفن کردند

درسنه هزار و سی و یک شاه عباس ازفتح قندهار فارغ شد و بمشهد مقدس مشرف شد ومرحوم میرزا ابوطالب رضوی را متولی آستان قدس رضوی نمود

درسنه هزار و سی و دو محراب خان حاکم مرو و بانی (مسجد محرابخان درمحله نوقان وحوض انبار وقلعه محرابخان وسایر ابنیه خیریه) درمرو ازدنیا رفت وجنازه اورا حمل بمشهد مقدس نمودند

درسنه هزار و سی و پنج میرزا ابوطالب متولی مشهد مقدس که در سفر عراق عربستان باشاه عباس رفته بودهنگام مراجعت بطرف خراسان مریض شدو بطهران که رسیدازدنیارحلت فرمود وجنازه اورا حمل نمودند بمشهد مقدس ودرجوار حضرت رضا ع دفن نمودند

درسنه هزار و سی و هفت درصبح پنجشنبه بیست وچهارم جمادی الاولی شاه عباس کبیر درفرح آباد مازندران ازدنیا رحلت فرمود (باهندسه مطابقست باظل حق) و جنازه اورا حمل نمودند بجانب اصفهان بکاشان که رسیدند ایشان رادر پهلوی امامزاده پشت مشهد دفن کردند

وبعضی گفتند که قبرایشان درنجف اشرفست درزیر عتبه که ازپائین پای حرم مطهر داخل حرم مبارک میشودند لذا جنت مکانش میگویند

ومدت سلطنت ایشان تقریباً چهل وهفت سال طول کشید وآثار خیریه این پادشاه زیاد است

در مازندران شهر اشرف وفرح آباد از آثار اوست همچنین بندرعباس منسوب بایشان است رباط ها مساجد مدارس وابنیه خیریه ایشان دردنیا زیاد است مخصوصاً دراصفهان از قبیل عمارت چهل ستون مسجد شاه پل خواجو برروی زاینده رود ونحوذلك ـ درمشهد مقدس ونجف اشرف هم ابنیه خیریه‌شان زیاد است

مورخین فرنك مینویسند کمترپادشاهی ازسلاطین دنیا بقدرشاه عباس برعیت و بمملکت خود خیر رسانیدشاه عباس درحسن کفایت اول پادشاه از سلاطین شیعه بلکه از سلاطین ایران بلکه از سلاطین دنیا است

درسنه هزار و پنجاه و دو شاه صفی که نواده شاه عباس کبیر باشدازدنیارحلت کرددر کاشان امراء ایران بعد ازفوت شاه صفی سه جنازه از کاشان به سه نقطه حمل کردند یکی به نجف اشرف یکی بقم یکی بمشهد مقدس که معلوم نباشد شاه صفی کجا مدفونست

لکن جسدش درآن جنازه بود که بقم آوردند ودر رواق مطهرقم قبرش معروفست وضریح چوبی هم دارد بعد او برادرش شاه عباس ثانی بسلطنت نشست

درسنه هزار و هفتاد و دو شاه عباس ثانی ازدنیا رحلت نمود قبراو در زاویه غربی رواق مطهر حضرت معصومه است وصندوق منقشی ازآهن دارد

بعداز اوپسرش شاه سلیمان بتخت سلطنت نشست ـ مدارس و ابنیه خیریه در عهد این سلطان
درمشهد مقدس زیاد ساخته شده

امر دوازدهم دروقایع مهمه متعلقه بطوس وبمشهد مقدس درماه ثانی‌عشرهجری

درسنه هزاروصدشش شاه سلیمان ازدنیا رحلت کرد وقبرایشان هم‌در
رواق مطهرحضرت معصومه است وضریح آهنی دارد
بعداز اوپسرش شاه سلطان حسین بتخت سلطنت نشست مدت سلطنت او سی سال بود درزمان
سلطنت اوهرج ومرج درایران زیاد اتفاق افتاد

درسنه هزاروصد ونه میرزا داود مستوفی خاصه شاه سلطان حسین بتولیت
مشهد مقدس مشرف شد

درسنه هزاروصدوبیست ودو که‌ابتدای‌اختلال سلطنت شاه سلطان‌حسین‌بود
ملك محمود سیستانی که درطون بود مشهد مقدس رابحیطه تصرف درآورد ودر کمال‌استقلال بحکم
رانی آن پرداخت درحالتی که فتحعلی‌خان قاجارابن شاه قلیخان‌ابن مهدیخان ابن ولیخان جدسلاطین
قاجاریه که درخواجه ربیع مدفونست‌ازجانب شاه سلطان حسین صفوی درمشهد مقدس حکومت‌داشت
بعد ملك محمود درمشهد وبعضی از ولایات خراسان تسلطی یافت ودعوی سلطنت نمودوتاج
کیانی برسر نهاد

درسنه هزاروصدوسی اسد ابدالی نادری بتسخیر مشهد آمد بعداز تسخیر
هرات وقراء ومدت سی وپنج روز اهالی مشهد را در محنت ومشقت انداخت وشهررا محاصره نمود
بعد معجزات زیادی ازقبر مقدس بروز نمود آن ملعون فرار کرد
حکایتش در واقعهٔ سی وهشتم تحفةالرضویه نقل شده

درسنه‌هزاروصدوسی‌وچهار محمد خان‌افغان‌ازهرات بعدگرفتن‌مشهدمقدس
آمد واطراف‌آن شهرمقدس را احاطه کرد بازهم قبر مقدس معجزاتی ظاهر شد واو فرار نمود این
حکایت هم درتحفة الرضویه نقل شده

درسنه هزارصد وپنج در روز بیست وششم شوال افاغنه
بریاست سلطان محمودافغان اصفهان رامحاصره نمودند وآب ونان را براهالی اصفهان حبس‌نمودند
آخر الامر اهل اصفهان تسلیم شدند افاغنه ریختند باصفهان وخیلی‌ازاعیان واشراف‌اصفهانرا کشتند
سلطان حسین را بابرادران وفرزندانش درمحبس حبس نمودند همین قسم در محبس بودند
تاآنکه محمود رئیس افاغنه بدرك واصل وپسرش سلطان اشرف ملعون بجای او نشست بامر آن
ملعون حمامها مساجد ومدرسه های اصفهان را خراب کردند

درسنه هزار و صد و سی نه

شاه طهماسب ثانی پسر شاه سلطان حسین صفوی بافتحعلی خان جد سلاطین قاجاریه بجانب مشهد رفته وشهررا محاصره نمودند درهمین محاصره بود که نادرقلی بك افشار که بعد نادرشاه شد ازطرف شاه طهماسب قورچی باشی شد

وایضا درهمین محاصره فتحعلی خان قاجار بشهادت رسید ودر جوار خواجه ربیع دفن شد

الحاصل بعداز دوماه محاصره بهیچ قسم ممکن نشد برای قشون شاه طهماسب ونادر غلبه نمودن برملك محمود سیستانی

آخرالامر میرمحمد نامی ازملازمان ملك محمود بود دروازه میر علی امویـه را کـه در شرقی مشهداست درشب غرهٔ ربیع الثانی گشود ونادر وارد شهر شد شهر مشهد وارك کلیه بشاه طهماسب مسلم شد

ملك محمود سیستانی کسوت درویشان را اختیار نمود ودر یکی از حجرات صحن مقدس توقف نمود بعداز چندی نادر بملك محمود سوء ظنی پیدا کرد اورا با اتباعش بقل رسانید وحکومت مشهد را نادر بپسرش رضا قلیخان داد

درسنه هزار و صد چهل

بامر سلطان اشرف ملعون در بیست ودوم محرم سلطان حسین صفوی رادرمیان زندان بقتل رسانیدندواهل وعیالش را اسیر کردند واموالش راغارت نمودند مردم بعدازمدتی نعش اورا بقم بردند درقبله قبرمخدره حضرت معصومه بفاصله چهارذراع دفن نمودند وقبرش مفروش است بسنك مرمر ممتازی

بعداز سلطان حسین شاه طهماسب ثانی بتخت سلطنت نشست

درسنه هزار و صدوچهل وسه

نادرهرات را فتح نمود ووارد مشهد شد فاطمه سلطان بیگم خواهرابوینی شاه طهماسب ثانی بجهت پسرش رضاقلی میرزا حاکم مشهد تزویج نمود

چون خبرمصالحه شاه طهماسب را بادولت عثمانی شنید باین مصالحه راضی نشد عـریضه شکایت آمیزی بشاه نوشت وباسپاه خراسان بطرف اصفهان حرکت کرد

درسنه هزار و صد و چهل و چهار

نادرشاه شاه طهماسب را از سلطنت خلع نمود ومحبوسا ازراه یزد بمشهد فرستاد برضا قلی میرزا پسرش کـه حاکم مشهد بود سپردند تاهنگام سفر نادرشاه بهندوستان شاه طهماسب را ازمشهد بسبزوار بردند بحکم رضاقلی میرزا محمد حسنخان قاجار پسر فتحعلیخان اورا مقتول ساخت

پسرشاه طهماسب راکه شاه عباس ثالث باشد نادرشاه درسن هفت مـاهه بتخت سلطنت نشانید و حکم کرد سکه باسم او بزنند

درسنه هزار و صد و چهل و هشت

نادر شاه اسم شاه عباس ثالث را ازسکه برانداخت ودودمان صفویه را یکباره معدوم نمود وخود بتخت سلطنت نشست

در تاریخ جلوس نادر شاه بعضی گفتند این کلمه را (الخیرفیما وقع) وبعضی گفتند

«لاخبر فیماوقع»
پس معلوم شد که مدت سلطنت سلاطین صفویه دویست وچهل ودوسال بوده

درسنه هزاروصدوپنج وسه نادرشاه بعد از فتوحات هندوستان و ترکستان و خوارزم وارد ارض اقدس شده قندیل طلای مینای مرصعی که نذرفتح هندوستان بود قفل مرصعی که نذرتسخیر ترکستان بود هریك را درجای خودوضع کرد ودوماه درمشهد توقف نمود ونصرالله میرزا پسر خود را حکمران خراسان نمود

درسنه هزار وصدوشصت ویك درشب یکشنبه یازدهم جمادی الاخر نادرشاه درفتح آبادقوچان مقتول شد نعشش را حمل نمودند بمشهد مقدس ودرمقبره نادری دفن شد پس مدت سلطنت نادر شاه سیزده سال بود

بعضی در ماده تاریخ فوت او گفته‌اند «نادر بدرك رفت
لکن حقیر این تعبیررا خوش ندارم چون آنفا حکایتی گفته میشود که کاشف است از حسن عاقبت او
الحاصل بعد ازقتل نادرشاه علیقلیخان برادر زاده‌اش که از کشته شدن عمش خبردار شد آمد بمشهد مقدس وخودرا علی عادل شاه نامید وسکه بنام خویش زد واز اوموقوفات زیادی ماند بجهت دارالشفاء مبارك که سهراب غلام خودرا بکلات فرستاد شاهزادگان نادری راباجواهرات وخزانه بدست آورد ورضاقلی میرزا را که مکحول بود بانصرالله میرزا وامام قلی میرزاهرسه پسران نادرشاه بودند در مشهد مقتول نمود وشاهرخ پسررضاقلی میرزارا محبوس نمود
در اواخرهمین سال امراءواهالی خراسان علیشاه‌را ازسلطنت خلع نمودند وشاهرخ میرزاپسر رضاقلی میرزای پسر نادرشاه رابسلطنت اختیار نمودند وبحکم او عادل شاه‌را مقتول ساختند وجسد اورا در قتلگاه مقابل غسالخانه دفن کردند
بعد ازچندروزی امراء خراسان شاهرخ رانیز معزول ومکحول نمودند وسیدمحمد دامادسلطان حسین ودخترزاده شاه سلیمان صفوی رابسلطنت اختیارنمودند روز جلوسش سه‌شنبه پنجم صفر هزار وصدو شصت ودو بوده
آن سیدجلیل پسرش میرزا داودرا متولی آستان‌قدس نمود
بعد از چندی امراء خراسان آن سید بزرگواررا نیز مکحول نمودند بعد دو مرتبه سلطنت‌را به شاهرخ شاه نوه نادرشاه دادند
در عهد شاهرخ شاه دوبلای عظیم بمشهد وی آورد
یکی نزاع بین او وپسرش نصرالله میرزا بود
دیگری هجوم‌آوردن احمد شاهدرانی افغان که بخیال تصرف مشهد افتاد بعد از فتح هرات تا اطراف مشهدتاخت وتاز نمود وبرج وباروی مشهدرا که محکم دید بعنوان زیارت داخل شهرمشهد شد ومحمدخان افغان‌را بعنوان پیشکاری شاهرخ معین کرددودرباطن مسلط بشاهرخ نمود وخود روانه نیشابورشد بخیال تسخیر استراباد ومازندران
چون بسبزوار رسید شکست خورد از آنجا بهرات رفت ومحمدخان افغانرا احضار نمود
بعد شاهرخ فریدون خان کرجی را حاکم مشهد نمود نصرالله میرزا پسر شاهرخ حسد

برد و فریدون خان را بقتل رسانید وخود متصدی امور گشت
شاهرخ پسرش نصرالله میرزا را بسفارت نزد کریمخان زند فرستاد بشیراز وامور کشوری لشگری را بپسر دیگر خود نادر میرزا مفوض کرد
نصرالله میرزا بعداز شش ماه بمشهد معاودت نمود ونادر میرزا را ازمشهد خارج نمود وخود متصدی امورشد شاهرخ هم از ترس پناهنده به آستان مقدس گردید نصرالله میرزا بحرم مشرف شده وپای پدررا بوسید واورا بچهار باغ معاودت داد

درسنه هزار وصد وهفتاد ودو محمد حسن میرزا پسر فتحعلیخان قاجار الملقب باخته دراستراباد مقتول شد بدست شیخ علیخان زند وسراورا آوردند بطهران که ببرند نزد کریم خان زند کریم خان امر کرد آنسررا باکمال اعزاز واحترام درحضرت عبدالعظیم دفن کردند وسن او در وقت کشته شدن چهل وپنج سال بود

درسنه هزاروصد وهشتاد ودو دوباره باز احمد شاه درانی افغان با جمعی ازافاغنه ازقندهار بمشهد مقدس آمد وایلات را هم بعنوان جهاد دینی حرکت داد باجمع کثیری وچند زنجیر فیل وچند عراده توپ همراه آورد وشهررامحاصره کرد
نصرالله میرزا پسرشاهرخ ابن رضاقلی بن نادرشاه باکمال شجاعت دردفاع او مقاومت نمود و هزار نفر از افاغنه را بقتل رسانید
آخرالامر کار بمصالحه خاتمه یافت واحمد شاه درانی بقندهار مراجعت نمود
نصرالله میرزا هم رفت بشیراز نزد کریمخان زند وبرادرش نادر میرزا را متصدی امور کرد نادر میرزا هم دست تعدی بآستان مقدس گشوده وخشت های طلای گنبد مطهر را باسر طوق گنبدمطهر که مکلل بجواهرات بود بمصرف رسانید وقالی زربفت راکه درآنوقت هفت هزارتومان قیمت داشت سوزانید وهفتصد تومان ازطلای آن عاید نمود ودرب جواهر نشانرا که شاه عباس نصب کرده بودنیز کند وبمصرف رسانید
مدت شش سال درمسند حکومت مستقربود آنچه توانست تعدی کرد
آخرالامر میرمحمد خان عرب زنکوئی که حاکم طبس بود نادر میرزا را دستگیر نمود و بـه طبس برد وتیمورخان افغان بهوا خواهی نادر میرزا قشون زیادی بمشهد فرستاد وشهر را محاصره نمود آخرالامر مصالحه براین شدکه نادر میرزا را بهرات فرستند بعد نصرالله میرزا برادر نادرمیرزا ازشیراز آمد ومشهد مقدس را تصرف نمود

درسنه هزاروصدونود ویك حسین قلی میرزا پسرمحمدحسن میرزای قاجار الملقب بجهان سوزشاه ازدنیا رفت درسن بیست و هفت ساله گی ومدفنش در استراباد است

درسنه هزاروصد ونودوسه در روزسه شنبه سیزدهم ماه صفر کریم خان زند در شیراز ازدنیا رفت واوسلطان بارأفتی بود
واز رأفت او نقل کردند روزی دردیوان مظالم زیاد نشست وازکثرت تظلم مردم خسته شد

چون خواست مراجعت کند در بین راه شخصی فریادخودرا بتظلم بلند کرد
کریمخان پرسید کیستی گفت من مرد تاجری هستم آنچه داشته ام ازمن سرقت کرده‌اند
کریمخان گفت وقتی که سرقت کردند توکجا بودی گفت درخواب بودم
گفت چرامیخوابی ومحافظت مالت‌را نکنی عارض گفت چنین‌خیال کردم که تو بیداری
کریمخان خوشش آمد ازاین جواب بوزیرش حکم کرد که آنچه ازاو سرقت کرده‌اند عوضش
را از خزانه بدهید

درسنه هزار ودویست

محمد شاه قاجار ملقب به اخته ابن محمد حسن خان ابن فتحعلی‌خان قاجاردرطهران بتخت‌سلطنت نشست ومحمد شاه سرسلسلهٔ‌استقراری سلاطین قاجاریه‌است

امر سیزدهم

در وقایع مهمه متعلقه بمشهد مقدس در ماه ثالث عشرهجری

درسنه‌هزارودویست‌وپنج

محمدشاه عازم خراسان شد وردرآنوقت‌شهر مشهد بتصرف نصرالله‌میرزا ابن شاهرخ میرزا ابن رضاقلی میرزا نادرشاه بود ومحمدشاه در نیشابورتوقف نمود وصادق‌خان شقائی را مأمور بمحاصرهٔ‌مشهد مقدس نمود وبعد ازدو روزشهررا ازتصرف نصرالله میراز نوهٔ نادرشاه خارج نمودند وصادق خان مرحوم‌میرزا مهدی شهید را باشاهرخ مکحول پدر نصرالله میرزا باستقبال محمد شاه فرستاد
محمد شاه روانه مشهد مقدس‌شد وازیکفرسخی پیاده بعتبه بوسی آستان قدس‌مشرف‌شد
بیست ویکروز درمشهد توقف‌نمود وهمه روزه درعِدادخدام مشغول خدمت گذاری بودوفتحلی بیك کوتول را متولی نمود
بعد ازچند روزشاهرخ‌را بااولادهایش بمازندران فرستاد واودربین راه مازندران ازدنیارفت وایالت شهرمشهد را بمحمد ولی‌خان قاجار داد وپنج عدد قندیل طلای مرصع بلؤلؤ و جواهرات که هریك بوزن پنج من بودند تقدیم آستان قدس نمود و خود مراجعت کرد بطهران

درسنه‌هزارودویست‌وشش

محمدشاه امر کرد گنبد مطهرحضرت سیدالشهداء ع را طلا کاری نمودند

درسنه‌هزارودویست‌ودوازده

شب‌دوشنبه یازدهم ذیحجة الحرام محمد شاه اخته حوالی تفلیس کشته‌شد بدست سه نفرازملازمانش‌درسن پنجاه‌وشش‌وجسدش‌را بنجف‌اشرف بردند ودر یکی از حجرات رواق مطهر دفن کردند
وددردارالسلام ازجناب ملا ابوالحسن‌مازندرانی مجاور کربلای معلی نقل کرده که اوازجناب آقامحمد مجاور سامرای مبارك که‌نقل میفرماید که ایشان هروقت اسم محمد شاه اخته را میشنیدندسب ولعن میکردندبواسطه اعمال‌شنیعه که ازاو نقل‌شده‌بود ازقتل‌مسلمین واسیری زنهایشان‌ونهب‌اموالشان فرمود یکشب خواب‌دیدم که داخل‌صحن حضرت امیرالمومنین‌ع شدم پس خواستم نعلین خودرا بکنم و داخل ایوان مطهر بشوم دیدم مردبی‌موئی که دندانهایدرازی داشت مرامانع شدازدخول ایوازودست

من را گرفته آورد مقابل یکی ازحجرات صحن مقدس
دیدم میان آنحجره جمعی هستند بلباس سلطنتی در آخر مجلس شخصی کوتاه قامت بود که محاسن مدروی داشت بعد آنمرد بی مو بمن گفت یا فلان خداوند آمرزیده کسی که ازمن بدتر وسك تر بوده و اشاره کرد بآنمرد کوتاه قامت و گفت این نادرشاه است- پس چرا مرا اینقدرسب ولعن میکنی

نادرشاه سرش را ازمیان حجره بیرون آورد و گفت آقا محمد خان تا یکی دست از مزاح خود برمیداری بگذار آخوند برود پی شغلش بجهت آنکه اوشقاوت واعمال شنیعهٔ مارا دیده واما سعهٔ رحمت الهی ووسعت میدان عطوفت امیرالمومنین ع را ندیده

فرمود ازوقتی که من این خواب را دیده‌ام هروقت ازسر قبر محمد شاه گذشته ام فاتحه برای او خوانده‌ام وطلب مغفرت برای او کرده‌ام

بعدازمحمد شاه برادرزاده‌اش فتحعلی شاه ابن حسین قلی خان بن محمد حسن خان بن فتحعلی خان قاجار بسلطنت نشست ونادر میرزای پسرشاهرخ ازهرات آمد ومشهد را تصرف نمود

فتحعلی شاه بعزم سرکوبی نادرمیرزا ازطهران بمشهد مقدس آمد وشهر را محاصره کرده آخرالامر نادر میرزا تسلیم شد وازطرف فتحعلی شاه حاکم مشهد شد باز نادر میرزا دست تعدی گشود دو مرتبه درسنه هزار و دویست وشانزده فتحعلی شاه بعزم سرکوبی نادر میرزا بجانب مشهد آمد وشهررا محاصره کرد وباحترامات مرقد مطهرحضرت رضاع عملیاتی اعمال نداشت از بستن توپ وغیره بالاخره امرمحاصره را واگذارنمود به حسین خان قاجار وخود بجانب طهران مراجعت نمود

درایام محاصره نادرمیرزادست باثاثیه حرم مطهر گشود وزینت های حرم وضریح مقدس وقنادیل را تاراج نمودو باسم خود سکه زد

آخرالامر ازدوی سلطنتی باجازهٔ مرحوم میرزا مهدی شهید متمکن ازتصرف درچند برج ازشهر شدند وداخل شهرشدند

نادر میرزا بحرم مطهر متحصن شد

درپنجم رمضان همین‌سال مرحوم شهید را باتبرزین شهید کرد و خود فرار نمود حسین خان قاجار شهررا تصرف نمود وبعدازچند ساعت نادرمیرزا را دستگیرنموده اورا سوارالاغی نمودند مغلولادر میان شهر گردش دادند وبعد بطهران فرستادند ومرحوم فتحعلی شاه اورا بخونخواهی مرحوم‌شهید اعدام نمود

دراین‌سنه بود که طایفه ضاله وهابیه هجوم‌آور شدند بقبرمقدس حضرت سیدالشهداء ع وصندوق مطهررا سوزاندند

بدانکه عبدالوهاب نامی ازاعراب بادیه بسفر بصره رفت ویکنفر ازعلماء بصره از او توجه کرد واورا تعلیم داد وازآنجا آمد باراضی ایران ودراصفهان متوقف شد ومشغول شد بتحصیل علم نحو وصرف ومعانی وبیان وفقه واصول آخرالامر مدعی اجتهاد شد وگفت خلفاء هریك مجتهد بودند که استخراج احکام ازکتاب‌الله مینمودند وخیلی چیز هارا بدعت دانست منجمله بنای قباب عالیه بر قبور انبیاء وائمه را

منجمله تذهیب بقاع بزر وسیم و وقف نمودن اشیاء نفیسهٔ را برمضاجع متبرکه وطواف مراقد ایشانرا وتقبیل عتبه را شرك دانست ومرتکبین این اعمال را بابت پرستان برابر نهاد و از اصفهان رفت بوطن خود وعبدالعزیز نام که ازمشایخ عرب بود باوی هم‌اعتقاد شد

مسعود که فرزند بزرك عبدالعزیز بود وشجاعت زیادی داشت بادوازده هزار نفر آمد بسمت نجف که قبرمبارك حضرت امیررا خراب کند وموقوفات قبه شریفه را بگیرد وزائرین آنحضرت را بگمان آنکه بت پرستند مقتول سازد

مسعود با لشگر خود آمدند بنجف اشرف وچند مرتبه یورش آوردند نتوانستند داخل حصار نجف اشرف شوند بعداز آنجا آمدند بکربلاء معلی درصبح روز غدیر وپنج هزارتن را ازمرد وزن مقتول ساختند وضریح مبارکرا درهم شکستند وآلات زروسیم وجواهرات و لئالی که سالهای دراز از هر کشوری بدانجا برده بودند وخزینه کرده بودند وقنادیل طلاونقره وخشت هـای طلای ایوان راکنده وبعدازشش ساعت تمام این اموال را بشتران بارکردند وبردند

در روضاتست وقتیکه طایفهٔ وهابیه وارد کربلای معلی شدند کردند آنچه کردند

عزم کردند بقتل جناب آقا سید علی صاحب ریاض وعیالاتش ونهب اموالشان ـ سید عیالات خودرا بجای دیگر که مأمن بود فرستاد وخودش ماند بایك طفل شیرخوار

حضرات وهابیه بخانه ریختند سید بچه را ببغل گرفت ورفت دریکی از بالا خانها که هیزم خانه بود درزیرسبدی پنهان شد وآنطفل را بسینه چسبانید متوکلاعلی‌الله تاچه شود

آنملعونها تمام‌خانه راگردش کردند سید را ندیدندآنگاه آمدند ببالاخانه سید راندیدند بعدهیزم هارا برداشتند یك یك برروی سید میگذاشتند تا تمام هیزم ها را برداشتند سید را ندیدند مأیوسانه بیرون شدند حق‌تعالی ایشانرا کورکرد وبچه راساکت کرد والاهم آنجنـاب راوهم آنطفل را قتل میرسانیدند پس درمقام هتك احترام قبه منوره حسینیع برآمدند وبا اسبان داخل‌صحن مطهرشدندو رفتند میان بقعه مبارکهوآنچه ازاشیاء نفیسه درمیان حرم بود بغارت بردند

قلعوا‌ضریح الشریف وکسروا صندوقه المنیف ووضعوا هاون القهوة فوق رأس الحضرت المقدسه علی وجه التخفیف ودقوها وطبخوها وشربوها الی آخرماقال انتهی

جناب حاج ملاعلی تبریزی سلمه‌الله تعالی درحاشیه وقایع الایام فرموده که احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن تمیمه حرائی که معاصر علامه حلی بود صاحب کتاب منهاج السنه موسس مذهب وهابیه است واین‌کتاب را در ردمنهاج‌الکرامه علامه حلی نوشته که مشحون از کفریات عامه سالها تفحص نمودند تا این کتابرا بدست‌آورده طبع نموده وموجب ترویج این مذهب فاسده شده‌است وحجةالسلام آقا سید حسن صدر کتابی در رد کتاب منهاج‌السنه نوشته‌اوالحق خدمت بزرگی باسلام کرده است

درسنه هزارودویست‌وسی‌ودو اهالی خراسان ازحکومت محمد ولی‌میرزا پسر فتحعلی شاه شاکی شدند واورا معزول کردند وشاهزاده حسین علی میرزا بن فتحعلی‌شاه ملقب بشجاع السلطنه بحکومت منصوب شد

دراین سال شجاع السلطنه شهرهرات را محاصره نمود

آخرالامر مصالحه باین شدکه هرسالی پنجاه هزارتومان بایران بدهند وخطبه هم باسم سلطان ایران بخوانندوسکه هم باسم اوبزنند ودراینسال جناب آخوند ملااسمعیل ارغدی که ازاکابرعلماء و عرفاء بود رحلت فرمود

قبرش درقبرستان قتلگاه نزدیك قبرمرحوم میرمحمد تقی الرضوی الشهیر بمیرخدائی هست

درسنه هزار ودویست وسی وسه فتح خان افغان وزیر محمود شاه افغان بطمع تسخیر

مشهد افتاد وشجاع السلطنه والی مشهداردوی اورا درحدود کافرقلعه تلاقی نمود وآنهارا شکست داد فتح خان گلولهٔ برداشت افغانهارا هذیمت نمودند شجاع السلطنه پس ازغارت اردوی افغانها منصوراً بمشهد مراجعت کرد فتحعلیشاه بتشکراین امر بزیارت مشهد مقدس مشرف و به بناء صحن مقدس جدید امر فرمود ودرب مرصع ضریح منوررا که سمت پائین ضریح است نصب کرد

در سنه هزارودویست وچهل وسه شجاع السلطنه ازحکومت خراسان معزول شد واسمعیل میرزا پسر فتحعلی شاه بحکومت منصوب شد

در سنه هزارودویست وچهل وهفت بواسطهٔ بی نظمی خراسان عباس میرزا پسر فتحعلی شاه که ولیعهد ونایب السلطنه بود منصوب بحکومت خراسان گردید وخراسان بورودولیعهدامن گردیدوحاجی میرزا موسی خان ازجانب فتحعلی شاه بتولیت منصوب شد واو برادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام است درشب پنجشنبهٔ دهم جمادی الثانیه هزارودویست وچهل ونه عباس میرزا درمشهدازدنیارحلت کرددرسن چهل وپنجسالگی ودر آخر دارالحفاظ مبارك دفن شد وپسر عباس میرزا محمد میرزا ولیعهد جدش فتحعلی شاه گردید وازمحاصره هرات آمد بمشهد مقدس و بمراسم عزاداری پدرش قیام نمود

در سنه هزارودویست وپنجاه محمد میرزا از خراسان احضار بطهران شد و حکومت مشهدواگذارشد بقهرمان میرزا ودراینسال فتحعلی شاه در سفراصفهان مرحوم شد ودرسن شصت وچهارسالگی در روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاخره ودریکی ازحجرات صحن مقدس قم ایشانرادفن کردند **درجلد دوم دار السلام** فرموده که مرحوم حاجی ملاعلی کنی از برای من نقل کرد که یکروز من دوساعت قبل ازظهر درمیان حرم حضرت سیدالشهداء ع سمت بالای سرمبارك نشسته بودم وفکرمی کردم درحل مسئله که مشکل شده بود برای من دیدم کانه شخصی دروسط غبار یا ابر رقیقی هست

نظر کردم دیدم خاقان مغفورفتحعلی شاه قاجاراست قبای بلندی پوشیده که اطرافش مرصع است به مروارید ظاهراً ودرهر بازویش دودانه یاسه دانه بازوبند جواهر است بهیئتی که در بعضی ازتصاویرش مکرر دیده بودم

دیدم داخل حرم شد ازدری که نزدیك قبرحبیب بن مظاهروطرف بالای سرمبارك است ودست و بدنش را بشبکه های ضریح مطهر گذارده وزیارت مختصری کرد و بعدازسمت پشت سرمبارك آمد بجانب قبرحضرت علی بن الحسین ع وسایر شهداء ع واز نزدیك من مرور کرد

چند دقیقه که گذشت من ملتفت شدم ومتحیر ومتعجب شدم باخود گفتم که چه شود که دفعتاً سلطان بیاید وکسی ملتفت نشود وخبر آمدنش انتشار پیدا نکند

پس من برخاستم ورفتم که دومرتبه اورا ببینم دیدم نیست وحرم خلوت بود

آمدم درب حرم چند نفرازسادات خدام را دیدم نشسته اند دردرب رواق گفتم مبادا بآنها بگویم مرانسبت بجنون بدهند پس سوال کردم چنین شخصی باین اوصاف که چنین محاسن وچنین قیافئی داشت ندیدند گفتند نه رفتم ازتمام کفش داری ها پرسیدم همه گفتند ماچنین شخصی ندیدیم

من بکسی نگفتم تا آنکه شنیدم مرحوم حاجی ملا محمد بن حاجی لطفعلی هم اورا بهمان حالت در آنعالم

دیده بود پس تاریخ گذارده بود وتاریخش موافق با تاریخ فوت آنمرحوم بودوامامن تاریخ نگذاردم لکن معلوم است که همان اوقات آنمرحوم فوت کرده بود

الحاصل بعد از رحلت فتحعلی شاه محمد میرزا بن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه بتخت سطلنت نشست ومیرزا ابوالقاسم قائم مقام راکه شخص باکفایتی بود صدراعظم نمود ولکن درسال دوم سلطنت محمد شاه قائم مقام ازدنیا رحلت وحاجی میرزا آقاسی صدراعظم شد

درسنه هزارودویست وپنجاه ویك الله یارخان آصف الدوله والی خراسان شد واوبانی دارالسعاده مبارکه است

درسنه هزار ودویست وشصت فتنه میرزا علی محمد باب آشکارا گردید واو پسر میرزارضای بزاز شیرازی بود

مدتی در کربلای معلی تلمیذ سید کاظم رشتی بود که بهترین تلامیذ شیخ احمد احسائی بوده علی محمد بطریقت شیخ احمد مشی میکرد ومشغول ریاضات شاقه محرمه بود

آخرالامر اورا در تبریز محبوس نمودند بامرمیرزا حسین وزیر نظام بادونفر ازمریدهایش یکی سید یزدی ودیگری ملامحمد علی زنوزی

بعد بحکم علماء تبریز درسال دوم جلوس ناصرالدین هرسه را بجهنم واصل نمودند بعدازآنکه ملاحسین بشرویهٔ وحاجی محمد علی بارفروشی وجمعی دیگر ازاین طایفه رادرقلعهٔ شیخ طبرسی درسال اول جلوس ناصرالدین شاه بجهنم واصل کرده بودند

درسنه هزارودویست وشصت ودو درشب هیجدهم ماه ربیع الثانی حاجی میرزا موسی خان متولی آستانه برادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام ازدنیا رحلت فرمود

بعدازآنکه پانزده سال تولیت نمود در پشت سر مبارك قبرشان معلوم است واو سید بسیار جلیلی بود

نسبش منتهی میشود بجناب سید حسین بن علی اصغر بن الامام زین العابدین ع واز نعمتهای الهی باین سلسلهٔ محترمه آنستکه خاتم شریف حضرت زین العابدین ع دراین سلسلهٔ محترمه است

بعدازفوت مرحوم حاجی میرزا موسی خان تولیت قدس بجناب حاجی میرزا عبدالله خوئی تفویض شد وآصف الدوله ازایالت خراسان معزولشد وایالت خراسان تفویض بپسرش محمد حسنخان سالار پسردیگرش محمد خان بیگلربیگی مشهد بود این دو برادر بالاتفاق بناء مخالفت بادولت را گذاردندوطغیان بدولت نمودند

درسنه هزار ودویست وشصت وسه حشمت الدوله بالشگری زیادی مامورمشهد شدند محمد حسن خان سالار بدشت اخال فرارنموده بعدکه حشمت الدوله وارد مشهد شدسالار حمله بمشهد کرد ومیرزامحمد خان برادرش هم داخله را مغشوش کرد ومیرزا عبدالله خوئی متولی باشی در درب مسجد گوهرشاد بضرب گلوله رجب بهادر کشته شد وقریب بهفصد نفرازقشونیان دولتی کشته شدند و بقیه قشون را درارك محاصره نموده باحشمت الدوله

درسنه هزار و دویست و شصت و چهار مرحوم ملامحمد تقی قزوینی مجتهد بفرمان دختر برادرش قرةالعین ملامحمدصالح مجتهد قزوینی شهید شد وقرةالعین نامش زرین تاج بودوپدرش ملامحمد صالح ازاجله علماء ومجتهدین بود وشوهرش ملامحمد پسرعمش ملامحمد تقی از اجله علماء بود واوزن فاضله بود روبش چون قمرومویش مشك اذفر بود درعلوم عربیه وتفسیر علم وحدیث حظی داشت ازسوء قضاء اوشیفته میرزا علی محمد باب شدوطریقهٔ اورا پیش گرفت وحجاب را از بین برداشت ویك زن را بنکاح نه مرد تجویز کرد

اصحاب میرزا علی محمد باب ازجمال اوحظ وافر میبردند

گاهی اورا شمس الضحی وگاهی بدرالدجی نامیدند وگاهی خودرا آراسته میکرد وچون واعظان اصحابش راموعظه میکرد وآنها لبهای اورا می بوسیدند وملامحمد تقی عموی او اورا ازخودطردو دفع کرد قرةالعین که همه علماء راواجب القتل میدانست حکم بقتل اونمود ودراول صبح که مشغول نماز بود درمسجداورا مقتول نمودند لذا مشهورشد بشهید ثالث

خود قرةالعین ازقزوین بیرون شد وازداعیان باب شد

درآنسال محمد شاه ابن عباس میرزا بن فتحعلی شاه درشب سه شنبه شوال المکرم فوت نمود در سن چهل و یکسال ویازده ماه وجنازه اش رادریکی ازحجرات صحن شریف قم دفن کردند وآثار خیریه او زیاد است

منجمله ضریح نقره حرم حضرت ابی الفضل ومنجمله قبه شیخ فریدالدین عطاردر نیشابور ومزار شیخ ابوالحسن در خرقان

درهمانسال مرحوم شیخ محمد حسن صاحب جواهر ازدنیا رحلت فرمود

چون خبرفوت محمد شاه درمشهد بازدورسید **حشمت الدوله ویارمحمد خان هراتی** بطرف هرات گریختند وفشونهاهم بطرف طهران فرار کردند مشهد منحصرشد بقوای سالار

ناصرالدین شاه پسرمحمد شاه درطهران بتخت نشست درسن هفده سالگی و شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه راماموبفتح خراسان فرمود خراسانیها هم ازلابدی همدست باسالار شده بودند حسام السلطنه که وارد خاك خراسان شد باسام خان ایلخانی پسر رضا قلی خان زعفرانلو خراسانیها سرأ وعلناً ازسالار تبری جستند وبزرگان موردالطاف دولت شدند حسام السلطنه شهر را محاصره کرد واردوی دولتی هم درخواجه ربیع سکنی کردند طرفین حملاتی بیکدیگر نمودند وغلادر شهرشدید شد سالارهم دست تعدی بآستان قدس گشود قنادیل طلاونقره وطلاهای ضریح مقدس ونقره درهای حرم مطهررا کند وباسم خود سکه زد وعلماء وبزرگان شهررا محبوس نمود

این امرموجب اغتشاش داخل شهرشد دولتیان موقع رامغتنم شمرده یورش آوردند بجانب شهر

درسنه هزار و دویست و شصت و شش

درنهم جمادی الاولی سالار پناهنده بحرم مطهر شد

حسام السلطنه هم مشرف شد بآستان مقدس ومحبوسین سالار راآزاد کرد **حسنخان سالار ومحمد خان** برادرش واصلانخان پسر سالار را بجزای عملشان بقتل رسانید قبر این سه میان باغ خواجه ربیع پشت سر مزار خواجه است

پس معلوم شد که فتنه سالار که قلعه بندی شد از شصت ودو شروع ودر شصت وشش ختم شد
بعداز فتنه سالار تقریباً دوسال تولیت آستان قدس بامرحوم حاج شیخ عبدالرحیم مجتهد بروجردی
بود که برنهج شرع مقدس تولیت فرمود

درسنه هزار ودویست وشصت ونه مرحوم حاجی میرزا هاشم مجتهد پدر جمعی از
بزرگان علماء خراسان ازدنیا رفت

درسنه هزار ودویست وهفتاد شاه زاده فریدون میرزای فرمانفرما حاکم مشهد
شدو میرزا فضل الله وزیر نظام برادر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم نوری متولی باشی
شد وتعمیرات مهمه در آستان قدس نمود
منجمله رباط سنابادرا که درب صحن عتیق بود خراب کردو کاروانسرای تجارتی و بازارچه و
دکاکین معتبره ساخت
معروف است بسرای امیرنظام ونهر خیابان راباآجرو ساروج محکم ساخت و سنك های بزرك
درکنار اونصب کرد ودکاکین خیابان را منظم ساخت وعرض خیابانرا ازپایهٔ دکاکین روبقبله باپایه
دکاکین پشت بقبله بیست و هفت ذراع قرار داد وعمارت روی حوض انبار صحن عتیق را ساخت و
موسوم کرد بدارالتولیه

درسنه هزارودویست هفتاد ودو وزیرنظام ازتولیت عزل شد و میرزا محمد
حسین عضدالملك قزوینی بتولیت منصوب شدوازخدمات اوآنکه امرفرمود در فوق بازاروزیرنظام
عمارتی ساختند ایضاً مسمی بدارالتولیه نمود وروزهارا بجهت خدام آستان قدس ایشان مقررفرمودند
ودیگردر زمان تولیت ایشان میرزامحمد صادق قائم مقام جوف حرم مطهررا آئینه کاری نمود وقرار
حفاظ بالاسروتوحید خانه وپائین پادرزمان اوداده شد ودرب کتابخانه مبارکه میان ایوان را میرزا
ابراهیم خان خمسه درزمان تولیت عضدالملك نقره نمود وایوان طلای صحن جدید ودرب طلا پیش روی
مبارك وپائین پای مبارك بمباشرت ایشان طلاشد
درشانزدهم ربیع الثانی همین سال فریدون میرزا فرمانفرما والی مشهد مقدس مرحوم شد ودرایوان
شرقی وسط دارالحفاظ مدفون شد وشاهزاده حسام السلطنه بحکومت منصوب شد

درسنه هزارودویست وهفتاد وسه حسام السلطنه مأمور بفتح هرات شد ودرغره ربیع
الاول هرات را فتح را نمود
پس ازمصالحه ایران وانگلیس یکی ازشرایط صلح آن بود که قشون ایران هرات راتخلیه کنند
قشون انگلیس هم بوشهررا تخلیه کنند

درسنه هزارودویست وهفتادوچهار

حسام السلطنه ازایالات خراسان عزل شد
وحمزه میرزای حشمت الدوله بایالات خراسان منصوب شد

درسنه هزارودویست وهفتاد وپنج عضدالملك متولی باشی درب طلای پائین پای مبارك را طلاکرد وتأسیس مهمانخانه زواری را نمود وحشمة الدوله دراواخر این سال بمرواردوکشی نمود

درسنه هزارودویست وهفتادوهفت حشمة الدوله ازایالت خراسان معزول شد وشاه زاده حسام السلطنه دومرتبه والی خراسان شدوعضدالملك ازتولیت معزول شد وحاجی میرزاعلی اکبر قوام الملك شیرازی بتولیت منصوب شد

بعداز چندی قوام الملك ازتولیت معزول و میرزا جعفر خان مشیر الدوله منصوب شد وایشان در نظم امورخاصه درضیافت زواری وشام وخدام سعی جمیل نمود ودارالشفاء سابق که مقابل درب مسجد جامع بود تغییرداد وآورد بطرف بالا خیابان وآن سابقی را کاروانسرائی کرد مسمی بسرای ناصریه ودر این سال مرحوم حاجی سید محمد قصیر از دنیا رحلت فرمود و در حجره آخر پشت سر مبارك آنحضرت دفن شد

درسنه هزارودویست وهشتادویك ثانیاً عضدالملك بتولیت منصوب شد وحسام السلطنه از ایالت معزول شد وشاه زاده جلال الدوله پسر ناصرالدین شاه بایالت منصوب شد

درجمادی الثانیه همین سال مرحوم شیخ مرتضی انصاری درنجف اشرف ازدنیا رحلت فرمود

وایضادراین سال حاجی میرزا عسکری امام جمعه مشهد صاحب املاك کثیره ازدنیارحلت کرد

درسنه هزارودویست وهشتادوچهار دردهم ماه صفر مرحوم ناصرالدین شاه بزیارت مشهد مقدس مشرف شد وجقهٔ سلطنتی را تقدیم آستان مقدسه نمود که فعلادرمیان حرم مطهردربالای طاق بالای سرمطهر منصوب است

درهیجدهم ربیع المولود ازمشهد مقدس حرکت فرمود بجانب طهران

درایام توقف مرحوم ناصرالدین شاه قاجار مرحوم محمد خان قاجار که ملقب به سپهسالار بود و پیشکار جلال الدوله بود ازدنیا رفت

ودرصفه توحیدخانه مبارکه پشت پنجره فولاد دفن شد ودر این سال عضدالملك از تولیت عزل شد ومرحوم میرزا محمد خان مجدالملك بتولیت منصوب شد (وگویا تولد حقیر جامع این متخصر هم دراین سال بوده)

درسنه هزارودویست هشتادوپنج وبای شدیدی درمشهدظاهرشد ومرحوم جلال الدوله والی خراسان بآن مرض ازدنیا رحلت کرد وقبرش درایوان وسطی غربی دارالحفاظ است محاذی قبر فریدون میرزا فرمانفرما وحشمة الدوله حمزه میرزا ثانیاً والی خراسان شد

درسنه هزارودویست وهشتادوهفت معین الملك متولی آستان قدس شد

درسنه هزارودویست وهشتادوهشت قحطی ومجاعه شدیدی درخراسان وغیر و از بلدان ایرانشد ودراین سال حسام السلطنه ثالثاً والی خراسان شد وحاجی سلطان محمد میرزای

سیف الدوله بتولیت مفتخر گردید ودراواخر این سال حسام السلطنه معزول شد وحسین خان شهاب الملك شاهسون والی خراسان شد واو بانی حوض امیر واقع در اواخر قبرستان وبانی رباط میان دشت بود

درسنه هزاردویست ونود میرزا سعید خان موتمن الملك متولی آستان قدس شد

درسنه هزاردویست ونودودو شهاب الملك از ایالت خراسان معزول شد و وظهیرالدوله ولد محمد ناصرخان قاجار حاکم شد

درسنه هزاردویست ونود وسه تلگراف از طهران کشیده شد بمشهد مقدس وایالت خراسان تفویض به رکن الدله برادر مرحوم ناصرالدین شاه شد

درسنه هزار ودویست ونود وهفت میرزا سعید خان موتمن الملك از تولیت عزل شد ووزیر امور خارجه شد وتولیت نیز بة رکن الدوله والی خراسان تفویض شد ومیرزا مصطفی خان ولد سعید خان نائب التولیه شد

در این سال میرزا حسین خان سپهسالار والی خراسان ومتولی آستان قدس شد ودر بیست ویکم ذیحجه همان سال درمشهد مقدس فوت کرد وبقولی دربیست ودوم بوده چنانکه نظام العلماء درانیس الادباء فرموده وسال آن هزار ودویست ونود وهشت بوده چنانکه در تاریخش گفته شد (سپهسالار صد حیف ازجهان رفت) وقبرش درصفهٔ بزرك دارالسیاده مبارکه است

درسنه هزاردویست ونود وهشت نهم صفرمرحوم حاجی میرزانصرالله مجتهد در مشهد مقدس ازدنیا رحلت فرمود وقبرش میان حرم مطهر صفه بالاسر مبارك است

دربیست ویکم محرم هزار وسیصد مرحوم میرزا محمد صادق رضوی ناظر کل آستانه مقدسه ازدنیا رفت وقبرش میان حرم مطهرپشت سر مبارکست

روز یازدهم شوال این سال مرحوم ناصرالدین شاه بعتبه بوسی حضرت رضاع مشرف شد ودرغره ذیحجةالحرام ازمشهد حرکت کرد بجانب طهران

أمرچهاردهم در وقایع مهمه متعلقه بطوس وبمشهد مقدس در مآ رابعه عشر هجری

درسنه هزاروسیصد ویك دارالسیاده مبارکه را آئینه کاری نمودند و ونعش میرزا اسمعیل خان موتمن الملك حمل بمشهد مقدس شد ودر راه روکشیك خانه دفن شد ودر شوال این سال عبدالوهاب خان آصف الدوله شیرازی بایالت وتولیت آستان قدس مشرف شد ودر این سال نعش حاجی استاد غلام رضا که ازمشایخ واقطاب بود وازسلسله نعمت اللهی بود از طهران حمل بمشهد مقدس شد ودر دارالسعاده مبارکه دفن شد

در سنه هزار و سیصد و سه در ماه صفر مرحوم حاجی ملاعبدالله مجتهد کاشانی از دنیا رحلت فرمود

و در توحید خانه مبارکه دفن شد و در این سال **مرحوم حاجی شیخ جعفر شوشتری** مصنف کتاب فوائدالمشاهد و خصائص الحسینیه و منهج الرشاد از نجف اشرف بزیارت مشهد مقدس مشرف شد و مدت چهل روز اقامت فرمود و بمنبر تشریف میبرد و در مراجعت در لیله تناثر نجوم در کرند مرحوم شد و جنازه شان را بنجف اشرف دفن کردند

مخفی نماناد که کتاب فوائدالمشاهد را آن مرحوم تصنیف نفرموده بلکه آن کتاب مواعظه شافیه آنجناب است که مرحوم جناب آقاشیخ محمد طالقانی درمجالس موعظه شان حاضر شده اندوهر چه از زبان در ربار آنجناب صادر شده آقاشیخ محمد مرحوم درمجلس نوشته اند ومجموعهٔ نموده اند و اسم اورا فوائدالمشاهد و نتایج المقاصد نام گذارده اند نه اینکه تألیف خود آنجناب است چنانکه هر کس بآن کتاب نظر نفرموده ومعلوم است براو

و در اینسال آصف الدولهٔ عزل شد و فرمان فرما بایالت و تولیت منصوب و صنعت چینی سازی را درمشهد دائر نمود و آب قنوات ورود خانه هارا سنجید از تمام قنوات آب مسجد سبکتر بود واز تمام رود خانه ها رود خانه دولت آباد

در سنه هزار و سیصد و چهار رکن الدوله ثانیا بایالت و تولیت مفتخر گردید

در سنه هزار و سیصد و شش مرحوم آیةالله حاجی میرزا حسن شیرازی

حکم بتحریم استعمال توتون وتنباکو فرمود وعموم طبقات استقبال نمودند وقلیانهای بلور را شکسته و تنباکوها را آتش زدند

در سنه هزار و سیصد و هشت میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان بایالت و

تولیت مفتخر گردید

در سنه هزار و سیصد و نه وبای شدیدی بروز کرد در آن و با جمع کثیری

از علماء وسایر طبقات رحلت کردند

در سنه هزار و سیصد و ده

مرحوم حاجی شیخ عبدالرحیم مجتهد بروجردی

مرحوم شد و در دارالسیاده دفن گردید

در اینسال مؤید الدوله پسر حسام السلطنه بایالت منصوب شد و میرزا محمد علی صدرالملك بتولیت آستان قدس مفتخر شد

در سنه هزار و سیصد و دوازده و آخر شعبان مرحوم آیةالله حاج میرزا حسن

شیرازی درسامره مبارکه رحلت فرمود و در نجف اشرف دفن شد

در اینسال آصف الدوله شاهشون بایالت خراسان منصوب شد

درسنه هزار و سیصد و سیزده درماه ذیقعده مرحوم ناصرالدین شاه ابن محمد شاه در طهران شهید شد در میان حرم حضرت عبدالعظیم بضرب ششلول میرزا رضای کرمانی بعداز چهل و نه سال سلطنت درسن شصت و شش سالگی

درسنه هزار و سیصد و چهارده درماه صفر مرحوم حاج شیخ محمد تقی بجنوردی مرحوم شد ودر دارالسیاده مبارکه مقابل قبر مرحوم حاج شیخ عبدالرحیم دفن شد
درا ینسال رکن الدوله ثالثاً بایالت ومدیر الدوله بتولیت منصوب شد

درسنه هزار و سیصد و هفده نیرالدوله بایالت وصدیق الدوله بتولیت منصوب شد

آثار خیریه نیرالدوله درمشهد زیاد است
منجمله احداث آب منبع وآوردن آنرا بمسجد جامع –
منجمله تسطیح کردن کتل شریف آباد وغیر اینها

درسنه هزار و سیصد و نوزده رکن الدوله رابعاً بایالت ونصیرالملک شیرازی بتولیت منصوب شد

درسنه هزار وسیصد وبیست وسه آصف الدوله شاهسون ثانیاً بایالت ومیر سید کاظم تبریزی داماد مرحوم ناصرالدین شاه بتولیت منصوب شد

درسنه هزار و سیصد و بیست و چهار مرحوم حاج شیخ حسنعلی مجتهد طهرانی در مشهد مرحوم شد ودرصفهٔ قوام شیرازی دفن شد
درا ینسال سام الدوله بتولیت منصوب شد .
ایضاً دراین سال مظفرالدین شاه ابن ناصرالدین شاه ازدنیا رفت بعداز آنکه در چهاردهم جمادی الثانیه همین سال دستخط صادر شد و مشروطیت را برعیت داد دو روز بفوتش مانده نظامنامه مشروطیت تمام شد بامضاء مظفرالدین شاه و محمد علی شاه ولیعهد ومیرزا نصرالله خان مشیرالدوله که صدر عظم ایران بود

درسنه هزار و سیصد و بیست و شش صاحب اختیار بایالت وپسر صدرالملک به تولیت منصوب شد
درسنه هزار وسیصد وبیست وشش درماه میرزاعلی اصغرخان صدراعظم را درجلوخان مجلس شورا عباس آقای ترک بضرب ششلول مقتول نمود ونعشش را دریکی ازحجرات صحن جدید قم که از آثار خیریه خود او بود دفن کردند

درسنه هزار و سیصد و بیست و هفت نیرالدوله ثانیاً بایالت وظهیرالاسلام بتولیت منصوب شد

در اینسال در دوازدهم رجب مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری را درطهران بدار زدند
مرحوم حاج میرزا حبیب مجتهد درمشهد مرحوم شد

در سنه هزار و سیصد و بیست و نه

در ذیحجه مرحوم آیة الله ملامحمد کاظم خراسانی در نجف ازدنیا رحلت فرمود

در سنه هزار و سیصد و سی

در ایالت پسر رکن الدوله و تولیت آقای مرتضی قلیخان نائینی گنبد وحرم مطهر حضرت غریب الغرباء را توپ باران کردند
انصافاً این مصیبت تجدید کرد مصیبت یوم الطف چنانچه درزیارت جوادیه است
(السلام علی الامام الرؤف الذی هیج احزان یوم الطفوف)
خود آنحضرت هم بدعبل خزاعی ازمصیبت قبر نازنینش خبر داد که فرمود
و قبر بطوس یالها من مصیبة الحت علی الاحشاء بالزفرات
(نمیتوان که بنحوجزم نسبت داد که مراد مصیبت قبر بوده زیرا که اولا ضمیر لها ضمیرقصه وشأنست ومن مصیبة بیان آنرا مینماید واین شایع است بین ادبا وفصحاء نه اینکه راجع بقبر باشد چه آنکه قبر مذکر استعمال شد ومیشود وثانیاً آن مصیبتی که (الحت الخ) مصیبت خود آنحضرت است نه مصیبت قبر وگرنه به بسیاری ازقبور ائمه اهانت رسیده بالخصوص بقبور ائمه بقیع ومصیبت قبر که (الحت الخ) قبرجدش حسین علیه السلام است ازنبش وغیره کمالایخفی ـ ولد مؤلف)
مردم وقتیکه این شعرحضرت رضاع را میشنیدند نمیدانستند مصیبت قبر مقدس چه چیزاست تا این مصیبت عظمی واقع شد آنوقت فهمیدند مقصود حضرت رضاع را

اجمالش این است

دراوائل محرم سنه مرقوم عسکر وقشون روس باتوپ وقورخانه شیپورزنان همه روزه وارد مشهد مقدس شدند تاچند روزهمین قسم بود وجمعیت زیادی واردشدند با افسرها وصاحبمنصبهایشان ودرارك منزل میکردند رکن الدوله رسما ازآنها پذیرائی می کرد
قنسول روس اظهارمیکرد (ما این عده ازقشون را برای حفظ رعیت خود وارد کرده ایم)
چون فهمیدکه رؤسا واشراف با اوضدیت ندارند لذا یوسف خان هراتی را واداشت که درنزدیکی قبرستان میرهوا مجلسی ترتیب داد واظهار میکرد کـه ماشروطه نمیخواهیم واحمد شاه را بسلطنت نمیشناسیم بلکه سلطان ما ایرانیها محمد علی شاه است وجمعی ازمردمان ساده وبیخبر را دور خود جمع کرد وچند روز بعدسید محمد یزدی طالب الحق ونایب علی اکبرهم بهمین مقصود مجلسی درنوقان ترتیب دادند وطالب الحق نطق میکرد که دمکراتی ها بابی هستند نظمیه وعدلیه ومالیه وسایر اداره هارا ما نمیخواهیم وتمام اهل ادارات بابی وکافرند
کم کم مجلسشان قوت گرفت طالب الحق ونایب علی اکبر با اتباعشان آمدند بمسجد گوهرشاد ویوسف خان با اتباعش آمدند بصحن جدید منزل نمودند
طالب الحق روزها بمنبرمیرفت میگفت مردم نترسید مقصود ما آنست که محمد علی شاه رامیخواهیم که با اودست بیعت بدهیم فریاد میزد مردم هوشیارباشید که دین ومذهب شمارا بابیها بردند
کم کم عده شان زیاد شد یوسفخان درصحن جدید حجره بالاسرحوض انبارمنزل کرده بود

طالب الحق درحجره بالای کفشداری مسجد تفنگدارهاهم درمیان مسجد وصحن وبازار متفرق بودند
دراوایل ماه ربیع الاول الواطها واوباشها اطراف یوسف خان جمع شدند واورا سردار میگفتند اوهم سه پایهٔ درمیان صحن گذارده مقصرین خودرا شلاق میزد ومتصل نوید میداد که محمد علیشاه عنقریب بزیارت مشرف میشود سالارالدوله باقشون فراوان بقوچان رسیده

یکنفر ازقشونیها واجزاء ادارات جرئت نمیکردند میان بست وحرم وصحن ومسجد بیایند اگر احیاناً یکی ازآنهارا میدیدند میبردند نزد یوسفخان واو ازآنشخص باقسام مختلفه هتك وضرب وشتم وپول میگرفت

کار بجائی رسید که تجار وکسبه بالمره اطاقها ودکاکین را بسته دست از کار کشیدند شبی نبود که دکان یامنزلی راخراب نکنند واموالش رابغارت نبرند از متموان شهر پول گدائی به بهانه های متعدده میگرفتند

یوسف خان با محمد قوش آبادی نیشابوری که از اشرار معروف بود واسمعیل ترشیزی وجمعی ازسربازهای گارد نظامی وجمعی ازافغانها واز اشرار شهر که تقریبا پانصد نفر میشدند گلدسته ها وسردرهای صحنین راسنگر قرارداده بودند

عصرها جمعیت میان صحن جدید جمع میشدند یوسف خان نطق مفصلی میکرد و کاغذهای جعلی از زبان محمد علیشاه بجهت مردم میخواند وآن هارا بشارت میداد باعطای خلعت ومنصب

سید محمد طالب الحق ونایب علی اکبرخان نوقانی وجمعی از اشرار محلات گلدسته های مسجد وسردرهای مسجد را سنگر کرده بودند

تا اوائل ربیع الثانی این دوطائفه ازمتجاسرین دراین دومرکز بودند ودیوانیها کمسارها و گلدسته های مسجدشاه راسنگر کرده بودند ودراینمدت مکرراین دودسته بایکدیگر زدوخورد کردند ودرهرمرتبه جمعی ازمظلومین کشته ومجروح میشدند

ازاوائل ربیع الثانی مفسده شدت کرد بقسمیکه احدی جرأت نمیکرد ازمنزلش خارج شود وهمه شب تاصبح صدای گلوله متصل ازمواضع متعدده شهرمشهد مقدس بلند بود

وایضاً ازاوائل ماه مزبور جمعی ازسالداتهای روسی درچند مرکز اطراف بست مبارك بالای بام ها چاتمه زده بودند ببهانه حفظ رعایای خود

تاصبح روزشنبه دهم ربیع الثانی که عید نوروزهم بود سنه هزاروسیصد وسی حقیر میان مسجد جامع بودم شخص بادکوبهٔ که دکان ومغازه بزرگی راشت نزدیك بست بالا خیابان ویکعده ازروس ها بالای دکان اوچاتمه زده بودند باحال بسیارمضطربی آمد با اشك جاری آهسته گفت هرخاکی **دارید بسر بریزند که امروز عصر توپ بگنبد مطهرخواهند بست**

حقیر گفتم از کجا شما دانستید

گفت علاوه برآنکه بما رعایای خود خبر کردند امروزصبح پهین آورده‌اند وجلوتوپ هار ریخته‌اند واین علامت آنست که توپ ازمواضع متعدده خواهند زده که بانبارودو بیکدیگرحالی کنند که بیکمرتبه از اطراف شلیك کنند

حقیرمضطربانه رفتم بمنزل مرحوم آقامیرزا ابراهیم خراسانی باعتقادآنکه حضرات متجاسرین از ایشان شنوائی دارند بلکه بامرایشان جمعیت متجاسرین متفرق شوند ونائره خاموش شود واین ننك ابدی ازبرای ما خراسانیهائیکه دراین عصرهستیم باقی نماند

آقا فرمود این احتمال خیال فاسدی است وابداً روسها چنین جرئتی نخواهند کرد که باول معبد مسلمین توپ ببندند واگر میخواهید رأی داده شود اقلا دوازده نفر از علماء حاضر بشوند تا آنچه تکلیف شد رفتار شود

حقیر بفوریت رفتم درب منزل یك یك از علماء وآنهارا بتعجیل روانه کردم بمنزل آقا میرزا ابراهیم قریب بزوال هم خودم رفتم در آنمجلس آقای مرتضی قلیخان متولی باشی با عبدالحمید خان مترجم قونسولگری روس حاضر بودند

عبدالحمید خان گفت ژنرال قونسول سلام رسانیده وگفته تا دو بغروب اگر این جماعت متجاسرین خلع اسلحه کردند ودکاکین بازشد فبها والا بضرب گلوله توپ باید اینها را از اطراف آستانه مقدسه متفرق بنمائیم

همه اهل مجلس حیران ومتفکر شدند

مرتضی قلیخان گفت متفرق کردن متجاسرین صحنین بامن و متفرق نمودن متجاسرین مسجدیها با همه شما آقایان علماء

بناشد حقیر وآقای حاجی شیخ مرتضی بجنوردی وآقا حاج سید عباس شاهرودی و آقا سید جعفر شهرستانی که اخ الزوجه طالب الحق بودند برویم بموعظه متجاسرین مسجدیها

رفتیم میان راه دیدیم بازار و کوچه ها خلوتست ودردم حمام شاه ودرب کاروانسرای بانك ودرب مسجد جامع سالدات زیادی باتفنك ایستاده بودندوروی بام مسجد ومیان گلدسته‌هاومیان صحن مسجد جامع جمع کثیری از متجاسرین تفنك دار بودند وهمچنین میان کفش داری ومیان پله‌های اطاق بالا لکن میان اطاق فوق کفش داری طالب الحق بود باچند نفر از رؤسای متجاسرین بعداز نشستن وتشریفات مجلسی بطالب الحق گفتیم که قونسول روس چنین پیغام داده طالب الحق تبسمی کرده گفت عجب شما ها ساده هستیدوازمیان جیبش کاغذی بیرونکرد که بروسی نوشته بودند خودشان ترجمه کرده بودند که چنین و چنان میگوئیم لکن هرگز باول معبد مسلمین چنین جسارتی نخواهیم کرد ومعلوم شداو بروسی نوشته بود که چنین خواهیم کرد ومترجم تعمیة چنین ترجمه کرده

بعد ما بالتماس گفتیم استدعاء ما آنستکه‌این دومطلبی که قنسول گفته بشود که بهانه بجهت او نباشد طالب الحق بحقیر گفت خودت بروبالای منبر از زبان علماء بگو گفتم بروم

گفت اگر بروی درپایه‌اول منبر بدنت را ازدم گلوله سوراخ سوراخ میکنند بعد شخصی آمد بگوش نایب علی اکبر چیزی گفت او بسیار مضطرب ازاطاق بیرونشد ماهم برخاسته بیرونشدیم میان مسجدآمدیم دیدیم تمام تفنگیها از پشت بامها آمده‌اند میان مسجدوغیر تفنگیها کسی میان مسجد نبود حقیرازمیان دار السیاده آمدم دم ایوان صحن عتیق یکی ازدربانهای کشیك اول گفت فلانی ازمیان خیابان مرو که بسیار خطریست ازپشت قبرستان بروید بمنزل فقیر بعجله‌ازپشت قبرستان آمدیم بمنزل تقریباًدوساعت بغروب مانده بود که صدای توپهای شرپنل وتوپهای قلعه کوب بلند شد ازچند موضع بقعهٔ مبارکه راتوپ می زد یکی ازپشت بام کاروانسرای ملك ودیگری ازپشت بام سرای بانك ودیگر ازقنسولگری ودیگر از باغ خونی ودیگر ازدرب دروازه پائین خیابان بهانه ظاهر به متفرق نمودن اشرار بود لکن در باطن مقصودشان هدم قبرمبارك بود ازدوساعت بغروب مشغول شدند ونزدیك آمدند باتوپهای مسلسل تا اول غروب افتاب که‌وارد صحن مطهر شدند زوار ومتحصنین میان حرم مطهر رفته ودرهای حرم رابستند وروسها یکدسته شان باتوپهای مسلسل رفتند پشت بام حرم مطهر وپنجره های پشت پای ضریح مقدس وحرم مطهر را گلوله باران کردند ویکدسته‌شان باتوپ مسلسل آمدند میان دار السیاده واشبکهای پنجره نقره

بحرم مطهر وضریح مقدس توپ میزدند ویکدسته از پشت پنجره صحن مطهر بحرم وضریح توپ میزدند
تقریبا ازجمعیتی که میان حرم ورواقها وپشت بام حرم ومیان صحن بودند هفتاد نفر ازشیعان کشته
شدند بعضی میان حرم مثل آن جوان شوشتری بالای سرمطهر که دستهایش بشبکه های ضریح مطهر
بود که گلولهٔ توپ بپشتش خورد ومثل شیخ نیشابوری بالای سرمطهر نشسته بود وسر بچه‌اش را بدامن
گرفته گلوله توپ نصف سر آنطفل را برداشته و بعضی میان دارالسیاده از گلوله کشته شدند سید شیرازی
که ازجمله زهاد واوتاد بود و بعضی میان ایوان طلا صحن عتیق مثل ملاحیدرقادری و بعضی پشت بام حرم
مطهر مثل سید چراغچی دربان کشیك اول

الحاصل تادوساعت ازشب گذشته بحرم وضریح مطهر توپ میزدند درحالتیکه ازجمعیت متحصنین
میان حرم فریاد فغان وگریه بلند بود ومرتضی قلیخان متولی باشی هم میان حرم بود

آخرالامر متولی باشی دستمالی بسرعصا نموداز شکاف درب توحید خانه بطرف ایوان طلا بیرون
کرده علامت امان آوردن روسها شیپور زدند وتوپ زدن راموقوف نمودند وداخل حرم مطهرم شدند
وچند نفر ازمسلمین قفقازیها که رعیت روس بودند ماذونشدند وآنها کشته هارا ازمیانحرم گرفته می
آوردند میان صحن عتیق مقابل درب مدرسه میرزاجعفر میخوابانیدند ومتحصنین حرم ورواق وصحنین را
هم آنچه زنده مانده بوداز زن ومردخارج نمودند همه‌را درگوشه صحن طرف گنبدالله وردیخان نشانیده
که تقریباسیصد نفر بودند واینها بهوای آنکه این آستانه مقدسه مامن خلق است پناهنده شده بودندو
آنشب هم سردوبارانی بودچونشب یازدهم نوروز بود ـ فرد شد روسها اذن دادند که اسراخارج شوند
وکشته‌هاراهم ببرند دفن نمایند ازیکی آن اسراسوال کردم که آنشب بشماچه گذشت گفت تمام زن ومرد
تاصبح گرسنه وتشنه وسرمای زیادی خوردیم خصوصا وقتیکه باران شدت کرد ماهمان باران بودیم اما
روسها باپای باچکمه داخل رواق وحرم مطهرشدند

الحاصل چهارشبانه روزحرم ورواقها صحنین درتصرف روسها بوداز کشیك اول تا کشیك پنجم
واحدی ازمسلمین وخدمه وزوار راهی بتشرف آستانه مقدسه نداشتند

روزچهاردهم ربیع الثانی که کشیك پنجم بود چند نفرازدربانها آمدند درب منزل حقیر گفتند
روسها اذن ورود بحرم مطهرم داده‌اند متولی باشی فرمود که شما بیائیدجهت تطهیرحرم ورواقها

حقیراداءللتکلیف ازمنزل باچند نفرازطلاب بروجردی رفتیم بطرف صحن مطهر درب صحن بسته
بود درب راکوبیدیم دربان باشی درب را باز کرد

وارد شدیم دیدم توپها در غرفه طرف قبله محاذی حرم مطهر گذارده سالداتهای روسی هم پشت
توپها ایستاده وجمعی ازسالداتهاهم طرف ایوان عباسی محاذی ایوان طلاو پنجره بالای اسبها سوار
نشسته باینطرف صحن هم سمت ایوان طلا مرتضی قلیخان متولی باشی وحاج سید حسین نایب التولیه
عرب وحاجی میرزا عبدالمجید ثقةالاسلام وبهاء التولیه هریك جاروبی دردستشان وپهین اسب ها را
جاروب می کردند

حقیرمبهوتانه نشستم روی زمین متولی باشی آمد کیفیت تطهیررا مذاکره میکرد حقیر نفهمیدم که جواب
بدهم بعدازمدتی باجمعی ازاهل علم وخدام مشرف شدیم دیدیم چه حرم وچه رواقهائی فرشها خونین زمین
ودیوارها وشبکه های ضریح مطهرخونین بعد بدقت عین خونهارا زایل نموده وبه آب قلیل شبکه‌های
مبارك ودیوارهارا تطهیر نموده وچهار کرآب آورده زمین حرم مطهررا تطهیر نمودیم بعد دارالحفاظ
ودارالسیاده وتوحید خانه ودارالسعاده وراهرو کشیك خانه را

بعد از چند روز هم با جمعی از خدام و دربانها فرشهای حرم مطهر و رواق ها را میان گاری انداخته بردیم بفیض آباد در دو فرسخی و دو شب آنجا ماندیم بزحمت زیادی از الهٔ عین و تطهیر نمودیم -
چند ماه بعد گنبد مطهر را چوب بندی کرده بودند بجهت تعمیر حقیر از جوف گنبد مطهر مشرف شدم فوق گنبد از آنجا دریچهٔ بود بسمت محدب گنبد نزدیك سر طوق شریف بچشم خودم دیدم که تقریبا هیجده جای گنبد مبارك از ضرب توپ شرنل سوراخ شده بود و آن گلوله ها بجوف گنبد افتاده بود هر قالب توپی مثل قند سی سیری بود شلا و حجماً و علاوه بر توپ هائیکه بگنبد رسیده و سوراخ نکرده بودند

جگرم سوخت آتش گرفتم علاج هم نداشتم

الحاصل بعد از چندی یوسف خان و طالب الحق هر دو بجزای عملشان رسیدند یوسفخانرا روسها کشتند که تحریکاتشان را بروز ندهد طالب الحق راهم درطرف بغداد کشته شد

پنجماه بیش از این قضیه نگذشت که جنك اروپا بواسطه قتل ولیعهد اطریش برپا شد

میتوان گفت که در این قضیه الحق حضرت رضاع از زوار و مجاورینش نگهداری فرمود

نظیر این قضیه در مزار بحار از جماعتی از ثقات نقل فرموده که در محاصره روم نجف اشرف را اهل نجف دروازه هارا بستند بعد که طول کشید واعداء ظفر نیافتند گلوله توپ و تفنك مثل باران بر آنها میریختند و یکی از آنها بکسی بر نمیخورد حتی آنکه اطفال درمیان کوچه منتظر بودند که کی گلوله میافتد که با او بازی کنند

بلکه روزی دختری دست خودرا بالا کرده بجهت حاجتی گلوله آمد واز آستین او داخل شد واز پیراهنش بیرون شد و آسیبی باو نرسید

یکی از صلحاء شبی درخواب دید حضرت امیرع را که در دستش سیاهی بود پس از سبب او پرسید فرمود از بسکه گلوله هارا ازشما برگردانیدم

الحاصل دهم ربیع الثانی ۱۳۳۰ حکم دهم محرم را پیدا کرد همهٔ بلاد مسلمین عموماً و درخراسان خصوصاً درمجلس متعدده مشغول عزا داری و سوگواری شدند در این مقام شعرای عرب و عجم قصاید زیادی گفته اند

درسنه هزار سیصد و سی یك ایالت مفوض شد به نیرالدوله و تولیت به ظهیر الاسلام

درسنه هزار وسیصدوسی وچهار ایالت مفوض شد به ناصرالدین میرزا

درسنه هزارو سیصد وسی وشش گرانی شدیدی در تمام بلدان ایران پیدا شد ایالت مفوض شد بنایب السلطنه پسر ناصرالدین شاه

درسنه هزار وسیصد وسی و نه ایالت مفوض شد بقوام السلطنه

درسنه هزار وسیصد وچهل کلنل محمد تقی میرزا رئیس ژاندارمری مشهد یاغی شد درخراسان یکپارچه آتش روشن شد آخرالامر درحدود قوچان کشته شد

درسنه هزار وسیصد وچهل ویك ایالت مفوض شد به نظام السلطنه و تولیت به آقای مرتضی قلیخان

درسنه هزار وسیصد چهل ودو ایالت مفوض شد بسردار اسعد بختیاری و تولیت به آقای قائم مقام رضوی

درسنه هزار وسیصد وچهل وسه ایالت مفوض شد به حشمت السلطنه وتولیت به آقای مرتضی قلیخان

درسنه هزار وسیصد وچهل وچهار ایالت مفوض شد به وثوق السلطنه وتولیت به آقای محمد ولیخان اسدی الملقب به مصباح السلطنه

انصافاً ایشان از ابتدای زمان تولیتشان تا بحال که تقریباً پنجسال میشود همه قسم مساعی جمیله خودرا در تنظیم وترمیم وتعمیر وتاسیس ابنیه خیریه متعلق بآستان ملایك پاسبان مبذول فرمودند بقسمی که حقیقتاً موجب سرفرازی وآبرومندی مسلمین شده گویا درهیچ عصری از اعصار سابقه چنین تعمیرات وتأسیسات ابنیه خیریه دراین آستانه مقدسه ندارد

اولا دراین مدت قلیله ظاهرا علاوه بریك کرور تومان مصارف تعمیرات داخله حرم مطهر و رواقهای مطهر وصحنین وشریفین ودار الشریفات ومیهمانخانهٔ مبارکه وبستهای اطراف روضهٔ مقدسه شده است پس ازفرش زمین وترمیم دیوارها وتزیین کاشیها و کسر تذهیب وتفضیض ایوانها وگلدسته ها وابواب مقدسه وکشیدن چراغ برق وامثال اینها

ثانیا علاوه بریك کرور تومان مصارف تأسیس ابنیه مستحدثه متعلق بروضهٔ مطهرهٔ رضویه شده است ازقبیل دکاکین بست خیابان علیا وسفلی ودکاکین احداثی درخیابان شاه رضا وتأسیس دار الشفا مبارکه ودار التربیه ودار المعجزه وابنیهٔ که درباغ عنبر تأسیس شده که تمام اینها متعلق بآستانهٔ مقدسه ودر کمال استحکام وزیبائی ساخته شده

ثالثا شاید دراین مدت قلیل یك کرور تومان مصارف تعمیر قنوات ومزارع املاك موقوفات آستانه مقدسه شده

رابعا دراین چند سال خیلی از رقبات املاك موقوفه آستانه مبارکه که بالمره موضوعش از بین رفته بود بهمت ایشان ازغاصبین گرفته شد

چنانچه یکنفر ازموثقین اجزاء دار الانشاء اداره محترم گفت قبل از تولیت ایشان تمام عواید آستانه تقریبا سالی دویست هزار تومان بود وامساله عوائدش بیك کرور ونیم رسیده



فصل هفتم در بعضی از تواریخ روضه مقدسه ومساجد ومدارس واقعه در ارض اقدس ودراین فصل چهارده مطلب است

مطلب اول درخصوصیات قبرمطهرحضرت رضاع

بدانکه بقعه مبارکه تقریباً دروسط شهرواقع شده

درعیون وارشاد است که حضرت رضاع را درخانه حمید بن قحطبه دفن نمودند در قریه‌سناباد که بقدریکصدا رسیدن از نوقانست ازارض طوس ودر اوست قبرهرون الرشید وقبرحضرت رضاعدر قبله او واقع است

دربحار ازخرائج روایت کرده ماملخصه وقد تقدم فی وصیته‌ع ان یحفرقبره ممایلی الحائط بینه وبین قبرهرون ثلثة اذرع وتجدون سمکة من نحاس وعلیها کتابه بالعبرانیة هذه روضةعلی بن موسی‌ع وتلك حفرة هرون‌الجبار

یعنی حضرت رضاع قبلاوصیت فرموده بودکه قبرمقدسش رانزدیك دیوارحفرکنند وبین قبرحضرت وقبرهرون‌سه ذراع فاصله باشد ودرمیان قبرمن ببینید ماهی‌ازمس که باونوشته شده بعبرانیه که‌اینست روضه مقدسه علی بن موسی‌ع واین است حفیره هرون‌الرشید

وازاین روایت شریفه استفاده میشود که صفه بالاسرمبارك درآنزمان مسدود بوده چون فرمودمما یلی‌الحائط ویلی بمعنای نزدیکست بنا براین محتمل است که سر نازنین حضرت زیر شبکهای ضریح مطهر یاخارج ازضریح مطهر باشد پس‌خیلی‌سوء ادب‌است که مومنین بالاسر نزدیك ضریح مطهر بروند

ودرعیون ازاباصلت هروی روایت کرده وحاصل آنچه مقصود ازروایت است این‌است که حضرت رضاع باوفرمود داخل بشواین قبه راکه دراو قبرهرون است وخاك چهارطرف قبراورا بیاور گفت رفتم‌وآوردم حضرت فرمود ناولنی هذاالتراب وهومن‌عندالباب یعنی آنخاکی راکه‌از نزدیك‌درقبه آوردهٔ که درپشت سرقبرهرون واقع میشود بده دادم حضرت بوئید فرمود اینجا بجهت من قبرحفرمیکنند و سنگی‌ظاهرمیشود که اگرتمام کلنگداران خراسان جمع شود نمیتوانندآنسنك را ازجای خود حرکت دهند یاذرهٔ آنرا جداکنند بعد خاك بالاسروپائین پای قبرهرون را طلبید وبوئید همین فرمایش را فرمود بعد خاك قبله هرون راطلبید وبوئید فرمودانیست خاك قبرمن دراین موضع برای من قبرحفر کنند وقبرمرا هفت درجه حفر کنند ازبرای قبرمن لحدی بکنند دوذراع وشبری خداوند اورا وسعت میدهد وآنقدری که بخواهد

آنگاه ازجانب سررطوبتی ظاهرشود پس بآن دعائیکه بتوتعلیم میکنم تکلم کن تا بقدرت الهی آب جاری گردد وقبرپرآب شود وماهی ریزهٔ چند درآن‌آب شاهرشود آنگاه ماهی بزرگی‌ظاهرشود که آن ماهیان ریزه را برچیند درآنحال دست بآب گذار ودعائیکه بتوتعلیم میکنم بخوان تاآن‌آب‌بزمین فرو رود آن اعمال نکنی مگر درحضور مأمون

بعدکه حضرت ازدنیا رفت آنچه فرموده بود بظهورآمد چون ماهی بزرك ماهیان‌کوچك را بر چید یکی ازوزرآء مأمون گفت حضرت رضاع بتوفهمانید که مثل ملك وپادشاهی شما بنی‌العباس مثل این ماهیانست عنقریب بساط سلطنت شما برچیده میشود وحقتعالی شخصی را مسلط میسازدکه چنان چه این ماهی بزرك ماهیان خورد را برچید آنهم شمارا از روی زمین بر اندازد

ازاین روایت شریفه استفاده میشود صفه پشت سر که صفه شاه طهماسب باشد نیزدرآنزمان مسدود بود وازآنجا دری باز بوده بحرم مطهر

آن شخصی که بساط سلطنت بنی العباس را برچید هلاکوخان بود بسعی وهمت والای جناب خواجه نصیرالدین طوسی

الحاصل ازاین روایات ظاهرمیشود که قبرهرون تقریبا درزاویهٔ شمالی حرم مطهر بوده وازدیوار پشت سرتا قبرهرون اقلاسه ذراع فاصله بوده واز دیوار بالاسرتا قبرهرون اقلا چهار ذراع فاصله بوده که ممکن بوده دریکی ازاین دوطرف قبرهرون قبرحضرت‌رضاع را حفر نمایند

وازقبرهرون هم تاقبرمقدس حضرت سه ذراع فاصله بوده بصریح روایت خرائج پس‌ازدیوارپشت سرنازنین تاقبرمقدس‌تقریبا هشت ذراع فاصله بوده

بنا براین قبرمقدس دروسط دیوارپیش روی مبارک وپشت سرواقع نشده بلکه فضای پیش روی مبارک تقریبا دوذراع زیاد تراست ازفضای پشت سروضع صندوق مطهروضریح مبارک هم شاهد بر همین‌است واینکه قبرهرون دروسط‌قبه باشد خلاف مستفادات از روایاتست

ظاهراً قبر مقدس میان سرداب باشد چون امین تعمیرات گفت وقتیکه فرش حرم مطهر را عوض میکردند ازپشت سرمبارک شکافی بسرداب بازشد وراه سرداب مقدس هم از نزدیك قبرمرحوم‌حاجی میرزا موسی خانست ومیگفت من پله اول سرداب را دیده ام

چقدرمناسب است که دراین مقام این‌شعر گفته شود

غربت فی‌الشرق شمس فلهاعینی تدمع   مارا بناقط شمس غربت من حیث تطلع

مطلب دوم

درخصوصیات وتواریخ صندوق مبارك وضریح مقدس

بدانکه تاریخ وضع صندوق مبارك ازقدیم است قدر مسلمش درحدود سنه پانصد بوده

چنانچه در روضات از کتاب ثاقب‌المناقب نقلکرده‌انوشیروان مجوسی اصفهانی دارای مقام ومنزلتی بود نزد سلطان محمد خوارزمشاه پس سلطان محمد اورا بسفارت فرستاد بمرو نزد سلطان سنجر واومبتلابود به برص چون‌این مرض موجب تنفرطبایع‌است میترسید با اینحال برود نزد سلطان‌سنجر

چون رسید بمشهد مقدس بعضی باو گفتند اگر داخل بشوی باین قبه مبارکه وزیارت وتضرع کنی وصاحب این قبه راشفیع کنی بدرگاه الهی اجابت میفرماید وآن مرض ترا شفا عطا میفرماید

گفت من مجوس هستم شاید خدام حرم مطهرمرا مانع بشوند ازدخول میان حرم مطهر

گفتند لباست را تغییربده که کسی ترا نشناسد

انوشیروان مجوسی چنین کرد پناه بقبر مقدس برد تضرع والتماس نمود که خداوند مرض برص‌او را ازاو بر طرف کند

چون ازحرم بیرونشد بدستش نگاه کرد ابداً آثار برص ندید بعد لباس هایش را کند وبدنش را نگاه کرد ابداً ازبرص اثری درخود ندید

پس مسلمان شد واسلامش نیکوشد وازبرای قبرمقدس شبه صندوق درست کرد ازنقره

پس معلوم میشود که درحدود سنه پانصد که زمان سلطنت سلطان سنجر باشد ازبرای حرم مطهر خدامی بوده ولابد اثاثیه داشته

ودرمطلب چهارم ذکرخواهد شد که درسنه هفتصد وسی وچهار که ابن بطوطه‌مشرف‌شده قبر مطهرصندوقی داشته ازچوب وملبس بوده بصفحه های نقره وصندوق مبارک فعلا ازچوب است وروی آنرا تنکهٔ طلاکوبیده اند وبرعقبهٔ صندوق اسم شاه عباس درکمال مذلت وحقارت کنده شده

وفرش ضریح مطهرخشت بلوراست و وسعت زمین ضریح مطهر طرف پائین پا نیم ذراع است و طرف دیگر تقریبا شش گره است

وضریح مبارک مسلماً درحدود سنه هزار ازبرای مرقد مطهر ضریح بوده واما قبل ازآن معلوم نیست چنانچه درحکایت عبدالمومن ازبك گذشت که ازجمله نفائسیکه ازمشهد مقدس‌غارت نمود منجمله قطعهٔ الماسی بود بقدرتخم مرغی ومنجمله مثل طلائی بود فوق ضریح مطهر که شاه طهماسب وقف کرده بود ومحتمل‌است که وضع ضریح درزمان شاه اسمعیل شده باشد ومرقد مطهر سه ضریح دارد وهرسه فولاد است وهرضریحی‌طولا پنج دهنه است وعرضاً سة دهنه

وضریح اول که نزدیك صندوق مبارکست درپیشانی اطراف‌آن سوره مبارکه هل‌اتی بخط ثلث کتیبه شده وتاریخش معلوم نیست ومحتمل است اوراشاه اسمعیل نصب کرده باشد

ضریح وسط درهرقبهٔ ازشبکهای آن چهار دانه یاقوت اصل درچهار گوشهٔ آن ویکدانه زمرد اصل دروسط‌آن بالای ورق طلای ضخیمی مثل‌انگین انگشتر نصب است وقبه های آن مسطح است و علاوه بردوهزارقبه دارد وطرف بالای سربلکه طرف پیش‌روی مبارك جانب پائین پای شریف‌است که بالای **درب** ضریح مقدس‌است درپیشانی این ضریح دوسطر بخط نستعلیق طلاکوب کرده اند ودر آن اسم شاهرخ‌ابن رضاقلی‌میرزا ابن نادرشاه افشاراست که بوقف ونصب این ضریح وقبهای مرصع چهار گوشه‌ضریح مبارك موفق گردید سنه هزارصد وشصت ودو(تاریخ آن ۱۱۰ میباشد چنانکه‌احقر خود دیدم) ومیرزاسعید خان ودراوقاتیکه تولیت آستانهٔ مقدسه داشت بجهت حفظ این‌شبکهای مس مطلاروی این ضریح گذارد که جواهراتش محفوظ بماند

وضریح سوم که مورد تقبیل واستلام‌زوار ومومنین است طولش ده ذراع است وعرضش شش‌ذراع است وارتفاع‌آن تقریباً چهار ذراع‌است وبانی‌آن معلوم نیست ودردهنهٔ وسط پائین پای مبارك درب مرصع جواهر نشانی است که مرحوم فتحعلی‌شاه درسنه هزار ودویست وسی وسه تقدیم نمودبشکرانه شکست دادن فتح خان افغان وزیرسلطان محمود افغان را ودرآن دانه های فیروزج ویاقوت وزمردو لعل منصوبست ببالای تنکه طلاکه بعضی بدرشتی پسته وبادام است

واین درب ضرح مطهرنیست بلکه درب ضریح مطهرروی بقبله ونزدیك زاویهٔ جنوبی‌است ودر پیشانی آن روی صفحهٔ مطلا بخط بسیارجلی نقش‌شده هی‌والله روضة من ریاض‌الجنة واین‌جزء روایتی استکه درعیون ازحضرت رضا روایتکرده است

قال ان بخراسان لبقعة یاتی‌علیها زمان تصیرمختلف الملائکه ولایزال فوج ینزل من‌السماء وفوج یصعد الی ان ینفخ فی الصورفقیل یابن رسول الله وای بقعة هذه قال هی بارض‌طوس والله روضة من ریاض‌الجنة ولنعم ماقیل

ای روضهٔ تو مطاف انس وجنه — وی خاك درت زآتش دوزخ جنه
محرم‌ازینروضه مکن کامده‌است — بین الجبلین روضة من جنة

مخفی نماناد که صندوق مقدس تقریبا شش گره منحرف است بجنوب وخود حرم مطهر هم تقریبا سه گره منحرف است بجنوب چناچه ازدرب پیش روی مبارك معلوم میشود که جمعاً انحرافش بجنوب

تقریبا نه گره میشود

وگمانم سرش آنستکه (در روضات از محقق ثانی) نقل کردة که اهل خراسان واهل عراق جدی را بمابین الکتفین خود قرار دهند وخیلی ازمحاریب را ایشان مائل بجنوب فرمودند وشاید ضریح مطهر وصندوق مبارك هم در سلطنت شاه اسمعیل صفوی بفرمایش محقق ثانی متیاسرا بنانهاده شده باشد **وشیخ بهائی** رسالهٔ در ردایشان نوشته مسماة به **تحفة اهل الایمان فی قبله عراق العجم وخراسان** وفرموده قبله مشهد مابین نقطه جنوب ومغربست

وفوق ضریح مطهر شبکه مطلااست وفوق آن شیروانی است ازچوب که روی آن تنکه طلا کشیده وبالای آن شیروانی پوششهای ضریح مقدس که بسیاراعلاست انداخته میشود ودروسط آنشیروانی یکسرطوق طلای جواهرنشانی است ودر درطرف آنسرطوق دوقبة جواهرنشان است

مطلب سوم

درخصوصیات وتواریخ متعلق بحرم مبارك

بدانکه حرم مطهرمربع است وتقریباده ذرع ونه گره درده ذرع ونه گره وزمین حرم مطهر مفروش است بسنك مرمریشم نمائی که در بعضی از آنها اشکال وصورغریبه دیده میشود ولذا قیمت زیادی دارد واز عتیقه های دنیا محسوبست

وازاره اطراف حرم مطهر خشتهای کاشی چینی نمائی است که در آنها آیات قرآنیه واخبار شریفه نوشته شده که بعضی از آنها خشتهای کوکبی شکل ومثمن بال داراست ومعروفست بخشتهای سلطان سنجر

دربعضی از آنها رقم شده (ترکان زمرد ملکه بنت سلطان محمود شهید بتاریخ شهرالله المبارك سنه اثنی عشروخمس ماه)

درقرآنخانه مبارکه سی پاره ایست بخط ترکان زمرد ملکه که درسنین پانصد هجری وقف روضهٔ مقدسهٔ رضویه کرده

این سلطان محمد شهید پسرسلطان محمد بن ملکشاه ابن الب ارسلان سلجوقی است

بعضی ازخشتهای ازاره حرم مطهرمثمن عز کوکبی است

دریکی ازاین خشتها این رباعی نوشته شده

بادا هزار بار فزونتر سلام حق — بر تو ایا غریب خراسان امام حق
مشتاق حضرت توام ای سیدشهید — حقا که هستم ازدل وازجان غلام حق

قائله عبدالله بن محمود ـ سنة اثنی عشروست ماه

درخشت ازاره دیوارپیش روی مبارك قریب بزاویه جنوبی نزدیك بزمین این رباعی نوشته شده

ای شحنهٔ شرع و شوهرپاك بتول — در بازوی تو رونق آئین رسول
در عالم علوی و جهان سفلی — بی مهرو ولای توعمل نیست قبول

دردیوارقبلی حرم دومحراب است یکی بطرف زاویهٔ جنوبی ودیگری بطرف زاویه غربی ومحراب دیگریست درقبلهٔ صفه که میرود بمسجد بالاسر

درهریك ازاین محراب بخط کاشی برجسته درشت بسیارممتازی سورهٔ مبارکه (قل هوالله احد) وآیات شریفه واخبار معتبره نقش شده

در آخر محراب غربی بکاشی برجسته نقش شده (فی ربیع الاخرسنه اثنی عشروست ماه)
در بالای ازاره اطراف بخط کاشی برجسته بسیاردرشت ممتازی نوشته شده سورهٔ مبارکه انافتحنا وتاریخ این کتیبه درصفحه شاه طهماسب است فی اثنین من جمادی الاخره سنة ستین وسبع ماة هجریه
پس معلوم شد که تاریخ کاشیهای ازاره میان حرم بعضی پانصد ودوازده سال است بعضی ششصد و دوازده و بعضی هفتصد وشصت ممکن ازاینها استفاده شود که داخله حرم محترم دراین سه تاریخ تزیینات وتشریفاتی داشته
درفوق این کتیبه شریفه در اطراف حرم قصیدهٔ بخط میرزاحسینقلی خوش نویس روی سنگ مرمر حجاری شده آن قصیده چهل وچهاربیت است ومطلعش اینست
تبارك‌الله از این روضهٔ همایون فر   که برتر ازدوجهانست نزداهل نظر
تاریخ این قصیده هزارودویست وهشاد وهفت است
فوق آن تاسقف حرم رامرحوم میرزا صادق خان قائم مقام نامی مرحوم ناصرالدین شاه آئینه کاری نمود درزیر آئینه ها ورقهائیست بشکل گل ورباحین ازطلا ولاجورد واین تزیین درحدود سنه هزار ودویست وهشتاد ودوشده درتولیت میرزا محمد حسین عضدالملك قزوینی
درمنطقه حرم مطهر بخط خطاط مشهورعلی رضا العباسی بطلای بسیار ممتاز جلی سورهٔ مبارکه (یسبح لله) بخط ثلث نوشته شده
چهارصفه درچهار طرف حرم مفتوحست دربالای هرصفهٔ نزدیك بمنطقه حرم مطهر خوانچه **ازجواهرات** در کمال زیبائی نصب شده ودرآنهاست جقه وشمشیر وخنجر جواهر نشان وتسبیح مروارید وغیرها که سلاطین وبزرگان وقف کرده اند
شاید قیمت این چهار خوانچه ازیك کرور تومان متجاوز باشد
در فوق صفه بالا سرمبارك جقه سلطنتی ناصر الدین شاه در زیر آئینه نصب است که هنگام تشرفش سنه هزار ودویست وهشتاد وچهار تقدیم نمود بابعضی ازجقه های خواتین قاجاریه
اززمین حرم تاسقف آن تقریبا شانزده ذرع است چنانچه ازسقف تاسقف گنبد طلا نیزتقریبا چهارده ذرع است
صفه جنوبی بدارالحفاظ مبارك باز میشود
صفه شرقی به گنبد حاتم خان وبدارلسعاده باز میشود این درگاه را (شاه عباس کبیر) در سنه هزاروده که بزیارت مشرف شد مفتوح نمود یك زوج درب مرصع بجواهرهم دراین درگاه نصب نمود که بعد نادرمیرزا پسرشاهرخ ابن رضاقلی ابن نادرشاه اوراکند و بمصرف خود رسانید
صفه شمالی برواق پشت سر باز میشود در اوست قبر مرحوم شاه طهماسب الصفوی پسر مرحوم شاه اسمعیل وقبر مرحوم حاجی میرزا هدایت الله واز آن رواق میرود بتوحید خانه مبارکه
صفه غربی بازمیشود بمسجد بالاسر واین مسجد بسیار شریف است
گویا همین مسجد است که درعیون‌الاخبار ازحاکم رازی روایتکرده که گفت من درجوانیم خیلی عداوت وتعصب داشتم زوارحضرت رضا را برهنه میکردم وپول آنهارا میگرفتم یکروز آهوئی در آن اطراف دیدم تازی عقب اوفرستادم آهوپناهده شد بدیوار مسجد تازی مقابل آهو ایستاد هرقدر سعی کردم تازی نزدیك آهو نرفت هروقت آهوخودرا ازدیوار مسجدجدا میکرد تازی از او تعاقب میکرد

باز آهو خودرا بدیوار مسجد پناهنده میکرد تازی واقف میشد تا آنکه آهو داخل شد بفرجهٔ که میان حرم مطهر بود گفت منهم داخل شدم اثری از آهو ندیدم
از آنوقت نذر کردم که دیگر زوار حضرت رضاع را اذیت نرسانم وهروقت حاجتی دارم پناه باین قبر مطهر میبرم وازخداوند حاجتم را میخواهم و خداوند مستجاب میفرماید
مخفی نماناد ازاین روایت شریفه استفاده میشود که در آن اوقات اطراف قبر مقدس آبادی نداشته چون آهو درصحرا چرا میکند نه عمران و آبادی شاید از آنروز حضرت راضامن آهو گفتند که آهو پناهنده بقبر مقدسش شد ونجات یافت
وشاهد برشرافت این مسجد شریف آنستکه علامه مجلسی در تحفة الزائرین بسند معتبر از حضرت امام علی النقیع روایت کرده که هرکه را بسوی خداوند حاجتی باشد پس زیارت کند قبر جدم حضرت رضاعرادرشهرطوس باغسل ونزد سر آنحضرت دورکعت نمازبجای آورد ودرقنوت نمازحاجت خودرا ازخداوند بخواهدبدرستیکه مستجاب میشود (انش) مگر آنکه گناهی یاقطع رحمی سؤال کند بدرستیکه موضع قبر آن حضرت بقعه‌ایست ازبقعه های بهشتی انتهی
ظاهراً درزمان حضرت هادی هنوزصفه بالاسر مفتوح نشده بود ودرمطلب اول گفتیم که بین قبر مقدس وديوار بالای سرفاصله چندانی نبوده پس نمازیکه بالای سرمبارك خوانده میشود بـاید در همین مسجد خوانده شود
الحاصل طول این مسجد شریف ازجنوب بشمال هفت ذرع است وعرض آن پنج ذرع استوفرش این مسجد مبارك سنك مرمريشم نمااست لكن نه بخوبی فرش تحت قبه مبارکه وازاره این مسجد سنك مر مراست وفوق سنك مرمر کاشیهای معرق بسیارممتاز است وفوق آن آئینه کاریست تاسقف ودرمنطقه این مسجد قصیده ایست ازسرخوش هروی که مطلعش اینست

اندرین رخشنده منظروا ندرین فرخنده مسکن — کامده است آرامگـاه مظهرلطف مهیمن

تاریخش درهزار ودویست وهفتاد وپنج است واین مسجد شریف سه صفه دارد
صفه شرقی آن همانست که میرود زیرقبه منوره
صفه غربی آن پنجره نقرهٔ دارد بدارالسیاده مبارکه
صفه شمالی اوقبرمرحوم حاجی میرزا نصرالله مجتهد ومحمد ولی میرزا پسرفتحعلی شاهست وازاین صفه میرود بمسجد پشت سروطول آنمسجد ازمغرب بمشرق است وتـا راه مقبره حاجی میرزا موسی خان هفت ذرع ونیم است وعرض آن سه ذرع است ودراوست صفهٔ که پنجره دارد بتوحید خانه مبارکه که درآن صفه است قبرمرحوم حاجی شیخ حسینعلی مجتهد طهرانی وحاجی میرزا علی اکبر قوام الملك شیرازی وصفه دیگریست که پنجره دارد براه روسقاخانه ودراوست قبرمرحوم حاجی سید محمد قصیر و برادرشان حاجی میرزا حسن مجتهد
دربالای ازاره این مسجد قصیده ایست بخط ستعلیق بسیار درشت بسنك محجرشده و اول قصیدهٔ درصفه ایست که میرود بمسجد بالاسر ومطلعش اینست

این مسجد فرخنده که برمسند اقصی — دارد شرف از مشهد سلطان خراسان

ودرماده تاریخش گفته شده

خرم بی تاریخ طرازش بثنا گفت — نیکو عملی ماند زعباسقلی خان

(۱۲۶۲)

الحاصل ازاین مسجد پشت سر بتوسط صفه کوچکی میرود برواق پشت سر وازصفه کوچك طولش ازمشرق بمغرب درو ذرع ونیم است وعرضش دوذوع
دراین صفحه است قبرمرحوم میرزا موسی خان ومرحوم حاجی میرزا حبیب مجتهد و بعضی میگویند ممرسرداب قبرمقدس حضرت هم ازهمین صفه‌است وازاین صفه میرود برواق پشت سر که طول آن از جنوب بشمال تقریبا هفت ذرع است وعرض آن تاممریکه میرود بمسجد زنانه شش ذرع ونیم است
طرف جنوب این رواق صفه شاه طهماسب است وطرف شمالش پنجره نقره ودرنقره ایست که میرود بتوحید خانه مبارکه
دربالای ازاره این رواق پشت سرقصیده قاآنی بخط بسیاردرشتی محجرشده ومطلع آن قصیده این است

زهی بمنزلت ازعرش برده فرش تو نورق — زمین زیمن تو محسود هفت کاخ مطبخ
ودرماده تاریخش گفته
پس از ورود سرود ازبرای سال‌طرازش — زهی زمین تو مسجود نه رواق معلق
(۱۲۵۰)

ودرطرف شرقی این رواق مسجد زنانه است وآنمسجد هفت ذرع طول دارد ازجنوب بشمال وسه ذرع عرض‌داردوفرش‌این‌امکنه شریفه که مسجد پشت سررواق پشت سرمبارك ومسجدزنانه باشدسنك مرمراست وازاره اینهاسنگهای منبت‌است که باقلم آهنین بقسمی منبت شده که حقیقتاً محیرالعقولست و انسان مبهوت میشود که چقدرصنعت بخرج داده

مطلب چهارم درخصوصیات وتواریخ قبه مبارکه رضویه وگنبد شریف

بدانکه اصل حرم محترم راباپوشش اول که سطح معقرش آئینه کاریست وفوق ضریح مقدس‌است **عبدالله مامون** ساخت بجهت قبر پدرش هرون‌الرشید
تاریخ اوتفصیلا دردست نیست لکن اجمالا معلومست که بعدازدفن پدرش هرون الرشید وقبل از شهادت حضرت رضا ساخته شده ومنافی نیست این باروایتیکه جابربن عبدالله‌الانصاری ازحدیث‌قدسی نقل فرمود ودراوست تنصیص بامامت دوازده امام وقتیکه میرسد باسم مقدس‌حضرت رضا ع میفرماید یقتله عفریت مستکبرو یدفن فی مدینة التی بناها العبد الصالح الی جنب شرخلقی حق القول منی لاسرنه بمحمد ابنه الخ
مراد بعبد صالح اسکندر ذی‌القرنین است که نوقان یاطوس را اوبنا نمود
واین روایت استفاده میشود که حرم محترم را نیزاسکندر بنا نمود
گفتیم که ارتفاع این قبه مامونی‌اززمین حرم تقریباًشانزده ذرع میشودواین قبه راکه مامون‌ساخته بودامیرسبکتکین پدرسلطان محمود خواب کرد ازعداوتیکه باخلفاء بنی‌العباس یا باحضرت رضاداشت وگویا این‌خرابی درحدود سنه سیصدونود بوده وتاوقتیکه سبکتکین زنده بود این مرقد مطهرمهجور ومتروك بودوبعد بسرش سلطان محمود مرقد مبارك را بامرحضرت امیرالمومنین ع ساخت
درکامل ابن اثیراست وجدد سلطان محمودعمارة‌المشهد بطوس‌الذی فیه قبرعلی‌بن‌موسی‌الرضا والرشید واحسنن عمارته وکان ابوه سبکتکین اخربه وکان اهل طوس یؤذون من یزوره فمنعهم من ذلك وکان‌سبب ذالك‌انه رأی امیرالمومنین علی‌بن‌ابیطالب ع فی المنام وهویقول‌الی متی هذا فعلم‌انه ع یرید عمرالمشهد فامر بعمارته

درمطلع الشمس است که مباشر تعمیر سلطان محمود گنبد مطهررا سوری بن معتز حاکم نیشابور بودو بعد معلوم نیست که عمارت سلطان محمود خراب شده باشد حتی درحمله اخیره طایفه مغول و تاتار که سابقا گفتیم این حمله اخیره باشد تمام حملات مغول و تاتار بود که ابن ابی الحدید وابن اثیر نقل کردند وخربوا المشهد الذی فیه علی بن موسی الرضاع والرشید حتی جعلوا الجمیع خرابا ثم صاروا الی هرات
چون ازاینحکایت معلوم نمیشود که حرم مطهروقبرمبارک که مورد حمله وغارت وخرابی واقع شده باشد زیرا که آثار باقیه ازسنه پانصد ودوازده وششصد ودوازده که پنج سال قبل ازاینحمله اخیری بوده باشد هنوزدرازارهای حرم مطهر باقی است واگرغارت وخرابی بحرم واقع شده بوداین آثار ازبین رفته بود پس شاید مراداین دومورخ خبیر که نوشته‌اند وخربوا المشهدالخ سائرآبادیهای مشهدباشد نه قبرمبارک وحرم مطهر

درمجالس المؤمنین است که درعهد سلطان سنجر سلجوقی ابوطاهر قمی قبه مطهره را از مال خود اصالة یاوکالة ازجانب سلطان سنجر عمارت نمود انتهی
بنظرحقیرعمارت ابوطاهرقمی تاسیس تازهٔ بوده نه ترمیم وتعمیرخرابی واساس تازه ابوطاهرهمان بوده که گنبد فوق راساخته که سطح محدبش مزین است بخشتهای طلاچون ازحدود سنه چهار صد که سلطان محمود قبهٔ مبارکه‌راساخته تاحدود سنه پانصد که‌ابوطاهرقمی قبهٔ مبارکه را ازمال خوداصالتاً یاوکالتاً ساخته معلوم نمیشود که دراین مدت سانحه خرابی درقبه مبارکه روی داده باشد

درمطلع الشمس است که گنبد مبارك امام هشتم در زمان سلطنت سلطان سنجرساخته شده و بنائیکه فوق مرقد مطهراست ازسلطان سنجراست ومصالحش بسیارمحکم وبادوامست گویند دراین بناء گل ارمنی باآب انگور وپشم بزمخلوط کرده که چنین بنای محکمی شده انتهی
ظاهراً مرادش همین گنبد فوق باشد
جهت اقدام سلطان سنجر بااین بنا وعمارت بنا نقل بعضی ازمورخین اینست که گفتند
سلطان سنجر را پسری بود مبتلاشد بمرض مزمن آن جوان بجهت معالجه وتغییر آب وهوا سفری نمود بطوس
دراراضی طوس روزی چشمش افتاد بآهوئی اورا تعاقب نمودآهوداخل روضهٔ مقدسه شد و پناه بآن مکان شریف برد
آن جوان هرچه کرد اسب داخل روضهٔ مقدسه نشد
تحقیق کرددانستکه **اینجا روضه مقدسه حضرت علی بن موسی الرضاع است** مشغول استشفاء بدعاء وتوسل بآن امام همام شد
درهمانساعت شفا یافت
قضیه رابعرض پدرش رسانید **سلطان سنجر** بشرف الدین ابوطاهر القمی دستور داداین بنارا ساخت
بعضی این قضیه را بپسرابوطاهرقمی نسبت داده‌اند

الحاصل قبهٔ فوق ضریح مطهر درحدود سنه چهارصد هجری ساخته شد وبانی آن سلطان محمود غزنوی بود
گنبد مطهرفوق قبه سلطان محمود درحدود سنه پانصد هجری بود وبانی آن ابوطاهرقمی بوداصالتاً یاوکالتاً ازمال سلطان سنجر
اززمان ساختن هریك ازاین بناء شریف تابحال معلوم نیست سانحه خرابی روی داده باشدواگردر

تهاجم طائفه مغول و تاتار صدمهٔ بقبهٔ مبارکه یا بگنبد فوق وارد شده باشد تعمیرش بهمت والای سلطان محمد خدابنده بود که اول شیعه از سلاطین مغول است و بدست مرحوم علامه حلی شیعه شد و بسیار سعی کرد در تعمیر خرابی های چنگیزخان و پسرش تولیخان و حضرات مغول و تاتاریان که در مشهد مقدس و روضه منوره وارد کرده بودند

بدلیل آنکه از تحفة النظار قاضی شمس الدین علی بن بطوطه نقل شده که گفت در سنه هفتصد و سی و چهار هجری در عهد سلطان سعید بن سلطان محمد خدابنده از طریق بمشهد مقدس مشرف شد قال والمشهد المکرم علیه قبة عظیمة فی داخل زاویة تجاورها مدرسة ومسجد وجمیعها ملیح البناء مصنوع الحیطان بالقاشی وعلی القبر کانت خشت ملبسة بصفائح الفضة وعلیه قنادیل فضة معلقة وعتبیة باب القبة فضة وعلی بابها ستر حریر مذهبة وهی مبسوطة بانواع البسط وازاء هذا القبر قبر هرون الرشید انتهی

معلوم است که از سنه ششصد و هفده که حمله عظیمه طائفه مغول و تاتار بمشهد مقدس شد که فرمودند وخربوا المشهد الذی فیه علی بن موسی الرضا والرشید تا سنهٔ هفتصد و سی و چهار که ابن بطوطه مشرف شد و حرم مطهر ملیح البنا بود و بعضی از زینتها داشته شخصی که این آثار خیریه از او بروز کرده باشد غیر سلطان محمد خدابنده نبوده که سابقاً گفتیم او در سنه هفتصد و سه بسلطنت نشست و در شب عید فطر سنه هفتصد و شانزده در شهر سلطانیه از دنیا رفت و از حکایت ابن بطوطه چند مطلب استفاده میشود

اول آنکه در آنزمان در جوار حرم مطهر مدرسه و مسجدی بوده اما مسجدش ظاهراً همین مسجد بالاسر مبارک است چون مسجد گوهرشاد در آنزمان نبوده و اما مدرسه‌اش معلوم نیست کجا بوده چون تمام مدارس حالیه مشهد مقدس تاریخشان بعد از تاریخ ورود ابن بطوطه بوده بمشهد مقدس

دوم آنکه در آنزمان قبه مبارکه سالم بوده و دیوار های حرم مطهر مزین بوده بخشتهای کاشی

سوم آنکه در آنزمان قبر مطهر حضرت صندوقی داشته ملبس بصفحه نقره و قنادیل و بعضی از زینتهای دیگر هم داشته

چهارم آنکه در آنزمان از برای قبر هرون آثار و علائمی بوده

بدانکه سطح محدب گنبد مطهر خشتهای مس است که روی آنهارا طلا کشیده اند و شاعر میگوید

هفت هزار و هفتصد و هفتاد و هفت خشت طلا   نصب شد بر گنبد سلطان علی موسی الرضا

در منطقه گنبد مطهر کیتبه ایست جلی بخط علی رضای عباسی که بصفحهٔ طلا نقش شده باین عبارت

(بسم الله الرحمن الرحیم من عظائم توفیقات الله سبحانه ان وقف السلطان الاعظم مولی ملوك العرب والعجم صاحب النسب الطاهر النبوی والحسب الباهر العلوی تراب اقدام خدام هذه الروضة المنورة الملکوتیه مروج آباء واجداده المعصومین السطان ابو المظفر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان فاستسعد بالمجیئی ماشیاً علی قدمیه من دار السلطنة اصفهان الی زیارة هذا الحرام الاشرف وقد تشرف بزینة هذه القبه من خالص ماله سنة الف وعشر وتم فی سنة الف وست عشر) انتهی

انشدکم بالله ملاحظه کنید که این شخص با این مرتبه و مقام عالی که دارد چه قسم اظهار حقارت به این دربار مقدس نموده

اولاً خود را خاك قدم خدام این آستان قدس محسوب نموده

ثانیاً با این مقام سلطنت که داشته از اصفهان پیاده بزیارت حضرت مشرف شده

در مطلع الشمس است که شاه طهماسب گنبد مطهر را به آجرهای مطلا تذهیب نمود و یك منار قشنگی ساخت و اورا نیز تذهیب نمود و دور مرقد ضریح طلائی نصب کرد

این دومنافی بایکدیگر نیستند چون شاید تذهیب شاه طهماسب تازمان شاه عباس محوشده یاخشتهای طلارا حضرات اوزبکیه سرقت نموده باشند یا بعضی راشاه طهماسب طلا کرده باشد و بعضی راشاه عباس درزیر منطقه گنبد مطهر چهار ترنج است بچهارطرف که بانشاء محقق جلیل آقاحسین خونساری بقطاع طلانقش شده باین عبارت (من میامن منن الله سبحانه الذی زین السماء بزینة الکواکب ووضع هذه القباب العلی بدرر الدواری الثواقب ان استمد السلطان الاعدل الاعظم والخاقان الاکرم الافخم اشرف ملوك الارض حسبا و نسبا واکرمهم خلقا وادبا مروج مذهب اجداده الائمة المعصومین ع ومحیی مراسم آبائه الطیبین الطاهرین السلطان بن السلطان شاه سلیمان الموسوی الصفوی بهادرخان بتذهیب هذه القبة العرشیة الملکوتیه وتزینها وتشرف بتجدیدها وتحسینها اذتطرق الیها الانکسار وسقطت لبنائها الذهبیة التی کانت تشرق کالشمس فی رائعة النهار بسبب حدوث الزلزلة العظیمة فی هذه البلدة الطیبة الکریمة فی سنة اربع وثمانین والف وکان هذا التجدید الجدید سنة ست وثمانین والف کتبه محمد رضا الامامی) انتهی

این رباعی نغزرا مرحوم آقا حسین فرموده

ای باد عجب طرب فزا میآئی از طرف کدامین کف پا می آئی
از کوی که برخاستهٔ راست بگو ای گرد بچشم آشنا می آئی

مطلب پنجم

درخصوصیات وتواریخ رواقهای مطهره

بدانکه رواق جنوبی حرم مطهر دارالحفاظ مبارکست که در قبلهٔ حرم مطهرواقع شده و قبلهٔ دارالحفاظ مسجد گوهرشاد است

بانی این بیت مقدس هم گوهرشادآقا بانی مسجد جامعست زوجهٔ مکرمه میرزاشاهرخ بن امیر تیمور

این بنای عالی مربع مستطیل است وطول آن ازجنوب بشمال پانزده ذرع ونیم است وعرض آن هفت ذرع ونیم

مقابل حرم صفه ایست که دراو قبرعباس میرزا نایب السلطنه پسر فتحعلی شاه وپدر محمد شاهست وازآن صفه پنجره ایست بمسجد گوهرشاد

درطرف راست کسیکه ازحرم خارج میشود اولاصفه وسیعی است که میرود بدارالسیاده بعد دو صفه کوچکست که درصفه اول قبرجلال الدوله پسر ناصرالدین شاهست ودرصفه دوم سلطان مراد میرزای حسام السلطنه است پسرعباس میرزای نایب السلطنه وازاین صفه دریست بخزانهٔ مبارکه حضرت رضا

درطرف چپ کسیکه ازحرم خارج میشود نیزصفهٔ وسیعی است که میرود براه رو کشیك خانهٔ خدام وبکتابخانهٔ مبارکه بعد بقرینهٔ طرف راست نیزدوصفه کوچکست که اول قبرفریدون میرزای فرمانفرما پسر نایب السلطنه است ودرصفه دوم قبرر کن الدوله برادر ناصرالدین شاه است

ازارهٔ دارالحفاظ سنگهای منبت است که باقلم ریز کنده شده باشکالیکه حقیقتاً محیرالعقولست دربالای ازاره دراطراف قصیدهٔ بسنگ محجرشده ازحکیم قاآنی وجمله آن اشعار چهل وهفت بیت است

ازآن قصیده است این چند شعر

زادهٔ خیر البشر فرمانروای خیر و شر
مهبط وحی وکرامت معدن صدق وسداد

بضعهٔ موسی بن جعفر بوالحسن کز غیرحق — جسته برمقصوره وحدت روانش انفراد
گر زعلمش راز گوئی عنده ام الکتاب — ور بکاخش راه جوئی دونه خرط القتاد
مور و مار و نور و نار و وحش وطیر و انس و جان — جمله زوجو ینده رزق وجمله زو خواهند زاد

بالای این کتیبه آئینه کاریست تاسقف که حسام السلطنه بانی آن بوده وزمین دارالحفاظ فعلا سنك مرمراست سابق بخشتهای کاشی بزرك مفروش بود ودر روی فرش کاشی در دوره قصیده رسم بود که مطلعش این بود

زهی کاخ همایونی که روبندش مدام ازدر — خلایق خاك بامژگان ملایك گرد باشهپر

رواق غربی حرم دارالسیاده مبارکه است که طرف راست حرم واقعست وقبله او نیز مسجد گوهرشاد است

این بنای مبارك هم نیزاز گوهرشاد آغاست طولش از جنوب بشمال تقریبا سی ودو ذرعست و عرض آن مختلف میشود وسطش مسدس طوریست واین رواق بزرگترین رواقهای حرمست

ازدارالحفاظ که وارد دارالسیاده میشود مقابلش صفه وسیعی است ودرآن صفه است مقبره مرحوم حاجی میرزاحسینخان سپهسالاراعظم که درسنه هزارودویست و نود وهفت مرحوم شد ودراین مکان دفن شد و پشت سراواطاق مانندیست که درآن قبرجمعی ازعلماء اعلامست مثل مرحوم حاجی سید عباس شاهرودی ومرحوم حاج شیخ مهدی خالصی ومرحوم حاج ملامحمد علی فاضل ومرحوم آقا میرزا علی اکبر بروجردی

ازاین قسمت مسدس که میرود بطرف جنوب مقابل دریست که بایوان مسجد جامع بازمیشودوطرف راست کسیکه میرود بمسجد جامع صفه‌ایستکه قبرمرحوم حاج شیخ عبدالرحیم مجتهد بروجری است و طرف چپ صفهٔ که دراوقبر مرحوم حاج شیخ محمد تقی مجتهد بجنوردی است وازاین قسمت مسدس که بطرف شمال میرود مقابل دریست که بسقاخانه مبارکه باز میشود

طرف راست کسیکه میرود روبان درپنجرهٔ نقره است که پشتش مسجد بالاسرحرم مطهراست وطرف چپ مقابل پنجره نقره مسجد کوچکی است بسیارزیبا طول این مسجد چهار ذرع است وعرض آن سه ذرع وبعض ازعلماء گفتند که حضرت رضاع دراین مسجد نماز گذارده ودر کتیبه این اشعاریست مشتمل برصلوات برمعصومینع ومطلعش اینست

صل یارب علی الشمس الضحی — احمد المختار نور الثقلین

وزمین دارالسیاده مبارکه سنك مرمراست و ازاره آن بقدرنیم ذرع سنك مرمراست وبالای آن باندازه یکذرع ونیم تقریبا کاشی معرق است وبالای آن قصیده ایست ازمرحوم صبوری بخط نستعلیق ازخطاط مشهورمیرزا آقای خوشنویس که بسنك محجرشده واوهفتاد وچهار بیت است ومطلعش اینست

درگهی کائینه‌اش آئین عرش کبریاست — قدسیان را بردرش پیوسته روی التجا است

وتاریخش سنه هزار وسیصد است

دربالای ازاره صفهٔ که میرود بدارالحفاظ چند شعر بخط نستعلیق ممتازی حجاری شده ومطلعش اینست

بکاخ عالی شاهنشهی که بردراو — نموده خسروانجم بمسکنت مسکن
مهین نتیجه موسی که کشته خطرطوس — زمین مرقد او رشك وادی ایمن

وتاریخش هزارودویست وهفتاد ویکست

دربالای دری که ازدارالسیاده وارد دارالحفاظ میشوندا شعاری بخط نستعلیق جلی کتیبه شده وازآن

اشعار معلوم میشود که درسنه هزاروهشتاد وچهار درعهد شاه سلیمان که درمطلب سابق گفتیم زلزله شد که گنبد مطهر شکست خورد وخشتهای طلای گنبد افتاد واین زلزله بدارالسیاده مبارکه هم خرابی وارد نمود ومرحوم شاه سلمان که گنبد مطهررامرمت وتعمیر نمود دارالسیاده مبارکه راهم تعمیر نمود درسنه هزاروهشتادوچهار وآئینه کاری این بیت شریف رارکن الدوله نمود بامرمرحوم ناصرالدین شاه در سنه هزار وسیصد

رواق شمالی حرم محترم توحید خانه مبارکه است درمطلع الشمس است که بانی آن **مرحوم ملامحسن فیض است** وطول آن ازمغرب بمشرق شانزده ذرع ونیم است وعرض آن مختلف میشود درطرف جنوب درنقره وپنجره نقره متفوح است بحرم مطهر که میرود برواق پشت سررو بروی آن درطرف شمال توحید خانه مبارکه صفه ایستکه درآن قبرمرحوم میرزامحمد خان سپهسالار است درسنه هزار ودویست وهشتاد وچهارازدنیا رفت ودرآن صفه دفن شد

پشت سراین صفه پنجره عالی است بصحن عتیق وطرف غربی توحید خانه دری باز میشود بایوان طلای صحن عتیق وازطرف شرقی آن دری بازاست بگنبدالله وردیخان وفرش زمین سنك مرمر است وازاره آن سنگها منبت است مثل ازاره دارالحفاظ دیوار وسقف آن آینه کاریست که مرحوم میرزا محمد خان سپهسالار اورا مرمت وتعمیر نمود

رواق شرقی حرم محترم که درپائین پای مبارك خارج میشود گنبد حاتم خان است طول آن ازمغرب بمشرق یازده ذرعست وعرض آن هشت ذرع

ازحرم که خارج میشود سمت راست راهیست که میرود براهرو کشیك خانه وطرف چپ راهیست که میرود بگندالله وردیخان ورو بروی درب حرم صفه وسیعی است که میرود بدارالسیاده

درسمت راست کسیکه ازحرم خارج میشود صفه‌ایست که دراوقبرمرحوم میرزا ابوالقاسم معین الملك است ومقابل اوطرف چپ صفه‌ایست که دراوقبر مرحوم حمزه میرزای حشمت الدوله پسرعباس میرزای نایب السلطنه است

وفرش گنبد حاتم خان سنك مرمراست وازارء آن سنگهای منبت است مثل ازاره دارالحفاظ و توحید خانه

فوق ازاره تقریبا بیست بیت قصیده ایست که مطلعش اینست

مهین سلاله زهراء علی بن موسی — که مادحان درش راملك کمینه غلام

ودرماده تاریخش گفته

نوشته خامه خرم برای تاریخش — از او همواره بماند بعالم این آثار
(۱۱۶۹)

فوق ازاره تاسقف کاشی معرق بسیاراعلا است که قیمتش ازطلا بیشتر است

درتاریخ عالم آرااست که حاتم خان امین الدوله شاه عباس کبیر بوده واصلااهل اردوباد بوده درسلطنت شاه عباس کبیر لقب اعتماد الدوله داشت واین لقب درآنزمان مرادف بود باصدر اعظم

دربعضی ازتواریخ است که حاتم خان ازاحفاد مرحوم خواجه نصیرطوسی بوده واولاد او دراردو باد آذربایجان سکنی دارند

درفردوس التواریخ مرحوم فاضل بسطامی فرموده حاتم خان بیگلربیگی مرو بوده و قبرش هم درزیرهمین گنبد است که خود ساخته وآخر گنبد حاتم خان پنجره بزرك آهنی بودوپشت آن

پنجره مداحان مدح ومنقبت میخواندند بعد که صحن جدید را ساختند آن زمین بین گنبد حاتم خان وایوان صحن جدید را الا یارخان آصف الدوله درسنهٔ هزارودویست وپنجاه ویك که والی خراسان بود بیت و رواقی ساخت مسمی نمود بدار السعاده انتهی وعرض آن ده ذرع است ازجنوب بشمال وطول آن دوازده ذرع است بغیر دوصفه بزرگی که درجنوب وشمال آن هست که صفه جنوبی قبر مرحوم آقا میرزا ابراهیم خان امین السلطان پدر میرزا علی اصغرخان صدراعظم است که درسنه هزاروسیصد دفن شد

وصفه شمالی قبر مرحوم میرزاسعید خان وزیر امورخارجه است که درسنه هزاروسیصد ویك نعشش را ازطهران وارد مشهد مقدس نمودند ودرهمین موضع دفن کردند وزمین دار السعادهٔ مبارکه وازاره آنسنك مرمر است وفوق ازاره قصیده مرحوم صبوری بخط بسیار خوب روی سنك مرمر محجر شده مطلعش اینست

حبذا دار همایون سعادت دستور … مرحبا کاخ فلك منظر خورشید ظهور
بارك الله حریمی که بود خاك درش … سرمه چشم ملك غالیه طره حور

وفوق آن تا سقف آینه کاری شده وبانی این تعمیرات ازسنك مرمر فرش وازاره وکتیبه وآئینه کاری مرحوم میرزا علی اصغرخان اتابك اعظم است که بجهت خیرات روح والده خود چندین هزار تومان خرج کرد واین رواق مقدس را تزیین نمود

ودرزاویه شرقی رواقهای مقدسه گنبدالله وردیخان است واو بنائی است مثمن وبسیار مستحکم ساخته شده وطول زمین اویازده ذرع است واقصر آن هشت ذرع ونیم است تقریبا وزمین او بخشتهای کاشی مفروش است ازاره اوسنك مرمر است وهشت صفه دارد ودرصفها بخط ثلث بکاشی معرق بسیار ممتازی ولادت ورحلت معصومین سلام الله علیهم اجمعین وبعضی ازاحادیث معتبره نوشته شده ازصفه شمالی آنمیرود بتوحید خانه مبارکه وازصفه شرقی آنمیرود بکشفداری صحن عتیق وازصفه جنوبی میرود بدار السعاده مبارکه وازصفه غربی آنمیرود بگنبد حاتم خان ودراین صفه این رباعی بخط نستعلیق بکاشی معرق نوشته شده

جبریل زعرش آمد وحوران زنعیم … از بهر طواف شه فردوس حریم
عمداً پر خود بردم مقراض دهند … شاید که بدین وسیله گردند مقیم

وبانی این گنبد شریف الله وردیخان است که درسلطنت شاه عباس کبیر بیگلربیگی فارس بود وبعد بواسطه نیکی خدمات شایسته قابل همه قسم مراحم ملوکانه شد

آخر الامر شاه عباس اورا احضار باصفهان فرمود ومفتخر نمود بایالت فارس ولکن درواقع منصب صدارت داشت درسنه هزارودویست ویك درشیراز ازدنیا رفت وجنازه اش راحمل نمودند بمشهد مقدس ودرزیر همان گنبدیکه خود ساخته بود دفن شد وبین صفه جنوبی وشرقی صفه بزرگی است که ازاومیرود بدار الضیافه مبارکه وگویا اول درب حرم مطهر ازهمین راه بوده که میآمدند بگنبدالله وردیخان واز آنجا مشرف میشدند بحرم مطهر چون دردار الضیافه سردر بسیار عالی هست وکاشیهای معرق بسیار ممتازی دارد ودار الضیافه راجناب مستطاب اجل اشرف آقای حاجی میرزا محمد علی قائم مقام رضوی دام اجلاله که رئیس وسرسلسه سادات رضویست درسنه هزارو بیست وپنج تعمیرقابلی کرد وملکی راوقف فرمودو چند نفر حفاظ معین کرد که صبح وشام حاضر شوند وآنجا قرائت نمایند وازدیوار شرقی اویك راهی است بصحن جدید وازدیوار شمالی اویکراهی است بصحن عتیق وغالباً مجالس عمومی آستانهٔ مقدسه درآنجا منعقد میشود ودرزاویه جنوبی رواقهای مقدسه بیتی است مسمی براه کشیك خانه وطول آن ازمغرب بمشرق تقریبا هشت ذرع است وعرض آن تقریبا هفت ذرع است وزمین آنسنك مرمر است وازاره آنسنك سیاه است وفوق آن تا سقف آئینه کاریست ودرمغرب آن باب وسیعی است بدار الحفاظ ودرمشرق آن باب وسیعی است

بمدرسه علی نقی میرزا وفعلا عنوان مدرسه بودن ندارد بلکه فوقانی غربی آن کتابخانه مقدسه ومرافق اراست وتحتانی آنکشیك خانه خدام است وفوقانی جنوبی آن اطاق تشریفاتست وبسیار باشکوه وطویل وعریض است وتحتانی آنحجرات خدام است وفوقانی شمالی آنحجرهٔ متعلق پیش خدمت باشی آستان مقدسه است وتحتانی آن قهوه خانه حضرتی است وفوقانی وتحتانی شرقی آن جزوحجرات صحن جدیداست ومسکن سر کشیکها وخدام است ودرزاویه شمالی رواقهای مقدسه بناء مربع مستطیلی است مسمی براه رو سقاخانه وطول آن از جنوب بشمال شش ذرع است وعرض آنپنج ذرع ونیم است وزمینش سنك مرمراست و ازارهٔ آنسنك سیاه وبالای آن تاسقف آئینه کاریست ودرشمال آن درب وسیعی است که بایوان طلای صحن عتیق بازمیشود ودرجنوب آن درب وسیعی است بدارالسیاده مبارکه ودرمشرق آن نزدیك بدر دارالسیاده پنجره آهنی دارد بآخر مسجد پشت سر که قبرمرحوم حاجی سید محمد قصیراست ودر نزدیك درب ایوان طلا نصف دائره گلدسته بالای ایوان طلااست که نصف دیگر آن میان دیواراست ودرمغرب آن یکپارچه سنگاب مجوف بسیار بزرك ضخیمی است که تقریبادو کر آب میگیرد ودراطراف آنسنگاب بخط واضحی حجاری شد (السلطان المعظم شهنشاه الاعظم مولا ملوك العرب والعجم سلطان ارض الله حافظ بلاد الله مجد الممالك علاء الدوله والدین غیاث الاسلام والمسلمین ظل الله فی العالمین کهف الثقلین سلطان الخافقین ذوالمناقب والمناصب محمد بن مسعود اعزالله انصاره) بتاریخ اوائل شعبان سنه پانصدوهفتادو هفت وپشت سر سقاخانه حجره ایست که فعلا متعلق بحاجب التولیه وفوق این حجره گنبد کاشی است ومعلوم نیست که این گنبد از کیست وبجهت چه ساخته شده

مطلب ششم درخصوصیات وتواریخ درهای واقع درحرم مطهر ورواقهای مقدسه

بدانکه درآستانهٔ مقدسه دو درب طلاهست وهیجده درب نقره وسه درب چوبی که از طلا نفیس تر است

اول درب طلائی که از دارالحفاظ داخل حرم مطهر میشوند

این درب درسنه هزار ودویست وهفتاد ودو درتولیت محمد حسین عضدالملك قزوینی طلا شد آیات واحادیث زیادی در او بطلا نقش شده و در اطراف این در نوزده شعر از قصیدهٔ میرزا مرحوم میرزا محمد علیخان سروش بطلا نقش شده درآخر ان قصیده است

گوئی این خرم حرم خلدی بود پررنك و بو — لیك خلدی بر درش بکمشته ابلیس لعین
کلك مشکین بردرش از مهرتار بخش نوشت — بوسه زن بر این در وپانه بفردوس برین

در کاشیهای اطراف چهارچوب اشعاری که منسوبست بمرحوم خواجه طوسی نوشته شده

لوان عبدا اتی بالصالحات غدا — بود کل نبی مرسل و ولی
وصام ما صام صوام بلا ملل — و قام ما قام قوام بلا کسل
و عاش فی الدهر الافا مؤلفة — عار من الذنب معصوم بلا زلل
فلیس فی الحشر یوم البعث ینفعه — الا بحب امیرالمومنین علی ع

در دورباهٔ درب پیش روی مبارك برروی کاشی چینی مانندی بسیارممتاز بخط ثلث برجسته کتیبه ایست ودرسمت یسار کسیکه وارد روضه مقدسه میشود مسطوراست

(من عمل العبد المذنب علی بن محمد المقری فی تاریخ غره جمادی الاولی سنة اثنی عشروست ماة غفرالله

له ولوالدیه ولجمیع المومنین والمومنات بمحمد وعترته الطاهرین)

درپیشانی همین درب شعرابی نواس را نوشته که درمدح حضرت رضاع میگوید

مطهرون نقیات ثیابهم — یجری الصلوة علیهم اینما ذکروا
من لم یکن علویا حین تنسبه — فما له فی قدیم الدهر مفتخر
الله لما بدی خلقا فاتقنهم — صفاکم و اصطفاکم ایها البشر
فانتم الملاء الاعلی وعندکم — علم الکتاب وما جائت به السور

دوم

درب طلای پائین مبارک که از گنبد حاتم خان وارد حرم مطهر میشوند

این درب طلای خالص است وتاریخش هزار ودویست وهفتاد وچهار است

درترنجهای او بعض ازاحادیث شریفه بطلا نقش شده ومزین است باین قصیده که مشتمل است باسامی سامیه ائمه اطهار وآن پانزده بیت است مطلعش اینست

صل یارب علی شمس الضحی — احمد المختار نور الثقلین

ونیز این قصیده بسیار عالی از سروش در آن درب طلا نقش شده و او شانزده بیت است ومطلعش اینست

زهی بروی خلایق در سعادت وفر — در حریم علی بن موسی جعفرع
دریکه خواهد رضوان زپرده دارانش — دریکه ساید کیوان بر آستانش سر
سپهر خواست که باشد براین درازحجاب — بدوچه گفت بگفتم حجاب خویش مدر
بهشت گفت که هستم بصحن او مانند — بدوچه گفت بگفتم که آب خویش مبر
بجای حلقهٔ زرین و حلقهٔ سیمین — زنند بر در این بارگاه شمس و قمر
بعرش بالد از این بقعه عالم سفلی — بخلد نازد از این روضه توده اغبر

این درب نیز درتولیت مرتبهٔ دوم عضدالملك طلاشده

سوم

درب نقره پشت سرمبارك که ازتوحید خانه وارد حرم مطهر میشوند

این در مشبکست وطرفین آنهم پنجره نقره است تاریخش هزار و دویست ونود وچهار است که درتولیت میرزا سعید خان متولی ووزیر امورخارجه ازنقرهٔ آستانهٔ مقدسه که درخزانه موجود بوده ساخته شده

ودرآن درب اشعارصبوری نقش شده مطلعش اینست

این در از کیست که از روی نیاز — عرش دا دار ورا برده نماز

چهارم

درب نقرهٔ که از دارالسیاده وارد دارالحفاظ میشوند

بانی آن سلطان مراد میرزای حسام السلطنه پسرعباس میرزای نایب السلطنه است

درآن قصیدهٔ صبوری ملك الشعراء نقش شده وآن بیست وهفت بیت است مطلعش اینست

این درقدس ازرواق کیست که ساید — باشنه بر نه رواق طارم اخضر

ودرماده تاریخش گفته

گفت صبوری برای سال طرازش | اکنون سلطان مراد یافته زین در
(۱۲۸۹)

مخفی نماناد لطف این مصراع تاریخ

پنجم در نقرهٔ که ازممر کشیک خانه وارد دارالحفاظ میشوند
بانی آن نیز حسام السلطنه است درآن نیز قصیده صبوری نقش شده وآن بیست وهشت بیت است مطلعش اینست

ببارگاه سپهر اشتباه سبط رسول | که جن وانس بخاك درش بود محتاج

ودرماده تاریخش گفته

یکی نهاد براین درسرارادت وگفت | نهاده اند بر ایندر شهان عالم تاج
(۱۲۸۹)

ششم درب نقرهٔ که از مسجد گوهرشاد آغا وارد دارالسیاده میشود

این درب را انیس الدوله زوجهٔ ناصرالدین شاه بانی شد درسنه هزارودویست وهشتادوچهار که بامرحوم ناصرالدین شاه بزیارت مشرف شد
درترنجهای آن بعض ازآیات شریفه واخبار مقدسه نقش شده
در دورهٔ این درب بخط نستعلیق بسیار خوب قصیده مینا نقش شده و آن بیست وسه بیت است از آن اشعار است این چند شعر

نورحق طورتجلی پورموسی شاه طوس | شبل زهرا سبط پیغمبر سلیل حیدرا
مظهریزدان خداوند قضا فرمان رضا | کاستان عالیش ازعرش اعظم برترا
علت ایجاد عرش و کرسی ولوح وقلم | باعث تکوین خاك وآب وباد وآذرا
می نیابد شبه او غواص قدرت تا ابد | گر برون آرد ز بحر آفرینش گوهرا
قلزم ایجاد را هم کشتی وهم ناخدا | کشتی ابداع را هم بادبان هم لنگرا

هفتم درب نقرهٔ که ازراهرو سقا خانه وارد دارالسیاده مبارکه میشود

بانی آن امین اقدس زوجهٔ مرحوم ناصرالدین شاه است
درترنج بالای آن یکمصراع بطلا نقش شده (قال رسول‌الله) درزیرآن ایضا بطلا این سه بیت نقش شده

بدرگاه رضادردولت شه ناصرالدین | کرداین دررامهین بانوی عظمی نقره آگین

درترنج بالای آن مصراع دیگر بطلا نقش شد (انامدینة العلم وعلی بابها)
درزیرآن ایضا بطلا این بیت نقش شده

چون بهرتاریخش یکی آمد برون ازعرش وگفتا | ازامین اقدس این درب مقدس یافت آئین
(۱۳۰۷)

هشتم درب نقرهٔ که ازکفشداری صحن عتیق وارد ایوان میشود

درآن قصیده غرائی نقش شده مطلعش اینست

این درعالی که سوده جبههٔ خودر | در بر آن نه رواق گنبد مینا
درماده تاریخش گفته شده
از پی تاریخ گفت حاجب این در | باب جنانی گشوده گشته از اینجا
(۱۲۵۲)

درسلطنت محمد شاه وتولیت حاج موسی خان ساخته شده

نهم درب نقره که از ایوان طلا به راهرو سقا خانه میرود

وآن قصیده ازپریشان نقش شده ازآن قصیده است

قدسیان بهر سلامش قافله در قافله | عرشیان بهرطوافش کاروان درکاروان
بار بر بندند هردم جانب عرض‌وسما | بال بگشایند هر که برمکان ولامکان
باچنین زینت بود یالیتنی کنت تراب | عررش ابرخاك پاك حضرتش ورد زبان
درماده تاریخش گفته
کلك مشکین پریشان سال تاریخش نوشت | درگه شاه ولایت بوسه‌گاه انس وجان
(۱۲۴۶)

این درب هم درتولیت حاجی میرزا موسی خان نقره شد
درچهارچوب این درب اشعاری بنقره رسم شده من‌جمله این شعراست

خدیوخاك خراسان وشاه خطه‌طوس | امین دین خداوند وشرع پیغمبرع
درماده تاریخش این شعرنقش شده
قلم گرفت بتاریخ سال سرخوش‌وگفت | پناه اهل زمینه در دو عالم است این در
(۱۲۷۲)

معلوم میشود خود درب مقدس درتولیت حاجی میرزا موسی خان نقره شده وچهار چوب آن قبل‌از تولیت وزیر نظام نقره شده

دهم درب نقره که ازایوان طلای صحن‌عتیق بقرآنخانه مبارك که مشرف میشوند

درترنجهای این درب بعضی ازآیات شریفه واحادیث نبویه نقش شده وبانی آن مظفر الدوله ابراهیم خان خمسه است
درآن قصیده نقش شده ازآن قصیده است

فروغ دیده زهرآء علی بن موسی | سلیل حیدرصفدر قسیم جنت ونار
مسیح درس سخن‌خوانددرد بستانش | وزانسپس‌دم‌جانبخش‌یافت درکفار
تاریخش ۱۲۷۴ است

یازدهم درب نقره که ازایوان طلاوارد توحید خانه مبارك که میشود وآنرا

امیرنظام حسین علیخان کروسی تقدیم کرده
درترنجهای آن بعضی سوروآیات قرآنیه واحادیث نبویه نقش شده وقصیده ازسرخوش نیز در او نقش شده ودرماده تاریخش گفته

نکرده فکر بتاریخ سال‌سر خوش‌وگفت بحق حق که در این در نشد کسی مایوس
(۱۲۷۳)

دوازدهم درب نقره که از گنبدالله وردی‌خان وارد توحیدخانه مبارکه میشود

بانی آن زوجه سهام الدوله حاکم بجنورد است در حدود سنه هزاروسیصد وبیست تقدیم آستانه مقدسه شده

سیزدهم درب نقره که از مدرسه علی نقی میرزا وارد راهرو وکشیکخانه‌میشود

این درب را نصیرالملك شیرازی درزمان تولیتش‌از نقرآستانه مقدسه که‌در خزانه ذخیره شده بوده ساخته است سنه ۱۳۱۹

چهاردهم در نقره که ازایوان طلای صحن جدید وارد راهرو ودارالسعاده‌میشود

در ترنجهای این درب بعضی ازاحادیث نقش‌شده وقصیده‌درآن نقش‌است ودرماده تاریخش گفته

بمطلع سر مطلع افزود وگفتا زهی زین در فیض وباب مواهب
(۱۲۷۸)

در تولیت میرزا جعفر خان مشیرالدوله ساخته شده

پانزدهم درب نقره که از راهرو دارالسعاده وارد دارالسعاده میشود

و آن چهار ترنج دارد در ترنج بالای مصراع چپ نقش شده بخط ثلث
(فی‌ایام دولت السلطان الاعظم والخاقان‌المعظم ابوالمظفر ناصرالدین‌شاه قاجار خلدالله ملکه
ودر ترنج پائین همان مصراع نقش شده
« وتشرف بتفضیض‌هذاالباب الشریف‌الواقع فی‌البقعة‌التی هی والله‌روضه من‌ریاض‌الجنة‌ومن‌دخله کان آمنا)
و در ترنج بالای مصراع راست درب‌نقش شده
(قد استسعد مؤتمن‌السلطنه العلیة مقرب‌الحضرةُ الرضویه ذوالریاستین میرزا فضل‌الله المتولی ذوالشوکه البهیهٔ وزیر نظام)
ودر ترنج پائین این مصراع نقش شده
(وباصابت سعابت تراب‌آستان سلطان ابوالحسن‌الشریف الحسینی سرکشیك الخامس ۱۲۷۰)

شانزدهم درب نقره که از صحن عتیق وارد گفشداری زرك میشود

بانی آن مشیرالدوله است که در سنه هزار وسیصد وبیست وسه در تولیت میرزا کاظم آقاداماد مرحوم ناصر الدین شاه تقدیم نمود

هفدهم درب نقره که ازصحن عتیق وارد گفشداری گوچك میشود

بانی آن آصف الدوله شاهسون است این درب هم حدود تاریخ درب سابق ساخته شده

هیجدهم درب نقرهٔ که ازصحن جدید وارد کفشداری نائینی ها میشود
بانی آن مرحوم حاجی سید محمد رئیس التجار یزدی است در حدود سنه هزار و سیصد و سی وپنج هجری

نوزدهم دربیکه از ممرسقا خانه میرود بدارالسیادة پشت درب نقرة که امین اقدس بانی آن بوده واین درب از چوب شمشاد است ومنبت کاریست
در بالای چهارچوب این درب بخط برجسته در چوب کنده شده
« امر بتجدیدالباب من خالص ماله العبدالمذنب الراجی ناصر الدولت والدین شمس الدین السحبانی تقبل الله منه فی تاریخ سنه خمس ثلثین وسبع مأه بعمل استاد علی النجار النیشابوری

بیستم دربیکه از ایوان طلای صحن عتیق وارد توحید خانه میشود پشت درب نقرهٔ که امیر نظام گروسی تقدیم کرده
این درب هم نیز از چوب شمشاد است
در حاشیه آن سوره مبارکه جمعه منبت شده با بعض سور قرآنیه دیگر

بیست ویکم دربیکه از توحید خانه داخل حرم ورواق پشت سر میشود علاوه بر درب نقرة واین درب هم از چوب شمشاد است ومنبتش مشبکست
درحواشی وصفحه فوقش اشعار دعبل وخطبه که مشتملست بر اسماء والقاب مقدسه چهارده معصوم بخط برجسته از چوب کنده شده
در دوره چوب طرف توحید خانه سوره مبارکه (عم) و سوره « سبح اسم ربك الاعلی » و بعض از سور و آیات شریفه دیگر بخط جلی منبت شده و محتملست که بانی وخطاط ونقارو نجار این سه درب یکی باشد
انصافا این سه درب بمراتب از درب طلا نفیس تر وجلوه شان بیشتر است بلکه ازعتیقه های دنیا محسوب میشود چون اینها منبت و ریزه کاری شده بقلم وسوروآیات واحادیث بخط نیك بسیار اعلادر آنها منبت ومنقش شده وخیلی عجب است که فولاد ضریح مطهر از کثرت تقبیل واستلام سائیده شده و خطوط این دربهای مقدسه با آنکه ازچوب کنده شده وتاریخشان هم مقدمست از تاریخ نصب ضریح مقدس معذالك نسائیده شده و نه کنده شده

مطلب هفتم در خصوصیات و تواریخ صحن عتیق

وآن درشمال روضه مقدسه وپشت سرحرم مطهراست طول آن ازمغرب بمشرق هفتادوشش ذرعست وعرض آن شصت ذرع است جمعا مساحب این صحن مقدس پنجهزار وصد وشصت ذرع است
بانی نصف جنوبی آن امیرعلی شیروزیر سلطان حسین بایقرا ابن میرزامنصور بن میرزا بایقرا ابن شیخ عمر بن امیر تیمور بود که درسنه هشتصدوهفتادودواین نصفه صحن را بنا نمود ویك درصحن امیر علی شیر فعلا کشیك خانه دربانهاست ودردیگر محاذی آن بازار زرگرهاست و در وسط آن ایوان طلاست
این ایوان مقدس آنچه زیرطاق است طولش ازمغرب بمشرق نه ذرع است وعرضش هفت ذرع و نیم

است وفرش زمین این ایوان سنك مرمراست وازاره آن سنك مرمر یشم نمای قدنماست ومیتوان گفت سنگهای ازاره این ایوان مقدس از نفائس است وبالای ازاره کتیبه ایست که بعضی ازاحادیث درفضیلت زیارت حضرت رضاع بفارسی بسنك محجر شده بخط نستعلیق بسیار خوب

فوق این کتیبه خشتهای طلاست تاسقف ودر محراب این قصیدهٔ بطلا نقش شده و آن قصیده بیست و پنج بیت است ومطلع آن قصیده این است

حبذا این منظر اعلا که فردوس برین　　بردر صحنش چه‌زائر از صداقت جبهه‌ساخت
الخ

از این اشعار چنین مستفاد میشود که این ایوان مقدس را باگلدسته‌فوقش نادرشاه‌طلا کرده ودر آخرش نوشته کتبه محمد علی بن سلیمان الرضوی غفرذنوبها فی شهورسنهٔ خمس واربعین وماةوالف

این ایوان مقدس چهار غرفه فوقانی بالای چهار درنقره که درایوان است دارد ودرمنطقه ایوان فوق این غرفها کتیبه در فضیلت زیارت حضرت رضا ع بعربی نقش شده

درپایه قبلی ایوان نزد راهرو سقاخانه قصیده ای ازمرحوم ناصرالدین شاه بسنك مرمر محجر شده و مطلعش این است

بودی ز ازل ای سبب ایجاد عدم را　　نزد ملك العرش تو مقصود حرم را
بریك کف دست تو نهاداست خداوند　　گرداب عتاب خود ودریای کرم را

و در آخرش میگوید

سلطانی عاصی است که‌دردام معاصی است　　رحمی که عقوبت نه روا صید حرم را

در کتیبه سردر ایوان طلاسوره مبارکه کهیعص بخشت کاشی رقم شده ودر دوره آن بخط کوفی زرد بعضی از سوره مبارکه یس رقم شده

و در پیشانی این‌سردر بخط زرد بسیارممتاری برروی کاشی معرق مسطوراست فی ایام‌دولة السلطان الاعظم والخاقان المعظم مالك الرقاب الامم مولی الملوك العرب والعجم شاه سلطان حسین میرزا بایقرا خلدالله ملکه

پهلوی ایوان طلا دو کفش‌داری بسیار باشکوهی است و خیلی مناسب است که این رباعی در آن درج شود

هذا الافق المبین قد لاح لدیك　　فاسجد متذللا و غفر خدیك
ذاطور سینین فاغضض الطرف به　　هذا حرم العزة فاخلع نعلیك

ایضا این رباعی راکه مرحوم ناصرالدین شاه فرموده

در طوس جلال کبریا می بینم　　بی پرده تجلی خدا می بینم
در کفش کن حریم پور موسی　　موسی کلیم با عصا می بینم

دیگری گفته

در کفش کنت ستاده جبریل امین　　جاروب کشد بگیسوی حورالعین
سازند غبار کفش زوار ترا　　کحل البصر ملایك علیین

مناره که بالای ایوان طلا هست ظاهراً شاه‌طهماسب پسر شاه اسمعیل صفوی اورا ساخته چنانچه در مطلب چهارم از مطلع الشمس نقل شده

از اشعاریکه در محراب ایوان طلا نوشته شده که آنفاذ گرشد معلوم شد که‌طلای این گلدسته‌را نادر شاه کرده وازتاریخ کتیبهٔ گلدسته نیز معلوم میشود چون کتیبه‌اش صلوات برحضرت رسول ص

وائمه طاهرین است سنه ۱۱۴۲ هجری در زیر خشتهای طلا بخشت بنائی آیه شریفه (انا فتحنا لك فتحاً مبینا) را نوشته

نصفه شمالی این صحن عتیق را مرحوم شاه عباس کبیر بانی شده

چنانچه در تاریخ عالم آراست شاه عباس کبیر در سنه هزار و بیست و یك مشرف شد بزیارت حضرت رضا ع وامر فرمود که صحن مقدس راوسعت دهند وخیابانی ازدروازه عربی شهر تا دروازه شرقی بسازند وآب چشمه گلسب را هم ازدروازه غربی داخل شهر کنند که ازوسط شهر بگذردتا برسد بصحن مطهر واز دروازه شرقی خارج شود معماران را احضار فرمود و بزودی مقصود سلطان را انجام دادند این آب چشمهٔ گلسب است برکات زیادی دار

در درالسلام ازثقة‌الاسلام نوری از کتاب حبل‌المتین سیدشمس الدین نقل فرموده از کربلائی مومن گفت من درسفر زیارت حضرت رضا رفیق‌شدم باشخص کوری وغذای اورا هرشبه تعهد کردم تا وارد مشهد شدیم درمیان کاروانسرائی منزل کردیم

شب که شد آن رفیق کورمان نبامد

چون‌وقت سحرشددرعالم رویادیدم گویاداخل‌صحن‌مطهرشدم درطرف‌پنجره شخص بزرگواری نشسته‌بود ودو نفرمقابلش ایستاده بودند

ناگاه صدائی ازمیان حرم مطهر بلندشدکه یکنفر میگفت (اشفنی یا مولای)

پس آنبزرگواریکی از آن دو نفر فرمودچند قطره ازاین آب بدوچشمش بچکانید

پس من از خواب بیدارشدم غسل کردم‌وداخل حرم مطهر شده دیدم رفیقم چشمهایش صحیح و سالم در میان حرم مشرفست

گفتم چه شد که شفایافتی

گفت آمدم زیارت رفتم ببالا سر مطهر واز حضرت شفای چشمم راخواستم چیزی نفهمیدم بغیر آنکه چندقطره آب ریخت میان چشمم وچشمم شفایافت

بعد معلوم شد همان وقتی بودکه من آن خواب را دیده‌ام

گویا بعض ازتعمیرات یابعض ازبناهای صحن‌شریف عتیق بهمت والای شاه عباس ثانی بوده چنانچه در دوجا اسم ایشان کتیبه شده

اول – درپیشانی سردرب ایوان عباسی بخط زرد بسیار خوب نوشته است

« امر بتعمیر هذاالعمارة‌المبارکة‌الرضویه السلطان الاعظم والخاقان‌المعظم مولاملوك‌العرب‌و العجم‌السلطان‌بن السلطان‌ابوالمظفر شاه‌عباس‌الثانی الصفوی‌الموسوی الحسینی‌بهادرخان کتبه محمد رضا الامامی فی‌سنه هزارو‌پنجاه ونه

دوم – دربالای چهارچوب درب‌صحن بالاخیابان بخط ثلث نظیر این عبارت بسنك حجاری‌شده

مقابل ایوان طلا ایوان عباسی است طول وعرضش با ندازه ایوان طلا هست در جوف ایوان عباسی کاشیهای معرق بسیار ممتاز کار کرده‌اند

محرابی هم دارد مثل محراب ایوان طلاکه دوره‌آن بخط ثلث نوشته شده

(درسنه تسع وخمسین والف)

در میان محراب بخشتهای کاشی نگاشته شده

«قدا ربتعمیر هذاالعمارة المبارکةالرضویه‌السلطان الاعظم والخاقان المعظم‌محمدشاه‌قاجارخلدالله

ملکه واحسانه »

این ایوان مثل ایوان طلا چهار غرفه دارد در زیر هر غرفه سور و آیات قرآنیه برروی کاشی نگاشته

بدانکه چهار ایوان وچهار سردرب بزرك درچهار صحن مقدس است که درمنطقه واطراف آن ایوان سور قرآنیه وآیات شریفه نوشته شده

در بالای محراب ایوان عباسی گلدسته طلائیست محاذی گلدسته طلای بالای محراب ایوان طلا واورا نادرشاه افشار ساخته وطلا کرده

درمطلع الشمس است که نادرشاه امر کرد گلدسته بالای ایوان عباسی را بنانمودند وتامدت چهلروز اورا تمام وتذهیب نمودند بواسطه آنکه درحرم مطهر حاجتی ازخدا خواسته بودچون بیرون آمد میان ایوان طلا حاجتش برآورده شد بناهارا طلبیدوامر کرد چهلروزه گلدسته را باین اوصاف بسازند واورا بخشت طلا تذهب نمایند کتیبه این گلدسته نیزصلوات برحضرت رسول ص وائمه طاهرین ع است و در آخررقم کرده (فی ذیقعدة الحرام سنه هزاروصدوچهل وپنج)

درسردرب صحن خیابان علیا وخیابان سفلی درطرف داخل صحن وخارج آن سور قرآنیه وآیات شریفه واحادیث مقدسه بالای کاشی معرق وغیرمعرق نوشته شده ودربالای سردرب خیابان علیا ساعت بزرگی نصب است چنانچه بالای سردرخیابان سفلی نقاره خانه حضرتی است ودرپیشانی خارج سردرخیابان علیا بخط ثلث این رباعی ازمرحوم میرزاسعیدخان متولی ووزیر امورخارجه نوشته شده

در حضرت شه چه گفت باید لبیك اینجا نه سلام رسم باشد نه علیك

این وادی قدس است نگهدار ادب این عرش مقدس است فاخلع نعلیك

دربالای چهار چوب درب صحن خیابان سفلی یکپارچه سنگست بعرض دهنه درهلالی ودرآن یازده شعر بروی سنك محجر شده مطلعش اینست

در زمان شهنشه دوران آن نسب بوتراب دین پرور

در ماده تاریخش فرموده

هاتفی گفت بهر تاریخش بهر فردوس ره بجو زین در

(۱۰۴۴)

بدانکه زمین صحن مقدس سنك خارا هست وازوسط صحن نهر چشمه کلسب جاریست که از دروازه بالا خیابان واردمیشود وازوسط خیابان همه جامیاید وازدرب صحن علیا واردصحن میشودواز درب صحن سفلی خارج میشود

دروسط صحن سقاخانه نادراست که اورا نادرشاه ساخته وبخشتهای طلا مزین نموده حوضش یکپارچه سنك مرمراست که بامر نادرشاه ازهرات آورده‌اند که تقریباً سه کرآب میگیرد وآنچه وا که نادرشاه ازمزرعهٔ دهشك مالك بود وقف براین سقاخانه نمودادراین صحن عتیق سه پارچه سنك هست که در میان مشهد ممتاز است

اول ـ سنك سقاخانه مبارکه

دوم ـ سنگی که بالای جوی آب گذارده شده در مقابل پنجره فولاد که سنگی بآن بزرگی و ضخیمی گویا در مشهد نباشد ـ

سوم ـ سنك زیر نقاره خانهٔ که بآن مسطحی گویا سنگی درمشهد نباشد

مطلب هشتم

در خصوصیات و تواریخ صحن جدید و بست بالا خیابان و پائین خیابان

اما صحن جدید

بنای فتحعلی شاهست و ان در مشرق روضه‌مقدسه وپئین پای مبارك واقعست

طول آن ازمغرب بمشرق تقریباً هفتاد ودو ذرعست و عرض آن‌چهل‌ونه ذرعست‌جمعاسه هزار و پانصد وبیست وهشت ذرع میشود واو راخاقان‌مغفور مرحوم فتحعلی‌شاه قاجار بانی‌شد درسنه هزارو دویست وسی وسه و مرحوم حاجی موسی خان متولی باشی درسنه هزار و دویست شصت در سلطنت محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه کاشی کاری کرد

ادیون طلای صحن جدید که وصل بدارالسعاده است طولش ازشمال بجنوب ده ذرعست‌وعرضش همانقدر که زیرطاقست شش ذرعست ومرحوم میرزا محمد حسین عضدالملك در ایام حکومت حسام‌ـ السلطنه بامر مرحوم ناصر الدین شاه قاجار او را طلا کرد در سنه هزار و دویست و هشتاد و دو

زمین این ایوان وازاره آن سنك مرمراست دراین ایوان کتیبهٔ باطلا نگاشته‌شده وآن بیست وهشت بیت است مطلعش اینست

این بارگاه کیست که از خاك پای طوس — انوار او فکنده بعرش برین عکوس

در اول این کتیبه بخط ثلث نوشته اند

« سلام‌علیکم طبتم فاد خلوها خالدین »

در طرف دیگر نوشته شده

« سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار »

این ایوان طلای صحن جدید مثل ایوان طلای صحن عتیق چهار غرفه‌داود ودر وسط این صحن جدید سقاخانه ایست که ازیکپارچه سنك سیاه باندازه سنگاب‌صحن عتیق واورا مرحوم میرزارضاخان مؤتمن السلطنه بانی بوده

مخفی نماناد که صحن بمنزله بیرونی‌صاحب حرم‌است که اگرزواری بصاحب‌حرم‌واردشود بجهة منزل معطل نشوند ودرحجرات‌اطراف صحن منزل کنندباین‌نظراست که واقفین پول‌زیادی‌خرج‌میکنند و بجهت‌مراقدمطهره‌صحن میسازندودراطراف آن چنین‌حجرات‌فوقانی وتحتانی‌بنامیکنند حجرات‌فوقانی و تحتانی‌صحنین‌شاید علاوه برصدوپنجاه‌حجره‌باشد لکن‌هزارافسوس که‌حجرات‌تحتانی صحنین راتجار واعیان مقبره‌برای خود ساخته‌اند ودرب آنهارا قفل کرده‌اندوواضی نمیشوندا‌حدی‌قدم‌میان آن حجرات بگذارد وحجرات فوقانی راآنچه‌مرغوبست اعیان واشراف‌آستانه مقدس‌آنهارا مقفل‌نموده‌باسم خود ضبط کرده اند و کسیرا بعاریه هم راه نمیدهند

اما بستین

بدانکه از دم بست بالا خیابان تا دم بست پائین خیابان تقریباسیصدوچهل ذرعست که‌ازمقابل‌پنجره‌فولاد که‌محاذی‌ضریح‌مطهر است‌تقریباتادوب‌هریك از بستهاصدوهفتاد ذرعست لکن چون‌پنجره‌فولاددروسط حقیقی صحن‌عتیق نیست‌بلکه باندازه پانزده ذرع‌تقریباما‌ئلست بدرب‌صحن

پائین خیابان ازاینجهت بست پائین خیابان اطولست از بست بالا خیابان

بدانکه در بست بالا خیابانست میهمانخانه حضرتی که همه روزه مقدارقابلی برنج طبخ میشود بجهة زوار حضرت رضاع و بسیار هم منظم است خصوصا اززمان تولیت آقای اسدی که ایشان مهمانخانه را تعمیر قابلی کردند و غذا هم در کمال نظافت باخورش های قابل میرسید بزوار و بمهمانخانهای حضرت رضاع وقسمت شمالی بست علیارا تازه تعمیر بسیار قابلی کرده با اساس صحیحی ومیخواهند کتابخانه را بیاورند باینجا و بست پائین خیابان هم تازه تعمیرقابلی شده و زمین هردو بست بسنك خارا مفروش است

مطلب نهم — در خصوصیات تواریخ مسجد گوهرشاد آغا

درواقع این مسجد شریف صحن جنوبی روضه مقدسه است وبانی آن گوهرشاد آغا زوجه شاهرخ ابن امیر تیمور است

سابقا گفتیم این مخدره در سنه هشتصد وبیست یك این مسجد را ساخته و بانی آن شده ـ واسم شریفش در دو موضع مسجد بکاشی معرق ضبط شده

یکی درکتیبهٔ ایوان مقصوره که بخط پسرش میرزا بایسقر است

و دیگر در دیوار روبقبله ایوان دارالسیاده مبارکه که انشاء الله مفصلا ذکر میشود

این مسجد مبارك درحسن بنا وزینت بکاشی معرق ودر کثرت عبادت کم نظیر بلکه بی نظیر است طول این مسجد ازجنوب بشمال تقریباً پنجاه وسه ذرع وعرضش چهل وهشت ذرع است جمعا دوهزارو پانصد وچهل وچهار ذرع میشود وچون دراطراف آن شبستان های بزرگیست این مساحت بنظر نمیآید

درتمام درودیوار وصفه های او اسماء الله وآیات قرآنی واحادیث شریفه است ومااختصار میکنیم بذکر چهار ایوانیکه در چهار طرف این مسجد است

اول ایوان مقصوره که در جنوب مسجد واقع شده وآن ایوان گنبد بسیارعالی ودو گلدسته دردوطرف ایوان دارد ودهنه ایوان مقصوره دوازده ذرعست وطول آن ۳٤ ذرعست و عرض آن مختلف میشود وارتفاع دهنه ایوان بیست وپنج ذرع ونیم است وارتفاع گنبد وگلدسته ها تقریبا سی و چهار ذرعست

درمحراب ایوان مقصوره کتیبه ایست که در حاشیه محراب بکاشی معرق کتیبه شده آیه شریفه آیة الکرسی تا الی النور بزیادتی صدق الله العظم وصدق رسول الکریم وبخط کوفی زرد درمیان همین کتیبه بعضی از آیات شریفه نوشته شده

کتیبه دیگریست درحاشیه محراب که بسنك مرمر بسیارسخت منبت شده بعضی ازآیات قرآنیه وپایه دهنه ایوان در داخل بعوض کاشی سنگهای مرمر تراشیده کار گذارده شده

در خارج دهنه ایوان کتیبه ایست بسیاردرشت وواضح بخط بایسنقر بن شاهرخ بن امیر تیمور پسر گوهرشاد آغا باین عبادت

بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی انما یعمر المساجد الله تا آخر آیه شریفه وقال النبی صلی الله علیه وآله من بنی الله مسجدا لیذکر اسم الله فیه بنی الله له بیتا فی الجنة » تا اینجا خط بایسنقر است از اینجا ببعد گویا خط محمد رضای امامیست که نوشته

« قدانشات هذا المسجد الجامع الاعظم و البیت المحرم فی ایام دولت السلطان المعظم و الخاقان الاعدل الاکرم مولی ملوك العرب والعجم السلطان بن السلطان ابو المظفر

شاهرخ بن امیر تیمور گورکانی بهادرخان خلد الله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین بره وعدله واحسان الحضرة ولعیا والجلیلة الکبراء شمس سماء العفة والسداد الموصوفته بالشرف والعز والرشاد گوهر شادا بدت عظمتها ودامت عصمتها وکثرت برکاتها بالنیة الصادقته القصوی والعقیدة الراسخته العظمی لحصول المامول راجیة من الله باحسن القبول من عین مالها الحسن مآلها واصلاح بالها یوم تجزی کل نفس اعمالها ابتغاء لوجه الله ماز از لفظ الله تا آخر کتیبه خط بایسنقر است وطلبا المرضاته وشکرا علی آلائه واحمدأعلی نعمائه فتقبلها ربها بقبول حسن الی ان قال کتبه‌را جیاالی الله بایسنقر بن شاهرخ بن تیمور گورکانی فی سنة احدی وعشرین وثمان ماة

درسر کتیبه بایسنقر دوسطر است بخط خفی بکاشی معرق باین عبارت «اتفق تحریر هاوی اوائل شهرالله المبارك رجب المرجب سنة احدی و عشرین و ثمان مأة»

در آخر کتیبه بقرینه سر کتیبه نیز دوسطر است باین عبارت (عمل عبدالضعیف الفقیر المحتاج لعنایته الملك الرحمن قوام الدین بن زین الدین شیرازی الطیان)

درخروجی جلو ایوان مقصوره طرف یمین بخط ثلث بکاشی معرق نوشته (قال النبی ص المؤمن فی المسجد کالسمك فی الماء)

ودرطرف یسار نوشتهٔ (المنافق فی المسجد کالطیر فی القفس فی شهور سنة احدی وعشرین وثمان ماة این سه تاریخ سنه هشتصد و بیست ویك است

درپیشانی ایوان مقصوره بخط ثلث بکاشی معرق زردمرقومست (العظمته الکبریاء والعزة والبقاء الخالق الارض والسماء ودر آخرش دارد کتبیه محمدرضا الامامی اصفهانی سنه سبع ثمانین بعدالالف

و در دو گلدسته ترنج ها دارد وتمامش اسماء الله است

در زیر مقرنس گلدسته‌ها کتیبه‌ایست بخط ثلث وتعمیریست ودرهردو این آیه شریفه مرقوم است (قال الله تبارك وتعالی یا ایها الذین آمنوااذا نودی للصلوة (تا) لعلکم تفلحون کتبه محمدحسین الشهیر بالمشهدی سنه هزار ودویست وهفتاد وچهار)

درپائین منارها قصیدهٔ بخط نستعلیق برروی کاشی نوشته‌شده‌وآن‌هیجده بیت است ومطلعش اینست

در آستان ملك پاسبان خسرو طوس — رضا ولی خدا شاه آسمان خرگاه

علی سلاله موسی که کائنات برند — بر آستان جلالش زحادثات پناه

ودر آخرش دارد

چه شد زرفعت تاریخ سال تعمیرش — کمندفکرت مینای خوردبین کوتاه

سرازدریچه مؤذن برون نمودوسرود — اذان اشهدا ان لا الـه الا الله

دوم

ایوان دارالسیاده که در شمال مسجد واقع شده و ایوان روبقبله‌اش میگویند

در بالاسردرب نقره انیس الدوله بکاشی معرق بخطزرد درشت دوسطر باین‌عبارت نوشته است «قدوقع هذا المسجد الجامع فی ایام دولة الخاقان الاعظم شاه عباس الصفوی الحسینی من عین المال المغفور المبرور خواجه صفر الجیلانی بسعی الفاضل الصالح التقی مولا ناحسین الخادم الجیلانی طلبا لنیل ثواب الاخروی کتبه محمد حسین الشریف»

در طرف یسار این دو سطر جلی بخط خفی تر بکاشی معرق نوشته و این قدیمیست) الآمرة بعمارة هذا المسجد صاحب الرشد والرشاد المعظمة گوهر شاد)

درطرف یمین این دوسطر ایضاً بخط خفی تر نوشته بکاشی معرق (قدوقع تعمیرهذاالمسجدالجامع فی ایام دولة الخاقان شاه عباس من عین مال المغفور خواجه صفر جیلانی)
در پیشانی درنقره باخط بنائی بکاشی معرق زرد وزمینه لاجورد سبحان الله مکرر نوشته
در غربی این ایوان بخط بنائی نوشته
(قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة الی آخره ودر انتهاء آن بخط خفی تر زرد نوشته هزار وپنجاه و دو
در پیشانی ممریکه ازاین ایوان میروند بکفش داری نزدیك بازار بزرك بکاشی معرق نوشته «قدتم مرمة هذاالعمارة فی ایام سید سلاطین الزمان واعظم خواقین الدوران السلطان بن السلطان شاه سلطان حسین الصفوی الحسینی بهادرخان خلدالله ملکه وافاض علی العالمین بره وعدله واحسانه وتتمه این کتیبه درمقابل او درپیشانی ممریکه ازاین ایوان میروند بکفش داری نزدیك پایین با بکاشی معرق نوشته است «حین تشرف بزیارة هذاالروضة الرضویه وتقبیل تلك العتبة باهتمام مقرب سدته السنیه محمد کاظم بیکا الخادم والناظر بهذاالمسجدالجامع کتبه محمد رضا الامامی»
در دهنه ایوان دوره کلمة الله الباقی بخط ثلث بکاشی معرق کلمه الملك لله بخط کوفی نیز بکاشی معرق مکرر نوشته شده
در جلو این ایوان دو کتیبه است یکی سوره مبارکه انا فتحنا و دیگر سوره مبارکه تبارك لکن هردو نا تمام است ورقمش محمد رضای امامی اصفهانی است
درپیشانی ایوان بخط زرد وزمینه لاجورد بکاشی معرق مرقوم است (لقدامر بعمارة هذاالبیت والمقام الذی کالمسجدالحرام السلطان الاعظم والخاقان اکرم ظل الله فی العالم السلطان بن السلطان ابو المظفر شاه سلیمان الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان ادامه الله تعالی نورعدله علی بسیط الارضین وخلد ظلال عطفته علی مفارق المؤمنین فی سنة سبع وثمانین بعدالالف کتبه محمد رضا الامامی الاصفهانی)
در جنبین پیشانی این ایوان دردومربع کلمه جلاله بخط بنائی مرقوم شده پائین تر از آن دردو طرف مربعیست که کلمه محمد ص مرقوم شده وپائین تر از آن در دو طرف مربعیست که بخط بنائی بکلمه علی مزین شده

سوم ایوان غربی که روی بمشرق است

در هریك از دو طرف روی بقبله و پشت بقبله آن سه طاقست
در پیشانی طاق اول رو بقبله ودراول ودوم غرفهای پشت بقبله بکاشی معرق بسیار ممتازی آیات کریمه واسماء مقدسه مرقوم است
اما طاق دوم وسوم روبقبله و طاق سوم پشت بقبله پیشانیشان تعمیر چستی شده ودر آنها هم آیات کریمه مسطور است
کتیبه ایوان سوره (سبح اسم ربك الاعلی) بکاشی معرق نوشته شده است لکن نا تمام است
در دوطرف پایه ایوان مقابل غرفها کلمهٔ طیبه یاعلی بخط بنائی مرقوم است

چهارم ایوان شرقی که روی بمغرب است جنب ممر پائین جمیع خطوطش معرق و قدیمی است

وآنهم در هریك از طرف روی بقبله وپشت بقبله سه غرفه دارد ودر پیشانی این غرفه ها احادیث

مقدسه بکاشی معرق بسیار ممتاز مرقوم است
در کتیبه صفه آخر روی بقبله این ایوان این حدیث نوشته شده « قال نبی ص نصیب امتی من نار جهنم کنصیب ابراهیم ع من نار نمرود »
این حدیث بجهت امت مرحومه خیلی وجد وحظ دارد فتأمل
در کتیبه صفه وسط رو بقبله ایوان نوشته است «قال النبی ص لو تعلمون ما اقلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا »ودر کتیبه صفه اول این ایوان روی بقلبه نوشته شده «احب البلاد الی مساجدها وابغض البلاد اسواقها»
ودر کتیبه دور ایوان بقیه سوره مبارکه سبح اسم ربك الاعلی است که درایوان روبرو ناتمام گذارده شده وسوره مبارکه والعصرودر آخرش دارد کتبه ابراهیم فی سنه هزارودویست وسی شش ودر دوطرف ایوان لفظ علی بخط بنائی در شکل مربعی نگاشته شده ولابد است از ذکر اموری

امر اول بدانکه مخدره گوهرشاد آغا مسلماً شیعه امامیه بوده ودر کمال اخلاص وحسن عقیده این مسجدرا بنا نهاده ولذا میتوان گفت که این مسجد مقدس اول معبد شیعه است خیلی نادراست درساعات یوم ولیله که دراین مسجد عبادتی نشود ازنمازو تلاوت ودعاوموعظه وتدریس وتهجد ونحواینها وشوهرش میرزا شاهرخ بن امیر تیمور هم ظاهرا شیعه بوده ولکن هردو تقیه میکرده اند

امر دوم بدانکه دروسط مسجد گوهرشاد سکومانندیست مربع متساوی الاضلاع یازده ذرع دریازده ذرع و او معروف است بمسجد پیره زن
میگویند وقتیکه خواست گوهرشاد این مسجد رابسازدهمین موضع خانه پیره زنی بودهرچه خواست خانه اش بفروشد پیره زن راضی نشد گفت خودم بانی میشوم و منزل خودرا بمسجدیت وقف میکنم منزلش را با چاه آبیکه درمنزلش بود وقف مسجد کرد

امر سوم درغرفها نزدیك کفش داری طرف یسارایوان روبقبله سنك چهار پایهٔ ایست بزرك ودرآن بخط ثلث خفی کنده شده « الفقیرشمس الدین ابن جعفر الموسوی سنه اثنین وستین وثمان مأة » وبعضی احتمال داده اند که این سنك روی قبرمقدس بوده و دراول امر بعدکه صندوق و ضریحی بجهت مرقد مطهر ساخته شده سنك را آورده اند و در اینجا گذارده اند

امر چهارم معلوم شد که اسم مقدس حضرت امیرالمومنین درچندموضع ازاین مسجد مرقومست لکن بخط بنائی وآن خط مخصوصی است غیرخط کوفی چون مقام تقیه بوده بخطوط معموله اسم حضرت امیرالمومنین ع را ننوشتند

امر پنجم معلوم شد که اسم گوهرشاد آغا دراین کتیبه‌ها دردوجا مرسومست یکی در کتیبه بایسنغرویکی دریسار پیشانی درنقره ایوان روی بقبله واسم شاهرخ شاه واسم شاه عباس کبیر و اسم شاه سلیمان واسم شاه سلطان حسین صفوی نیز مرسومست که در زمان این سه نفر ازسلاطین صفویه هم این مسجد مبارك تعمیر شده

امر ششم ازسابق معلوم شد که درسنه هشتصد وشصت ویك میرزا سلطان ابوسعید بن سلطان

میرزا میرانشاه ابن امیر تیمور در هرات گوهرشاد آغا را بقتل رسانید و قبرش در پانزده فرسخی هرات معروف است

(احقر در کتاب سوانح الایام از بعضی تواریخ معتبره ذکر کرده‌ام که قبر گوهرشاد و شوهرش وپسرش هرسه در هرات درمدرسه ایست که خود آن محترمه بنا کرده است ـ ولد مؤلف)

درسنه هشتصدوهفتاد ودو یادگار محمدبن میرزا سلطان محمدبن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور نبیره گوهرشاد آغا سلطان ابوسعید را بقصاص جده‌اش بقتل رسانید

در سنه هشتصد هفتادوپنج سلطان حسین بن میرزا منصور بن میرزا بایقرا بن شیخ عمر بن امیر تیمور یادگار محمد نبیره گوهرشاد آغا را در نزدیك هرات بقتل رسانید

مطلب دهم

در خصوصیات وتواریخ سائر مساجد معروفه واقعه در ارض اقدس

منجمله مسجدشاه که در آخر بازار سرپوشیده نزدیك حمام شاه است وآن یك بناء مربعیست واقع درزیر گنبد وآن بنا کتیبه بسیار ممتازی دارد که بکاشی زرد معرق اشعار مناجاتیه حضرت امیر ع را نوشته اند که مطلعش اینست

لك الحمد یاذالجود و المجد و العلی — تبارکت تعطی من تشاء و تمنع

ودر پائین وبالای این کتیبه کاشیهای بسیار ممتازی دردیوار منصوبست که بعضی از آن کاشیها فعلا افتاده است وجلو این مربع جوف گنبد یك صفه ایست که ازاو وارد این بنای مربع میشوند دراطراف دهنه این صفه بکاشی معرق بسیار ممتاز صلوات برچهارده معصوم نقش شده که یك یك را بالخصوص اسم برده و کتیبه دورهٔ این صفه بکاشی معرق بسیار ممتازی نوشته شده آیه شریفه «وماجعلنا القبلة التی کنت علیها» الخ ودردوطرف این کتیبه اشعاری بفارسی بکاشی زرد معرق نوشته شده لکن چه فایده که غالب این کتیبه و این اشعار ریخته

ودر دوطرف این بنای مربع زیر گنبد درب شبستانست که مخروبه شده است و گنبد بسیار بلند وعالیست لکن کاشی های گنبد ریخته و گلدسته هایش ترنج های متعدد دارد که در آنها اسماءالله موقوم است وتاریخش سنه هشتصدو پنجاه وپنج است که سی وچهارسال بعدازمسجد گوهرشاد ساخته شده

وبعضی میگویند بانی این مسجد حضرات از بکیه بوده‌اند وباید چنین باشد واختصاص بعامه داشته باشد اولا بجهت انحراف قبله‌اش وثانیاً بجهت آنکه درآن عصر جمعیت مشهد مقدس زیاد نبوده که احتیاج بچنین مسجد باشکوهی درنزدیکی مسجد گوهرشاد داشته باشد پس باید این مسجد مسجد قبیله وطائفه باشد وفعلا صحن این مسجد بسیار کم است شاید عرضش بیست وپنج ذرع باشد و طولش شش ذرع تقریبا وظاهرا درسابق بنای باوسعتی بوده والا این ایوان واین گنبدو گلدسته در چنین فضای تنك مختصری بسیار زشت و مستهجن است

منجمله مسجدیکه درکنار قبرستان قتلگاه است و معروفست بمسجد امام رضا ع

در سنگی که در دیوارغربی خارج مسجد نصب است بخط علی رضای عباسی باین سنك کنده شده (در زمان پادشاه جمجاه مروج مذهب ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر ابوالظفر شاه عباس بهادر خان تعمیر این بیت‌الله را نمود بنده درگاه مهدیقلی خان ایشك آغاسی باشی سنه هزارویازده)

منجمله مسجدیکه در پائین خیابان روی حوض انبار واقعست

کتیبه اش بروی کاشی معرق زرد بسیاری عالی بخط علیرضای عباسی است ودر آخر آن کتیبه است «اتق الفراغ من بناء هذا لمسجد الشریف و المنبع الطیف فی ایام الملك العادل و السلطان الکامل الجاهد فی سبیل الله السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان المظفر شاه عباس الثانی الحسینی الموسوی الصفوی بامر عمدة الوزراء والامراء خواجه بیك کتبه علیرضا عمل محمد خلیفه معمار سنه اثنین وخمسین بعد الالف

منجمله مسجد نائب واقع در بالا خیابان قریب بمسجد نواب

و آن صحنی وسه شبستان دارد که یك شبستان آن ضربی است ویکی چوب پوش ویکی دیگر هنوز رویش بازاست وگویا تاریخش باتاریخ مدرسه نواب مقارن بوده

منجمله مسجد صدیقیها واقع در بازار بزرك قریب بحمام شاه

آنهم نیز صحن و شبستان دارد ضربی زده

منجمله مسجد محرابخان که واقع است در بازار نوقان

واو مسجد عالی است وصحنی دارد وشبستانی که بالای حوض محراب خان است وبانی آن محراب خان حاکم مرواست که درسنه هزار وسی ودو درمرو ازدنیا رفت

ونعش اورا بمشهد مقدس حمل نمودند ودر جوار حضرت رضا ع دفن کردند واو بانی مسجد و حوض زیر مسجد وقلعه محراب خان است که وقف آستانه مقدسه است

منجمله مسجد مقبل السلطنه واقع در خیابان سراب

و اوهم مسجد مستحکم بسیار عالی هست وبانی او ابو تراب خان مقبل السلطنه است

منجمله مسجد آقا حسین واقع در محله سراب

آنهم مسجد عالی است و صحن وسیعی وشبستانی دارد

منجمله مسجد ملا حیدر که در بازار سرشور است نزدیك حمام سالار بهادر

آنهم مسجد عالی است صحن وشبستان عالی دارد اینها مساجد معموره است ومساجد دیگر در هر محله زیاد است لکن باین اندازه معمور نیستند

مطلب یازدهم در خصایص و تواریخ مدارس مشهد مقدس

اول که اقدم مدارس مشهد مقدس است مدرسه دودر است که واقع است دراوایل بازار بزرك و در کتیبه اش بر کاشی معرق بخط ثلث بسیار ممتازی نوشته است

«بعد حمدالله و صلواته علی رسوله قد اسست هذه العمارة فی ایام دولة سلطان الاعظم ظل الله فی الارضین مغیث المسلمین ابی المظفر شاهرخ بهادر سلطان خلد الله ملکه و سلطانه باهتمام الامیر الاعظم غیاث الدین یوسف خواجه بهادر دامت معدلته تقبل الله منه فی محرم سنة ثلث و اربعین وثمان ماة

ودر میان مسجدمدرسه کتیبه بخط ثلث از گچ بریده شده وتاریخ کتیبه نیز سنه هشتصد وچهل وسه‌است وعجب کچی بوده که تا این تاریخ که پانصد سال میشود تقریبا عیب نکرده

و دو گنبد در زاویه غربی وجنوبی این مدرسه است که گنبد غربی کتیبه اش بتمامی ریخته و اماگنبد جنوبی در دور گنبد درکاشی معرق بسیار ممتازی این ابیات نوشته است

بدست ماچه ازاین حل وعقد چیزی نیست	بعیش ماخوش وخوش گررضادهیم رواست
بزیر گنبد خضرا چنین توان بودن	که اقتضای قضا هوای گنبد خضر است
براین مقرنس مینا نوشته اند بزر	که برمدار وثبات فلك امید خطاست
بغیر حسن عمل هرچه زاده میماند	در این سرای غرور ایرفیق بادهو است

ودرمیان این گنبد سنك قبریست که اسم غیاث‌الدین والدنیا امیریوسف خواجه بهادر نوشته است «وهوابن الامیرالکبیر ناصب لواءالمعدلة وواهب عطاءالموهبه ناصر الحق والدین امیرشیخ علی بهادرطاب ثراه رکان تاریخه فی الثالث العشرین من شهرالله المکرم شعبان المعظم سنه ست واربعین وثمان ماة عمل العبد عطاءالله بن عبدالله اسلان» وگویا امیر یوسف پسر امیر شیخ علی پسر امیر تیمور بوده که مدرسه باهتمام او ساخته شده واو دریازدهم ربیع‌الاول سنه هشصد وچهل وشش درخوارزم فوت کرد نعش او را در مشهد مقدس آوردند ودر میان همین گنبد دفن کردند

واما گنبد عربی این مدرسه محتمل است که مقبره امیرسیدی باشد که ازامراء بزرك تیموریه بوده درمطلع الشمس است که امیرسیدی درسنه هشتصد وچهل وپنج در شیراز که مقر حکومتش بود فوت نمودونعش اورا آوردند بخراسان ودر گنبد مدرسهٔ که ساخته خودش بود دفن کردند

و مدرسهٔ که گنبد داشته باشدغیراین مدرسه منظر نیست پس شاید بانی این مدرسه امیرسیدی بوده که باهتمام امیرغیاث‌الدین یوسف ساخته شده‌ودر پیشانی درب مدرسه سنگیست که بخط نستعلیق دراو تحجر کرده‌اند کتیبهٔ‌دور آن اسم شاه سلیمان الصفوی الموسوی‌است که بامرو الده‌ماجده‌اش که‌مصداق والامر الیك فانظری ماذا تأمرین مدرسه مبارکه بتعمیر زینت پذیر گردید سنة ثمان و ثمانین بعد الالف من الهجرة

دوم مدرسه پریزاد خانم واین مدرسه دربازار بزرك محاذی مدرسه دو دراست

در مطع الشمس است که این‌زن‌از جواری گوهرشاد آغاست ودرهمان وقت که خانم او مسجد گوهرشاد را میساخت‌او نیزاین‌مدرسه رابنا کرد وموقوفهٔ‌ازبرای‌ان قراردادودر کتیبه مدرسه نوشته اند مامخصه قدوفق‌الله سبحانه لتعمیر هذ المدرسه المقدسه فی ایام دولة سلطان المعظم والخاقان الاعظم ابوالمنصورشاه سلیمان الحسینی الصفوی خلدالله ملکه امیرالامرء الکرام مصدرالخیرالاثار نجف قلی خان بیگار بیگی قندهار سنه احدی‌وتسعین بعدالالف من‌الهجرة واین تاریخ تعمیر مدرسه‌است نه بنای آن

سوم مدرسه خیرات خان که‌واقعست‌درمیان بست پائین‌خیابان‌وکتیبه این مدرسه بخط زرد بکاشی معرقست ماملخصه «بسم‌الله الرحمن الرحیم لقد تم بناء هذاالمدرسةالمبارکة المسیاة بخیراتیه فی ایام دولت سلطان‌الاعظم الی‌ان‌قال‌ابوالمظفر شاه عباس‌الثانی الصفوی الموسوی الحسینی‌وقدوفق لبنائها فی‌حال‌حیاته وبعد وفاته المرحوم‌المغفورخیراتخان فی سنة سبع وخمسین والف»

چهارم مدرسه میرزا جعفر

درب آن واقعست درمیان صحن عتیق واین مدرسهٔ بهترین مدارسه مشهد است وضعاً ومکاناو بناء آن بسیارعالیست ومزین است بکاشی معرق ممتاز وتاریخش سنه هزاروپنجاه ونه است لکن این بناروی بخرابی نهاده بود مرحوم حاج محمد ناصرخان ظهیر الدوله درسنه هزار و دویست وهشتاد وپنج در ایام حکمرانی در خراسان آنرامرمت کرد والان کمال رونق را دارد

ودر کتیبه ایوانهای اوبالای کاشی معرق اخبار در فضیلت علم و علماء بخطهای بسیار درشت نوشته‌شده وگویند میرزاجعفر بانی این‌مدرسه‌خراسانی الاصل بودرفت بهندوستان وآنجانوکرشخصی شد بعدازمدتی آنشخص ازدنیامیرود اموال اورا حراج میکنند ازجمله صندوق کهنه بود که میرزاجعفر میدانست‌جوفش نقود وجواهرات‌است‌اورا حراج کردند بدون‌احتمال آنکه‌جوفش جواهراتست‌میرزاجعفر اورابقیمت نازلی‌خریداری کرد ونقود وجواهر آنراسرمایه خود قرارداد ومشغول‌تجارت شد چون‌مال وافری‌بدست‌آوردقصد معاودت کرد بخراسان‌حاکم هنداورامانع‌شد وگفت‌اگرخیال‌معاودت‌داری باید همان قسم که دست‌خالی باینجا آمده‌ای باید بر گردی

میرزا جعفر درجواب گفت این‌تکلیف‌را باآنکه شاق‌است من‌قبول‌میکنم بشرط آنکه بیست‌سال عمرعزیزم راکه دراین مملکت صرف تحصیل دولت ومکنت نموده‌ام بمن‌رد کنید

ازاین‌جواب حاکم را خوش‌آمدواجازه‌داد که میرزا جعفر بهر کجاکه میخواهدبرود اگرچه‌عمر اووفانکرد که بوطن خودبرسد لکن قبل ازوفات قسمتی‌ازاموال‌خودرا خاص خیرات ومبرات نمودواز وجوهی که بمشهدفرستاد این‌مدرسه ساخته شده وموقوفاتی بجهت او وقف شد

پنجم مدرسه فاضلخان واقع دربست بالا خیابان

درسردرب مدرسه کتیبه‌ایست بخط ریحان ودوسطر هم در پیشانی در بخط رقاع است وهردو کتیبه بسنك منبت‌است وبسیار خوب نوشته‌شده ودرآن کتیبهٔ است که اینمدرسه درزمان‌شاه عباس‌ثانی ساخته شده وبانی اوملاعبدالله‌تونی بوده باشاره ووصیت برادرش الفاضل کبیروالعام‌المدقق النحریر علاء الملك المخاطب بفاضلخان التونی درتاریخ هزار وهفتاد وپنج

ودر مطلع الشمس است که این‌مدرسه کتابخانهٔ دارد که‌اوراهفتاد هزارتومان‌قیمت مینمایند

گویند واقف شرط کرده سه‌طایفه دراینمدرسه منزل‌نکنند هندی ومازندرانی وعرب‌چه‌هندیها بی حقیقت ودروغگو میباشند ومازندرانیها جنگی واعراب ناتمیز و کثیف هستند

ازقرار مسموع طلبه‌عربی بمشهدآمد خواست درمدرسه فاضلخان ساکن‌شود رئیس‌مدرسه اجازه نداد وجهتش‌راباآن عرب‌اظهارداشت عرب دستهای خودرا بآسمان بلند کرد گفت ای فاضل خان‌خداترا رحمت کند که حرف راستی زدهٔ

واین مدرسه موقوفات زیادی دارد ازاملاك ومُستغلات

ششم مدرسه عباسقلیخان که واقع است درپائین خیابان

درپیشانی ایوان‌مسجد این‌مدرسه درکاشی معرق‌بخط زرد کتیبه نوشته‌شده ودرآن کتیبه‌است کهٔ «این‌مدرسه درزمان سلطنت شاه‌سلیمان‌الصفوی الموسوی ساخته‌شده بتاریخ سنه هزارو هفتاد وهفت وموقوفه او ازاملاك وحمام ودکاکین زیاداست‌لکن افسوس که چیزی بطلاب داده‌نمیشود ومدرسه هم مخروبه است

وازعبارتیکه در پیشانی این مدرسه فرشته شده معلوم میشود که عباسقلیخان بیگلر بیگی کل خراسان بوده

هفتم مدرسه سمیعیة المشهور بمدرسه ملا محمد باقر

در کتیبه درب این مدرسه بخط رقاع درسنك منبت شده ودر آن کتیبه است کتبه (درایام سلطنت شاه سلیمان صفوی اینمدرسه ساخته شده باجازه مجتهدالزمان مولانا محمد باقرالخراسانی السبزواری صاحب کفایة درفقه ازمال مولانا محمد سمیع درسنه هزار وهشتاد وسه) واینمدرسه مستغلات زیادی دارد از کاروانسرا ودکاکین

هشتم مدرسه سعدیه المشهور بمدرسه پائین پا

این مدرسه پشت مقبره شیخ بهائی واقع شده ودرسردرب این مدرسه بخط ثلث روی کاشی معرق کتیبه نوشته شده والان ریخته شده ودر کرباس مدرسه اشعاری کتیبه شده ودرآخرش نوشته کتبه محمد رضا الامامی سنه هزاروهشتاد وهفت

ودرایوان پشت بقبلهٔ آیات شریفه گچ بری شده وتاریخ آن سنه هزار و هشتاد وشش است بارقم محمد رضا امامی

ودرمطلع الشمس است گویند بانی این مدرسه بهند رفته بجهت تحصیل معاش واینقدر فقیر بود که در کوچه گدائی میکرد روزی یکنفر پیرمرد هندی اورا دیده گفت اگر راضی شوی چشمهای تورا ببندم وبخانهٔ خود برم آنجا کار کن تا اجرت خوب بتو بدهم

آنمرد راضی شد پیرمرد هندی چشمهای اورا بست وازرههای برپیچ وتاب اورا بخانه خود برد وچشمهای اورا باز کرد امر کرد زمین را حفر کند چون حفر کرد آنمرد هندی مسکوکات زیادی از طلاونقره در آنجا دفن کرد شام چشمهای اورا می بست وازراه معوج بیاورد بجای صبحش چند روز همین کارشغلش بود وعقب وسیله میگشت که اورا بکجا میبرند تا روزی گربه بخانه هندی دید اورا گرفته ذبح کرد وپوست اورا پر از طلا کرد ودرموقعیکه کسی آنجا نبود گربه را ازدیوار باطرف انداخت وصدای افتادن اوراشنید فهمید که میان گل افتاده وقتیکه کارش تمام شد واجرتش را گرفت باچشم بسته بجای هرروزه برگشت بعد درصدد پیدا کردن گربه برآمد واورامیان گودالی گلی یافت باینواسطه دیوار هندی را فهمید که کجاست

زمانی نگذشت که آنمرد هندی ازدنیا رفت ورثه اوخواستند خانه هندی را بفروشند آنشخص فقیر مزدور باهمان طلاهائیکه درپوست گربه بدست آورده بود خانه راخرید ومالك آن نقودودفینه هاشد وتمام آنهارا حمل بایوان نمود وقسمتی ازآنرا صرف بناء این مدرسه نمود

نهم مدرسه صالحیه المشهور بمدرسه نواب واقعه در بالاخیابان

درسردرب این مدرسه کتیبه خوش خطی بخط ثلث بسنك نقش شده ودر آن کتیبه است که (اینمدرسه درزمان سلطنت شاه سلیمان صفوی الموسوی ساخته شده ازمال خالص نواب مستطاب عمدة السادات النجباء صدرالاسلام والمسلمین میرزا صالح النقیب الرضوی کتبه محمدصالح سنه هزاروهشتاد وشش واینمدرسه نیز موقوفات زیادی دارد

دهم مدرسه بهزادیه المشهور بمدرسه حاجی حسین واقع در بالا خیابان

واز مدرسه نواب نزدیکتراست بآستانهٔ مقدسه ودر سردرب این مدرسه بخط رقاع کتیبه خوش خطی دارد واز او معلوم میشود که‌درزمان شاه سلیمان ازمال ملك بهزادساخته شده‌تاریخش‌هزارونوداست

یازدهم مدرسهٔ بالا سرمبارك ودراین‌ایوان‌مقابل‌درب‌مدرسه گچ بری شده بخط‌ثلث‌واز آن کتیبه معلوم‌میشود که این‌مدرسه‌نیز درزمان‌شاه‌سلیمان ساخته‌شده ازخالص‌مال‌میرزامحمد وزیر کل خراسان و هرات در سال هزار ونود و یك ودراین مدرسه و مدرسه پریزاد بجهت قربشان برواق دارالسیاده مبارك ابدا مستراحی ندارد

دوازدهم مدرسه سلیمان خان اعتضادالدوله که در نزدیك‌مسجدشاه وحمام شاهست

گویا در حدود سنه هزار ودویست ساخته شده در زمان مرحوم امام محمد خان قاجار بعد متروك ومندرس مانده تادرسنه هزار و دویست و پنجاه و هفت پسر مرحوم نصرالله خان بزیارت مشرف شد و اورا تعمیر کرد و فعلا بسیار آباد وطلاب با فضلی دارد

سیزدهم مدرسه‌ملا تاجی المشهور بمدرسه مستشار واقعست در میان صحن عتیق

تاریخ اصلش معلوم نیست لکن تعمیرش‌را میرزا رضای مستشار الملك کرده وتاریخ تعمیرش تقریباً در حدود سنه هزار و دویست و نود بوده

چهاردهم مدرسه عبدالخان واقع در جنب پیر پالان دوز

تاریخ اصلش معلوم نیست لکن تعمیرش درسنه هزار و دویست و نود وهفت بوده

پانزدهم مدرسه علی نقی میزا جنب رواق مطهر پائین پای مبارك

علینقی میرزا از پسر های فتحعلشاه بوده و تاریخش در دست نیست و فعلا عنوان مدرسه بودن هم ندارد

شانزدهم مدرسه نو

بانی او مرحوم ملا احمد کاشی بوده که در حدود سنه هزار و سیصد ساخته شده

هفدهم مدرسه حاجی رضوان واقع درعید گاه

چند حجره و چند طلبه زیاد تر ندارد و تاریخش معلوم نیست

هیجدهم مدرسه حاج آقا جان واقع درکنار قبرستان قتلگاه

گویا در حدود هزار و دویست و پنجاه ساخته شده و چند حجره و موقوفه مختصری هم دارد

مطلب دوازدهم در تاریخ سور و حصار بندی مشهد مقدس

اولا بدانکه سوریکه در اطراف مشهد مقدس کشیده شده در سنه ۴۲۸ بود که سوری بن معتز از جناب سلطان مسعود بن سلطان محمود حاکم نیشابور بود و او قلعه مشهد را مرمت نمود و گنبد مطهر حضرت رضا ع را تعمیر کرد

نسبت میدهند که حکیم فردوسی وپدراو باغبان سوری بن معتز بودند و میگویند بهمین جهت حکیم ابوالقاسم متخلص شدبه فردوسی

وگویا این سور باندازهٔ بود که حرم مطهر و رواقهارا احاطه داشته

ثانیا درسنه پانصد ویازده امیر علاءالدین فرامرز بن علی الملقب به عضدالدین به اندازهٔ سکنه مشهد دور بیوتاب آنها را سوری کشید

در زینت المجالس است که امیر علاءالدین فرامرز بن علی والد ارسلان خواتون زوجه القائم بامرالله عباسی بود وآن خواتون درقزوین کاریزی احداث نمود که مردم ازاو منتفع میشوند

و علاء الدین بغایت فاضل بود و تصنیفات زیادی ازاو ماند نزد سلاطین سلجوقی مخصوصا سلطان سنجر قرب ومکانت زیادی داشت درغزوهٔ در رکاب سلطان سنجر شهید شد از آثاراو است سور مشهد که در سنه ۵۱۱ تعمیر و بنا نمود انتهی

گویا این سور در حدود بست فعلی بوده وبعضی ازمعمرین گفته‌اند در نزدیك بست پائین‌خیابان حمامیست که درسابق مشهور بوده بحمام خندق - حقیر احتمال میدهم که آن حمام باچنار است که نزد بست پائین خیابانست

ثالثا در سلطنت میرزا شاهرخ بن امیر تیمور شوهر گوهرشاد آغا امیرسیدخواجه را بطوس فرستاد که حصارشهرطوس‌را تعمیر نماید مردم طوس که ازحملات مغول وتاتار از طوس فرار کرده بودندودور مرقد مطهر حضرت رضا ع جمع شده بودند راضی نشدند مراجعت نمایندبطوس ومشهد مقدس را مأمن خود قرار داده بودند

وچون جمعیتشان زیاد بود وقلعه مشهدهم کوچك بود امیرسید خواجه باندازه آن جمعیت حصاری در طراف آن‌ها کشید واین درحدود سنه هشتصد و هشت بوده

حقیر احتمال میدهم که حصار امیر سید ازطرف پائین خیابان تاحدود کوچه سارbانها وازطرف بالا خیابان تاحدود باغ تولیت باشد وفعلاهم در باغ تولیت یکقطعه حصار بسیار زخیم و طوری دیده میشود مثل پاره شهر ومحتملست که این‌حد ساختمان امیر سیدخواجه باشد ودر آنوقت مشهد بنا بـه تصریحات حافظ ابرو علی مانقل دارای محلاتی بوده مثل محله کاریز شاه آباد دستجرد چـاه نـو منصوریه ابوبکر آباد وازآن محلات فعلا محله چاه نو باسم سابق مانده

رابعا درمطلع الشمس است که شاه طهماسب بن شاه‌اسمعیل الصفوی شهر مشهدرا بنا کردیا بتوسیع آن پرداخت‌واین درحدود سنه نهصدو پنجاه بوده وفرموده‌این باروئیکه فعلادر شهر مشهدمقدس هست که برجهای متعدده دارد ساختمان شاه طهماسب است ودوره حصار بندی شهر مشهدمقدس راچنانچه بعضی

از معمارها تخمین کرده اند ده هزار و هشتصد و هشتاد ذرع سنجیده‌اند لکن فعلا بیوتات زیادی در اطراف شهر بنا نموده‌اند مثل اراضی الندشت و گل خطمی و تقی آباد و طرف دروازه پائین‌خیابان و شاید دراین محال مذکوره دو هزار خانه زیاد شده باشد

مطلب سیزدهم بدانکه از القاب خاصه این زمین مقدس آنست که‌اورا دارمضیعه و بلاد غربت نامیده اند

(تعبیرازآن بدار مضیعه و بلادغربت شده نه اینکه القاب خاصه باشد) ولد مؤلف

چنانچه شیخ صدوق درامالی وعیون ازاباصلت هردی روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت رضا ع فرمود والله مامناالا مقتول‌شهید فقیل له من یقتلك یابن رسول‌الله‌ص قال‌شر خلق‌الله فی‌زمانی یقتلنی بالسم ثم یدفننی فی دار مضیعة و بلادالغربت‌الا فمن‌زارنی فی غربتی کتب‌الله له‌اجرمأة الف‌شهید ومأة الف صدیق ومأة الف حاج و معتمر ومأة مجاهد و حشر فی زمرتنا و جعل فی‌الدرجات العلی فی اجنة الرفیقنا

در این روایت حضرت‌توصیف فرمود مرقد مطهر خودرا بدار مضیعة و ببلاد غربت ولابداست در مقام از ذکر دوامر

امر اول چرا این‌دار مقدس را توصیف فرمود بدارمضیعة سرش‌معلومست‌چون قدر ومنزلت‌قبرمقدس حضرت‌بواسطه مجاورتش باقبرهرون‌الرشیدضایع‌شد بجهت آنکه‌اهل خراسان متنفر بودند ازهرون‌ومامون بلکه‌ازبنی العباس‌چون‌بااینهمه جانفشانیهای خراسانیها درتاسیس دولت بنی العباس وانقراض دولت بنی امیه وبنی‌المروان معذالك منصور باابومسلم مروزی خراسانی‌چه‌کرد ومامون بافضل‌بن سهل ذوالریاستین چه کرد وباطاهربن حسین ذی‌الیمینین چه کرد ازهمه ظلمها بالاتر باحضرت رضا ع که او را از مدینه بخراسان طلبید چه کرد وقبهٔ هم معروف بود بقبهٔ هرونی‌علاوه آنکه ناصبیها وخارجیها هم دربلادخراسان انتشار داشتند اینها همه باعث‌شدکه قبر مقدس حضرت در خراسان مهجور وضایع‌ماند وکسی قدر ومنزلت قبرمقدس رامیدانست ومادراین مختصر چندروایت نقل میکنیم که شاهد برضایع شدن احترامات این قبر مقدس است

اول در عیون اخبار الرضا روایت کرده که شخصی حمزه نام از مصر مشرف‌شد بزیارت حضرت رضا ع درطوس نزدیك غروب آفتاب رفت میان‌بقعه مبارکه زیارت‌ونماززیارت خواند ودر آنوقت زائری بغیر آن نبود بعداز نماز زیارت و نماز مغرب وعشا خادم قبرمطهرخواست آن‌مرد مصری را از حرم خارج کند ودرب را ببندد

زائرمصری ازخادم استدعا کرد که اورا میان‌حرم بگذارد ودرب‌را برروی او ببندد وهرجامی خواهد برود چون ازراه دور آمده بود وحاجتی هم بخار جشدن نداشت خادم‌اجابت کرد واورا میان حرم گذارد ودرب را بروی او بست

اوهم مشغول نماز وتضرع شد تاخسته شد نشست سربزانو گذارد که ساعتی راحت کند چون سر برداشت دیدمقابل صورتش رقعه ایست که باو این بیت نوشته است

من سره ان یرن قبرا برویته	یفرج الله عمن زاره کربه
فلیات ذا القبر ان الله اسکنه	سلالته من نبی الله منتجبه

زائر مصری برخاست وتاسحر مشغول نماز شد دو مرتبه نشست وسر بزانو گذاشت چون سر برداشت دید آنرقعه بدیوار نیست صبح روشن شد و در برا باز کرد وبیرون شد
ازاین روایت استفاد میشود که در آن اوقات حرم‌مبار که اثاثیهٔ منقوله نداشته که خادم‌راضی شد مرد مصری آنجا بیتوته کند
وایضا استفاده میشود که در آنزمان زوار بطور انفراد واشگشت نمائی بزیارت مشرف میشدند که میگوید (در آنوقت زائری بغیر او نبوده

دوم درکشف‌الغمه ازحافظ بن عبدالعزیز جنابذی‌از عبدالله بن محمدجمال‌روایکرده
گفت وقت غروبی مشرف شدم بحرم حضرت رضا ع وقصدکردم آنجا بیتوته کنم از زنی که خادمهٔ حرم‌مطهر بود سؤال کردم مانعی ندارد که شب میان حرم مطهر بمانم
گفت نه من از آنزن چراغی گرفتم و گفتم در را ببندد
در ین شب آواز قرائت بگوشم آمد خیال کردم شاید خادم بکسی دیگر هم اذن ماندن میان حرم داده آمدم دیدم درب بسته است چراغهم خاموش شد
ازمیان قبرسوره مبارکه مریم بگوشم رسید این‌آیه شریفه را باین قسم تلاوت فرمود
« یوم یحشر المتقون الی الرحمن وفدا ویساق المجرمون الی جهنم وردا »
من‌اینقرائت را نشنیده بودم بعدکه مراجعت کردم بری رفتم نزد عباس بن فضل بن‌شاذان گفتم کسی این آیه شریفه را باین قسم قرائت نموده
گفت بلی پیغمبر ص باینقسم قرائت میفرمود
ازاین روایت استفاده میشود که‌درآن اوقات کلید دار حرم مطهر یك زنی بوده
و ایضا استفاده میشود که در آن اوقات چراغی میان حرم مطهر رسما روشن نمیشده

سوم درعیون اخبار الرضاع روایتکرده ازابوطالب حسین بن عبدالله الطائی گفت شنیدم از محمد بن‌عمر نوقانی گفت
دربالاخانهٔ خود در نوقان خوابیده بودم درشب تاریکی چون از خواب بیدارشدم نظرم کردم بسناباد بطرفی که در قبر مقدس حضرت رضا ع بود دیدم سرتاسر مشهد مقدس را نور فرا گرفته گوباروز روشنست ومن درامامت‌حضرت رضا ع شك داشتم و نمیدانستم برحقست یا نه مادرم‌هم‌عقیده بصاحب قبر مقدس نداشت من که این تجلی انوار را مشاهده کردم بمادرم گفتم
مادرم گفت اینها خیالات شیطانیست که تو کرده ای
شب دیگر که از شب سابق تاریکتربود باز دیدم نور زیادی تمامت مشهدمقدس حضرت‌رضاع را پر کرده‌مادر مراخبردار کردم‌اوهم دیدکه تمام مشهد مقدس حضرت‌رضاع را نوراحاطه کرده‌بس مشغول حمد وثنای الهی شد ومن آمدم رو بقبر مطهر حضرت رضا ع
چون بدرب حرم‌رسیدم دیدم بسته‌است گفتم خداوندا اگر امامت حضرت رضا ع برحقست‌درب را از برای من بگشا
چون دست بدرب گذاردم باز شد

درقلبم وسوسه کردم که شاید درب حرم بسته نبوده درب را کشیدم بطوریکه خیزه درب ازداخل حرم مطهر افتاد ویقین کردم که درب بسته شد

دومرتبه گفتم خداوندا اگر حضرت رضا برحقست درب‌را از برای من بگشا

پس دست بدرب گذاردم درب بازشد وداخل حرم‌شدم وزیارت کردم ونماززیارت خواندم واعتقاد نمودم بامامت حضرت رضاع وهرروزجمعه ازنوقان مشرف میشدم بزیارت‌حضرت رضا ونماز میخواندم در نزد قبرآنحضرت

ازاین‌روایت استفاده میشود که اهالی نوقان‌درآنزمان‌فوق‌العادهٔ متعصب بودند واحتمال‌نمیدادند که ازاین قبرمقدس کرامتی بروز نماید لهذا مادراین مردنوقانی گفت اینهاخیالات شیطانیست

وایضا استفاده‌میشود که‌درآن اوقات درب‌حرم مطهر قفل داخلی داشته که خیزه میشده

این وضعیات مهجوری قبر مقدس تا اوایل عصر سلاطین دیالمه‌بود که زوار تك‌تك بزیارت‌قبر مقدس میآمدند وخداوند هم کرامات وخوارق عادات ازآنقبر مکرر نشان میداد

بحمدالله تعالی دراین‌ازمنه خداوند چه تجلیلاتی از برای اینمرقد مطهر نشانداده وچه کرامات و ومعجزاتی ازاین‌قبر مشاهده‌میشود وچه دعواتی درتحت این‌قبه سامیه مستجاب میفرماید

وهرسال میلیونها از مسلمین ازدور ونزدیك بزیارت این‌مرقد مطهر مشرف میشوند ـ زاده‌الله تعالی فی تشریفاته و تجلیلاته

امر دوم که چرا این‌بلد مقدس‌راتوصیف فرموده ببلاد غربت وحال آنکه غالب ائمه معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین دربلادغربت ازدنیا رحلت فرمودند

سرش اینستکه هرقدر انسان از بلدمألوف‌خود دورتر باشد غربت‌او بیشتر باومؤثرمیشودخصوصا اگر در آنجانه اقربائی باشد ونه‌آشنائی ونه اهل لسانی

حال ملاحظه کن خراسان کجا مدینه طیبه کجا و اگر حضرت رضا در خراسان خویشی یا دوستی میداشت البته آرزو میداشت که وقت مردن ببالینش بیاید و اگر حضرت چنین امیدی داشته چراوقتی که مسموما ازمنزل مامون بخانه آمد به اباصلت امرفرمود که در خانه را ببندد

(حال‌امام باحال غیرامام نمیتوان قیاس کرد که بگوئیم آرزوداشت دوستی بالینش باشدوانگهی اباصلت دوست بوده و جهت امر بدربستن هم غربت نبوده بلکه امردیگر است)ولد مؤلف

چناچه در امالی وعیون اخبار الرضا فرموده (حتی دخل الدار و امران یغلق الباب ثم نام علی فراشه) لهذا در خیلی از روایات از آنحضرت تعبیر بغریب گردند

منجمله درامالی از حضرت امیر المومنین ع روایت کرده که فرمود « سیقتل رجل من ولدی بارض‌خراسان بالسم ظلما اسمه اسمی واسم ابیه اسم بن‌عمران موسی الافمن زاره‌فی غربته غفرالله ذنوبه ماتقدم منها وماتأخرولوکانت مثل‌عددالنجوم وقطرالامطار وورق الاشجار

منجمله ایضا درامالی از حضرت صادق ع روایتکرده که فرمود (یخرج رجل من ولد ابنی موسی اسمه‌اسم امیرالمومنین‌ع ویدفن فی‌ارض‌طوس وهی بخراسان یقتل‌فیها بالسم ویدفن فیهاغریباً من زاره عارفاً بحقه اعطاه‌الله اجر من انفق قبل الفتح و قاتل

منجمله ایضا دراماالی ازحضرت صادق ع روایت کرده « قال یقتل‌خفدتی بارض‌خراسان فی‌مدینة یقال لها طوس من زاره الیها عارفا بحقه اخذته بیدی یوم القیمة و ادخلته الجنة وان‌کان‌من اهل‌الکبائره قلت جعلت فداك وما عرفان حقه قال یعلم انه امام مفترض الطاعة غریب شهیدمن زاره عارفا بحقه اعطاءالله اجرا سبعین شهیدا ممن استشهد بین یدی رسول الله علی حقیقته

منجمله در عیون از حضرت رضا ع روایتکرده که بدعبل فرمود

لا تنقضی الایام‌و للیالی حتی بصیرطوس مختلف شیعتی وزواری الافمن زارنی‌فی‌غربتی‌بطوس کان معی فی درجتی یوم‌القیمة مغفوراله

منجمله در امالی از حضرت رضا ع روایت کرده

قال (انی مقتول و مسموم ومدفون بارض غربة افلم ذالك بعهد عهد الی ابی‌عن‌ابیه عن‌آبائه عن رسول الله ص الا فمن زارنی فی غربتی کنت انا و آبائی شفعائه یوم‌القیمة ومن کنا شفعائه نجی‌ولو کان علیه وزرالثقلین

منجمله در خصال از حضرت رضا ع روایت کرده

قال (من‌زارنی علی بعد داری اتیته یوم‌القیمة فی‌ثلث مواطن حتی‌اخلصه من‌احوالها اذاتطایرت الکتب یمینا و شمالا و عندالصراط وعندالمیزان)

منجمله در کفایة الموحدین از قاضی ابوالفرج بغدادی‌از حضرت رسول ص روایتکرده که فرمود ظاهر میشود ازصلب موسی بن جعفر ع علی که نامیده میشود برضا واو موضع علم ومعدن حلم است و بعد فرمود (بابی المقتول بارض الغربة

خیلی مناسبست که در این‌مقام ذکرشود قصهٔ علام فهام جناب آقای شیخ‌مهدی ملا کتاب

درفوائد الرضویه محدث قمی دامت برکاته حکایت فرموده از جناب آقا شیخ علی که گفت در سفریکه جناب آقای‌شیخ مهدی ملا کتاب مشرف شدبمشهد مقدس من در خدمت ایشان متکفل‌زحمات ایشان وامین مخارجات ایشان بودم چون وارد مشهد مقدس‌شدیم‌چند روزی گذشت دیدم یك‌فلس به جهت مخارج باقی نمانده بمهمانهای‌مرحوم‌شیخ‌قضیه‌راگفتم آن بیچاره‌ها متحیرشدند که‌چه خواهدشد

من باجناب آقاشیخ مهدی مشرف‌شدیم بحرم‌حضرت رضاع وزیارت کردیم‌و نماز زیارت‌خواندیم ناگاه شخصی آمد بپهلوی شیخ نشست ویك کیسه پولی گذارد درمیان دست شیخ مرحوم شیخ اشاره فرمودند که شاید این کیسه پول‌را اشتباها میان دست من گذاردی آنمرد گفت آیا نمی دانیکه هر امامی مظهر صفتی‌هستند وحضرت رضاع‌متکفل احوال غربا هستند واین کیسه از حضرت رضاع‌هست که بشما دادم وآنشخص رفت مرحوم شیخ متحیرشد واشاره کرد بمن من کیسه را از دستشان گرفتم رفتم ببازار وغذای بسیار خوبی از برای شب مهیا کردم

مهمانهای شیخ آمدند چشمشان باین غذا افتاد گفتند مارا مایوس کردی وحال آنکه غذای امشب از هر شب بهتر است

من از برای آنها قضیه را نقل‌کردم ودر میان کیسه سیصد یا دویست اشرفی بود

نظیر این حکایت از شیخ حسن نجفی نقل شد که وقتی که مشرف شد بزیارت حضرت رضا ع و نفقه اش تمام شد ناگاه از شبکه های ضریح مقدس صدائی شنید بزبان عربی فصیح گفتند «لاتهتم اماعملك ان کل امام مظهر الامر وامام علی بن موسی الرضا ضامن الامور الغرباء

مطلب چهاردهم

در ذکر اموری که لابداست از ذکر آن ها

امر اول بدانکه باید زوار و مجاورین مشهد مقدس حتی الامکان چند چیز از آنها فوت نشود اول نماز حاجت در بالای سر مطهر

چنانچه علامه مجلسی در تحفة الزائر بسند معتبر از حضرت امام علی النقی نقل فرموده که هر که را بسوی خداوند حاجتی باشد پس زیارت کند قبر جدش حضرت رضا ع را در شهر طوس و حال آنکه غسل کرده باشد و نزد سر آنحضرت دو رکعت نماز بکند و در قنوت نماز حاجت خود را بطلبد بدرستی که مستجاب میشود مگر آنکه از برای گناهی یا قطع رحمی سؤال کند

دوم خواندن نماز جعفر طیار نزد قبر مقدس حضرت رضا ع

چنانچه ایضا در تحفة الزائرین از حسین بن احمد فقیه رازی روایت کرده که هر که زیارت کند حضرت امام رضا ع یا دیگری از ائمه را پس نماز جعفر را نزد قبر آنحضرت بجا آورد برای او نوشته شود بهر رکعتی ثواب کسیکه هزار حج و هزار عمره بجا آورده باشد و هزار بنده آزاد کرده باشد و هزار مرتبه در جهاد ایستاد باشد با پیغمبر مرسل و بهر گامی ثواب صد حج و صد عمره و صد بنده آزاد کردن داشته باشد و صد حسنة برای نوشته شود و صد گناه از او محو شود

سوم زیارت کردن حضرت رضا ع را در اوقات خاصه مثل ماه رجب

چنانچه در مزار بحار از عیون اخبار الرضا بسند معتبر روایت کرده که محمد بن سلیمان از امام محمد تقی ع سوال کرد که شخص حج واجب خود را کرده پس بمدینه رفت و حضرت پیغمبر ص را زیارت کرد و حق اورا میشناخت و میدانست که او حجت خداهست بر خلق پس سلام کرد بر آنحضرت و رفت به کربلا و حضرت امام حسین را زیارت کرد و رفت ببغداد و حضرت امام موسی کاظم ع را زیارت کرده و رفت بشهر خود و در آنوقت خداوند اینقدر مال باو روزی کرد که دو مرتبه بحج میتواند رفت کدام بهتر است که باز حج بکند یا برود بخراسان و پدرت حضرت امام رضا را زیارت کند

حضرت فرمود بلکه برود بر پدرم سلام کند افضل است و باید که در ماه رجب باشد الخ

و مثل روز بیست و سوم ذیقعدة الحرام

چنانچه مجلسی در بحار از بعضی از علمای عجم نقل فرموده که مستحب زیارت مولانا الرضا ع در روز ۲۳ ذیقعدة الحرم از نزدیك یا دور و مثل ذیقعده روز ۲۵ الحرام که یوم دحوالارض باشد و مثل روز اول ماه رجب الاصب

چنانچه مرحوم میرداماد در کتاب اربعة ایام فرموده ماحاصله که هر سالی چهار روز عظیم القدر است نزد خداوند متعال و اکرام ایام سال آنچهار روز است و آن روز ها را در اصطلاح شرع شریف ایام اربعه میگویند

اول ـ روز دحوالارض است که ۲۵ ذیقعدة الحرام است

دوم ـ یوم الغدیر است که ۱۸ ماة ذیحجة الحرام است

سوم ـ یوم المولود حضرت خاتم النبیین که ۱۷ ربیع الاول است

چهارم یوم المبعث است که بیست وهفتم ماه رجب است واین چهار روز در فضل ومنزلت پنجم ندارد
ودرهر سالی چهار شب هست که من حیث القدر والشرف پنجم ندارند ودر اصطلاح شریعت مقدسه
آن شبها را لیالی اربعه مینامند
یکی شب اول ماه رجب دوم شب نیمه شعبان سوم شب عید فطر چهارم شب عید اضحی
بعد فرموده که زیارت سیدنا ومولانا الرضا ع در روز دحو الارض افضل اعمال مستحبه واوکد آداب
مسنونه است وهمچنین زیارت آنحضرت در اول ماه رجب الفرد بغایت مؤکد ومحثوث علیه است انتهی
علامه مجلسی در بحار میفرماید بدانکه زیارت آنحضرت در ایام فاضله واوقات شریفه افضل است
خصوصاً در ایامیکه اختصاص با نحضرت دادر مثل روز ولادتشان که یازدهم ذیقعده الحرام باشدوروز
وفاتشان که آخر ماه صفر باشد یاهفدهم ماه صفر یابیست ویکم وسوم ماه رمضان وروزیکه بیعت کردند
با آنحضرت بخلافت که روز اول ماه رمضان باشد یاششم آن
سیدبن طاوس دراقبال فرموده که روز ششم ماه رمضان دو رکعت نماز میخوانند وهر رکعتی یك
حمد وبیست وپنج مرتبه سوره مبارکه قل هو الله احد بجهة آنکه حقوق حضرت رضاع در اینروز ظاهر شد
مجلسی میفرماید ومناسب است واقع ساختن این نماز را در روضه مقدسه حضرت رضاع بعداز
زیارت آنبزرگوار
چهارم احسان نمودن بخدام ونوکرهای حضرت رضاع وباولاد ومجاورین قبر مقدس آن وصله
ومهربانی وجوائز دادن بقدر میسور بایشان که احسان نمودن بآنها درواقع احسان بصاحب قبر مطهر است
وسزاوار است که خدام ومتولیان آن مکان شریف اهل خیر وصلاح وصاحبان دین ومروت باشند وصبر
وتحمل نمایند تاملایماتیکه از زوار میبینند ودرشتی وخشونت به آنها نکنند ومسارعت نمایند درقضاء
حوائج آنها وخبرگیری نمایند از حالات آنها
درمجالس المومنین است که درمکاتیب مولانا قطب الدین شیرازی مسطور است که کسی بوداع
معروف کرخی آمد که میخواست بسفری برود معروف بوی گفت که هرگاه حاجتی داشته باشی بحرمت
سر معروف کرخی آنرا از خدا بخواه که مستجاب شود
آنکس تعجب کرد که چگونه معروف تزکیه نفس خود میکند
معروف گفت این برای آن میگویم که سالها این سر را بر آستانهٔ علی بن موسی الرضاع نهاده ام
(دراین حکایت وحکایت بعد هم اشکال است وبهتر بود که دراین کتاب ذکر نشود) ولد مؤلف
وایضا درالسنه معروف است که روزی تاجری آمد خدمت حضرت رضا علیه السلام که آنحضرت
دعائی درباره او بفرماید که درسفر دریا ازغرق شدن ایمن باشد اتفاقاً آنحضرت بعبادتی مشغول بود لذا
معروف قلم ودواتی بدست گرفت برقعه چند کلمه نوشت بآشخص داد وگفت اگر امواج دریا بتلاطم
در آمد آنچه دراین رقعه نوشته ام بخوان
آنشخص رقعه را گرفته روانه شد چون دراثناء سفر دریا آثار طوفان ظاهر شد آن رقعه را بیرون
آورد بخیال آنکه در اودعائی ازحضرت رضاع نوشته شده دید نوشته
ای دریا بحق معروف کرخی که دربان علی بن موسی است ازجوش وخروش بایست
آنشخص ازغایت اعراض واضطراب رقعه آنرا بدریا انداخا بمجرد وصول رقعه بدریا جوش وخروش
او برطرف شد

از آنوقت تا الحال جمیع کسانیکه بدریا سوار مشوند چون آثار موج دریـا می بینند اورا بحق معروف کرخی مقید بوصف دربانی حضرت رضاع سوگند میدهند که از اضطراب بایستند وتجربه شده که مفید میافتد انتهی

پنجم رفتن ببعضی از بیوتات مقدسهٔ آستانهٔ مبارکه مثل کتابخانه مبارکه بجهت زیارت خطوط شریفه معصومین ع و کتب نفیسه که بخطوط خطاطین معروف نوشته شده ومذهب بتذهیبات ولائقه است علاوه براینکه خیلی از کتب هست که نسخه اش منحصر است بکتابخانهٔ مبارکه حضرت رضاع ومثل خزانه مبارکه که دراو اسباب های نفیسه است که بعضی از آنها یك کرور تقویم شده ومثل مهمانخانه مبارکه و کیفیت اطعام اغذیه لائقه قابله زوار وبخدام ومنتسبین بآن دربار ولایت مدار که چقدر باجلوه وشکوه است

ششم رفتن بزیارت قبور بزرگان وعلمائیکه در این زمین مقدس مدفونند

ازقبیل خواجه ربیع وجناب شیخ طبرسی وشیخ بهائی وشیخ حر عاملی وسائر مزارات متبر که که درفصل هشتم مفصلا ذکر خواهد شد

امر دوم ـ بدانکه اگر کسی باصدق بزیارت حضرت رضاع مشرف شد مکاشفات وملاطفاتی از آن بزرگوار مشاهده خواهد نمود

مرحوم حاج ملا غلامحسین ازغدی المشهور بحاجی آخوند که ازموثقین ومحبین احقر بود بلا ـ واسطه نقل کرد که زنی ازمحارم ومنسوبین ما که بسیار فقیره ومومنهٔ بود سالی یکمرتبه از ازغد که چهار فرسخی مشهد مقدس است پیاده بزیارت حضرت رضاع مشرف میشد وقت برگشتن بجهت هریك از اطفالیکه در قبیله بودند سوقاتی میاورد ازقبیل کفش و کلاه وسینه بند ونحو اینها

ما میگفتیم شما که بادست خالی وپیاده میروی پول از کجا میاوری که اینهارا میخری

میگفت وقتی که میروم بحرم مطهر حضرت رامیان ضریح میبینم احوال مرا واحوال اطفال وعدد آنهارا میپرسد وباندازهٔ بمن پول میدهد که بجهت اطفال سوقاتی بخرم مگر شما که بزیارت میروید حضرترا نمی بینید

مادر جواب آنمخدره سکوت میکردیم وخیال کردیم که این زن بزیارت میرود ودر مشهد تکدی میکند لذا اینسفر که روانه مشهد مقدس شد منهم پشت سرش آمدم دیدم آنزن رفت بمنزل یکنفر ازغنی ها منهم در بیرون آن منزل منتظر شدم تاوقتیکه تجدید وضوء نمود وبیرون شد که بزیارت مشرف شود منهم عقب سرش رفتم تاداخل حرم مطهر شد وخودرا بضریح مطهر چسبانید منهم درب حرم ایستاده تا از حرم خارج شد

من رفتم نزدیك سلام کردچشمش که بمن افتاد اظهار بشاشت کرد گفتم مقابل ضریح چقدر طول دادی گفت بلی حضرت ازمن احوال پرسی کرد واحوال اطفال قبیله راپرسید وپول بمن داد که بجهت اطفال سوقاتی بخرم دستش را باز کرد دیدم چندقران در دستش هست

فهمیدم بواسطه اخلاص وصدق خود این زن رسیده است بآنمقامیکه بایدبرسد هرچه کردم پولها را ازاو بگیرم که بجهتش سوقات بخرم راضی نشد گفت باید خودم سوقات بخرم

امرسوم ـ حقیر در این سن خود که علاوه برشصت سال است معجزاتی ازاین مرقدمطهر حساً مشاهده کردم که ذکر آنها موجب تطویل است وقناعت میکنم بذکر دوقضیه ازمحسوسات خودم

منجمله در صغرسن در مدرسه میرزا جعفر بمکتب میرفتم یکروز رفتم کـه بجهت خود چیزی ابتیاع نمایم درب صحن مقدس که رسیدم صدای صیحه وضجه ازخیابان سفلی بلند بودمن متحیر بودم ناگاه چیزی

بپهلوی من خورد افتادم بروی سنك ومدهوش شدم یکوقت بهوش آمدم دیدم درمنزل میان بستر افتاده
ام باز ثانیا مدهوش شدم بعد معلوم شد که دو گاو از دو فرسخی شهر ازظلم صاحبشان گریخته غرش
کنان آمده اندرو بصحن مقدس که متحصن شوند وهردو مقابل پنجره زانو زده اند و دربین راه چندنفر
را تنه زده اند که یکی از آنها من بدبخت بوده ام وازآن صدمه یکی ازثنایای حقیر شکسته ومیان
لب سفلی فرو رفته و جوش خورده و فعلا هم موجود است

منجمله کسی بحقیر امانتم داده بود که حفظ کنم واو باندازه تخم مرغی بود واز اتلاف اوهمه
قسم خائف بودم لذا همیشه باخود داشتم وخیلی مواظب بودم در حفظ ازاو

صبحی رفتم بمدرسهٔ نگاه کردم دیدم آن امانت نیست معجلا آمدم بمنزل مرحومهٔ والده لباسها
و میان منزل وهرجائی را که احتمال میداد تجسس نموده یافت نشد

حقیر گریه کنان مشرف شدم میان حرم مطهر زاویهٔ شرقی ضریح مقدس را بغل گرفتم تقریبا نیم
ساعت گریه والتماس میکردم بعد گویا بقلبم افتاد دست بجیبم کردم دیدم عینا امانت میان جیبم هست

فصل هشتم درمقابر علما وسلاطین وبزرگانیکه درمشهد مقدس وبلهٔ ن متعلقهٔ بآن مدفونند

بدانکه از سعادات عظیم است دفن درمشهد مقدس و حکایات و خواب هائیکه در اینمقام ذکر
شده زیاد است قناعت میکنیم بذکر بعضی از آنها

منجمله در دارالسلام ثقة الاسلام نوری از کتاب وسیلة الرضوان سید فاضل شمس الدین

محمد بن بدیع الرضوی که از رؤسای خدا مروضهٔ مقدسه رضویه بوده و او نقل میکند از
کتاب عیون الزکاء

دو برادر بودند که یکنفر زطلاب علوم بود دیگری از اتباع سلطان بود وبسیار ظالم وجابر
ومتصل مسلمانان بتظلم میآمدند نزد برادر عالم

آن بیچاره هم هرقدر نصیحت میکرد اثری نمیبخشید متصل از اعمال شنیعه برادرش که ازاتباع
سلطان بود در خجلت وانفعال بود

پس برادر عالم قصد کرد زیارت حضرت رضا ع را آمد بخانهٔ برادرش که با او وداع کند
برادرش را در خانه ندید با اهل وبیتن وداع کرد آمد بعزم خراسان

چونبرادرش بمنزل آمد ومطلع برقضیه شد براسب خود سوارشد وخودرا ببرادرش رسانید که
بااو وداع کند بعد که ازوداع فارغ شد خواست برگردد فکر کرد که خوب است منهم بابرادرم مشرف
شوم بزیارت پس بابرادرش وسایر زوار روانه شد بجانب مشهد مقدس

دربین راه برحسب عادت خود بزوار ظلم میکرد آنهارا دشنام میداد زوار میآمدند نزد برادر
عالم وشکایت میکردند اوهم هرقدر نصیحت میکرد ثمر نداشت وهمیشه اوقات از زوار خجالت زده بود
ونزد آن ها سربزیر بود ازاعمال زشت برادرش

تاآن که برادر ظالم مریض شد ودربین راه ازدنیا رفت زوار مسرور وخوشنود ازموت او شدند
پس برادرعالم اورا غسل داد وبراسب آن میت جنازه اورا حمل کردوهمراه خود آورد بمشهد واردود

مرقد مطهر طواف داد ودر جوار حضرت رضا ع دفن کرد

چونشب شد در خواب دید که گویا زیارت نموده وازحرم خارج شده پس دید باغی در پهلوی صحن مقدس است داخل باغ شد دید درغایت صفا و ضیاء است انهار واشجار و عمارتهای عالیه در آن باغ هست وخدام زیادی هم حاضرند وشخص بزرگی درمیان عمارت نشسته ودر یمین ویسارش صفوف زیادی از خدام ایستاده بودند

آنشخص عالم متحیر شد که آیا این شخص متشخص کیست

ناگاه آنشخص ازجای خود برخاست وآمد نزد آنعالم و بقدمهای او افتاد

آنعالم نگاه کرد دید برادرش هست که دیروز اورا دفن کرد گفت برادر تو از اتباع ظلمه بودی چه شد که باین مقام ومرتبه رسیدی

گفت برادر تمام این نعمت‌ها از برکات تو بمن رسید

بدانکه وقت احتضار جاندادن برمن خیلی سخت ودشوار شد چون مرا میان تابوت گذاردند و اورا براسب حملکردند جنازه واسب یکپارچه آتش شد ودونفر قبیح المنظر درکمال خشونت آمدند وبدستشان حربه آتش بود

مرا متصل عذاب مگردند من هرقدر بشما وسایر زوار استغاثه کردم فایده نبخشید و همیشه معذب بودم تا داخل شهر مشهد شدیم چون بصحن مقدس رسیدیم آندو نفر که مرا عذاب میکردند یکطرف ایستادند جنازه واسب بحال اصلی شان برگشتند وابدا اثری از آتش باقی نماند

پس جنازه مرا میان صحن گذاردید و رفتید آندو نفر هم ازدور مقابل من ایستاده بودند حال منهم متغیر بود هرقدر فریاد میزدم مرا از دست این دونفر خلاص کنید کسی اعتنا بمن نمیکرد

پس شما عصر آمدید که جنازه مرا ببرید میان روضهٔ مقدسه که طواف دهید چون جنازه من داخل روضه مقدسه شد

دیدم حضرت رضا ع بالای صندوق مطهر نشسته وشخص نورانی هم نزدیك بحضرت ایستاده پس من سلام کردم حضرت صورت از من برگردانید

آنمرد نورانی بمن گفت التماس کن که حضرت از تو عفو کند

پس من التماس کردم حضرت اعتنائی بمن نکرد

مرتبه دوم که مرا طواف میدادند باز آنمرد نورانی بمن گفت بحضرت التماس کن

التماس کردم حضرت اعتنائی نکرد وصورت ازمن بر گردانید

چون مرتبه سوم شد که درطواف بآنمرد نورانی رسیدم گفت التماس کن وحضرت راقسم بده بحق جدش پیغمبر صلی الله علیه وآله که ازتو بگذرد والا اگراز حرم بیرون شوی بازهمان عذاب‌ها از برای تو خواهد بود

پس من حضرت را قسم دادم بحق جدش که از گناهان من بگذرد عرضکردم من زوار شما هستم و طاقت عذاب را ندارم

پس حضرت توجهی فرمود بآنمرد نورانی فرمود (لایدعون لنا وجها للشفاعه)

یعنی از برای ما آبروئی نگذاشتند که شفاعت کنیم

چون خواستند جنازه مرا از حرم بیرون کنند آنکسیکه جلو جنازه من بوده فریاد زد هذا عتیق الرضا ع

پس مرا باین باغ آوردند و آندو نفررا ندیدم وباین نعمتها نائل شدم وتمام اینها از برکات تو

شد که جنازه مرا باین مکان شریف دفن کردی واگر جنازه مرا باین مکان نمیآوردی من تاروز قیامت معذب بودم

پس برادر عالم از خواب بیدارشد ومسرور بود بمهربانی حضرت رضا ع بزوارش

منجمله در دارالسلام ازوسیله رضوان نقل کرده ازامیرمعین الدین اشرف که ازصلحاء خدام روضه رضویه ع بود گفت

من دردارالحفاظ خوابیده بودم درعالم رویا دیدم که از روضه مقدسه بیرون شدم بجهت تجدید چون رسیدم بصفه میرعلی شیر دیدم جماعت زیادی داخل صحن شدند ومقدم آنها شخص نورانی صبیح الوجه عظیم الشانی بود وپشت سر آن آقا جماعتی بودند که دستشان کلنگها بود

چون بوسط صحن رسیدند آن آقای نورانی بآن کلنك دارها فرمودند این قبر رابشکافید واین خبیث را بیرون بیاورید

سؤال کردم این آقای نورانی کیست

گفتند حضرت امیرالمومنین است

چون شروع کردند بکندن قبر ناگاه حضرت ثامن الائمه ع ازمیان حرم بیرون شد وآمد خدمت جدش حضرت امیر ع سلام کرد

حضرت امیر ع جواب دادند

بعد عرضکردند یاجداه سؤال میکنم که این میت را عفو کنی تقصیراتش را بمن ببخشی

حضرت امیر فرمودند نمیدانیکه این فاسق فاجر شارب الخمر بوده

حضرت رضا ع عرضکرد بلی لکن دروقت فوتش وصیت کرد که مرا درجوار حضرت رضا دفن کنید چون بناه بمن آورده ازشما امید عفو دارم

حضرت امیر فرمود من اورا بتو بخشتدم و تشریف برد

پس من در کمال خوف ووحشت ازخواب بیدارشد وبعضی ازخدام را از خواب بیدار کردم و با آنها آمدیم بآن موضع دیدیم قبر تازه ایست که مقداری از خاکش بیرون ریخته شده سؤال کردم از صاحب قبر گفتند قبر یکی از اتراکست که دیروز دفن شده

منجمله

مرحوم والد حقیر که تقریبا هفتاد سال درآستانه مقدسه مفتخر بود بخدمت فراشی گفت دراوایلی که من مشرف بخدمت فراشی شدم شخصی بود ازاهل ازغد وبسیار زاهد وعابد بود آن شخص هم در همان کشك ما خادم بود

شبهای خدمتش که میشد در دارالحفاظ مشغول تهجد وعبادت بود وقتیکه خیلی کسل میشد سرش را به عتبه مقدسه میگذارد که فی الجمله رفع کسالتش بشود

شبی این شخص سرش را بعتبه مقدس گذارده بود درعالم خواب یادربیداری « من خاطرم نیست که مرحوم پدرم چه قسم نقل فرموده

شنیدم که درب ضریح مطهر بازشد

این شخص برخاسته بود که مبادا کسی میان حرم وقت در بستن مانده باشد فورا ازجای خود حرکت کرد که برود سر کشیك را خبر دارکند

ناگاه دیدم درب حرم بازشدویك آقای بزرگواری ازمیان حرم بیرون‌شدودرب دارالحفاظهم بازشد آقا تشریف برد میان دارالسعاده
گفت منهم از عقب آقا رفتم
آقا تشریف برد میان ایوان طلا لب ایوان استاد
منهم در کمال ادب نزدیك محراب ایوان ایستادم
دیدم دو نفر آمدند مقابل آقا در کمال خضوع ومذلت
آقا فرمودند بشکافید این قبر را واین خبیث را از جوار من بیرون ببربد (اشاره فرمود به قبری که میان صحن مقدس پشت پنجره شریف بود)
ناگاه آن دو نفر باکلنگها قبررا شکافتند وشخصی زنجیر آتشین بگردن ازقبر بیرون‌آوردند و اورا کشان کشان بطرف درب صحن بالا خیابان بردند
ناگاه دیدم آن شخص روی خودرا بجانب حضرت کرد عرضکرد یابن رسول الله من‌خودم را مقصر وگناهکار میدانستم که وصیت کردم مرا از راه دور بیاورند درجوار شما دفن کنند
حضرت فرمود اورا برگردانید
آن مرد عابد زاهد ازمشاهده این مطلب مغمی علیه وبیهوش شد
سحر که سر کشیك وخدام حاضر شدند که‌درب حرم مطهر را بازکنند دیدند آن‌شخص زاهد بیهوش ومغمی علیه افتاده بعد که بهوشش آوردند تفصیل را نقل کرد
مرحوم پدرم گفت من باجمعی ازخدای رفتیم آنجائی که نشان داد آثار نبش را بچشم خود دیدیم معلوم شدکه این‌قبر یکی‌از حکام توابع مشهد بوده که‌روزقبل اورادر همین موضع دفن کردند و لابد است درمقام از ذکر هفت مقصد

مقصد اول

در ذکر بزرگان علمائیکه در محوطه ارض اقدس مدفونند

اول

الشیخ السعید امین الاسلام ابوعلی فضل بن الحسن بن‌الفضل‌الطبرسی المشهدی

صاحب‌تفسیر مجمع البیان که‌درنیمهٔ ذیقعدةالحرام سنه ۵۳۴ از تالیف او فارغ‌شد وایشان‌والد جناب حسن‌بن فضل‌بن حسن الطبرسی صاحب کتاب مکارم الاخلاق هستند وسبط ایشان ابوالفضل‌علی بن الحسن صاحب کتاب مشکوة الانوار است ومرحوم شیخ طبرسی صاحب مجمع البیان در سبزوار مدرس بود وگویا ایشان در زمره مجتهدین از علما بودند
چنانچه در کتاب لمعه در مبحث رضاع از ایشان‌نقل میکنند قول بعدم اعتبار اتحاد فحل را در نشر حرمت بر رضاع
از غرائب امرایشان قضیه ایست که مشهور است در السنه خاص و عوام
در روضات ازصاحب ریاض‌نقل کرده که ایشان را سکته عارض‌شد ومردم گمان کردند که‌ایشان فوت کرده‌اند ایشان را غسل دادند وکفن کردند و دفن نمودند
در میان قبرایشان بحال آمدند دیدند میان قبرند وراه فرارهم ندارند در همانحال نذر کردند که اگر ازاین محبس قبر نجات بیابند کتابی در تفسیر قرآن مجید تالیف کنند

اتفاقا نباشی بقصد سرقت کفن ایشان قبرشان را نبش کرد همینکه روی قبررا باز کرد مرحوم شیخ دست نباش راگرفت نباش خیلی مضطرب ومتحیر شد
شیخ فرمود مترس من زنده هستم وسکته کرده بودم بخیال آنکه از دنیا دفته‌ام مرا آوردند دفن کردند واز غایت ضعف ونقاهت شیخ قادر برخروج ازقبر نبود نباش شیخ را بدوش خود گرفتو آورد بخانه‌اس شیخ باو خلعت ومال زیادی داد وآن مرد نباش هم توبه کرد و شیخ هم شروع نمود بتالیف کتاب مجمع البیان
و بعضی این قیضه را نسبت میدهند بمرحوم ملا فتح‌الله کاشانی ومیگویند بعدکه ازمیان قبرنجات یافت تالیف نمود تفسیر منهج الصادقین را
در روضات است ایشان درشب عیداضحی سنه ۵۴۸ در سبزه‌وار رحلت فرمود ونعش مقدسش را حمل نمودند بمشهد مقدس و در قبرستان قتلگاه دفن نمودند
ودر مجالس المؤمنین است (ودفن فی‌مغتسل الرضا) واین مصرع درلوح قبرشان ماده تاریخ نوشته شده (گشت فرید زمان داخل مشهد زمین)
ودرمستدرکست «انه صار شهیداً» و ظاهراً شهادتشان بسم بوده و لذا معروف نشد
کتاب احتجاج طبرسی از مؤلفات جناب ابی‌منصور احمدبن ابی طالب‌الطبرسی‌است که ازمشایخ علی بن شهر آشوب مازندرانیست وقبر ایشان در طبرس مازندرانست
دوم مجدد راس‌المأة العاشرة الشیخ‌البهائی محمدبن حسین بن عبدالصمد الحارثی العامری مجلسی اول درشرح من‌لایحضره‌الفقیه ازشهید ثانی نقل کرده در اجازه اش از برای شیخ حسین پدرشیخ بهائی تصریح بآنکه شیخ حسین پدرشیخ بهائی ازاولاد حارث همدانی بوده که امیرالمؤمنین ع باو فرموده «یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن‌او منافق قبلا» و شیخ مرحوم مدتی در شام بود و اظهار میکرد مذهب شافعیه را
ودرروضاتست که یکروز اعلم علماء شافعی گفت آیاشیعه حجت قاطعی دارند بجهت اثبات حقانیت خود
شیخ فرمود حجت آنها زیاداست گفت یکی از حجج ایشانرا برای من بیان کن
شیخ فرمود شیعه میگوید درصحیح بخاری ازحضرت رسول ص روایت کردکه فرمود فاطمة بضعة منی من آذاها فقد اذانی و من اغضبها فقد اغضبنی وبعداز چهار ورق روایت کرد (انها خرجت من الدنیا وهی غاضبة علیهما یعنی علی الشیخین
شیخ فرمود نمیدانم جواب این ایراد شیعه چه چیز است
پس آن‌عالم شافعی سر بزیر انداخت گفت این دروغست بر بخاری وامشب من صحیح بخاری را مراجعه میکنم
چون صبح شد آنعالم سنی بمن رسید وخنده کردو گفت من‌نگفتم رافضیه دروغ میگویند من صحیح بخاری را دیدم وبین دو حدیث زیاده از ۵ ورقست چگونه شیعه گفته اند ٤ ورق است
وشیخ بهائی اشعار بسیار ملیحی بالعربیة والفارسیة فرمود
منجمله این رباعی را فرمود وامر کرد در کفش داری حضرت امیر ع بنویسند

هذا الافق المبین قد لاح لدیك	فسجد متذللا و عفر خدیك
ذاطور سینین فاغضض الطرف به	هذا حرم العزة فاخلع نعلیك

و نیز این رباعی را در مقام اشتیاق زیارت حضرت رضا علیه السلام فرموده

ان جئت اقص قصته الشوق الیك
قبل عنی ضریح مولای و قل
ان جئت الی طوش قبا لله علیك
قد مات بها ئبك بالشوق الیك

ودر مقام مناجات فرموده

یارب انی مذنب خاطئی
مقر فی صالحات القرب
و لیس لی من عمل صالح
ار جوه فی الحشر لدفع الکرب
غیر اعتقادی حب خیر الوری
واله و المرع مك ما احب

و در موعظه فرموده

لا یغرنك من المرء رداء رقعه
وقمیص فوق کعب الساق منه رفعه
و جبین لاح فیه اثر قد قلعه
اره الدرهم تعرف غیه او ورعه

و ایضا در موعظه فرموده

هر که را توفیق حق آمدد لیل
عزلتی بگزید ورست از قال وقیل
عزات بی عین علم آن ذلت است
ور بود بی‌زاء زهد آن علت است

منجمله شاه عباس کبیر شبی میان حرم حضرت رضا علیه‌السلام فتیله شمعهارا بامقراض میگرفت مرحوم شیخ بهائی حاضر بود بداهة این رباعی را بفارسی گفت

پیوسته بود ملائك علیین
پروانه شمع روضه خلد برین
مقراض باحتیاط زن ای‌خادم
ترسم ببری شهپر جبریل امین

مرحوم شیخ دارای بعضی از علی سریه بود

منجمله درمستدرك ثقة‌الاسلام نوری ره فرمود که سید ماجدبن‌هاشم الحسینی العریضی البحرانی استاد مرحوم فیض رفت باصفهان خدمت مرحوم شیخ بهائی ازاو نهایت تعظیم و احترام را فرمود و اجازه بوی داد مشتمل بر تأدب عظیم و ثناء جمیل

نقلست که درمحضر شیخ شخصی‌ازسید مسئله پرسید سید بجهت تأدب‌ازشیخ آ‌ن‌مسئله‌را بنحوایجاز جواب داد پس شیخ تسبیح تربتی‌دردست داشت وردی باو خواند آب‌ازآن‌جاری شد ازسید پرسید با این آب وضو جایز است یا نه

سید گفت جایز نیست بعلت آنکه این آب خیالیست نه آبیکه‌از آسمان نازل شده باشد یا از زمین جوشیده باشد ـ شیخ جواب سید را پسندید

منجمله ایضا ازمحبوب القلوب قطب‌الدین اشکوری نقل فرموده ازشیخ عبدالصمد برادر شیخ بهائی ره که روزی‌مرحوم شیخ درمجلس شاه عباس حاضر بود سلطان بشیخ عرضکرد اینشخص که‌سفیر ملك روم است میگوید از علماء بلاد ما اعمال عجیبه صادرمیشودودرایران‌شمااین‌قبیل‌ازعلما نیستند وبعضی از اعمالشان را سفیر شمرد

شیخ فرمود این علومیکه‌تو شمردی‌اعتباری نزد ارباب کمال ندارد ودر اثناءصحبت شیخ بند چاقچوریکه پوشیده بود باز میکرد

شیخ‌عبدالصمدفرمود من تعجب‌داشتم که برادرم دراین مجلس چه‌میکند وسلطان‌هم نظرمیکرد بعدازلحظه شیخ‌همان بندچاقچورش را انداخت نزدسفیر روم‌لکن‌بکطرف‌اورا بدست‌خودمحکم

گرفته بود ناگاه آن بندچاقچور اژدهای عظیمی شد که تمام اهل مجلس بر خواستند وفرار کردند
پس شیخ اورا کشید نزدخود و برگشت بصورت اولی
بعد شیخ فرمود این اعمال را من از بعضی دراویش که در میدان اصفهان معرکه میگیرند و مقصودشان گرفتن پول است تعلیم گرفتم
پس سفیر مفحم شده و خجلا از مجلس بیرون شد
در روضات ازمجلسی اول نقل کرده که گفت شنیدم از شیخ بهائی که میفرمود پدران واجداد مادر جبل عامل دائما مشغول عبادت واز اصحاب کرامات و مقامات عالیه بوده اند
و نقل کرده از جدش شیخ شمس الدین که فرمود
روزی برف عظیمی در دیار ما آمد در منزل چیزی نبود که قوت عیالم بکنم اطفال از گرسنگی گریه میکردند
پس جدمان بجده مان فرمود اطفال را بنشان تا دعا کنم خداوند عالم بما طعام بدهد
پس جده مان قدری برف برداست و رفت سر تنوری که گرم بود وباطفال فرمود میخواهم بجهت شما نان طبخ کنم وبرفهارا مانند قرص نان بتنور میزد وجدمان مشغول دعا کردن بود
پس ساعتی نگذشت که جده مان از تنور نان پخته بیرون کرد همه خوردند وشکر خدارا کردند
پس شیخ بهائی فرمود ماهم که درجبل عامل بودیم همین کرامات را داشتیم و چون بعجم آمدیم و آب عجم را خوردیم این کرامات ازماسلب شد
الحاصل مرحوم شیخ بهائی روز ۵ شنبه هفدهم محرم الحرام سنهٔ نهصدوپنجاه وسه در (بعلبك) که از بلادجبل عامل است متولد شدودوازدهم ماه شوال سنه هزاروسی ویك در اصفهان از دنیا رحلت فرمود
ومرحوم ملامحمد تقی مجلسی حالات اورا مفصل درشرح عربی برفقیه ذکر فرموده ومیفرماید من برجنازه او نماز خواندم وقریب بپنجاه هزار نفر با من بر جنازه نماز گذاردند
وعجب نیست از اجتماع این عدد ازمؤمنین بنماز وجنازه شیخ چون در نماز برجنازه آخوند ملا عبدالله سوشتری دارد که تقریبا صد هزار نفر اجتماع نمودند
وجسد مرحوم شیخ بهائی را قبل ازدفن منتقل نمودند بمشهد مقدس وقبرشریفش درمشهدمقدس معلومست ومقبره ایشان بین مسجد گوهرشا وصحن جدیداست و مقبره ایشان طولش ازجنوب بشمال هشت ذرعست وعرضش جهار ذرع و نیم است وصندوق برنجی دارد
درمیان بقعه شان کتیبه ایست که معلوم میشود درتولیت عضدالملك این بقعه شریفه تعمیرشده سنه هزار و دویست و هشتاد و دو
ودر صفهٔ از مقبره مرحوم شیخ گویا قبریست که بمناسبت او این اشعار نوشته شده است

شدازفراق تو جانا قد کشیده خمیده	هزار خار مغیلان بپای دیده خلیده
شب گذشته بیاد تومردمان دوچشمم	هزارغوطه بخون خورده تاسپیده دمیده
بشوره زاربود بیشتر چراگه آهو	بحیرتم که غزالم چرا زدیده رمیده
ای خاك تیره دلبر مارا عزیز دار	این نور چشم ماست که در بر گرفتهٔ

در روضات از بعضی ازتصنیفات شیخ بهائی نقل کرده که گفت والد من شیخ حسین بن عبدالصمد الحائری فرمود درمسجد کوفه نگین عقیقی یافت شد که براو این دو بیت نوشته بود

انا در من السماء نثرونی یوم تزویج والد السبطین
کنت اصفی من اللجین بیاضاً صبغتنی دماء نحر الحسین

بعد فرموده یابنده شیخ ماشهید اول بوده وسابقاً گفته شد که والد شیخ بهائی درقریه مصفی که از قراء بحرین است رحلت فرمود در سنه نهصد وهشتاد و چهار

وبرادر مرحوم شیخ بهائی شیخ عبدالصمد بود که شیخ بهائی صمدیه‌را بجهت او تصنیف کرد واو درسنه هزاروبیست درمدینه منوره ازدنیا رفت ونعش اورا آوردند بنجف اشرف دفن کردند

و در مستدرك الوسائلست که شیخ بهائی زوجه فاضله عالمه محدثه فقیههٔ داشت صبیه شیخ زین الدین علی المعروف بالمنشار العاملی وچهارهزار کتاب ازمرحوم شیخ علی بازماند وتمام بزوجه شیخ بهائی ارث رسید چون ایشان غیر آن مخدره اولادی نداشتند

دراول شیخ علی منشار شیخ الاسلام اصفهان بود وبعد از ایشان شیخ الاسلامی منتقل شد بشیخ بهائی

در فوائد الرضویه ازریاض العلماء نقل فرموده که فرمود ماشنیدیم ازبعضی از معمرین که ایام حیات این مخدره را درك کرده بود که میگفت این مخدره درفقه وحدیث درس میفرمود وطایفه نزد او درس میخواندند

مخفی نماناد که بعضی از مخدرات بودند که مثل مخدره زوجه شیخ بهائی دارای علم و کمال بودند

منجمله مخدره فاطمه بنت السید تاج الدین محمد بن معیه استاد شهید اول واین مخدره استاد فاطمه بنت شهید اول بوده

منجمله العالمة الفاضله العارفة بالفقه وعلم الرجال حمیده خواتون بنت مولانا محمد شریف الروید الشتی وبدر این مخدره ازتلامذه شیخ بهائی بود واینمخدره راخیلی تمجید میکرد واین مخدره حواشی بر کتاب استبصار نوشته وپدرش باین مخدره میگفت علامة بالتائین ودختران این مخدره نیز علامه فاطمه بوده

منجمله فاطمه بنت الشیخ محمد بن احمد بن عبدالله بن حازم العکبری واین مخدره عالمه و فقیه بود واز مشایخ سید تاج الدین محمد بن معیة الحسینی بود وشیخ شهید ازاوروایت کرده بتوسط سید بن معیه

منجمله مخدره فاطمه بنت السید رضی الدین علی بن طاوس

سید در کتاب سعدالسعود فرموده (وقفته مصحفاً تاماً اربعة اجزاء علی ابنتی الحافظته للقرآن الکریم فاطمه حفظته وعمرها دون تسع سنین) ومرحوم سید باین مخدره وبهمشیره‌اش که ایضاً عالمه بود اجازه داده بود

منجمله مخدره بنت سید مرتضی علم الهدی که فاضله وعالمه وجلیله بود روایت کرده از سید رضی کتاب نهج البلاغه‌را وحکایت مخدره فاطمه بنت شهید اول ومخدره آمنه بنت مجلسی اول ومخدره والده مجلسی اول در خاتمه باب دو گفته شد فراجع

سیم ـ الشیخ المحدث الفقیه محمد بن حسن بن علی بن محمد الحسین الحر العاملی صاحب کتاب وسائل الشیعه وجواهر السنیه وغیر این دو

در فوائد الرضویه محدث قمی فرموده که نسب شریف ایشان منتهی میشود بجناب حربن یزید الریاحی تولد ایشان درشب جمعه هفتم ماه رجب سنه هزار وسی سه بوده درقریه مشغر که جبل از قرای عامله است (هفتم رجب اشتباه است بلکه هشتم رجب بوده کما اینکه خود در امل الامال ذکر فرموده) ولد مؤلف رحلت ایشان در بیست ویکم ماه رمضان سنه هزار وصد وچهار بوده وقبر شریفش درایوان روی بقبله صحن عتیق یك ایوان مانده بمدرسه میرزا جعفر است وایشان مدتی دراصفهان بودند بعد مشرف شدند بمشهد مقدس ومدت بیست وشش سال هم در مشهد ساکن بودند وشیخ الاسلام مشهد بودند

در فردوس التواریخ فاضل بسطامی فرموده که درمشهد منزلشان محله سرحوضان بوده

در آخر رساله بدایة الهدایة فرموده و جبات هزار وصد و سی و پنج است ومحرمات هزار و چهارصد وچهل وهشت است و مسلماًمراد ایشان اصول واجبات ومحرمات است والا شاید فروع هر یك از واجبات ومحرمات خیلی زیادتر باشد

ودر روضاتست که یکوقتی درمجلس قضاوت نشسته بودند بعضی ازطلاب خدمت ایشان شهادتی دادند کسی عرض کرداین طلبه زبده شیخ بهائی را دراصول میخواند شیخ شهادت اورا رد کرد چون آن مرحوم از علماء اخباری بود ودرقوت نفس وذکاو تشان نقل کردند

درزمانیکه شیخ مرحوم دراصفهان تحصیل میکرد یکروز وارد شد بمجالس شاه سلیمان الصفوی الموسوی وقبل ازاستیذان پهلوی مسند سلطان نشست سلطان متغیر شد گفت این شیخ کیست گفتند ازعلماء عرب شیخ حر عاملی است سلطان خواست ایشانرا توهینی نماید

گفت یاشیخ فرق بین حر وخرچه است شیخ فوراً فرمود یکمسند است سلطان مفحم شد وسکوت نمود ولایخفی مافیه من التعریض

درجنب قبر شیخ حر درمیان همان غرفه قبر پسرشان شیخ محمدرضا بن شیخ محمد الحر العاملی است که درشب شنبه دهم شعبان سنه هزار وصد وده رحلت فرمود (بلکه درسیزدهم شعبان بود چنانکه درسوانح الایام احقر ازفوائد الرضویه نقل کرده ام) ولد مولف

درتحفة الطوسیه است که والد جناب شیخ محمد الحر العاملی شیخ حسن عالم فقیهی بوده ودرسنه هزار وشصت وسه دربین راه مشهد مقدس نزدیك بسطام ازدنیا رحلت فرمود وپسرشان شیخ زین العابدین جسد پدرش راآورد بمشهد مقدس ودرطرف پائین پای مبارك دفن کرد ودر آنوقت مرحوم شیخ محمد الحر بمکه معظمه مشرف بود چون خبر فوت پدر را شنید اشعاری درمرثیه پدر گفت وجد جناب شیخ محمد الحر علی بن محمد عالم وفاضل وادیب بود واز تلامذه شیخ حسن صاحب معالم وسید محمد صاحب مدارك بود ومسموماً در نجف شهید شد وپدرشان محمد بن الحسین الحر افضل اهل عصرش بود واز تلامذه شهید ثانی داماد ایشان بود کذافی الروضات

درفوائد الرضویه ازشیخ حر نقل فرموده که در حاشیه امل الامل ازعموی پدرش جناب محمد بن الحسین الحر العاملی نقل فرموده که روایت شده ازطریق اهل البیت که که هر گاه کسی بخواهد کاغذی بنویسد بشخصی بجهت حاجتی اولا بقلم بی مرکب بنویسد « بسم الله الرحمن الرحیم ان الله وعدالصابرین المخرج ممایکرهون والرزق من حیث لایحتسبون جعلنا الله وایاکم من الذین لاخوف علیهم ولاهم یحزنون» بعد حاجتی راکه دارد بنویسد برآورده میشود انشاءالله تعالی

وجناب شیخ محمد الحر برادری داشتند جناب احمد بن الحسن الحر صاحب کتاب درالمسلوك فی احوال الانبیاء والاوصیاء والخلفاء والملوك که بسیار تاریخ خوبی است لکن افسوس که نسخه آن بطبع نرسیده وحقیر نسخه خطی دارم ودراین کتاب هم ازآن نسخه خیلی نقل کرده ام

چهارم المولی الفاضل الفقیه محمد باقر بن محمد مومن الخراسانی السبزواری و
ایشان شاگرد مرحوم شیخ بهائی و استاد مرحوم آقاحسین خونساری واخ الزوجه ایشان بودند ومحقق آقا
جمال خونساری همشیره زاده‌شان بودند وایشان امام جمعه اصفهان بودند ونزدشاه عباس ثانی قرب و
مکانت زیادی داشتند ومدرسه ملامحمد باقر که نزدیك بست خیابان علیااست منسوب بایشانست وصاحب
روضات تمجید زیادی ازعلمیت وتقوای ایشان میکند وتصنیفات ایشان زیاداست مثل کتاب ذخیره درشرح
ارشاد علامه و کتاب کفایه ایضاً درفقه
و کتاب روضة الانوار در مواعظ ورحلت ایشان در اصفهان سنه هزارو نود بود ودرماده تاریخش
این مصراع راگفتند (شد شریعت بیسرو افتاد ازپا اجتهاد»
نعشانرا ازاصفهان حمل نمودند بمشهد مقدس ودرسرداب مدرسه میرزاجعفردفن کردند وقبرایشان
پشت مقبره شیخ حرعاملی واقع میشود

پنجم المولی میرزا محمد بن حسن الشیروانی صاحب حاشیه معالم وغیراو وتصنیفات
ایشان زیاداست وایشان دراول ساکن نجف‌اشرف بودند وبعدشاه سلیمان صفوی ایشانرا باصفهان طلب
نمود وایشان دراصفهان تزویج کردند دختر مرحوم ملامحمد تقی مجلسی اول‌را چون مرحوم مجلسی اول
سه پسرداشت وچهار دختر پسراکبرشان المولی عزیزالله بود پسراوسطشان المولی عبدالله بودوپسر
اصغرشان المولی العلامة ملامحمد باقر مجلسی بوده
دختر کبرای ایشان عالمهٔ‌فاضله‌صالحه آمنه بیگم زوجه آخوندملاصالح مازندرانی شارح اصول کافی بود
دختر دومی ایشان زوجه مرحوم ملامحمد استرابادی بود
دختر سوم ایشان روجه ملامیرزا محمد شیروانی بود
دختر چهارم ایشان روجه مولی میرزاکمال الدین محمد شارح شافیه بود
مرحوم ملامیرزا محمد شیروانی روزجمعه بیست و نهم‌ماه رمضان سنه هزارونود وهشت دراصفهان
ازدنیا رحلت فرمود درسن شصت وپنجسالگی وجنازه شانرا حمل نمودند بمشهد مقدس وپهلوی قبرملا
محمدباقرسبزواری میان‌سرداب‌مدرسه میرزاجعفردفن کردند ولوح مرقدشان سنك سفیدیست واینمرحوم
استاد مولی محمد اکمل بهبهانی والدعلامه بهبهانی است وازتلامذه محقق خوانساری آقاحسین بودوبا
مرحوم آقاجمال پسر مرحوم محقق خوانساری مباحثات ومطایباتی دارد
منجمله یکوقتی ملامیرزا محمد وآقاجمال بجائی میرفتند وهریك به‌الاغی‌سوار بودندوآقاجمال
همیشه لباس‌خوب وعمامه تیرمه میپوشید ناگاه درازگوش یکی اینها بمصداق ان انکرالاصوات لصوت
الحمیر شروع بفریاد زدن کرد
ملا میرزا محمد ازاهل شیروان قفقار بور وآقاجمال ازاهل اصفهان بود
ملا میرزا به آقا جمال گفت‌این‌الاغ اصفهانی میخواند بعداز ساعتی آن‌الاغ شروع‌نمودبضرطه
زدن آقاجمال بملامیرزا محمد گفت این حیوان جسته جسته ترکی هم میگوید
پسر آنمرحوم الفاضل المشتهر المولی حیدر علی داماد علامه مجلسی بود

ششم السیدالسعیدالشهیدمیرزامحمدمهدی‌ابن‌هدایةالله‌ابن طاهر ونسبشان‌منتهی‌میشود بجناب
محمدبن‌اسمعیل‌بن‌الامام جعفرالصادق ع‌المشتهر بالشهیدالثالث‌شارح دروس وایشان ازتلامذه‌مرحوم‌آقای

بهبهانی بودند ومعروف است که چهار مهدی نام درحوضه درس آقای بهبهانی بدرجه قصوی وعلم وعمل رسیده

اول ـ العالم الزاهد التقی السید محمد مهدی الملقب به بحرالعلوم

دوم ـ آقا میرزا محمد مهدی الشهید صاحب العنوان

سوم ـ قدوة الفقهاء والمجتهدین المولی محمد مهدی النراقی صاحب جامع السعادات والد آخوند ملا احمد نراقی صاحب مستند ومعراج السعاده ـ

چهارم ـ العالم الربانی آقامیرزا محمد مهدی شهرستانی

ولادت مرحوم شهید ثالث سنه هزاروصد پنجاه دو بود و شهادتشان چنانچه در فوائد الرضویه است شب یازدهم ماه رمضان سنه هزار ودویست وهیجده بود

علت شهادتشان این بود که نادر میرزا ابن شاهرخ میرزا ابن رضا قلی میرزا ابن نادرشاه افشار در بلاد خراسان طغیان نمود ـ فتحعلیشاه لشگری بجانب خراسان فرستاد ومشغول مقاتله شدند با نادرمیرزا آخرالامر نادر میرزا میان شهر محصور شد ومحاصره بطول انجامید

مرحوم شهید اشراف وبزرگان شهررا طلبید که در وقت معینی بلشگر سلطانی اطلاع بدهند که یورش بیاورند وشهررا تحویل بگیرند

نادر میرزا ازاین واقعه خبردار شد در مقام انتقام ازسید شهید برآمد

سید باجمعی از بزرگان ملتجی بحرم مطهر شدند

نادر میرزا رفت بسمت حرم سید دانست که اگر نادر میرزا روی بحرم آورد مراعات احترام آن مکان شریف را نگه نخواهد داشت وخون مظلومین میان حرم ریخته خواهد شد لذا سید باجمعی ازحرم بیرون شدند وآمدند بطرف بست بالاخیابان نزدیك مهمانخانه مبارکه که رسیدند مصادف شدند با نادرمیرزا

آن ظالم بعضی از کلمات نالایق بسید گفت واشاره کرد بهمراهانش که سید رابزنند

تیمور نامی نسقچی تبرزین بسرسید زد

سید نشست روی زمین نادرمیرزا چند لگد بپهلوی آن سید جلیل زد

بعداز دو روز مرحوم سید بدین صدمات از دنیا رحلت فرمود ودر رواق پشت سرمبارك دفن شد

نادر میرزا فرار کرد ودر حوالی رادکان اورا گرفته آوردند وکشتند

درفواید الرضویه است که قربان اردلان والد رمضان خان کنه بیسی دروازهٔ سراب را بتصرف عساکر دولت داد و کربلائی رمضان خان لردروازهٔ پائین خیابان رابروی لشگریان دولت مفتوح نمود وسپاه دولتیان وارد شهر شدند

نادر میرزا فرار نمود بجانب رادکان اورا گرفته ودر دارالباهره کشتند

نقلکردند وقتیکه مرحوم نور علیشاه که ازاجله شایخ نعمة اللهی بود مشرف شد بمشهد مقدس مرحوم شهید امر کرد گیسوان اورا تراشیدند

مرحوم شهید ثالث چند اولاد برازنده کامل داشت اکبر واعلم اولادهای ایشان جناب حاجی میرزاهدایت الله بود که درماه رجب سنه هزار وصدوهفتادوهشت متولدشدوروز سه شنبه هفتم ماه رمضان سنه هزارودویست وچهل وهشت از دنیا رحلت فرمود ـ

و آقای میرزا محمد باقر مدرس نوشته که ایشان در میان صفه شاه طهماسب مدفونند

حاجی میرزا هدایت الله چند پسر برازنده داشت

منجمله مرحوم حاج میرزا هاشم که در ماه رجب سنه هزار ودویست ونه متولد شد ودر هزار ودویست وشصت ونه ازدنیا رحلت فرمود ونزدیك قبروالد وجدش دفن شد

وایشان والد مرحوم حاج میرزا جعفر ومرحوم حاج میرزامحمد باقر ومرحوم حاج میرزاحبیب‌الله بودند وتمام اینها در رواق پشت سر مطهر دفنند

منجمله مرحوم حاجی میرزا عسگر امام جمعه بود

ولادتش ماه‌رجب هزارودویست ویازده‌بود ورحلتش چهاردهم‌شوال هزارودویست وهشتادبود ومدفنش رواق‌پشت سرمبارکست

ازایشان املاك‌ومستقلات وکاروانسراوحمام مخلف شده که معروفند باسم امام‌جمعه‌درفتنه‌سالاری این دو برادر خیلی مساعدت‌بامردم نمودند در فوت محمد شاه قاجار امام‌جمعه درطهران بود وبجنازه شاه‌نماز خواندند

منجمله مرحوم حاجی میرزا ذبیح الله بود که در سنه هزار ودویست ونود و هفت در نجف اشرف از دنیا رفت

منجمله **مرحوم‌حاجی میرزا حسن مشیرآستان قدس بود**

هفتم السید الزکی ذوالورع و التقوی الحاج میرزا معصوم الرضوی ابن میرزا سید محمد رضوی

ایشان در سنه هزار و دویست وسی ودو برحمت‌الهی واصل شد ودر کفشداری صحن‌عتیق‌دفن شدند وایشان دو پسر عالم زاهد داشتند

اول ــ جناب حاجی سید محمد المعروف بالسید القصیر صاحب کتاب مصابیح در فقه

و ایشان از تلامذه آقای بهبهانی وشیخ جعفر کبیر وسید بحر العلوم بودند ومدتی هم‌دراصفهان خدمت‌حجة‌الاسلام‌وحاجی کرباسی تلمذ فرمودند بعدازچندسال بمشهد مقدس‌مشرف شدندومرجع جمیع طبقات مردم گردیدند

آخر الامر مبتلا بمرض‌فالج شدند ودر آنحال بعزم زیارت اعتاب مقدسه حرکت فرمودندودرقم ازدنیا رحلت فرمود سنه‌هزار ودویست وپنجاه‌وسه درسن هفتاد وپنجسالگی ونعش شریفش‌راآوردند بمشهدمقدس‌ودرحجره منتهای‌رواق‌پشت‌سرمبارك‌دفن‌شدند وازمقبره‌ایشان پنجره‌ایست براهروسقاخانه

وسید قصیر پسری داشت برازنده که درعصر خود مرجع مسلمین بود مسمی به آقا میرزا احمد که در سنه هزار وسیصد ودوازده ازدنیا رحلت فرمود ودرمقبره والدش دفن شد

دوم ــجناب حاج میرزاحسن المجتهد پدرمرحوم‌حاج میرزا محمد وجد مرحوم آقامیرزاابراهیم وایشان مدتی دراصفهان خدمت‌شیخ محمدتقی صاحب حاشیه تلمذ فرمود ومدتی در کربلای‌معلی خدمت مرحوم سید محمد مجاهد پسر مرحوم صاحب ریاض تلمذ فرمود

بعد مشرف شد بمشهد مقدس وریاست عامه مشهد با ایشان شد وبجهت علماء تدریس مینمود از تلامذه ایشانست مرحوم حاج میرزا نصرالله مجتهد ومرحوم ملامحمد صادق نیشابوری

درفتنه سالار نصیحت مشفقانه بوی زیاد فرمود اثری نکرد تاآنکه کار بسالار سخت شد ناچار متوسل شد بسید مجتهد فایدهٔ نبخشید

سید مجتهد حرکت فرمود بعزم زیارت اعتاب مقدسه وبعد از اطفاء نائره سالاری از عتبات مراجعت فرموده ودر ماه سنه هزار ودویست وهفتاد وهشت ازدنیا رحلت فرمود ودر نزدیك قبر برادرش سید قصیر دفن شد

هشتم الفقیه المؤید مولانا السید محمد السبزواری ابن میرزا شاه قاسم

ایشان درسبزوار متولد شدند پس از تکمیل علوم درارض اقدس متوطن شد ومشغول ترویج ونشر احکام گردید

شاهزاده نصرالله میرزا که نواده نادرشاه افشار بود ایشانرا مفتخر نمود بمنصب امام جمعه وبعد از ایشان مفوض شد بشهید ثالث

مصنفات این سید جلیل زیاد است

درسنه هزار وصدونود وهشت ازدنیا رحلت فرمود درسن هشتاد سالگی وقبرشریفش حالا در یکی از حجرات شمالیه صحن جدید واقع شده

در فردوس التواریخ است وقتیکه بناء صحن جدیدرا مینهادند بدن آن سید جلیل را تازه یافتند وازایشان اولادی نماند لکن دو همشیره زاده ازایشان درمنتهی درجه فضل وکمال بودند

اول - مولانا السید جعفر صاحب کتاب ریاض الانوار فی حالات الائمة الاطهار

وایشان معاصر بودند باسید شهید ثالث

قریب بدویست جلد کتاب وقف برطلاب فرمود ودر حیات مرحوم شهید ازدنیا رحلت فرمود و قریب بمقبره خالوی خود دفن شد

دوم - مولانا حاج میرزا عبدالله مدرس آستانه مبارکه ونایب الصداره ارض اقدس تحصیل علوم در نزد خال خود فرمود

نقل شده درسفری اکراد ریختند میان قافله که سید درآن قافله بود وهمه را تاراج کردند بین نیشابور وسبزوار وتمام دارائی سیدرا بردند

برگشت بمشهد مقدس مشرف شد میان حرم مطهر وشکایت کرد

در عالم خلصه بزرگواری را دید که بدرهٔ باو داد

چون بهوش آمد دید بستهٔ دردست دارد شمرد صد تومان بود بآن وجه مشرف شد بمکه معظمه بزیارت عتبات عالیات

پس ازمراجعت درسنه هزارودویست ونه ازدنیا رحلت فرمود درسن هشتادوهشت سالگی ومحل دفنشان معین نیست

نهم العالم الزاهد المتبحر الشیخ علی ابن محمد بن حسن بن زین الدین الشهید الثانی صاحب حاشیه شرح لمعه وصاحب کتاب درالمنثور وغیراین دو

درامل الامل است تولد ایشان سنه هزار وسیزده یاچهارده بوده

در روضات است که ایشان در اصفهان از دنیا رحلت فرمودند درسنه هزار وصد وسه

درتحفة الطوسیه محدث قمی فرموده جنازه شانرا حمل بمشهد مقدس ودر مدرسه میرزا جعفر

دفن کردند
در همان مقبره است فرزند جلیلش شیخ حسین ابن علی بن محمد بن حسن بن زین الدین الشهید
ظاهراً قبر این دو عالم جلیل در همان سردابی استکه مقبره مرحوم سبزواری و مرحوم میرزا محمد شیروانی است
در فصل دوازدهم از باب اول گفته شد که قبر جناب شیخ محمد والد صاحب عنوان وشیخ زین الدین
برادر صاحب عنوان در مکه معظمه نزدیك قبر خدیجه کبری ع است

دهم العالم الربانی الشیخ شمس الدین ابن جمال الدین البهبهانی

ایشان از تلامذه مرحوم آقای بهبهانی وسید بحر العلوم بودند ومتصل مشغول تصنیف و تألیف
بودند و آخر الامر مشرف شد بمجاورت مشهد مقدس ودر حجره تحتانی صحن عتیق محاذی قبه مبارکه سکنی نمود
ودر فردوس التواریخ فاضل بسطامی فرموده که من پیوسته درخدمت آن بزرگوار مشغول تعلم
بودم وزهدشان باندازهٔ بود که جمیع لباسهای ایشان پنجقران ارزش نداشت واکثر ایام بگرسنگی بسر
میبرد وگاهی که گرسنگی شاق شدت میکرد سر بلند میکرد بطرف گنبد مطهر ومیگفت «امن یجیب المضطر
اذا دعاه ویکشف السوء» واشگش جاری میشد دراینحال کسی یافت میشد واستخاره میکرد بعد یك پول
یادو پول میداد همان نان خالی خریده میل میفرمود وشکر الهی را بجای میآورد باز مشغول تحریر میشد
تا در ماه رمضان سنه هزار ودویست وچهل وهشت از دنیا رفت ومرقد شریفش درمیان صفه همان حجره ایستکه
پنجاه سال در آن حجره تدریس میکرد بین ایوان عباسی وقبر مرحوم شیخ حر واز صفه مقبره شیخ شمس الدین
تا صفه مقبره شیخ حر یك صفه فاصله است

یازدهم السید الجلیل النبیل میر محمد تقی الرضوی الشهیر بمیرخدائی

ایشان معاصر بودند باشاه سلطان حسین صفوی وبانادر شاه افشار وزهد وتقوای ایشان مسلم تمام اهالی
خراسان وعراق بود
فضایل وکمالات وزهد میر محمد تقی دراصفهان بسمع مبارك سلطان حسین صفوی رسید وایشانرا
دعوت کرد که بروند باصفهان ایشان تشریف نبردند سلطان نوشت که تمام اهل خراسان مکلفند بفرستادن
میر محمد تقی والاهمه مقصر ومستحق غضب خواهند بود
اهل مشهد آنچه التماس کردند فایده نبخشید
آنوقت یك میر محمد تقی رضوی دیگری هم بود که اوهم اززهاد وعباد بود اورا راضی نمودندو
فرستادند باصفهان که حکم سلطان اطاعت شود
از آنوقت این دومیر که هردو هم اسم وهم نسب وهم عصر بودند اولی مسمی شد بمیرخدائی وقبر
شریفش درقبرستان قتلگاه معروفست
دومی مسمی شد بمیرشاهی وقبرش درقبرستان میر که درقسمت شرقی مشهد مقدس است معروف
ومشهور است وبقعهٔ هم دارد که فعلا مخروبه شده وبالای قبرشان سنك مرمر بسیار ممتازی هم داشت که
اورا سرقت کردند وایشان مدتی تولیت آستانه مقدسه را داشتند
شاید همین میر محمد تقی شاهی بوده باشد صاحب آن قضیه معروفه که در دار السلام ثقة الاسلام
نوری از کتاب وسیلة الرضوان سید شمس الدین رضوی نقل فرموده ازحکیم حسنا که از خدام حرم مطهر
حضرت رضا ع وشربت دار آستان قدس بود که گفت

من در دار الحفاظ مبارك خوابيده بودم در عالم خواب خواب ديدم درب حرم مطهر باز شد و حضرت علي بن موسي ع از حرم بيرون شد و بمن فرمود برخيز و بگو مشعلها را بالای منارها روشن كنند كه جماعتی از زوار بحرين بزيارت من ميآمدند و در راه طريق تباهی شدند و راه را گم كردند و شب هم برف و بارانست مبادا اينها هلاك شوند و برو نزد ميرزا شاه تقی متولی و بگو مشعلها را روشن كنند و با جماعتی از خدام بروند بطلب آنها را وارد شهر مشهد كنند

پس من از خواب بيدار شدم بسر كشيك گفتم خوابم را تعجب كرد

با او از حرم مطهر خارج شديم ديديم از آسمان برف عظيمی ميآيد

پس امر كرد مشعلها را بالای منارها روشن كردند و با جماعت خدام رفتيم بمنزل متولی و قصه خوابم را بجهت متولی نقل كردم

پس متولی امر كرد چند مشعل روشن كردند و با جماعتی از خدام رفتيم بجانب طرق نزديك طرق ديديم جماعتی از زوار بحرين ميآيند پس آنها را وارد كرديم بمنزل متولی بعد كه راحت و آسوده شدند از حالشان سوال كرديم گفتند نيمه شب برف عظيمی ميباريد و ما راه را گم كرديم هر قدر تفحص نموديم راه را پيدا نكرديم تا آنكه دست و پايمان از شدت سرما از كار افتاده و ماهيهای مرك شديم و از مركبها پياده شديم و دور هم جمع شديم و فرشها را برروی خود انداختيم برف هم بشدت بالای ما ميباريد و ما مشغول به تضرع و گريه و زاری شديم

درميان ما مرد صالحی بود از طلاب علم او را خواب ربود در عالم خواب حضرت رضا ع را ديد فرمودند من امر كرده‌ام مشعلها را بالای منارها روشن كنند برخيزيد و بجانب مشعلها برويد و من متولی و خدام را گفته‌ام باستقبال شما بيايند

آنمرد صالح از خواب بيدار شد و برخواست خوابش را نقل كرد

ما بر خواستيم روشنی مشعلها را ديديم قدری راه آمديم شما را ملاقات كرديم

دوازدهم

ـ الشيخ الفقيه عبدالعال بن المحقق الثانی الشيخ علی بن عبدالعال الكركی

در روضات است كه ميرداماد پسر خواهر جناب عبدالعال ابن محقق ثانی بود چون پدر ميرداماد ميرشمس الدين داماد محقق ثانی بود

در مستدرك از عليقليخان داغستانی المعروف به شش انگشتی المتخلص به واله نقل ميكند شيخ اجل محقق ثانی علی بن عبدالعال حضرت اميرالمؤمنين ع را درخواب ديد كه فرمودند تزوج بنتك ميرشمس الدين يخرج منها ولد يكون وارثاً لعلوم الانبياء والاوصياء

پس شيخ محقق دخترش را بوی تزويج فرمود و بعد از مدتی آندختر از دنيا رفت قبل از آنكه اولادی بياورد پس مرحوم محقق متحير شد

دومرتبه در خواب ديد كه حضرت اميرالمؤمنين ع فرمود (ما اردنا هذه الصبية بل ابنت الفلانيه)

پس اورا بميرشمس الدين تزويج كرد و ميرداماد متولد شد

الحاصل شيخ عبدالعال ابن محقق شرحی بر ساله الفيه شهيد اول نوشته و ولادت ايشان شب جمعه ۱۹ ذيقعدة الحرام سنه نهصد و بيست و شش بوده و رحلتشان در سنه نهصد و نود و سه بود و تاريخ رحلتش ان مقتدای

شیعه است وتاریخ رحلت والدشان مقتدای شیعه است که نهصد وچهل باشد

در روضات ازسید حسن بن سید حیدر عاملی نقل کرده که رحلتشان در بلده اصفهان بوده ودر زاویه مقدسه منسوبه بحضرت زین العابدین ع دفن شد و بعداز سی سال تقریباً جنازه ایشانرا باجازه شیخ فقیه علی بن هلال کرکی نقل کردند بمشهد مقدس وهردو را در دارالسیاده مبارکه دفن کردند

وفرموده علی بن هلال الکرکی در اصفهان رحلت فرمود درسنه نهصد وهشتاد وچهار واو غیر علی بن هلال الجزائری استاد محقق الکرکی است

ودر باره علی بن هلال الجزائری درمستدرك نقل فرموده که تسبیح حضرت فاطمه ع را بتأنی ذکر میکرد وزیاده بریکساعت طول میداد چون هر کلمه اورا که بزبان جاری میکرد اشگش بصورت جاری میشد ومحقق کرکی ازاو تعبیر بشیخ الاسلام وفقیه اهل البیت فی زمانه میفرمود

سیزدهم - مولانا محمد رفیع بن الفرج الجلانی الرشتی المجاور لمشهد الرضا حیاً ومیتاً المعروف به ملارفیعا

درمستدرکست که ایشان بلاواسطه ازعلامه مجلسی نقل میکنند وزوجه ایشان دختر نحریر شیخ ابوالمعالی کبیر بوده ومادر زوجه شان دختر مرحوم آخوند ملا صالح مازندرانی بود و مادر مادر زوجه شان عالمه جلیله آمنه خواتون دختر مجلسی اول بوده ورحلت ایشان درعشر شصت بعدازهزاروصد بوده وسنشان قریب بصدسال بود ومدت چهل سال درمشهد مقدس تدریس میفرمود ومدتی هم درخدمت محمد بن حیدرالحسینی الطباطبائی النائینی المعروف بمیرزا رفیعا تلمذ کرد

ایشان تصنیفاتی دارند درفقه واصول ومنظومه دارد بطرز نان وحلوای شیخ بهائی مسمی بنان وپنیر چنانچه شیخ عارف لاهیجی نان وخرمائی دارد ومفتی میرعباس که ازعلماء هنداست نان وجوی دارد وعالم ربانی سید شهرستانی نان ودوغی دارد وتمام اینها نظیر نان وحلوای شیخ بهائی است

چهاردهم - محمد بن شیخ زین العابدین بن حسام الدین بن حسن بن ابراهیم بن ابی جمهور الاحسائی صاحب کتاب غوالی اللئالی و کتاب مجلی وغیراین دو

و **در مجالس المومنین است** ایشان بعد از فراغ از زیارت ائمه عراق مشرف شدند بزیارت مشهد مقدس رضوی ع واقامه بآن زمین مبارك فرمودند فاعطاه الله فی ذلك مناه وجعل عاقبته خیرا من اولاه

ودرروضاتست که ایشان درسنه هشتصد وهفتاد وهشت مجاور مشهد مقدس بودند ودرمنزل جناب سید محسن بن محمد الرضوی القمی بودند ودرآنجا باعالم هروی درحضور جمعی ازعلماء وسادات واشراف مباحثه کردند

در اول امر آن عالم هروی ازشیخ سوال کرد شما چه مذهب دارید

فرمود اما مذهب من در اصول آن چیزیستکه دلیل اقامه شود براو ودر فروع مذهب من برفقه اهل البیت است

هروی گفت پس شما امامی مذهب هستید وشما امیرالمومنین ع راخلیفه بلافصل میدانید دلیل شما براین مدعا چه چیز است

شیخ فرمود من محتاج باقامه دلیل نیستم چون هردوی ما اتفاق داریم برامامت وخلافت امیرالمومنین ع لکن تو قائل هستی بواسطه ومن منکر واسطه هستم پس تو مدعی هستی وباید اقامه دلیل نمائی نه منکه منکرم

هروی گفت دلیل من اجماع است

شیخ فرمود اجماع بمعنای اکثریت مفید نیست نص قرآن مجید (کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن

الله) ودرجای دیگر میفرماید (وقلیل من عبادی الشکور) اگر مراد اجماع اهل حل وعقداست که حاصل نشد از برای ابی بکر چون فضلاء اصحاب وعلماء واهل حل وعقد در یوم سقیفه حاضر نبودند مثل علی وحسنین وعباس وعبدالله بن عباس وزبیر ومقداد وعمار وسلمان وابی ذر وجمع بنی هاشم وغیراینها از کبار اصحاب که مشغول تجهیز پیغمبر ص بودند پس انصار فرصت یافتند وجمع شدند درسقیفه بنی ساعده ورای دادند برخلافت ابابکر الخ

تفصیل بحث ایشان رابا عالم هروی قاضی نورالله شوشتری رحمة الله علیه درمجالس المؤمنین فرموده وظاهرا رحلت ایشان در حدود سنه نهصد بوده

وازفرمایش صاحب مجالس المومنین معلوم میشود که رحلت ایشان درمشهد مقدس بوده لکن محلش معلوم نیست

پانزدهم

ـ العالم الجلیل مولانا الشیخ حسین وایشان ازخانواده های قدیمی مشهدمقدس اند مرحوم میرزا مهدی شهید ثالث ازشاگرد های ایشان بوده

درفردوس التواریخ کراماتی نسبت بایشان میدهد ومیفرماید ایشان درمسجد گوهرشاد تدریس میفرمود وایشان ازاحفاد شیخ حافظ است که قبرش درابرده شش فرسخی مشهد مقدس است که ازجمله عرفاء ومرتاضین بوده ودراواخر ماه ثامنه بجوار رحمت الهی واصل شده انتهی

رحلت جناب شیخ حسین دراواسط ماه ثانی عشر بوده وقبرشان میان صحن عتیق نزدیک پله ایستکه بسمت بازار بزرگ میروند وسنگ روی قبرش ممتاز است بسنگ سفیدی وپسر ایشان آقا ابومحمداست و پسر آقا ومحمد ایضا شیخ حسین حاجی میرزا ابوالحسن سر کشیک پنجم وحاجی شیخ ابومحمد متولی مدرسه نواب است

شانزدهم

ـ العالم الجلیل الحاجی شیخ محمدبن شیخ حسن المشهدی وایشان ازتلامذه مرحوم صاحب ریاض ومرحوم شیخ جعفر کبیرند وتصنیفاتی دارد

منجمله شرحی بردره بحرالعلوم دارد

منجمله رساله شرق وبرق ودرمشهد مقدس مدرس و مربی طلاب وامام جماعت بوده ودرسنهٔ هزار ودویست وپنجاه وهفت درسن هفتاد وپنجسالگی ازدنیا رفت ودر دارالسیاده مبارکه پائین پله هائی که از مسجد گوهرشاد داخل میشوند مدفونند

هفدهم

ـ مولانا ملااسمعیل بن ملاحسن المؤذن الازغدی که ازاکابر علماء وعرفاء عهد مرحوم فتحعلیشاه بود وسی سال درمشهد مقدس مجاورت داشت ودرسنه هزار ودویست وسی ویک رحلت فرمود وقبرش درقبرستان قتلگاه نزدیک قبر میرمحمدتقی الرضوی الشهیر بمیرخدائی معروف ومشهوراست وممتاز است روی قبرش بسنگ بزرگی

هیجدهم

ـ السیدالامجدالممجد السیدحسین ابن العلام الفهام السیدمحمد صاحب المدارک الموسوی العاملی الجبعی

درروضات ازامل الامل نقل فرموده اندکان عالما فاضلا فقیها قرء علی ابیه صاحب المدارک وعلی الشیخ بهاءالدین وایشان شیخ الاسلام واقضی القضاة مشهدمقدس ومدرس بود درحضرت مقدس رضویه و رحلت ایشان درسنه هزار وشصت ونه بوده

نوزدهم – العالم المؤید جناب ملامحمد رستمدادی المعروف بملا محمد مشکک ودر سنه نهصد ونود وهفت وقتکه عبدالله خان ازبك پدر عبدالمؤمن خان ازسمت هرات بمشهد مقدس آمدو نهب وغارت وقتل زیادی نمود وصلحاء واتقیاء مشهدمقدس کاغذ موعظه آمیزی بوی نوشتند که دست از خرابی وغارت بازدارند فضلاء ازبکیه بصلحاءمشهد جوابی نوشتند که حاصل ومضمونش آنستکه پوشیده نیست برهیچ مسلمانی که تعرض باموال وبنفوس گوینده لااله الاالله محمد رسول الله جائز نیست تا وقتیکه از آنها افعال واقوالیکه موجب کفر باشد صادر بشود وطائفه شیعه چون سب ولعن شیخین وذی النورین و بعضی از زوجات طاهرات راجایز میدانند این کفراست وبرهمه مسلمین قتل ورفع آنها لازم است وتخریب ابنیه واخذ اموال وامتعه ایشان جائزاست واگر خلیفه زمان درجهاد باآنها که اجماعاً باقدرت واجب است تسامح نماید چگونه ازعهده جواب ملك متعال بیرون خواهد آمد وبچند دلیل سب ولعن شیخین وذی النورین وبعضی از زوجات پیغمبر ص کفر است

اولا بجهت آنکه افعال واقوال حضرت پیغمبر ص وحی است کماقال تعالی وما ینطق عن الهوی ان هوالاوحی یوحی ودراحادیث کثیره پیغمبر ص مدح فرموده ابابکر وعمر وعثمان ذی النورین را پس سب ولعن آنها رد وانکارقول پیغمبر ص میشود وآنهم موجب کفر است کماقال تعالی وماکان لمؤمن ولامومنة اذاقضی الله و رسوله امراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم

ثانیا برهرعاقلی واضع استکه جماعتی که پیغمبر ص از آنها تعظیم وتوقیرمیفرمود سب ولعن آنها رد است برافعال پیغمبر ص ورد افعال پیغمبر کفر است

ثالثا این خلفاء ثلثه مشرف شده اند بصحبت رسالت پناهی و طریقه خدمت وبیعت را مراعات نمودند وسالها دراعلا کلمه حقه باکفار دررکاب حضرت پیغمبر ص مقاتله نموده اند والبته آنها ممدوح و مستحق ثواب خواهند بود خصوصاً کسانیکه بمقتضای آیه کریمه لقد رضی الله عن المومنین اذیبا یعونك تحت الشجرة بشرف رضوان حضرت ملك منان مشرف شده اند «واولئك الذین هداهم الله فبهداهم اقتده» وشك نیست که شیخین وذی النورین ازاینجمله هستند پس سب ولعن آنها ردقول پیغمبر ص وعدم رضا بقول آنحضرت خواهد بود وآنهم کفر است

رابعا حضرت امیرالمومنین که شجاعت و اهتمامش دراعلا کلمه حقه معلوم بود باآنها مقاتله و محاربه نکرد بلکه وقتیکه خلق مبایعه ومتابعت نمودند باخلفاء ثلاثه آن بزرگوارهم مبایعه ومتابعت فرمود باحضرات

خامسا ذی النوری و زوجات حضرت پیغمبر ص بمصاهرت ومخاطبه حضرت پیغمبر ص مشرف و مکرم گشته اند و خداوند در قرآن مجید فرموده «الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات» ونسبت خیانت بآنها دادن بکجامنجر خواهدشد نعوذبالله من ذلك واگر کسی بزوجه شخصی بازاری چنین نسبتهای شنیعه بدهد آنشخص چه میگند درچه جای آنکه کسی به همخوابه پیغمبر ص چنین سخنهای زشت نسبت دهد واگر بعضی ازشیعیان بگویند ازما امثال این سخنان صادر نشده و نخواهدشد گفته میشود که شما این مهملات را میشنوید ومنع نمیکنید پس شماهم درحکم آنها خواهید بود

سادسا ابابکر مشرف شد بمصاحبت حضرت رسول ص که درآیه غار میفرماید (اذیقول لصاحبه لاتحزن ان الله معنا) پس منکر فضائل ایشان درکمال گمراهی وخذلان خواهد بود بلکه فی الحقیقة منکر ومعارض قرآن مجید خواهد بود

بعداز تمهید این مقدمات معلوم شد که اتلاف اموال ومحصولات و زراعات اهل مشهد معلی حلال خواهدبود وآیه شریفه (ولاتأکلوا اموالکم بینکم بالباطل) وحدیث شریف (لا یحل مال امرء مسلم الا بطیب نفسه)

مخصوص بمسلمین است وشامل نمیشود کسانیرا که داخل درزمره کفارند وقتل وغارت اموال وسوختن و ویران نمودن زراعات وباغات اهل کفر جائز است وهیچکس را در آن خلافی نیست وار این قبیل است بعضی ازمقاتلات وغارتهائیکه امیر المومنین ع در زمان خلافت خود فرموده آنچه نوشته اند که اکثر ساکنین این دیار ازذریهٔ پیغمبر ند بر تقدیر صحت گویا آیه کریمه «انه لیس من اهلك انه عمل غیر صالح» را نشنیده اند و آنچه که نوشته اند که همه آنها صالحند صلاح فرع ایمان واسلام است

بعد که مکتوب علماء از بکیه بعلماء مشهد مقدس رسید جناب مولانا محمد مشکك رستمدادی که از علماء ازخدام روضه مقدس رضویه بود از یك یك این ادله جواب کافی وشافی داد وخلاصه وحاصل مکتوب جناب آخوند ملا محمد رستمدادی ازعلماء ماوراء النهر این بود که نوشت

من از روی انصاف کلمه چند بعرض میرسانم اگر قبول انظار حضرات شود فهو المراد والا

من آنچه شرط بلاغست باتو میگویم   تو خواه ازسخنم پند گیر خواه ملال

بعضی که تصدیق از علماء ماوراء النهر کرده اند بنا برمثل مشهور است که چون بتنها قاضی روی راضی آئی وعلماء اهل سنت چنین خاطر نشان عوام کرده اند که مذهب شیعه مبتدع ومخترع است واصلی ندارد و بمجلس علماء وفضلا مذهب اثنی عشری مشرف نشده اند که سخن وادله آنهارا بشنوند وازروی بصیرت اختیار احد المذهبین بنماید

اجمالا احادیثی در کتب شیعه وسنی مضبوط شده ومسلماً احادیثی که متفق علیه بین شیعه وسنی است آنها معتقدند واحتیاط آنستکه آنچه متفق علیه است بواسطه منافاتش با احادیث مختلف فیه متروك نشود زیرا که اهل اسلام فعلا منحصرند باین دوفرقه که یا علی را خلیفه بلافصل میدانند یا ابو بکر را وعلی را خلیفه راع میدانند وقول ثالثی نیست پس احادیث متفق علیه مجمع علیه اهل اسلام است وطرح مجمع علیه جایز نیست

بعد از تمهید این مقدمات میگوئیم

اما آنچه اول گفتید که سخن پیغمبر ص وحی است بمقتضای آیه شریفه (وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی) وشیعه که مذمت خلفارا میکنند مخالفت وحی را مینمایند و مخالف وحی هم کفر است جوابش آنستکه باین دلیل قدح خلفاء ثلثه وبطلان خلافت آنها وبلکه کفر آنها ثابت میشود

چون درشرح مواقف آمدی که از بزرگان اهل تسنن است نوشته که درمرض موت حضرت پیغمبر ص اختلافاتی بین اهل اسلام واقع شد

اولا پیغمبر درمرض موتش فرمود ایتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لن تضلوا بعدی)

عمر راضی نشد گفت ان الرجل غلبه الوجع عندنا کتاب الله حسبنا

پس صحابه اختلاف کردند تا آوازها بلندشد حضرت پیغمبر ص آزرده شد فرمود برخیزید پیش من سزاوار نیست نزاع کنید

این حدیث دراوائل صحیح بخاری ودر اکثر کتب اهل سنت بعبارات مختلفه مذکور است

ثانیاً حضرت درمرض موتش جمعی رامقرر فرمود که همراه اسامة بن زید بسفر بروند بعضی ازجیش اسامه تخلف نمودند خبر به پیغمبر دادند حضرت بمبالغه تمام فرمود جهزو اجیش اسامة لعن الله من تخلف عنه معهذا خلفاء ثلاثه متابعت نکردند

در کتب شیعه هم این دو مطلب مسطور است

پس میگوئیم فرموده پیغمبر بمنزله وحی است ورد عمر رد وحی است ورد وحی هم کفر است و کافر قابل خلافت نیست وهرگاه سلب قابلیت عمر ثابت شد لازم است که ابا بکر وعثمان هم خلیفه نباشند والا

خرق اجماع میشود چون اجماع سنی وشیعه است که قول ثالثی نیست یاهرسه خلیفه‌اند یاهیچ کدام خلیفه نیستند و نیز تخلف ازجیش اسامه موجب سب ولعن است وباتفاق خلفاء ثلاثه تخلف نمودند ازجیش اسامه

ودیگر شما اعتراف نمودید که فعل حضرت پیغمبر ص وحی است

پس اخراج آنحضرت پدر مروان‌را ازمدینه وحی است وآوردن عثمان اورا بمدینه وتفویض امور عظیمه بوی نمودن رد فعل حضرت رسول وکفر است

واما آنچه ثانیاً گفتید که پیغمبر ص ازخلفاء ثلاثه تعظیم وتوقیر فرموده

جوابش آنستکه عقوبت قبل‌از صدور عصیان باآنکه معلوم الصدور باشد سزاوار نیست لذا امیرالمومنین ازعمل ابن ملجم ملعون خبرداد وعقوبت نفرمود

واما آنچه ثالثاً گفتند که آنها بصحبت پیغمبر ص نائل شدند وبشرف رضوان حضرت رسول مشرف شدند

جوابش آنستکه رضایت حضرت رسول از بعض از افعال آنها مثل بیعتشان محل شبهه نیست چون مسلماً بعض ازافعال حسنه مرضیه‌ازآنها صادرشده وهمچنین مسلماً بعض ازاعمال قبیحه هم‌ازآنها صادر شده که خلاف عهدو بیعت است چنانچه غصب خلافت نمودند وحضرت فاطمه زهرارا آزرده کردند

ودر صحیح بخاری است که پیغمبر ص فرمود (من اغضبها فقد اغضبنی) ومانع ازوصیت حضرت رسول شدند وتخلف ازجیش اسامه نمودند وغیر اینها که احصاء نمیشود وباین اعمال قبیحه مستوجب ومستحق سب ولعن گردیدند

واما آنچه رابعاً گفتید که حضرت امیرالمومنین ع شجاعت واهتمامش دراعلا کلمه حقه معلوم بود معذلك باخلفاء ثلثه مقاتله نکرد بلکه مبایعت ومتابعت مینمود

جوابش آنستکه ترك محاربه حضرت امیرع برای قلت اتباع وبیم هلاکت اهل حق یا بجهات دیگر دلالت برحقانیت آنها نمیکند

چون فرعون چهار صد سال برمسند سلطنت بود وادعاء خدائی کرد وخلق کثیری‌را گمراه نمود وهمچنین شداد ونمرود ـ وحضرت احدیت با کمال قدرت ایشانرا اهلاك نکرد هرگاه درباره حقتعالی تأخیر دردفع خصم گنجد درباره بنده بطریق اولی خواهد بود

وآنکه گفتید حضرت امیر باآنها مبایعه‌متابعت فرمود وقوع آن بلا اکراه وبلاتقیه‌ممنوع است وتحقیقش درمقام نمیگنجد

واما آنچه خامساً گفتید که عثمان وزوجات حضرت رسول ص بمصاحرت ومزاوجت حضرت رسول ص نائل شدند وخداوند درقرآن مجید فرموده الخبیثات للخبیثین الخ

جوابش مراد این نیست که زوجین دراسلام وکفر ودر ممدوحیت و مذمومیت من جمیع الوجوه شریکند چنانچه اگر مستحق بهشت یادوزخ باشد دیگری نیز چنین باشد والامنتقض میشود بزوجه حضرت نوح وحضرت لوط وهمچنین منتقض میشود بفرعون وآسیه وزوجه او بلکه محتملست که آیه الخبیثات للخبیثین بزوجات مول باشد آیه کریمهٔ الزانی لاینکح الازانیه اومشرکه والزانیه لاینکحها الازان او مشرك ولی نسبت خبث زوجات محترمات دادن حرام ومنتهی جسارتست وحاشا که شیعه چنین نسبتی به زوجات محترمات بدهند

لکن چون عایشه مخالفت نمود آیه شریفه مبارکه وقرن فی بیوتکن را وببصره آمد وبا امام زمان که حضرت امیرالمومنین ع باشد محاربه کرد وحضرت پیغمبر ص فرمود یاعلی حربك حربی که این حدیث را فریقین نوشته اند ازاین جهت عایشه مستحق لعن میباشد

واما آنچه سادساً گفتید که خداوند ابوبکررا صاحب پیغمبر ص خوانده در آیه غار ومصاحب پیغمبر قابل مذمت نیست

جوابش آنستکه مصاحب نظیر اخوتست چنانچه اخوت بین مسلم و کافر واقع میشود همچنین مصاحبت هم بین مسلم وکافر واقع میشود وشاهد براین آیه شریفه است «یاصاحبی السجن ءارباب متفرقون خیرام الله لواحد القهار» که حضرت یوسف پیغمبر ع دو کس را صاحب خود خوانده که بت پرست بودند انتهی

بیستم در فوائد الرضویه است که قبر حافظ رجب برسی صاحب کتاب مشارق الانوار را در جائی نیافتم که ذکر کرده باشد موضع قبراورا مگردر کتاب یکی ار صوفیه عصرخود که در آنجا نوشته قبررجب برسی در مزار قتلگاه مشهد است

درروضاتست که تاریخ وفاتشان محقق نیست الااینکه مرقدش درقصبه اردستان دروسط بستانیست ومحتملست مرادصاحب روضات این باشد که در اردستان قبرشارح کتاب مشارقست

(اردستان چند منزلی اصفهان است وبرس قریهٔ است بین حله و کوفه

تاریخ فوتش در دست نیست لکن تاریخ کتاب مشارق الانوار سنهٔ هشتصد ویك بوده وایشان شعرهای بسیار خوبی بعربی فرموده

منجمله سید جزایری این اشعاررا نسبت بایشان داده

العقل نورو انت معناه و الکون سرو انت مبداه
والخلق فی جمعهم اذاجمعوا الکل عبد وانت مولاه
یا ایةالله فی العباد ویا سرا لاله الذی لااله الاه
فقال قوم بانه بشر و قال قوم بل هوالله
یاصاحب الحشروالمعادومن مولاه حکم و العباد ولاه
یاقاسم النار و الجنان غداً انت ملاذ الراجی و ملجاه

بیست ویکم

جناب حاج ملااسحق بن اسمعیل تربتی که از اجله علماء ومجاور مشهد مقدس بود

واز تصنیفات ایشانست تعلیقاتی برشرح لمعه ومردم کرامت زیادی نسبت بایشان داده اند و قبرشان درقبرستان قتلگاه پشت سر قدمگاهست

قبرش را درحیات خود بدست خود حفر کرده بود روزها در کنار او سجاده میانداخت وعبادت میکرد کذا فی فوائد الرضویه -

تاریخ لوح سنك مزارش هزار ودویست وسی وهشت است

بیست ودوم

جناب آقا میرزا محمد حسین ابن میرمحمد صالح خاتون آبادی ابن بنت مولانا محمد باقر المجلسی

درحاشیه روضاتست کودر شب دوشنبه بیست وسوم شوال سنه هزاروصد وپنجاه ویك وفات کرد شیخ الاسلام والمسلمین میرمحمدحسین خلف مرحوم میرمحمد صالح خاتون آبادی ونعشش را درجمعه همان هفته نقل کردند بمشهد مقدس رضوی انتهی

در کتاب فیض قدسی در باره ایشان فرموده هومن اعاجیب الازمنة والله هو

وازقوت نفس ایشان نقل شده نادر شاه در اول سلطنتش مصر بود بقتل طایفهٔ روم واسیر نمودن غارت اموارلشان (باعتقاد آنکه آنها کفارند
چون وارد اصفهان شد ازسید استفتاء نمود
سید فتوی داد بعدم جواز
برنادر خیلی گران آمد
سید فرمود ما بخلاف حق فتوی نمیدهیم ولکن حاضریم که ازمملکت شما خارج شویم
در روضات ازایشان نقل کرده که فرمود درعشر هزار ونود درسیل وادی تستر سنگی یافتند که براو این کلمات بخط قرمز نوشته بود
بسم الله الرحمن الرحیم لااله الاالله محمد رسول‌الله علی ولی الله قتل الامام الشهید المظلوم الحسین بن الامام علی بن ابیطالب ع و کتب بدمه باذن‌الله وحوله علی‌ارض وحصار و سیعلم الذین‌ظلموا ای منقلب ینقلبون »
آنسنك را بردندنزد سلطان‌سلیمان صفوی اوهم فرستاد نزدجدم علامه مجلسی اکثرحاذقین از حکاکین واصحاب صناعات واهل فطانت‌اورا دیدند وتأمل‌نمودند وشهادت دادند که‌این‌خط‌قدرتی‌است از صنعت کسی نیست
مرحوم سلطان سلیمان امر کرد اورا بنقره نصب کردند که اورا ببازویش ببندند
نظیر این حکایت در سابق از پدر شیخ بهائی نقل شد

بیست وسوم

جناب آقا میر علی المشهدی

درحبیب السیر است که ایشان بسیادت مشهور ودرخط ستعلیق‌وخط میر معروفست وتاریخ‌فوت وموضع دفنش معلوم نیست

بیست وچهارم

شیخ محمد پیر پالان دوز

قبرش درمشرق روضهٔ مقدسه است ومقبره وگنبد عالی دارد ودر بالای سردرب‌او بسنك سفید مربعی منقوش است ما ملخصه « در زمان سلطان محمدخدا بنده این بقعه ساخته شد فی تاریخ نهصد و هشتاد و پنج »
ظاهراً مرادبقرینه تاریخش سلطان محمدصفوی پدرشاه عباس کبیرباشد چون این‌تاریخ‌مطابق بازمان سلطنت ایشان بوده
وقضیابائی ازمرحوم پیرپالان دوز نقل میکنند لکن‌چون‌مدرکش‌بنظر حقیر نرسیده بودمعترض ذکرش نشدم

بیست وپنجم

شیخ مومن

مقبره‌اش نزدیك ارك‌قبه وبارگاه دارد ومعروفست ،گنبد سبز تاریخ بنای‌مزارش‌این‌بیت است
سال تاریخ این خجسته بنا   بیت معمور قلب مؤمن دان
(۱۰۹۱)
معلوم نیست شیعه بوده یاسنی وایشان غیرشیخ مومن واقف آب شیخ وتیمچه شال‌فروشهامیباشد چون مدفن ایشان در رواق مطهر درراهرو سقاخانه است

(پیروهم مؤمن چون حالاتشان را بزرگان ذکر نکرده اند سزاوار نبود که در عداد علماء معلوم الحال ذکرشود بلکه عنوان دیگر میبایست مذکور گردد ـ ولد مؤلف)

بدانکه بعضی از علماء مدفونین درمشهد از سلسلهٔ جلیلهٔ سادات رضوی هستند وماذکر میکنیم آنهارا در خاتمه همین باب

در زمان خود احقر هم خیلی از بزرگان علماء در این زمین مقدس مدفون شده اند

منجمله حاج میرزا نصرالله مجتهد تربتی

که‌در عصر خود رئیس واعلم علماء ارض‌اقدس بود در نهم ماه صفر سنه هزار ودویست‌ونودو هشت از دنیا رحلت فرمود وقبرشان درصفهٔ عقب مسجد بالاسر مبارکست

منجمله مرحوم حاج شیخ عبدالرحیم مجتهد برو جردی که ازتلامذهٔ مرحوم صاحب جواهر است

در سنه هزار وسیصد وده مرحوم شد ودر دارالسیاده در میان صفه که طرف چپ کسی امت که از مسجد گوهرشاد وارد دارالسیاده میشود دفن شد

بعضی ازدوستان فوت اورا درسلخ ع۲ (۱۳۰۹) ذکر کرده‌اند ـ ولد مؤلف)

منجمله

مرحو حاج شیخ محمد تقی بجنور دی و ایشان هم از تلامذه مرحوم صاحب جواهر است

درشب چهاردهم ماه‌صفر سنه‌هزار وسیصد وچهارده از دنیارحلت فرمود وقبرشان درصفهٔ‌مقابل مقبره مرحوم حاجی عبدالرحیم است

منجمله مرحوم حاجی ملا عبدالله کاشی که از تلامذه مرحوم شیخ مرتضی انصاری بود

دردهم‌ماه صفرسنه هزار وسیصدوسه از دنیا رحلت فرمود وقبرشان درتوحید خانه مبارکه‌است

(بعضی دریازدهم فرموده اند ـ ولد مؤلف)

منجمله مرحوم‌حاج شیخ‌حسن علی طهرانی که از تلامذه مرحوم‌آیة الله‌حاجی میرزا حسن شیرازی بود

صبح چهاردهم ماه‌رمضان هزار وسیصد وبیست وپنج ازدنیا رحلت فرمود و قبرشان میان‌حرم مطهر لب صفهٔ قوام مروفست

منجمله مرحوم حاج شیخ مهدی خالصی کاظمینی

درلیله سیزدهم ماه رمضان سنه هزار و سیصد وچهل‌وسه ازدنیا رحلت فرمود ودر اطاق‌صفه سپهسالار واقع در دارالسیاده دفن شد

(بلکه شب دوشنبه‌دوازدهم بود ـ ولدمؤلف

منجمله مرحوم حاجی ملامحمد علی الشهیر بحاجی فاضل که استاد حقیر بودو
در علم وفضل وتحقیق یگانه عصر خود بود
در ربیع الاول هزاروسیصد وچهل ودوازدنیا رحلت فرمود ودرمقبره مرحوم خالصی دفن شد
(بلکه پنجشنبه ۲۶ع۲ بود ولد مؤلف

منجمله
مرحوم حاجی سید عباس شاهرودی
در هشتم شوال هزار وسیصد وچهل ویك از دنیا رحلت فرمود ودر همان مقبره خالصی دفن شد

مقصد دوم

درذکرمشاهیر ازسلاطین وامرآء وشعرآء معروفیکه در ارض اقدس مدفونند

اول
مرحوم شاه طهماسب ابن شاه اسمعیل بن سلطان حیدر الموسوی الصفوی وایشان
سلطان درم از سلاطین صفویه هستند
رحلتشان درشهورسنه نهصد وهشتاد وچهار بوده ومدفنش میان حرم صفه پشت سرمبارکست و
معروفست بصفه شاه طهماسب
وایشان درسن ده سالگی بسلطنت نشستند وزیاده برپنجاه وسه سلطنت کرد ومعروف بود به
عدالت و دیانت

دوم
نادر شاه افشار ابن امام قلی پوستین دوز افشار که از طائفه
ترکمانیه بود
در سنه هزاروصد متولدشد وبعدازفوت پدرومادر دارائی خود را فروخت اسب واسلحه خریدرفت
با بیورد که یکمزلی سرخس است وبین سرخس وفاء واقع میشود ووارد شد بباباعلی بیك که حاکم
ابیورد وبزرك ایل افشار بود ودختر اورا بجهت خود تزویج کرد
درسنه هزار وصد وسی ویك خداوند بنادرشاه ازاین زوجه اش پسری داد مسمی برضا قلی میرزا
بعدازچندی باباعلی فوت کرد وخود بحکومت نشست وباتر کمانها واکرادزد وخورد میکرد ودرآن
اوقات شاه طهماسب ثانی پسر سلطان حسین صفوی درطبرستان در کمال عسرت گذاران میکرد نادرشاه
باو ملحق شد
درسنه هزاروصدوچهل وپنج نادرشاه شاه طهماسب پسر سلطان حسین را ازسلطنت معزول نمودو پسر
هشتماهه اوراکه مسمی بود بشاه عباس ثالث بسلطنت نامزد کرد وخود نادر تمام مملکت ایران
راضبط کرد ودر واقع سلطنت ایران با او بود
ودرتاریخ الخیرفیماوقع که هزاروصد وچهل وهشت باشد نادرشاه درصحرای موقان بسریر سلطنت
نشست وموقان بین اردبیل وتبریز است
درسنه هزار وصد وپنجاه ملك کابل وهندستان را فتح نمود
درسنه هزار وصد وپنجاه ویك سند ونواحی آنرافتح نمود
درشب یکشنبه یازدهم جمادی الاخره سنه هزاروصد وشصت ویك باغوای برادر زاده اش علی قلیخان در

قلعه فتح آباد دوفرسخی قوچان مقتول شد وجسدش را آوردند بمشهد مقدس ودرمقبره نادری دفن کردند
بعضی در تاریخ سلطنتش گفتند (لاخیرفیما وقع) ودرتاریخ فوتش گفتند (نادر بدرك رفت)
لکن حقیر این تعبیررا خوش ندارم چون نادرهرچه بوده گویا خدماتش منظور نظر ائمه اطهار سلام الله علیهم
واقع شده چنانچه ازقصه رویای ملاابوالحسن مازندرانی معلوم میشود که در فصل ششم همین باب ازجمله
وقایع سنه هزار ودویست ودوازده آنخواب گذشت فراجع

دراسرار الشهاد ازسید اورع اتقی سید باقر خلخالی نقل کرده که فرمود
درخواب دیدم که درصحن نجف اشرف کرسی نوری نصب کرده اند وحضرت امیرالمومنین ع بالای آن
کرسی نشسته ومردمان نورانی دراطرف آنحضرت ایستاده وامتثال اوامر آقارا میکنند ناگاه دیدم
آنحضرت اشاره فرمود که آنمرد را نزدمن بیاوریدرفتند بعدازلمحهٔ برگردیدندوپادشاه باسطوت ومهابت
نادر شاه را حاضر کردندم واومثل میت در مقابل حضرت امیرایستاد
حضرت درمقام مؤاخذه وعتاب برآمدوجمله ازذلات وعثرات اورا ذکرفرمود واورا خیلی ملامت و
مذمت فرمود ودرآنحال نادرشاه را تسلیم ظاهر بودپس نادرشاه سر بلند کرد عرضکرد یاولی الله اذن
میدهید که کلامی عرض کنم فرمود بگو
عرضکرد یا امیرالمومنین آنچه فرمودی زیاده براین اعتراك دارم وزلات خودرا حصر نتوانم نمود
لکن باوجود همه اینهاکاری کرده ام که میخ بچشم اعداء تو کوبیده ام و ناصبیان ودشمنان تورا ودشمنان
شیعیان تورا کور کرده ام فرمود چه کرده
عرضکرد تعمیراین قبه مبارك وایوان مقدس وتذهیب آنها بنحویکه شعاع آن عرصه امکان راروشن
داردچون حضرت این سخن راشنیدمتوجه شد بکسانیکه دراطراف او بودند وفرمود راست میگویداورا
ببرید بمکانیکه از برای او مهیا شده
پس آنگروه اورا بردند بآن موضعی که حضرت اشاره فرمود سید مذکور گفت منهم اثر آنجماعت
رفتم دیدم اورا داخل بستان کردند منهم درعقب آنها رفتم وداخل آن بستان شدم فوالله العظیم باغی
مشاهده کردم که مانندهٔ آن ندیده بودم نادرشاه را دیدم که ملباسهای فاخرسلطنتی مخلع گشته وبرتخت
سلطنتی نشسته من پیش اورفتم وبراوسلام کردم واوراتهنیت گفتم وازروی مزاح گفتم خوب خودرابه
این سخن ازعقوبت معاصی نجات دادی
گفت ای سید جلیل من این سخن را بخدمت امیرالمومنین عرض نکردم مگرازروی حقیقت وواقعیت

الحاصل بعدازفوت نادر برادر زاده اش علی قلی میرزا بسلطنت نشست ورضاقلی میرزا را بابقیه
اولادهای نادر بقتل رسانید بغیر شاهرخ میرزا پسررضا قلی میرزا که چهارده ساله بود وبعد که علیقلی
میرزا بسلطنت نشست اسم خودرا علیشاه نامید وبعضی اسم اوراعادلشاه نامیدندوضریح مرصعیکه نادر
بجهت مقبره خود ساخته بود روی ضریح مطهرحضرت رضا نصب کرد بعدابراهیم خان برادرعلیقلی میرزا
خروج نمودوغالب شدوعلیقلی میرزا را کور کردوشاهرخ میرزاهم که نوه نادرشاه بود درخراسان خروج
نمود وبسر برسلطنت نشست وعلیقلی میرزا را باابراهیمخان بقتل رسانید درسنه هزاروصد وهفتاد وپنج
بمکافات وتقاص خون نادرشاه واولاد او
بعدازچندی میر علمخان زنکوئی حاکم طبس خروج نمودو بسلطنت نشست وهردوچشم شاهرخ میرزا
را کور کرد

شاهرخ میرزا دو پسر داشت یکی نادرمیرزا ودیگری نصرالله میرزا وبین این دو برادر تنافی بود وشاه رخ میرزا درزمان سلطنتش نادرمیرزا راولیعهدخود کرده بود ونصرالله‌میرزا رافرستاده بود بفاس نزد کریم خان زند الی آخرالقصه

قبررضاقلی میرزا پسر نادرشاه در بالای کوچه افشارها طرف پشت بقبله خیابان است وفعلا از برای قبر او آثاری نیست

سوم درزیر گنبد خواجه ربیع بن خثیم است قبر مرحوم فتحعلیخان قاجار جداعلای سلاطین قاجاریه واوپدرمحمد حسن‌خان بود که موسس سلطنت سلاطین قاجاریه است واوپدرمحمدشاه اخته وحسین‌قلیخان پدرفتحعلیشاه واوپدرعباس‌میرزای ولیعهد واوپدرمحمدشاه واوپدر ناصرالدین‌شاه واوپدر مظفرالدین‌شاه واوپدرمحمد علیشاه واوپدراحمد شاه ودرسلطنت او بود که اعلیحضرت رضاشاه‌پهلوی بتخت نشست وسلطنت قاجاریه منقرض شد

الحاصل بسعایت نادرشاه افشار فتحعلیخان دردوازدهم محرم‌الحرام سنه هزاروصدوسی وچهاردر سن‌سی‌وپنجسالگی درمشهد کشته شدودرمزارخواجه ربیع دفن‌شد وسنك مرمریکه بالای قبراوست قدش یکذرع وپانزده گره ونیم است که ازدوذرع نیم گره کم است وعرضش پانزده گره ونیم است وقطرش نیم ذرع است ودرسنك لوح قبرش نوشته

سؤال ازسال تاریخش چو کردم ازخرد گفتا مقامش سایه طوبی پناهش لطف یزدانی

چهارم قبرشرف الدین ابوطاهر بن سعد القمی که بعداز فوت نظام الملك وزیر سلطان سنجر شد

درمجالس المومنین است ازجامع التواریخ نقل میکند که قبرایشان درجوارروضه‌حضرت‌رضا علیه السلام است انتهی

وبعضی از سادات اجله گفتند که قبر ابوطاهر کنارقبرستان قتلگاهست طرف راست کسیکه میرود به قبرستان

فعلاسردرش هست وبقیه‌اش مخروبه است ایشان در حدود سنه چهار صد وهفتاد وپنج از دنیا رحلت فرمود

پنجم قبرغیاث الدین امیر یوسف (خواجه بهادر) ابن امیر شیخ علی بهادر است که از امرآء بزرك شاهرخ بن امیر تیمور بود وحاکم خوارزم بود

دریازدهم ربیع المولود هشتصد وچهل وشش فوت کرد

ونعش اورا بمشهد آوردند ودر زاویهٔ جنوبی مدرسه دو در که باهتمام اوساخته شده در زیر گنبد دفن کردند

روی قبرش سنك منبتی است وبراونوشته قبرغیاث الدین امیر یوسف خواجه بهادر

ششم قبر امیر سیدی صفوی که اوهم نیز از امرآء بزرك شاهرخ بود

درمطلع الشمس است که در سنه هشتصد وچهل وپنج در شیراز که مقر حکومتش بود فوت

کرد ونعش اورا آوردند بخراسان ودر گنبد مدرسه که ساخته بود دفن کردند
مدرسهٔ که گنبد داشته باشد غیر مدرسه دو در نیست پس گویا قبرایشان در زیر گنبد غربی مدرسه مزبوراست محتملست که بانی این مدرسه امیرسید صفوی بوده لکن باهتمام امیریوسف خواجه بهادری ساخته شده

هفتم **قبرمیرزا ابوالقاسم بابر بن بایسنقر بن شاهرخ بن امیرتیمور**

در مطلع الشمس است که ایشان در سنه هشتصد وشصت بمرض مزمن گرفتار شد از هرات آمد بمشهد وبزیارت حضرت رضاع مشرف شد وازمعاصی خود توبه کرد ودرمسجد جنب حرم بریاضت مشغول شد درسنه هشتصد وهشت ویك درمشهد از دنیا رفت ودرگنبدی که نزدیك بروضهٔ حضرتست دفن شد ـ
ظاهراً مراد از مسجدی که جنب حرم بوده مسجد گوهرشاد محتملست که مراد ازگند گنبد بالای سقاخانه راهرو دارالسیاده باشد ومحتملست که مراد یکی از دوگنبد مدرسه دودرباشد

هشتم **قبر الله ورديخان**

سابقاً گفتم در سنه هزارو بیست ویك جنازهٔ اورا با جنازهٔ اسمعیل خان پسر شاه عباس کبیر بمشهدآوردند والله وردی خان را درزیر گنبدی که خود ساخته بود دفن کردند
مخفی نماناد که از امراء سلاطین قاجاربه خیلی در روضهٔ متبرکه ورواقهای مقدسه مدفونند که درسابق درضمن تواریخ رواقها اشاره بآنهاشد

نهم جناب حسن بن اسحق بن شرفشاه حکیم ابوالقاسم الفردوسی الشیعی الامامی الملقب به حسان العجم
بعضی را اعتقاد آنست که شاعری در اسلام مثل فردوسی نیامده واو از دهقان های طوس بوده گویند که اصلش ازقریه رزون است (شش فرسخی مشهد) بعضی گفتند اصلا از قریه باژ است (چهار فرسخی مشهد)
حکیم انوری که ملك اشعرآء زمان خود بود در مدح فردوسی گفته

آفرین بر روان فردوسی	آن همایون نهال فرخنده
آن نه‌استاد بودو ماشاگرد	آن خداوند بود وما بنده

در ریاض السیاحه حاجی زین‌العابدین شیروانی نوشته چون فردوسی متولد شد پدر او بخواب دیدکه بالای بامی رفته روی‌بجانب قبله کرد نعرهٔ زد جواب شنید آنگاه‌روی بیمین ویسار کرده‌نعرهٔ زدهر جانب جواب شنید
صبح از شیخ نجم الدین که داناترین معبران بود تعبیر خوابش را سؤال کرد
شیخ گفت پسر تو سخن گوئی شود که آوازه او بهمه عالم برسد
فردوسی از کثرت جوروعدوان حاکم طوس از وطن خود خارج شد رفت بغزنین که بفرمان سلطان محمود ظلم اورا از سر رعیت کم کند چون بغزنین رسید شکایت از حاکم طوس نمود کسی سخن اوگوش نکرد

یکروز وارد شد بمجلس عنصری شاعر ودو نفر از شاگرد های او کـه عسجدی و فرخی باشد آنجا حاضر بودند

عنصری بفردوسی گفت

مجلس شعراء جزشاعر نباید کسی حاضر شود

فردوسی گفت منهم از شعر بهرهٔ دارم

عنصری بداهتاً گفت (چون عارض تو ماه نباشد روشن)

عسجدی گفت (مانند رخت گل نبود در گلشن)

فرخی گفت (مژگانت همی گذر کند ازجوشن)

فردوسی بداهتاً گفت (مـانند سنان گیو در جنك پشن)

عنصری گفت مگر ترا از تاریخ ملوك عجم وقوفی هست

فردوسی گفت آری

عنصری او را برد نزد سلطان محمود گفت گمانم اگر کسی از عهده نظم تاریخ عجم بر آید این جوان خراسانیست

فردوسی در مدح سلطان محمود بداهتاً گفت

چه کودك لب از شیر مادر بشست — بگهواره محمود گویـد نخست

سلطان را بغایت خوش آمد وفردوسی را بنظم شاهنامه امر فرمود

یکوقتی سلطان در مجلس شعراء خواهش نمود که رباعی در مدح ایاز بگویند

فردوسی بداهتاً این رباعی واگفت

مست است همی چشم تو و تیر بدست — کم کس که زتیر چشم‌مست توبجست

گر پوشندزعارضت رزه عذری نیست — کز تیر بترسد همه کس خاصه زمست

سلطان محمود گفت لله درك مجلس مارافردوس ساختی بعضی گفتند ازآنروزملقب به فردوسی شد

سلطان بخواجه حسن میمندی فرمود

هرهزار بیتی که فردوسی بگوید هزار مثقال طلابوی بدهندلکن فردوسی قبول نمیکرد بقصدآنکه همه را یکمرتبه بستاند وصرف در بناء بند طوس بنماید

چون شاهنامه را تمام کـرد سلطان محمود را خیلی خوش آمد بـاجماعت وزرای خود مشورت کرد که فردوسی را چه صله دهیم

بعضی گفتند پنجاه هزار درهم بعضی گفتند او رافضی است واین مبلغ اورا زیاد است واین ابیات را شاهد برتشیعش خواندند

چه گفت آن خداوند تنزیل ووحی — خداوند امـر و خـداوند نهی

کـه من شهر علمم علیم در است — درست اینسخن قول پیغمبر است

منم بنده اهـل بیت نبـی ص — ستاینده خـاك پـای وصـی

اگـر چشم داری بدیگر سرای — بنزد نبی و وصی گیر جـای

بدین زادم و هـم بدین بگذرم — چنان دان که خاك پی حیدرم

هرانکس که در دلش بغض علیست — از آنخار تردر جهان‌زار کیست

نباشد مـگر بـی پـدر دشمنش — که یزدان بسوزد در آتش تنش

الی آخره

بعد سلطان محمود شصت هزار درهم بوی داد بعوض هر بیتی یکدرهم چون شاهنامه شصت هزار بیت است که ازاول زمان کیومرث تازمان یزدجر بن شهریار بشعر درآورده

فردوسی بسیار غمین شد داست که بجهت تشیع این قسم حقش را ضایع کردند لذا چند بیتی به شاهنامه ملحق کرد از آنجمله است

ایا شاه محمود کشور گشای — ز من گر نترسی بترس از خدای
نترسم که دارم ز روشن دلی — بدل مهر آل نبی و ولی
اگر در کف پای پیلم کنی — تن نا توان همچون نیلم کنی
بر این زادم وهم براین بگذرم — تنا گوی پیغمبر و حیدرم
منم بنده هر دو تا رستخیز — اگر شه کند پیکرم ریز ریز
بسی سال بردم بشهنامه رنج — که تا شاه بخشد مرا تاج و گنج
اگر شاه را شاه بودی پدر — مرا بر نهادی بسر تاج زر
و گر مادر شاه بانو بدی — مرا سیم و زر تا بزانو بدی

الحاصل حکیم فردوسی درشهور سنه چهارصد ویازده ازدنیا رفت ودرمسقط الراس خود که رزان یاپاز باشد ونعش اورا آوردند بشهر طوس ودرجنب مزارعباسیه دفن کردند گویا فعلاقبرش دراسلامیه است نزدیك شهر طوس

صاحب تذکره دولت شاهی سمرقندی نوشته شیخ ابوالقاسم گورکانی برجنازه حکیم فردوسی نماز نکرد

(که او عمر عزیز خود را در مدح مجوس صرف نموده)

در همانشب فردوسی را در خواب دید که در بهشت مقام بلند مرتفعی دادزگفت این درجه را از کجا یافتی باآنکه تمام عمرخود رادر راه باطل گذرانیدی

گفت باین یك شعر که در مقام توحید گفتم خدا مرا آمرزید

جهان را بلندی وپستی توئی — ندانم چه ای هرچه هستی توئی

شیخ از خواب بیدار شد رفت سرقبر فردوسی وار اوعذر خواهی نمود وبجهتش طلب رحمت نمود

مخفی نماناد که فردوسی بغیرشاهنامه اشعارزیادی در قصاید ومواعظ ونصایح دارد

منجمله

بسی رنج بردم بسی گفته خواندم — ز گفتار تازی و وز پهلوانی
بجز حسرت وجز و بال گناهان — ندارم کنون از جوانی نشانی
بیاد جوانی کنون مویه دارم — دریغ از جوانی دریغ از جوانی

منجمله

بیا بگوی که پرویز اززمانه چه خورد — برو بپرس که کسری ز روزگار چه برد
گران گرفت ممالك بدیگری بگذاشت — ور این گرفت خزائن بدیگری بسپرد

منجمله

تا چند نهی بردل خود غصه و درد — تا جمع کنی سیم سپید و زر زرد
زان پیش که گردد نفس گرم توسرد — بادوست بخور که دشمنت خواهد خورد

منجمله

مبادا که در دهر دیر ایستی — مصیبت بود پیری و نیستی

دهم جناب آقا میرزا عبدالجواد جودی

که در مصیبت اشعارش بسیار مؤثر ودل سوزاست بعضی از اشعارش درخاتمهٔ باب پنجم ذکر شد رحلت ایشان در سنه هزار وسیصد ودو این مصراع تاریخ فوت ایشانست

(کند حسین بروز جزا شفاعت جودی)

یازدهم مقبل شاعر که اهل گلپایگان بود

قبرش میان صحن عتیق مقابل ایوان طلاهست ولوح قبرش سنك خارای ممتاز بسیار بزرگیست که بین ایوان وسقاخانه واقعست این اشعار از اوست

در یگانه در یای مجمع البحرین — بخون طپیدهٔ کربلا امام حسین
نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت — نه شاه تشنه لبان برجدال طاقت داشت
هوا ز جور مخالف چو قیر گون گردید — عزیز فاطمه ازاسب سرنگون گردید
بلند مرتبه شاهی ز صدرزین افتاد — اگر غلط نکنم عرش برزمین افتاد

اسم وتاریخ ولادت ورحلتش برحقیر معلوم نیست

مقصد سوم در ذکر قبور شریفه مشاهیر از امامزادگا و از صحابه و رواتی که در اطراف مشهد مقدس وبلدان متعلقه بآن موجود است

بدانکه دراغلب قراء وبلدان متعلقه بمشهد مقدس بقاعیست منسوب بامامزادگان محترم لکن حقیر مدرك صحیحی از برای آنها ندیده ام وما اکتفامیکنیم بذکر بعضی ازآن قبور شریفه که انتساب وشواهد صدقشان زیاد است

اول در نیمفرسخی نیشابوراست بقعه بسیار عالی که منسوب بجناب محمد بن محمد زید بن علی بن الحسین ع المشهور بامامزاده محروق

درمطلع الشمس است که اورا بفرمان یزیدبن مهلب حاکم خراسان بقتل رسانیدندو بعد بدنش را سوزانیدند

درعمدة الطالب است وتوفی محمدبن محمد بن زید بمرو سقاه المأمون السم سنة اثنین ومأتین قیل وهوابن عشرین سنة ویقال انه کان ینظرالی کبده یخرج من خلقه قطعاً قطعاً فیلقیه فی طشت و یقلبه بخلال فی یده وبعید است که ایشانرا درمرو کشته باشند ونعششان را نیشابور آورده باشند

الحاصل ایشان بقعه بسیار عالی دارند درمیان باغ باصفائی وقبه وگنبد بسیارقشنگی ازکاشی سبز دارند وبرکاشی کتیبهٔ نوشته شده (السلطان الاعظم ابوالمظفرطهماسب الصفوی الحسینی بهادرخان) ودرمیان آنباغ است قبر حکیم عمرخیام که درسنه پانصد وهفده وفات کرد واو باخواجه نظام الملك رفیق شفیق بود واشعار ورباعیات بسیار ملیح شیرینی دارد

منجمله

چون عمر بسر رسد چه بغداد وچه بلخ — پیمانه چو پر شود چه شیرین و چه تلخ
خوشباش که بعد از من وتو ماه بسی — از سلخ بغره آید از غره بسلخ

ونیز این رباعی از اوست

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس — در پیش نهاده کله کیکاوس

با کله همیگفت که افسوس افسوس — کو بانك جرسها وچه شد ناله کوس

دوم در وسط بازار سبزوار مقبره و بقعه ایست منسوب بجناب یحیی بن موسی بن جعفر ع که گنبد وصندوق وحرم عالی دارد ودر پیش روی امامزاده پنجره آهنی است روی ببازار وازاین بقعه داخل بقعه دیگری میشود ومیگویند این قبر امامزاده حسن است که از نواده های حضرت امام محمد باقر است در آن بقعه کتیبهٔ از گچ بریده شده بسیار بزحمت وآنچه از او باقی مانده وخوانده میشود سوره مبارکه انا فتحنا میباشد

سوم در قوچان کهنه قبر وصندوق وبارگاهیست که منسوبست بسلطان ابرهیم ومیگویند ایشان فرزند حضرت امام رضاع وخدام وموقوفات زیادی هم دارد ودر آنجا در لسان اهالی معروفست که اصل قبه از سلطان محمد خوارزم شاهست وچون قبه باتمام رسید قبل از آنکه ایوان وصحنی ساخته بشود خبر هجوم تاتاریان مشهور شد سلطان محمد با چنگیزخان مشغول زد وخورد شد از اینجهت منوی خود را نتوانست باتمام برساند

چهارم در بجنورد مقبره ایست منسوب بسلطان سید عباس بن موسی الکاظم ع و بقعه عالی و بار گاهی دارد ودر زیر صندوق بسنك قبرشان نوشته شده (هذا مرقد مرحمت وعمران بناء سلطان سید عباس بن موسی الکاظم ع فی سنة ثلث ماة

پنجم در کاخك که بین قائن و گنابادست مقبره ایست منسوب بجناب سلطان محمود بن موسی الکاظم ع که بقعه وبارگاه وگنبد وموقوفات زیادی دارد

ششم در ترشیز که شش منزلی مشهد مقدس است قبریست که منسوب است بجناب حمزة بن موسی الکاظم ع که جد سلاطین صفوی است ومقبره وصحن بسیار عالی دادر

دراوائل کتاب عالم آراء عباسی است قبر جناب حمزة بن موسی الکاظم ع در آن محل است و موقوفات زیادی هم دارد

هفتم جناب احمد بن محمد بن جعفر حسن بن عمر بن علی بن الحسین ع

در مقاتل الطالبین است که محمد بن میکائیل اورا باپدرش برد به نیشابور اول پدرش از دنیا رفت بعد خود ایشان

هشتم جناب محمد بن جعفر الصادق سلام الله علیه وایشان بسیار جلیل القدر وعظیم الشان بودند شیخ مفید در ارشاد فرموده وکان محمد بن جعفر سخیاً شجاعا وکان یصوم یوماً ویفطر یوماً ویری رأی الزیدیه فی الخروج بالسیف ومخدره خدیجه زوجه محمد بن جعفر که دختر جناب عبدالله بن حسن بود وظاهرا دختر عبدالله المحض بوده باشد فرمود ماخرج من عندنا محمد قط فی ثوب یوماً فرجع حتی یکسوه وکان یذبح فی کل یوم کبشا لاضیافه یعنی محمد روزی از نزد ماخارج نمیشود در جامهٔ که برگردد تا آنکه جامه را بفقیر میپوشانید وهر روزی یك گوسفند بجهت میهمانانش ذبح میکرد

این بزرگوار در سنه صد و نود و نه در مکه معظمه بمأمون خروج کرد و حضرات زیدیه هم او را متابعت کردند عیسی جلودی با آن بزرگوار مقاتله کرد و جمعیت او را متفرق نمود و آن حضرت را گرفت و فرستاد نزد مأمون مامون اکرام زیادی از ایشان نمود تا آنکه میفرماید (و توفی محمد بن جعفر بخراسان مع المامون) پس مامون سوار شد که برود تشییع جنازه او وقتی رسید که جنازه را برداشته بودند مامون پیاده شد و زیر جنازه رفت تا آنکه جنازه را نزد قبر بردند مامون سر قبر ایستاد تا آنبزرگوار را دفن کردند انتهی ماهو المقصود من کتاب الارشاد

بدانکه در آخر باب چهارم گفتیم که در محل دفن ایشان چهار احتمال میرود

اول آنکه مدفن ایشان در سرخس باشد چنانچه در مطلع الشمس از هندوشاه کیرانی صاحب تجارب السلف نقل کرده و عبارت او اینست که در سرخس مدفون شد و اکنون تربت او مشهد عظیمی است

دوم آنکه مدفن ایشان در جرجان باشد چنانچه ابن اثیر در کامل در حوادث دویست و سه نوشته و فیها توفی محمد بن جعفر الصادق ع بجرجان وصلی علیه المأمون وهو الذی بایعه الناس بالخلافة بالحجاز

سوم آنکه مدفن ایشان در چهارده کلاته است و آن بین دامغان و هزارجریب مازندارن و چشمه علی است و آن بزرگوار در چهارده کلاته بقعه و بارگاهی دارد و بقعه اش برروی بلندی واقع شده و گنبد مجصص مثمنی هم دارد **در مطلع الشمس** میفرماید مزار موجود در چهارده کلاته را بطور یقین میتوان گفت مضجع امامزاده محمد بن جعفر الصادق ع است و بانی این بقعه و گنبد و بارگاه غیاث الاسلام والمسلمین شاهرخ بهادرخان بوده پسر امیرتیمور گورکانی و تاریخش در سنه هشتصد بوده

چهارم آنکه مدفن ایشان در بسطام است که در آنجا بقعه ایست قبله قبر بایزید بسطامی و رواق و حرم مختصری هم دارد و قبه مخروطی ظریفی بالای مزارشان ساخته اند و روی قبه را با کاشی ازرق بسیار اعلی مزین ساخته اند و معروفست که امامزاده محمد بن جعفر الصادق ع در این زمین مدفونند و او را حضرت صادق بسلطان بایزید سپرده و سلطان او را ببسطام آورده و در این شهر وفات نموده و در اینموضع دفن شده و بعد از چندی سلطان بایزید خود وفات کرد و در پشت سر تربت امامزاده محمد بخاک رفته

مخفی نماناد بعد این احتمال چون بایزید در عهد معتمد خلیفه سنه دویست و شصت و خورده از دنیا رفت و حضرت صادق ع در سنه صد و پنجاه از دنیا رحلت فرموده و محتمل است که این بقعه مال یکی از احفاد حضرت صادق ع باشد و تعمیر این بقعه سنه نهصد و شصت و هشت است و فرمایش شیخ منافاتی با این اقوال ندارد چون در سابق جرجان چهارده کلاته و بسطام تماماً از خاک خراسان بوده چنانچه فعلا سرخس از خاک خراسانست والله العالم وجهت خروج جناب محمد بن جعفر ع این شد که بنی العباس دولت بنی امیه را برانداختند و خود بخلافت نشستند ببهانه قرابتشان با حضرت پیغمبر ص این مطلب بر علویین که شرف فرزندی حضرت رسول ص را داشتند گران آمد

لهذا جناب محمد بن عبدالله المحض که معروف بود بنفس زکیه در مدینه بمنصور خروج کرد و برادرش جناب ابراهیم شهید باخمری در بصره بمنصور خروج کرد و این دو امامزاده را عیسی بن موسی عباسی از جانب منصور شکست داد و بقتل رسانید و جناب حسن بن علی بن الحسین المثلث المعروف بصاحب الفخ در ملک حجاز بر موسی هادی عباسی خروج فرمود و او را شهید نمودند و جناب یحیی بن عبدالله المحض بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب ع علیه السلام المعروف بصاحب الدیلم بهرون خروج فرمود و آخر الامر هرون آنبزرگوار را بقتل رسانید جناب محمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم المعروف با بن طباطبا در کوفه بمامون خروج کرد و مردم را برضای آل محمد دعوت کرد ابو السرایا سری بن منصور سردار لشگر او بود و با لشکر عباسیان جنگ کرد آنهارا شکست داد و خودشان روز دیگر فجاة از دنیا رفتند

پس جناب محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین ع بسن صباوت خروج کرد وابو السرایا اورا وسیله خودر قرارداد ودر کوفه سکه زد وخطبه خواند وعلویان را دراطراف بلاد بحکومت فرستاد

پس سرداران حسن بن سهل بر جناب محمد دست یافتند وابوالسرایا را گردن زدند وسر اورا با جناب محمد بن محمد بنزد مأمون فرستاد

جناب ابراهیم بن موسی بن جعفر ع بیمن رفت آن خط راگرفت وچندان کشتار کرد که اوراجزاز نامیدند

جناب زید بن موسی بن جعفر ع بصره راتصاحب کرد وچندان خانهای عباسیانرا بسوخت که او را زیدالنار گفتند وبعد که حسین بن حسن افطس خبر جناب محمد بن طباطبا وابوالسرایا راشنید خودواصحاب آمدند خدمت جناب محمد بن جعفر الصادق ع واورا بخلافت دعوت کردند الی آخر القضیه

نهم جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسین ع

آن بزرگوار در جوزجان که جرجان باشد مدفونست وجرجان هم ازخاك خراسانست

اشاره بقبر یحیی است شعر دعبل خزاعی

واخری بارض الجوزجان محلها و قبر بباخمری لدی الغربات

وقبر مبارك ایشان درجرجان نزدیك گنبد قابوس بقعه وبارگاهی دارد ومعرف است وگنبدقابوس بین استراباد وبجنور داست وتفصیل قتل ایشان وتفصیل مقبره شان درفصل چهارم از باب ششم گفته شد فرحع

ظاهراً انتساب این قبر شریف بجناب یحیی از باقی قبور امامزاده گانیکه در خاك خراسان مدفونند اصح واعتبارش بیشتر باشد

واما از اصحاب و روات

اول جناب ربیع بن خثیم الاسدی الثوری

اجمالا بحالاتشان درفصل هفتم از باب سوم ذکر شد وقبر شریفش دریکفرسخی مشهد مقدس مزار معروفی است وحرم وقبه وگنبد بسیار عالی دارد ودیوار مقبره اش خشتهای کاشی معرق بسیار ممتازی دارد

رحلتشان در حدود سنه شصت وسه هجری بود

جناب همام بن عبادة بن خثیم برادر زاده ایشان بود که ازحضرت امیرالمومنین ع از اوصاف مومنین سوال کرد

حضرت آنخطبه را خواند

همام صیحه زد وافتاد روی زمین واز دنیا رفت

این غیر از ربیع بن خثیم است که ازاصحاب حضرت صادق ع بود ودر تهذیب در باب طواف مریض روایتی از او نقل فرمود

دوم ابو الصلت عبدالسلام بن صالح الهروی

در رجالست انه ثقة صحیح الحدیث روی عن الرضا انه شیعی المذهب محب لال الرسول بل هو من خواص الشیعة

روایاتیکه در عیون وامالی وغیراین دوازایشان نقل شده دالست برتشیع ایشان وعلماء عامه هم ذکر کرده اند که ایشان شیعه هستند

چنانچه از ذهبی در کتاب میزان الاعتدال نقل شده که گفت عبدالسلام بن صالح ابوالصلت رجل صالح انه شیعی واز جعفی نقل شده انه رافضی خبیث

از ابن جوزی نقل شده انه خادم الرضا

در دوفرسخی مشهد مقدس نزدیك قلعه طرق مزاریست منسوب بایشان ودرسنك لوح قبرش تاریخ فوتش را سنه دویست وسه نوشته ودرقم وسمنان هم مزاریست منسوب بایشان

سوم

فضل بن شاذان بن خلیل النشابوری ثقة جلیل فقیه متکلم له عظم شان فی هذه الطائفه وصد وهشتاد کتاب تصنیف کرده

در حاشیه رجال نوشته که اگر کسی مذمت ایشان را بنماید ازحسداست چون لازمه شهرت حسد مردم است باوچنانچه عامه ذکر کرده اند که چون بخاری صحیح خودرادر کشمیر جمع کرداورا آورد بسمرقند محدثین سمرقند که زیاده برصد هزار بودند دورایشان جمع شدندوایشان هم درمنبر بجهت محدثین سمرقند حدیث میکرد پس مشایخ سمرقند بایشان حسد ورزیدند وحیله میجیستند که اورا ازسمرقند خارج نمایند

یکروزیکنفر آنهااز بخاری سوال کرد (مایقول شیخنافی القرآن قدیم اوحادث)

پس بخاری این آیه را تلاوت کرد مایأتیهم من ذکرمن ربهم محدث الا استمعوه وهم یلعبون

علماء سمرقند گفتند هذا کفروسنك وکفش زیادی باوزدند واورا از سمرقند خارج کردند

از آنجا آمد بیخاری جمعیتی زیادتراز سمرقند دوراوجمع شدند وهمان معاملهٔ که اهل سمرقند بااو کردند آنهاهم همان معامله را کردند

(این قضیه در بغداد روی داده چنانکه دروفیات الاعیان است وهم درفیض العلام) ولد مولف

ازبخاری آمد به نیشابور درزمان فضل بن شاذان وقریب بسیصدهزار محدث دوراوجمع شدندواز اوصد حدیث سوال کردند واحادیثی را که سوال میکردند حرفی راتبدیل بحرفی کرده بودند

مثلا واورا تبدیل بفاء وفاء را تبدیل بواو کرده بودند یانقل بالمعنی کرده بودند یا اسناد خبررا غلط واشتباه کاری کرده بودند

«بلکه فقط عوض نمودن سند حدیث بوده که درعلم درایه آنرا مقلوب السند میگویند چنانچه احقر در هدیة المحدثین ذکر کرده ام نه آن دومعنای قبل » ولد مولف

پس بخاری گفت من این احادیث را نمیدانم بعد شروع کرد از اول واحادیث را صحیحاً ازحفظ خواند تا آخر

دررجالست که فضل بن شاذان دربیهق بودخبر خوارج باورسید ازآنجا گریخت بسمت نیشابورو دربین راه خیلی تعب بوی رسید ومریض شد وازدنیارحلت فرمود درسنه دویست وشصت وقبرشریفش در یکفرسخی نیشابور است وبقعهٔ مختصری هم دارد

چهارم

علی بن مهزیار الاهوازی واز حضرت رضا واز حضرت جواد و حضرت هادی روایت کرده

دررجالست وکان ثقة فی روایته لایطعن فیه صحیح الاعتقاد وچون خورشید طلوع میکرد بسجده میافتاد وازسجده حرکت نمیکرد مگر بعدازآنکه از برای چهل نفراز اخوان مومنین دعا میکرد آنوقت سر از سجده

برمیداشت واز کثرت سجده پیشانیشان مثل زانوی شتر پینه بسته بود

درقبرستان کهنه خارج شهرجاجرم بقعه ایست منسوب بایشان وگنبد مختصری هم که از گچ وآجر وسنك ساخته شد دارد وتوقیعاتی ازحضرت جواد باوصادر شده ودریکی از آن توقیعات است که حضرت جواد نوشته بود فلوقلت انی لم ارمثلك لرجوت ان اکون صادقا فجزاك الله جنات الفردوس نزلا فما خفی علی مقامك ولاخدمتك فی الحر والبرد واللیل والنهار فاسئل الله اذا جمع الخلائق للقیمة ان یجمع بیننا وبینك انه سمیع الدعاء

مقصد چهارم درذکر مشاهیر ازعلماء شیعه که درخاك خراسان مدفونند

اول

محمد بن الحسن الواعظ نیشابوری الملقب به فتال صاحب کتاب روضته الواعظین وتبصرة المتعظین ثقته جلیل

او از مشایخ ابن شهر آشوب است گاهی تعبیر میکنند از ایشان بشیخ شهید و گویا از تلامذهٔ شیخ طوسی بوده‌اند

در روضات از رجال بن داود نقل کرده انه متکلم جلیل القدرفقیه عالم زاهد ورع قتله ابو ـ المحاسن عبدالرزاق رئیس نیشابور الملقب به شهاب‌الاسلام انتهی

ازاین عبارت چنین استفاده می‌شود که ایشانرا در نیشابور شهید کردند و قبرشان هم گویا در نیشابور باشد

در فوائد الرضویه است که فتال یکی ازاسامی بلبل است

گویا ایشانرا فتال گفتند بواسطه طلاقت زبانشان چنانچه در عجم شایع است که واعظ وخطیب بلیغ را بلبل میگویند

دوم حجة‌الاسلام زین‌الدین ابوحامد محمد بن محمد بن احمد الغزالی الطوسی

وقاضی نورالله

ودر مجالس‌المومنین ازایشان تمجید میکند وبادلهٔ ایشانرا ازشیعیان امامیه شمرده ومیفرماید درسنه چهارصد وپنجاه درطوس متولدشد ودر نیشابور نزد ابوالمعالی جوینی المشهور بامام الحرمین تحصیل علم نمود بعد جناب نظام‌الملك وزیر را ملاقات نمود وباجمعی ازافاضل که خدمت ایشان بودند مباحثه کرد وبر آنها غالب آمد

بعد رفت ببغداد وتدریس نظامیه بغداد باوتفویض شد اهل عراق شیفتهٔ اوشدند ومدت ده سال آنجا بود بعد بوطن برگشت انزوا اختیار نمود ومشغول تصنیف وتألیف شد ـ منجمله کتاب (احیاء العلوم راتصنیف کرد ـ

ایشان تعصب زیادی درتخطئه وتجهیل ابوحنیفه می نمودند مفتیان حنفی که درزمان سلطان محمود بودند بقتل وی فتوی دادند اما ضرری باونرسید تا درصبح روز دوشنبه چهادهم جمادی الاخره سنه پانصد وپنج ازدنیا رحلت نمود ـ

ازمحمد بن ابی القاسم طوسی که ازتلامذهٔ غزالی است نقل کرده غزالی در راه حج خدمت حضرت شریف مرتضی رسید حضرت سیداصول عقائد امامیه‌را بدلایل قاطعه وبراهین ساطعه براوثابت گردانید وغزالی ازمذهب اهل سنت برگردید وبمذهب امامیه داخل شد ـ

چون غزالی ازمکه مراجعت کرد برادر او احمد غزالی اورا ملاقات کرد
گفت شنیده ام که بقول شریف مرتضی مذهب شیعه را اختیار کرده و این معنی بغایت از تو عجب است
محمد در جواب برادرش گفت اگر دراین مدت اختیار مذهب دیگر کرده بودم از من عجب بود واین بیت را خواند

دوست برما عرض ایمان کرد ورفت   پیره گبری رامسلمان کرد ورفت

ازشهید اول منقولست که ایشان حکم بکذب ملاقات غزالی شریف مرتضی رافرموده زیرا که وفات سید مرتضی در سنه چهار صد وسی بوده وولادت غزالی سنه چهارصد وپنجاه بوده
(بلکه ٤٣٦ بوده ـ ولد مؤلف)
مؤلف گوید محتمل است که ملاقات حجةالا سلام باشریف ابواحمد پسرسید رضی بوده که بعداز عمش سید مرتضی شریف ونقیب علویین بوده ـ انتهی حاصل کلام صاحب المجالس
سیدصاحب روضات انکارا کیدی میکند تشیع غزالی را ومیگوید اگر او شیعه باشد مصداقی از برای سنی باقی نمیماند
اقول از کتاب سرالعالمین غزالی که‌درآخر عمرش تصنیف کرده معلوم میشود که غزالی شیعه‌بوده چون حدیث غدیر خم را درآن کتاب نقل کرده وگفته
عمر بن‌الخطاب درآنروز گفته (بخ بخ لك یا اباالحسن اصحبت مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنه)
بعدگفته (وهذا رضاً وتسلیم وولایة وتحکیم ثم بعد ذالك غلب الهوی وحب‌الریاسته وحمل عمود الخلافة الی ان قال ثم ان‌ابابکرقال علی منبررسول‌اللهٖص اقیلونی فلست بخیر کم وعلیٖع فیکم »
در روضات از مرحوم محقق کرکی نقلکرده که فرمود الغزالی منا
واز مرحوم فیض در کتاب احیاء الاحیاء نقل فرموده شیعه بودن اورا
الحاصل قبرشان در شرقی شهرطوس است که پنج فرسخی مشهد است ودر تاریخ وفاتش محمد ابیوردی این شعررا گفته

نصیب‌حجةالاسلام ازاین سرای‌سپنج   حیات پنجه وپنج ووفات پانصدوپنج

فعلا از برای قبرشان اثر موجودی نیست ومکان دفنشان هم معلوم نیست
برادرحجةالاسلام غزالی احمد غزالی در علم وفقاهت تالی مرتبه حجةالاسلام غزالی بود ودر سنه پانصدوهیجده‌یا پانصدوبیست درقزوین‌وفات کرد وقبرش‌هم درقرب مزارامامزاده اسمعیل‌میدانند که‌آنجا مزاری بوده دارای بقعه وصندوق مشهور بامامزاده احمد لهذا یکی از بزرگان علماء در سلطنت محمد شاه قاجارحکم کردآن‌مزاررا خراب کنند که مردم اغواء بجهل نشوند فعلا هم‌آن‌مزار مخروبه است
این رباعی از احمد غزالی نقل شده

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد   با فقر اگر بود هوس ملك سنجرم
تا یافت جان من خبر ذوق نیمه شب   صد ملك نیم روز ببیك جو نمیخرم

سوم محمد بن حسین بن البیقهی نیشابوری المشهور به قطب الدین الکیدری الشیعی الامامی مصنف کتاب حدائق الحقائق فی شرح نهج‌البلاغه
او اول کسی هست که نهج‌البلاغه را شرح فرموده

درفوائد الرضویه است که نسب اومنتهی میشود بخزیمة بن ثابت ذوالشهادتین وتاریخ فراغش ازاین شرح اواخرماه شعبان سنه پانصدوهفتاد وشش بوده و کیدرقریه ایست ازقریه‌های بیهق وبیهق اسم ناحیه ایست که حاکم نشین اوسبزوار است ومحتمل است که مدفن ایشان سبزواز باشد

چهارم

ابو عصر محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی صاحب کتاب رجال

از نجاشی نقل شده انه‌کان بصیراً بالاخبارحسن الاعتقاد وانه ثقة عین وایشان ازتلامذه ابوالنصر محمد بن‌مسعود بن محمدبن عیاش کوفی مفسر بوده المعروف بالعیاشی

در کتاب هدایة الامام محدث قمی فرموده که شیخ عیاشی تمام ترکه پدرش را که سیصد هزار اشرفی بود انفاق برعلم وحدیث کرد وخانه‌اش مثل‌مسجد ازعلمآء ومحدثین بود

از معالم العلماء نقل شده که عیاشی اکبراهل مشرق بوده علمآ وفضلاوادبا وزیاده بردویست کتاب تصنیف فرموده

درروضاتست که کتاب رجال کشی فعلاموجود نیست وآنچه موجود است اختیارات کشی است که شیخ طوسی تصنیف کرده

تاریخ ولادت ورحلت‌ومحل‌دفنشان معلوم‌نیست وشاید مدفنشان درکش باشد

ونجاشی ابوالعباس احمد بن‌عباس بن محمد عبدالله‌النجاشی‌است صاحب کتاب رجال معروف که‌جمع علمآ ما اعتقاد باوداردند واورا افضل کتب رجالیه میدانند

ولادتش‌سنه سیصد وهفتاد ودو بوده ورحلتش درقریه مطیرآباد که قراء سامراست سنه چهارصد و پنجاه وایشان از اجله علمآء شیعه است

و کش بالفتح والتشدید قریه ایست درسه فرسخی جرجان وجرجان شهرعظیمی بوده بین خراسان و طبرستان ودرنزدیك جرجانست گنبد قابوس‌بن وشم گیروقابوس کنیه‌اش‌ابوالحسن ولقبش‌شمس‌المعالی بود وپدرش وشم گیرسلطان استراآبادوجرجان بود وبعد پسرش بهروزنام بسلطنت‌نشست‌وبعداوپسر دیگرش قابوس بسلطنت نشست واوپدرزن فخرالدوله پسررکن الدوله دیلمی بود ودرسنه چهارصدو یك قابوس را بقتل رسانید

قبرش در جرجان مشهور است وبالای قبرش گنبدیست معروف به‌قابوس وشاعر وادیب بود از اشعار اوست

قل للذی بصروف الدهر غیرنا — هل عاند الدهر الا من له خطر
اما تری البحر یعلو فوقه جیف — و یستقر باقضی قعره الـدارر
فان تکن عبست عبدا ازمان بنـا — و مسنا من تمادی بوسة ضـرر
ففـی السماء نجوم لااعدادلهـا — ولیس یکشف الا الشمس والقمر

در زینته المجالس است وهرگاه سطری از خط قابوس را صاحب بن عباد میدید میگفت مذاخط القابوس ام جناح الطاوس

پنجم ابوالقاسم محمود بن‌عمر بن محمدالملقب بجارالله‌الزمخشری وچون مدتی مجاور کعبه معظمه بوداورا جارالله میگفتندوپایشان در بعضی ازاسفارازبرف وسرما قطع‌شد وازتصنیفات‌ایشانست تفسیر کشاف که در مدحش گفته شده

ان التفاسیر فی الدنیابلا عدد — ولیس فیها لعمری مثل کشاف

ان کنت تبغی الهدی فالزم قرائته　　فالجهل کالداء والکشاف کالشافی

کتاب انموزج درنحوهم نیز از ایشانست

در روضاتست که سید محدث علامه میرمحمد حسین اصفهانی سبط علامه مجلسی فرموده اجمله علمائی که درظاهر سنی ودر باطن شیعه بودند زمخشری بوده وفرموده ازمطالعه کتاب ربیع الابرارشان مطالع شدم بکلامی که صریح است درشیعه بودن ایشان که قابل تاویل نیست

درفوائد الرضویه ازابن خلکان نقل فرموده که زمخشری در بین راه مکه وارد بغداد شدسید هبةالله معروف بابن الشجری که ازاکابر علمای امامیه بود چون ازمقدم زمخشری خبردارشد بدیدن او رفت چون اورا ملاقات کرد قدری صحبت علمی کردند این اشعررا خواند

و استکثر الاخبار قبل لقائه　　فلما التقینا صدق الخیر الخبر

بعد این دوبیت را خواند

کانت مسائلة الرکبان تخبرنی　　عن جعفر بن فلاح احسن الخبر

ثم انتقیا فلا رایه مما سمعت　　اذنی باحسن مما قدر ای بصری

حاصل مضمون این اشعار اینست که قبل ازملاقات شمامدائح وتوصیفاتی ازشما می شنیدیم بعد که شما راملاقات کردیم ازآن توصیفات چیزی درشما ندیدم مضمون قل‌قائغ وتسمع بالمعیدی خیرمن‌ان‌تراه

چون ابن شجری از تمثیل باببات فارغ شد زمخشری گفت ازحضرت پیغمبرص روایت شده وقتیکه زیدالخیل که یکی ازاشراف اصحاب حضرت پیغمبرص بود بصحبت حضرت پیغمبرص نائل شدفرمود(یا زید ماوصف‌لی احدفی الجاهلیة فرایته‌فی‌الاسلام الارایته دون ماوصف‌لی غیرک)یعنی‌ای زیدهیچکس درجاهلیت ازبرای من وصف نشده که دراسلام اورا بدان صف بیابم بلکه اورا پست ترازآنچه‌وصف شده بود دیدم بغیر تو

پس عبدالرحمن بن‌محمد انباری گفت من در محضرابن‌الشجری وزمخشری حاضر بودم که بایکدیگر مکالمه کردند وتعجب کردم که چگونه ابن‌شجری بشعروزمخشری بحدیث استشهاد نمودند بریکدیگر

تولد زمخشری سنه چهارصدوشصت‌وهفت بود ورحلتش‌درجرجان خوارزم بود روزعرفه سنه‌پانصد وسی وهفت وزمخشری وصیت کرد که برلوح قبرش این رباعی را بنویسند

الهی قداصحبت ضیفك فی الثری　　وللضیف حق عند کل کریم

فهب لی ذنوبی فی قرای فانها　　عظیم و لا یقری بغیر عظیم

وزمخشر قریه بزرگی است از خوارزم و خوارزم ناحیه کبیره ایست که قصبه او جرجانیه است

ششم حاج ملا هادی بن ملا مهدی السبزواری مصنف شرح منظومه و غیر آن واو مرد حکیم عابد زاهدی بود تاریخ ولادت ایشان هزارودویست ودوازده است مطابق کلمه‌غریب‌ورحلتش بیست وهشتم ذی‌الحجة‌الحرام هزارودویست‌وهشتادونه بودومدت عمرش‌هفتادوهشت سال بودمطابق با کلمه حکیم در تاریخ رحلتش گفته شد

تاریخ و فاتش ار بپرسند　　گویم که نمرد زنده ترشد

قبرش در خارج درواز سبزوار بقعه وبارگاه وگنبدی دارد

در فوائد الرضویه است که بجهت این مرحوم ومرحوم ملا علی قربوزی در طهران‌در یکروز تعزیه گرفتند چنانچه محمد بن درید وابوهاشم جبائی در یکروز وفات کردند که‌مردم گفتند(مات‌علم اللغة‌والکلام)

ابن درید شیعه بود واین اشعار ازایشانست

اهوی النبی محمداً ص و وصیه — وابینیه و ابنته البتول الطاره
اهل العباء فانّنی بولائهم — ارجوالسلامة والنجافی الاخره
واری محبة من بقول بفضلهم — سبباً بجیر من السبیل الجائره
ارجوبذاك رضی المهیمن وحده — یوم الوقوف علی ظهورالساهره

مقصد پنجم

در ذکر مشاهیر از علمای امامیه و بزرگانیکه از خراسان بودند ودر غیر خراسان مدفونند

اول شیخ الطائفه ابوجعفر الثالث محمد بن حسن طوسی رحمة الله علیه که در نجف اشرف مدفونند

تاریخ ولادت ورحلتشان در فصل دوازدهم از باب سوم ذکر شد

ایشان درسن بیست وسه سالگی ازطوس ببغداد رفتند ومدت پنجسال خدمت مرحوم شیخ مفید تلمذ فرمودو بعدازایشان مدت بیست سال خدمت سیدمرتضی علم الهدی تلمذ فرمودو بعدازرحلت ایشان دوازده سال در بغداد توقف فرمود

درسنه چهارصد وچهل وهشت در بغداد بین شیعه وسنی نزاع شد

سنی ها ریختند بخانه مرحوم شیخ که درمحله «کرج» بود واسباب خانهٔ شیخ را غارت کردندو کتبش را سوختند

بعد شیخ مشرف شد بنجف اشرف ودوازده سال درنجف اشرف توقف فرمود ودرسن هفتاد وپنج سالگی از دنیا رحلت فرمود

در روضاتست که جماعتی از علمآء ذکر کرده اند که درمیان شیعه بعدازشیخ طوسی تاهشتادسال مجتهدی نبود وشیعیان عمل مینمودند بنهایهٔ شیخ طوسی ومعتنی بودند بفتاوی ایشان

درحیات شیخ جمعی از بزرگان وارد نجف اشرف شدند وسه روز روزه گرفتند وشب جمعه غسل کردند ودرمیان حرم مطهرحضرت امیرمتوسل بآن بزرگوارشدند که امر کتاب نهایه ورجوع بفتاوی او برآنها منکشف شودپس همه درخواب دیدند که حضرت امیرالمومنین بآنهافرمود ماصنف فی فقه اهل البیت کتاب یحق للاعتماد علیه والرجوع الیه مثل النهایة وذلك لان مصنفه قداخلص النیة فیه لله سبحانه فلاترتابوافی صحة ماذکرفیه واعملوابه وافتوا بمسائله فانه مغن من جهة حسن ترتیبه وتهذیبه عن سائرالکتب ومشتمل علی المسائل الصحیحة الخ

دوم خواجه نصیر الملة و الدین محمدبن حسن طوسی که در کاظمین ع میان رواق بالای سر مطهر مدفونست

در باب نهم بعضی ازحالات شریفشان ذکرشد وایشان اصلا اهل جهرود قم بوده اند لکن تولدشان ونشوو نمایشان در طوس بوده

وایشان ازتلامذه والدماجدشان بودند ووالدش ازتلامذهٔ مرحوم فضل الله راوندی بود وفضل الله راوندی ازتلامذهٔ سید مرتضی رازی برادرسیدمجتبی ابن الداعی است وازتلامذهٔ جعفربن محمددوریستی است وازتلامذه سید رضی صاحب نهج البلاغه بود

چون صیت علمیت خواجه منتشر شد ناصرالدین حاکم قوهستان که از بزرگان امراء اسمعیلیه بود خواهان او شد و اورا بقائن طلبید و نزد خود نگه داشت و مرحوم خواجه اخلاق ناصری را باسم او نوشت بعد ابن علقمی وزیر معتصم خلیفه عباسی از خواجه نزد ناصرالدین سعایت کرد
ناصرالدین بخواجه ظنین شد ومرحوم خواجه را مقیداً بقزوین نزد علاءالدین محمد پادشاه اسماعیلیه فرستاد در سنه ششصد وپنجاه وسه که هلاکوخان قصد اسمعیلیه را نمود جناب خواجه سلطان اسمعیلیه را وادار نمود بمسالمت هلاکوخان و باین سبب مقرب نزد هلاکوخان گردید
در سنه ششصد وهفتاد ودو خواجه باجمعی از اکراد ازراه مراغه ببغداد تشریف برد ولادت با سعادتش در یازدهم جمادی الاولی سنه پانصد ونود وهفت در طوس ورحلتش در بغداد روزغدیر سنه ششصد وهفتاد ودو بود ودر رواق بالاسر کاظمین دفن شده

سوم ابوجعفر الرابع عماد الدین محمد بن علی بن حمزة الطوسی المشهدی المشتهر بعماد الطوسی والمکنی عند الفقهاء بابن حمزة الطوسی صاحب کتاب وسیله که ازمتون فقیهه مشهوراست
درکامل بهائی نسبت داده کتاب الثاقب المناقب را بایشان
درروضات فرموده ایشان ازتلامذه شیخ الطائفه شیخ طوسی هستند وتاریخ ولادت و رحلتشان معلوم نیست ودر کربلای معلی نزدیك قبرستان وادی این قبری است که بقعه مختصری هم دارد ومنسوب بایشانست وبعضی احتمال داده‌اند که اوقبرحسن بن حمزة الحلبی باشد
درباره ایشان درامل الامل فرموده کان عالما فاضلا فقیها جلیل القدر

چهارم عبدالله بن حمره بن عبدالله بن جعفر بن الحسن بن علی بن النصر الطوسی
فاضل فقیه صالح له مولفات یرونها ایها العلامه عن ابیه عنه ونقل عن منتجب الدین انه فقیه و ثقة وجه تاریخ ولادت ورحلت ومحل دفنشان معلوم نیست

پنجم خواجه نظام الملك حسن بن علی بن اسحق بن عباس الطوسی الملقب به نظام الملك
درروضات از ابن خلکان نقل کرده که اواز اولاد دهاقین بوده ومشغول شد بتحصیل علم فقه و حدیث ومدتی در ملخ خدمت علی بن شاذان کاتب بوده وازآنجا رفت بمرو نزد طغرل بیك پدرآلب ارسلان اوهم چون آثار علم و کمال دروی دید اورا نزد پسرش الب ارسلان فرستاد و کاغذی بوی نوشت که باید خواجه مشیر ودبیر توباشد
بعد که سلطنت منتقل به آلب ارسلان شد درسنه چهارصد وپنجاه وشش بخواجه منصب وزارت داد امور درمدت بیست سال واگذار بمرحوم خواجه بود وهمه اوقات درمجلسش فقهاء بودند
بعد ازآلب ارسلان مدت پانزده سال دراصفهان وزیر پسرش سلطان ملکشاه سلجوقی بودو اول کسیکه بناء مدرسه نمود ایشان بودند که درچندشهر ازشهرهای جامعه اسلامی مدرسه ساختند نظیر بغداد وبصره وهرات واصفهان ونیشابور
ایشان نقل حدیث میکرد ومیگفت می‌میدانم که قابل این نیستم لکن میخواهم خودم را داخل در قطار نقله حدیث بنمایم واین رباعی ازایشان نقل شده

بعدالثمانین لیس قوة   قد ذهبت شرة الصبوة

کاننی والعصا بکفی　　موسی ولیلن بلانبوة

از تخلیص الاثار نقل میکند درذیل ترجمه طوس ینسب الیها الوزیر نظام الملک حسن بن علی بن اسحق لم یروزیرا ارفع منه قدراولا اکثر منه خیراولا اثقب منه رایا

ولادتش درطوس بود سنه ٤٠٨ ودردهم ماه رمضان سنه ٤٨٥ درقریه صحنه که نزدیک نهاوند است کشته شد

یکروز گفت درخلافت عمر بن خطاب دراینموضع جمع کثیری از صحابه کشته شدند و در همان شب جوان صوفی بکارد اورا بقتل رسانید جنازه اورا آوردند باصفهان ودر مدرسه خودشان دفن کردند وشبل الدوله دامادشان باین رباعی ایشانرا مرثیه گفته

کان الوزیر نظام الملک لؤلؤة　　نفیسة صاغها الرحمن من شرف

عزت فلم تعرف الایام قیمتها　　فردها غیرت منه الی الصدف

بعضی ازحالاتش درخاتمه باب نهم ذکر شد

ششم مولانا ملا عبدالله بن حاج محمد التونی البشروی مصنف وافیه وشرح ارشادعلامه عالم فاضل فقیه صالح زاهد عابد

درروضات از ریاض العلما نقل میکند « انه کان من اورع اهل زمانه واتقاهم بل کان قاضی مولانا احمداردبیلی

ایشان مدتی دراصفهان تحصیل علم کردند بعد مشرف شدند بمشهدمقدس وآنجا توطن فرمودند بعد بعزم زیارت اعتاب مقدسه ائمه عراق با برادرشان جناب آقا ملا احمدحرکت کردند ومدتی در قزوین میهمان مولانا ملا خلیل قزوینی بودند بعد حرکت فرمودند بجهت تقبیل اعتاب مقدسه ائمه عراق ودرکرمانشاه از دنیا رحلت فرمود درسنه ١٠٧١ ودرکرمانشاه نزدیک قنطره شاهی دفن شد وقبه مختصری هم روی قبرشان ساختند

در قصص العلما است که روزی شاه عباس کبیر آمد میان مدرسه بدیدن آخوند ملا عبدالله دید مدرسه خلوتست وطلبه ندارد سلطان فرمود چرا اینطورمدرسه خلوتست وطلبه ندارد فرمودجوابشرا بشماخواهم گفت

بعد که جناب آخوندتشریف برد ببازدید سلطان شاه عباس اصرار کرد که از اوحاجتی بخواهد جناب آخوند فرمود حال که اصرار میکنی حاجت من اینست که من سوارشوم وشما جلواسب من تاسر میدان اصفهان پیاده راه بروید

سلطان از آن انقیادی که ازعلماء داشت قبول کرد آخوند سوارشد وسلطان پیاده جلواسبش راه رفت که همه اهل اصفهان دیدند

پس آخوند سلطان را وداع فرمودومراجعت کرد

یکروز بازسلطان آمد میان مدرسه بدیدن جناب آخوند دید مدرسه طلاب زیادی دارد سوال فرمود چه شدکه مدرسه سالهاخالی بود وحال مملواست ازطلاب

جناب آخوند فرمود جهتش همان اجابت شما بود خواهش مراکه مردم دیدند علم اینقدرقرب و منزلت داردکه مثل شاه عباس در رکاب عالم پیاده راه میرود

هفتم برادر جناب آخوند ملا عبدالله تونی جناب احمدبن محمد التونی البشروی صاحب

حاشیه شرح لمعه وغیراو

در امل الامل است انه فاضل عالم زاهد عابد ورع من المعاصرین و ایشان ساکن مشهد بودند و تاریخ رحلت ومحل دفنشان معین نیست

بدانکه بشرویه وتون دوقصبه هستند از طبس و طبس از اعمال خراسانست و فعلا نام تون را فردوسی گذارده اند

هشتم جناب آقا میرزا محمدبن عبدالنبی بن عبدالصالح النیشابوری المعروف بمیرزا محمد الاخباری الامامی

ولادتش در ذیقعده سنه ۱۱۸۸ بوده ومدتی مجاور نجف اشرف بود ومدتی در کربلای معلی بود وبعد مجاور کاظمین شد

ولادتش دردوشنبه بیست ویکم ذیقعدة الحرام سنه ۱۰۸۸ بود ودرحدود سنه ۱۲۳۳ درکاظمین بامرجناب آقا سید محمد مجاهد پسرمرحوم صاحب ریاض او را بقتل آوردند و چون خیلی متجاهر و متجاسر بود درتخفیف علماء اعلام لهذا مرحوم حجة الاسلام آقا سید محمد مجاهد حکم بقتل اوفرمود وازمصدرحکومت بغداد هم امر بقتل او صادر شد وایشان تصنیفات زیادی دارند

نهم حسین بن علی الواعظ الکاشفی السبزواری صاحب روضة الشهداء واخلاق محسنی و غیر این دو ـ ایشان در سنه نهصد و ده در هرات فوت کرد؛ و قبرشان در هرات معلومست .

دهم جناب آقا میرزا محمد المشهدی الطوسی صاحب تفسیر کنزالحقایق وبحرالدقایق ابن مولانا اسمعیل

ایشان ازتلامذه مرحوم فیض بوده ، تاریخ ولادت ورحلت ومحل دفنشان معلوم نیست

یازدهم جناب حاجی محمد ابراهیم بن حاجی محمد حسن الکاخکی الکرباسی

مدرسه حاجی حسن که واقعست درخارج بست بالا خیابان منسوبست بوالد ماجدایشان ، تولد والدشان جناب حاجی محمد حسن در محله (حوض کرباسی بوده)

(جهت نامیدن این محله را بحوض کرباسی اینست که زنی ازشیعیان بانی حوض آبی شددراین محل از پول چرخ ریسی ، لذاآن محله را محله حوض کرباسی نامیدند)

تولد خودآنمرحوم درکاخک گنابادبود (شش منزلی مشهد) درسنه ۱۱۸۰ ورحلتشان دراصفهان بود سنه ۱۲۶۲ . قبرشان دراصفهان معلومست

دوازدهم جناب علاءالدین خواجه عطا ملك جوینی حاکم بغداد که ازاولاد ابوالمعالی جوینی بودند

و او مرد فاضل و شیعه کاملی بود ، از مؤلفات اوست (تاریخ جهان گشا) ، ابن میثم شرح نهج البلاغه را بنام ایشان نوشته

ازخیرات جاریه ایشان آنست که در نجف اشرف نهری جاریکرد ازشریعه فرات وزیاده برصدهزار

دینار زر سرخ در او خرج کرد

پسر او بهاءالدین محمد بود حسن بن علی طبرسی کتاب (کامل بهائی) را باسم او نوشته و او هم شیعه امامی بود

برادر او شمس الدین محمد جوینی (الملقب به صاحب دیوان) بود، و او در زمان هلاکوخان بود در دوشنبه چهارم شعبان سنه ششصد و هشتاد و سه اورا شهید کردند

این رباعی در شهادت ایشان گفته شد

ازرفتن شمس ازشفق خون بچکید — مه روی بکند وزهره گیسو ببرید

شب جامه سیاه کرد از ماتم وصبح — برزد نفس سرد و گریبان بدرید

چون این رباعی را شیخ مصلح الدین (سعدی) شنید بسیار تمجید و تحسین کرد

مقصد ششم

در ذکر مشاهیر از عرفاء صوفیه از شیعه امامی که از خاك خراسان بودند یا درخاك خراسان مدفونند

اول ابو نصر احمد بن محمد بن جریر بن عبدالله البجلی الشیعی الجامی الخراسانی المعروف به ژنده پیل صاحب کتاب نفخات الانس

در روضات است که او از اعاظم ائمه صوفیه بوده و نسبش بسی و پنج واسطه منتهی میشود بحضرت اسمعیل بن ابراهیم الخلیل

تولدش در قریه نابق بود که از توابع ترشیز است و ترشیز از بلدان خراسانست، هیجده سال در میان کوههای ترشیز مشغول ریاضت بود، بعد رفت بجام که سه منزلی مشهد است تقریبا مشغول هدایت و ارشاد خلق شد و نقل کردند که ششصد هزار نفر از متمردین آن نواحی بدست احمد جام توبه کردند و در آنجا کتبی تصنیف کرد

از تصنیفات اوست کتاب (روضة المذنبین) که اورا در سنه پانصد و بیست و شش تصنیف کرد باسم **سلطان سنجر سلجوقی** کتاب دیوانی دارد در اشعار

در مجالس المومنین است که شاه اسمعیل صفوی یکروز تفأل نمود بدیوان شیخ احمد جامی بجهت کشف حال شیخ که چه مذهب دارد؟

ناگاه در اول صفحه دست راست این قطعه فاخره آمد

ای زمهر حیدرم هر لحظه در دل صد صفاست — از پی حیدر حسن مارا امام و رهنما است

همچو کلب افتاده ام برخاك درگاه حسن — خاك نعلین حسین اندر دو چشم توتیا است

عابدین تاج سر و باقر دو چشم روشنم — دین جعفر برحقست و مذهب موسی رواست

ای موالی وصف سلطان خراسان را شنو — ذره از خاك قبرش دردمندان را شفا است

پیشوای مومنین است ای مسلمانان تقی — گر نقی را دوست داری در همه مذهب رواست

عسکری نور دو چشم عالم و آدم بود — همچو مهدی یك سپهسالار درمیدان کجاست

قلعه خیبر گرفته آن شهنشاه عرب — زانکه در بازوی حیدر نامه از لافتی است

شاعران از بهر سیم وزر سخنها گفته اند

احمد جامی غلام خاص شاه اولیا است

ایضا این رباعی از احمد جامی است

گر منظر افلاك شود منزل تو — وز کوثر اگر سرشته باشد گل تو
چون مهرعلی نباشداندر دل تو — مسکین، تو وسعی های بیحاصل تو

وفات جامی چنانچه در تاریخ اخبار البشر است در حدود سنه ٥٣٦ بوده مطابق با(احمد) جامی قدس سره) وقبرش هم در تربت شیخ جام بقعه و بارگاه عالی دارد وکاشیهای معرق بسیار خوب درمقبره‌اش کار شده

دوم عبدالرحمن بن نظام الدین الملقب بمولی الجامی

احتمال میرود که سنی باشد بخلاف احمد جامی بلکه قاضی نورالله درمجالس‌اورا ازمتعصبین اهل تسنن شمرده باآنکه معروف است که اوشیعه تراش بوده

این اشعار ازاوست

اصبحت زائدا لك یاشحنة النجف — بهر نثار مرقدتو نقد جان بکف.
میبوسم آستانه قدر و جلال تو — دردیده اشك عذر زتقصیرماسلف الخ

ایضا این رباعی از اواست

فارقت ولاحبیب لی الا انت — احباب چنین کنند احسنت احسنت
ظن‌میبردم که‌در فراقم‌بکشی — و الله لقد فعلت ما کنت ظنین

واو تصنیفات زیادی دارد نظیر سبعه جامی ونفحات القدس وشرح‌کافیه ابن‌حاجب المعروف بشرح جامی فی النحو وغیر اینهم

درروضات ازمیر محمد حسین خاتون آبادی (سبط علامه مجلسی) نقلکرده اعتقادشان این‌بود که مولا جامی درظاهر سنی بوده تقیة ودرباطن شیعه بوده وادله بر این اقامه فرموده منجمله این شعری که درکتاب (سبحةالابرار است)

پنجه ورکن اسد الهی را — بیخ برکن دوسه روباهی را

و منجمله ازمحقق کرکی نقل کرده که فرموده من همسفر بودم درراه نجف اشرف با مولای جامی وازاو تقیه میکردم

رسیدم ببغداد کنار شط نشسته بودیم درویشی آمدوقصیده غرائی درمدح حضرت‌امیرالمومنین خواند چون فاضل جامی شنید گریه کرد وسجده شکر بجای آورد وبآن درویش جائزه داد بعدبمن گفت چرا سوال نکردی ازسبب گریه و سجده‌ام گفتم سببش معلوم است چون امیرالمومنین‌ع خلیفه چهارم است وتعظیمش لازم است باینجهت گریه کردی وسجده‌شکر بجای آوردی

گفت‌نه بلکه‌امیرالمومنیق ع خلیفه اول است من دراینجا نباید ازشما تقیة بنمایم

بدانکه من شیعه امامی خالص هستم وجهة گریه وسجده‌من این بود که‌این‌قصیده‌مال‌خودمن‌است ولکن تقیة تخلص‌خود را دراوذکر نکردم وچون دیدم این درویش میخواهد شکر کردم که‌مقبول طباع افتاده واین‌علامت وصول بدرجه قبولست

الحاصل ولادت ایشان سنه ٩١٧ بوده وقبرش درهرات است وتاریخ فوتش سنه هشتصد ونود وهشت بود

درقصص العلما است که مرحوم فیض چشم چپ اومعیوب بود جامی این بیت را جهت اوفرستاد

روبه صفتا اگرتوروباه نهٔ — چشم چپ توراست بگوکورچراست

مرحوم فیض درجوابش اینر باعیرا فرستاد

درمذهب رندان جهان عین عطاست — چپ کوری وراست بینی این شیوه ماست

روبه صفتا اگرتوروباه نه‌ای — بغض علی وآل بگو درتو چراست

بعد می گوید این قضیه مال جامی شاعراست که دیوانی دارد یوسف وزلیخا نه آنکه درحق مولاناعبدالرحمن جامی باشد چون عصرمرحوم فیض متاخر بوده‌ازعصرعبدالرحمن چون ولادت فیض درسنه ۱۰۰۷ بوده

سوم امیرقاسم انوار معین‌الدین علی‌الموسوی که اصلا اهل آذربایجان بود

در مجالس‌المؤمنین است که ایشان ٤ مرتبه پیاده بمکه ومدینه مشرف شدواواشعار بسیارملیح شیرینی گفته منجمله قصیده ایست که مطلعش اینست

ایعاشقان ایعاشقان هنگام این شد کزجهان — مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان

وآخرآن قصیده اینست

قاسم سخن کوتاه کن برخیزعزم راه کن — شکر برطوطی فکن مردارپیش کرکسان

اودر۳ سالگی بعلم فایزشدچنانچه‌خود گفته

مرا علم ازل در سینه دادند — عجب علمی ولی در سی ندادند

ایشان ازشاگردان سلطان صدرالدین بن شیخ صفی‌الدین جدسلاطین صفویه بودرحلتش درقریه خرجرد ازقصبه جام بود سنه ۸۳۷ ودرهمان قریه‌هم مدفون شد

چهادم امیرمختوم پدرش امیر بهاءالدین ازاهل‌مدینه‌طیبه بودآمدبزیارت‌مشهد مقدس ودرنیشابور عیالی اختیار کردومیرمختوم ازآن متولد شد ودربزرگی بصحبت میر قاسم انوارفایزشد و بعدازچندی درخدمت میرقاسم درجام مرحوم شد واین‌اشعارازمیرمختومست که‌درمدح حضرت امیرالمؤمنین ع گفته

منزل آیات حکمت‌منبع سروجود — شاه مردان‌سریزدان بحراحسان کان‌جود

مالك ملك ولايت‌كاشف اسرارغيب — مظلع ديوان فطرت مقصدبودونبود

عارف سر کمالت برتر از کروبیان — منکرقدروجلالت کمترازگبرویهود

گوئیا قبرش‌درجام‌نزدیك‌قبرمیر قاسم انوار بوده باشدومیرقاسم‌درفوت‌اومرثیه گفته که‌مطلعش اینست

میرمختوم سفر کرد ووداعی فرمود — همه دلهای عزیزان بفراقش فرسود الخ

پنجم قطب‌الدین حیدرمقدم طایفه حیدریان واو درزمان الناصربالله عباسی بود ودر سنه ٦١٨ از دنیا رفت وقبرش درتربت حیدریه مقبره و کنبد وصحنی دارد وآنشهررا هم بمناسبت دفن ایشان تربت حیدریه مینامندواین‌قطب‌الدین‌حیدر ظاهرا غیرقطب‌الدین‌حیدرتونی باشدکه ازاولاد حضرت موسی‌بن‌جعفرع است‌وقبرش در تبریزمشهوراست

درمجالس‌المومنین است که بسیاری ازخوارق عادات بدست وی جاری گردیده ازآن‌جمله‌آهن بدست مرتضوی نشان موم گردیده ومشهوراست که‌دروقتی که‌بعزم زیارت‌حضرت‌امیرالمؤمنین ع متوجه شدچون بآن استان‌قدس‌رسید بسنگی که بدیواروضه متبر که نصب بود تکیه‌داده تا ۷روزحرکت‌نکردو

چیزی نخورد و نیاشامید و منتظر اشاره و رخصت بود تا آنکه در نیمه شب هشتم از روضه متبرکه آواز هائلی بیرون آمد که ساکنان نجف اشرف از خواب بیدار شدند و چنین بگوششان رسید که فرزند من حیدررا دریابید چون اطراف روضه را تفحص کردند اورا دیدند و از نام ونسب او سئوال کردند دانستند که اومراد حضرت امیر ع میباشد لاجرم همگی بپای بوس او مشرف شدند و فرمود بتواتر معلوم شد که اززمان رسیدن قطب الدین حیدر تونی بشهر تبریز اکثر ساکنین آن دیار بمذهب حقه امامیه درآمدند،

ششم الشیخ فریدالدین عطار محمد بن ابراهیم النیشابوری صاحب کتاب تذکرة الاولیاء و منطق الطیر و غیر اینها

ولادت او در زمان سلطان سنجربن ملکشاه بوده در سنه پانصد و سیزده در قریه کدگن که از توابع نیشابور و قریب بحیدریه است

در سنه ۶۲۷ در نیشابور شربت شهادت چشید بدست طائفه غزو تاتار و قبرش در نیمفرسخی نیشابور معلومست وبقعه مختصری هم دارد واز مشایخ شیخ محمد ملای رومی صاحب مثنوی میباشد و در صباوت درك کرده صحبت قطب الدین حیدر موسوی را

این رباعی را نسبت باو داده اند

زسگان کویت ایجان که دهد مرا نشانی — که ندیدم از تو بوئی وگذشت زندگانی
زغمت چو مرغ بسمل شب وروز میطپیدم — چو بلب رسید جانم پس ازین دگر تو دانی

هفتم حاج سید محمد بکتاشی المعروف بحاجی بکتاشی ولی نیشابوری

ولادتش در نیشابور بود بعد رفت ببلاد روم وچهل سال در بلاد روم مشغول ریاضت بود ودرسنه ۷۳۸ از دنیا رحلت فرمود وتاریخ وفاتش کلمه (بکتاشیه) است ومحل دفنشان براحقر معلوم نیست

هشتم میرزا عبدالحسین المقلب بفیض علیشاه و ایشان پسر امام جمعه طبس بودند و برای تحصیل علم دردولت کریمخان زند باصفهان رفت و بعد از مدتی رفت بشیراز و خدمت سید معصوم علیشاه رسید و در سنه ۱۱۹۹ دراصفهان رحلت کرد و قبرش در تخت فولاد اصفهانست و طبس از محل خراسان است وازآنجا تا مشهد مقدس ده منزلست تقریبا

نهم آقا محمد علی الملقب بنور علیشاه پسر میرزا عبدالحسین سابق الذکر واو باپدرش رفت بشیراز و مرید سید معصوم علیشاه شد

در زمان مرحوم میرزا مهدی شهید ثالث نور علیشاه آمد بمشهد مقدس میرزای شهیدامر کرد که گیسوانش را تراشیدند وآخرالامر اورا درشهر موصل مسموم نمودند و از قصاید او است که در مدح حضرت امیر ع گفته

ای رخت مهر سپهر انما — قامتت سرو ریاض هل اتی
شرحی ازموی تو واللیل آمده — آیتی ازوصف رویت والضحی
از ازل بهر ثنایت تا ابد — ذکر تسبیح ملك شد لا فتی
در وجوداثبات الا کس نکرد — تا نکردی نفی شرك ازتیغ لا
عاشقان هستند در فرمان تو — نقطه تسلیم و پرگار رضا

هر که شد مفتون زلف دلکشت — مطلق آمد از قیود ما سوی
از تو خواهد یکنظر نور علی — تا شود خاك وجودش کیمیا

وایضا از نورعلیشاه است قصیده که مطلعش اینست

کرد شهنشاه عشق در حرم دل ظهور — قد ز میان بر فراشت رایت الله نور
موسی جان میشافت در طلب جذبه — کرد تجلی زغیب بار قدنخل‌طورالخ

دهم آقا میرزا محمد الملقب بمشتاق علیشاه واو ازاهل تربت حیدریه بود بعد رفت بکرمان و درماه رمضان سنه ۱۲۰۶ بحکم جناب آخوند ملاعبدالله کرمانی اورا بقتل رساندند وقبرش درکرمان معروفست

یازدهم شیخ ابوسعید فضل‌الله بن ابوالخیر و او ظاهرا از اهل مهنه بودکه از محال گناباد است واز آنجا تا مشهد پنج منزلست

گفتند که قبرایشان بین سرحد خراسان وروسیه است، واو معاصر بوده باشیخ ابوالحسن‌خرقانی بین آنها وعارف مکاشفاتی بود وشیخ ابوالحسن خرقانی در سنه ۳۴۸ متولد شد و در شب عاشوراء سنه ۴۲۵ رحلت فرمود و در خارج قریه خرقان که مولد او بوده مدفونشد

خرقان قریه ایست ازقراء بسطام که در نزدیکی شاهرود است

درمطلع‌الشمس‌است‌بوعلی‌سینا چون‌مراتب علم وعرفان ومقامات شیخ ابوالحسن‌رااستماع‌نمود بخرقان آمد وابوالحسن زن بدخو وبدرفتاری داشت بوعلی آمد بدر سرای وی وازحال ابوالحسن جویا شد زن گفت ای بنده خدا آن زندیق سالوس را چه میکنی وناسزای زیادی بشیخ خرقانی گفت بوعلی دانست که شیخ درخانه نیست بصحرا رفت دید پشته هیزمی برروی شیری بار کرده ومثل درازگوشی او را میراند چشم شیخ خرقانی که ببوعلی سینا افتاد گفت من بارآنگرك درنده راکه عیالش باشد میکشم که این شیر غرنده بارم را میکشد(درخاتمه باب‌دوم این‌حکایت‌را ازئالی‌الاخبار نقل‌کردیم با جزئی تفاوت)

این رباعی ازشیخ خرقانیست

آندوست که دیدنش بیاراید چشم — بی دیدنش ازگریه نیاساید چشم
مـا را ز برای دیدنش باید چشم — گر دوست نبیند بچه‌کارآید چشم

دوازدهم درقریه صوفی آباد که از قراء سمنانست قبراحمد بن محمدبن احمدالبیابانکی المشهور بعلاءالدین سمنانیست وگویند که اودرایام شباب ملازم‌ارغون‌خان بودوپدرش بمرتبه‌وزارت بود پس شیخ را جذبه‌گرفت وازخدمت ارغون‌خان دست‌کشید بخانقاه رفت ولباس فقرپوشید

گویند درآخرایام عمرمی گفت آنچه مرا درآحر عمرمعلوم‌شداگردراوائل‌عمرمعلوم بودی‌ترك ملازمت سلطان‌را نمیکردم درخفا خداپرستی‌میکردم‌ودرپیش ملوك مهمات مظلومان راکفایت‌مینمودم رحلت ایشان در سنه هفتصد وسی‌وشش بود

سیزدهم حاجی‌ملاسلطان گنابادی‌الملقب بسلطان علیشاه صاحب سعادت‌نامه وغیرآن ولادتش درقریه توده نیمفرسخی بیدخت گناباد بوده وشب‌سه شنبه بیست وهشتم جمادی‌الاولی سنه‌هزار

و۲۵۱ ومدتی درسبزوار خدمت حاجی ملا هادی سبزواری مشغول تحصیل علم حکمت وکلام بود بعد رفت باصفهان ودست ارادت داد بحاجی محمدکاظم اصفهانی بعد برگشت ببیدخت گنابادومرشد طایفه‌صوفیه شد ودرسحر شب ۲۶ ربیع‌المولود سنه ۱۳۲۷ بدست بعضی ازمرید های خود کشته شد وقبرش در بیدخت گنابادمعلوم است وگنا باددر۶منزلی مشهداست

چهاردهم ابوعبدالرحمن احمدبن علی بن الشعیب النسائی صاحب کتاب‌الخصائص والسنن احمد الصحاح است وکتاب‌خصائص درمناقب امیرالمؤمنین ع است چون وارددمشق شدو کتاب‌خصائص راتصنیف نموداهل حلم باواعتراض کردند که توچرا درفضیلت شیخین‌چیزی ننوشتی

درجواب گفت چون داخل دمشق شدم دیدم خیلی ازمردم‌ازامیرالمؤمنین ع منحرفند این کتابرا نوشتم بامیدآنکه مردم هدایت بیابند پس مردم شام اورا ازمسجد بیرون کردندو کم کم اورا ازشام بیرون کردندرفت برمله که نزدیك بیت المقدس است وآنجا فوت کرد وگفته شده که‌وصیت کردمرا حمل کنید بمکه وبین صفا ومروه دفن شد وفوتش در سنه ۳۰۳ بود ونساء اسم بلده‌ایست بخراسان بین اووبین سرخس دوروزاست وتا ابیورد یکروزاست

مقصدهفتم درذکر مشاهیرازعلمای‌اهل تسنن که‌ازخاك‌خراسان نبودندیادرخاك‌خراسان‌مدفونند

اول احمدبن شعیب السائی جامع صحیح نسائی که‌ازصحاح سنه حضرات اهل تسنن

فوتش درسنه ۳۰۳ بوده ومحتمل است که مدفنش درنساء باشد

جهت نامیدن اورا بنساء اینست‌چون مسلمین خراسانرا فتح کردندآمدند بنساء دیدندآنجایك نفرمرد پیدا نمیشود

گفتنداهل اینجا همه زن هستند وزن هم که مقاتله نمیکند آنجارا واگذاردند

دوم ابوالحسن مسلم بن حجاج نیشابوری که‌ازاعاظم وکبار نیشابوربود صحیح مسلم که‌ازصحاح سته اهل تسنن است منسوبست بایشان ودرسنه ۲۶۱ درزمان‌معتمد عباسی ازدنیارفت درقریه‌نصرآباد که‌ازقراء نیشابوراست رظاهرا مدفنش هم‌آنجا باشد

سوم ابوبکراحمدبن الحسنیی البیهقی الخسرو جردی الفقیه الشافعی

و امام‌لحرمین جوینی درحق‌او گفته مامن شافعی‌الذهب‌الا وللشافعی علیه منة الااحمد البیهقی‌فان له علی‌الشافعی منة وکان من اکثرالناس نصرالمذهب‌الشافعی

فوت اودرسنه ۴۵۸ بود درنیشابور وجنازه اشرا دربیهق دفن کردند

« بیهق محالیست که‌حاکم نشین اوسبزواراست ، خسروجرد دریکفرسخی سبزواراست»

چهارم ابوالمعالی امام‌الحرمین عبدالملك‌بن الشیخ عبدالله الجوینی الشافعی استاد الغزالی است

جهت ملقب شدنش باما الحرمین این بود که مدت چهار سال در مکه معظمه تدریس میکردو فتوی میداد بعد برگشت بنیشابور و در سنه ٤٨٨ در قریهٔ از قرای اسفرائن که از محال سبزوار است از دنیا رفت.

و جسدش را آوردند بنیشابور و در خانه خود او دفن کردند.

در تاریخ ابن خلکانست که بعد از چند سال جسد اورا حمل نمودند بمقبرهٔ حضرت سیدالشهداء ع و در جنب قبر پدرش شیخ عبدالله دفن کردند.

پدرش هم از اجله علمای شافعیه بوده

(جوین ناحیه‌ایست در نزدیك سبزوار. چهارصد قریه وچهارصد قنات‌دارد)

پنجم ابو اسحق ابراهیم بن محمدالاسفرائینی الملقب برکن‌الدین الفقیه الشافعی مدرسه بزرك نیشابور بجهت او بنا نهاده شد.

وفاتش روز عاشورای سنه چهارصد و هیجده بوده.

جسدش را حمل نمودند باسفرائن و آنجا دفن کردند (اسفرائن از محال سبزوارومسقط‌الراس انوشیروان عادل بوده)

ششم ابوحامد احمد بن ابی‌طاهرالاسفرائینی الفقیه الشافعی، انتهت‌الیه‌الریاسة بیغداد در مجلس درسش جمعی از فقهاء حاضر میشدند.

ابن خلکان گفته وکان‌الناس یقولون لوراه‌الشافعی للفرح به

نقل شده یکی از فقهاء در مجلس مباحثه باو سخنهای زشت گفت. شب‌آمد نزد ابوحامد بعذرخواهی کردن!

ابوحامد این رباعی را خواند

جفاء جری جهراً لدی‌الناس وانبسط — وعذراتی سراً تأکد ما فرط

و من ظن ان یمحو جلی جفائه — خفی‌اعتذازفهو فی‌اعظم‌الغلط

یعنی ظلمست که تو جهراً نزد مردم بد بگوئی‌و بدگوئی تو میان مردم‌پهن شود ودرپنهانی عذرخواهی وکسیکه گمان کند ظلم آشکاری بعذر پنهانی محو میشود غلط عظیمی کرده

ولادتش سنه سیصد و چهل و چهار بود، فوتش در بغداد سنه چهار صد و شش بود و در دارالحرب بغداد دفن‌شد

هفتم ابوالفتح محمد بن عبدالکریم الشهرستانی المتکلم علی مذهب الاشعری صاحب کتاب(ملل و نحل بود)

ولادتش سنه چهارصد و شصت و هفت بود (در شهرستان) وفوتش نیزدرشهرستان بود در آخر شعبان سنه ٥٤٨

در روضات از تاریخ یافعی نقل کرده که‌شهرستان‌اسم است از برای‌سه‌شهراول‌درخراسانست بین نیشابور وخوارزم و باومنسوبست صاحب کتاب ملل و نحل

ودر کتاب کشگول از کتاب ملل و نحل نقلکرده که بعضی‌ازمردم‌منکر محسوسات ومعقولات‌همه هستند و میگویند «کلما فی‌الکون‌وهم‌اوخیال» وآنهاجماعت سوفسطائیه‌هستند و بعضی بمحسوسات

قائلند لکن معقولات هستند و آنها طبیعیون هستند و بعضی قائلند بمحسوسات و معقولات لکن منکر شرایع هستند و آنها صابئیهٔ هستند و بعضی قائل بمحسوسات و بمعقولات و باحکام شریعت هستند لکن نه بشریعت خاتم النبیین ص و آنها یهود و نصاری و مجوس هستند و بعضی قائل بمحسوسات و بمعقولات و بشریعت خاتم النبیین ص هستند و آنها مسلمانانند

هشتم عبدالملك بن محمد بن اسمعیل الثعالبی الملقب بالفراء النیشابوری مصنف کتاب (یتیمة الدهر) و (سمر البلاغ) و (فقه اللغه) وغیر اینها

درحیات الحیوان است انه راس المؤلفین وامام المصنفین

در روضاتست که ایشان خیلی مسافرت کردند و عجائب زیادی دیدند آخرالامر در باخزر نیشابور کشته شد سنه ۴۶۷ وخونش هدر شد (باخزر نزدیك تربت حیدریه است)

نهم سعد بن عمر بن عبدالله التفتازانی الهروی الشافعی مصنف کتاب مطول در معانی و بیان وغیراو

ولادتش سنه هفتصد و بیست ودو بود ورحلتش در سمرقند بود روز دوشنبه بیست و دوم محرم سنه هفتصد و نود ودو ونعشش را ازسمرقند حمل نمودند بسرخس و آنجا دفن کردند (سرخس سه منزلی مشهد مقدس است)

وملا سعد درمقام هجو یکنفر ازعلماء این شعر راگفت

و لست جدیر ندان تکونو مقدما   و ما انت الا نصف ضد المقدم

یعنی توقابل تقدم نیستی بلکه تو نصف ضدمقدمی که نصف مؤخر هستی (که خرباشد)

وایضا درسرخس است قبر فضل بن سهل وزیر مامون که در دوم شعبان سنه دویست و دو او را میان حمام بقتل رسانیدند

دهم ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن الفقیه الشافعی مصنف کتاب تیسیر فی علی التفسیر ودرحقش کفته شد « وهومن اجود التفاسیر »

مدتی درنیشابور خدمت ابی علی حسن بن علی النیشابوری المعروف بدقاق درس خواندومدتی نزد محمد بن ابی بکر طوسی ومدتی نزد ابواسحق اسفرائینی

رحلتش سنه ۳۷۶ بود در نیشابور در سن هشتاد و نه سالگی و در مدرسه نیشابور زیر پای استادش ابی علی دقاق دفن شد

یازدهم نظام الملة والدین حسن بن محمد بن الحسیر الخراسانی المعروف بالنظام الاعرج نیشابوری صاحب تفسیر کبیر وشرح برشافیه درصرف المعروف بشرح نظام

وایشان ازعلمای راس ماه تاسعه بودند واوهم عصر بود باملا جلال دوانی و ابن حجر عسقلانی واصلش وموطن اهل وعشیره اش درشهرقم بوده ازاین جهت بعضی احتمال دادند تشیع اورا چون قم شهریست که بنای آن ازاول برتشیع بوده

دوازدهم علی بن محمد بن علی الحسینی الحنفی الجرجانی المشهور بسید میرشریف

مصنف صرف میرو کبری و کتب دیگر
ولادتش سنه ۷۴۰ بود درولایت جرجان وفوتش در ششم ربیع الثانی سنه ۸۱۶ بود درشیراز وقبرش درشیرازاست واین رباعی از نتایج افکاراوست

بیخوابی شب جان مرا گرچه بکاست — درخواب شدی زروی انصاف خطاست
ترسم که خیالش قدمی رنجه کند — عذر قدمش بسالها نتوان خواست

سیزدهم ابوالعالی مسعودبن محمدبن مسعود نیشابوری الطرشیشی الفقیه الشافعی الملقب بقطب الدین ولادتش سنه ۵۰۵ بود وفوتش درآخر ماه رمضان سنه۵۷۸ بود وددردمشق ودر مقبره صوفیه دفن شد واینرباعی ازاوست

یقولون ان الحب کالنار فی الحشاء — الا کذبوا فوالنار تذکو وتخمد
و ماهی الا جذوة مس عودها — فدی فهی لا تخبو و لا تتوقد

ترشیش در ۵ منزلی مشهد مقدس است

چهاردهم ابوالبرکات محمدبن الموفق الجوشانی الملقب بنجم الدین الشافعی صاحب کتاب محیط فی شرح الوسیط ورفت بمصرومدرس شد درمدرسه که مجاورقبرامام شافعیست
ولادتش سنه ۵۱۰ وفوتش سنه ۵۸۷ بود ومدفنش درزیرپای امام شافعیست درمصر که بینشان یکپنجره است وجوشان فعلا معروف است بقوچان ودر سه منزلی مشهد مقدس است

پانزدهم معین الدین جاجرمی محمدبن ابراهیم فقیه شافعی
در نیشابورساکن بود وآنجا تدریس میکرد وهمانجا وفات کرد سنه ۶۱۳
جاجرم قصبه ایست واسطه میان نیشابور وجوین وجرجان

شانزدهم جوهری ابونصر اسمعیل بن حماد فارابی صاحب صحاح اللغة
مسکنش درنیشابور بوده وخطش درنهایت خوبی بود بحدی که مقابله میکرد با ابن مقلهودر حدود سنه ۴۰۰ درنیشابور وفات کرد ظاهرا قبرش درنیشار بور بود

هفدهم الدقاق ابو علی حسن بن علی النیشابوری
وفاتش درنیشابور بود ۴۰۵ وقبرش درنیشابور است

هیجدهم فریدخراسانی العالم المتبحرابوالحسن بن شیخ ابوالقاسم بن حسین البیهقی وایشان از اجله مشایخ ابن شهر آشوب بود واواول کسی است که شرح کرد کتاب (نهج البلاغه را)

نوزدهم القفال المروزی ابوبکر عبدالله بن احمدالشافعی الفاضل الفقیه

واو بسیار زحمت کشید در ترویج مذهب شافعی ، او سلطان محمود را از مذهب حنبلی بمذهب شافعی بر گردانید بجهت نمازیکه بمذهب ابوحنیفه خواند

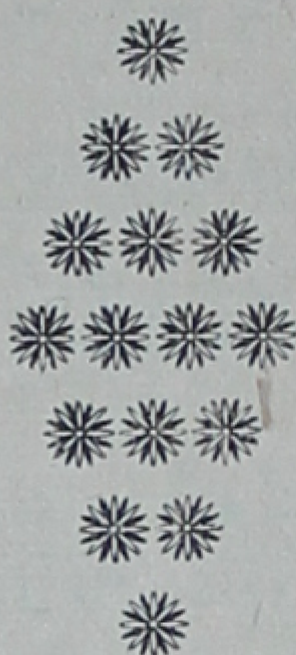
وفاتش سنه چهارصد وهفده بوده وقبرش درسحستانست که در سیستان باشد

بیستم = ابوالفضل احمد بن محمد بن احمد نیشابوری صاحب کتاب مجمع الامثال ـ

وفاتش سنه پانصد و پنجاه وقبرش در نیشابور است (میدان محله ایست در نیشابور ـ

مخفی نماناد که حقیرابداً تصدیق ازمسالك مختلفه متشتته ازقبیل صوفیه وشیخیه وسایر مسالك ندارم بغیرمسلك شیعه امامیه متشرعه که مطیع علمای اعلام و پیشوایان مذهبشان باشند وعمل برسائل فتوائیه مجتهد عادل حی اعلم بنمایند ، باقی مسالك همه نوعا دام عوام فریبی !و جلب حطام دنیوی است ! ؟ اعاذنا الله من شرور انفسنا ومن شرور الشیطان الرجیم

مقصود ازذکر مقصد ششم وهفتم این بود که معلوم شود خاك خراسان مربیست وفردا کمل هر صنف وطایفه ازخاك خراسان بوجود آمده



خاتمه درذکرمختصری ازشجره طیبه مقدس سادات رضویه وتقویه

ثقه الاسلام ورکن المسلمین آقا میرزا محمد باقر مدرس اول آستانه مقدسه رضویه رضوان الله علیه کتابی نوشته درسلسلهٔ مقدسهٔ رضویه واجمال آن کتاب شریف رادراین خاتمه ذکرمیکنیم چون بناء ایشان براستغراق واستقصاء بوده است وعلاوه ایشان اسماء مقدسه اموات واحیاء این سلسلة النور راذکر فرموده حقیراختصار نمودم بذکر بزرگان ازگذشتگان آن سلسلة النور ، ایشان اسماء مقدسهٔشان را بااوصاف شایسته ولایقه ذکر فرموده وحقیر بدون اوصاف ذکر کرده‌ام طلبا للاختصار

حقیر ذکرمیکنم این سلسلةالنور را از حضرت جواد الائمه ع ، (جلو اسماء مقدسه هر یك از طبقات امامزادگان محترم علامة ستاره (✲) گذارده میشود که طبقات معلوم باشد

بدانکه تمام سادات رضویهٔ تقویه نیز هستند چون عقب باقیمانده ازحضرت رضا ع منحصر است باعقاب حضرت جوادالائمه ع ، مثل آنکه اعقاب باقیه ازحضرت امام محمدباقر ع منحصر است باعقاب حضرت صادق ع چنانچه درعمدة الطالب تصریح است

و همچنین عقب باقیمانده از حضرت امام‌حسن عسگری ع منحصر است بحضرت حجةالله « عج » ،عقب باقیمانده از اولاد ذکور حضرت سیدالشهداء ع منحصر است بامام زین‌العابدین ع

بدانکه اولاد بلاواسطه حضرت‌جوادلائمه ع که از او عقبی باقیماند بغیر حضرت‌امام‌علی‌النقی الهادی ع منحصر است ظاهرا بجناب ابو جعفر موسی‌المبرقع۞ابن‌الجواد ع

این امام‌راده محترم تازمان بلوغش در مدینهٔ طیبه مشرف بود بعد تشریف برد بکوفه در سنه دویست و پنجاه و شش که سن شریفش در حدود چهل بود از کوفه منتقل شد بقم

از تاریخ قم نقل شده که اعراب قم بوی پیغام دادند که از جوار ما بیرون شو

پس آن بزرگوار بکاشان رفت و احمد بن عبدالعزیز بن دلف او را اکرام نمود و مقرر نمود که هرسالی هزار مثقال طلا و اسب مسرجی بایشان بدهند.

پس دو نفر از روسای عرب از کوفه بسراغ ایشان بیرون شدندوتفحص ایشانرادرقم نمودند و اهل قم را بسبب اخراج ایشان توبیخ زیادی کردند و روسای اعراب قم را بطلب ایشان فرستادند و ایشان را معززا و محترما وارد قم نمودند و از مال خود بجهت ایشان منزل و چند سهم از قرای تفریش‌را خریدند

بعدا اخوانشان جناب زینب و ام محمد و میمونه صبایای حضرت‌جواد ع ودختر جناب موسی المبرقع بریهیه وارد برایشان شدند تمام آنها در قم بودند تاآنکه از دنیا رفتند و در نزدقبرفاطمه بنت موسی بن جعفر عدفن شدند

از کتاب سیادةالسافه میرزا ابوالقاسم‌رضوی‌قمی‌لاهوری نقل‌شده که ایشان از جمعی از اصحاب حضرت‌جواد ع نقل‌فرمودند که چون موسی‌المبرقع کمال صباحت و ملاحت را داشت بنحویکه او را یوسف عصر خود میگفتند وقتی که از منزل خود خارج میشد برقع بصورت خود میانداخت بجهت تحفظ از نظر مردم .

و در شب چهار شنبه هشتم ربیع‌الاخر سنه دویست و نود ودو از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در قم معروفست و جناب مستطاب آقای قائم مقام رضوی دام اجلاله‌العالی مبلغ خطیری در تعمیر بقعه و صحن ایشان خرج کرده‌اند

مخفی نماناد که مراد از روسای عرب قم اشعریین هستند وآنها قبیلهٔ بودند در یمن که سنه ٩٤ از یمن بقم‌آمدند و سبب‌آبادی قم شدند

وجناب موسی‌المبرقع پسری داشت ابوالمکارم احمد ۞ ابن موسی‌المبرقع تاریخ رحلت‌ومحل دفنشان معلوم نیست.

جناب احمد پسری داشت ابوعلی محمدالاعرج . ایشان بسیار فاضل و پرهیزکار وعاقل بودند مثل جدش برقع بصورت میانداخت ، در روز یکشنبه ٣ ربیع‌الاول ٣١٥ در قم از دنیا رحلت فرمود و در مقبره جدش جناب موسی‌المبرقع دفن‌شد وتمام سادات‌رضوی مشهد مقدس و قم نسبتشان‌منتهی بایشان میشود و جناب محمدالاعرج پسری داشت جناب ابو عبدالله احمدالنقیب.

ایشان معاصر بودند باجناب حسین‌بن علی‌بن بابویه‌القمی و بعد ازوفات‌ابوالقاسم‌العلوی نقابت قم بوی تفویض شد

بدانکه معنای نقیب بحث کردن وکاویدنست وعمده‌مقصود از نقابت‌آنستکه‌چون‌پیغمبرص احکامی خاصه از برای ذوی‌القربی قرارداده بودو در اوایل خلافت بنی‌العباس بطون واعقاب بنی‌هاشم زیاد

شدند لذا محتاج شدبکسیکه نژاد انساب بنی هاشم را بطنا بعدبطن شناسدتا ذوی القربی معلوم شوند واجر رسالت بایشان اداء شود وخارج النسب خودرا داخل درنسب نکنند و انساب محفوظ بماند لذا اشخاصی بودند که عالم بانساب بودند واسم آنکسیرا که عالم باینمطلب باشد نقیب نامیدند واز برای نقابت آدابی است که درعلم انساب مقدمتا عنوان میکنند وضبط نسب گاهی بتسطیر میشود وگاه بتشجیر وچون بنی فاطمه از ریاست وتحکم بنی العباس تانف وعار داشتند لذانقیب الطالبین ونقیب العباسیین از اول جدا بودند ومنصب نقابت بسیار محترم وصاحب آن زیاده معظم بود حتی زمانی منصب نقابت الطالبین ودیوان مظالم وامارت حاج باسید جلیل طاهر ذوی المناقب حسین بن موسی والدماجد سید مرتضی وسید رضی بود وبعداز ایشان باسید رضی بود وبعدا ایشان باسید مرتضی ودرهرشهری نقیبی ازجانب نقیب النقباء کل معین میشد انجاصل جناب احمد نقیب درنیمه ماه صفر سنه ۳۵۸ درقم ازدنیا رحلت فرمود ودربقعه جناب موسی المبرقع دفن شد

ودرآن مقبره دربقعه است یکی بزرك ودیگری کوچك وفاصله فیمابین این دوبقعه تقریبا بیست ذراعست ودر بقعه کوچك دوصورت قبر است یکی قبر موسی مبرقعست ودیگر قبر احمد نقیب و در بقعه بزرك اول کسیکه دفن شد محمد بن احمد بن موسی المبرقعست

درمجالس المومنین است که نسب شریف سادات عظام رضوی مشهدمقدس وقم منتهی باحمدنقیب میشود وجناب احمد نقیب پسری داشت جناب ابوالحسن موسی وایشان بسیارفاضل ومتواضع وبااخلاق بودند درعنفوان جوانی نقابت سادات قم وکاشان بوی مفوض شدوعده سادات رضوی درزمان ایشان ذکورا و اناثا ۳۳۱ نفر بودند ووظیفه هریك ازجانب سلاطین آل بویه ماهی ۳۰ من نان وده درهم نقره بوده وسلاطین آل بویه ازجناب موسی بن احمد النقیب بسیار تعظیم وتکریم مینمودند مثل فخرالدوله وعضد الدوله وتاج الدوله وجناب موسی بن احمد باکافی الکفاة ابوالقاسم اسمعیل بن عباد بسیار خصوصیت داشتند وبینشان مکاتیب ومراسلاتی بود وایشان سنه ۳۷۵ بزیارت جدش حضرت رضا ع مشرف شد وتاریخ فوت ومحل دفنشان معین نیست

جناب ابوالحسن موسی پسری داشت جناب ابوعبدالله احمد✿ وایشان هم اسم وهم کنیه بودند با جدشان جناب احمد نقیب تولد ایشان روز شنبه پنجم ماه صفر سنه ۳۷۲ بود ورقم وتاریخ رحلت ومحل دفنشان معین نیست

مخفی نماناد تا احمدبن موسی بن احمد تاریخ مضبوطی مثل تاریخ قم دردست بود لکن بعداز ایشان تاریخی که وافی بتمام جهات باشد دردست نیست باید ازکتب انساب وفرامین سلاطین واز شجره نامهائی که بزرگان این سلسله نوریه درخوانواده های خود داشته اند مخصوصا سیدجلیل و عالم نبیل میرزا شمس الدین محمد که ازاجله علماء این سلسله جلیله است ودرسنه ۱۱۳۵ کتابی موسوم بوسیلة الرضوان تالیف فرموده ودردیباچه آن نسب خودرا بیان فرموده بقیه سلسله نورانیه رابدست آورد

جناب احمدبن موسی پسری داشت جناب سید محمد ✿ که تمام سادات رضوی مشهد وقم منتهی بایشان میشود

ایشان یك اصلی هستند که از اوشاخه طوبی بوجود آمد اول ازدوشاخه طوبی جناب عیسی بن محمد✿ است واو پسری داشت جناب بندار بن عیسی ✿ و او پسری داشت جناب سید ابوالفضل بن

بندار ✿ واوپسری داشت جناب سید امیرة بن ابوالفضل ✿ و اوپسری داشت جناب سید ابوالقاسم بن امیره واوپسری داشت جناب سید فارشاه بن ابوالقاسم ✿ واو پسری داشت رضی‌الدین سیدحسین بن فارشاه واوپسری داشت مجدالدین سیدعلی بن حسین ✿واوپسری داشت رضی‌الدین سید محمدبن‌سید علی ایشان یك اصلی هستند که ازاو دوشاخه ریحان بوجودآمد

اول از دوشاخه ریحان جناب السید محسن الامجد السید محسن بن سید محمد ✿ بود وایشان ازاجله علماء وسادات گرام و اشراف بودند

شیخ محمود بن‌ابی الجمهورالاحسائی کتاب شرح زادالمسافرین راباستدعاء ایشان تصنیف کرد ودرحین مجاورتشان درمشهد مقدس بحمایت جناب آقا سید محسن باملای هروی مناظراتی کرد

درمجالس‌المومنین است که والد ماجد جناب آقاسید محسن الرضوی درزمان سلطان حسین میرزای بایقرا ازقم بمشهد مقدس منتقل شد وجناب آقاسید محسن درمشهدمقدس‌بافاده علوم وترویج مذهب اشتغال داشت ودرسنه نهصدوسی ویك آقاسیدمحسن رضوی‌در مشهد مقدس ازدنیا رحلت فرمود وتاریخ فوتش ادخلوها بسلام آمنین است ومحل دفنشان معلوم نیست .

ابن ابی جمهور دراول رساله مناظراتش با ملای هروی فرموده بعدالحمد والصلوةانني كنت فی‌سنه ثمان وسبعين وثمان معه مجاورالمشهدالرضا ع وكان منزلي بمنزل‌السيد الاجل والكهف‌الاظل محسن‌بن محمدالرضوی القمی وكان من‌اعيان اهل‌المشهد واشرافهم بارا علی اقرانه بالعلم والعمل و جناب آقاسید محسن پسری داشت جناب آقا سید محمد مهدی ✿ ومحقق ثانی دراجازه که بایشان‌داده نوشته « بعدالسادات المحجلين ذی‌النسب‌الطاهروالحسب الفاخر جامع‌الكمالات‌الانسيه وصاحب‌النفس القدسيه الفاضل الكامل العلامةشمس الملة والدين محمد الملقب بالسيد العلامه مهدی بن المرحوم المبرور المتوج‌المحبورشرف‌السادات‌النقباء قدوةالاجلاءالفضلاءالاتقياءمحسن‌الرضوی‌المشهدی قدس‌الله روح‌السلف وادام ايام‌الخلف صحبنی عند توجهی الی خراسان فی سنة ست و ثلثين و تسعماه و عند عودی متوجها الی بلدة الايمان قاشان الی آخر ماقاله »

و جناب آقا سید محمد مهدی پسری داشت جناب سید محمد علی✿ وجناب آقا سید محمد علی پسری داشت جناب آقا سید محمد باقر- واوپسری داشت جناب سید محمد ابراهیم -واوپسری‌داشت جناب سید محمد باقر- واوپسری داشت العالم‌العلام والنحرير الفهام جناب سید صدرالدین - مصنف شرح وافیه آخوند ملا عبدالله تونی و ایشان از بزرگان علماء بودند

درروضات از جدش سید جعفر بن السید حسین‌الموسوی نقل کرده که فرمود من‌درسفرحاج باجناب سید صدرالدین بن محمد باقرالرضوی هم سفربودم دریوم‌النحر بمنی شخصی آمدکه او را نمیشناختم دردست راستش کاردی بود سربآسمان بلند کرد وبدست چپ حلقوم خود را کشف نمود وگفت

(اللهم ان‌كان هولاء تتقربون اليك بقربانيهم فانا اتقرب اليك بقربان نفسی »

یعنی پروردگارا ، اگر مردم تقرب میجویند بسوی تو بقربانیهایشان من تقرب میجویم‌بسوی تو به قربان کردن خودم را

بعد کارد را گذارد بگلوی خود و از گوش تا بگوش خود ذبح کرد وافتاد بروی زمین

بعید است که خداوند مواخذه فرماید بنده را که خودرا درراه حق اینقسم فانی بنماید

رحلت جناب سید صدرالدین رضوی درعشر شصت بود بعد ازهزار وصد درسن شصت و پنج سالگی و او برادری‌داشت امیر سید ابراهیم بن محمدباقروایشان ساکن‌همدان بودند و او پسری داشت‌مسمی

بسید محمد باقر که از بزرگان علمای اعلام بود

شاخه دوم ازدوشاخه ریحانی که از جناب رضی الدین محمد پدرجناب آقامحمد محسن الرضوی جدا میشود جناب سید علی بن سیدرضی الدین محمداست واوپسری داشت سید احمد واوپسری داشت سید مسعود واوپسری داشت سید سعید واوپسری داشت که متصف بود بعلم وفضل و کمال سید محمد جعفر که اجله فقهاء وزهاد وعباد بود

در تاریخ عالم آراست که میرمحمد جعفر بن محمد سعیدازشیوه فقاهت وعلوم‌منقول ترقی‌عظیمی کرد و بمرتبه اجتهاد رسید اما ازفرط احتیاط دعوی‌اجتهادنکردچون بغایت متورع ومتقی وپرهیزکار بود وازماکول ومشروب شبهه ناك مجتنب بود

جناب سید محمد جعفر پسری داشت العالم الفاضل میر محمد زمان وایشان ازاجله‌علماء بودند **مرحوم‌سیدعلیخان** درسلافةالعصر فرموده میرمحمد زمان بن محمد جعفر الرضوی المشهدی کان من عظماء علماء عصره توفی سنة احدی واربعین بعدالالف

درامل‌الامل است الامیرمحمد زمان بن محمد جعفر الرضوی المشهدی کان‌فاضلاعالماً فقیهاًحکیماً متکلماله کتب منهاشرح‌القواعد وقدقرء عنده‌الشیخ‌زین‌الدین‌بن‌محمدبن‌حسن‌الشهیدالثانی

صاحب‌حدائق درمبحث نمازجمعه' ازمحدث‌کاشانی نقل کرده(وکان السیدان الجلیلان امیرمحمد زمان ولدامیرمحمد جعفر وامیرمعزالدین‌محمدرحمهماالله مواظبین‌علی‌هذه‌الصلوة بمشهدالرضاع برهةمن‌الزمان

همچنین‌شیخ‌بهائی تجلیل‌زیادی‌ازجناب میرمحمد زمان فرموده

ازجناب میرمحمد زمان چند پسر بوجودآمد **منهم** میرشاه طاهر **ومنهم** امیرغیاث‌الدین محمد ومنهم‌جناب آقا میرحسن

درامل‌الامل فرموده که‌جناب آقا میرحسن بن‌میرمحمد زمان‌ازعلماء مشهد مقدس ومعاصر شیخ‌حر بوده و کتابی‌درفقه‌استدلالی نوشته‌که تمام‌نشده

میرشاه‌طاهربن محمد زمان پسری‌داشت میراحمد وایشان‌پسری‌داشتند میرطالب که معاصر بود بانصرالله میرزا ابن‌شاهرخ بن رضا قلی میرزا ابن نادرشاه

شاخه دوم ازدوشاخه طوبائیکه ازجناب سید محمد ابن‌احمد بن موسی ابن‌احمد النقیب منفصل میشود جناب آقا سیدعلی‌ابن سید محمد است وایشان پسری داشتند جناب آقا سید جعفروایشان پسری داشتند جناب سیدابومحمد وایشان پسری داشتند جناب آقا میرعیسی وایشان پسری داشتند جناب میر ابوالفتح وایشان پسری داشتند جناب آقا میرعلی وایشان پسری داشتند جناب آقا میرحسن وایشان پسری داشتند میریار وایشان پسری داشتند میرمحمد وایشان پسری داشتند میرمحمود وایشان پسری برگزیدهٔ داشتند میرشمس‌الدین محمد

درمجالس المومنین فرموده که سید نقیب میرشمس‌الدین محمد بسیزده واسطه بابی‌عبدالله‌احمد نقیب میرسد ومیرزاابوطالب‌ازاولاد‌امجاداوست ومدتی بنابر تفویض‌پادشاه مغفور بحکومت‌تبریز اشتغال داشت والحال‌فرزندان‌و برادرزادگان‌ایشان‌درمشهد مقدس‌رضوی باغایت‌حشمت وشوکت ساکنند انتهی

جناب میرشمس‌الدین محمدپسر برازندهٔ‌داشت جناب‌ابوصالح میرغیاث‌الدین عزیز

درحبیب‌السیر درمقام ذکر بعضی ازسادات ونقباء ومشایخ وعلمائیکه معاصر بودند بامعزالسلطنه والخلافه سلطان حسین میرزای بایقرا میفرماید‌مقدم این‌طبقه سادات عظام ونقباء کرام روضه مقدسه رضویه اند ودراکثر اوقات این پادشاه خجسته سپاه امیرنظام الدین ذوالحی وامیرغیاث‌الدین عزیز وامیر علاء الملك را دراین مقام

میمنت انجام بمنصب جلیل نقابت منصوب میمنودوچنانچه سزاوار علو منزلت وسمو مرتبت ایشان بود بمراسم آن امر قیام واقدام مینمودند واین سه نقیب واجب الترعیب ازسایر نقباء وسادات موسوی ورضوی باجتماع اسباب سعادت صوری ومعنوی امتیاز تمام داشتند وهمواره هم عالیه در تزویج وتعمیر مزار قدس آثار حضرت رضاع وضیافت صادر ووارد میگماشتند وتفوق وتقدم ایشان از آفتاب در وسط السماء ظاهر تر وحالانیز امر نقابت آن سده سنیه عتبه عالیه تعلق باولاد وامجاد آن سه بزرگوار دارد انتهی

میرغیاث الدین موقوفات زیاد بر اولادش وقف نموده در تاریخ نهصد وسی ودو میر غیاث الدین عزیز یك اصلی هستند که ازدوشاخه مرجان منفصل میشود

اول از آن دوشاخه مرجان جناب آقا میر محمد است وایشان جد اعلای سلسله جلیله ناظرها و وتحویلدار وخزانه دارها ووکیل ها ونوابهای آستان قدس هستند ودرزمان سلطان حسین میرزای بایقرا وبراکثر علماء وفقهاء مشهد مقدس مقدم بودند

ایشان فرزند برازنده داشتند جناب آقا میرزا ابوطالب که بغایت بزرك منش وعالیشان وبکثرت مال ضیاع مرغوبه منفرد وممتاز بودند واجله سادات خراسان خصوصا مشهد مقدس بعلوشان وبزرگی آنجناب وخلط موفور الشرف اوجناب آقا میرزا ابوالقاسم معترف بودند وجناب آقامیرزاابوطالب املاکشانرا وقف فرمودند برذکور ازاولاد وذکور ازاولادوذکورشان وایشان از آن املاك موقوفه بهره وربوده وهستندوایشان درسلطنت شاه طهماسب اول از دنیا رحلت فرمود وقبرشریفش دربالای سکوی داخلی درب صحن پائین خیابان طرف جنوب است وقبرش ممتازاست بسنك مرمر بسیار بزرگی

وایشان فرزند برازنده داشتند جناب آقا میرزا ابوالقاسم که از سادات عالی درجات مشهد مقدس بودند ومرحوم شاه طهماسب اول بایشان خیلی محبت داشت وایشان دو پسر متقی صالحی داشتند یکی جناب آقا میرزا ابراهیم وآنمرحوم جزیك صبیه اولاد دیگری نداشت المسمی بسیلمه بیگم که عیال پسرعمش جناب آقا میرزا بدیع ابن میرزا ابوطالب بن میرزا ابوالقاسم بن میرزا ابوطالب بود

لهذا درسنه هزار وسی وهشت تمام املاك خود راوقف فرمودند بعضی را براولاد خود للذکر مثل حظ الانثیین وبعضی را برعموم سادات رضوی ارض اقدس ذکورا واناثا بالسویه واملاك موقوفه ایشان تقریبا دومقابل املاك موقوفه جدشان جناب آقامیزا ابوطالب است وجناب آقا میزا ابراهیم در سنه هزار وچهل ودو ازدنیا رحلت فرموده ومرقد شریفشان درایوان کوه سنگی معلوم است واین اشعار بکتیبه میان ایوان بسنك حجاری شده

این عمارت بدور شاه صفی	برزمین آمد از بهشت برین
حوض پیش عمارتش گوئی	میدهد یاد کوثر وتسنیم
گفت فخر از برای تاریخش	عالم است و مقام ابراهیم

پسر دیگر جناب آقامیرزا ابوالقاسم بن میرزا ابوطالب جناب میرزا ابوطالبست برادر جناب آقا میرزا ابراهیم واین دو برادر درظل مراحم شاه عباس اول بمرتبه ترقی ونشو ونما رسیدند چون هر دوصغیر بودند که پدرشان جناب آقا میرزا ابوالقاسم ازدنیا رحلت فرمودند

درحبیب السیراست که الیوم سنه هزار وبیست وپنج هجری است هردو برادر درظل مرحمت شاهنامه معزز ومحترم ومحسود اقرانند

در سنه هزار وسی ویك که شاه عباس ماضی از تسخیر قندهار مراجعت کرد بمشهد مقدس تولیت آستان قدس را تفویض نمود بجناب آقا میرزا ابوطالب بن میرزا ابوالقاسم الرضوی

درسنه هزاروسی وپنج درسفرعراق عرب وفتح بغداد جناب آقامیرزا ابوطالب همراه شاه عباس بود بعد

از زیارت عتاب عالیات و مراجعت بمشهد مقدس جناب آقا میرزا ابوطالب در تهران از دنیا رحلت فرمود و جسد مقدسش را آوردند بمشهد مقدس و در گنبد حاتم خان نزدیك عتبه مقدسه دفن کردند از جناب میرزا ابوطالب پسر برازندهٔ بوجود آمد جناب میرزا محمد بدیع
در سنه هفتاد و چهار شاه عباس ثانی تولیت مشهد مقدس را بجناب میرزا بدیع ولد جناب آقامیرزا ابو طالب داد و زوجه ایشان سلیمه بیگم صبیه جناب آقا میرزا ابراهیم که متولی موقوفات پدرش بود رتق و فتق امور مهمه موقوفه را بعهده شوهرش جناب آقا میرزا بدیع قرار داده بود که نیابةً عنها تصرفات شرعیه مینمود

واما موقوفات جد اعلایش میر غیاث الدین عزیز وجد ادنایش جناب آقا میرزا ابوطالب را جناب میرزا محمد بدیع بالاستحقاق و الاستقلال هر گونه تصرفات شرعیه مینمود
جناب میرزا محمد بدیع اصلی است که **ازاو سه شاخه شهامت** بوجود آمد

اول از آن شاخهای شهامت جناب میرزا محمد حسن ابن میرزا محمد بدیع بود و از احفاد اوست جناب شهاب الدین الملقب شهاب التولیه ابن میرزا محمد رضا بن میر محمد علی بن میر محمد تقی بن میر محمد بن میر علی تقی بن میر محمد حسن بن میرزا محمد بدیع

دوم از آن شاخهای شهامت العالم الخبیر و الفاضل الکامل البصیر جناب آقا میرزا شمس الدین محمد ابن میرزا بدیع بود صاحب کتاب وسیلة الرضوان فی معجزات سید ناعلی بن موسی الرضاع وکتاب حبل المتین فی معجزات حضرت امیر المؤمنین ع وکتاب وسیلة الرضوان را درسنه هزار وصد وسی وپنج تالیف فرمود

ایشان صاحب مقاماتی بودند ازعلم وعمل وسر کشیك آستانه مقدسه بودند وایشان معاصر بودند باجناب میر محمدتقی بن میر محمد باقر بن محمدالرضوی النحفی المشهور بمیر محمد تقی الشاهی و با جناب میر محمد تقی خدائی واین جناب میر شمس الدین پسری داشت جناب آقا میرزا عسکری و روجه او آمنه خانم صبیه حاج میرزا محمد جواهری بود و آنمخدره املاکی براولاد خودوقف نمودو جناب میرزا عسکری پسری داشت میرزا شمس الدین محمد که هم اسم وهم لقب باجدش بود وجناب میرزا شمس الدین محمد پسری داشت میرزا سید حسن خزانه دار آستان قدس واو پسری داشت جناب حاج میرزا آقا خزانه‌دار وآقایان حزانه‌دارهای آستان قدس ازاولاد واحفاد او هستند

سوم از آنشاخهای شهامت جناب میر غیاث الدین بن میرزا محمد بدیع است وایشان پسری داشتند میرزا محمد ابراهیما که متولی آستانه مبارکه بودوجناب آقا میرزا محمد بدیع تولیت املاك جدش میر غیاث الدین عزیز وجد دیگرش میرزا ابوطالب را تفویض فرمود بجناب میرزا محمد ابراهیما و او بسیار جلیل ومحترم بود

شخص حمامی که مدیر حمام میرزا ابراهیم مدفون درگود سنگی بود روزدوازدهم ماه رجب هزارو صد ونود ویك غروب آفتاب درمیان صحن عتیق مقابل ایوان طلا خنجری بجنابش شد و بهمان ضربت از دنیا رفت ودر میان قرآنخانه ایوان طلا صحن عتیق دفن شد

جناب میرزا ابراهیما پسری داشت آقا میرزا محمد ناظر این سیدجلیل معاصر بود با شاه سلطان حسین صفوی و گویاوقت رحلت جناب آقامیرزا ابراهیما این آقازاده صغیر بود ولذا تولیت ازاین خاندان خلع شد ونظارت بآنها داده شد

از ایشان سه شاخه عدالت بوجود آمد

شاخه اول جناب آقا میرزا حسین بودواز اوپسری بوجود آمد جناب میر باقر واز او پسری بوجود آمد جناب میرزا عبدالحسین و از او دو پسر باز ماندکه هردو فعلا درحیاتند

شاخه دوم ازشاخهای عدالت جناب میرزا محمد مهدی‌ابن میرزامحمد ناظر بود که در زمان سلطنت شاهرخ نوه نادرشاه بصاحب جمعی آستان‌قدس‌ونائب الخدمه درپنج کشیک برقرارشد

واز جناب آقا میرزا محمد مهدی دوپسر بازماند یکی‌جناب آقا میرزاهادی که درسلطنت شاهرخ بمنصب تحویلداری آستانه مقدسه مفتخر شدوازاو پسری بازماند جناب آقا میرزا تحویلدار که درسنه هزار ودویست وهفتادوشش ازدنیا رحلت ودر گنبد حاتم‌خان دفن‌شد واز ایشان سه پسر معروفندیکی جناب آقا میرزاعبدالجواد مشرف روشنائی که‌درسنه هزاروسیصد ودوازده‌ازدنیا رحلت فرمودو پسرایشان‌جناب آقامیرزا هدایت مشرف درسنه هزار وسیصد وسی‌وسه ازدنیا رحلت فرمودو احفاد ایشان فعلادر حال حیاتند

منجمله جناب مستطاب آقامیرزا طاهر که صاحب صنایع‌غریبه هستندوپسرایشان جناب آقامیرزا مهدی تحویلدار جناب حاجی‌میرزا هادی‌تحویلدار بود و بعدازایشان پسرشان‌میرزاابوالحسن تحویلدار شد وبعدایشان برادرشان میرزاذبیح‌الله مفتخرشد بمنصب خازن‌التولیه ودرسنه هزاروسیصد وسی‌وسه رحلت فرمود وودر گنبدحاتم‌خان نزدیك قبر پدروجدش‌دفن‌شدوبرادرشان جناب مستطاب آقای حاج میرزااسدالله تحویلدار فعلا درحیاتند

پسرجناب میرزا ذبیح‌الله‌خازن‌التولیه جناب آقامیرزامهدی خازن‌التولیه بوددر سنه هزاروسیصد وچهل‌وشش ازدنیا رحلت فرمود وفعلااولادشان درحیاتند وپسر دیگرجناب‌میرزا محمدمهدی ابن‌میرزا محمدالناظر جناب‌میرزاسید)محمداست وایشان درعهدنصرالله میرزاسبط نادرشاه بمنصب خادم‌باشی کشیك خامس مفتخر گردیدند وخادم‌باشیهای کشیك‌خامس‌ازاولاداین‌سید جلیلندو بسیارمتدین‌میباشند

شاخه‌سوم ازشاخهای عدالت جناب میرزامحمد رضی‌ابن میرزا محمدناظراست‌که بعدازپدرش این آقا بمنصب جلیل نظارت مفتخر شد وتولیت املاك موقوفه جناب میرزا غیاث‌الدین‌عزیزومیرزا ابوطالب ومیرزا ابراهیم بایشان منتقل شد درسلطنت نادرشاه افشار ودرخدمات‌در باوولایت مدار آنچه درقوه‌اش بودباخلوص‌عقیده بظهور رسانید مخصوصا درسنه‌هزاروصد وشصت وهشت‌که احمد شاه افغان بخیال تسخیرایران افتاد و مشهد مقدس را محاصره کردآن سید جلیل بحسن سلوك در مراعات‌تقیه اموراستان قدس را محفوظ ومنظم داشت والا مظنه آن بودکه‌آستانه مقدسه مثل‌سایر محاصرات ازبکیه بتاراج رود وازحسن رفتار سیدجلیل‌فرمانی احمدافغان درخصوص نظارت این‌سید جلیل‌نوشت ازاین منبع سیادت ونجابت واجلال سه‌شاخه‌دیانت بوجودآمد

اول جناب میرزا محمدابراهیم ناظر بودکه‌دراواخر سلطنت زندیه واوائل سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار بودوفتحعلیشاه صحن جدید رابدلالت ایشان ساخت‌وصبیه ایشان عیال مرحوم حاج میرزا هاشم بود واز اینمخدره دوصبیه متولد شد که‌یکی عیال مرحوم حاج میرزا اسمعیل سبزواری بود والده جناب حاج میرزامحمدعلی‌وحاج میرزاعبدالکریم‌وحاج میرزا زین العابدین رئیس الطلاب برادرهای ابی حاج میرزا ابراهیم سبزواری‌ودیگری زوجه میرزا علی رضاابن‌میرزاعبدالجوادبن میرزامحمدمهدی شهیدبود والده حاج میرزا علینقی جناب آقا میرزامحمد ابراهیم درسنه هزارودویست وسی وسه‌ازدنیا رحلت‌فرمود و درزیرعتبه مقدسه درب پائین پای حرم مطهر دفن‌شد

جناب آقامیرزا محمدابراهیم ناظر اصلی بودکه‌ازاوسه شاخه سعادت بوجودآمد

اول‌جناب آقامیرزا محمد کاظم ناظری که بسیارجلیل‌القدروعظیم‌الشان بودوایشان‌فرزندی‌داشتند که صاحب کرامات ومقامات رفیعه بود جناب آقامیرزامحمد صادق ناظروازایشان کرامات زیادی نقل‌میکنند

وحقیر هم بفیض زیارت ایشان نائل شدم ومعروف است که درب صحن برروی ایشان باز میشده ودر روز هیجدهم ماه صفر سنه هزار وسیصدازدنیا رحلت فرمود وقبر شریفش میان حرم مطهردررواق پشت سر مبارکست ایشان فرزندی ارجمندی داشتند جناب حاج میرزا محمدکاظم ناظر که بسیار محترم وجلیل بود ودرشوال هزار وسیصد وبیست ازدنیا رحلت فرمود وقریب بقبروالد بزرگوارش دفن شد

ایشان فرزندی داشتند حاج میرزامهدی ناظر که بمرض سکته از دنیارحلت فرمود ونزدیك قبر پدر بزرگوار وجد امجدش دفن شد

فعلا منصب نظارت مفوض بآقازاده محترم ایشانست که جناب مستطاب اجل عالی آقامیرزاعبدالله ناظر کل آستانه مقدسه ودرحیاتند

دوم از شاخهای سعادت جناب حاج میرزا محمدتقی بود داماد مرحوم حاج میرزا هدایت الله پسر مرحوم حاج میرزا مهدی شهید

ایشان درحدود سنه‌هزار ودویست وچهل وهشت از دنیا رحلت فرمود وایشان سه‌پسر داشتندجناب آقا میرزا ابراهیم داماد میرزا عسکری امام‌جمعه وجناب‌میرزا محمد علی و جناب میرزا محمد حسین پدر مرحوم حاج میرزا علی‌اصغر رضوی‌وحاج میرزا محمدحسین در سنه ۱۳۰٤ ازدنیا رحلت فرمود

سوم از شاخهای سعادت جناب حاج میرزامحسن است که عمو وپدر زن مرحوم حاج میرزا محمد صادق‌است و ایشان دردوم ذیقعدة‌الحرام‌هزار، سیصد درسن هشتاد وپنجسالگی ازدنیارحلت‌فرمودند و در زیر عتبه‌مقدسه درب‌پائین پای مبارك‌دفن شد. ایشان بعداز فوت‌اخویشان حاجی‌میرزامحمدتقی عیال ایشانرا که صبیه مرحوم‌حاجی‌میرزاهدایت‌الله پسرمرحوم‌شهید ثالث باشد بازدواج‌خوددرآوردند از آنمخدره سه شاخه تقوی بوجودآمد

اول ازشاخهای‌تقوی‌العالم‌الفاضل‌الجلیل آقای‌حاجی‌میرزاحسن ناظرمهمانخانه مبارك که‌وایشان‌در سنه‌هزار ودویست وپنجاه متولد شدند ودر لیالی‌احیاء سنه‌هزار وسیصد وبیست و نه از دنیا رحلت فرمودند و نزدیك قبر والد ماجدشان دفن شدند

ایشان پسری برازنده دارند جناب مستطاب اجل آقای حاج میرزا یحیی ناظر دام‌مجده

دوم از شاخهای تقوی السیدالممجد الامجدآقای حاج میرسید محمد صدرآستانه مقدسه وایشان در سنه هزار ودویست وپنجاه وسه متولد شدند ودر ماه‌رجب سنه هزاروسیصد و پانزده از دنیا رحلت فرمودند و در زاویه رواق پشت سر مبارك دفن شدند.

ایشان پسری دارند که‌اول‌شریف واول آقای مشهدمقدس است جناب مستطاب اجل‌عالی آقای قائم مقام‌التولیه دام‌اجلاله

سوم السیدالجلیل النبیل‌آقای حاجی‌میرزا احمد وایشان در سنه هزار ودویست و سه متولد شدند ودر سنه هزار ودویست وچهل ودو از دنیا رحلت فرمودند وقبرشان دررواق پشت سر نزدیك قبر مرحوم‌حاجی میرزا نصراله است واولادهای برازنده ایشان فعلا در حیاتند.

مرحوم حاجی‌میرزا محسن سه‌پسر دیگرهم اززوجه دیگرغیرصبیه‌مرحوم‌حاجی‌میرزاهدایت داشتند دوم از سه شاخه دیانت که از مرحوم‌میرزا محمدرضی ناظر بوجودآمد جناب‌آقا میرزامحمدعلی وکیل بود و پسر ایشان جناب‌آقا میرزا عبدالحی نواب ازخراسان هجرت فرمود بدارالعباد یزد و سادات نواب یزد ازاحفاد جناب‌آقا میرزا عبدالحی هستند وبسیار متشخصند.

سوم از شاخهای‌دیانت جناب‌آقا میرزا سید محمد است که ایشان هم ازخراسان هجرت فرمودند

بدارالعباد یزد ومدت وزارت دولت زندیه بایشان تعلق داشت از احفاد ایشانست جناب مستطاب ثقة الاسلام مرحوم آقا سید مرتضی یزدی ابن میرزا مهدی بن میرزا سید حسین خان بن میرزا سید محمد بن میرزا محمد رضی ناظر و جناب آقا میرزا محمد رضی ناظر اولاد ذکور دیگر هم داشتند که حقیر اختصار اذکر نکردم

دوم ازدوشاخه مرجان که ازجناب میر غیاث الدین عزیز بن میر شمس الدین محمد جدا میشود جناب میر شمس الدین محمد است که سلسله نسب سر کشیکهای عظام منتهی بایشان میشود و ایشان پسری داشتند جناب میرزا ابوصالح وایشان پسری داشتند جناب میرزا الغ که دربالای سردرب باغ خواجه ربیع ازطرف بیرون برسنگی حجاری شده کلماتی ودر آخر آن کلماتست بتاریخ هزاروسی ویك هجری بسعی کمترین غلامان دعاگوی الغ الرضوی الخادم اتمام یافت و ایشان پسری داشتند مسمی بحاجی میرزا محسن الرضوی درسنه هزار و بیست وشش متولی آستانه قدس شد جد اعلای سر کشیك اول و دوم و چهارم ایشان املاك زیادی وقف نمودند بذکور ازاولاد خود و بشرف مصاهرت جنت مکان شاه عباس اول اختصاص یافتند که مرحوم شاه عباس صبیه خود فخر النساء بیگم رابنکاح آقا میرزا محسن الرضوی درآورد وازمیرزا محمد علی سر کشیك چهارم نقل شد که جناب آقا میرزا محسن جدشان در زیر میزاب رحمت دعا کرده که عدد اولاد ذکورشان هیچوقت ازشانزده نفر تجاوز نکند و گویا این دعا باجابت رسیده که هیچوقت اولاد ذکورشان زائد براین عدد نیستند واز میر محسن الرضوی چند اولاد برازنده متولد شد

منجمله جناب آقا میرزا ابوصالح ثانی مدرسه صالحیه المشهور بمدرسه نواب که درهزار وهشتاد وشش ساخته شده ودرعهد شاه سلیمان صفوی واملاك زیادی هم برآن وقف نموده ودرهزار هشتاد و هفت مصلی خارج دروازه پائین خیابان راساخت

بالجمله ایشان مصدر خیرات ومبرات بودند وبلقب صدر الممالکی مستقر شدند ازایشان عقبی باقی نماند رساله تالیف نموده مسمی بدقائق الخیال که تمام رباعیات شعراء متقدمین ومتاخرین رابترتیب حروف تهجی درج نموده حتی رباعیات خودرا

ازاشعار آنجنابست این رباعی

گرنامه سفیدو گر سیاهست مرا	لطف تو بحشر عذر خواهست مرا
چون هست مراوسیله چون کرمت	دیگر چه غم ازجرم و گناهست مرا

ایضا این رباعی را فرموده

بستم بتو پیمان درستی زنخست	هرگز نشوم در ره پیمان تو سست
پروا نبود زدوزخ ونارو جحیم	عهدم بتو از روز ازل هست درست

ومنجمله از اولادهای حاج میرزا محسن رضوی ابن میرزا الغ الرضوی جناب معصوم میرزا است که والده ماجده اش فخر النساء بیگم است صبیه مرحوم شاه عباس نسل سر کشیکهای عظام بوی پیوسته میشود واو پسری داشت مسمی باسم جدش میرزا الغ که جد سلسله سر کشیکهاست ومنتهی الیه آن سلسله است میرزا الغ دو پسر داشت

یکی میرزا حیدر که جد سر کشیکهای چهارم بود وبمراتب کمال رسید وطبع موزونی داشت و این رباعی ازاوست

یارب چه کنم که ناله ام بی اثراست	هرشام چراغ طالعم تیره تر است
هر لحظه زبسکه بشکنم تو به خویش	هرتوبه که میکنم گناه دگر است

و ایضا فرموده

ای بنده نفس قدر شاهی مطلب — فیضی ز کرامت الهی بطلب
دنبال هوای نفس کافر تاکی — این راب‌گذار اوهرچه خواهی بطلب

ومیرزا حیدر دو پسر داشت

یکی میرزا مقیم که درطومار وقفنامه علیشاه ویرا سر کشیك نوشته و ازوی دو پسر باقی ماند یکی میرزامحمد حسین سر کشیك که بلاعقب بود واوست مباشر بنای گلدسته پشت‌ایوان عباسی‌واسمش درکتیبه گلدسته مرقومست

و دیگرمیرزا خلیل‌والده‌اش رقیه سلطان بنت امامقلی‌ابن شاه عباس‌اول بود و وی راپسری بود میرزا ابراهیم واورا پسری‌بود میرزا عبدالغفور واورا پسری بود میرزا مرتضی واورا پسری بود میرزا حسن که بمنصب جلیل سر کشیکی چهارم مفتخر بود واورا پسری بودمیرزا عبدالجوادسر کشیك چهارم در سنه هزار ودویست ونود ویك مرحوم شد ودر رواق پشت سرمبارك دفن‌شدواورا پسری بود مسمی بمیرزا محمد علی سر کشیك چهارم که بسیارعالم وفاضل وادیب بودوطبع‌شعر بسیار نیکوئی داشت دروبائی هزار وسیصد ونه ازدنیا رفت ودر جنب مقبره والدش دفن شد

وازاشعارایشان که درمصیبت فرموده تمخیس اشعار وصال است

نگویم‌از گل‌و بستان ولاله‌وسمنش — زشاه تشنه لبان گویم وغم ومحنش
بریده‌شدچه‌امیدازحیات‌خویشتنش — لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش
که تا برون نکند خصم بدمنش ز تنش

تنی که بودبسی پاکتر زلمعه نور — قدی که بودد وصد پاره به زنخله‌طور
بکهنه‌جامه‌مگرخواست‌سازدش‌مستور — لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور
تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش

فلك‌نهاد چه برظلم‌ازنخست اساس — بلای سبط نبی رابکس مگیرقیاس
پس‌شهادت آن‌شاه آسمان کریاس — که گفت ازتن‌او بر کشید خصم لباس
لباس کی بود او راکه پاره شد بدنش

دلا بنال که غم چیره صبر مغلوبست — بلا فزون ز شکیبای و صبر ایوبست
گمان مکن‌که خود این‌داستان یعقوبست — نه جسم یوسف زهرا چنان لگد کوبست
کز او توان بپدر برد بوی پیرهنش

به ترکش ستمش‌تیری آسمان نگذاشت — که برهلاك شه تشنه بر کمان نگذاشت
بخاندان نبی چرخ خانمان نگذاشت — ردستگاه سلیمان فلك نشان نگذاشت
بغیر خاتمی آنهم بدست اهرمنش

سپهر کشتی دین را بموج طوفان داد — فلك به اهرمنان خاتم سلیمان داد
کنون که چرخ ره سیل بر گلستان داد — زمانه خاك چمن را بباد عدوان داد
تو درفغان‌که چه شد ارغوان یا سمنش

خودآن‌چمن که پراز لاله و سمن دیدی — همه‌صنوبر و شمشاد و نارون دیدی
بنفشه و گل صوری و نسترن دیدی — نه‌گل تو گر سرخاری از انجمن دیدی
بیا وآب ده از جویبار چشم منش

در آن دیار بلا خواهرش وطن کردی | بروی پیکر وی چاك پیرهن کردی
ز آب دیدهٔ خود غسل آن بدن کردی | بلی ز خاك صبا بر تنش کفن کردی

بیافتی اثری گر زجسم ممتحنش

ز اهل دین نه کسی را براو گذر بودی | نه غیر دشمن خونخواره اش ببر بودی
نه دوستان وطن را از اوخبر بودی | عیالش ار نه بهمره در آن سفر بودی

از او خبر نرسیدی بمردم وطنش

مر آن لب ودهنی راکه بود قوت روان | زجور خصم گهش سنك خست وگه پیکان
که گفت کرد تلاوت سرش بنوك سنان | دهان کجا که نماید تلاوت قرآن

مگر که روح قدس گفت حرفی از دهنش

و پسر جناب میرزا محمد علی سر کشیك چهارم نظام التولیه است

پسر دوم میرزا الغ بن معصوم میرزا ابن میرزا محسن الرضوی جناب آقا میرزا محمدرضا است برادر میرزا حیدر واو جد سر کشیکهای اول ودوم است و ایشان دوپسر داشتند.

یکی میرزا محمد تقی که جد سر کشیك اول ونقیبها بود و او پسری داشت مسمی بمیرزا معصوم که در عصر علیشاه سرکشیك اول واو پسری داشت مسمی بمیرزا محمد که سر کشیك اول و نقیب الاشراف بود واو پسری داشت مسمی بمیرزا علی شاه که معاصر بود با فتحعلی شاه قاجار وسر کشیك اول و نقیب الاشراف بود وسنش به نود رسید و اوپسری داشت مسمی بمیرزا محمدمهدی که سر کشیك اول نقیب الاشراف بود و در ذیحجه هزار و دویست وهفتاد وپنج از دنیا رفت واوپسری داشت مسمی به میرزا عبدالحسین که سر کشیك اول و نقیب الاشراف بود والده او دختر حاجی میرزا عسکری امام جمعه مشهد مقدس بود.

در سنه هزار و سیصد ویك بلوائی در مشهد مقدس شد در ایالت آصف الدوله شیرازی وایشان را بطهران جلب نمودند

در سنه هزار و سیصد و بیست از دنیا رحلت فرمود و در تحت گنبد حاتم خان دفن شد و او پسری داشت مسمی بمیرزا علی رضا که سر کشیك اولست و فعلا اختلال حواس دارد

پسر دوم میرزا محمد رضا بن میرزا الغ بن معصوم میرزا ابن میر محسن الرضوی جناب آقا میرزا محمد علی است که جد سر کشیکهای دوم بود واورا پسری بود مسمی باسم جدش میرزا محمدرضا که سر کشیك دوم بود واورا نیز پسری بود مسمی باسم جدش میرزا محمد علی واورا پسری بود میرزا عبدالحی که سر کشیك دوم ومعاصر بود با میرزا علی رضا سر کشیك اول و با میرزا حسن سر کشیك چهارم

میرزا عبدالحی پسری داشت مسمی بمیرزا جعفر که تمام اینها در کشیك دوم سر کشیك بودند و او راپسری بود مسمی بحاجی میرزا ذبیح الله سر کشیك دوم ملقب بقوام التولیه واوراپسری بودمسمی بمیرزا جعفر ملقب بقوام التولیه

مخفی نماناد که ازجمله سادات رضوی سادات اخوی هستند که ساکنند در تهران و نسبشان باین تفصیل است

السید حسن الاخوی ابن الحسین بن جعفر بن صالح بن جعفر بن صالح الدین بن طاهر بن میرمحیی بن طاهر بن عمادالدین کسری بن عمران بن عماد بن ابی طاهر بن عمادالدین بن عمران بن موسی المبرقع ابن الامام

الهام محمدالجواد ع

آقا محمد خان قاجار برادر زاده‌اش مریض شد بقسمی که اطباء عاجز ازمعالجه‌اش شدند بسید حسن مرقوم عرضکرد اگر دعا کنی که برادر زاده‌ام امشب خوب شود شریك درملك ودولت من می باشی سید مراجعت بمنزل خود نمود باکمال تضرع مشغول بدعاگوئی شد

چون پاسی از شب گذشت مریض بهوش آمد و گفت درواقعه دیدم سید حسن مرا شفا داد،

صبح سید را احضار نمودند ازپشت در همهمهٔ شنید گمان کرد مریض از دنیا رفته ازخوف جرئت رفتن نکرد.

ندا دادند جای خوف نیست دعایت مستجاب شد

بعد که داخل شد سلطان محمد گفت (آخیتك واشرکتك فی دولتی)

از آنروز معروف شد به اخوی واولادش مشهور باین لقب شدند

ازاجله خانواده‌های سلسله سادات رضوی **خانواده سید قصیر است** لکن افسوس که سلسهٔ نسبشان صحیحا بدست نیامده اول سلسله شان که معلومست جناب آقای سیدمحمدالرضوی است که تا اواخر سلطنت نادرشاه حیات داشت و درکشیك خامس مشرف بخدمت خادمی بود

درسنه هزار وصد وشصت وشش بواسطه ضعف مزاج استدعا نمود که فرمان خدمتش را باسم آقا زاده‌شان جناب آقامیرزا معصوم صادر نمایند و آقامیرزامعصوم ازاجلهٔ علماء ارض اقدس بود ودر سنه هزار و دویست وسی ازدنیا رحلت فرمود ودرمیان کفشداری صحن عتیق دفن شد

وایشان دو پسر برادنده ممتاز داشتند اکبرشان مرحوم حاج سید محمدقصیر بود دوم مرحوم حاجی میرزا حسن مجتهد اجمال حالاتشان درفصل هشتم همین باب ذکر شد

ازاجلهٔ سادات رضوی میرتقی الدین المشهور بالشاهی ابن محمد باقرالرضوی ابن معزالدین محمد الرضوی النجفی اصلا الطوسی ومولدا ومسکنا بود ودرمراتب عرفان وعلم وعمل ودراعتبار و جلال فوق آنچه تصور بشود بوده وبتولیت آستان قدس مفتخر بوده

میرشمس الدین محمد رضوی صاحب وسیلة الرضوان معاصر جناب میر بوده وازوی کراماتی نقل میکنند

صاحب تکملهٔ امل الامل که معاصر بامرحوم میرشاهی بود و بفیض صحبتش رسیده بودمینویسد تمام اوقات برمستحبات وسنن مواظبت داشت ونظیرمیرخدائی بود الا آنکه میرخدائی بظاهرشریعت بیشترمفید بود ومیرشاهی بجاده طریقت

نقل شده که درحین شنیدن اسم مبارك حضرت امیرع حال سید متغیرمیشدوچنان (یاعلی) میفرمود که استخوان سینه اش صدا می کرد

وفاتش درمشهد مقدس شب عید قربان سنه هزار وصد وپنجاه بود وقبرش درقبرستانیست که معروفست بقبر میروالد ماجدش میرزا محمد باقرابن معزالدین محمد الرضوی ازمحققین علماء ومعاصر عاملی بوده جناب معزالدین محمد جد میرتقی شاهی ازاساتیده مولانا محمدتقی المجلسی بود چنانچه مجلسی دربحارالانوارتصریح بآن نموده انتهی کلام صاحب التکمله

درحاشیه شجرهٔ طیبه آقای مدرس میفرماید که درکتاب اجازات بحار اجازه قاضی معزالدین محمدرا ازبرای مولانا حسنعلی ابن مولانا عبدالله التستری نقل فرموده وهمچنین اجازه مولانا حسنعلی را از

برای والد ماجده خود محمد تقی المجلسی و باین لحاظ معزالدین محمد ازاساتید محمد تقی المجلسی شمرده شده محتملست که قاضی معزالدین محمد که ازاساتید مجلسی اول بوده غیرج میرتقی شاهی بوده باشد ومیرتقی شاهی مرید شیخ مومن کوچکست که مشهور است به (پیراستی) که قبرش درنزدیك خسروجرد سبزوار کنار جاده است

ازجمله سادات رضوی میرمحمدتقی مشهور به میرخدائیست که ازاعاظم سالکین بود و در حکمت علمی و فطری مسلم عصرخود بود دنیا را سه طلاق داد وزهد و تقوایش مسلم بودقبرش ظاهرا درقبرستان قتلگاه در زاویه شمالیست

ازجمله سادات عظام رضوی مولف شجره طیبه آقای مدرس آقامیرمحمد باقر رضویست رحلت ایشان درسنه هزار وسیصد وچهل وسه بود درسن هفتاد وسه سالگی درمشهد مقدس وایشان را در نزدیك دربطلای پائین پای مبارك دفن کردند

فضائل ومناقب ایشان زیاد است وایشان پسر آقا میرزا اسمعیل بن حاج سید صادق بن میرزا ابوالقاسم بن میرزا حبیب‌الله بن میرزا عبدالله الرضوی هستند

اینست حاصل آنچه ازکتاب شجره طیبه (تصنیف آقای مدرس نقل شد)

(الحمدلله اولاوآخراًوظاهراًوباطنا)

باب یازدهم

در اسم و لقب و کنیه و تاریخ ولادت و رحلت حضرت محمد بن علی التقی
الجواد علیه السلام

و در تعیین زوجات و اولاد و بعضی از حالات اصحاب آن بزرگوار

و بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامتشان و در ذکر قبور متبرکه واقعه در
اصفهان و شیراز و طهران و توابع
این بلدان

در این باب نیز هشت فصل و یک خاتمه است

فصل اول در اسم و لقب و کنیه و نسب آن حضرت

اما اسم شریف (محمد) است و کنیه شریفشان (ابوجعفر است)
این بزرگوار در اسم و کنیه و در اسم والد ماجدش شبیه است بجدش (امام باقر لذا این بزرگوار
را ابی جعفر الثانی گفتند
اشهر القابشان (تقی) وجواد است
درمجمع البحرین است سمی محمدا الجواد التقی لانه اتقی الله تعالی فوقته شر المامون اذدخل
علیه بالليل وهو سكران فضر به بسيفه حتى ظن انه قتله فوقيه الله تعالى شره
مخصوصا پدر بزرگوارش اورا وصیت بجود فرمود
درعیون الاخبار از بزنطی روایتکرده گفت خواندم کاغذی که حضرت امام رضا ع به فرزندش
حضرت جواد الائمه نوشته بود در آن کاغذ بود
(یا ابا جفر بمن خبر رسیده وقتیکه سوار میشوی که ازمنزل خارج شوی غلامان ترا بجهت بخلی
که دارند از باب الصغیر خارج میکنند که مبادا خیرت باحدی برسد بحقیکه من بتو دارم که دخول و خروجت
را از باب الکبیر قرار بده هروقت سوار میشوی درهم و دینار همراه خود داشته باش که احدی از تو سوال
ننماید مگر آنکه عطائی باو بنمائی اگر اعمامت از تو چیزی بخواهند کمتر از پنجاه اشرفی بآنها ندهی
اگر ازعماتت چیزی بخواهند کمتر از بیست و پنج اشرفی بآنها ندهی وزیاده را مختاری تاخداوند ترا
برگزیده وبلند نماید پس انفاق بنما ومترس ازخداوند فقر و تنگدستی را)
واما نسب شریفشان والد ماجدشان حضرت علی بن موسی الرضاع بود
والده ماجدشان «کمافی الکافی» ام ولد بوده واسمش سبیکه نوبیه یاخیزران است
روایتشده که آن مخدره از اهل بیت ماریه قبطیه مادر حضرت ابراهیم پسر پیغبر است
در اثبات الوصیه مسعودی است که اسم والده حضرت جواد ع سبیکه است
(وانها کانت افضل نساء زمانها وروی انه ولد ع لیلة الجمعة لاحدی عشر لیلة بقیت من شهر رمضان

سنه خمس وتسعين وماه فلما ولد قال ابوالحسن لاصحابه فی تلك الليلة قدولدلی شبيه موسی بن‌عمران فالق البحار قدست ام ولدته فلقد خلقت طاهرة مطهرة ثم قال بابی وامی شهيد يبكی عليه اهل السماء يقتل غيظا ريغضب الله جل وعز علی قاتله فلايلبث الا يسيرا حتی يعجل الله به علی عذابه الاليم وعقابه الشديد

درارشاد از علی بن جعفر الصادق روايتكرده كه حضرت رضا فرمودند (یا عم الم تسمع ابی و هو يقول قال رسول الله ص بابی ابن خيرة الاماء النوبية يكون من ولده الطريد الشريد الموتور بابيه وجده صاحب الغيبه فيقال مات اوهلك اوای وادسلك فقلت صدقت جعلت فداك

دراصول كافی ازيحيی صنعانی روايتكرده گفت من خدمت حضرت رضا ع مشرف بودم كه حضرت جواد را خدمت پدر بزرگوارش آوردند حضرت فرمود (هذا المولود الذی لم يولد مولود اعظم بركة منه)

فصل دوم درتاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار

بدانكه اصح واشهر آن استكه آنحضرت درشب جمه ۱۹ ماه مبارك رمضان سنه ۱۹۵ در مدينه طيبه متولد شد چنانچه درروضة المواعظين ومناقب ابن شهرآشوب ومطالب السؤال واثبات الوصيه است

دركافی وارشاد واعلام الوری ودروس است كه درماه رمضان سنه مرقومه متولد شد

واما تعيين روز از هفته وازماه را نفرموده‌اند پس معلوم شد كه درسال ولادت اختلافی نيست و درماه ولادت هم اختلافش نادر است

چون درمصباح شيخ طوسی از ابن عياشی نقل كرده (وخروج الی اهلی علی يدالشيخ الكبير ابی القاسم رضی الله عنه فی مقامه عندهم هذا الدعاء اللهم انی اسئلك بالمودين فی رجب محمد بن علی الثانی وابنه علی بن محمد المنتجب الی آخره)

وميفرمايد وذكر انه كان يوم العاشر مولد ابی جعفر الثانی

كفعمی دربلدالامين بعدازذكر كلام شيخ طوسی ميفرمايد بعضی ازاصحاب دراين مقام سوال و جوابی دارند وآن اينستكه اگر بگوئيم حضرت جواد وحضرت هادی ع درماه رجب متولد نشدند پس چگونه حضرت حجت ميفرمايد (اللهم انی اسئلك بالمولودين فی رجب)

درجواب ميگوئيم مراد توسل باين دو مولود است درماه رجب نه آنكه اين دو بزرگوار متولد دررجب شدند .

بعد خود كفعمی ميفرمايد اين جواب صحيح نيست

اولا بجهت آنكه توجيه منافيست با روايت ابن عياش كه شيخ درمصباح ازاو نقل كرده

ثانيا بجهت آنكه تخصيص داشتن توسل باين دو بزرگوار درماه رجب اگر بخصوصيت ولادتشان نباشد ترجيح بلا مرجح است

ثالثا اگرامر چنان باشد كه اين مجيب گفته بايد بفرمايد (اللهم انی اسئلك بالامامين) نه « با المولودين) انتهی ما عن الكفعمی

دراثبات الوصيه مسعودی روايت فرموده از كلثم بن عمران كه بحضرت رضا ع عرضكرد شما طفل كوچك را دوست ميداری ازخداوند بخواه كه بشما پسری مرحمت كند

فرمود خداوند بمن پسری مرحمت ميكند كه اووارث منست

پس چون متولد شد حضرت جوادع طول لیلته یناغیه فی مهده یعنی حضرت رضا ع درتمام شب ذکرخواب بجهت آقازاده میفرمود

وروایت کرده ازذکریابن آدم گفت خدمت حضرت رضابودم که حضرت جواد الائمه وارد شد درسن ٤ سالگی پس دستش را زد بزمین وسرش را بآسمان بلندکرد وفکرزیادکرد

حضرت رضا فرمود جانم قربانت شود چرا اینقدرفکرمیکنی

عرضکرد یادکردم ازآن ظلمهائیکه بمادرم فاطمه زهراء کردند اما والله الا خرجنمها ثم لا حرقنهما ثم لازرینهما ثم لانسفنهما فی الیم نسفا

یعنی آن دونفررا ازقبر بیرون میآورم وبدنشانرا میسوزانم وخاکستر می کنم وخاکسترشان را بدریا میریزم

پس حضرت رضا ع آقازاده را نزدیك طلبید پیشانیش را بوسید وفرمود بابی انت وامی تو سزاوارامامت هستی

فصل سوم درتاریخ رحلت‌حضرت جوادالائمه

اصح واشهرآن است که آن بزرگوار روزآخر ماه ذیقعدةالحرام سنه ۲۲۰ ازدنیارحلت‌فرمود چنانچه درکافی وارشاد ودروس واعلام الوری ومناقب نقل فرموده ودراثبات الوصیة مسعودی نیمه ماه ذالحجه ازسنه مرقوم فرموده

درروضةالواعظین ششم ازماه مزبور درسنه مذکورفرموده

پس بنا برمختار سن شریفشان دروقت رحلت ۲۵ سال ودوماه ۱۱روز بوده‌دروقت رحلت پدر بزرگوارش ۸ سال وپنج ماه ویازده روز بوده هفده سال ونه ماه بعداز پدربزرگوارش به مسند خلافت نشسته

فصل چهارم درتعیین قاتل وسبب قتل آن بزرگوار

اما قاتلشان معتصم خلیفه عباسی بود چنانچه دربحار از ابن بابویه‌قمی نقل کرده سم المعتصم محمدبن علی الجواد

درمصباح کفعمی است سمه المعتصم ودفن فی مقابر قریش

درصلواة همه روزه ماه مبارك رمضان وهمه جمعه های تمام سالست (اللهم صل علی محمدبن علی‌امام المسلمین الی قوله ع وضاعف العذاب علی من‌شرك فی دمه

اما سبب وعلت قتل آن بزرگوار دراثبات الوصیة مسعودی روایتکرده

وقتی که حضرت جواد ع با زوجه‌اش (ام الفضل دختر مامون) ازمدینه بعراق آمد معتصم وبرادر ام‌الفضل (جعفر) عقب بهانه می گشتند که حضرت جواد را بقتل برسانند

وقتی که مطلع شدندکه زوجه آنحضرت ام‌الفضل ازآن حضرت منحرف شد بواسطه ترجیح دادن حضرت جواد ع والده ماجده حضرت هادی را برآن ملعونه وآنکه ازآن مخدره اولاد بوجود آمد وازآنملعونه بوجود نیامد.

معتصم خلیفه و جعفر بن ماءون بآنملعونه اشاره کردند که آن بزرگوار را مسموم نماید
آنملعونه هم خواهش برادر وعمویش را اجابت نمود وسمی درانگور رازقی نمودودرمقابل حضرت جواد ع نهاد

آن بزرگوار قدری از آن انگور تناول فرمود

آنملعونه پشیمان شد و گریه میکرد

حضرت فرمود چراگریه میکنی والله خدا ترا بفقری مبتلا کند که نجات نداشته باشد وبیك بلائی گرفتار کند که دوانداشته باشد

پس دعای آنحضرت مستجاب شد خداوند آنملعونه را بیك دردی گرفتار کرددر بدترین مواضع ازبدنش وجمیع مایملکش را صرف نمود وچاره دردش نشد آخرالامر محتاج به سوال شد تابجهنم واصل شد لعنةالله علیها

در بحار ازتفسیر عیاشی روایتکرده از صاحب بن ابی داود روزی ابن ابی داود برگشت از نزد معتصم عباسی درحالتیکه مغموم بود

گفتم چرا این قسم مغمومی

گفت ایکاش بیست سال قبل مرده بودم واین روز را ندیده بودم

گفتم مگر چه دیدی

گفت امروز حضرت محمدبن علی بن موسی نزد خلیفه بود سارقی آوردند که اقرار بدزدی نمود خلیفه اراده کرد تطهیر نمودن اورا باقامه حد پس جمع کرد فقهاء رادرمجلس خود و حضرت جواد هم حاضر بودند پس سوال کرد که ازکجا دستش را باید قطع نمودن من گفتم از بند دست بدلیل آیه تیمم که ازآن فهمیده میشود که حدید بند دست است وجمعی هم بامن موافقت نمودند و بعضی گفتنداز مرفق باید قطع نمود بدلیل آیه وضو که ازاین آیه فهمیده میشود که حدید مرفق است

پس خلیفه توجه کرد بحضرت جواد ع عرض کرد شما چه میفرمائید فرمود فقهاء وقضات گفتند گفت شما بفرمائید

فرمودند مرا معذور بدار عرضکرد شمارا بخدا قسم میدهم که حکم الله را شما بفرمائید

فرمودندحال که مرا قسم دادی این هردوطایفه خطا کردند درنقل فتواء بلکه باید دست سارق را ازپنج انگشتان قطع نمود و کف دست راباقی گذارد خلیفه گفت بچه دلیل

فرمود بجهت آنکه پیغمبر ص فرموده (السجود علی سبعة اعضاء الوجه والیدین والرکبتین والرجلین) وهرگاه دستش را از بند یا مرفق قطع کنند یدی باقی نمیماند که براو سجده کند و خداوند تعالی فرموده «ان المساجد لله فلاتدعوا مع الله احداوماکان لم یقطع»

پس معتصم خلیفه تعجب نمود واوامر کرد دست ازمفصل اصابع وانگشتانش قطع کنند

ابن ابی داود گفت قیامت من برپا شد وآرزو نمودم ای کاش زنده نمیبودم

پس بعد ازسه روز ابن ابی داود وارد شد بخلیفه گفت نصیحت خلیفه بر من واجب است ومن سخنی میگویم که میدانم بگفتن این سخن داخل جهنم میشوم

خلیفه گفت آن سخن چه چیزاست

گفت تو درمجلس خود فقهاء وعلما رعیت خود را جمع میکنی بجهت افتاء در امری ازامور دینیه وآنها خبر میدهند در مجلسیکه تمام وزرا و کتاب وقراء حاضرند وخلیفه سخن همه راطرد میکند و سخن این مردی راکه

شطری ازمردم قائل بامامت هستند واوراسزاوار ترمیدانند بامامت حکم برطبق فرمایش اومیکنند پس صورت خلیفه متغیرشد وگفت جزاك الله عن نصیحتك خیرا

پس روزچهارم خلیفه امر کرد بیکی ازکتاب وزرائش که آنحضرت را درمنزل خود دعوت کند پس آن کاتب دعوت نمود حضرت جواد اباکرد وفرمود تومیدانی که من حاضر نمیشوم بمجالس شما گفت من التماس میکنم که تشریف بیاورید بطعام خوردن وفرش مرا ازپای نازنین خود متبرك بسازی بجهت آن که فلان بن فلان که ازوزراء خلیفه است دوست میدارد ملاقات شمارا پس حضرت جواد تشریف برد بخانه آن کاتب همینکه طعام میل فرمود احساس سم فرمود دابه خودرا طلبید صاحب منزل گفت بفرمائید فرمود خارج شدن من ازمنزل تو بهتراست ازبرای تو

فصل پنجم درذکرزوجات واولادهای حضرت جواد الائمه ع

اما زوجه دائمی آنحضرت **ام الفضل بنت مامون است**

از بعضی ازاخبار استفاده میشود که آن حضرت زوجه دیگری هم داشته ازاولاد عماریاسر چنانچه ذکر خواهد شد

مجلسی درجلاء العیون مینویسد چون مامون رابعداز شهادت علی بن موسی الرضا ع مردم هدف طعن وملامت نمودند میخواست خودرا ازآن جرم وخطا بیرون کند وقتی که ازسفر خراسان ببغداد آمد نامه بحضرت جواد نوشت بمدینه وآنجنابرا باعزازواکرام تمام ببغداد طلبید

در مفتاح الفلاح شیخ بهائی است چون حضرت ببغداد تشریف فرما شد قبل ازآن که مامون آن بزرگوار را ملاقات کند آن ملعون بقصد شکار سوارشد دراثنای راه به جمعی کودکان رسید که در میان راه ایستاده بودند وحضرت جوادهم میان آنها ایستاده بودند اطفال کوکبه مامون را مشاهده کردند و پراکنده شدندوحضرت جواد ازجای خود حرکت نکرد بانهایت وقار بجای خود ایستاد مامون نزدیك آنحضرت رسید وازمشاهده انوار امامت وجلالت آنحضرت متعجب شد عنان کشیدو در آن وقت ازسن شریف حضرت جواد ۱۱ سال گذشته بود مامون سؤال کرد که ای کودك چرا مانند سایر کودکان ازسرراه دورنشدی وازجای خود حرکت ننمودی حضرت فرمودای خلیفه راه تنك نبود که برتووسعت دهم وجرمی نکرده بودم که ازتو بگریزم وگمان ندارم که بیجرم توکسیرا عقوبت بنمائی

مامون ازشنیدن این سخنان تعجب نمودوازمشاهده حسن وجمال اومتحیر شد پرسید ای کودك شما چه نام دارید فرمود نام من محمداست

گفت پسر کیستی فرمود پسرحضرت علی بن موسی الرضا ع

چون مامون شناخت تعجبش زائل شد وآن شقی چون مجرم بود منفعل شدوروانه شد بصحرا نظرش بدراجی افتاد باز ازپی اورها کرد بازمدتی نا پیداشد چون ازهوا برگشت ماهی کوچکی در منقارداشت که هنوز بقیه حیاتی دراو بود مامون آنماهیرا گرفت ومعاودت کرد

چون بآنموضع رسیدند بازدید اطفال متفرق شدند و حضرت ازجای خود حرکت نکرد

مامون عرضکرد ای محمداین چیست که دردست دارم

حضرت فرمود خداوند دریاهائی خلق کرده که ابرازآن دریا ها بلند میشود وماهیان ریزه باابر بالا میروند وبازهای سلاطین آنهارا شکارمیکنند وپادشاهان آنهارا درکف میگیرند وبرگزیدگان سلاله نبوت را بآنها امتحان مینمایند

تعجب مامون زیاد شد و آنحضرت را نزد خود طلبید واعزاز واکرام زیادی نمود واراده کرد که دختر خود ام الفضل‌را باآنحضرت تزویج کند

ازارشاد شیخ مفید استفاده میشود حضرت جواد ع دروقت تزویج ام‌الفضل نه ساله بنابر این همانسال رحلت حضرت رضا ع بوده که حضرت ام‌الفضل راتزویج فرمود

درجلاءالعیون است که بعدازتزویج ام الفضل چون حضرت جواد ع ازمعاشرت مامون‌منزجر گردید وازمامون رخصت طلبید ومتوجه بیت‌الحرام شد با زوجه‌اش ام‌الفضل وازآنجا بمدینه جدش معاودت فرمود ودرآنجا سکنی اختیار نمود

درارشاد مفیداست که‌ام‌الفضل ازمدینه طیبه کاغذی نوشت بپدرش وشکایت نمودازحضرت جواد ع که‌آنحضرت برسرمن کنیزان را اختیار میکند مامون درجواب نوشت ایدخترمن تراتزویج نکردم بحضرت جواد ع که حرام کنم براوحلالی را دومرتبه‌اینقسم شکایت ها برای من ننویس

واما اولاد حضرت جواد درارشاد است که آنحضرت ٤ اولاد داشت‌دوپسر ودودختر حضرت امام علی النقی الهادی ع وجناب موسی المبرقع وفاطمه وامامه

اما احوالات حضرت هادی علی بن محمد النقی ع درباب۱۲ ذکرخواهدشد انشاءالله

اما موسی المبرقع بن محمد الجوادع هم درباب دهم ذکرشد فراجع

مخفی نماناد حکیمه خواتون ازصبایای محترمه حضرت جواد ع بود وآنمخدره بود که دروقت ولادت حضرت حجةاله سلام‌الله علیه ببالین نرجس‌خواتون بودوقبرش‌درحرم حضرت عسگری ع‌ضریح مستقلی دارد وشاید فاطمه یا امامه که‌درارشاد است اسم اینمخدره باشد وحکیمه‌لقب او باشد

فصل ششم در بعضی ازاحتجاجات واخلاق کریمه حضرت جواد الائمه

وما اکتفا میکنیم بذکرچند روایت

اول دراحتجاج طبرسی‌است وقتی که مامون خواست دخترخودام‌الفضل را تزویج نمایدبحضرت جواد ع اینمطلب برعباسیون ناگوار آمد وترسیدند که ریاست‌وسلطنت ازخاندان حضرات بنی‌عباس خارج شود رفتند نزد مامون گفتند ما میترسیم که اگراین‌کار بشود خلافت وسلطنت ازخاندان‌ماخارج شود واینعزت ازما سلب شود وتو میدانی که خلفای قبل ازتو ازاینها دوری میکردند واینهارا تصغیر وتحقیرمینمودندوخداوند کفایت نمود مهمی که داشتیم ازولیعهد قراردادن توحضرت رضارا فالله‌الله که دومرتبه مارا بهمی وارد نمائی که ازآن‌هم رهائی جستیم ورایت‌را ازوصلت با ابن‌الرضامنصرف کن وبا یکنفرازاهل بیت وصلت کن

مامون گفت اماعداوت شما با آل ابیطالب شماخود سبب آن بودید واگرانصاف بنمائیدآل ابیطالب اولی بخلافت هستند از آل عباس

واماآن که گفتید خلفای سابقین باآنها چه‌قسم معامله میکردندآنها قطع رحم میکردند وپناه میبرم بخدا ازاین امر

واما آن که گفتید من باحضرت رضا ع چه کردم والله پشیمان نیستم ازآنکه‌من اوراولیعهدخود کردم من میخواستم خلافت راباوواگذارنمایم خودش امتناع فرمود که‌قبول کند

واماآن که من حضرت جواد ع رابجهت مصاهرت‌خود اختیار کردم‌چون آنبزرگواردرعلم‌وفضل از

تمام علماء ممتاز و برتری دارد باصغر سنش
آخر الامر مامون را راضی کردند که آن حضرت را امتحان کنند
رفتند نزد یحیی بن اکثم که قاضی القضاة بود که از آن بزرگوار مسئله سئوال کند که از جواب عاجز بماند و وعده زیادی هم باو دادند
پس مامون مجلس بسیار عالی ترتیب داد حضرت جواد ع پهلوی مامون در صدر مجلس نشست وسایر مردم برحسب مراتبشان هریك جای خود نشستند
یحیی بن اکثم مقابل روی حضرت نشست گفت فدایت شوم اذن میدهید که مسئله سئوال کنم فرمودند هرچه مخواهی سئوال کن
عرضکرد چه میفرمائید در باره محرمی که صیدیرا بقتل برساند
حضرت فرمود درحل اورا بقتل آورده یا در حرم عالم بوده یاجاهل عمدا بقتل رسانیده یا خطئا حر بوده یاعبد صغیر بوده یا کبیر ابتداء تقصیرش بوده یااعاده کرده آنصید از طیور بوده یا از غیر طیور از صغار صید بوده یا از کبارشان مصر بوده بر فعلش یا نادم در شب بوده یا در روز محرم بعمره بوده یا بحج
یحیی بن اکثم مبهوت ماند وزبانش بلکنت افتاد
مامون گفت الحمدلله علی هذه النعمة والتوفیق فی الرای ورو کرد به بنی العباس گفت آیادانستید مراتب فضل وعلم این آقا زاده را
بعد رو کرد بحضرت جواد عرضکرد خطبه بخوان ودخترش ام الفضل را عقد کرد برای آنحضرت بمهر جده اش فاطمه زهرا (ص) پانصد اشرفی بوده باشد بعد بخواهش مامون جواب یك یك از این شقوق را فرمود آنوقت حضرت بیحیی بن اکثم فرمود منهم از تو مسئله سوال کنم عرضکرد بفرما اگر بدانم میگویم والا از خود شما یاد میگیرم
فرمودخبر بده مردی که اول صبح نظر کند بزنی حراما چون روز بلند شد همان زن برآنمرد حلال شدووقت زوال آنزن برآنمرد حرام شد وقت عصر حلال شد وقت مغرب حرام شدوقت عشاء آخر حلال شد نصف شب حرام شدوقت طلوع فجر حلال شد که در یکشبانه روز یکزن بر یکمرد ٤ وقت حرام بود و ٤ وقت حلال
یحیی بن اکثم گفت والله من نمیدانم جواب اورا
حضرت فرمود این کنیز غیر بوده که اول صبح اجنبی نظرش باو حرام بودوقت ناهار اورا آن اجنبی خرید نظرش باوحلال شدوقت زوال اورا آزاد کرد نظرش باوحرام شد وقت عصر اورا تزویج کرد نظرش باوحلال شد وقت مغرب اوراظهار کرد نظرش باروحرام شد وقت عشاء آخر کفاره ظهار داد نظرش باو حلال شد نصف شب اورا طلاق داد نظرش باوحرام شدوقت طلوع فجر رجوع کرد نظرش باوحلال شد
بعد مامون رو کرد بحاضرین گفت آیا درمیان شما کسی هست که بتواند چنین جوابی بدهد
همه گفتند لاوالله امیرالمومنین اعلم الی آخر الروایة

دوم در اصول کافی از علی بن ابراهیم قمی از پدرش نقل میکند « قال استاذنه قوم من اهل النواحی فاذن لهم فدخلوا فسئلوا فی مجلس واحد عن ثلثین الف مسئلة فاجاب وله عشر سنین
در بحار بوجوهی جواب داده از اشکال آنکه چگونه میشود در یك مجلسی سی هزار مسئله سئوال کنند وجواب بفرمایند اول آنکه گفته شود کلام محمول است بر مبالغه دوم آنکه گفته شود بذهن آن جماعت سوالات

کثیره بوده متفقة الجواب پس وقتیکه جواب از یکی از آنها داد گویا جواب از همه داده شده سوم گویا بهتر بن اجوبه آنستکه اشاره باشد بکثرت آنچه استنباط میشود از کلمات موجزه آنحضرت از احکام الهیه یا آنکه مراد از مجلس واحد مکان واحد باشد مثل منی و اگرچه در ایام متعدده بوده

سوم

ـ در بحار از عیون المعجزات روایت کرده چون حضرت رضا ع از دنیا رفت حضرت جواد ع هفت ساله بود در بغداد و سایر شهرها در میان شیعه سخن زیاد شد

در کوفه جمعی از بزرگان شیعه و ثقاتشان درخانه عبدالرحمن بن حجاج حاضر شدند و گریه می کردند از رحلت حضرت رضا ع

یونس بن عبدالرحمن گفت آیا تا وقتی که حضرت جواد ع بزرك شود حجت الهی که خواهد بود و مسائل واحکام الله را از که باید سوال نمود

پس دیان بن صلت از جای خود حرکت کرد و گلوی اورا گرفت وسیلی بصورت یونس میزدو میگفت تو اظهار ایمان میکنی ودر باطن شك داری اگر این آقازاده از جانب خداوند منصوبست طفل یکروزه باشد مثل پیرمرد خواهد بود اگر ازجانب خداوند منصوب نباشد پس او یکی ازما خواهد بود پس جماعت روی کردند بیونس واورا سرزنش وتوبیخ نمودند

در همان سال هشتاد نفر از فقهاء و علماء امصار رفتند بمدینه طیبه که خدمت حضرت جواد برسند پس وارد شدند بمدینه طیبه

عبدالله بن موسی الکاظم بر آنها وارد شدو نشست بصدر مجلس

شخصی صدا کرد اینست پسر پیغمبر ص هرکس هرچه میخواهد سوال کند

پس اصحاب سوالاتی کردند جواب های ناپسندیده شنیدند

شیعیان بسیار مغموم و مهموم شدند برخاستند که بروند ناگاه دری از صدر مجلس باز شد و موفق خادم داخل شد و گفت اینست حضرت ابوجعفر الجواد ع بر خیزید و استقبال نمائید

پس حضرت جواد ع داخل شد در کمال اجلال همه ساکت وصامت بودند

بعد آن مسائلی که از عمویش عبدالله بن موسی سوال کرده بوده از آن حضرت سوال کردند جواب های شافی وکافی شنیدند

پس شیعیان خشنود شدند واز برای آنحضرت دعا کردند عرض کردند عموی بزرگوارت چنین جواب داده

فرمود لااله الاالله یا عم انه عظیم عندالله ان تقف غداً بین یدیه فیقول لك لم تفتی عبادی بمالم تعلم و فی الامة من هواعلم منك

چهارم

در اصول کافی از محمد بن حسن بن عمار روایت کرده گفت در مدینه خدمت علی بن جعفر ع مشرف بودم و احادیثی که از برادرش حضرت موسی بن جعفر ع شنیده بود مینوشتم ناگاه داخل شد براو جناب ابوجعفر محمد بن علی الرضا در مسجد پیغمبر ص پس جستن کرد علی بن جعفر بدون ردا و دست آن حضرت را بوسید وتعظیم کرد

حضرت فرمود بنشین ای عم

جناب علی بن جعفر عرض کرد یاسیدی چگونه بنشینم وحال آنکه شما ایستاده باشید

بعد که علی بن جعفر برگشت بمجلس خود اصحابش اورا سرزنش کردند گفتند تو عموی پدرش هستی و با او چنین معامله میکنی

گفت ساکت شوید ودست بمحاسنش گرفت گفت اذا کان الله عزوجل لم یؤهل هذه الشیبه واهل هذا الصبی ووضعه حیث وضعه نعوذ بالله مما تقولون بل انا له عبد

پنجم در بحار از کتاب بصائر الدرجات از علی بن خالد روایتکرده گفت من در سامری بودم خبردادند که مردی از ناحیه شام در اینجا مقید ومحبوس است گفتند اومدعی نبوت شده پس من خود را باو رسانیدم دیدم مردی است عالم وفهیم گفتم ای مرد قصه تو چه چیز است

گفت من مردی هستم از نواحی شام درموضعیکه معروف است (برأس الحسین) خدارا عبادت میکردم درحینی که عبادت میکردم بزرگواری آمد فرمود برخیز بامن بیا

ناگاه خود را در مسجد کوفه دیدم فرمود اینجارا میدانی کجاست

گفتم بلی مسجد کوفه است

پس حضرت نماز خواند ومنهم نماز خواندم

ناگاه خودرا درمسجد مدینه دیدم آن بزرگوار نمازخواندمنهم نماز خواندم وصلوات برحضرت رسول ص فرستادم و از برای آنحضرت دعا کردم

ناگاه خود را در مکه معظمه دیدم خدمت آنبزرگوار مناسك بعمل آوردیم

در این بین خودرا درموضع عبادتم درشام دیدم و آنبزرگوار تشریف برد

چونسال بعدشد باز همان بزرگوار تشریف آوردومرا بهمان اماکن طیبه برد وهمان قسم عبادت کردیم چون فارغ شدیم مرا بشام برگردانید و قصد کرد که ازمن جدا بشود عرضکردم تراقسم میدهم بحق خدائی که بتو این قدرت و توانائی راداده بمن خبر بدهید که شما کیستید

فرمود من محمد بن موسی ع هستم

پس خبر منتشرشد تا رسید بسمع محمد بن عبدالملك الزیات پس فرستاد عقب من و مرا مقید نموده روانه کرد بعراق ومرا همین قسم محبوس نمودند

گفتم قصهٔ خود را بمحمد بن عبدالملك بگو باکه تورا رها کند

گفت کیست که قصه مرا باو برساند

پس کاغذ وقلم و دواتی حاضر کردم و قصه خود را نوشت و فرستاد بجهت محمد بن عبدالملك الزیات

درجواب نوشت آنکسیکه دو یکشب ترا ازشام بکوفه بردواز کوفه بمدینه واز مدینه بمکه واز مکه بشام بگو که ترا از محبس خارج کند

علی بن خالد گفت من بسیار مهموم و مغموم شده وگفتم بآن مرد که عزای خودرا نگهدار بعد یکروز صبحی رفتم که اورا خبر بگیرم دیدم لشگریان وزندانبانان وجمع زیادی تجسس از حال او میکنند گفتم چه شده

گفتند آن زندانی شامی دیشب مفقودشده نمیدانیم بزمین رفته یاطیری اورا بهوا برده

علی بن خالد زیدی بوداین اعجاز را که دید قائل بامامت حضرت جواد ع شد واعتقاداتش صحیح شد

بیان محمد بن عبدالملك الزیات وزیر متوکل بود و پدرش در بغداد روغن زیت میفروخت

فصل هفتم در وقایع مهمه که در زمان امامت حضرت جواد ع واقع شد

سابقا گفتم که حضرت رضا ع علی الاصح آخر ماه صفر سنه ۲۰۳ از دنیا رحلت فرموده مسموماً

ودر مشارق الانوار است (ماحاصله) بعد از شهادت حضرت رضا ع حضرت جواد ع داخل شد بمسجد پیغمبر ص ویک پله رفت بالای منبر فقال (انا محمد بن علی الرضا انا الجواد انا العالم بانساب الناس فی الاصلاب انا یعلم بسرائر کم وظواهر کم وما انتم سائرون الیه علم منحنا من قبل خلق الخلق وبعد فناء السموات والارضین ولولا تظاهر اهل الباطل ودولة اهل الضلال ووثوب اهل الشك الشك قولا تعجب منه الاولون والاخرون ثم وضع یده الشریفة علی وقال یامحمد اصمت کما صمت آبائك من قبل

در اینسال زبیده (روجه هارون) بنت جعفر بن ابی جعفر المنصور الدوانقی از دنیا رفت ـ کذا فی المسلوك

درسنه دویست وچهار در نیمهٔ ماه صفر مامون وارد بغداد شد بعد آنکه درجرجان یکماه توقف نمود درهر منزلی دو روز وسه روز میماند

ودر اینسال مامون ولایت حرمین شریفین را با عبیدالله بن الحسین بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابیطالب ع قرار داد

ودر اینسال ابوداود سلیمان بن داود الطیالسی صاحب مسند ابی داود ازدنیا رفت

ودر اینسال هشام بن محمد السائب الکلبی النسابه ازدنیا رفت

درسنه دویست وپنج مامون امارت از بغداد را تا اقصی بلاد مشرق بطاهر بن حسین ذوالیمینین) قرار داد

درسنه دویست وهفت در شنبه ۲۵ جمادی الثانی طاهر بن الحسین ذوالیمینین در مرواز دنیا رفت در سن ۴۷ سالگی

در تاریخ ابن خلکانست که طاهر اعور بود (یکچشم داشت) چنانچه شاعر میگوید

یا ذوالیمینین و عین واحده   نقصان عین یمین زائده

واو قاتل محمد امین برادر مامون بود

ایضا در اینسال یحیی بن زیاد الملقب بالفراء از دنیا رفت واو معلم اطفال مامون بود

ایضا دراینسال واقدی از دنیا رفت ـ کذافی در المسلوك

درسنه دویست وهشت موسی بن محمد امین از دنیارفت ـ وبیرفضل بن ربیع وزیر هارون الرشید در ذیقعده آنسال از دنیا رفت

ودراینسال سیده نفیسه بنت حسین بن زید بن علی بن الحسن ع از دنیا رحلت فرمود ودفن شد بین مصر وقاهره در نزد قبر آسیه بنت مزاحم (زوجهٔ فرعون)

درسنه دویست وده

تزوج نمود مامون دختر حسن بن سهل (رادر فضل بن

سهل ذوالریاستین) را که جهیزیه اش چند هزار اشرفی بود

درسنه دویست و یازده مامون امر کرد که منادی او ندا کند برئت الذمة ممن ذکر معاویه بخیر اوقدمه علی احد من اصحاب رسول الله وان افضل الخلق بعد رسول الله ص علی بن ابیطالب

درسنه دویست شانزده مامون از بغداد رفت ببلاد روم و در نیمهٔ ذیحجه آنسال از دمشق رفت بمصر

درسنه دویست و هیجده در هیجدهم ماه رجب مامون در برندون ازارض روم از دنیا رفت وجسدش را نقل کردند بطرطوس وآنجا دفن کردند بعضی را اعتقاد آنستکه مامون شیعه بوده واسم او عبدالله وکینه اش ابوالعباس بود

ودرشعبان همین سال برادر مامون المعتصم بالله ابواسحق محمد بن هرون الرشید بخلافت نشست ومعتصم باعباس بن مامون دراول ماه رمضان آمدند بجانب بغداد از طرطوس

درسنه دویست و نوزده محمد بن قاسم بن عمر بن علی الحسین بن علی بن ابیطالب ع درطالقان خراسان ظهور نمود ومردم رادعوت میکرد به پسندیده شده از آل محمد ص که حضرت جوادالائمه ع باشد

آخرالامر اورا گرفتند وفرستادند نزد عبدالله بن طاهر (والی خراسان) اوهم آنبزرگوار را فرستاد نزد معتصم عباسی آملعون اورا نزد مسرورخادم حبس نمود درلیله عید فطر که مردم مشغول عید بودند از حبس گریخت

صبح دیدند میان محبس نیست معتصم گفت هر کس خبراورا بدهد صدهزاردینار باو عطامیشود هرقدر تفحص کردند خبری از او نیافتند

ودراین سنه معتصم احمد حنبل (امام الحنابله) را حاضر نموده وبیبهانه اینقدر تازیانه بوی زد که بدنش پوست انداخت واورا مقیداً حبس نمود

درسنه دویست و بیست معتصم از بغداد بیرون شد بجهت بنانهادن شهر سامری

درسنه دویست و بیست و دو در کشف الغمه است که معتصم عباسی حضرت جواد را از مدینه طلبید ببغداد دوشب مانده به آخر ماه محرم

و در آخر ذیقعد همانسال حضرت جواد علیه السلام در بغداد از دنیا رحلت فرمود علی الاصح

فصل هشتم

در ذکر امامزادگان وعلماء و بزرگان مدفونین در اصفهان و شیراز وتهران و توابع این سه بلد

مخفی نماناد که ذکراین فصل دراین باب مناسبتی ندارد لکن بملاحظه روایتیکه در کتاب اربعه ایام میرداماد از حضرت موسی بن جعفر ع روایتکرده که فرمود (من لم یقدران یزور نا فلیزر صالحی اخوانه

یکتب له ثواب زیارتنا ومن لم یقدر ان یصلنا فلیصل حوائج اخوانه یکتب له ثواب صلتنا »
حقیر مقید شدم که درهر بابی قبور بعضی از بزرگان راذکر کنم که یاد وتذکر خبری از آنها شده باشد دراین فصل شش امر است

امر اول

در قبور شریفه امامزادگان واقعه در اصفهان

اول قبر شریف جناب احمدبن علی بن محمدالباقرع که واقعست درجاده محله‌خواجو چنانچه درروضات از ریاض‌العلما نقل‌فرمود وقبر والد ماجدشان جناب‌علی بن‌محمد الباقر (ع) در کاشاست المعروف بامامزاده مشهد

دوم قبر شریف سید ابوالحسن الملقب زین العابدین علی بن نظام الدین احمد بن عیسی شمس‌الدین الملقب بالرومی ابن جمال‌الدین محمدبن علی العریضی ابن‌جعفر بن‌محمدالصادق ع واو جد سادات امامیه است که معروفند دراصفهان واز برای‌مرقد مطهرش قبه عالیه‌وصحن‌وسیعیست واقع در قبرستان چهلان
در روضات این دو قبر شریف‌را از قبور معلومة الا نتساب میشمارد

سوم قبر شریف جناب امامزاده اسمعیل الشهیر بدیباج و او واقعست در محله‌باغ همایون اصفهان و اعتبار صحیح هم‌شهادت میدهد بصدق این نسبت چون سلاطین در تشیید وتعمیرقبه مبارکه ایشان خرجهان زیادی کرده اند وبعید است که تا حقیقت امر نزد علماء زمان خودشان ثابت شده باشد چنین مخارج زیادی را متحمل بشوند واسماعیل دیباج گویا اسمعیل بن ابراهیم الغمر بن حسن بن حسن المثنی باشد پدر جناب ابراهیم طباطبا

چهارم قبر شریف جناب امامزاده هارون بن علی
در حاشیه روضاتست که در اوایل‌سنم مطلع شدم بکتابی ازکتب‌انساب که خالی ازاعتبار نبود ودراو تصریح کرده بود که هارون بن علی قبرش در میدان کهنه اصفهانست و او ازاولادحضرت‌امام علی النقی الهادی ع است
مخفی نماناد که‌اولاد بلا واسطه حضرت هادی چنانچه درارشاد شیخ مفید است چهار پسر است که حضرت‌عسگری ع باشد وجناب‌حسین وجناب‌محمدوجعفر کذاب پس شایدایشان‌اولاد بواسطه‌حضرت هادی باشند

پنجم قبر شریف جناب امامزاده ابراهیم بن موسی بن جعفرع که واقعست‌دریکی از بلوك اصفهان واو الان مشهور است بامامزاده نرمی کذا فی حاشیة الروضات

امر دوم

در بزرگان از علمائیکه مدفو نند در اصفهان

اول الحبرالمحیط مولانامحمدباقر بن‌محمد تقی المجلسی ولادتشان‌سنه۱۰۳۷ وهو مطابق باعدد (جامع کتاب‌بحارالانوار) ورحلتشان ۲۷ ماه رمضان سنه هزاروصدویازده بهتر تاریخی

که بجهت فوتشان گفته اند این بیت است

ماه رمضان که بیست وهفتش کم شد　　تاریخ وفات باقر اعلم شد

در این بیت هم روز وفات را میرساند وهم ماه وفات را و هم سال وفات را
شأنش زیاده از آنستکه ذکر شود واو مروج دین شیعه بود

از عبدالعزیز ناصبی دهلوی نقل شد که گفت اگر بنامند دین شیعه را بدین مجلسی هر آینه در محل خواهد بود زیراکه رونق آن ازاو شده ومحدث جزائری فرمود کسانیکه تلمذ نمودند خدمت ایشان زیاده از هزار نفر بودند

عدد ابیات مصنفات ایشان زیاده بردو کردو صد وده هزار بیت است چون قسمت شود بر ایام عمرش که هفتاد وسه سال بوده نصیب هرروزی زیاده از پنجاه وسه بیت است

قبر شریفش درجامع عتیق در بقعه والد ماجدش هست ودر جوار اومدفونند جمعی از علما مانند عالم ربانی ملامحمدصالح مازندرانی وجناب آقاهادی بن ملامحمد صالح وملامهدی فرمدی ومیرزا محمد الماسی وملامحمد علی استرآبادی رضوان الله علیهم اجمعین

در روضات قصه غریبی از بعضی از فقهاء نجف اشرف نقل کرده که گفت در بعضی ازاجازات سید نعمت‌الله جزایری دیدم که دراطراف بلاد گردش کردم بجهت تحصیل مراتب علم و کمال بعد شنیدم که علامه مجلسی درشهر اصفهان طلوع کرده رفتم باصفهان بجهت اقتباس ازانوار علمیه شان بعدالتشرف واستفاده از برکات انفاس مقدس ایشان خیلی مقرب شدم خدمت ایشان مثل یکنفر ازاهل بیتشان شدم ودر این مدت آثار عظمت وجلال وتزین باثواب زینب خیلی درایشان مشاهده کردم این تمایل ان مرحوم بدنیا واعتنا کردنشان بزخارف دنیوی خیلی سینه مرا تنگ کرد ودرسینه‌ام ایراداتی بایشان داشتم وقدری درمقام تعرض بر آمدم خودرا قاصر دیدم که بتوانم باایشان مجادله ومباحثه بنمایم عرض کردم یامولانا شما غواص بحار علم ومن بمنزله ذرهٔ هستم درجنب شما واگر سزاوار نمیدانید که من دران موضوع باشما محاجه بنمایم باشما معاهده میکنم که هر کدام قبل ازدیگری ازدنیا برویم بخواب دیگری بیائیم تامنکشف شود که حق بامن است یاباشما بعداز چندروز مجلسی مریض شد وازدنیا رحلت فرمود مسلمین مصیبت زده شدند ومساجد و بازارها بسته شد تاهفت روز تمام طبقات مردم مشغول عزاداری شدند منهم مشغول شدم وفراموش کردم از معاهده که بین من ومجلسی واقع شده بود بعداز یك هفته من رفتم سرقبر ایشان وقدری گریه کردم وقرآن خواندم دعا کردم درباره ایشان تاآنکه مرا همان جا خواب بردر درعالم خواب دیدم گویا ایشان ازمیان قبر بیرون شدند بالباس‌های جمیله وهیئت حسنهٔ پس من متذکر شدم که ایشان فوت کرده‌اند جستن کردم ودو انگشت ابهام دستشان را گرفتم عرض کردم یاسیدی وعدهٔ که بمن داده بودی وقتش رسید خبر بده بمن که چگونه مرگ شمارا دریافت ووقت مردن و بعدازمرگ چه دیدید وحق در امر معهود بامن است یاباشما فرمود یاولدی چون من مریض شدم مرض من آناً فآناً شدت میکرد تاآنکه مرض بحدی رسید که بشر عاجز از تحملش بود پس من تضرع نمودم و بدرگاه الهی عرض کردم خداوندا خودت درقرآن مجید فرموده‌ای (لایکلف الله نفسا الاوسعها) ومیدانیکه وجع باندازهٔ رسیده که طاقت تحمل ندارم ففرج عنی برحمتك فرجا عاجلا قریبا ومن علی بالنجاة من هذه العلة والخلاص من هذه الشدة دربینی که من باخدا اینقسم تضرع میکردم دیدم شخص جلیلی آمد ببالین من ونشست نزد پاهای من وازاحوال من سوال کرد پس شکوه‌های خودرا به پروردگار عرض میکردم ایشان گفتم بعد آنشخص کف دستش را گذارد بانگشتان پاهایم گفت آیا دردش آرام گرفت گفتم بلی همانجائیکه شما دست گذاردید دیگر درد نمیکند وآنشخص دستش را بالاتر میکشید واز حال من سؤال میکرد و

منهم جواب میدادم که راحت شدم تا آنکه دستش بسینه من رسید گویا الم و درد بالمره از من برطرف شد و دیدم جسد من افتاده روی زمین و من هم در گوشه خانه استادم حیران نظر میکردم بجسدم دیدم اهل وعیال واقارب وهمسایگان من اطراف جسد من گریه میکنند وصیحه میزنند ومن بانها میگفتم وای برشما من بچنان بلیه بزرگی بودم والان بحمدالله آن بلیه ازمن رفع شده شما چرا گریه میکنید ازمن ابدا نمشنیدند ونصیحت مرا گوش نمیکردند تا آنکه جمعیت زیادی آمدند و عماری آوردند ونعش مرا میان عماری گذاردند وبردند بمغسل ومنهم جلو جنازه میرفتم بعداز فراق ازغسل بجنازه نماز خواندند وجنازه را آوردند بکنار قبر ومن متحیر بودم آیا باجسد چه میخواهند بکنند ومشغول حفر قبر بودند ومن باخود خیال میکردم که اگر جسد راداخل میان قبر بکنند من ازجسد مفارقت میکنم ومیان قبر نخواهم رفت

چون جسدرا داخل میان قبر کردند من ازشدت انسی که باجسد داشتم نتوانستم ازاو مفارقت کنم بی اختیار داخل شدم ناگاه قبر را پوشانیدند

ناگاه منادی ندا کرد ای بنده من یامحمد باقر چه چیز مهیا کرده از برای امروز

من آنچه اعمال حسنه صالحه داشتم شماره کردم ازمن قبول نشد

بازهمان ندارا شنیدم ومن مضطرب ومتحیر شدم ودیدم مفر ومفزعی ندارم که توجه نمایم باو در بینی که من دراین دهشت عظمی بودم یادم آمد که یکروز من سواره ازبازار بزرك اصفهان می گذشتم دیدم مردم دراطراف یکنفر ازمؤمنین جمع شده اند واورا متهم نموده اند بفساد عقیده واورا میزدند و دشنام میدادند ونعل کفش برسر وصورتش میزدند ومطالبه طلبشان را میکردند ومن میشناختم اورا که ازصلحاء ومؤمنین است وطلب مهلت ازطلبکارهای خود میکرد وآنها مهلت نمیدادند قلب من بحال آنمومن سوخت وگفتم تابکی باید ازاین خلق تقیه کرد وازخداوند جلیل نترسم وبنده ضعیفش رااعانت نکنم پس من توقف کردم وفریادزدم وای برشما بیائید بامن که هرقدر ازاین مومن طلبکار هستید بشما بدهم وآنمرد مؤمن را بردم میان منزل وخیلی اورا عزت واحترام نمودم وتمام قروضش را اداکردم همین عمل خودرا بپروردگار خود درمیان قبر عرض کردم ازمن قبول فرمود ومرا آمرزید وامر فرمود که در رحمت بروی من بازنمودند بجانب بهشت وقبرم راوسعت دادند ومن متنعم هستم ازجانب پروردگارم بانواع نعمت ومأنوس هستم بزیارت مؤمنین که بدیدن من میآیند ومتنفع میشوم بدعوات صالحین وصدقات و قراآت مومنین ومن آنهارا میبینم وآنها مرا نمیبینند

پس فرمود ای سیدشریف اگرمن عزت وعظمت دردنیا نمیداشتم واین نعمتهائیکه تودیدی ازبرای من نمیبود چگونه می توانستم این مرد مومن رایاری کنم واورا ازچنك این خلق رها کنم

سید فرمود من از خواب بیدار شدم ودانستم آنچه مجلسی درحیات خود ازمال دنیا جمع کرده عین مصلحت دین ومنفعت اسلام ومسلمین بوده

مخفی نماند که جناب سید نعمت الله جذائری الموسوی صاحب تصانیف کثیره است

درمستدرك ازایشان نقل کرده که فرمود جد ماسید شمس الدین قدس الله روحه گاوی داشت که روزها میرفت بچرا کردن روزی شیری آمد وشکم آن گاورا پاره کرد وهمانجا ایستاد واز گوشت اوابداً نخورد خبر بجدما دادند ایشان همان ریسمانی که گاورا میبست همراه برد باجمعی ازمردم وریسمان راانداخت بگردن آن شیر واورا کشید برد بمنزل خود ومردم حیران باو نظر میکردند واورا درمنزل خود بست وگفت باید آن شیر عوض گاو زمین رابجهت من شخم کند همسایه ها گفتند این نمیشود ما ازاو میترسیم التماس کردند سید شمس الدین آن شیررا رها کرد

ولادت سید نعمت الله درسنه هزار وپنجاه بوده ورحلت آنمرحوم درقریه جامدر که ازقراء خرم آباد است

بوده در شب جمعه ۳۲ ماه شوال سنه ۱۱۱۲ وظاهراً مدفنشان هم در آنجا میباشد

دوم جناب آخوند ملا محمد تقی بن مقصود علی الاصفهانی والد علامه مجلسی

ایشان از بزرگان علما وصاحب من لایحضره الفقیه بالفارسیة والعربیه بوده و اسم شرح عربی شان روضة المتقین است

ایشان شاگرد مرحوم آخوند ملا عبدالله شوشتری وشیخ بهائی بودند

حاجی نوری در فیض قدسی ازشرح فقیه نقل کرده که فرمودمن دراوایل بلوغ خیلی سعی میکردم در طلب مرضات الله وآرام نداشتم مگر بذکر الهی تاآنکه دربین نوم ویقظه دیدم که حضرت صاحب الزمان ایستاده بود درمسجد جامع قدیم اصفهان من سلام کردم وخواستم پای آنحضرت رابیوسم نگذاردندومرا گرفتند پس من دست آن بزرگوار رابوسیدم وبعضی ازمسائلیکه برمن مشکل شده بوداز آنحضرت سوال کردم منها آنکه سوال کردم من وسواس دارم درنمازهایم ومیگویم نمازهای من آن قسم که خواسته اند نیست ومن مشغول هستم بنمازقضا خواندن لهذا موفق بنماز شب نمیشوم

از شیخ بهائی سؤال کردم فرمود نمازظهر وعصر ومغرب را بقصد نمازشب بخوان ومنهم چنین میکنم آیا نماز شب بخوانم یانه

فرمود بخوان واینقسمکه تا بحال میکردی بفتوای شیخ بهائی منبعد چنین مکن سؤالات دیگر همکردم وجواب شنیدم بعد عرضکردم یامولای ممکن من نمیشود که خدمتتان برسم پس بمن کتابی مرحمت کنید که باوعمل کنم فرمود من کتابی بجهت توداده ام بمولی التاجی برونزداوو کتاب را ازاو بگیر

من درعالمخواب رفتم نزد محمدالتاج چون مرا دید گفت حضرت صاحب الزمان ترا فرستاده نزد من عرضکردم بلی پس کتابی ازجیبش بیرون کردوداد بدست من چنین فهمیدم که این کتاب دعاهست اورا بوسیدم وبالای چشم خود گذاردم وخواستم برگردم خدمت حضرت حجت ع که ازخواب بیدار شدم دیدم در دست من نیست شروع کردم بتضرع و گریه کردن بجهت فوت آن کتاب تاطلوع فجر من مشغول شدم بفریضه صبح وتعقیبات آن بعد رفتم خدمت شیخ محمد تاج دیدم کتاب صحیفه کامله را مقابله میکنندومن مشغول گریه وتضرع بودم ونمیفهمیدم کهچه میخوانند بعداز فراغ رفتم نزد شیخ محمد وخوابمرا نقل کردم گفت بشارت باد ترا بعلوم الهیه ومعارف یقینیه قلبم آرام نشد گریه کنان ازخدمت ایشان بیرون شدم گفتم خوبست ازهمان راهی که دیشب درعالمخواب رفته ام از همان راه بروم شاید بمقصود برسم پس ازهمانراه رفتم دیدم مرد صالحیکه اسمش آقا حسن بود ولقبش تاجا بود بمن رسید من باو سلام کردم فرمودند فلانی بعضی از کتب وقفیه نزد من هست و طلاب که از من میگیرند عمل بشرائطش نمیکنند وتو عمل میکنی بیا وببین آنچه را طالب هستی بردارو ببرمن باایشان رفتم بکتابخانه شان اول کتابی که بمن دادهمان صحیفه کامله بود که درخواب دیده بودم من مشغول گریه وزاری شدم واز خدمت او بیرون شدم ورفتم با نسخهٔ شیخ محمدالتاج مقابله کردم

الحاصل ولایت ایشان سنه ۱۰۰۳ بود ورحلت ایشان سنه ۱۰۷۰ بود و در تاریخ فوتش این مصرع را گفته اند (افسر شرع اوفتاد وبیسروپاگشت فضل

مقلوب همین تاریخ وفات مرحوم بهائیست (افسرفضل اوفتاد وبیسروپاگشت شرع)

قبر مبارکش در مقدم قبر ولد ارجمندش علامهٔ مجلسی است

سوم المولی محمدصالح بن مولی احمدالسروی الطبرسی شارح اصول کافی وروضه کافی و

واما فروغ کافی را شرح نکرد باحتمال آنکه مبادا دارای رتبه اجتهاد نباشد
ایشان دراول بسیار فقیر بود وازشدت کهنگی لباس بمجلس درس نمینشست ودرخارج مدرس ، گوشهٔ مینشست وصدارا میشنید ومردم مجلس درس گمان میکردند که این شخص برای تکدی حاضر میشود تا آنکه مراتب فضل وعلمش برهه واضح شد
درمستدرکست که ازشدت فقرمدت زیادی بچراغ بیت الخلا مطالعه میکرد و میفرمود «انا حجة علی الطلاب من جانب رب الارباب لانه لم یکن فی الفقر احد افقرمنی وقد مضی علی برهة لم اقدرعلی ضوء غیرضوء المستراح
ایشان بسیار قلیل الحافظه بودند فرمود وقتی که ازمنزل بیرون میشدم منزل خودرا گم میکردم واسامی اولادم را فراموش میکردم ودرسن سی سالگی مشغول بخواندن حروف تهجی شدم وخداوند مرا باین مرتبه از علم ومعرفت رسانید
درقصص العلماست که ایشان یکوقتی رفتند بمنبر که موعظه کنند در بالای منبر گفت بسم الله الرحمن الرحیم پس فراموش کرد که بعدش را بگوید ومدتی ساکت نشست بالای منبر فرزند ارجمندش آقا هادی در پای منبر نشسته بود بپدرش عرضکرد اگر والقرآن الحکیم را فراموش کرده اید پائین آمدن را که فراموش نکرده اید از منبر فرود آئید تامن بروم بمنبر موعظه کنم
پس نباید طلاب بواسطه فقر وناداری وبا بواسطه قلت حافظه مأیوس شوند و ترک تحصیل بنمایند وحکایت زوجه مکرمشان آمنه بیگم بنت مجلسی اول در خاتمه باب دوم ذکر شد
رحلت ایشان درسنه ۱۰۸۱ بود دراصفهان وقبرش درمقبره علامه مجلسی است ومرثیه طویلی برلوح قبرش نوشته شده ودر تاریخ فوتش این مصراع نوشته شد (صالح دین محمد شده فوت)
چهارم المولی محمد بن محمد الاصفهانی الملقب بالفاضل الهندی صاحب کتاب کشف اللثام فی شرح کتاب قواعد الاحکام وغیرآن ولادتشان سنه ۱۰۸۲ بود ونشو ونمایش درصغرسن ببلاد هند بود ورحلتشان دراصفهان بود ۲۵ ماه رمضان سنه ۱۱۳۷ ومرقد شریفش درشرقی قبرستان تخت فولاد است کنار راه قافله که میرود بشیراز وقبر انمرحوم قبه و عمارتی ندارد چون در زمان رحلتش آتش فتنه افغان دراصفهان مشتعل بود که سلسله صفویه مستأصل شده بودند واجمالش آنست که وقتی هجوم آوردند طایفه افاغنه باصفهان که رئیسشان سلطان محمود بود وشهر را محاصره کردند آخرالامر اهل بلد مستاصل شدند لذا درهای شهررا باز نمودند امیرشان سلطان محمود با تمام اتباع و جنودش داخل شهرشدندوسلطان محمود برسریر سلطنت نشست درحدود سنه ۱۱۳٦ وحکم کرد که شاه سلطان حسین صفوی را حبس نمودند با برادرها وفرزندانش دراواخر جمادی الاولی سنه ۱۱۳۷ وجمعی از بزرگان دولت را امر کرد بقتل رسانیدند در ۲۵ ماه رمضان سنه مذکور بود وفات فاضل هندی تا آن که سلطان محمود را شبه جنون عارض شد او را حبس نمودند و در میان محبس بدرک واصل شد
بعد اشرف سلطان ملعون بجای محمود بسلطنت نشست وآنملعون قریب بپانصد حمام ومسجد و مدرسه را خراب کرد آخرالامر ازجانب خاندکار روم جند کثیری آمد بجهت مقاتله با اشرف و آن ملعون هم امر کرد که سلطان حسین را درمیان محبس بقتل رسانیدند وبدن شریفش را بدون غسل و کفن انداختند و اهل وعیالش را اسیر کردند واموالش را غارت نمودند خودش فرار کرد
بعد از مدتی نعش سلطانحسین را بردند بقم دفن کردند

این واقعه در بیست و دوم محرم الحرام سنه هزار وصدوچهل ودو بود
الحاصل مرحوم فاضل هندی در صغر سن بدرجه اجتهاد رسید وخود فاضل هندی در کشف اللثام فرموده که فارغ شدم از معقول ومنقول وحال آنکه سیزده سال را تمام نکرده بودم وفرموده که فخر المحققین قبل از ده سال کتب معقول ومنقول را نزد پدرش علامه حلی خواند واز فضل خداوند بعید نیست که من ۱۳ ساله فارغ التحصیل شده باشم وشروع کردم بتصنیف وتالیف وحال آن که بپانزده سالگی نرسیده بودم
در مستدرک است که صاحب جواهر در جواهر مسئله نمینوشت که کشف اللثام در نزدش حاضر نباشد وفرموده که اگر فاضل هندی در عجم نمیبود گمان نمی کردم که فقه بعجم رفته باشد و والدش تاج الدین حسن که تاج ارباب عمامه بود درسنه هزار وپنجاه وهشت از دنیا رحلت فرمود

پنجم مولانا محمد بن عبدالفتاح التنکابنی المازندرانی المشتهر بسراب صاحب کتاب سفینة النجات فی اصول الدین و غیر آن و از تلامذه ملامحمد باقر سبزواری بودند وفاتشان سنه هزار و صد و بیست وچهار بود
و ایشان حکایت عجیبی دارند
در روضاتست که مولانا محمد یکوقتی حرکت فرمودند بجهت زیارت ائمه عراق (ص) دید کسی جلو راحله او پیاده میرود هروقتیکه دربین راه طی منزل میکند هروقتیکه بمنزل میرسد پیاده میشود آن شخص از نظرشان غایب میشود
جناب آخوند تعجب زیادی کرد ازاهل قافله از حال آن مرد سئوال کرد
گفتند هروقت بمنزل میرسیم میآید واز ما طعامی میگیرد دیگر او را نمیبینیم تا وقت حرکت کردن پس چون وقت رحیل رسید جناب مولانا محمد دید آن شخص حاضر شد درطی طریق باو نظر کرد دید بهوا راه میرود و پاهایش را بزمین نمیگذارد
جناب مولانا محمد را واهمه برداشت آن شخص را نزدیك طلبید از حقیقت امرش سؤال کرد
گفت من مردی هستم ازاجنه وبیك کربت عظیمی گرفتار شدم وباخداوند عهد کردم که اگر از این کربت نجات بیابم پیاده دررکاب یکنفر ازعلمای شیعه بزیارت حضرت سیدالشهداء مشرف بشوم وشنیدم که شما بزیارت مشرف میشوید من غنیمت شمردم ودر رکاب شما میروم بزیارت
جناب مولانا سئوال کرد توکه از اجنه هستی چرا از مردم طعام میگیری وقت ورود بمنزل
گفت من طعام میگیرم و بفقرای قافله بذل میکنم
فرمود طعام شما طایفهٔ اجنه چه چیز است
گفت هرجا صورت ملیحی وجسد صبیحی را به بینم از بنی آدم اورا بسینه خود میچسبانیم و بو میکشیم وبهمان قوت میگیریم چنانچه آدمیان ازطعام خوردن قوت میگیرند پس هرگاه ببینید یکنفر از بنی آدم اختلالی در دماغ وعقلشان یافت شد از اثر همین خواهد شد وعلاجش آنستکه قدری ازآب سداب بگیرند و بهتر آنستکه اورا باسر که مخلوط کنند وقطرهٔ از او در سوراخ دماغ او بریزند آن جنی که اورا مس کرده کشته میشود وآن شخص هم خوب میشود باذن خداوند
چند منزل بعد وارد شدیم برمردیکه بما خیلی اکرام واحسان نمود پس آن شخص جنی نزدمن آمد وگفت بصاحب خانه بگو همان خروس سفیدی که در خانه دارد بجهت شما ذبح کند بصاحب خانه گفتم او هم ذبح کرد

ساعتی نگذشت که صدای گریه وشیون ازخانه آنمرد بلند شد صاحب‌خانه آمد نزدما مکروب ومحزون وگفت چون ماخروس را ذبح کردیم برای یکنفر از بنات ما شبه جنونی عارض‌شده وآن دخترك مغشی علیها بروی زمین افتاد و ما الان متحیریم در امر ایندختر و در معالجه مرضش

فرمود من بصاحب خانه گفتم مترش وتعجیل مکن دوای دختر مصروع تو نزد منست پس گفتم قدری سداب حاضر کنید یاقدری‌سرکه وممزوج بهم‌نمودم وچند قطره ازآن دریکی‌ازسوراخ‌دماغش ریختم همانشب آندختر خوب‌شد واز جای خود حرکت نمود

شنیدم که کسی ناله‌میکند و میگوید (آه خود بیك کلمه باعث قتل خود شدم)

فرمود بعد آنشخص جنی‌را ندیدیم که جلو راحله راه برود بعد فهمیدیم که آن جنی بواسطهٔ استمال آب سداب کشته شده

وفات مولانا محمد در روز مبارك غدیر سنه هزار وصد وبیست وچهار بود وقبر شریفش در اصفهان درآخر خیابان محله خواجو متصل بمقبره تخته فولاد است وقبهٔ عالیه و بنای رفیعی دارد

نظیر این حکایت در روضات نقل کرده ازسید صفی الدین از عالم فاضل برهان‌الدین موصلی گفت ما از مصر عازم شدیم بجهت حج بیت‌الله الحرام در یکی از منازل اژدهائی دیدیم مردم حرکت کردند که اورا بقتل برسانند پس پسر عم من اورا بقتل رسانید

ناگاه دیدیم که پسر عمرا ربودند وبردند هرقدر اهل قافله سعی کردندو با اسبها سوارشدند خواستند اورا بر گردانند ممکن نشد

چون عصر آنروزشد دیدم پسر عمم آمد با سکینه و وقار

سوال کردیم تورا کجا بردند وبتو چه گذشت

گفت وقتیکه من آن اژدهارا کشتم مرا ربودند وبردند درمیان طایفه ازجنه که بعضی میگفتند اینمرد پدرمارا کشته بعضی میگفتند برادرمارا کشته بعضی میگفتند پسر عمرا کشته هجوم آوردند بر سرمن ناگاه رئیسشان گفت (بگو بالله وبالشریعة المحمدیه

من گفتم پس اشاره کرد بآنها که اینمردرا ببرید بشرع مقدس پس‌مرا بردند نزد شیخ کبیری که بدکه نشسته بود چون رفتم مقابل آن‌شیخ گفت دست ازاو بردارید ادعای‌خودرا بکنید

اولادش گفتند این شخص پدرمارا کشته

گفتم حاشالله ما زائرین بیت‌الله الحرم هستیم باین‌منزل که رسیدیم اژدهائی ظاهر شد و من اورا بقتل رسانیدم

چون قاضی اجنه شنید گفت اورا واگذارید چون شنیدم در بطن نخله از پیغمبر (ص) که‌فرمود « من تزیا بغیر زیه فقتل ولاتوداله وفی روایة اخری من خرج عن زیه فدمه هدر »

ششم استادالکل فی الکل عندالکل آقا حسین بن محمدالخوانساری‌صاحب‌مشارق‌الشموس

فی‌شرح‌الدروس وغیر آن وایشان ازتلامذه مجلسی اول ومیرزا ابوالقاسم فندرسکی بودند

در روضاتست که مرحوم آقای‌حسین فرمود زمستانی برمن درمیان‌مدرسه اصفهان گذشت که بسیار سرد بود ابدا قادر نبودم‌از جهت خود آتش روشن کنم ویك لحاف کهنه داشتمکه‌بخود پیچیده بودم ودر میان حجره قدم میزدم که شاید فی الجمله بدنم گرم شود

بعد از برکت علم کارش بجائی رسید که یکروز وارد شد بشاه سلیمان صفوی دید جبه نفس بسیار عالی پوشیده که اطرافش را جواهرات دوخته بودند ومثلش را چشم روزگار ندیده بود
جناب آقای خونساری دستش را درزیر دامن آن جامه کرد وتمجید از آن جامه فرمود
بعد که آقا تشریف برد سلطان آنجامه را میان ساروقی بست و روانه نمود بجهت آقا حسین خونساری درکمال عذرخواهی نمودن وگفت این لباس لیاقت جناب شمارا ندارد لکن امیدوارهستم که او را رد نفرمائید
مرحوم محقق سبزواری شوهر همشیرهٔ آقای خونساری بود و آقای خونساری شوهر همشیره محقق سبزواری بود (اهل خونسار خرس را صاحب میگویند)
یکروز باصاحب ذخیره ازمیان بازاراصفهان میگذشتند دیدند میتهٔ خرسی را انداخته‌اندبالای الاغی ومیبرند ده درخارج شهر بیندازند صاحب ذخیره اشاره کرد که این صاحب شما هست
آقا فورا فرمود الحمدالله الذی لم یزل حمل امواتنا علی اعناق احیائکم
اشاره به آن که خراسانی هارا نسبت بحمار میدهند
یکروز کسی ازآقا پرسید آیا راست است که اهل خونسار بخرس صاحب میگویند
فرمود بلی ایصاحب
رحلت ایشان دراصفهان بودآخرسنه ۱۱۰۸ درتخت فولاد دفن شد در پشت سر نهرزاینده رود نزدیك بابا رکن الدین عارف وقبرش قبه وبارگاهی دارد وسنك قبرش یشم برقیمتی بود بعد که افاغنه آمدند باصفهان آنسنك را شکستند بعد دوسنك مرمر بروی قبرایشان وقبر پسرشان آقا جمال فرش کردند واز کرامات مرقدایشان آنست که زائرین مرقدشان اززائرین تمام مراقد آن مکان زیادتراست درماده تاریخش گفته شد (ادخلی جنة)
پسرایشان آقا جمال الدین ابن المحقق آقا حسین الخوانساری صاحب حاشیهٔ شرح لمعه و غیره آنست ودرمطایبات کتاب « کلثوم ننه » راگفته اند
رحلتشان در اصفهان بود در ۲۶ رمضان سنه ۱۱۲۵ و در مزار تخت فولاد دفن شد نزد قبر والدشای آقای حسین خوانساری

هفتم المولی الزکی الشیخ محمد تقی بن الشیخ عبدالرحیم الطهرانی الرازی واصلشان و مسقط الراس والدشان قریه ایوان کیف بود که سه منزلی طهرانست صاحب حاشیه بر معالم
وایشان در عنفوان جوانی مشرف شد بزیارت عتبات عالیات ومدتی خدمت شیخ فقیه شیخ جعفر بن خضر النجفی صاحب کاشف الغطاء تلمذ کرد مرحوم شیخ صبیه مکرمه خودرا تزویج کرد بشیخ محمد تقی وازآن مخدره خداوند پسر برازنده بمرحوم شیخ عطا فرمود مسمی بجناب حاجی شیخ محمد باقر والد ماجد جناب حاجی شیخ محمدتقی آقا نجفی وجناب حاجی شیخ محمدباقر تزویج فرموددخترخاله خودراصبیه مرحوم حجت الاسلام سیدصدرالدین الموسوی العاملی که پدرمرحوم آیةالله آقا سید اسمعیل صدر باشد
شیخ محمدتقی درنیمه ماه شوال المکرم سنه ۱۲۴۸ از دنیا رحلت فرمود ودرمقبره تخت فولاد اصفهان دفن شد
ایشان برادر فقیه صالحی داشتندشیخ محمد حسین صاحب کتاب فصول ورحلت ایشان در کربلای معلی بود درحدودسنه ۱۲۶۱ ودر درب صحن مقدس حضرت سیدالشهداء ع دفن شد
پسرایشان جناب حاجی شیخ محمدباقر پدرمرحوم آقانجفی در نجف اشرف ازدنیا رفت سنه هزارو

سیصد و یک

وعقیده ایشان جناب آقا شیخ محمدتقی آقا نجفی روز ۱۳ ماه شعبان در اصفهان سنه ۱۳۳۲ از دنیا رحلت فرمود وقبر شریفش دراصفهان معروفست ودر آنسال جمعی از بزرگان علما رحلت فرمودند

منجمله در تهران مرحوم محقق آقا میرزا سید حسین قمی

منجمله در قم مرحوم حاجی غلامرضای محشی کتاب وسائل ومرحوم حاجی سیداسحق

هشتم مولانا حجةالاسلام الحاج سید باقر بن سید محمد تقی موسوی الشفتی الجیلانی

صاحب کتاب مطالع الانوار وتحفةالابرار وغیره این‌دو وتلمذ ایشان نزد سید بحرالعلوم ومیرزای قمی و آقای سید علی صاحب ریاض بود واشتهار ایشان ومرجعیت عامه مسلمین شان معلومست

یکروز فتحعلیشان درخارج شهر اصفهان میان عمارت خود نشسته بود دید فیلی را بار کرده میاورند بگمانش فیل را بجهت او میبرند نگاه کرد دید اورا ازمیان اردو گذرانیدند و بجانب شهر بردند

سلطان استفسار کرد که فیل از کیست و بارش چه چیز است

بعرض رسانیدند که این فیل از مسلمانان هندوستانست و بارش تنخواهیست که از تجار هند از بابت وجوهات بجهت سید فرستاده اند

چون فیل را نزد سید بردند سید بار آنرا قبض فرمود وخود فیل را بجهت سلطان فرستاد وگویا دولت وثروت سید را درمیان علماء اسلام هیچکس نداشت حتی سید مرتضی علم الهدی

منجمله وقتیکه میخواست بمکه مشرف شود کتابخانه سید را قیمت کردند پنجاه هزار تومان بود ودر وقتی محمد شاه رفت باصفهان سید براستری سوار شد بعزم دیدن سلطان ودر پیش روی او سید علنقی عرب بنا برعادتی که داشت مشغول شد بخواندن قرآن بلحن حجاز

چون بنزدیك اردوی سلطان رسید این آیه را سید علینقی تلاوت کرد «قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء الخ» محمد شاه گفت بقین عزت بدست خداست که این مرد را اینقدر عزت داده

چون رسید باردوی سلطان این آیه را تلاوت کرد «یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون» پس یکمرتبه تمام سربازها واعیان دولت ریختند بعضی دست سید را و بعضی پای سید و بعضی سم استر سید را میبوسیدند محمد شاه حیرت کرد

چون بدر سرای شاهی رسیدند سید علینقی این آیة را تلاوت کرد «انا ارسلنا الی فرعون رسولا فعصی فرعون الرسول الخ»

الحاصل رحلت جناب سید در دوم ربیع الاول سنه ۱۲۶۰ است ودرقبه که خود بجهت خود ساخته بود درمسجد ومدرسه بیدآباد که خود بانی آن بود دفن شد والان مقبره شان زیارتگاهی شده است مثل مقابر انبیاء وائمه اطهار

ایشان پسر برازندهٔ داشتند مولانا وسیدنا السید اسدالله که در نجف اشرف مدفونند ومقبره شان مقابل مقبره مرحوم حاجی شیخ مرتضی الانصاری است

نهم الحاج محمد ابراهیم بن محمد حسن الکلباسی صاحب کتاب اشارات وغیره واو از تلامذه آقای بهبهانی وسید بحرالعلوم ومیرزای قمی بود در نهایت زهد و ورع بود شخصی خدمت ایشان بجهت مهمی شهادت داد ایشان فرمودند پیشه تو چه کاراست گفت من غسالم

پس شرایط غسل را از او پرسید
آن مرد بیان کرد و گفت وقتی کـه ماميت را كفن ميكنيم يك سخن بگوش ميت ميگوئيم
حاجی فرمود چه میگوئید
گفت میگوئیم «خوشا بسعادت تو که وفات کردی و برای ادای شهادت خدمت حاجی نرسیدی)
واگر فقیری چیزی از او میخواست شاهد میخواست وشاهد راقسم میدادو آن فقیر راهم قسم میداد که این تنخواهی راکه بتو میدهم اسراف نکنی بعد خرجی یکماهه‌را باو میداد
نقل است یکنفراز همسایگان آن مرحوم مشغول لهوولعب وساز وطرب بود حاجی مرحوم کسی را نزد او فرستاد که این عمل را ترك كن
آن مرد در جواب گفت باقا بگو غل بخایه من بگذارد
آن شخص همین مطلب را بآقا عرض کرد ظهر آقا تشریف برد بمسجد بعد از نماز رفت بمنبر موعظه کرد بعد ازموعظه فرمود من صنعت نجاری یاد ندارم که غل بخایه این شخص بگذارم
فوراً بیضه او ورم کرد و کم کم بزرك شد وهمان شب از دنیا رفت
در شفاء الصدور نقل کرده یکنفر ازفضلای اهل منبر درمحضر ایشان گفت حضرت سیدالشهداء ع فرمود « زینب ـ زینب »
آن عالم باورع وتقوی بآواز بلند فرمودخدا دهانت را بشکندحضرت دومرتبه نفرمود (زینب زینب ـ رحلت آنمرحوم درسنه هزار ودویست وشصت‌ودو بود وقبر شریفش در اصفهان معروفست

دهم المولی محمد بن المولی محمد رفیع الجیلانی المشهود بالبیدآبادی الاصفهانی

ایشان از اجله حکماء ومتکلمین بوده‌اند ومعاصر بوده باآقای بهبهانی واز تلامذه مولی میرزا محمد تقی الماسی بود که ازاحفاد مرحوم مجلسی است ومرحوم حاجی کلباسی و ملا علی نوری از تلامذه ایشان بودند
در روضات از حاجی کلباسی نقل میکنند که فرموده در بعضی از سنین مجاعه منحصر بودطعام و خورش ایشان وعیالاتشان بخوردن هویج (زردك) تا ششماه بانهایت شعف ومیل
سلاطین از کثرت کراماتی که ازایشان دیده بودندخیلی مایل بودند بملاقات ایشان لکن ایشان کاره بودند واز تواضعشان این بودکه بالاغ برهنه سوار میشد و بمسافات بعیده میرفت
رحلتشان در سنه هزار وصد ونود وهفت بود ودرمقبره مزار تخته فولاد دفن شد پشت دیوار مزار محقق خوانساری

یازدهم ـ السید المتکلم الحکیم محمد بن السید حیدر الحسینی الطباطبائی المشتهر بمیرزا رفیعا النائینی صاحب شرح اصول کافی وایشان از مشایخ علامهٔ مجلسی بودند
رحلتشان در اصفهان بود درهفتم شوال سنه هزار وهشتاددرسن هشتادوپنج ودرمزار تخته‌فولاد دفن شد بامر شاه سلیمان صفوی برقدش قبهٔ عالیه نصب کردند
(نائین قصبه ایست ازتوابع اصفهان و از آنجاتا اصفهان ده فرسخ است
وایشان غیر ملا رفیعا هستند که مدفونستدر مشهد مقدس وایضا غیرملا رفیع واعظ قزوینی است صاحب کتاب ابواب الجنان که در سنه هزار وهشتاد ونه ازدنیا رفت ودر قزوین دفن شد

دوازدهم ـ الشیخ ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی صاحب معاجم ثلثه الکبیر ـ والوسیط ـ والصغیر

تولدش سنه دویست وشصت است بطبریه شام و بین او وشام سه منزل است ودر او بحیره ایست ودر آن بحیره سنگی است که گمان کرده اند قبر حضرت سلیمان پیغمبر است
(در طبریه است قبر لقمان حکیم)

وبعد ایشان ساکن اصفهان شدند ودر اصفهان از دنیا رفت سنه سیصدوشصت وقبرش پهلوی قبر حممه است (بالحاء المهمله ثم المیمین ثم الهاء) که از اصحابه پیغمبر ص بود
و در اصابهٔ است که حممه از اصحاب پیغمبر ص بود ودر زمان عمر بجهت جهاد رفت باصفهان و آنجا شهید شد

سیزدهم الفاضل الخبیر میرزا عبدالله بن عیسی الاصفهانی ثم التبریزی المشتهر الافندی صاحب کتاب ریاض العلماء

کتابخانه مرحوم علامه مجلسی در تصرف ایشان بود واز تلامذه مرحوم مجلسی بودند واز علامه مجلسی تعبیر باستاد الاستناد واز علامهٔ سبزواری تعبیر میکند باستادناالفاضل واز محقق خوانساری تعبیر میکند باستادناالمحقق واز مولانا میرزاالشیروانی تعبیر میکند باسادناالعلامه
وایشان مشرف شدند بحج بیت‌الله الحرام وبین اوو بین شریف مکه منافرت وشکرآبی واقع شد پس رفت بقسطنطنیه وآنجا بودتاوقتیکه شریف مکه عزل شد از اینجهت ملقب شد بافندی وایشان جامع صحیفه ثالثه سجادیه هستندصحیفه ثانیه سجادیه تالیف شیخ حر عاملی است
رحلتشان در عشر ثلثین بعدالمأة والالف من الهجرة المقدسه بودزمان رحلت فاضل هندی واشغال نائرهٔ افغانها در اصفهان

چهاردهم العالم الجلیل مولانااسمعیل بن محمدحسین المازندرانی المشهور بالخاجوئی

صاحب شرح مدارک در دو جلد وغیر آن‌واستاد آخوند ملامهدی نراقی بودند
در نزد نادر شاه افشار ایشان خیلی بااهت واجلال بودندواو قول احدی‌را مثل قول ایشان قبول نمیکرد لکن چون درعصر استیلای افغانها بود در بلادایران خصوصادر بلداصفهان لذا در کتب اصحاب ذکر زیادی از ایشان شده ومصنفات آن‌هم مشهور نشده
رحلتشان در پانزدهم شعبان سنه هزار وصد وهفتاد و سه بوددر اصفهان ومدفنشان در مزار تخته فولاد است قریب بمقبره فاضل هندی

پانزدهم الامیر ابوالقاسم الفندرسکی و ایشان معاصر بودند باشیخ بهائی وقبرش در تخت فولاد اصفهان معروف است وفندرسک قریه ایست ازقراء استراباد

شانزدهم ـ رضی الدین رجب بن محمد بن رجب البرسی صاحب کتاب مشارق الانوارواو

ساکن حله بود واصلش ازقریه برس است که واقع است بین حله و کوفه وایشان ازعلماء اواخر هشتصد یا
او ائل نهصد بودند

در روضات است که مرقدش در وسط باغستانیست درقصبه اردستانکه در چند منزلی اصفهانست ودر
باب سابق نقل شد که بعضی گفتند مرقد ایشان درمشهد مقدس در قبرستان قتلگاه است اگرچه عبارت
روضات صریح نیست که اینمقره که درچند منزلی اصفهان است قبرشیخ رجب برسی است بلکه محتملست
که قبرشارح کتاب مشارق باشد نه قبرصاحب مشارق

هفدهم شیخ او حدالدین مراغی صاحب کتاب جام جم وایشان در اصفهان سنه ششصد
وهفتاد وهفت ازدنیا رحلت فرمود ومرقدش دراصفهان معروفست ومردم اصفهان اعتقادی بوی دارند

هجدهم الحکیم الماهر ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب بن مسکویه الخازن الرازی الاصل
الاصفهانی المسکن صاحب کتاب تجارب الامم و کتاب طهارة الاعراق وغیراین دو

محقق طوسی در دیباچه کتاب اخلاق ناصری خیلی تمجید ومدح ازایشان فرموده ودر حدود مأه خامسه
دراصفهان ازدنیا رحلت فرمود وقبرشریفش درمحله خواجواست که ازمحلات اصفهانست ومعروفست

نوزدهم علی اکبر بن محمد باقر اللاهیجی الاصفهانی الفقیه المتکلم صاحب کتاب زبدة المعارف
وغیراو رحلتش دراصفهان بودسنه هزارو دویست وسی ودو مدفنش درتخت فولاداست قرب بمقبره مولانا
اسمعیل خواجوئی

بیستم آقا میرزا محمد تقی الماسی ابن میرزا محمدکاظم ابن میرزا عزیزالله ابن مولانا محمد
تقی المجلسی والده ماجده اش صبیه علامه ملامحمد باقر مجلسی است
جهت اشتهارش بالماسی این بود که والدماجدش میرزا محمدکاظم درمیان ضریح مطهر حضرت امیر(ع)
سنگ الماسی نصب کرد که در آنوقت قیمتش هفت هزار تومان بود
رحلتش در ماه شعبان سنه هزار وصدوپنجاه ونه بود وقبرش درمقبره مرحوم علامه مجلسی است

بیست ویکم حافظ ابونعیم صاحب کتاب حلیة الاولیاء
در فیض قدسی است که او از اجداد مرحوم مجلسی است
رحلت ایشان در ماه صفر سنه چهارصدوسی بود درسن هفتادوهفت سالگی وقبرش دراصفهان درمحله
شیخ مسعود معروفست وقبرش الان معروفست به (آب بخشان)
روی قبرش نوشته بود قال رسول‌الله (ص) مکتوب علی ساق العرش لااله الا الله وحده لاشریك له
محمد بن عبدالله عبدی ورسولی ایدته بعلی بن ابیطالب (ع) رواه الشیخ الحافظ المومن الثقة العدل احمد بن
محمد بن عبدالله سبط احمد بوسف البناء الاصفهانی الخ
احمد بن بوسف البناء در محله خواجو مدفونست
بدانکه حافظ باصطلاح اهل درایه وحدیث بکسی میگویند که هزار حدیث باسانیدش حفظ داشته
باشد وحجت برکسی اطلاق میکنند که سیصد هزارحدیث باسانید حفظ داشته باشد وحاکم برکسی اطلاق
میکنند که حفظش محیط باشد بجمیع
اما در نزد قرآء واهل تجوید حافظ بکسی اطلاق میکنند که جمیع قرآنرا ازحفظ بخواند دراحسن

تجوید بقراآت عشریا بقراآت سبع یا بقرائت واحده اقلا کذافی الروضات

بیست ودوم **الشیخ ابوالفتوح اسعد بن محمود بن خلف العجلی الاصفهانی الملقب** بمنتجب الدین الفقیه الواعظ

در روضاتست که ایشان ازعلماء موصوف بعلم وزهد بودند ومشهور بود بعبادت وقناعت وبکد یمین وعرق جبین تحصیل روزی میکرد بشغل صحافی

وفاتش شب بیست وسوم ماه صفر سنه ششصد بود ومرقدشان در اصفهان معروفست

ودرمجالس المومنین آن قبررا نسبت دادند بشیخ ابوالفتوح رازی شیعی مفسرمعروف واین اسناد اشتباه است چون قبرشیخ ابوالفتوح رازی مفسردر حضرت عبدالعظیم است در ری

بیست وسوم محمد بن محمد رضا القمی صاحب تفسیر کنزالدقائق در چهار مجلد

ایشان ازتلامذه مرحوم علامه مجلسی بودند ومجلسی ثناء بلیغی از این وازتفسیر کنزالدقائق فرموده

بیست وچهارم مؤیدالدین حسین بن علی الاصفهانی المنشی المعروف بالطغرائی

صاحب قصیده معروفه بلامیة العجم واز اشعار اوست

اذا مالم تکن ملکاً مطاعا	فکن عبدا لخالقه مطیعاً
و ان لم تملك الدنیا جمیعاً	کما تهواه فاترك کماجمیعاً

ایشان وزیر سلطان مسعود سلجوقی بود وبعد اورا بقتل رسانیدند

بیست وپنجم **جناب اسمعیل بن عباد طالقانی** المعروف بکافی الکفاة و المشهور بصاحب بن عباد واو اعجوبه دهرونادره زمان بود

بیست وششم جناب حسن بن علی بن اسحق المقلب بنظام الملك الطوسی واحوالات این دو عالم جلیل درخاتمه باب نهم ذکرشد فراجع

بیست وهفتم بابا رکن الدین مسعود بن عبدالله انصاری عارف مشهود

نقل شده که شیخ بهائی ششماه قبل ازرحلتشان ازمزارستان اصفهان گذشت وازقبر بابارکن الدین شنید که شیخنا درفکرخود باش بس شیخ بعداز شنیدن آن صدا پیوسته مشغول گریه وتضرع ومناجات باقاضی الحاجات بود وتوجه بآخرت داشت تاوفات نمود

وفات بابارکن الدین سنه هفتصد وشصت ونه بود وقبرش درتخت فولاداصفهان مزاری‌است‌معروف وبقعه وقبه عالیه دارد

بیست وهشتم **جناب آقا میرزا محمد باقر** زین العابدین الموسوی الخوانساری

صاحب روضات الجنات وایشان تلامذه جناب آقاشیخ محمد تقی محشی برمعالم بود ووفاتش هشتم جمادی الاولی سنه‌هزار وسیصد وسیزده بود وقبرش درتخت فولاد است

بیست و نهم میرزا رفیع الدین النائینی السید محمد بن حیدر الحسینی الطباطبائی سید الحکماء والمتألهین علامة زمانه وایشان استاد علامه مجلسی بودند وتعلیقاتی دارند بر اصول کافی وشرح اشارات صحیه کامله وروایت میکنند از مولا عبدالله شوشتری وشیخ بهائی رحلتش در سنه هزار وهشتاد ودو بود در اصفهان ومزارش در اصفهان مشهور است

سی ام جناب علام همام آقا میرزا محمد هاشم چهارسوقی برادر کوچك جناب میرزا محمد باقر خوانساری ودر نجف اشرف از دنیا رحلت فرمود روز چهارشنبه هفدهم ماه رمضان سنه هزار وسیصد وهیجده ودر وادی السلام دفن شد

سی ویکم قبر میرزا محمد ابراهیم مروزی الاصل قزوینی المسکن اصفهانی المدفن صاحب کتاب طوفان البکاء موسوم بکتاب جوهری که در حدود سنه هزار ودویست وچهل وقدری از دنیا رفت و قبرش در اصفهان در محله آب بخشان معروف است

سی ودوم قبر جناب نظام الملك طوسی که فی الجمله حالاتش در خاتمه باب نهم ذکر شد رحلتش در اصفهان بود سنه چهارصد وهشتاد وپنج وقبر شریفش در اصفهان در پای چنار محله دار البطیخ معروف است وایشان با سلطان ملکشاه بن الب ارسلان دریك مقبره مدفونند

امر سوم در قبور شریفه امامزادگان عظام واقع در شیراز

اول بقعه مبارکه السید امیر احمد بن موسی الکاظم المعروف به شاه چراغ

در کتاب آثار العجم است که آنبزرگوار در عهد حضرت رضا ع اراده کرد که برود بخراسان خدمت برادرش واز راه شیراز تشریف برد قتلغ خان نامی که از جانب مأمون حاکم شیراز بود چون خبر ورود آنبزرگوار را بخان ذبیان شنید با جمعی روانه شد با آنجا وعند التلاقی بناء مقاتله بین الفریقین واقع شد ناگاه یکنفر از سپاه قتلغ خان فریاد زد که اگر مقصود شما رسیدن خدمت حضرت رضا است آنبزرگوار درطوس وفات یافته بمجرد شنیدن اینخبر کسانیکه در اطراف امامزاده احمد بودند همه متفرق شدند مگر اقارب وخویشان آنبزرگوار وچون شاهزاده امکان مراجعت نداشت رفت بشیراز مخالفین تعاقب نموده در آن محل که الان مرقدشان هست آنبزرگوار بدرجه شهادت رسیدند ومرقد شریفش قبه وبارگاه وصحن وموقوفات زیادی دارد وتولیت آنها بدست فخر السالکین جناب میرزا جلال الدین محمد الحسینی الملقب بمجد الاشراف واولاد ایشانست وآنها سر سلسله طائفهٔ ذهبیه هستند وضریح آن امامزاده را خاقان مرحوم فتحعلیشاه نقره کرد ودرب حرمش از نقره است

دوم بقعهٔ مطهر سید امیر محمد بن موسی بن جعفر ع است

در آثار العجم است که ایشان با حضرت شاه چراغ از یك مادرند وایشانهم بقعه و بارگاه وصحنی دارند وضریح اشا را معتمد الدوله نقره نمود ودر طرف چپ آنبزرگوار مرقد کوچکی است ولوحی دارد که بر

وی نقش شده ابراهیم بن محمد بن موسی ع ومیگویند فرزند آنحضرت است

سوم بقعه شریفه میرعلی بن حمزة بن موسی بن جعفر ع وایشانهم بقعه و بارگاه و صحنی دارد

چهارم بقعه مبارکه سید علاء الدین بن‌موسی بن‌جعفر ع و ایشانهم بقعه وبارگاهی‌دارند که واقع است در خارج شهر شیراز نزدیك دروازهٔ اصفهان

پنجم بقعه جناب‌سید تاج الدین غریب اسم مبارکش جعفر بن فضل بن‌جعفر بن علی بن ابیطالب‌ع‌عوام‌الناس غلطا اورا سید حاجی‌غریب میخوانند ودرسردابه آن بزرگوار دوقبراست یکی قبرسید جلیل‌سابق الذکراست دیگرمیگویند قبرمحمد بن‌حسن بن‌حسن مثنی ابن‌حسن بن‌علی بن‌ابیطالب‌ع‌است واین بقعه شریفه محل‌استجابت دعا است ودرمشاجراتشان باین تربت مقدس رفته قسم‌یاد میکنندفوراً طرف ناحق را دردی عارض میشود

ششم بقعه امامزاده‌ابراهیم وبعضی آن بزرگواررا ازاولادهای حضرت موسی‌بن جعفرع میدانند وآنبزرگوار هم بقعه وبارگاهی دارد

هفتم بقعه خواتون قیامت قدری دور ازشهر است اسم شریفش ام کلثوم است بنت‌هرون الملقب بکولبن‌بن‌اسحق بن‌حسن‌الامیر بن‌زید‌بن حسن‌المجتبی وچند نفردیگراز احفادجناب‌زید بن‌الحسن المجتبی ع در اطراف قبر این مخدره مدفونند

هشتم در عمدة الطالبست که درشیرازاست قبرجناب محمد الصورانی بن‌حسن بن‌حسین‌بن اسحق بن موسی الکاظم ع لکن محل دفنش را معین نفرموده

نهم ایضاً در عمدة‌الطالب است که در شیراز خارج‌باب استخر است قبرجناب‌علی بن‌حمزة بن موسی الکاظم ع

دهم در روضاتست که ذرگرمی است که پنج‌فرسخی نساء وبیست وپنج فرسخی شیراز باشد قبرجناب علی‌بن احمد بن‌موسی المبرقع ابن محمدالجواد ع است صاحب کتاب استغاثه فی بدع‌الثلثه وحلتش در جمادی الاولی سنه سیصد وپنجاه ودو بوده

امرچهارم در ذکر قبور شریفه بعضی از علماء شیعه و علماء اهل تسنن و عرفاء وشعراء مدفونین در شیراز

اما علماء شیعه مدفونین در شیراز

جناب امیر صدرالدین محمد شیرازی المکنی بابن المعالی ونسلش بچند واسطه منتهی

میشود بحضرت امام زین العابدین ع وایشان صاحب تصانیف عدیده هستند مثل حاشیه شرح مطالع وحاشیه شرح تجرید وحاشیه کشاف ودرسنه نهصدونه درشیراز بدست طائفه ترکمانیه مقتول شدند ودرمدرسه منصوریه دفن شد

دوم ولد ارجمند ایشان امیرغیاث الدین منصوربن امیرصدرالدین محمد صاحب کتاب تعدیل المیزان وایشان درسنه نهصدوچهل وهشت درشیرازازدنیا رفت وقبرایشان هم نیزدرمدرسه منصوریه است وهردو بزرگوار دریك بقعه مدفونند

سوم جناب السید الادیب صدرالدین علیخان بن نظام الدین احمد بن میرمعصوم المدنی المکی الهندی الشیرازی

بدانکه چون خواهرشاه عباس ثانی خواست مشرف شود بزیارت حرمین شریفین جناب میرز معصوم راهمراه همشیره اش کرد بجهت تعلیم مسائل ومناسك حج دربین راه ایشان تزویج فرموند آنمخدره را وبعداززیارت حرمین شریفین ایشان ازترس شاه عباس معاودت بوطن نفرمودند ومقیم شدند درمکه وازبطن خواهر سلطان جناب آقاسید احمدمتولد شد وبعدآمدند بمدینه طیبه توطن فرمودند ودرپانزدهم جمادی الاولی سنه هزاروپنجاه ودواز جناب سید احمد جناب صدر الدین سید علیخان متولد شد

ایشان صاحب شرح صحیفه سجادیه وکتاب سلافة العصر وغیراین دوهستند نسب شریفش ببیست وشش واسطه منتهی میشود بجناب زید بن علی بن الحسین تولدایشان درمدینه شریفه بود بعدمدتی ایشان مجاور مکه معظمه شدند بعد تشریف برد بحیدرآبادهند ومدتی درهند اقامه فرمود بعد دومرتبه مشرف شد بزیارت بیت الله الحرام بعدآمد بشیرازودرمدرسه منصوریه مشغول شد بتدریس وتصنف ودرسنه هزاروصد وبیست از دنیارحلت فرمود وقبرش در شیراز درشاه چراغ قرب قبر سید ماجداست

چهارم جناب السید المنجد الامجد السید علیخان بن السید الزاهد العابد خلف بن سید عبد المطلب الحویزی الموسوی المشعشعی وبنوزده واسطه نسبش منتهی میشود بجناب سید احمد بن موسی الکاظم ع والی حویزه وایشان تصنیفاف زیادی دارند مثل کتاب منتخب التفاسیرونکت البیان وغیراینها در مستدرکست که گمانم اکثر فوائد کتب سید نعمت الله شوشتری از تصانیف این سید جلیل ماخوذاست دراوار نعمانی است وکان السید عالما شاعراً صالحاً اریباً عابداً وکان حاکما علی بلاد العرب کالحویزه وما والاها وله دیوان نفیس وما کنا نسمع فی مجلسه شیئاًسوی روی جدناعن جبرئیل عن الباری این سید جلیل آبائشان ازکسانی هستند که خداوند جمع فرموده بجهت آنها دنیاوآخرت راوظاهراً ایشان درحدود سنه هزاروصد ازدنیا رحلت فرمودند وقبرشریفشان هم گویا دربقعه جد بزرگوارشان امامزاده احمد باشدوپدر بزرگوارشان سیدخلف بن سید عبدالمطلب نیزازاجله علماء بودصاحب کتاب سیف الشیعه ومظهر الغرائب فی شرح دعاء عرفه لسیدنا ابی عبدالله الحسین ع که باشاره جناب آقامیرزامحمد استرابادی صاحب رجال کبیر آنرا شرح فرمود واین روایت درآن کتاب است

(روی عن ام الفضل زوجة العباس بن عبدالمطلب مرضعة الحسین ع قالت اخذمنی رسول الله ص حسینا ایام رضاعه فحمله فاراق ماءعلی ثوبه فاخذته بعنف حتی بکی فقال ص مهلا یا ام الفضل ان هذه الاراقه الماء بطهرها فای شیئی یزیل هذا الغبارعن قلب الحسین ع)

ایشان معاصر بودند باجناب شیخ بهائی واملاك ومزارع زیادی داشتند وحاصل آنرا باینطریق بمصرف

میرسانیدند آنچه بمصرف زکوة صرف میشد در دفتر بعلامت حرف (زا) رقم میکردند و آنچه بمصرف صدقه صرف میشد بعلامت حرف (ق) رقم میکردند و آنچه بمصرف صله رحم صرف میشد بعلامت حرف ص رقم میکردند و آنچه بمصرف واردین و شعراء و مخالفین مذهب صرف میشد بعلامت حرف (س) رقم میکردند که مقصودش سترعرض خود بود و مومنین و فقرا را بر خود ایثار میفرمود و راضی نمیشد بجمع نمودن مال دنیا و اگر از مصارف مقرره چیزی زیاد میآمد میفرمود یارب لا تجعلنی من الذین یکنزون الذهب والفضه ولا ینفقونها فی سبیل الله

ایشان بسیار زاهد و مرتاض بودند لباسهای درشت میپوشید و نان سبوس نگرفته میل میفرمود اقتداء باجداد طاهرینش ع و عباداتش ضرب المثل بود و نمازهای نوافل و روزه های مستحبه از او ابداً فوت نشد و در اکثر لیالی جمعه یکقرآن ختم میفرمود و جد بزرگوارش سید عبدالمطلب از اکابر فضلاء عصر خود بود و جد اعلاشان سید محمد بن فلاح از تلامذه جناب شیخ احمد بن فهدالحلی بود

پنجم جناب السید الجلیل ابوعلی السید ماجد ابن سید هاشم و ایشان استاد مرحوم فیض بودند در کتاب وافی فرموده (وکان هذا السید محققاً مدققاً شاعراً ادیباً لیس له نظیر فی جودة التضیف و بلاغة التعبیر و فصاحة التحبیر و دقت النظر)

رحلت ایشان در شیراز بود سنه هزار و بیست و هفت و در بقعه مبارکه سید احمد بن موسی الکاظم ع دفن شد و قبر شریفشان در آنجا معروفست

ششم المولی محمد بن صدرالدین محمد بن ابراهیم الشیرازی و ایشان مرد عالم فاضل عالم متکلم جلیلی بود و از تصنیفات ایشانست حاشیه بر شرح لمعه و رحلتشان در دولت شاه عباس ثانی است در عشر هزار هفتاد هجری و والدشان جناب آخوند ملاصدری صاحب اسفار و شارح اصول کافی و غیراین بود و رحلتشان در بصره بود در عشر خمسین بعد الالف من الهجرة المقدسه

واما علماء اهل تسنن مدفون در شیراز

اول

علی بن محمد بن علی الحسینی الحنفی الجرجانی الاسترابادی الملقب بمیرسید شریف مصنف شرح مواقف و صرف میر و نحو اینها و ایشان در سنه هشتصد و شانزه از دنیا رفتند در شیراز و قبرش در بقعة دارالشفاهست

درمجالس المومنین فرموده که ایشان شیعه بودند و در روضات تخطئه میفرماید شیعه بودن ایشانرا و میفرماید پسرشان جناب شمس الدین محمد بن میرسید شریف شیعه بوده یکروز میرسید شریف از پسرش سوال کرد تو درجه کدام یك از علماء را طالبی گفت درجه شمارا فرمود تو کم همت هستی بجهت آنکه من طلب کردم درجه ابن سینارا و باین مرتبه رسیدم و تو که این درجه را طالبی بهیچ مقامی نخواهی رسید

دوم قاضی فضل‌الله بن روزبهان المکنی بابومحمد بن ابی نصر صاحب کتاب مقاصد و کتاب تفسیر عوانس و کتاب الله نوادر فی کشف الاسرار و کتاب ابطال الباطل در نقض کشف الحق علامه حلی ره بعد مرحوم قاضی نورالله شوشتری کتاب احقاق الحق را نوشته در رد ابطال الباطل

اولا میفرماید (قال المصنف رفعه‌الله) مرادش علامه حلی است بعد میفرماید (وقال الناصب خفضه‌الله) مرادش قاضی روزبهانست بعد میفرماید (صورة رده شکرالله سعیه) و مراد خودشان هست و آن کتاب و کتاب

عبقات میرحامدحسین بهترین کتبی هست که تالیف شده‌در رد علماء جمهور ودر باره قاضی روزبهان شیخ بهائی فرموده

کان فی الاکراد شخص ذوسداد | امه ذات اشتهار بالفساد
بابها مفتوحة للداخلین | رجلها مر فوعة للفا علین
فهی مفعول بها فی کل حال | دابها تمییز افعال الرجال الخ

ولادتش در شهر نساء بودسنه پانصد وبیست‌وشش ورحلتش‌درشیراز بوده سنه ششصدوشش‌وقبرش درمحله مال گفت‌است وبقعه عالی داشته واین رباعی از اوست

دل داغ تو دارد ارنه بفروختمی | دردیده توئی وگرنه بر دوختمی
جان‌منزل‌تست‌ورنه روزی‌صدبار | در پیش‌توچون سپند برسوختمی

سوم عمربن عثمان بن قنبر الفارسی البیضاوی واو امام نحویین وشاگرد خلیل بصری بودودرسنه صدونود تقریباً ازدنیا رفت وقبرش درشیرازمحله‌سنك سیاه‌است‌وجهت نامیدن‌آنمحله بسنك سیاه‌آنستکه لوح قبر سیبویه سنك سیاه شفافی است باین مناسبت این محله‌رابه این اسم نامیده اند

اما شعرای معروف مدفون درشیراز

اول شیخ مصلح الدین ابن عبدالله المتخلص به شیخ سعدی کازرونی

واوخواهرزاده قطب‌الدین علامه شیرازی است درسنه پانصد وهشتاد ونه متولد شد ودرشوال‌سنه ششصد ونود ویك ازدنیا رحلت نمود وقبرش‌درشیراز معروفست

در مدت عمر بصحبت جمعی ازکبار رسیده

منجمله شیخ صفی الدین اردبیلی

منجمله امیر خسرو دهلوی

منجمله شیخ شهاب الدین سهروردی

منجمله شیخ عبدالقادر جیلانی

منجمله جلال الدین محمد مولوی رومی (صاحب مثنوی)

درروضاتست سعدی در زمان سیاحت خود رفت نزد ملای رومی یکروز گفت من غزلی بطرز مثنوی بگویم گفت

(سرمست اگر در آئی عالم بهم بر آید)

هرچه کرد نتوانست مصرع دیگرش را بگوید پس رفت خدمت ملای رومی

اول تکلمی که ملای رومی با او کرد گفت

سرمست‌اگر درآئی‌عالم بهم برآید | خاك‌وجود ماراگردازعدم برآید

الی آخر الغزل المعروف

پس سعدی اعتقادکامل نمود بصفای باطن ملای رومی

اساتید شعرا سعدی را یکی ازارکان اربعهٔ ملك فصاحت وبلاغت میگویند ارکان اربعه شیخ سعدی وحکیم فردوسی وحکیم انوری وشیخ نظامی است

سعدی را بلبل (هزار دستان) خوانند ودیوانش را نمکدان شعر گفته اند

قاضی نورالله در مجالس المومنین اصراری دارد که سعدی شیعه بوده واقوالش را حمل بر تقیه

میکند در وصفش همین بس است که شخص عجمی اشعار عربی را بقسمی گفته که اساتید از شعرای عرب را قدرت بر آن نیست منجمله قوله

بلغ العلی بکماله　　کشف الدجی بجماله
حسنت جمیع خصاله　　صلوا علیه و آله

دیوان سعدی مشتمل است بر اشعار بسیار ملیحی منجمله در مقام معرفت گفته

برك درختان سبز در نظر هوشیار　　هر ورقش دفتریست معرفت کردگار

منجمله در مقام اظهار محبتش بحضرت امیرع گفته

سعدیا شرمی بدار آخر چه میترسی بگو　　نیست بعد مصطفی مولای ماالا علی

وله ایضا فرموده

منم کز جان شدم مولای حیدر　　امیر المومنین آن شاه صفدر
علی کورا خدا بیشك ولی خواند　　بامر حق ولی کردش پیمبر الخ

منجمله در مقام موعظه و نصیحت فرموده

چه دوران عمر از چهل در گذشت　　مزن دست و پا کابت از سر گذشت
چه شبنم در آید بروی شباب　　شبت روز شد دیده بر کن زخواب
چه باد صبا بر گلستان وزد　　چمیدن درخت جوان را سزد
نزیبد ترا با جوانان چمید　　که بر عارضت صبح پیری دمید
دریغا که فصل جوانی گذشت　　به لهو ولعب زندگانی گذشت
دریغا که بگذشت عمر عزیز　　بخواهد گذشت این دم چند نیز

وله ایضاء

ای دوست بر جنازه دشمن چه بگذری　　شادی مکن که برسرت این ماجرا بود
دامن کشان که میرود امروز برزمین　　فردا غبار کالبدش در هوا رود
دنیا حریف سفله و معشوق بیوفا است　　چون میرود هر آینه بگذار تارود
بر سایبان حسن عمل اعتماد نیست　　سعدی مگر بسایه لطف خدا رود

وله ایضاً

شرف مرد بجود است و کرامت بسجود　　هر که این هر دو ندارد عدمش به زوجود
ایکه در نعمت و نازی بجهان غره مشو　　که محال است در این مرحله امکان خلود
ویکه درشدت فقری زپریشانی حال　　صبر کن این دو سه روزی بسر آید معدود
خاك راهی که بر او میگذری ساکن باش　　که عیونست وجفونست وخدود است وقدود
دنیی آن قدر ندارد که بر او رشك بری　　ای برادر که نه محسود بماند نه حسود
دست حاجت چه بری پیش خداوندی بر　　که کریمست ورحیمست وغفور است ودود
کرمش نامتناهی نعمش بی پایان　　هیچ خواننده از این در نرود بی مقصود

وله ایضاً

گلی خوشبوی در حمام روزی　　رسید از دست محبوبی به دستم

بدو گفتم که مشکی یا عبیری — که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گلی نا چیز بودم — ولیکن مدتی با گل نشستم
کمال همنشین بر من اثر کرد — وگرنه من همان‌خاکم که هستم

وله ایضاً

جامه کعبه را که میبوسند — او نه از کرم پیله نامی شد
با عزیزی نشست روزی چند — لا جرم در جهان گرامی شد

وله ایضاً

پسر نوح با بدان بنشست — خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند — پی نیکان گرفت و مردم شد

وله ایضاً

سالها بر تو بگذرد که گذر — نکنی سوی تربت پدرت
تو بجای پدر چه کردی خیر — که همان چشم داری از پسرت

وله ایضاً

هر دم از عمر میرود نفسی — چون نگه میکنم نمانده بسی
ایکه پنجاه رفت و در خوابی — مگر این پنج روزه در یابی
هر که آمد عمارت نو ساخت — رفت و منزل بدیگری پرداخت
برگ عیشی بگور خویشفرست — کس نیارد ز پس تو پیشفرست

ودر تاریخ گلستان سعدی فرموده

زششصد فزون گشت‌پنجاه وپنج — که پردر شد این نامهٔ برز گنج

ولی این شعر منافیست در گلستان میگوید

در آن‌مدت که ماراوقت‌خوش بود — زهجرت‌ششصدوپنجاه‌وشش بود

دوم جناب شمس الدین محمد بن شیخ کمال الدین المتخلص به خواجه حافظ شیرازی
و او حافظ قرآن مجید بود
رحلتش در سنه هفتصد و نود ویك هجری بود و قبرش در شیراز معروفست

حافظ اشعار حکمت آمزی فرموده

منجمله در معرفت فرموده

گفتم بکام وصلت خواهم‌رسید روزی — گفتا که نیك بنگر شایدرسیده باشی

وایضا فرموده

دوست نز دیکتر از من به منست — وین عجب تر که من از وی دورم
چه کنم با که‌توان گفت که دوست — در کنار من و من مهجورم

(این هم درست در نمیآید برای اینکه این شعررا سعدی درگلستان خود گفته است)

وایضاء فرموده

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد — آنچه خود داشت ز بیگانه تمنامیکرد
گوهری کز صدف کون‌ومکان بیرو نبود — طلب از گمشد گان لب دریا می کرد

بیدلی درهمه احوال خدا با او بود — او نمی دیدش واز دور خدایا میکرد

ومنجمله در مقام محبتش بخاندان عصمت وطهارت ع میگوید

ایدل غلام شاه‌جهان باش وشاه باش — پیوسته در حمایت لطف اله باش
از خارجی هزار بیک جو نمیخرند — گو کوه تا بکوه منافق سیاه باش
چون احمدم شفیع بود روز رستخیز — گواین تن بلاکش من پر گناه باش
آنراکه دوستی علی نیست کافراست — گو زاهد زمانه وگو شیخ‌راه باش
امروز زنده ام بولای تو یا علی — فردا بروح پاك امامان گواه باش
قبر امام هشتم سلطان دین رضا — ازجان ببوس وبر در آن بارگاه باش
دستت نمیرسد که بچینی گلی ز شاخ — باری بپای گلبن ایشان گیاه باش

مرد خدا شناس که تقوی طلب کند
خواهی سفید جامه وخواهی سیاه باش

وایضا گفته

در مذهب ماکلام حق ناد علی است — طاعت که قبول حق بود یاد علی است
از جملهٔ آفرینش کون و مکان — مقصود خدا علی اولاد علی است

وایضا فرموده

مردی ز کننده در خیبر پرس — اسرار کرم ز خواجه قنبر پرس
گر تشنهٔ آب رحمتی ای حافظ — سر چشمهٔ آن ز ساقی کوثر پرس

وایضا فرموده

حافظ بجان محب رسول است وآل او — حقا بدین گواست خداوند داورم

اشعار دیگری هم در دیوان حافظ هست که از آنها ظاهر میشود شیعه بودنشان
بلکه ازبعضی اشعار مثنوی هم ظاهر میشود که ملای رومی هم شیعه بوده

منجمله از این رباعی

راز بگشا ای علی مرتضی — ای پس ازسوء القضاء حسن القضاء
از علی آموز اخلاص عمل — شیر حق را دان منزه از دغل

وایضا حافظ شیرازی گویا خطاب بحضرت امیر ع میکند

شب ظلمت وبیابان بکجا توان رسیدن — مگر آنکه شمع رویت بره‌هم چراغ‌دارد

وله‌ایضا

شب رحلت از بستر روم در قصر حورالعین — اگر در وقت جاندادن تو باشی شمع بالینم

ومنجمله در موعظه فرموده

مرا درمنزل جانان چه‌امن وعیش چون هردم — جرس فریاد میدارد که بربندید محملها
شب تاریك وبیم موج و گردابی چنین هائل — کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

وله ایضا

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند — دعای نیم شبی دفع صد بلا بکند
طبیب‌عشق مسیحادم‌است‌ومشفق‌لیك — چه‌درد درتو نبیند کرا دوا بکند

تو با خدای خود انداز کارو دلخوشدار — که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

طاب الله مضجعه الشریف ومرقده المنیف

وله ایضاً

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است — بیار باده که بنیاد عمر بر باد است
غلام همت آنم کـه زیر چرخ کبود — ز هر چه رنك تعلق پذیرد آزاداست
نصیحتی کنمت یاد گیر ودر عمل آر — که این حدیث زپیر طریقتم یاداست
مجودرستی عهد از جهان سست نهاد — که این عجوزه عروس هزاردامادا‌ست
چه گویمت که بمیخانه دوش مست وخراب — سروش عالم غیبم چه مژده‌ها داده است
که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین — نشیمن تو نه این کنج محنت آباداست
تـرا ز کنگرهٔ عـرش میزنند صفیر — ندانمت که در این دامگه چه افتاده است
رضا بداده بده وز جبین گره بگشای
که برمن وتو دراختیار نگشاده است

وله ایضاً

بال بگشا وصفیر ازشجرطوبی زن — حیف باشد چه تو مرغی که اسیر قفسی
کاروان رفت وتو درخواب وبیابان در پیش — وه که بس بیخبر از غلغل بانك جرسی

گفته شده چون خواجه حافظ درکمال بی تعینی میزیست بعد که ازدنیا رفت بزرگان بتشییع جنازهٔ اوحاضر نشدند آخر الامرقرار براین شد که اشعارش راکه بطومار پارها نوشته شده بود جمع آوری نمایند وطفل صغیری یکی ازآن طومارها را بیرون آورد آنچه مضمون اوست برطبق آن عمل نمایند چون طفل یکی ازآن طومارهارا برداشت نوشته بود

قدم دریغ مدار ازجنازهٔ حافظ — اگرچه غرق گناهست میرود ببهشت

پس بزرگان بجنازهٔ اوحاضرشدند وبراو نمازگذاردند از آنروز خواجه را لسان الغیب خواندند

سوم — ملا محمد حسین هشیار

قبرش در شیراز این رباعی از اوست که در حالت نزع گفته

در حضرت تـو روی سیاه آوردم — طاعت نبدم بـا رگنـاه آوردم
نومیدم از آن درگـه امید مساز — زیرا که ز تو بتو پناه آوردم

چهارم — میرزا عبدالحسین ثابت

این رباعی از اوست

چون شیر خداتراست فریاد رسی — خوش باش ومکن زمحشراندیشه بسی
البته بـورطـه هـلاکش ننهـد — آنکس کـه بود باعث ایجاد کسی

پنجم — میرزا محمد شفیع وصال شیرازی

مراتی او مشهور ومعروفست ودرسنه هزاو دویست وشصت ودو ازدنیا رفت ودر بقعه حضرت شاه چراغ مدفون شد

وچند پسر برازنده داشت
اول جناب وقار که اشعار وخط بسیار خوبی دارد - دوم میرزا محمود حکیم -
سوم - میرزا محمد داودی که این هرسه اشعار بسیار ملیحی دارند
ودرخضر (هیجده فرسخی شیراز) استقبر جاماسب برادر گشتاسب بن لهراسب دربالای کوهی واو از اجله حکما عجم بوده گویند کسب معارف نزد زردشت نموده
واز شیراز است ملاصدری که قبرش در بصره است
وقاضی بیضاوی که قبرش در تبریز است
و کریم خان زند که در سنهٔ هزاروصد وشصت وچهار در شیراز بتخت سلطنت نشست ومدت سلطنت‌او سی سال‌بود ودر تاریخ وفاتش گفته شد

کریم‌زند که ازدار بیقرار گذشت — سه‌از نود نوداز صدصداز هزار گذشت

(۱۱۹۳)

مخفی نماناد که ابی محمد (نظامی چتری صاحب داستان خسرو و شیرین لیلی و مجنون مخزن الاسرارهم ظاهراً شیعه‌بوده واصلا اهل چتره است وچتره‌از بلاد اران است (اران بلادوسیعه ایست که از اوست کنجه قره باغ شمکور دیلمقان)
واو معاصر با خاقانی شاعر بود

بسیار اشعار ملیحی دارد منجمله

منتظران را بلب آمد نفس — ای ز تو فریاد بفریاد رس
ما همه جسمیم بیا جان تو باش — ماهمه موریم سلیمان تو باش الخ

ایضا فرموده

حکم چه بر عاقبت اندیشی است — محتشمی مایهٔ درویشی است
ملك سلیمان مطلب کان هباست — ملك همانست سلیمان کجاست
صحبت گیتی که تمنا کند — با که وفا کرد که با ما کند
خاکشدآنکسکه درینخاك زیست — خاك چه داندکه درین خاك کیست
هر ورقی چهرهٔ آزاده ایست — هر قدمی خاك ملك زاده ایست الخ

ایضاً گفته

برده گل باد خزانیش برد — آمد و پیری و جوانیش برد
عیب جوانی نپذیرفته اند — پیری و صد عیب چنین گفته اند
دولت اگر دولت جمشیدی است — موی سفید آیت نومیدی است
فارغی از قدر جوانی که چیست — تا نشوی پیر ندانی که چیست
شاهد باغست درخت جوان — پیر شود بشکندش باغبان
شاخ تر از بهر گل نوبراست — هیزم خشك ازپی خاکستر است

عهد جوانی بسرآمد مخسب
روزشداینك سحر آمدمخسب

ایضاً فرموده

حدیث کودکی و خود پرستی — رها کن کآن خیالی بود و مستی

چه از سی گذشتی یا که از بیست
نمیشاید دگر چون غافلان زیست
نشاط عمر باشد تا چهل سال
چهل رفته فرو ریزد پر و بال
پس از پنجه نماند تن درستی
بصر کندی پذیرد پای سستی
چه شصت آید نشست آید پدیدار
چه هفتاد آید افتد آلت از کار
بهشتاد و نود چون در رسیدی
بسا زحمت که از گیتی کشیدی
وز آنجا گر بصد منزل رسانی
بود مرگی بصورت زندگانی
چه در موی سیه آید سپیدی
پدید آید نشان نا امیدی
زپنبه شد بنا گوشت کفن پوش
هنوز این پنبه بیرون ناری از گوش

ودر جنات عالیه ازحکماء نقل فرموده که انسان ازحین تولد درترقی است تاسی وچهار سالگی واز آن‌حد تا به چهل‌سالگی بیک‌حالت میماندو ازچهل تاپنجاه همه ساله نقصان قوای انسان ظاهر میشود وازپنجاه تاشصت هرماهی نقصان قوای انسان ظاهر میشود وازشصت تاهفتاد هرهفته نقصان قوای انسان ظاهر میشود وازهفتاد تاهشتاد هرروز نقصان قوا ظاهر میشود وازهشتاد تانود هر ساعت نقصان قوا ظاهر میشود وازنود تاصد هرلحظه نقصان قوا ظاهر میشود

امر پنجم در ذکر قبور بعضی از امامزادگان موفون در طهران

اول السید الجلیل ابوالقاسم عبدالعظیم ابن سید عبدالله بن سید علی بن السید حسن الامیر ابن زید بن الحسن المجتبی وایشان ازاصحاب حضرت جواد وحضرت هادی سلام‌الله علیهما بودند وخیلی محترم بودند خدمت این دوبزرگوار واورا خیلی دوست میداشتند ودینش را بحضرت هادی عرضه داشت چنانچه شیخ صدوق باسانید معتبره نقل فرموده که حضرت عبدالعظیم ع فرمود داخل شدم برحضرت هادی ع چون چشم حضرت هادی بمن افتاد فرمود مرحباً بك یا اباالقاسم انت ولینا حقاً بعد من گفتم یابن رسول الله میخواهم دینم را عرضه دارم بشما اگرخوبست ثابت بمانم تاوقتیکه ملاقات نمایم خداوند عزوجل را

حضرت فرمود بگو یا اباالقاسم عرضکردم من اعتقادم اینست (ان الله تبارك وتعالی واحد لیس کمثله شیئ خارج من الحدین حدالابطال وحدالتشبیه وانه لیس بجسم ولاصورة ولاعرض ولاجوهر بل هومجسم الاجسام ومرور الصور وخالق الاعرض والجوهر ورب کل شیئی ومالکه وجاعله ومحدثه وان محمداً عبده ورسوله خاتم النبیین فلانبی بعده الی یوم القیمة وان شریعته خاتم الشرایع فلاشریعة بعده الی یوم القیمة واقول ان الامام والخلیفة ووالی الامر بعده امیرالمومنین علی بن ابیطالب ع ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم انت فقال علیه السلام ومن بعدالحسن ابنی فکیف الناس بالخلف من بعده (قال فقلت فکیف ذاك یامولای) قال ع لانه لایری شخصه ولایحل ذکره باسمه حتی یخرج ویملاء الارض قسطاً وعدلا کماملئت ظلماً وجوراً (قال فقلت اقررت واقول ان ولیهن ولی الله وعدوهم عدوالله وطاعتهم طاعة‌الله ومعصیتهم معصیة‌الله واقول ان المعراج حق والمسئلة فی القبر حق وان الجنة حق النار حق والصراط حق والمیزان حق وان الساعة آتیة لاریب فیها وان الله یبعث من فی القبور واقول الفرائض الوجبته بعدالولایته الصلوة والزکوة والصوم والحج والجهاد والامر بالمعروف والنهی عن المنکر)

فقال علی بن محمد ع یا اباالقاسم هذا والله دین الله الذی ارتضیه لعباده فاثبت علیه ثبتك الله بالقول الثابت

فی الحیوة الدنیا والاخره انتهی
یعنی خداوند تبارك و تعالی واحدو یگانه است ذاتاً وصفاتاً و مثل شبیهی ندارد و خداوند خارج است ازحد ابطال وحد تشبیه چون گویا جماعتی صفاتی راکه لائق است از برای حضرت احدیت ازاو نفی کردند وجماعتی صفاتی راکه لایمکن است از برای خداوند اثبات نمودند وخداند جسم نیست وصورت هم نیست وعرض وجوهر هم نیست بلکه خداوند خالق اجسام وصور واعراض وجواهر است ومربی ومالك و جاعل وخالق واحداث کننده هر چیزی هست ومحمد ص بنده ورسول خداو خاتم پیغمبران است وپیغمبری بعداز او نیست تاروز قیامت وشریعتش خاتم شرایع است وشریعتی بعد شریعت او نیست تاروز قیامت وامام و خلیفه وولی امر بعد خاتم النبیین ص حضرت امیرالمومنین ع است وبعد آن حضرت امام حسن وبعد آن حضرت امام حسین وبعد آن حضرت امام زین العابدین وبعد آن حضرت باقر وبعد آن حضرت صادق و بعد آن حضرت موسی بن جعفر وبعد آن حضرت علی بن موسی وبعد آن حضرت امام محمد تقی وبعد آنبزرگوار شما حضرت هادی هستید امام وخلیفه پیغمبر ص میباشد

بعد حضرت هادی ع فرمودند امام وخلیفه بعد ازمن حضرت امام حسن عسکری ع فرزند من است و اما مردم چه خواهند گفت از برای خلیفه بعد او عرضکردم چگونه است اینمطلب ای مولای من

فرمود چون شخص او دیده نمیشود وجایز نیست که کسی اسم اورا ببرد تا وقتیکه خارج شود وزمین را پر ازعدل وداد بنماید بعداز اینکه پر ازجور وظلم شده باشد

حضرت عبدالعظیم عرضکرد اقرار دارم بتمام اینها ومیگویم دوست اینها دوست خدا ودشمن اینها دشمن خدا وطاعت اینها طاعت خداو معصیت اینها معصیت خداست ومیگویم معراج حق است وسؤال در قبر حق است وبهشت وجهنم وصراط ومیزان برحق است وخداوند برمیانگیزاند تمام اموات را ازقبورشان در روز قیامت ومیگویم فرائض واجبه بعداز دوستی اهل البیت نماز وزکوة وصوم وحج وجهاد وامر بمعروف ونهی ازمنکر است

پس حضرت هادی ع فرمودند یا ابوالقاسم این است والله دین خداوند که پسندیده است از برای بندگانش پس ثابت بمان باین دین خداوند ترا ثابت بدارد باین اعتقادات درحیوة دنیا وآخرت انتهی

درمنتخب شیخ طریحی است قیل ممن دفن من الطالبین حیا عبدالعظیم الحسنی بالری ومحمد بن عبدالله بن الحسین المجتبی

ازروح وریحان چنین استفاده میشود که ایشان درحدود سنه دویست پنجاه ازدنیا رحلت فرمودند

پس این روایت که شیخ شهید ازحضرت رضاع روایت کرده که فرمودند من زار قبره وجبت له علی الله الجنة اخبار ازمستقبل میباشد چون حضرت عبدالعظیم بنا بران تقریبا چهل وهفت سال بعداز رحلت حضرت رضا بوده جهت ورود حضرت عبدالعظیم بری وفضیلت زیارت بعضی ازفضائلشان ومعلومیت محل دفنشان اجمالا در خاتمه باب چهارم گفته شد فراجع

بدانکه بنیان حرم مطهر ومشهد مقدس حضرت عبدالعظیم ازمرحوم مجدالملك قمی است چنانچه در مجالس المؤمنین فرموده که از آثار مجدالملك است مشهد مقدس حضرت سید عبدالعظیم حسنی در شهرری انتهی

ازجمله آثار خیریه مجدالملك بقعه مبارکه ائمه بقیع سلام الله علیهم است

ایضا از آثار خیریه اوست رواق ومشهد مطهر امامین همامین حضرت موسی بن جعفر وحضرت جواد الائمه سلام الله علیهما پس معلوم شد که ایشان حق عظیمی برقاطبه مسلمین دارند واو مستوفی مملکت سلطان برکیارق بن ملکشاه بن الب ارسلان بن جغرل بیك بن میکائیل سلجوقی بوده ومجدالملك را در سنه چهارصد ونود ودولتشگریان بعداوت مذهبی ازنزد سلطان کشیدند واعضایش را قطعه قطعه نمودند واعضای قطعه قطعه را میان

تابوت گذارده بودند درجوار حضرت سیدالشهداء ع دفن کردند واین رباعی راشخص ملعونی ازدشمنان گفته

روزی دوسه سر دفتر تزویر شدی جوینده ملك و مال تو قیر شدی
اعضاء تو هر یکی گرفت اقلیمی فی الجمله بیك هفته زمین گیر شدی

بنیاد ایوان ورواق حضرت عبدالعظیم ازشاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی است درسنه نهصدو چهل وچهار وضریح نقره آنبزرگوار از آثار خیریه مرحوم فتحعلی شاه قاجار است درسنه هزارودویست وبیست ودو وطلاکاری گنبد مبارك از آثار خیریه مرحوم ناصرالدین شاه قاجار است وآئینه بندی ونقاشی ایوان مطهر حضرت عبدالعظیم از آثار خیریه میرزا آقاخان نوری صدراعظم است

دوم جناب حمزة بن موسی الکاظم ع است که بسیار محترم بود واز احفاد آنبزرگوارند سلاطین صفوی وایضاً از احفاد اوست خاتم الفقهاء والمجتهدین جناب حاج سید محمد باقر حجة الاسلام الرشتی الاصفهانی علامه مجلسی در تحفة الزائرین فرموده قبر شریف امامزاده حمزه فرزند حضرت موسی بن جعفر ع نزدیك قبر حضرت عبدالعظم است ظاهراً همان باشد که حضرت عبدالعظیم بزیارت اومیرفت چنانچه درخاتمه باب چهارم ازمزار بحار نقل شده که حضرت عبدالعظیم درسرداب منزل فرمودودر آنجا عبادت میکرد روزها روزه میگرفت وشبها مشغول عبادت بود وگاهی مستتراً میرفت بزیارت قبریکه مقابل قبر شریفش هست ومیفرمود این قبر یکی ازاولادهای حضرت موسی بن جعفر ع است

ایضا درخاتمه باب چهارم گفته شد که قبر جناب حمزه درچهارموضع محتمل است لکن اصح چنانچه علامه مجلسی درتحفة وثقة الاسلام نوری درتحیة الزائرین فرموده آنستکه قبر جناب حمزة بن موسی بن جعفر ع همانست که در ری هست انتهی

حرم حضرت حمزه وصل است بحرم حضرت عبدالعظیم ع

سوم جناب امامزاده عبدالله ابیض ابن عباس بن محمد بن عبدالله الشهید بن حسن الافطس ابن علی بن الامام علی بن الحسین زین العابدین ع وجهت نامیدن جناب ایشان را بعبدالله ابیض آنستکه هریك از امامزاده هائیکه اسمشان عبدالله است ملقب بلقب خاصی شدند که ازیکدیگر ممتاز شوند ایشانرا عبدالله ابیض نامیدن چون بدن ورخسارش سفید بود وپدر حضرت عبدالعظیم را عبدالله قائه نامیدند چون حاکم قائه بود وپسر جناب حسن بن الحسن المجتبی ع را عبدالله محض نامیدند چون ازطرفین منتسب بود بصدیقه طاهره سلام الله علیها چون والده ماجده اش فاطمه دختر حضرت سیدالشهداء ع بود و عبدالله بن علی بن الحسن را عبدالله الباهر نامیدند بجهت حسن جمالش چنانچه عمر بن علی بن ابیطالب ع را عمر الاطرف نامیدند چون ازیك طرف نسبش شرافت داشت وعمر بن علی بن الحسین را عمر الاشرف نامیدند چون والده اش دختر حضرت مجتبی ع بوده واز دوطرف شرافت داشته

الحاصل مرقد شریف جناب عبدالله ابیض نزدیك قبر حضرت عبدالعظیم است

چهارم جناب حسین بن عبدالله الابیض است که از بخاری نسابه نقل شده که درری هست مزار کثیرالانوار جناب حسین بن عبدالله الابیض که درسال سیصد و نوزده برحمت ایزدی پیوست

پنجم جناب طاهر بن محمد بن محمد بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین ع ومزار شریفش در یکطرف صحن مقدس حضرت عبدالعظیم معلوم است

ششم جناب امامزاده قاضی صابر علی بن محمد بن نصر بن مهدی بن محمد علی بن عبدالله بن عیسی بن علی بن حسین الاصغر بن علی بن الحسین (ع) و این بزرگوار در علم نسب کمال امتیاز داشته و نسابهٔ ری بوده وایشان در حدود سنه پانصد و پنجاه و پنج هجری از دنیا رحلت فرموده وقبر شریفشان در ونك است و ونك از قرای ری است

هفتم **جناب امامزاده زید** که قبر شریفش در وسط شهر طهرانست در بازار بزازها و براحقر معلوم نیست که نسب شریف ایشان منتهی بکدامیك از ائمه اطهار میشود واین بزرگوار بقعه وحرم وصحن بسیار قابلی دارد و در جوار ایشان مقبره ایست مشهور بسید ولی واحوالات ایشانرا هم حقیر در جائی ندیدم

الحاصل درطهران واطراف ودهات آن مقبره هائی منسوب به اولاد ائمه اطهار (ع) زیاد است لکن چون حقیر مدرك صحیحی از برای آنها ندیده ام ذکر نکردم

امر ششم در ذکر قبور بعضی از علماء و بزرگانیکه در طهران واطراف آن مدفونند

اول رئیس المحدثین جناب ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی المشهور بالشیخ الصدوق

از نجاشی نقل شد که جناب علی بن حسین پدر شیخ صدوق توسط جناب حسین بن روح رضوان الله علیه که از نواب اربعه حضرت امام عصر ارواحنا له الفداء بود عریضه بحضرت بقیة الله نوشت واستدعا نمود که خداوند بوی فرزندی عطا فرماید پس حضرت در جواب مرقوم فرمودند دعانا الله لك بذلك وسترزق ولدین ذکرین خیرین ولهذا غالباً شیخ صدوق فخریه میفرمود که من بدعاء امام عصر (ع) تولد یافته ام وجناب علی بن الحسین پدر شیخ صدوق رئیس فقهاء وعلماء قم بود ودر سنه تناثر نجوم سیصد و بیست و نه از دنیا رحلت فرمود جمعی خدمت جناب علی بن محمد السیمری که نایب چهارم حضرت بقیة الله بود مشرف بودند فرمود رحم الله علی بن بابویه کسی عرض کرد علی بن بابویه زنده است فرمود امروز وفات یافت بعد خبر رسید که در همان روز مرحوم شده بود در قم وقبر او در قم معروفست

شیخ صدوق در اوائل سفارت جناب حسین بن روح متولد شد وکافیست در فضیلت جناب شیخ صدوق و برادرش جناب حسین بن علی بابویه که ایندو بدعای حضرت حجة الله متولد شدند وحضرت درباره ایشان فرمود ولدین خیرین

شیخ صدوق سیصد کتاب تصنیف فرمودند از قبیل کتاب من لا یحضره الفقیه که از کتب اربعه شیعه است و کتاب خصال وعیون وغیر اینها رحلت ایشان سنه سیصد و هشتاد و یك بوده در ری وقبرشان در نیم فرسخی طهران نزدیك حضرت عبدالعظیم است

در روضات است ما ملخصه که از جمله کرامات مرحوم شیخ صدوق آنستکه در حدود هزار و دویست و سی و هشت در مقبره مرحوم شیخ صدوق رخنهٔ یافت شد خواستند اصلاح کنند رسیدند بسرداب قبر مقدس ایشان وارد سرداب شدند دیدند جثه شریفش میان قبر صحیح وسالم خوابیده در حالتیکه خیلی جسیم بود ودر اظفار و ناخنهایش اثر خضاب بود این خبر در طهران منتشر شد و بسمع مرحوم فتحعلیشاه رسید خود سلطان با جمعی از علماء وارکان دولت رفتند بجهت تحقیق و بعین قضیه را همانقسم که شنیده بودند دیدند پس سلطان امر فرمود بسد آن ثلمه ورخنه وتجدید مرقد مطهر و تزیین او را باحسن تزیین و بن مضی

ازاشخاصی که برای‌العین خود قضیه‌رادیده بودند ملاقات کردم و بهمین قسم برای‌من نقل کردند انتهی

نظیر این‌حکایت‌را ایضا نقل فرموده از کتاب روض‌الواعظین سید هاشم بحرانی که‌یکی از حکام بغداد بناء قبر مرحوم کلینی‌را دیدسوال کرد که‌این قبر کیست گفتندقبر یکنفر از علماء شیعه‌است‌ازصحیح ازعداوتی که آنحاکم داشت باشیعه‌امر کرد قبر مطهر را نبش کنند چون‌نبش کردند دیدند بدن مطهر باکفن صحیح‌و سالم است نه‌بدن‌مبارك تغییر کرده ونه کفن یکطفل صغیری هم پهلوی ایشان مدفونست که‌گویاپسر خودایشان باشدایضا بابدن‌و کفن‌سالم‌پس‌امر کردبپوشیدن قبرشریف‌و بقعه‌هم برروی قبرمقدس نصب کردندانتهی

دوم مرحوم شیخ یعقوب بن اسحق الکلینی‌والد ماجد جناب ثقة‌الاسلام ابوجعفر محمدبن‌یعقوب الکلینی‌وایشان درحدود سنه سیصدازدنیارحلت فرمود ومرقدشریف‌ایشان‌درکلین‌است‌علی‌وزن‌زبیروآن قریه‌ایست‌موجوددر وادی کرج بین طهران وقم وقبر مرحوم شیخ یعقوب‌در دست چپ است وقت رفتن اهل طهران ببلده طیبه قم‌وعلی بن محمدرازی المعروف بعلان کلینی که‌ازمشایخ‌حدیث وثقات اهل علم‌بوده‌خالوی جناب ثقة‌الاسلام محمدبن یعقوب بود کذا نقل عن‌النجاشی‌ومرحوم ثقة‌الاسلام‌در کافی‌ازایشان روایت میکند وکمال اعتماد باخبار مرویه ازایشان‌داشته

واما کلین‌بر وزن امیر ازدهات ورامین ومدفن مرحوم شیخ یعقوب‌درآنجانیست ودرقاموس که نوشته‌کلین‌بروزن‌امیرمرقدشیخ‌یعقوب‌ست‌نسبت‌باشتباه‌داده‌شده‌چنانچه‌بعضی‌ازمعتمدین تصریح‌باین‌فرموده

سوم الشیخ جمال الملة والحق والدین حسین بن علی الخزاعی النیشابوری الاصل المعروف **بالشیخ ابی الفتوح الرازی** المفسر بالفارسی المسمی بروض الجنان وایشان ازاعاظم‌علماء‌تفسیر بودند وبعضی نقل فرمودندکه‌ایشان تفسیر عربی مفصلی هم دارند که دربیست مجلد است

درروضـتست ما حاصله که‌ازتفسیرشان ظاهر میشود که‌ایشان معاصر بودند بامحمودبن عمر زمخشری صاحب کشاف بنا براین‌گویا ایشان درحدود پانصدبودند ومیفرماید تفسیر فارسی ایشان دروثاقة تقریروتقدیر و دقت نظر نظیر ندارد وتفسیر امام فخررازی مقتبس ازتفسیر ایشانست

در مستدرك الوسائلست که‌تفسیر مجمع البیان مختصری است ازاو وقبرشریفشان درحضرت عبدالعظیم دریکی‌ازحجرات صحن‌حضرت حمزة بن‌موسی الکاظم‌است‌وبعضی‌مرقد ایشانرادر اصفهان نوشته اند واین‌اشتباه است بقبر شیخ ابوالفتوح اسعد بن ابی الفضائل العجلی

چهارم الفقیه‌النبیه **ابوعلی محمد بن احمد بن جنیدالبغدادی** الملقب بالکاتب‌المشتهر باسکافی صاحب کتاب تهذیب الشیعه لاحکام‌الشریعه که‌مشتمل‌است برعدهٔ‌از کتب‌فقهیه‌واسکاف‌ازنواحی نهروانست وبین تهران وبصره واقع است‌واواول کسی‌است که‌اساس‌اجتهادراتاسیس نموددراحکام شرعیه‌وجناب‌حسن‌بن ابی‌عقیل العمانی‌هم‌متابعت کردایشانراوازاسکافی وعمانی‌فقهاء‌تعبیرمیکنندبقدیمین

درروضاتازشیخ طوسی نقل کرده قال‌عنده ذکره انه کان جیدالتصنیف‌الاانه کان‌یری‌القول بالقیاس فترك لذلك کتبه ولم یعول علیها بعدمیفرماید اختلاف‌الفقهاءفی‌المبانی‌الاحکام لایوجب عدم الاعتبار بقولهم لانهم‌قدیماوحدیثاکانوامختلفین‌فی‌الاصول‌التی تبنی علیهاالفروخ‌مثل‌اختلافهم فی خبر الواحد والاستصحاب فی‌المفاهیم وغیرها من‌مسائل اصول‌الفقه ومیفرماید گویاابن‌جنید ازعلماءزمان غیبت صغری بوده وازصاحب فوائدنقل کرده‌و نسبت بقیل داده که‌وفات ابن‌جنیددرشهرری بوده‌در سنه سیصد وهشتادویك سنه

رحلت شیخ صدوق انتهی لکن محل دفنشان معین نیست

پنجم ابومحمد عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن الدور بستی

درمجالس است که او از فقهاء شیعه امامیه است و در سال پانصد و شصت و شش ببغداد آمد و مدتی در آنجا بذکر احادیث مشغول بود و بعد بوطن خود مراجعت نمود و بعد از سنه ششصد از دنیا رحلت فرمود و نسب خود را منتهی میکرد بجناب حذیفه بن یمان که اصحاب خاص حضرت پیغمبر ص بود انتهی

قبر ایشان در دوربست است وجناب حسن بن جعفر دوربستی برادر عبدالله بن جعفر بفنون فضل وکمال متحلی بود واین اشعار از اوست

کتبت علی جبهات اولاد الزنا	بغض الوصی علامة المعروفة
سیان عندالله صلی ام زنا	من لم یوال من الانام وصیه

دوربست یکفرسخی طهرانست وجال آنقریه را درشت مینامند بالشین المعجمه

مخفی نماناد که بیت ایشان بیت باشرافت وفضلی است وجداعلای ایشان جعفر بن محمد از اجله علماء بوده وتصنیفات زیادی دارد ومعاصر بوده بامرحوم شیخ طوسی وحالاتش رادر روضات مفصلا ذکر کرده

ششم ابوالحسن علی بن حمزه بن عبدالله الاسدی الکوفی المقری النحوی المشهور بالکسائی وایشان راکسائی گفتند چون وقتیکه بمجلس درس حمزة بن زیات میرفت خود را بعبائی میپیچید واو معلم محمدامین وعبدالله مامون پسران هرون الرشید بود

ازحمدالله مستوفی نقل شده که کسائی آمد نزد مامون تا اورادرس نحو بدهد مامون مشغول شرب خمر بود پس ببرك گل مامون این شعر را نوشت برای او فرستاد

وان لی رغبة فی الود والاسی	للنحو وقت وهذا الوقت للکاسی

یعنی از برای تعلیم نحو وقتی است واین وقت برای شراب خوردنست ومن میل دارم ببوئیدن گل وآس پس کسائی درپشت آن در جواب نوشت

الهتك لذته من لذت الکاس	لو کنت تعلم مافی النحو من حسن
سبحا علی الوجه بل مشیا علی الراس	لو کنت تعلم من فی الباب قمت له

یعنی اگر بدانی لذتی راکه در علم نحو است مانع میشود ترا از لذت شرب وخمر واگر بدانی که کیست درخانه تو صورت بزمین میکشیدی بلکه باسر بسوی وی میرفتی

ایشان با هرون الرشید آمد بری ودر ری وفات کرد درسنه صدوهفتاد و نه ودر همان روز فوت کسائی محمدبن حسن شیبانی قاضی هم درری وفات نمود که رشید گفت دفنت الفقه والنحو به مرضبویه واوقریه ایست از قراء ری وفعلا معلوم نیست که آنقریه کجاست یا اسمش راتغییر دادند ویا خراب وویران شده

بدانکه کسائی یکی از قراء سبعه است که اجماع است برحجیت قرائتشان وصحت روایتشان واتفاق اهل این صناعت است که از آن هفت نفر اصوب رایا واحسن استنباطا و اکثر استیناسا بجواهر کلمات الهی جناب ابوبکر عاصم بن بهدلة الکوفی است واو اولست شان وجلالة ولذا رسم جمیع مصاحف بقرائت عاصم کوفی است وعاصم درسنه صدو بیست وهشت در کوفه از دنیا رفت

دوم از قراء سبعه کسائی است که گفته شد

سوم از قراء سبعه ابو عمارة بن حبیب کوفی است واو در سنه صد و پنجاه وشش در حلوان ازدنیا رفت

چهارم نافع بن عبدالرحمن المدنی است واو درمدینه ازدنیا رفت سنه صدو شصت و نه

پنجم عبدالله بن کثیر المکی است واو در مکه معظمه ازدنیا رفت سنه صدو بیست

ششم ریان المکنی بابی عمر بن علاء النحوی البصری است واو در کوفه ازدنیا رفت سنه صدو پنجاه وچهار

هفتم عبدالله بن الشامی است واو درشام ازدنیا رفت سنه صدوهجده

وبعضی ائمه قراءات راده نفر شمردندو اضافه نمودند باین هفت نفر ابو جعفر مدنی و یعقوب بصری وخلف را

هفتم العالم العلام جناب حاج ملاعلی کنی مصنف توضیح المقال فی علم الرجال وغیر آن

ولادتش سنه هزارو دویست و بیست بود درقریه کن که دوفرسخی طهرانست وایشان مدتی در نجف اشرف خدمت صاحب جواهر تلمذ فرمودند بعد آمدند بطهران وریاست روحانی عامه مملکت ایران با ایشان شدو درصبح پنجشنبه بیست وهفتم ماه صفر سنه هزاروسیصدوشش ازدنیا رحلت فرمود درسن هشتاد وشش تقریبا جنازه شان رادر کمال احترام وجلال بردند بزاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم دفن نمودند

نقل کردند وقتی نایب السلطنه پسر مرحوم ناصرالدین شاه واردشد بمنزل حاجی کنی مرحوم حاجی چون درد پائی داشتند بعدازعذرخواهی نمودن پایشان را دراز کردند بنایب السلطنه برخورد کرضکرد آقا منهم پایم درد میکند اذن بدهید دراز کنم فرمود نائب السلطنه منکه پایم رادراز کردم دستم راجمع کردم توهم دستت را جمع کن و پایت رادراز کن

هشتم ابوالحسن جلوه ابن محمد الطباطبائی الاصفهائی الحکیم المتاله وایشان ازاحفاد آقامیرزا رفیع الدین نائینی استاد علامه مجلسی هستندودرسنه هزاردویست وسی وهشت دراحمد آباد کجرات متولدشده ودراصفهان تحصیل کرد پس ازتکمیل دومعقول بطهران انتقال فرمودندودرمدرسه دارالشفاء توقف نمود ومشغول تعلیم علوم حکیمه شد ودر انجا از دنیا رحلت فرمود و جوار ابن بابویه بخاك رفت وقبرش درمیان یکی ازحجرات باغ آنجا معروفست

نهم نظام الدین ساونی محمد بن حسین القرشی بدرش دوست شیخ بهائی بوده چون وفات کرد شیخ بهائی اورا تربیت نمود چون شیخ بهائی وفات نمود شاه عباس اورامعظم داشت و بامر شاه عباس کتاب جامع عباسی راتمام کرد وباین بزرگوار بعدازعزل ملا خلیل قزوینی ازتدریس در حضرت عبدالعظیم منصب مدرسی دادند ودرهمانجارحلت فرمود وظاهرا هم قبرش همانجا باشد

دهم مرحوم آقا سید صادق طباطبائی طهرانی وفاتشان روز شانزدهم ربیع الثانی سنه هزاد وسیصد بود وقبرشان ظاهرا درحضرت عبدالعظیم است

یازدهم مرحوم آقا میرزا ابوالفضل صاحب کتاب شفاء الصدرر روزهشتم صفر سنه هزارو سیصدوشانزده درطهران فوت شدوشاید مدفون درحضرت عبدالعظیم باشند

دوازدهم درطهران فوت کرد اول عاشق حضرت سیدالشهداء ع **جناب آخوند ملا آقا ابن عابدین رمضان الدربندی** صاحب کتاب خزائن وکتاب اسرارالشهاده وغیراین دو اخلاصش بحدی بود که بالای منبر هنگام مصیبت خواندن بی اختیار عمامه اش رابزمین میزد ولباسش را پاره میکرد غش میکرد وروزعاشورا لباسهایش را از بدن خود میکند ولنك بکمر میبست وگل بصورت ومحاسن میمالیدوخاك بسر میریخت بهمین هیئت میان کوچه وبازارووبالای منبر میرفت واز کتب واحادیث خیلی احترام میکرد ومانند کلام الله میبوسید وبالای سر خود میگذاشت وبسیار تندخوو شدید الغضب بود کسی از آنمرحوم سوال کرد آیا فضله امام پاکست یا نجس جناب آخوند سکوت کرد ثانیا سوال کرد بغضب فرمود چه سوالی است فضله امام بریش من فضله من بریش تو ودرسنه هزار دویست وهشتادو شش درطهران ازدنیا رفت جنازه اش راحمل نمودند وبکربلای معلی دفن کردند

مخفی نماناد که درطهران وری قبورخیلی اعلام ازعلماءورواتست وخیلی ازعلماء وبزرگان هم ازخاك ری بودند ودرغیر ری مدفونند واختصارا ذکر نکردیم

بدانکه درطهران فوت کرد حسن بن بویه دیلمی الملقب برکن الدوله والدعضدالدوله وموید الدوله وفخرالدوله وبرادروسطی علی عمادالدوله واحمدمعزالدوله درتاریخ ابن خلکان است که ایشان دردوازدهم محرم الحرام سنه سیصدوشصت وشش درسن هشتاد سالکی درری ازدنیا رفتندومدفن ایشان معلوم نیست

درحضرت عبدالعظیم است قبرمرحوم ناصر الدین شاه قاجار که درسنه هزاروسیصد وسیزدهم ازدنیا رحلت فرمود

خاتمه **دوست دارم که دراین خاتمه ذکر کنم بعضی ازقضایای قصار غریبه حضرت امیر المومنین سلام الله علیه راکه قلب شیعین و محبین منور و روشن شود**

اول **درتهذیب روایتکرده** دونفر درسفر با یگدیکر رفیق شدندوقت غذا خوردن یکنفر درسفره اش پنج قرص نان بود ورفیقش سه قرص شخص ثالثی ازراه عبود میکرد تکلیفش کردند هر سه نفر بایگدیگر هشت قرص نان را خوردند بعد از فراغ آن شخص ثالث هشت درهم کنار سفره گذاشت و رفت

صاحب سه قرص نان گفت این هشت درهم رانصف کنیم

صاحب پنج قرص نان گفت سه درهم مال تو که سه قرص نان داشته ای وپنج درهم مال من که پنج قرص نان داشته ام

بایگدیگر مخاصمه کردند آمدند خدمت حضرت امیر(ع) عرضکردند یاعلی بین ماحکم حق بفرما حضرت هفت درهم بصاحب پنج قرص نان و یگدرهم داد بصاحب سه قرص نان فرمود آیاشما هشت قرص نانرا بقدر یکدیگر نخوردید

عرضکرد چرا

فرمود پس هریك ازشما سه قرص نان خورده اید الا ثلثی پس ازصاحب سه قرص نان این شخص وارد یك ثلث نان خورده وازصاحب پنج قرص دو نان ویك ثلث خورده و عوض هر ثلث نان یك درهم داده میشود

دوم ایضا درتهذیب است مردی قید آهنی در پایش بود قسم خورد که ازجای خودحرکت نکند تاوزن قیدرا بداند

خدمت حضرت امیر ع عرضحال خودرانمود

حضرت فرمود پایت را باقید میان ظرف آب بگذار اندازه آب را نشان کن بعدقیدرا بالا بکش وعوض آن آهن بریز تا برسد باندازه اول وآن آهن راوزن کن قیدمعلوم شود

سوم ایضا درتهذیب ازحضرت باقرع روایتکرده مردی درزمان حضرت ص دو کنیز داشت هردو دریکشب زائیدند یکی پسر آورد ودیگری دختر مادردختر بچه‌اش را گذارد درگهواره پسر وپسررا گذارد درگهواره خودو گفت (پسرمال منست) مادرپسرمیگفت (پسر مال منست)

پس رفتند بمحاکمه خدمت حضرت امیر ع آنحضرت فرمود شیر ایندوراوزن کنند شیرهر کدام سنگین تراست پسرمال اوست

چهارم درفقیه ازحضرت امام محمد باقر ع روایت کرده مردی درزمان حضرت امیرع ازدنیا رفت پسری داشت وبنده هریك ادعا میکردند که اوپسرمیت است ودیگری بنده است آمدند خدمت حضرت امیرع بمحاکمه

حضرت فرمود در دیوارمسجد دونقب وسوراخ بکنند بعدامرفرمود هریك ازایندو سرشان را میان سوراخ کنند بقنبر فرمود شمشیر بکش (آهسته فرمود اطاعت مکن آنچه بتو امرمیکنم) و فرمود بزن گردن غلام را

پس غلام سرش رابیرون کشید

حضرت فرمود این بنده است دیگری پسرمیت است

پنجم درارشاد مفیداست دوزن درزمان خلافت عمرخطاب نزاع کردند درباره طفلی هریك ادعا می کردند که این طفل ازمنست بینه وشاهدی هم نداشتند محاکمه کردند نزد خلیفه

خلیفه هم متوسل بحضرت امیر ع شد

حضرت آندوزن راطلبید هرقدر موعظه فرمود اثرنکرد چون ازاصلاح آنها مایوس شدفرمود یك اره حاضر کنید

زنها گفتند اره چه میکنی

فرمود این طفل را دونیم بکنم وبهریك ازشما نصف آن را بدهم

ناگاه یکی ازآنها گفت یا ابالحسن ان کان ولابد کذا من ازحصه خود گذشتم

حضرت فرمود الله اکبر این پسر ازتوهست که براورقت کردی آن زن دیگراعتراف نمود که ولد مال دیگری است نه مال او

ششم درمطالب السؤل است درخلافت حضرت امیر ع ۷ نفررفتند بسفر درمراجعت

یکنفر با آنها نبود عیال او آمد خدمت حضرت امیر ع عرضکرد یا امیرالمؤمنین ع شوهرم با این ٦ نفر بسفر رفته اینها بر گشته‌اند وشوهرمن همراه نیست سؤالکردم از آنها بمن خبر ندادند از حالش گمان میکنم که اینها شوهرمرا کشته‌اند ازشما خواهش دارم که آنهارا بطلبید ومطلبرا کشف کنید حضرت امرفرمود آنهارا حاضر کردند هریك را دریکزاویه مسجد نشانید ویکنفر باو موکل گردانید که مبادا با رفقایش صحبتی بکند بعدحضرت یکنفر از آنهارا طلبید وازاو ازحال آنمرد سؤال کرد اومنکر شد بعدحضرت بآواز بلند فرمودالله اکبر

چون آن ٥ نفر دیگر صوت حضرت امیررا بتکبیر شنیدند اعتقاد کردند که رفیقشان اقرار کرده وصورت حال را بحضرت عرضکرده بعد آنهارا طلبید تماما اقرار نمودند بقتل او « باعتقاد آنکه رفیقشان بحضرت خبرداده قتل اورا.

اولی عرضکرد یاامیرالمؤمنین ع رفقای من اقرار کردندومن اقرار نکردم

حضرت فرمودند رفقای توشهادت دادند پس اوهم اقرار کرد که شریك آنها بوده درقتل او پس چون اعتراف همه کامل شد بقتل اوحکم‌الله رادر باره آنهاجاری فرمود

هفتم **درتهذیب** ازحضرت صادق روایت کرده فرمود زنی ازطایفه انصار عاشق جوانی بود هرچه کرد آن جوان حاضر نمیشد

آخرالامر آن زن سفیدی تخم مرغ راگرفت ریخت بجامه‌ها وبران خود بعد گریبان آنجوان را گرفته آورد نزد عمربن‌خطاب گفت اینمرد مرا در موضع کذائی گرفته وبامن عمل قبیحی کرد اینهم علامت اوست .

عمرقصد کرد که حد زنا را بآنمرد جاوی کند جوان انصاری هم قسم میخورد بکذب آنزن

حضرت امیرحاضر بود عمرعرضکرد یا امیرالمؤمنین ع شما چه میفرمائید

حضرت نظرفرمود بسفیدی که درجامه آن زن بود دانست که آنزن حیله کرده فرمودآب بسیار گرمی که بجوش باشد حاضر کنید وبریزید بالای آن سفیدی که درجامه آنزن هست چنان کردند آن سفیدی پخته شد حضرت امیراوراگرفت وبدهان زدطعمش رافهمیدازدهان خودانداخت بزن روی آورد وازاوسئوال کرد

ضعیفه اقرار کرد عقوبت عمر ازآنجوان گذشت

درارشاداست که‌حضرت امیر ع آنزن را بجهت ادعایش باطلش تازیانه زد

هشتم **دربحار** ازفضائل‌الشیعه نقل فرموده که روایت شده درخلافت عمربن‌خطاب زنی در مدینه طفل شش ماهه خود رابالای پشت بام گذاردطفل دست وپا بزمین گذارد ورفت‌سر ناودان نشست مادررش ملتفت شد هرچه کرد آن‌طفل نیامد بپشت بام نردبان بدیوار گذاردند دست‌بآن‌طفل نرسیدچون ناودان بلند بود وطفل‌هم سرناودان نشسته بود

ماددش صیحه میزد اقارب طفل گریه میکردند

آمدند نزد عمربن خطاب اوهم متحیر ماند که چه باید کرد

گفتند مالهذا الا علی‌بن ابیطالب ع یعنی نجات دهنده برای این نیست بجزعلی‌بن‌ابیطالب ع حضرت امیرع حاضرشد نظر بآنطفل کرد آنطفل سخنی گفت که کسی نفهمید سخن اورا

پس فرمودند طفل دیگری مثل خودش حاضر کنید بعد که حاضر کردند آن دو طفل بیکدیگر نظر کردند ومثل اطفال بایکدیگر سخنی گفتند پس آن طفل از بالای ناودان آمد بپشت بام

اهل مدینه خوشحال شدند که مثلش در مدینه دیده نشده بود

بعد از حضرت امیر ع سوال کردند آیا این طفل شمارا که دید چه گفت وآیا این دو طفل با یکدیگر چه گفتند

فرمود اما خطاب طفل بمن او سلام کرد بمن بامرة المومنین منهم جوابش را رد کردم وچون صغیر بود باو تکلیفی نکردم و امر کردم طفل دیگری مثل خودش حاضر کنند تا بلسان اطفال با او سخن بگوید بعد که آن طفل حاضر شد گفت (یااخی ارجع الی السطح ولا تحرق قلب امك وعشیرتك بموتك) یعنی برادر بیا بپشت بام وقلب مادرت وخویشانت را مسوزان بمردن خود

طفلیکه بالای ناودان بود گفت برادر بگذار مرا که قبل آنکه بالغ بشوم وشیطان برمن مسلط شود بمیرم وهلاك شوم

طفلیکه بالای بام بود گفت بیا بپشت بام شاید تو بزرك شوی و بالغ شوی خداوند از صلب تو پسری مرحمت فرماید که دوست داشته باشد خدا ورسول را ودوست داشته باشد این مرد که علی بن ابیطالب سلام الله علیه باشد

پس آنطفل بکرامت خداوند بتوسط حضرت امیر ع از هلاکت نجات یافت

نهم در مناقب ابن شهر آشوب است جوانی آمد نزد عمر بن خطاب گفت پدرمن وفات کرده ومن طفل صغیری بودم واموال پدرم را نزد تو آورده‌اند مال مرا رد کن

عمر صیحه بوی زد و اورا از نزد خود دور کرد

آنمرد از نزد خلیفه بیرون شد در بین راه شکایت میکرد از خلیفه

حضرت امیر ع اورا ملاقات کرد فرمود بیاورید اورا بمسجد جامع تا امر او معلوم شود پس آوردند اورا بمسجد وتفصیل از آن مرد سوال کرد

بعد فرمود هر آینه حکم کنم بحکمی که خداوند در فوق سموات بآن حکم فرموده وحکم نمیکند بآن مگر کسیکه خداوند اورا برگزیده باشد از برای علمش

بعد بیکی از اصحابش فرمود بیل وکلنك حاضر کند وتشریف برد سر قبر پدر آنجوان فرمود قبر را بشکافید ویك استخوان از استخوانهای پهلوی اورا بیرون آورید چنین کردند حضرت بآنجوان فرمود اورا استشمام کند

چون استشمام نمود خون از دو منفذ دماغش بیرون شد

حضرت فرمودند این جوان اولاد این میت است

عمر گفت آمدن خون از منفذ بینیش مال باو تسلیم میشود

فرمود بلی او حقست باین مال از همه مردم بعد امر فرمود بحاضرین که استشمام نمایند استشمام نمودند خون از بینی هیچیك جاری نشد دومرتبه بآنجوان فرمود استشمام نماید همینکه استشمام نمود باز خون از منخر بینش جاری شد

فرمودند این پدر این جوانست اموال را تسلیم باو فرمود بعد فرمود (والله دروغ نگفتم)

دهم ایضادر مناقب است بنده را آوردند نزد عمر بن خطاب که موی خود را بقتل رسانیده بود امیر المومنین ع حاضر بود فرمود آیا تو مولایت را بقتل رسانیدی
گفت بلی
فرمود چرا بقتل رسانیدی
گفت با من عمل قبیحی کرد لهذا اورا بقتل رسانیدم
بعد باولیای مقتول فرمود آیا اورا دفن کردید گفتند بلی
فرمود چه وقت گفتند الساعه
حضرت امیر بعمر بن خطاب فرمودند این بنده را تا سه روز حبس کن بعد از سه روز بگو اولیای مقتول حاضر شوند
چون سه روز گذشت و اولیای مقتول حاضر شدند پس حضرت دست عمر بن خطاب را گرفت بر دسر قبر مقتول و باولیای مقتول فرمود قبر اورا شکافتند تا رسیدند بلحد میت فرمود میت خود را از قبر بیرون کنید چون نظر کردند دیدند کفن موجود است لکن بدن میان قبر نیست خبر دادند بحضرت امیر ع
فرمود الله اکبر الله اکبر والله من دروغ نگفتم شنیدم از حضرت پیغمبر ص که فرمود (هر یك از امت من که عمل کند عمل قوم لوط را و بهمان عمل از دنیا برود بعد از دفن سه روز زیادتر در میان قبر خود نمیماند که ملحق میشود بقوم لوط و محشور میشود با آنها)

یازدهم شخصی خدمت حضرت امیر ع رسید عرضکرد یاعلی (علمنی من اقل عدد یتصحح منه الکسور التسعة)
حضرت بداهتا فرمود اضرب ایام اسبوعك فی ایام سنتك
مخفی نماناد که حاصلضرب ٧ را در ٣٦٢، ١٥٢٠ میشود نصفش ١٢٦٠؛ ثلثش ٨٤٠ ربعش ٦٣٠؛ خمسش ٥٠٤؛ سدسش ٤٢٠؛ سبعش ٣٦٠؛ تسعش ٢٨٠؛ عشرش ٢٥٢؛ است و همه اینها بدون کسر است و کمتر از این عددی نیست که تمام کسور تسعه در آن باشد بدون کسر

دوازدهم در بحار از جمعی از مفسرین مثل زجاج و غیر او نقل کرده در تفسیر قوله تعالی (و لبثوا فی کهفهم ثلث مأة سنین وازدادوا تسعا) گفتند
جماعتی از یهودیان بعد از رحلت حضرت رسول ص آمدند بمدینه گفتند آنچه در قرآن است مخالفست با آنچه دد توراتست چون در قرآن مجید است (ولبثوا فی کهفهم ثلث مأة سنین وازدادوا تسعاً) ودر توراتست (ثلث مأة سنین) واین دو با یکدیگر مخالفست
پس این امر برصحابه مشگل شد مطلب بعرض امیر رسید
فرمودند این دو با یگدیگر مخالف نیستند زیرا که معتبر در نزد یهود سنه شمسی است و نزد عرب سنه قمریست تورات نازل شده بلسان و قرآن نازل شده بلسان یهود عرب وسیصد سال شمسی سیصدونه سال قمری است
بیان بعضی از علمای هیئت گفتند که سنه شمسی ٣٦٥ روز و ٥ ساعت و ٥ دقیقه ١٢ ثانیه است و سنه قمری ٣٥٤ روز است چون غالبا ششماه تمام است و ششماه ناقص و تفاوت بین سنتین تقریبا ١١ روز

و۶ ساعتست پس تقریبا هر ۳۳ سال قمری ۳۲ سال شمسی میشود وهر ۱۰۰ سال قمری ۹۷ سال شمسی میشود پس ۳۰۹ سال قمری ۳۰۰ شمسی میشود تقریبا

سیزدهم درخرائج روایت فرموده

نه نفر برادر بودند درقبیله ازقبایل عرب واینها یك خواهر داشتند باو گفتند که هرچه خداوند بما مرحمت کند ازاموال دنیویه بتو میدهیم که شوهری اختیار نکنی که بغیرت ما نمیگنجد

خواهر باین امر راضی شد ومشغول بخدمت برادرها و برادرها هم خیلی احترام میکردند ازاو تاآنکه خواهر حائض شد وازحیض طاهر شد رفت میان چشمه آبی که نزدیك خیمه شان بود غسل کند ناگاه علقه و کرمی ازمیان آب رفت بجوف آنزن

کم کم بزرك شد وشکم آنزن بالا آمد برادرها گمان کردند که خواهرشان آبستن شده وخیانت نموده بآنها خواستند اورا بقتل برسانند بعضی گفتند ببریم اوراخدمت حضرت امیر که اوحکم الهی را بفرماید آوردند اوراخدمت حضرت ومطلب را عرض کردند

پس حضرت امر فرمود که طشتی حاضر کنند واورا پرازحمات وموشك گوشت نمایند وبآنزن امر فرمود که میان آن طشت بنشیند

همینکه آن علقه وکرم بوی آن موشکهای گوشت را استشمام نمود ازجون آنزن خارج شد مردم گفتند یاعلی (انت ربنا العلی الاعلی فانك تعلم الغیب)

پس حضرت بآنها صیحه زدو آنهارا منع فرمود وفرمود اینمطلب را پیغمبر ص بمن خبرداده از جانب خداوند که در چنین ماهی وچنین ساعتی چنین امری واقع خواهد شد

چهاردهم دربحاراست ازکتاب فضایل الشیعه روایت کرده

عمار گفت خدمت حضرت امیرع بودم ناگاه صدای عظیمی که تمام مجامع کوفه راپر کرد بگوشم رسید حضرت فرمود عمار بروذوالفقارمرا حاضر کن وبعدبرو نگذار اینمرد باین زن ظلم کند اگر ترك ظلم کرد فبها والا باهمین ذوالفقار اورا مانع بشو

عمار گفت برفتم دیدم مردی مهار ناقه راگرفته وزنی میگوید (این ناقه ازمنست) ومرد میگوید ازمنست

به آنمرد گفتم امیرالمومنین تورا نهی فرموده ازظلم باین زن

آن مرد خبیث گفت علی مشغول کارخودش باشد ودستش را ازخون مسلمین که در بصره بقتل رسانیده بشوید میخواهد شتر مراگرفته باین زن دروغگو بدهد

عمار گفت برگشتم که خبر بمولایم امیرالمومنین ع بدهم دیدم حضرت بیرون شد وآثار غضب بصورت نازنینشان ظاهراست

فرمود وای برتو ای مرد وابگذار شتراین زن را

آنمرد گفت شترمال منست

حضرت فرمود دروغ میگوئی ای ملعون

انمرد گفت که شهادت میدهد این جمل مال این زن است

فرمودند شاهدی شهادت میدهد که احدی ازاهل کوفه اوراتکذیب نمیکند

آنمرد گفت اگر چنین شاهدی شهادت بدهد من شتررا باین زن تسلیم میکنم
حضرت فرمود ای جمل خودت شهادت بده که مال کیستی
آنجمل بلسان فصیح عرضکرد یاامیرالمومنین علیك السلام من مدت نوزده سال است که مال این زن هستم
حضرت بآن زن فرمود شترت رابگیر وبرو بیك ذوالفقار آنمرد رادوحصه کرد

پانزدهم درفروع کافی ازحضرت صادق ع روایتکرده

جوانی را در میان خرابه دیدند که کارد خون آلوده دردستش بود و کشته دیدند آنجا افتاده که بخون خود آلوده شده مردم آن جوان راگرفته آوردند خدمت حضرت امیرالمومنین ع وقضیه را بآن حضرت عرضکردند
حضرت بآن جوان فرمود چه میگوئی
عرضکرد یاعلی من قاتل اینمرد هستم
حضرت فرمود حال که خودش اقرار میکند اورا ببرید وبقتل برسانید همینکه بردند اورا بقتل برسانند مردی بتعجیل آمد گفت اورا نکشید وبرگردانید حدمت حضرت امیرالمومنین ع برگردانیدند عرضکرد یاعلی والله اینمرد قاتل او نیست بلکه من اورا بقتل رسانیده ام
حضرت بآن اولی فرمودند چه وادار کرد ترا که چنین اقرار کردی
عرضکرد یاامیرالمومنین با این شهود وبااین کارد خون آلوده در دستم وبااین مقتول بخون آلوده ومنهم برسراو حاضر بودم چگونه میتوانستم انکار نمایم من در پهلوی این خرابه گوسفندی ذبح کرده بودم ومرا بول گرفت داخل خرابه شدم دیدم این مرد بخون آغشته است من بسراو متعجبا ایستاده بودم که اینجماعت آمدند ومرا گرفته خدمت شما آوردند
حضرت فرمود این دونفر راببرید خدمت نوردیده ام حضرت امام حسن تا حکم بفرماید آوردند وقضیه رانقل کردند
حضرت مجتبی فرمود بپدر بزرگوارم عرض کنید اگرچه دومی قاتل اینمرد است لکن اولی را زنده کرده خداوند درقرآن مجید فرموده (من احیا نفسا فکانما احیاالناس جمیعا) هردورا رها کنند ودیه مذبوح را از بیت المال بدهند

شانزدهم درروض الجنان ازابوالفتوح رازی نقل کرده

چهل زن رفتند نزد عمربن خطاب سوال کردند ازشهوت آدمی
گفت مرد یکسهم ازشهوت دارد وزن نه سهم
گفتند چه شد که بجهت مردان باآنکه یك سهم از شهوت دارند زوجه دائمه ومتعه وکنیز حلال شد وبجهت زنها باآنکه نه جزء ازشهوت رادارند یکمرد بیش حلال نشد
عمر ازجواب عاجز شد
رفتند خدمت امیرالمومنین ع مشکل راازاو سوال کردند
حضرت امرفرمود که هریك آنها یك شیشه آبی حاضر کنند بعد فرمود یك طشتی هم آوردند فرمود شیشه های آب رابریزند میان طشت بعد فرمود آبهای شیشه های خودرا جدا کنید

عرضکردند امتیاز داده نمیشود آب هیچیك از شیشه‌ها
فرمود بهمین جهت حلال نشد بجهت یکزن زیاده بر یکمرد تا در نسب و اولاد و میراث اشتباهی نشود

هفدهم در مناقب از اصبغ بن نباته روایت کرده

عمر بن خطاب حکم کرد که پنجنفر زانیرا سنگسار کنند امیرالمؤمنین ع فرمود خطا کردی
بعد یکیرا آوردند فرمود گردن بزنید
دومی را آوردند فرمود سنگسار کنید
سومی را آوردند فرمود حد بزنید
چهارمی را آوردند فرمود نصف حد بزنید
پنجمی را آوردند فرمود تعذیر کنید
عمر بن خطاب عرضکرد بچه جهت اینقسم احکام مختلفه فرمودید
فرمود اما اولی چون مرد ذمی بود که زنا کرده بود بزن مسلمه و خارج شده بود از ذمه و لذا امر بقتل فرمودم
واما دومی چون مرد محصنی بود که زنا کرده بود لذا امر بسنگسار فرمودم
واما سومی چون زانی غیر محصن بود لذا امر بحد زنا فرمودم « صد تازیانه »
واما چهارمی چون زانی عبد بود امر بنصف حد نمودم (پنجاه تازیانه)
واما پنجمی چون دیوانه بود امر بتعذیرش نمودم
عمر گفت حظی نیست در امتیکه در او تو نباشی یا اباالحسن

هیجدهم در مناقب از حضرت صادق ع روایتکرده

عقبة بن ابی عقبه چون از دنیا رفت امیرالمؤمنین ع با جمعی از اصحاب و عمر بن خطاب بجنازه‌اش حاضر شدند حضرت بغلام عقبه فرمود عقبه از دنیا رفت عیال تو بر تو حرام است مبادا با او مضاجعت نمائی ! عمر عرض کرد یا امیرالمؤمنین تمام قضایای شما عجیب است و این اعجب آنهاست که کسی بمیرد وزوجه دیگری بزوجش حرام شود
فرمود بلی این غلام زوجه حره دارد که زوجه او وارث عقبه است والیوم بعضی از شوهرش مملوك این زوجه شده و تزویج اینزن بعبدش حرامست تاوقتی که زوجه اش اورا آزاد کند بعد زوج آزادشده اورا تزویج کند

نوزدهم در کافی از حضرت صادق ع روایتکرده

امیرالمؤمنین ع با اصحاب نشسته بود مردی خدمت آنحضرت رسید عرضکرد یا امیرالمؤمنین من با غلامی لواط کردم مرا پاکم کن
فرمود ایمرد برو بمنزل خود شاید تلخه زرداب تو بحرکت آمده
باز نزد وی آمد همین‌را عرضکرد حضرت همانجوابرا داد تا ۳ مرتبه
مرتبه چهارم که آمد حضرت فرمودند ایمرد پیغمبر در باره مثل تو یکی از ۳ حکم را فرموده هر کدام را میخواهی اختیار کن (یکی یك شمشیر بگردنت بزنند یا از کوه بلندی پرتت کنند بادست و

پای بسته یا بدنت را بآتش بسوزانند)
عرضکرد کدامیك سخت‌تر است
فرمود سوختن بآتش
عرضکرد همین را اختیارمیکنم پس برخواست ودورکعت نمازخواند بعد عرضکرد «اللهم انی قد اتیت من الذنب ماقد علمته واننی تخوفت من ذلك فجئت الی وصی رخولك وابن عم نبیك فسألته ان یطهرنی فخیرنی بثلاثة اصناف من العذاب اللهم فانی قد اخترت اشدها اللهم فانی اسئلك ان تجعل ذلك کفارة لذنوبی وان لاتحرقنی بنارك فی آخرتی»
بعد گریه کنان برخواست ونشست میان حفیره آتش درحالتیکه آتش ها شعله میکشید دراطرافش پس امیرالمؤمنین ع واصحابش بحال او گریه کردند پس حضرت باوفرمود برخیز یافلان که تو ملائکه های آسمان وزمین رابگریه درآوردی خداوندتوبه تراقبولکرد

بیستم مسئله معروفه بدیناریه درمطالب السول است

امیرالمؤمنین ازمنزل خارج شده بودکه سوارشود یکپایش برکاب بود زنی خدمتش رسیدعرض کرد یا امیرالمؤمنین ع برادرمن مرده وازاوششصد دینار بازمانده وبمن ازمال او یکدینارارث‌داده‌اند استدعا می کنم که حق‌مرا گرفته بمن برسانی
حضرت فرمود برادرتو ازاومادری بافیمانده وزوجه ودودختر و۱۲ برادرویك‌خواهرعرضکرد بلی
فرمود حق مادرت سدس است «صددینار» حق زوجه‌اش ثمن است (۷۵ دینار) حق‌دودختر ثلثان است«۴۰۰ دینار» الباقی ۲۵ دینارحق‌هر برادری‌دودینار است‌وحق‌خواهرش یکدینار پس‌حق‌تورسیده برگرد بمنزل خود
بیان - گویا اینحکم ازآن بزرگوار تقیتا صادرشده چون اگر ترکه میت زیاد بیایدازسهام مفروضه اهل تسنن زیاده رابعصبه میدهند که اقارب پدری باشدلیکن مذهب شیعه آنست که‌زائد رد میشود برصاحبان سهام سوای زوج وزوجه ومادراگرمیت پدرش حیات داشته باشد واخوه متعددی ابی یا ابوینی داشته‌باشد سوای اخوه امی‌هرگاه‌جمع بشود بااواحدی ازجدوده امی یااخوه‌ابوینی‌یا ابی تنها مثل آنکه‌وارث میت هم اخوه‌ابوینی باشدوهم اخوه امی تنهاپس‌ازائد ردمیشود باخوه‌ابوینی دون اخوه‌امی‌وچیزی بعصبه داده نمیشوددر نزدشیعه

بیست ویکم مسئله معروفه بمنبریه ایضاًدرمطالب السول است

حضرت امیر بالای منبرمشغول خطبه خواندن بود شخصی ازپای منبر برخاست عرضکرد یا علی دخترمن شوهرش وفات نموده وباید ثمن ترکه‌شوهرش را باوبدهندحال ۹ یك ترکه رادادهاند استدعامیکنم حق اورا باو برسانی
فرمود داماد تودودختر ازاو باقی مانده وپدرومادر
عرضکرد بلی
فرمود ثمن تو تسع میشود مشغول خطبه‌خواندن شد

بیان گویا این حکیم از آنحضرت تقیتاً صادر شده باشد چون اگر ترکه میت کمتر باشد از نه سهام مفرضه بمذهب شیعه در این فرض بر بنت و بنات واخت و اخوات ابوینی یا ابی وادد میشود بر سایر ورثه

بیست ودوم در شرح شافیه ابی فراس (از شرح بدیعیه ابن مقری) نقل فرموده

سه نفر مخاصمه نمودند در قسمت نمودن هفده شتری که مال آنها بود باین تفصیل نصف آن مال یکی بود ثلث آن مال یکی تسع آن مال دیگری وراضی نشدند که شتری نحر بشود و یا درم و دیناری درعوض بذل شود تا قسمت آنها تعادل بشود

حضرت فرمود آیا راضی میشوید که یك شتر از من داخل شود تا اندازه سهام هریك متعادل بشود عرضکردند بلی

پس حضرت یك شتری ازخود داخل شترها نمود مجموع شد هیجده شتر ۹ شتر از او بصاحب نصف و ٦ شتر بصاحب ثلث و ٢ شتر داد بصاحب تسع و شتر خود را هم بر گردانید

بیان ــ مخفی نماناد که ظاهرا مالك این هفده شتر منحصر بود باین سه نفر و کیفیت ملکیتشان هم بهمین نحو بوده الی آخره که نصف و ثلث و تسع بوده

ازاین قبیل قضایا از حضرت امیرالمومنین ع زیاد نقل شده واقتصار نمودیم بذکر همین مقدار

تتمیم بدانکه افضلیت حضرت امیرالمومنین ع از جمیع صحابه بلکه از جمیع امت بلکه از جمیع ممکنات بغیر حضرت خاتم النبیین از مسلمانست بین موافق ومخالف

حتی آنکه سوال کردند از یکی از علماء از فضائل آنبزرگوار

گفت چگویم ازفضایل کسیکه دشمنان فضائل اورا ازحسد و کینه کتمان نمودند ودوستان ازخوف وتقیه کتمان کردند معذلك فضائل او خافقین را پر کرده

ولنعم ماقیل

لقد کتموا آثار آل محمد ص	محبیهم خوفا واعدائهم بغضا
فابر زمن بین الفریقین نبذة	بها ملاالله السموات والارضا

فاضل متعصب عنید فضل بن روزبهان در رد (کشف الحق) علامه حلی گفته انکار فضائل آل کانکار رحمة البحر وسعة البر و نور الشمس وجود السحاب وسجود ملائکه لاسمرة له سوی الاستهزاء بمنکره وکیف یمکن انکار فضل جماعة هم السداد وخزان معدن النبوة وحفاظ الاداب الفتوة وافضلیة علی ع مسلم باعترف الصدیق والفاروق وسائر الصحابه والمنقول بن الصدیق انه قال اقیلونی فلست بخیر کم وعلی فیکم والمنقول عن الفاروق انه قال فی مواضع لولا علی الهك عمر وقال ایضا نعوذ بالله من قضیة لیس فیها ابوالحسن انتهی

وقال ابوعلی شیخ الرئیس فی مقام افضلیته عن سائر الصحابه واما علی بن ابیطالب فکان الشمس فلك الحقیقة وقطب السماء المعروفة وکان فی بین اصحاب محمد کالمعقول فیما بین المخصوص انتهی

وفی تاریخ الخلفاء للسیوطی قال الامام احمد بن حنبل ماورد من اصحاب رسول الله ص من الفضائل مثل ماورد لعلی رضی الله عنه انتهی

وقال محمد بن طلحه فی مطالب السؤل ان عمر بن خطاب قل جمع اصحاب رسول الله یستشیرهم وفیهم علی بن ابیطالب فقال عمر بن خطاب قل یا اباالحسن فانت اعلمهم و نقل عن عمر بن خطاب انه قال ای معضلة لیس لها اباالحسن انتهی

ذکر سبط ابن جوزی فی التذکره فصلافی قول عمر بن خطاب اعوذبالله من معضلة لیس لها ابوالحسن انتهی

قال ابن ابی الحدید فی مقدسة شرح نهج البلاغه اطتولی بنوامیة علی سلطان الاسلام فی شرق الارض وغربها واجتهدوا بکل حیلة فی اطفاء نوره و التحریف علیه و وضع المعائب و المثالب له ولعنوه علی جمیع المنابر وتوعدوامادحیه بل حبسوهم و قتلوهم ومنعوا من روایة حدیث یتضمن له فضیلة اویرفع له ذکر أفمازاده الارفعه وسمو اوکان کالمسك کلماستر انتشرو کلماکتم تضوع نشره وکالشمس لاتستر بالحساب وکضوء النهاران حجبت منه عین واحده ادرکته عیون کثیره فهو رئیس الفضائل ولکن وینبوعها وسایق مضارها الخ

عجب است که مخالفین منکر نیستند افضلیت حضرت امیرالمومنین ع را ازحیث کمالات وفضایل ولکن میگویند که افضلیت منافی نیست با مفضولیت ازحیث کثرت صواب واجر وابوبکر اکثر ثوابا واجرا بود ازامیرالمومنین ع

واین سخن تمام نیست چون کثرت صواب مترتب است بر علم وعمل واگر معلوم شد که علی افضل است علما وعملا البته صوابش هم ازغیر بیشتر است وآخرالامر کار بجائی رسید ازهوان وپستی دنیا که خود حضرتش فرموده الدهر انزلتی ثم حتی قالوا معاویة وعلی

مقامات علم وعبادت این بزرگوار نزد دوست ودشمن مسلم است

محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل ازعلقمه بن عبدالله روایتکرده گفت من در خدمت حضرت پیغمبر ص مشرف بودم شخصی سوال کرد ازامیر المومنین ع پیغمبر ص فرمود قسمت الحکمه عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء والناس جزءا واحدا

ازحضرت امیر نقل کرده که شخصی ازآن بزرگوار سوال کرده از توحید و عدل فرمودند التوحید ان لاتتوهمه والعدل لاتتهمه واین درکلام باایجاز واختصارشان متضمنند جمیع آنچه را که متکلمین قصد کرده اند در کتب مبسوطه

ایضا ازآن بزرگوار نقل کرده که آنحضرت فرمود لوشئت لاوقرت سبعین بعیرا من تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم ومناسب است این شعر در این مقام

گر نبودی بسم الله بپای بوتراب   کج کلائیها نکردی بر سر ام الکتاب

وقال آخر

توئی آن نقطه بالای فوق ایدیهم   که در گاه تنزل تحت بسم الله را بائی

واین شعرهم دربلندی مضمون نظیر این دو شعر است

سایه پیغمبر نداردهیچ میدانی چرا   آفتابی چون علی درسایه پیغمبر است

ولنعم ماقیل فی حقه

ده عقل زنه رواق و زهشت بهشت   هفت اخترم از شش جهت این نامه نوشت

کز پنج حواس و چهار ارکان وسه روح   ایزد بدو عالم چه تویك کس نسرشت

ودیگر گفته

ای مصحف آیات الهی رویت   وی سلسه اهل ولایت مویت

سرچشمه زندگی لب دلجویت محراب نماز عارفان ابرویت
درفصاحت وبلاغت امیر المومنین ع امام فصحاء وسید بلغاء بود حتی آنکه آنبزرگوار جمع فرمود بین فصاحت وبلاغت وحلاوت وملاحة واز کتاب نهج البلاغه که مشتمل است بر کلمات شریفه ومواعظ بلیغه تعبیر میکنند باخ القرآن ودرحق کلمات شریفه آنبزرگوار گفتند آنها دون کلام الخالق وفوق کلام المخلوقین است ما بعضی ازکلمات بلیغه قصار آنبزرگوار را تیمنا ذکر میکنیم
منجمله درخصال ازعامر شیعی روایت کرده که امیر المومنین ع نه کلمه فرموده است بداهة که باك نموده چشمه‌های بلاغت راو یتیم کرده جواهر حکمت راسه **کلام درمناجاتست**
لهی کفی بی عزاان اکون لك عبدا وکفی بی فخراان تکون لی ربا انت کما احب فاجعلنی کما تحب
سه کلام درحکمت است
قیمة کل امرء مایحسنه وماهلك امرء عرف قدره والمرء مختبر تحت لسانه
سه کلام در آداب است
امنن علی من شئت تکن امیره واحتج الی من شئت تکن اسیره واستغن عمن شئت تکن نظیره
منجمله درکلمات قصار حضرت امیرالمومنین (اعجبوا لهذا الانسان ینظر بشحم ویتکلم بلحم ویسمع بعظم یعنی باك ومنزه است خداوندی که مردم را بگوشت زبان گویا کردو باپیه چشم بینا نمودو باستخوان گوش شنوا گردانید
اما گویاشدن بگوشت زبان معلوم است واما دیدن بشحم چنانچه بعضی تصریح کرده اندرطوبت جلدیه ایست که شعاع بصری ازآن خارج میشود وبمرئیات اتصال میابد واحساس حاصل میشود یا نقش مبصرات بتوسط هوای شفاف درآن رطوبت جلدیه منتقش میشود واحساس حاصل میشود واما شنیدن باستخوان مراد استخوانهای چهارگانه لطیفی است که درپشت پرده گوش است ومسمی است بعظم سندانی
دربحار ازشیخ صدوق ازحضرت رضا ع ازاباء کرامش روایت کرده که اصحاب جمع شدند و مذاکره کردند که الف اکثر دخولا هست درکلمات ازباقی حروف امیرالمومنین ع حاضر بودند بداهة خطبه خواندند بدون الف اینست حمدت من عظمت منته وسبغة نعمة الی آخرها
درآخر نهج البلاغ خطبه نسبت بآن بزرگوار داده بدون نقطه که اولش اینست الحمدلله الملك المحمود المالك الودود و مصور کل مولود الخ
درمطالب السول است ومن بدایع کلامه فی التصحیف قوله خطابا بالمعاویه (غرك عزك فصار قصار ذلك ذلك فاخش فاحش فعلك فعلك تهدی بهدی
بعضی گفتند این کلمات چون بمعاویه رسید نوشت علی قدری غلاقدری
درزینة المجالس است که ابابکر وعمر بلند بالا بودند وامیرالمومنین ع مستوی الخلقه بود روزی هرسه براهی میرفتند امیرالمومنین ع دروسط بود عمر گفت یا ابا الحسن انت فی بیننا کنون لنا حضرت بداهة فرمودا نا ان لم اکن فکنتم لا
بدانکه کلمه شریفه علی مطابق است بایمین پس اصحاب علی اصحاب یمینند وایضا مطابق است با نمك پس (نشناخت نمك هرکه علی رانشناخت)
وایضا این اسم شریف مطابق است باکلمه (طاق) اشاره بآنکه این بزرگوار درمیان تمام مخلوقات الهی طاق وبی نظیر است ذاتا وصفاتا
ایضا مطابق است بامسبح اشاره بآنکه حقیقت ذکروتسبیح ازآن بزرگوار سرزد

ایضا مطابق است بحق اشاره بآنکه علی مع الحق والحق معه یدور کلمادار
چنانچه علی بن ابیطالب ع مطابق است باکلمه نایب نبی و باکلمه عطوف اشاره بانکه مهربانی ازاو متوقع است وشیعه مطابق است بافرقهٔ که در خصال ازحضرت پیغمبر ص روایت کرده که فرمود (وان امتی ستفترق بعدی علی ثلث وسبعین فرقة فرقة ناجیة واثنتان وسبعون فی النار)

ایضا حب علی بن ابیطالب ع مطابق است بادین الاسلام وسه نفری که غاصب خلافت آنحضرت بودند جمعا درحالت رفع اولی مطابق است باآیه شریفه (انا من المجرمین منتقمون) واولی بالخصوص درحالت مطابق است با(درد بی دواء) ودرحالت نصبی مطابق است با(اول مفسده) ودومی بالخصوص مطابق است با منکر که میفرماید (وینهی عن الفحشاء والمنکر) وایضا مطابق است بامیسر که میفرماید انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس الخ وسومی بالخصوص مطابق است باشجره زقوم که میفرماید (ان شجرة الزقوم طعام الاثیم)

کلمه یزید مطابق است باکلمه (بیحیا) وکلمه ابن زیاد مطابق است با زنا زاده)
مخفی نماناد که بعضی ازکلمات مطابق دیرشان خیلی مناسبت دارد مثل دیوانگی با آسودگی وعبد باگنا وتوبه باپشیمانی وعلم باعمل وخواب باراحت وپیر بابی عقل ومال باامل وصلح بانزاع وصباح بامساء ونخود باکشمش وکلمه عقرب باکاشان واصفهان بازیرك ولعل بانگین وحساب باسهو ونجف الاشرف باجنت سرا وگورستان بادار القرار **الحمدلله آخرا وظاهرا وباطنا**



باب دوازدهم

دراسم ولقب و کنیه ونسب وتاریخ ولادت ورحلت حضرت
علی بن محمد النقی الهادی علیه السلام

ودر تعیین زوجات واولاد وبعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامتشان و در ذکر قبور متبرکه واقعه در قزوین . مازندران و تبریز وهمدان و کرمانشاهان

دراین باب نیز هشت فصل ویك خاتمه است

فصل اول دراسم ولقب و کنیه ونسب آن حضرت

اما اسم شریف (علی) است واشهر القابشان (نقی) و(هادی) است و کنیه شریفشان (الحسن الثالث است)

جد بزرگوار حضرت امام رضاع (ابوالحسن الثانی) بودوحضرت موسی بن جعفرع (ابوالحسن الاول) بود والد ماجده‌شان حضرت امام محمد تقی بود والده ماجده شان (ام ولد) بود مسمی به سماتة العربیه المعرفة به‌سیده کذافی البحار عن ابن عباس

درت اثباالوصیه مسعودی ازعلی بن مهزیار ازحضرت ابی الحسن الهادی روایتکرده فرمود امی عارفه بحقی وهی من اهل الجنة مایقربها شیطان مرید ولاینالها کید جبار عنید وهی مکلوئة بعین‌الله التی لاتنام ولاتتخلف عن امهات الصدیقین والصالحین

بیان کلائه (بالمد والقصر) نگهبانی کردنست

فصل دوم درتاریخ ولادت با سعادت آنبزرگوار

مشهور واصح آنستکه ولادت آن بزرگوار روز سه‌شنبه نیمه ذیحجه سنه دویست و دوازده هجری یود چنانچه درکافی وارشاد ودروس واعلام الوری و مناقب و روضة الواعظین نقل فرموده

بنابر این سن شریف آنبزرگوار در حالت شهادت پدر بزرگوارش وانتقال امامت وی هفت سال ویازده ماه ونیم بوده

درکشف الغمه است که‌ولایتشان روزجمعه دوم‌ماه رجب سنه دویست و دوازده‌بوده

درعمدة الطالب ومطالب السوال است که درسنه دویست وچهارده بوده

شیخ الطائفه در مصباح از ابن عیاش روایتکرده که فرمود خرج الی اهلی علی ید الشیخ الکبیرانی القاسم هذاالدعاء اللهم انی اسئلك بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی وابنه علی

بن محمد المنتجب وجه جمع بین این روایت شریفه وآنچه گفته شد که اشهر واصح است درفصل دوم ازباب یازدهم ذکر شد فراجع

در ارشاد است که محل ولادت آنبزرگوار در صریا بود (موضعی است درسه منزلی مدینه که حضرت موسی بن جعفر ع اورا بنا نمود

فصل سوم در تاریخ رحلت آن بزرگوار

اما سال رحلتشان مسلم است که دویست وپنجاه وچهار بوده

واما ماه رحلت و روزآن مشهور آنستکه روز دوشنبه سوم‌ماه رجب بوده

چنانچه درمصباح ودروس ومناقب و روضة الواعظین است

و درارشادواعلام الوری ماه رجب فرموده اند بدون تعیین روز آن

ودر کافی و مروج الذهب دربیست وششم جمادی الثانیه فرموده‌اند

پس بنا برمشهور سن شریفشان در وقت‌شهادت چهل‌ویکسال وشش ماه وهیجده روز بوده تقریبا ومدت امامتشان سی وسه سال وهفت‌ماه وسه روزبوده‌تقریبا

(حقیر در تاریخ سال شهادت آنحضرت عرضکرده‌ام

تاریخ شهادت علی هادی

بی‌شبهه علی بن محمد باشد

۲۵۴ (ولد مولف)

محل دفنشان در سامری مبارکـه بوده

بقعه مبارکه عسگریین ازمرحوم احمد خان دنبلی‌است میان حرم مطهررا محمدعلی خان هندی آئینه بندی کرد وضریح مبارك از آثار خیریه سلطانحسین صفوی است‌و کاشی صحن مطهر وطاق نما ها منارها و طلای گنبد مطهر ازآثار خیریه مرحوم ناصر الدین شاه قاجار است بتوسط مرحوم عضدالملك ودرآنوقت سلطان ازمرحوم حجة الاسلام حاجی شیخ عبدالحسین شیخ العراقین استدعا نمود که در سامرای مبارکه توقف فرماید تااین خدمت باتمام برسد

درمیان ضریح مطهر پشت سر امامین همامین قبرشریف ملکه آفاق مخدره نرجس خاتون والده ماجده حضرت بقیة الله فی الارضین ولی عصر ارواحنا له‌الفداء است

پائین پامبارك امامین همامین مدفن مقدس جناب حکیمه خواتون صبیه‌مکرمه حضرت‌امام‌محمد تقی ع است که ضریح مخصوصی دارد و وصل بضریح‌مطهر امامین همامین است

وآن مخدره خدمت چهار امام را درك فرمود حضرت جواد الائمه حضرت هـادی حضرت عسگری بقیة الله (س)

فصل چهارم در قاتل آنبزرگوار

بعضی گفتند که قاتل آنحضرت جعفر بن معتصم بن هروی بود الملقب المتوکل

دراقبال فرموده از ادعیه شهر رمضان‌است این صلوات(اللهم صل علی محمد وآل‌محمد وصل علی علی بن محمد النقی الهادی وضاعف العذاب علی من شرك فی دمه)وهوالمتوکل

دردمعة الساکبه فرموده (قال الصدوق قبله المتوکل بالسم) وبعضی گفتند که قاتل آن‌حضرت المعتز بالله بن متوکل بود وبعضی گفتند المعتـمد بالله بـن متوکل بود وممکن است جمع بین این

اقوال بآنکه گفته شود مباشر قتل آنحضرت المعتمد بالله بود بامر برادر بزرگترش المعتز بالله وسبب قتل آن حضرت آن آتشهائی بود که متوکل ملعون مشتمل نموده بود از آن عداوتیکه باولاد حضرت ابوطالب ع داشت وگویا متوکل اخبث وازذل تمام خلفاء بنی عباس بود چون خودش قاتل حضرت هادی وپدرش معتصم قاتل حضرت جواد الائمه بود وعمویش مامون قاتل حضرت رضاع بود وجدش هرون قاتل موسی بن جعفر ع بودواقوای دلیل برزذالت اوآن ظلمهائی بود که بقبر مقدس حضرت سید الشهداء وبزوار آنحضرت نمود

در تاریخ کامل است که سنه دویست وسی وشش متوکل امر کرد که قبرحضرت سید الشهداءع را بامنازل وخانهای اطرافش خراب کنند وآب ببندند وزمین راشخم کنند ومنع کنند مردم راازرفتن بزیارت آنبزرگوار

پس منادی متوکل در شهرها ندا کرد که بعد ازسه روز هر کس را سرقبر مطهر حضرت سید الشهداءع ببینند اورا حبس وزجر نمایندپس همه مردم گریختند وترک نمودندزیارت حضرت سیدالشهداءع را انتهی بعضی نوشتند که معذلك شیعیان حبس وزجر را بخود میدیدند و بزیارت میرفتند

اخرالامر متوکل حکم کرد که هر کس بزیارت برود دست راستش راقطع کنند بازهم شیعیان ودوستان راضی میشدند که بروند بزیارت ودستشان راقطع کنند

یکنفر ازشیعیان خواست برود بزیارت ودست چپش راگذارد که قطع کنند گفت چرا دست راست رابلندنکردی باید اورا بلندکنی دست راستش رانشان داد که قطع شده بود گفت قبلا یکسفرخواستم مشرف شوم راضی شدم که دستم را قطع کردند حالهم راضی شدم که دست چپم را قطع کنند که بزیارت حضرت سید الشهداء ع مشرف شوم

درمقاتل الطالبین نقل کرده که متوکل دیزج راکه اول یهودی بودوبعد مسلمان شده فرستاد نزد قبر مقدس سید الشهداءع وامر کرد اورا که قبرمقدسش راشیار نمایندوآثارش را محو کنندو خانهای اطرافش را خراب کنند پس دیزج روانه شد وخانهای اطراف قبر مقدسش راخراب کرده وزمین او راقریب بدویست جریب شیار نمود پس چون بنزدیك قبرمقدس رسیدند احدی از مسلمانان نزدیك نرفتند وجمعی ازیهودیانرا وادار نمود که درهرسریك میلی بکربلا مانده بایستند و هر کس را که بزیارت میرود گرفته ببرند نزد متوکل

بیان – جریب از زمین شصت ذراع درشصت ذراع است که هرجریبی سه هزار وششصد ذراع اندر ذراع میشود

از محمدبن حسن نقلکرده گفت من در آن اوقات ازترس مدتی بودکه بزیارت آنبزرگوار مشرف نشدم باآنکه خود را در مخاطره دیدم حرکت نمودم بزیارت آنحضرت ومردی هم از عطارها بامن همراهی کردوخارج شدیم بعظم زیارت روزها پنهان میشدیم وشبها حرکت میکردیم تارسیدیم باطراف غاضریه نصف شب روانه راه شدیم و اتفاقا پاسبانها در خواب بودند رسیدیم نزدیك قبر مقدس وبعلامات قبر مقدسرا یافتیم دیدیم صندوق روی قبر مقدس راکنده وسوخته اند وآبهم باطراف قبر جمع شده مثل خندق پس زیارت کردیم وبوی خوش از قبر مقدس استشمام نمودیم که هرگز چنین بوی خوشی استشمام نکرده بودیم وآنعطار هم که بامن بود گفت والله تا بحال چنین بوی خوشی استشمام نکرده ام پس وداع کردیم واطراف قبر علاماتی گذاردیم ومراجعت نمودیم و چون متوکل کشته شد با جمعی از طالبین و شیعیان رفتیم و از برای قبر مقدس صندوق و علاماتی نهادیم

در بحار از عبدالله طوری روایت کرده گفت درسنه دویست وچهل و هفت من مشرف شدم بمکه معظمه بعد در مراجعت مشرف شدم بزیارت قبر حضرت امیر المومنین ع با خوف و ترس بعد متوجه شدم بزیارت حضرت سیدالشهداء ع دیدم گاوها را بآنزمین مقدس بسته اند که او را

پس بچشم خود دیدم که کاوها همینکه نزدیك قبر مقدس میرسیدند آنهارا سوق میکردند و میزدند امتناع مینمودند از رفتن نزدیك قبر مقدس و بطرف چپ وراست میرفتند پس چون ببغداد رسیدم خبر قتل متوکل راشنیدم درشرح شافیه ازمثیر الاحزان نقل کرده که متوکل عباسی امر کرد که آب بقبر مقدس مانده آبها بروی یکدیگر جمع شدند بمثل دیوار پس نامیده شد حائر

ایضادرشرح شافیه ازکتاب تسلیة المجالس نقل کرده ازیحیی بن معیره رازی گفت من نزد حریز بن عبدالحمید بودم شخصی ازاهل عراق وارد شد حریز سوال نمود از احوال اهل عراق گفت هرون الرشید امر کرد بقطع درخت سدره که درزمین کربلا بودحریز گفت الله اکبرحدیثی بما رسیداز پیغمبر ص که فرمود لعن الله قاطع السدره سه مرتبه وما نفهمیدیم معنی این حدیث را تا باین زمان

توضیح درخت سدره علامت قبر حضرت سید الشهداء ع بود که درموضع باب السدره بود که یکی ازدرهای صحن مقدس است ومقصود هارون ازقطع سدره این بود که کسی مطلع نشود بموضع قبر مقدس آن بزرگوار

اما مادر متوکل گویا بسیار عفیفه وصالحه بود درباب هشتم ازتذکره سبط ابن جوزی از احمد بن خضیب حکایت مفصلی نقل شد که آن مخدره هزار اشرفی باحمدبن خضیب داد از طیب اموالش که اورا بمستحقین برساند واواکثر آن وجه راداد بسید همسایه اش وشب حضرت رسول رادرخواب دید ودرباره اودعای خیر فرمودند و پدر متوکل المعتصم بالله در قساوت وسقاوت مثل متوکل نبود وبسیار خلیق وکثیر الحلم بود

دردرالمسلوکست که تمیم بن جمیل بر اوخروج کرد معتصم گفت هرکس او را حاضر کند مال زیادی باو میدهم پس اورا نزد معتصم حاضر نمودند معتصم امر کرد پوست گوسفندی بیندازند وشمشیری حاضر کنند وگردن تمیم را بزنند

چون تمیم نظرش بپوست وشمشیر افتاد یقین بقتل خود نمود

معتصم گفت تمیم اگرعذری داری بیاور

تمیم گفت ان الذنوب لتخرس الالسن ولقد عظیم الذنب وکبرالجرم ولم یبق الاعفوك لوانتقامك وارجوان یکون اقربهما الیك الیقهما بك واشعاری انشادنمود که ازآنجمله است

ومن ذا الذی یاتی بعذر وحجة	وسیف المنا یابین عینیه مصلة
وما جزعی من ان اموت و اننی	لاعلم ان الموت شیئی موقت
ولکن خلفی صبیة قد ترکهم	واکبارهم من خشیة تتفتت الخ

پس معتصم دلش سوخت وگریه کرد وگفت ترا بدخترت بخشیدم وامر کرد صد هزاردرهم باو دادند واورا محترما بشهرخود برگردانید

مخفی نماناد که بعضی ازاوقات است که مقصر تقصیرش زیاد میشود باندازهٔ که موقع وامید عفو ندارد خداوندمهربان القاء میفرماید بزبانش آنچیزیکه منتقم رغبت ومیل نماید بعفو واحسان نمودن بوی

در درالمسلوکست که شخصی بهرون خروج کرد بقصد آنکه مملکت اورا بگیرد هرون لشگر زیادی فرستاد ومال زیادی صرف کرد تا اورا دستگیر نمودند وآوردند نزدهرون هرون گفت من ترا مجازات نمایم که تلافی تقصیر تو باشد آنشخص گفت اصنع بی ماتریدان یصنع الله بك اذاوقفت بین یدیه وهو اقدر علیك منك علی وذنبك الیه اعظم من ذنبی الیك یعنی بامن معامله کن آنچه میخواهی خداوند باتومعامله کند در آنروزیکه درمقابل او بایستی وقدرت خداوند بر تو بیشتر است ازقدرت تو بمن وگناه تو بدرگاه الهی عظیمتر است ازگناه من پیش تو پس هرون قدری سرش رابزیر انداخت بعدامر کرد اورا رها کنند

بعضی گفتند خلیفه نباید مثل این شخص را رها کند وحال آنکه جمعی را بقتل رسانیده و اموال زیادی تلف نموده واین باعث تجری اهل فساد خواهد بود

هرون امر کرد دومرتبه اورا دستگیر نمودند پس آنمرد مقصر فهمید که خلیفه را پشیمان کرده‌اند ازعفو چون حاضر شد نزد هرون عرضکرد خلیفه اطاعت مکن کسانی‌راکه تورا مانع شدند ازعفو و امیدارند بر انتقام که‌ازاهل سیئه است اقتدا بنما بخداوند عالم چون ازتو بدرگاه الهی خیلی سعایت وبدگوئی کرده اند واگر خداوند قبول میفرمود بدگوئی مردم رادر باره تو باید یك‌لحظه ترا زنده نگذارد واحسن کمااحسن الله الیك هرون اورا رها کردوباواحسان نمودوغدقن کرد که‌احدی دومرتبه ازاو سعایت ننمایند

ابن جوزی درکتاب الاذکیاء حکایت کرده که‌شخصی بزیادبن ابیه خروج کرد زیاد باو ظفر یافت وآنمرد گریخت زیاد امر کرد برادر اورا گرفته آوردند نزد اوزیاد گفت اگر برادرت برنگردد گردن ترا میزنم آن برادر گفت اگر کتابتی از امیرالمومنین ع بیاورم قبول خواهی کرد ومرا رها میکنی زیاد گقت البته آنمرد گفت من کاغذی از پروردگار عالمین دارم که درقرآن مجید فرموده (ام‌لم ینبا بما فی صحف‌موسی وابراهیم الذی‌وفی‌الاتزروا زرة وزراخری)

پس زیاد امر کرداوارها نمودند گفت حجت خوددرا تلقین‌نمود

فصل پنجم درمجملی ازحالات‌حضرت امام علی الهادی

آنحضرت زوجه حره نداشتند وتمام اولادهایشان ازکنیز بود

در ارشاد مفید است حضرت هادی ع چهار پسرداشت ویکدختر

اول حضرت امام حسن‌عسگری ع دوم جناب حسین سوم جناب ابو جعفر سید محمد چهارم ابو عبدالله‌جعفر کذاب واسم‌صبیه‌شان علیه بودواحوالات حضرت‌عسگری ع‌درباب سیزده‌ذکر میشودانشاءالله

واما جناب محمدبن‌علی الهادی‌المکنی بابی‌جعفر

درعمدة الطالب ازابوالحسن عمری نسابه نقل‌کرده که‌جناب محمد اراده کرد حرکت بفرماید بجانب حجاز پس مسافرت کرد در حیات برادرش حضرت عسگری ع‌و چون رسید ببلد از دنیارحلت فرمودوقبرشریفش دربلد است وقبه و بارگاهی دارد و حضرت امام حسن عسگری ع با برادرش جناب محمد بسیار مانوس بود در ارشاد ازعلی بن جعفر روایت‌کرده گفت من حاضر بودم خدمت حضرت هادی ع وقتیکه نور دیده اش محمد از دنیارفت حضرت هادی ع روی کرسی نشستند واهل بیتش دراطراف جمع بودند حضرت امام حسن عسگری‌هم‌در یك‌گوشه ایستاده بود پدر بزرگوارش روکرد بحضرت عسگری ع فرمود یا بنی احدث الله تعالی شکرافقد احدث‌الله‌فیك امرا

دربحار میفرماید بیان فقد احدث‌الله امرا ای‌جعلك اماما یموت اخیك‌الاکبرقبلك

ازفرمایش مفید استفاده میشودکه حضرت سید محمد درحیات پدر بزرگوارش‌ازدنیا رفت وظاهر روایت عمدة الطالب اینست که بعد ازپدر بزرگوارش ازدنیا رفت

ازفرمایش علامه مجلسی استفاده میشودکه جناب‌سید محمد اکبر سنأبودند ازحضرت ابو جعفر سید محمدع واما ابوعبدالله جعفر بن علی‌الهادی ع

دراحتجاج‌است که اسحق بن‌یعقوب بتوسط جناب‌محمدبن‌عثمان بن‌سعید مسائلی‌ازحضرت حجةالله

سوال کرد پس توقیعی بخط مبارك حضرت صاحب الزمان صادرشدو در آن توقیع بود

واما آنچه سوال کردی ازامر منکرین من ازاهل وبنی عم ما پس بدانکه بین خداوند واحدی قرابت نیست وکسیکه مرا انکار نمایدازمن نیست وسبیل‌او سبیل پسر نوح است

واما سبیل عمم جعفر واولادش سبیل برادران یوسف است انتهی

این کاشف است ازحسن خاتمه جناب جعفر ومنافی نیست با این روایت خبری که شیخ صدوق در کتاب اکمالدین ازابو خالد کابلی روایت کرده گفت سوال کردم ازحضرت علی بن الحسین ع که حجة وامام بعد شما کیست فرمودند ورزندم محمد است و اسمش در توریة باقر است که میشکافت علم را یکنوع شکافتنی وبعد ازمحمد فرزندش جعفر است واسمش در نزد اهل آسمان صادق است

عرضکردم یابن رسول الله همه شما صادق هستید چه شد که اسم ایشان صادق است

فرمودجدم حضرت رسول ص فرمود وقتیکه متولدشو: فرزندم جعفر بن محمدبن علی بن الحسین ع اورا صادق بنامید بدرستیکه پنجمی ازاولاد او اسمش جعفراست واو اجتراء وکذبا علی الله مدعی امامت میشود پس او درنزد خدا جعفر کذاب است ومدعی‌است منصبی‌را که اهلیت اورا ندارد الخ

وممکن است که درآخر توبه کرده باشد

درعمدة الطالبست که اباکرین ادعاکرده که جعفر کذاب ازپسرودختر صدو بیست اولاداز او متولد شد واو درسنه دویست وهفتاد و یك ازدنیا رفت در سن چهل وپنج ودرسامراء مبارکه در خانه پدر بزرگوارش دفن شد

فصل ششم در بعضی ازاحتجاجات و اخلاق کریمه حضرت امام علی الهادی و

اختصار میشود بذکر پنج روایت

اول درشرح ابی فراس است

قیصر روم بیکی ازخلفای بنی العباسی نوشت (ما درانجیل دیده‌ایم که‌هر که سورهٔ را بخواند که خالی ازهفت حرف باشد خداوندجسدش‌را بجهنم حرام میکند(ث ج خ ز ش ظ ف)وماطلب کردیم درتورات وزبور و انجیل آن سوره را نیافتیم که هیچیك ازاین حروف دراو نباشد آیاشما در کتب خود چنین سوره را دیده‌اید)

خلیفه علماء راجمع نمود جوابی ندادند

ازحضرت علی بن الرضاع سوال نمودند

فرمود سوره حمد است که هیچ‌یك ازاین‌حروف دراو نیست

عرضکردند حکمت نبودن این حروف هفتگانه دراین سوره مبارکه چه چیز است

فرمود ثا (ثبور) جیم (جحیم) خا (خبیث) زا (زقوم) شین (شقاوت) ظا (ظلمت) فا)فرقت‌یا آفت) است

جواب حضرت هادی را روانه نمود نرد قیصر روم چون‌جواب باو رسید بسیار مسرورشد و همانجا اسلام آورد و بااسلام‌ازدنیا رفت

دوم دربحار از خرائج روایت کرده از حاجب متوکل

شخص شعبده بازی‌ازاهل هند وارد شد برمتوکل که‌مثل اوشعبده بازی دیده نشده بودمتوکل

اراده کرد که حضرت هادی ع راخجالت بدهد بآن‌مرد شعبده بازگفت اگر حضرت هادی راخجالت بدهی هزار اشرفی بتو میدهم

آن‌مرد گفت قدری نان تازه نازك درسفره حاضر کن ومرا دربهلوی آنحضرت بنشان خلیفه چنان کرد و وسادهٔ بود که دراو صورت شیری بود حضرت یکطرف آن وساده‌نشسته بود ولاعب هندی طرف دیگر

خوان طعام‌را حاضر نمودند حضرت دست‌کرد طرف یکی ازآن نانها

لاعب هندی کاری کرد که‌آن نان پروازکرد بجانب هوا دست مبارك برد بطرف نان دیگر بازآن‌لاعب کاری کرد که‌آن هم‌طیران کرد بجانب هوا مردم خندیدند

پس‌حضرت هادی بصورت شیری که‌درآن‌وساده بود اشاره کرد وفرمود (بگیراین شخص را)

آن‌صورت شیر مجسم‌شدوآن‌مرد لاعب‌رابلعیدو برگشت بصورت اولی‌خود

پس‌مردم متحیر شدند حضرت ازجای خود حرکت فرمود

متوکل التماس کرد که‌امرکند آن‌شیر اورا برگرداند

فرمود نمیشود تو مسلط کردی دشمنان خدا رابراولیاء الله

نظیر این معجزه ازجد بزرگوارش (حضرت رضاع) درباب دهم نقل‌شد فراجع

مخفی نماناد بزرگی این نحو ازاعجاز چون صورت شیری که دروساده بود شاید ابداجسمیت نداشته وعرض‌ولون‌صرف بوده آن‌بزرگوار غیرمجسم رامجسم وذی روح نمود واورامطیع وفرمان بردار خود نمود این بالاتراست ازمعجزه ابراهیم وموسی وعیسی ع

سوم دز دمعه الساکبه از ثاقب المناقب ازبلطون‌حاجب‌روایت‌کرده

پنجاه غلام ازحبشه آوردند بجهت متوکل وامر کرد که بآنها نیکی کنند

بعد از یکسال حاجب گفت من‌درمقابل متوکل ایستاده بودم حضرت هادی‌ع وارد شدودرمجلس نشست متوکل امر کرد آن‌پنجاه غلام حبشی راحاضر کردند چون چشمشان بحضرت افتادهمه بسجده افتادند متوکل فورا ازجای خودحرکت کرد و پشت پرده پنهان شد

حضرت هادی حرکت فرمودندوتشریف بردند متوکل گفت‌وای برتوای بلطون چه کردند این غلامان گفتم والله من ندانستم

گفت ازخودآنها سوال کن پس‌سوال کردم ازغلامان

گفتند این آن کسی هست که سالی‌یکمرتبه‌برما واردمیشود ومعالم دین ما را بما تعلیم میدهند وده‌روز میان ما میماندواو.ست وصی نبی مسلمین

پس متوکل‌امر کرد تمام آنها را سر بریدند

بلطون گفت چون شب‌شد خدمت حضرت هادی‌ع رسیدم فرمود امروز متوکل‌باآن غلامان چه کرد عرضکردم تمام آنها را بقتل رسانید

فرمود میل داری‌آنهارا ببینی

عرضکردم بلی فرمود داخل شو درپس پرده‌چون داخل شدم دیدم تمام آنها نشسته‌اندومقابل صورتشان میوه است که‌تناول میکنند

چهارم درکشف الغمه از محمدبن طلحه روایتکرده

یکروز حضرت هادی ازسامری تشریف برد بیکی ازقریه ها بجهت مهم وحاجتی مرد اعرابی آمد بطلب آنحضرت گفتند بفلان قریه تشریف برده آنمرد اعرابی رفت بآن قریه خدمت آن بزرگوار رسید فرمود چه حاجت داری

عرضکرد مرد عربی هستم از اعراب کوفه و از دوستان پدر بزرگوارت هستم و برمن بار شده قرض زیادی وندیدم کسی راکه روآورم باو برای ادای دین خود بغیرشما

پس حضرت باو دلخوشی داد وفرمود منهم بتوحاجتی دارم مبادا امر را مخالفت نمائی اعرابی عرض کرد مخالفت نمیکنم

پس حضرت کاغذی بخط خودم مرقوم فرمود (برذمه من است ازفلان اعرابی فلان مقدار) که زیادتر بود از مقداردین اعرابی و فرمود بگیراین خط راچون برسی بسامری حاضرشو نردمن در وقتیکه جماعتی نزدمن باشند پس مطالبه کن ازمن آن مبلغ را وسخن درشت بگو بمن درباقی ماندن طلبت نزد من و مبادا مخالفت نمائی مرا

اعرابی عرض کرد اطاعت میکنم خطرا گرفت

چون حضرت برگشت بسامری اعرابی حاضرشد وخط رابیرون آورد وبسختی و درشتی مطالبه کرد حضرت بوفق ومدارا بااو سخن میگفت واز اوعذر خواهی میکرد ووعده میداد بوفا نمودن آن

پس این قضیه را برای متوکل نقلکردند امر کرد سی هزار درهم خدمت حضرت ببرند چون آوردند حضرت هادی آنمرد اعرابی واطلبید و آندراهم باو دادو فرموددین خود را اداکن و باقی رادر مونه عیالات صرف کن ومارا معذور بدار

پس اعرابی گرفت عرضکرد یابن رسول الله قسم بخدا نمنای من کمتربود از ثلث این مال (ولکن الله یعلم حیث یجعل رسالته)

نظیر اینرا درفوائد الرضویه فرموده

روزی حضرت رضا ع داخل حمام شد شخصی در میان حمام بود که آنحضرت را نمیشناخت بحضرت عرضکرد بیامرا کیسه بکش

آنبزرگوار مبادرت فرمود ومشغول کیسه کشیدن اوشد تاکیسه اوتمام شد انتهی

حضرت رضاع محض بر آوردن حاجت مومن بذل جاه فرمودند والبته شیعیان کامل هم اقتدای بموالیان خود میکنند

در فوائد الرضویه است مقدس اردبیلی دریکی از اسفارش یکنفر مسافر که او را نمیشناخت گفت جامه های مرا ببر سر آب بشوی وچرك آنهارا بگیر

جناب آخوند قبول فرمود جامه های اورا شست وآورد تسلیم وی نمود آنمرد اورا شناخت و مردم اورا توبیخ کردند

جناب آخوند فرمود چرا اورا توبیخ میکنید حق مومن برمومن زیاده براینست مطلبی نشده

پنجم دردارالسلام ثقة الاسلام نوری ازسیدعالم زاهدسیدمحمدهادی نقل فرموده

فرمود من درحرم مطهر حضرت عسگری مشغول نماز بودم احدی میان حرم غیرمن نبود ناگاه

مردی ازاتراك داخل حرم شدبعد اززیارت بزبان ترکی عرضکرد یابن رسول الله خرجی من کم شده وشما میدانید که من چیزی ندارم که بوطن خودبر گردم وخرجی من منحصر بهمین بود که از دستتم رفت من دست ازشما بر نمیدارم تاخرجیم را ازشمابگیرم پنبه ازگوشتان بیرون کنید من باید پولم را ازشما بگیرم امثال این کلمات بحضرت عرضکرد

چون من سخنهای جسورانه اش را شنیدم (اوبگمانش من زبان اورا نمی فهمم) بر خاستم و رفتم نزدیك آنمرد گفتم چقدر بی ادبی میکنی وبجرئت باامام وحجت خدا صحبت میکنی و او رامنع کردم از این نحو سخن گفتن

آن مرد (متغیرانه) گفت توچرا بین من وبین امامم مانع شدی برو پی کارت من بهتر امام خود را میشناسم وحق احترامش را ازتو بهتر مراعات میکنم

فرمود من رفتم بزاویه بالای سرمطهر ایستادم وآنمرد همین سخنانش رامیگفت واطراف ضریح مقدس گردش میکرد من متفکر بودم در امر اوناگاه صدائی مثل صدای زنجیر بلند شد دیدم یك کیسه پولی افتاد بالای سر ضریح آن مرد طرف پائین پای مبارك بود چون صدای کیسه پول را شنید آمدو کیسه پولش را شناخت وبرداشت ومسرور وخوشنودشد رو کرد بمن گفت دیدی کیسه پولم را چگونه ازامام گرفتم بهمین سخنهائی که گفتم وتوازسخن های من ترسیدی

گفتم کیسه ات راکجا گم کرده بودی

گفت بین مسیب و کربلا

پس من تعجب کردم از صداقت ومقام واخلاص این مرد وشکر نمودم پروردگار خود رابآنچه دیدم ازاعجازشان

ونظیراینست حکایت زن صالحه ومومنه (ازغدیه) که درفصل هفتم ازباب دهم ذکر شد

دردارالسلام است شخص ثقه گفت مردی بعضی ازطیور حرم مطهر را ذبح میکرد پس امام رادر خواب دید فرمودمیخواهی تورا بقتل برسانم چنانچه توطیورحرم مرا بقتل میرسانی ومثل این کلمات او راتهدید فرمود

فصل هفتم درذکر بعضی ازتواریخ متعلقه بزمان امامت آنبزرگوار

درباب یازدهم گفته شد که درآخرماه ذیقعده سنه دویست وبیست حضرت امام محمدتقی ع از دنیا رحلت فرمود

ایضا گفته شدکه دراینسال معتصم عباسی سامرا رابنا نمود

در سنه دویست وبیست ودو خبر بمعتصم عباسی دادند که عباس بن مامون برادر زاده معتصم خیال دارد که خروج نماید ومدعی خلافت شود پس معتصم اوراگرفت وتسلیم بمردی کرد وطعام باو خورانید وازآب منعش کردند تا ازدنیا رفت واول مامون پسرش عباس را ولیعهد خودکرده بود یکروز شنید که عباس بغلامش گفت نصف درهم ببرو باقلا گرفته برای من بیاور مامون گفت تو لیاقت خلافت وولایتعهدی مرا نداری ودرتو امید رستگاری وصلاح نیست ازکجا دانستی که ازبرای درهم نصف هست وبرادرش معتصم بن هرون را خلیفه وولیعهد خودقرار داد

درر المسلوك از حضرت امیرالمومنین روایتکرده قال ع (اجتهدان لاتکون دنی الهمة فانی ما رایت شیئا اسقط لقدر الانسان من دنائة همة) واز عمرو عاص نقل کرده (قال المرء حیث وضع نفسه ان اعزها علا امره وان اذلها هان قدره)

و نعم ماقیل

وما المرء الاحیث یجعل امره ففی صالح الاعمال نفسك فاجعل

درسنه دویست وبیست وسه بابك خرمی و برادرش بدست حیدر بن کاوس که ملقب بافشین بودو از بزرگان ماوراء النهر بود بفرمان معتصم عباسی کشته شد

درسنه دویست وبیست وشش معتصم افشین راکه حیدر بن کاوس باشد مسموم نمود و جسدش را بدار آویخت وبسوخت و درپنجشنبه هیجدهم ربیع الاول سنه دویست وبیست وهفت معتصم در سامری ازدنیا رفت وآنجادفن شد وپسرش هرون بن معتصم الملقب بالواثق بالله بخلافت نشست

درسنه دویست وسی دو الواثق بالله ازدنیارفت و برادرش جعفر بن معتصم الملقب به المتوکل علی الله بخلافت نشست

درسنه دویست وسی سه متوکل وزیرخود محمد بن عبدالملك الزیات راحبس نمود ودرتنوری که زیات اورااختیار کرده بود برای مقصرین از آهن که در او میخهائی بودوسر آن میخها بداخل تنور بود وممکن نبود میان آن تنور حرکت کردن

در سنه دویست وسی چهار شیخ ابویزید طیفور بن عیسی بسطامی ازدنیا رحلت کرد وقبرش در بسطام معروفست

درسنه دویست وسی وپنج حسن بن سهل برادر فضل بن سهل ذوالریاستین ازدنیا رفت

درسنه دویست وسی وهفت متوکل غضبناك شد بر احمد بن ابی داود قاضی یحیی بن اکثم را احضار بسامری نمود واو را قاضی القضاة کرد

ودراین سنه مردم سیستان جمع شدندویعقوب بن لیث صفاررا بسلطنت اختیار نمودند

درسنه دویست وچهل قاسم بن ابراهیم طباطبا ابن اسمعیل دیباج ابن ابراهیم بن عبدالله المحض بن الحسن المثنی ابن الحسن المجتبی ابن علی بن ابیطالب ع درمصر ازدنیا رفت و ایشان از جمله ائمه زیدیه بودند

ودراینسال سلطان احمد که اززهاد وعبادوصاحب کرامت وخارق عادت بود در قبة اسلام بلخ ازدنیارفت وقبرش درپشت بند بلخ مشهور است

درسنه دویست وچهل ویك درجمعه اواسط ربیع الاول احمد بن حنبل شیبانی

مروزی که آخر ائمه اربعه اهل سنت است درسن هفتاد وهفت سالگی در دارالسلام بغداد ازدنیارفت وقبرش بین کاظمین ونزدیك قبر ابوحنیفه است

درسنه دویست وچهل ودو یحیی بن اکثم تمیمی قاضی القضاة درربذه از دنیا رفت ودرحالتیکه ازحج برگشته بود وقبرش درربذه نزدیك قبر جناب اباذر غفاری است

ددسنه دویست وچهل ودو ابو الحسن محمد بن اسلم طوسی که از جمله اصحاب حدیث بود ازدنیا رفت وگویا ایشان ازرواة حضرت رضاع وحضرت جوادع وحضرت هادی است

درسنه دویست وچهل وسه درماه جمادی الاخر ابراهیم بن عباس بن مامون کاغذی نوشت بمدینه طیبه خدمت حضرت علی الهادی ع که تشریف بیاورد بسامری آنحضرت هم بایحیی بن هرثمه تشریف آورد بسامره و در سامری بود تا وقتیکه از دنیا رحلت فرمود

در بحار ازشیخ مفید نقل فرموده که متوکل فرستاد عقب حضرت هادی وآنحضرت را ازمدینه طیبه احضار نمود بسامرا مبارکه وباآنبزرگوار بود یحیی بن هرثمه وده سال در سامری تشریف داشت که از دنیا رحلت فرمودواول ورودش آقا راوارد نمودند بخان الصعالیك صالح بن سعید گفت من داخل شدم بحضرت هادی درروز ورودشان بسامری عرضکردم قربانت شوم درهمه جا خیال دارند نور شما را خاموش کنند وشما رابخان الصعالیك وارد نمودند حضرت فرمود یابن سعید تو اینجا را می بینی اشاره فرمود دیدم باغهای مطهر و انهار جاری وقصر های مرتفع وحور و ولدانیکه گویا مثل مروارید بودند چشمهای من خیره شد وتعجب من زیاد شد فرمود یابن سعید هر کجا باشم اینها برای ما میباشد ومادر خان الصعالیك نیستیم انتهی

ونیز از روضة الواعظین و اعلام الوری وعمدة الطالبین نقل میفرماید که مدت اقامه حضرت هادی درسامری ده سال وچند ماه بود تا از دنیا رحلت فرمود

درسنه دویست وچهل وچهار متوکل رفت بجانب شام بعزم آنکه آنجارادارالسلطنه خودقرار دهد و دواوین سلطنتی راهم نقل کرد بآنجابعد از دوماه برگشت بسامری چون آب شامرا آب سنگینی یافت وبخود ناسازگاردید

دردرالمسلوکست که دراینسال متوکل یعقوب بن اسحق بن سکیت راکه مودب اطفالش بود وامام نحوولغت بود حاضر نمود وباو گفت حسین را بیشتر دوست میداری یا دو پسرمن معتزوموید را

ابن سکیت گفت والله قنبر خادم علی خیر منك ومن ابیك

پس متوکل امر کرد زبانش را ازقفا بیرون آوردند وهمانساعت ازدنیا رحلت نمود رحمة الله علیه سکیت بمعنی کثیر المسکوت است

درشرح صحیفه سید علیخان است وکان ابن سکیت من اکابر علماء العربیه وعظما الشیعه وهو من اصحاب الجواد والهادی واین رباعی از اوست

یصاب الفتیٰ من عثرة بلسانه ولیس یصاب المرء من عثرة الرجل

فعثرته فی القول یذهب راسه و عثرته فی الرجل تبرء عن سهل

ایشان یکی ازقراء عشره است

درسنه دویست وچهل وپنج ذوالنون مصری ازدنیا رفت

درسنه دویست وچهل وشش دعبل بن علی الخزاعی الشاعر ازدنیا رفت درسن ۹۸ سالگی
درسنه دویست وچهل وهفت متوکل وفتح بن خاقان راجمعی ازاتراك بقتل رسانید
بتحریك پسرش المنتصر بالله درشب چهارشنبه چهارم شوال وعمرش قریب بچهل سال بودوصبح که شد مردم خبر دارشدند منتصر بمردم گفت فتح بن خاقان پدرم رابقتل رسانید منهم فتح بن خاقان رابقتل رسانیدم ومردم به المنتصر بالله ابن متوکل بیعت نمودند

دراینسال ابراهیم بن سعید جوهری بغدادی ازدنیا رفت

درسنه دویست وچهل وهشت یکشنبه پنج ربیع الاخر منتصر بالله ازدنیا رفت که بعد از پدرش ششماه تقریبا زندگانی کرد وظاهرا بتجربه رسیده کسیکه قاتل پدرش باشد یاسعایت درقتل پدرش بنماید عمرش کوتاه میشود

در (درالمسلوکست) که منتصر اذن داد مردم را بزیارت قبر حضرت امیرالمومنین ع و حضرت سید الشهداء ع وفدك را ردکرد باولادهای حضرت امام حسن وحضرت امام حسین و بعداز اومردم با احمدبن معتصم برادر متوکل الملقب بالمستعین بالله بیعت نمودند
درسنه دویست و پنجاه یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زیدبن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع درکوفه ظهور نمودومردم را دعوت میفرمود الی الرضا من آل محمد ص واو رادرکوفه بقتل رسانیدند

وظاهرا مرادشان ازرضای آل محمد حضرت امام علی الهادی بوده
دراینسال حسن بن زید بن محمد اسمعیل بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب ع درطبرستان ظهور فرمود وایضا احمدبن عیسی بن حسین الصغیر ابن علی بن ابیطالب درری ظهور فرمود
درسنه دویست وپنجاه ودو المستعین بالله را بامر برادرزاده اش المعتز بالله ابن المتوکل بقتل رسانیدند

فصل هشتم درذکر بعضی از امامزادگان محترم وعلماء وبزرگان

مدفونین درقزوین ومازندران وتبریز وهمدان وکرمانشاهان ذکر میشود این در ضمن پنج امر

امر اول درقبور شریفه واقعه درقزوین

اول درتاریخ گزیده است که حضرت علی بن موسی الرضا متواریا بقزوین آمد و در سرای

داود بن عیسی بن سلیمان غازی نزول فرمود وآن بزرگوار راپسری بود مسمی بشاهزاده حسین درسن دوسالگی آنجا متوفی شدومحل دفنش معروف است

دوم السید الجلیل صاحب الکرمات الباهره سید حسین بن ابراهیم بن محمد معصوم الحسینی القزوینی شارح شرایع محقق

مرقد شریفش در قزوین مزار معروفیست نزدیك قبر والدش که مردم تبرك میجویند بآن تاریخ وفانشان سنه هزار صد وچهل وپنج بود

جدشان آقا سید محمد معصوم درطبقه مجلسی اول بوده ورحلتشان سنه هزار ونود ونه بوده کذا فی الروضات

سوم جناب المولی خلیل القزوینی ابن الغازی فاضل عالم متکلم محقق مدقق فقیه محدث ثقة نقة صاحب شرح کافی فارسی المسمی بالصافی وشرح عربی آن المسمی بالشافی وشرح عده در اصول وغیر اینها ولادتش درقزوین بود سنه هزارویك رحلتشان نیز در قزوین بودسنه هزار وهشتادونه وقبرشان درقزوین معروفست

حکایت شده بین ایشان وبین مرحوم فیض مناظره شد درمسئله بعد ازمدتی در قزوین فهمید که حق با مرحوم فیض بوده فورا پیاده تشریف برد بکاشان بجهت آنکه اعتراف کند وعذر خواهی نماید از مرحوم فیض چون رسید بکاشان رفت دربخانه فیض ازپشت درب فریاد زد(یا محسن قداتاك المسیء مرحوم فیض صورت اورا شناخت بیرونشد باا ومعانقه واظهار تلطف نمود هرقدر مرحوم فیض اصرار کرد یکساعت درکاشان نماند ومراجعت فرمود بقزوین بجهت آنکه شائبه در اخلاصش پیدا نشود

ایضا حکایت شده یکروز درکوچه های قزوین ازاهل دیوان ایشان را ملاقات نمود ودردستش براتی بود که از دیوان بکسی حواله جو کرده بودند

آنمرد گفت ببینید این حواله باسم کیست

وقتیکه خواند فرمود باسم منست اورا برد بمنزل وآنمقدارجورا باو تسلیم نمود

آنمردچونشب شد جوها را ریختندپیش اسبها ابدا دهان نزدند مردم تعجب کردندخبر بگوش سلطان رسید جناب مولی غازی را شناخت خیلی ازایشان اخلال و احترام مینمود

چهارم رفیع الدین محمد بن مولی فتح الله المشتهر بالواعظ القزوینی صاحب کتاب ابواب الجنان فی الامل الامل انه فاضل عالم واعظ من تلامذه مولانا الخلیل القزوینی رحلتشان درقزوین بود درماه رمضان سنه هزاروهشتاد ونه

در روضات فرموده بگمانم ایشان مولف کتاب (حمله حیدریه) بودند

پنجم محمد بن حسن القزوینی المشتهر به (آقا رضاالدین) صاحب کتاب (شیروشکر) و(لسان الخواص) وایشان ازتلامذه مرحوم قاضی خلیل بودند محتمل است که مدفن ایشان درقزوین باشد

ششم احمد بن محمد الطوسی الغزالی الشافی برادد امام ابی حامد محمدغزالی صاحب(احیاء العلوم) کان واعظا ملیحا وقبرش در قزوین است

این رباعی بفارسی ازایشان نقل شد

بستردنی است آنچه بنگاشته ایم — بفکندنی است آنچه برداشته ایم
سودا بوده‌است آنچه پنداشته‌ایم — دردا که بهرزه عمر بگذاشته‌ایم

هفتم محمدبن عبدالرحمن القزوینی المشهور بالخطیب الدمشقی صاحب تخلیص المفتاح سکاکی

ورحلت ایشان در قزوین بودسنه ششصد وبیست وسه

این رباعی از اوست

در جامه صوف بسته زنارچه سود — در صومعه دل رفته ببازارچه سود
زآزار کسان راحت خود میطلبی — یك راحت وصد هزارآزار چه‌سود

هشتم العالم العامل و الفقیة العادل حاجی ملامحمد تقی ابن‌محمد البرغانی القزوینی

صاحب کتاب مجالس المتقین وغیراو ـ ایشان ازتلامذه مرحوم سید صاحب ریاض بودند

بعد از فراغ ازتحصیل آمدند بطهران بین ایشان وفتحعلیشاه شکر آبی واقع شد این‌بود که ایشان ازطهران آمدند بقزوین وشیخ احمد احسانی‌راتکفیر نمودند

آخر الامر حضرات بابیه ایشان را بین الطاوعین در میان محراب دربین سجدتین‌بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند

کیفیت شهادتشان این بودایشان درسجده بودند که‌جمعی ازبابیه ریختند ونیزه بگلویشان‌زدند سرازسجده بلند نکرده بود که حضرات هشت طعن‌نیزه بآنمرحوم زدند بعد از دو روز از دنیا رفتند وبدنش‌را درقزوین‌در جوار شاهزاده‌حسین درمقبره علیحده دفن‌نمودند درسنه هزار ودویست‌وشصت وچهار ومزار معروفیست

برادر ایشان جناب حاجی ملا صالح برغانی صاحب کتاب مخزن البکاء بود ایشان هم از تلامذه سید صاحب ریاض وولد ارجمندش سید مجاهدبودند

رحلت‌و محل دفن‌ایشان ظاهرا درکربلای معلی‌بود وایشان دختری داشتند (قرةالعین) که از اتباع بابیه ومروج بابیه بود واومصداق (یخرج المیت من الحی) بود

حمدالله مستوفی قزوینی درتاریخ گزیده از حضرت‌رضا روایتکرده قال‌قال رسول‌الله‌ص‌قزوین باب من ابواب الجنة هی‌الیوم فی‌ایدالمشرکین وسیفتح علی یدی امین من بعدی المفطرفیها کالصائم فی غیر هاوان الشهید فیا یرکب یوم القیمة علی براذین من نورینثاق الی الجنة ثم لا یحاسب علی ذنب اذنبه ولاسیئی عمله و هوفی الجنة خالد و یزوجن من‌الحور العین ویسقی من الالبان والعسل والسلسبیل فطوبی للشهید فیما مع مال عندالله من المزید

امردوم درقبور شریفه واقعه درمازندران

بدانکه درشهرهای مازندان ازامامزادگان محترم زیاد مدفونند همچنین ازعلماء اعلام و حقیر مقابر بعضی ازعلماء واقم‌درمازندران را عرض‌میکنم

اول عمادالدین ابوجعفر محمد بن ابوالقاسم‌الطبری العاملی فقیه‌ثقه‌صاحب کتاب بشارة‌المصطفی

وایشان از تلامذه شیخ ابوعلی پسر شیر طوسی (ره) بوده

در روضات از کتاب (بشارة المصطفی) نقل میفرماید روزی پیغمبر ص داخل شد برحضرت امیرع در حالتیکه مسرور بود سلام کرد جواب داد ـ امیر المومنین عرضکرد یا رسول‌الله هر گز شما باین بشاشت وارد برمن نشده بودید

فرمود بشارت باد ترا که همین ساعت جبرئیل بر من نازل شد و گفت خداوند بتوسلام میرساند ومیفرماید (بشارت بده علی راکه شیعیان او چه مطیع باشند وچه عاصی ازاهل بهشتند

پس چون حضرت امیر ع شنید بسجده افتاد دستهایش را بآسمان بلند کرد وفرمود (خداوندرا شاهد میگیرم که نصف حسناتم رابخشیدم بشیعیانم)

امام حسن وامام حسین ع هم همین قسم فرمودند

بعد پیغمبر ص فرمود شما اکرم ازمن نیستید منهم نصف حسناتم را بخشیدم بشیعیان علی ع خداوندعزوجل فرمود شما اکرم ازمن نیستید من تمام گناهان شیعیان ومحبین علی را آمرزیدم

دوم ابومحمد حسن بن محمد الدیلمی صاحب کتاب ارشاد وغیراو

(دیلم اسم طائفه است که در کوهای دیالم ساکنند واقع درقرب قزوین)

ایشان معاصر یاقریب العصر مرحوم علامه حلی بودند تاریخ ولادت ورحلت ومحل دفنشان معین نیست نزد احقر وشاید قبرش درحوالی مازندران یا قزوین باشد

این شعر ازاوست

لاتضر الموت فی غم ولافرح　　　　فالارض ذنب وعز رائیل قصاب

سوم جناب احمد بن علی ابیطالب الطبرسی الساوی صاحب کتاب احتجاج واواز علماء ماه سادسه است چون ازتلامذه اوست جناب محمدبن علی بن شهر آشوب المازندرانی که درسنه ششصد و هشتاد وهشت از دنیا رحلت فرمود ومحتملست که مدفنش درطبرستان باشد چون در روضات تاریخ ولادت ورحلت ومحل دفنش رامعین نفرموده

چهارم عماد الدین حسین علی الطبری المشتهر به عمادالدین طبری صاحب کامل بهائی وجهت تسمیه اش بکامل بهائی این بود که عمادطبری این کتاب راتالیف کرد واو را تحفهٔ نمود بوزیر معظم بهاءالمذهب والدین محمد بن محمد الجوینی المشهور بصاحب دیوان مغولی حکومت بلاد ایران در دولت سلطان هلاکوخان مغول

درروضاتست که ایشان ازاکابر شیعه ومعاصر بامرحوم خواجه نصیر ومحقق اول بودند وتاریخ ورحلت ومحل دفنشان معلوم نیست الاآنکه درسنه ششصد وهفتاد وسه کتاب کامل را با تمام رسانیده بود باصفهان خدمت صاحب امجد بهاء الدین محمد و محل دفنش محتمل است درطبرستان باشدو محتملست در اصفهان باشد جهت آنکه مازندران راطبرستان مینامند چون آنجا جنگل زیاد است و آلث فاس که طبر باشد درآنجا خیلی استعمال میشود ودر دست میگیرند لذا گفتند طبرستان

پنجم المولی حسن الکاشی الاصل الاملی المولد و المنشا الشیعی امامی المعاصر للعلامه الحلی

ایشان ازشعراء زمان سلطان محمدشاه خدابنده بود وابدادرمدح غیراهل‌البیت قصیده وشعری نگفته
در روضاتست که ایشان بعدازمراجعت ازمکه معظمه مشرف شدبنجف‌اشرف وقصیده‌ای درمدح
حضرت امیر المومنین انشادکرد که اولش اینست

ای‌زبد و آفرینش پیشوای اهل دین ‌ ‌ ‌ وی‌زعزت‌مادح‌بازوی‌روح‌الامین

شب حضرت امیرالمومنین ع را درخواب دید فرمودند تواز راه دور برما وارد شدی‌وبما حق
ضیافت وحق‌صله شعرداری میروی ببصره و مسعود بن افلح راملاقات میکنی وسلام مرا باو میرسانی
وباوبگو آن هزار اشرفی راکه نذر من کرده اگرکشتی مال التجاره ات سالما بکنار دریای عمان
برسد وفابکن بنذرت وآن هزار اشرفی‌رابگیروصرف کن درحوائجت
ایشان رفتندببصره وبمسعودبن افلح پیغام حضرت امیررا گفتند نزدیك بودکه‌آنمردازخوشحالی
غش کندوگفت که‌بعزت پروردگار که‌احدی ازنذرمن‌خبردار نبود وهزار اشرفی را باخلعت فاخری
بوی داد و بفقراء بصره هم ولیمه داد انتهی
تاریخ ولادت و رحلت ومحل دفنشان معلوم نیست لکن چون محل ولادت و محل نشو ونماء
ایشان‌شهرآمل‌بوده‌ومحتمل‌است‌که‌مدفنش‌هم‌درآمل‌مازندران‌باشد

ششم السید الجلیل مومن بن محمد زمان الحسنی الدیلمی التنکابنی المازندرانی صاحب کتاب
تحفه حکیم مومن واول کتابش‌را باسم سلطان شاه سلیمان الصفوی الموسوی‌کرده وایشان ازاطباء
حاذق بودند
در روضات تاریخ ولادت ورحلت ومحل دفنشان را معین نکرده اندو محتملست‌که دفنشان در
مازندران بوده باشد
بدانکه خیلی ازعلماء اعلام‌وفحول ازاهل مازندران بودند نظیر این‌شهر آب وشیخ طبرسی‌المدفون
فی مشهدالرضاومحمدبن جریر بن رستم الطبری الاملی‌الشیعی الامامی صاحب‌کتاب دلائل الامامة و
ایضاح ومستر شد وایشان درماه‌رابعه‌ازدنیارفتند ومثل محمدبن جریر بن یزیدبن کثیر الطبری صاحب
التفسیر والتاریخ وصاحب روضات میفرماید بگمانم اوهم شیعه بوده و ادله برتشیع او اقامه فرموده
بدانکه ازمتاخرین جمعی ازعلماء اعلام اهل مازندران بودند مثل جناب حاج ملامحمد اشرفی
ابن ملامحمد مهدی ساکن بارفروش صاحب کتاب شعائر الاسلام وغیره و حاج شیخ زین العابدین
مازندرانی ساکن کربلای معلی‌وحاج میرزاحسین‌نوری صاحب کتاب مستدرك وغیرآنها
درحاشیه روضات فرموده‌که مازندران اسم است‌از برای بلادمعروفه ازناحیه دارالمرز ایران
وازبعضی ازکتب معتبره از حضرت صادق نقلکرده‌که دانیال پیغمبر فرمود
(ما دخل‌طبرستان‌عاقل الاتحیر ولاسلطان عادل الا تعیر وان اهلها محشوة بالنفاق وما دخلها
صالح الا وقد فسد و ماخرج منها فاسد الا وقد صلح الفتنة منها تخرج والیها تعود اولها غریق و
آخرها حریق)
مازندران ولادت با صفا ووسیعی است وجنگل بسیار بزرگی دارد ودرختهای آن همه قسم از
میوه جات ومرکبات رادارد
درآنجا معدن نفت بسیارممتازی هست که دولت علیه‌ایران‌استفاده های‌بسیارزیادی ازآن‌میبرد

امر سوم در ذکر بعضی ازقبور علماء وبزرگانیکه واقع است درتبریز

اول الشیخ الامام ابویعلی حمزة بن عبدالعزیز الملقب بسلار الدیلمی که ازاهل دیلم جیلان و رشت بوده واواز تلامذه سید مرتضی و شیخ مفید است وازبرای او تصنیفات زیادی است منجمله کتاب مراسم ومقنع وغیر اینها ورحلت ایشان در روزشنبه ششم ماه رمضان سنه چهارصد وچهل وهشت بود وقبرشان درقریه خسرو شاهست وه دریك منزلی تبریز است

دوم السید الجلیل سید فضل الله بن علی بن عبیدالله الحسنی الراوندالکاشانی مصنف کتاب نوادر وضوء الشهاب وغیر او و نسبش منتهی میشود بجناب جعفر بن الحسن المثنی وایشان از مشایخ والد مرحوم خواجه نصیر طوسی بودند

در روضاتست که ایشان کاغذی نوشتند باصفهان خدمت شیخ عبدالرحیم واین ابیات را درج کردند

شوقی الی مولای عبدالرحیم اعرض قلبی للعذاب الالیم

واعجبا من جنت شوقها توقد فی الاحشاء نارالجحیم

در روضات تاریخ ولادت ورحلتشان را ذکر نکرده وگویا ایشان معاصر بودند با قطب راوندی جناب سعید بن هبةالله ومحل دفنشان رامعلوم نکرده لکن در ترجمه حمزة بن عبد العزیز سلار از نظام الدین قرشی نقل فرموده که قبر سلار درقریه خسروشاه است شاید مبنی بر اشتباه بقبر سیدفضل الله است ابن علی الحسینی الراوندی باشد

الحاصل ازاین عبارات احتمال میرود که قبر ایشان درخسروشاه تبریز باشد

سوم محمود بن مسعود الشیرازی الملقب بالعلامه الشیرازی الشافعی صاحب شرح قانون درطب وشرح حکمت الاسراق وغیر این دو ولادتش درشیراز بوده درسنه ششصدوچهل وچهار ورحلتش درتبریز بود دربیست چهارم ماه رمضان سنه هفتصدو ده وقبرش در چرنداب تبریزاست نزدیك قبر بیضاوی وایشان درك کردند اواخر زمان فخرالدین رازی وشهاب الدین سهرودی ومحیی الدین اعرابی را وخودشان از تلامذه خواجه نصیر طوسی بودند گویند درمجمعی ازشیعه وسنی از اوسوال کردند امیر المومنین افضل است یا ابابکر اینشعرا را جواب گفت

خیرالوری بعدالنبی فی بنته فی بیته من فی دجی لیل الغمی ضوءالهدی فی زیته

درمستدرکست از ریاض العلماء نقل میکند که قطب الدین سعید بن هبةالله راوندی صاحب کتاب خرائج و جرایح وقطب الدین محمد بن حسن کیدری سبزواری شارح نهج البلاغه وقطب الدین محمد بن محمد رازی بویهی صاحب شارح مطالع وشرح شمیمه در منطق این سه مسلما شیعه بودند

اما قطب الدین شیرازی وقطب الدین المشهور بقطب المحی این دو ازعلماء اهل سنت بودند

درروضات اختیار فرموده که قطب الدین رازی بویهی سنی بوده

درمستدك ادله ذکر میکنند برتشیع ایشان وخیلی تخطئه میفرماید ازصاحب روضات

الحاصل این قطب شیرازی خالوی شیخ سعدی بوده ایشانهم طبع شعر داشتند واین رباعی را نسبت بایشان داده‌اند

یقولون کافات الشتاء کثیرة	وماهوالا واحد غیر مفطری
اذاصح کاف الکیس فالکل حاضر	لدیك وکل الصید یوجد فی الفراء

چهارم السید العارف قطب الدین حیدر تونی ونسب ایشان منتهی میشود بامزاده عبدالله ابن الامام موسی الکاظم ع وقبرشان درتبریز مشهور است وایشان غیر قطب الدین حیدر مدفون در تربت حیدریه است درمجالس المومنین است که ایشان مشرف شدند بنجف اشرف وبسنگی تکیه دادوایستاد بیك پا وتامدت هفت روز اصلا حرکت نکردهیچ نخورد ودر نیمه شب هشتم ازمیان ضریح مطهر آواز هولناکی بلند شدکه اهل نجف ازخواب رمیدند وبگوش ایشان رسید که فرزند من حیدررا دریابید چون اطراف نظر کردند اورا دیدند واز نام ونسبش سوال کردند دانستند که مراد حضرت امیر الوممنین ع اواست لاجرم همه بپای بوس اورفتند واو را بشرف زیارت ضریح منور رسانیدند

پنجم ابوالخیر عبدالله بن عمر بن محمد الفارسی البیضاوی الشافعی صاحب تفسیر بیضاوی واین درحقیقت تهذیب ومختصر کشاف زمخشری ورحلت اوسنه ششصد و هشتاد وپنج بوده ودفن شد در چرنداب تبریز وبیضاء ازشهرهای شیرازاست و از آن شهر است حسین بن منصور حلاج که المقتدر بالله اورا بقتل رسانید اورا بقتل رسانید وحکم کردکه بدنش را بسوزانند

ششم فخر الدین احمدبن الامام حسن الجاربردی الشافعی نزیل تبریز شارح شافیه ابن حاجب وفاتش درتبریز بودسنه هنتصد وچهل ودو

از معاریف شعراء قبر خاقانی در تبریز است و هو ابراهیم بن علی الشیروانی وفاتش سنه پانصد وبیست ونه بوده وقبرش درسرخاب تبریزاست

ایضا درسرخاب تبریزاست مولاالسانی الشیرازی که شاعر متین متشرعی بود واین رباعی ازوست

گر بند لسانی گسلد از بندش	ور خاك شود وجود حاجتمندش ,
باید که ز مشرق دلش سر نزند	جر مهر علی و یازده فرزندش

درخیرات احسان از زن آذربایجانی این اشعار ملیح رانقل کرده

اگر بباد دهم زلف عنبر آسا را	بدام خویش کشم آهوان صحرا را
گذار من بکلیسا اگرفتد روزی	بدین خویش کشم دختران ترسارا
بیك نگاه دوصدمرده میکنم زنده	خبر دهید ز اعجاز من مسیحا را

نظیر این است دربلندی مضمون این رباعی که منسوبست بوالده شوکت الدوله حاکم بیرجند

ای صبا ازمن بگو فرهاد بی بنیادرا	در میان عشق بازان تخم ننگی کاشتی
بیستون رابهر شیرین می بکندی العجب	تیشه آهن چه میکردی تومژگان داشتی

امر چهارم در ذکر قبور بعضی ازعلماء و بزرگانی که در همدان مدفونند اما از امامزادگان محترم

اول قبر شریف منسوب بـه جناب امـامزاده یحیی عـلی بن ابیطالب ع و

بسیارعالی وباشکوهست بلکه ازسایرمقابر شریفه آنجا شکوهش بیشتراست

دوم مقبره منسوب بشاهزاده حسین میان شهر است و بسیار باشکوه وگنبد عالی دارد
درمیان آن مقبره‌است **قبرمرحوم حجة‌الاسلام حاج سید عبدالحمید الهمدانی(ره)**

سوم مقبره منسوب بجناب شاهزاده اسمعیل بن موسی‌الکاظم (ع) که گنبد بسیارعالی دارد

چهارم مقبره منسوب بشاهزاده حرث بن علی بن ابیطالب ع که‌ایشان هم گنبد عالی دارند

پنجم مقبره علویان ودرآن‌خطوطی است که بگچ نقش شده بسیارعالی وقدیمیست

اما علماء وبزرگان

اول المولی فتح‌الله‌بن مولی شکرالله‌الکاشانی الشریف

ایشان ازعلمای دولت سلطان شاه طهماسب‌الصفوی بوده صاحب تفسیرمنهج‌الصادقین بالفارسی در۳ مجلدوتفسیر خلاصة‌المنهج دریك مجلدبزرك ضخیم وتنبیه‌الغافلین در ترجمه‌نهج البلاغه کشف الاحتجاج درترجمه‌احتجاج طبرسی که نسخه‌اش درخزانه شاه صفی دراردبیل دیده شده رحلتشان درسنه ۹۰۸ بوده وتاریخش (ملاذالفقهاء)است(۹۸۸) وقبرش در همدانست وروی قبرشان سنك بزرگی انداخته‌اند

دوم قبر باباطاهر که رباعیات بسیارخوبی دارد درمواعظ بهمان زبان لری خودش

ومنجمله

خوشا آنانکه اله یارشان بی — بحمد وقل هوالله کارشان بی
خوشا آنانکه دایم درنمازند — بهشت، جاودان بازارشان بی

ومنجمله

ازآن روزی که ما را آفریدی — بغیر از معصیت چیزی ندیدی
خداوندا بحق هشت و چارت — زمو بگذر شتر دیدی ندیدی

سوم قبر **شیخ‌الرئیس ابوعلی حسین‌عبدالله‌بن سینا**

پدرش ازاهل بلخ بود ولادتش دریکی ازبلاد بخارا بود درسنه ۳۷۰ ورحلتش درهمدان بود سنه ۴۲۸ وقبرش درهمدان معروفست

این اشعارازاوست

اسمع جمیع وصیتی واعمل بما — فالطب مجموع بنظم کلامی
واحفظ منیك ماستطعت فانه — مآء الحیدة تصب فی‌الارحام
واجعل غذآئك کل یوم مرة — واحذرطعاماً قبل هضم طعام

بعضی گفتند که قبر ابوسعید ابوالخیر درهمدان نزدیك قبر ابن سینا است واودرشب چهارم شعبان سنه ٤٤٠ ازدنیارفت

بعضی گفتند که قبراو در نیشابوراست

وازهمدان بود فاضل ادیب احمدبن حسین بن یحیی الهمدانی معروف ببدیع الزمان که ازاعاجیب دهر بود ومسموما درهرات ازدنیارفت سنه ۳۹۷ ونقل کرد که اوسکته کرده بود گمان کردند از دنیا رفته تعجیل نمودند دردفن او ودرمیان قبر بهوش آمدمشغول مناجات شد صدای مناجاتش را شنیدند قبر راشکافتند دیدند دست خود رابریش خود گرفته وازهول قبروفات نموده

این رباعی ازاوست

همدان لی بلد اقول بفضله لکنه من اقبح البلدان

صبیانه بالقبح مثل شیوخه وشیوخه فی العقل کالصبیان

مناسب دیدم که دراین مقام **حکایتی نقل کنم که ثقة الاسلام نوری ازمولازین العابدین سلماسی نقلکرده**

فرمود وقتی که ما ازسفرخراسان مراجعت کردیم مرور کردیم بکوه الوند که در قبله همدان است رفقا مشغول شدند بنصب خیمه من نظر کردم بصفحه کوه چیز سفیدی بنظرم آمدتامل کردم دیدم شیخ محاسن سفیدی است که عمامه سفیدی بسرش هست ودرصفحه بلندی نشسته واطراف خوددراسنك های بزرك چیده بقسمی که سرش دیده میشد پس من نزدیك رفتم وسلام کردم

التفاتی نمود بجانب من وبا من انس گرفت وآمد نزد من با او صحبت کردم دانستم که ازفرق باطله نیست عیال واولادداشته وازآنها عزلت گرفته وباین مکان منزل کرده بجهت عبادت پروردگار وبعضی ازعجایبی که دیده بود نقل کرد **منجمله گفت**

من درماه رجب دراینمکان منزل گرفتم چون چندماه گذشت یکشب در وقت مغرب مشغول نماز بودم ولوله عظیمی وصدای عجیبی بگوشم رسید نمازرا مختصر کردم دیدم بیابان پرازحیوانات است وهمه توجه کردند بجانب من خیلی ترسیدم نگاه کردم دیدم درمیان آنها حیوانات متضاده باهم هستند ازقبیل شیروببروگرگ وآهووغیره وهمه صیحه میزنند جمع شدند درمحل من وسر بسوی من بلند کردند وبصداهای غریب وعجیب صیحه میکشیدند

گفتم بعیداست که قصداینها من باشم یکوقت بخاطرم گذشت که امشب شب عاشورا است واین اجتماع وغوغا وصیحه درمصیبت حضرت ابی عبدالله است چون منتقل باین مطلب شدم عمامه از سر انداختم ورفتم پائین ومیگفتم (حسین حسین شهید حسین مظلوم حسین عطشان حسین) پس راه باز نمودند ومن دروسط ایستادم وآن حیوانات دورمن حلقه زدند بعضی سربزمین میزدند بعضی خود را بزمین میانداختند تاطلوع فجر چون صبح شدمتفرق شدندو الان ۱۸ سالست که درهر شب عاشوراعادتشان اینست بعضی اوقات ماه برمن مشتبه میشود وازهمین اجتماعشان من روزعاشورا میشناسم

امر پنجم درذکر قبورشریفه بعضی ازعلماء که درکرمانشاه مدفونند

اول قبرمرحوم ملا عبدالله التونی البشروی صاحب وافیه دراصول فقه وتاریخ فراغش ازاو درسنه ۱۰۵۹ بوده واورا مولانا آقاسید محسن کاظمینی شرح فروده

درروضات ازریاض العلماء نقل فرموده (انه کان من اورع اهل زمانه واتقیهم بل کان ثانی المولی احمدالاردبیلی)

وایشان بابرادرشان جناب آخوند ملا احمدتونی صاحب‌حاشیه شرح لمعه بعدازفراغ از تحصیل متوطن مشهد مقدس شدند بعد هردو برادر بعزم زیارت اعتاب مقدسه ائمه عراق حرکت فرمودند که ازطریق قزوین مشرف شوند درزمان‌مولانا خلیل‌القزوینی

بعدکه ازقزوین حرکت نمودند جناب آخوند ملاعبدالله در کرمانشاه ازدنیارحلت فرموددر۱۴ ربیع الاول سنه ۱۰۷۱ ودرنزدیك پل شاه دفن شد درآخرقبرستان وبالای قبرش قبه ساختند که معروف باشد

دوم قبر جناب آقامحمد علی بن آقامحمد باقرالبهبهانی صاحب کتاب مقامع

اهل کرمانشاه درحیات مرحوم والدشان التماس کردند که آقازاده رابفرستدکرمانشاه آقا اذن دادند تشریف آوردندودرحدود سنه۱۲۱۶ ازدنیا رحلت فرمود وقبرشان درکرمانشاه معروف است وقبه وبقعه عالی دارد

سوم قبرجناب احمدبن اسحق القمی که ازاجله ومعتمدین رواة اخبارند و قبرشان در حلوانست که فعلا معروفست بپل ذهاب قریب برودخانه سرپل

خاتمه در بیان سه امر

امراول درذکر بعضی ازحکایات درکرامت بعضی از اولیاءالله ازغیر سلسله علمای اعلام

چون درابواب سابق کرامت بعضی ازعلمای اعلام ذکرشد وحقیرقناعت میکنم در این مختصر بذکرهشت حکایت

اول درمسکن الفواد - شهید ثانی ازاوزاعی نقل کرده که گفت من درعریش مصرسایه بانی دیدم ودرمیان او مردکوری بودکه دستها وپا های او شل بود ومیگفت لك‌الحمد سیدی ومولای اللهم انی احمدك حمدا یوافی محامد خلقك اذ فضلتنی علی کثیرمن خلقك تفضیلا

گفت من نزدیك وی رفتم و سلام کردم گفتم خداوندترا رحمت کند یکسؤالی ازشما میکنم آیا جواب مرا میدهی گفت اگربدانم جواب میگویم

گفتم چه فضیلت خداوندبتو کرامت فرمودکه اینقسم تشکرمیکنی اورا

گفت مگر نمی بینی تفضلات الهی را والله اگرخداوند تبارك تعالی آتشی بفرستدکه مرا بسوزاند وامرکندکه کوهها بروی من ساقط شود ودریاها مرا غرق کند وزمین مرادرخودفروببرد من زیادترشکراورا میکنم ومن بتوحاجتی دارم

گفتم آنچه میخواهی بگو گفت پسری دارم که در اوقات نمازمرا خبردارمیکند ووقت افطار بمن افطارمیدهد وحال یکروزمیشودکه نزد من نیامده میتوانی اورا بیابی

پس من تقربا الی الله بسراغ او رفتم دیدم شیری اورا پاره کرده و بروی زمین افتاده گفتم انا لله وانا الیه راجعون چگونه من خبراین پسررا بپدرش بگویم

گفت رفتم نزد آنمرد سلام کردم جوابداد گفتم خداوند ترا رحمت کند آیا تومقرب ترهستی نزد خداوند یا ایوب پیغمبر گفت البته ایوب مقرب تراست نزد خداوند ازمن گفتم خداوند مبتلا کرد ایوب را وصبر کرد تا وقتی که مردم ازاو دوری نمودند و آنچه تو بمن گفتی بروم وطلب نمایم رفتم دیدم شیری پسرت را هلاك نموده وخداوند اجرترا زیاد کند یکمرتبه آنمرد عاجز صالح گفت الحمدلله الذی لم یجعل فی قلبی حسرة من الدنیا بعد صیحه زد وافتاد بروی زمین نشستم اوراحرکت دادم دیدم ازدنیا رفته

دوم درحیات الحیوان دمیری نقل کرده که خداوند بشعوانه یك پسری داد واورا خوب تربیت کرد چونبزرك شد بمادرش گفت ترا بخدا قسم مرا ببخش بخداوند گفت پسرجان صلاحیت ندارد که هدیه بشود بپادشاهان مگر اهل ادب وتقوی توای پسرك من نمیدانی که خداوند ازتو چه خواسته است آنپسر رفت مشغول تحصیل معرفت وتقوی شد تاآن که یکروز آن پسر رفت بکوه که هیزم جمع کند با مرکبش پس مرکبش رابست وهیزم جمع کرد خواست که هیزمهارا بمرکبش بار کند دید شیری مرکبش را پاره کرده آنجوان دست بگردن شیرانداخت گفت یاکلب الله تومرکب مرا هلاك کرده ای قسم بحق سیدومولای خود بایداین هیزمهارا بارتو نموده ببری بمنزل من پس هیزم هارا بارآن شیر کرد وشیر هم در کمال اطاعت وانقیاد هیزم هارا آورد تارسید بمنزل شعوانه آنجوان دررا کوبیده چونچشم مادرش باوافتاد دید که شیرمطیع اوشده گفت الان قابل شده ازبرای خدمت خداوند پس اورا بخداوند بخشید جوان مادررا وداع نموده رفت ومشغول عبادت الهی شد

نظیراین قضیه درخاتمه باب یازدهم ازسیدشمس الدین جد مرحوم سیدنعمت اله جزائری نقل شده واعجب ازاین در خاتمه باب دوم ازشیخ ابوالحسن خرقانی نقل شده

سوم دربحار ازمحاسن برقی روایت کرده که علی عاصم زاهد رفت بزیارت حضرت سیدالشهداء ع قبل ازآن که مشهد مقدس حضرت سیدالشهداء ع عمارتی داشته باشد ناگاه شیری آمد نزداو واوفرار نکرد ازآن شیر دیددر کف پای اوخاری رفته که پایش بادکرده پس آن خاررا ازپای آن شیربیرون آورد وپایش رافشارداد که کثافت ها ازپایش بیرون شد وقدری ازعمامه اشرا قطع کرد وپای آنشیررا با آن قطعه عمامه اش بست

ایضا ازمحاسن برقی روایت کرده بعضی ازخواص حضرت امیر ع مشغول نماز بودند درحال سجود یك افعی خودرا دورگردن اوپیچید ابدا حالش تغییرنکرد بهمانقسم مشغول ذکر خداوند بود تا آن که افعی ازدورگردن اوباز شد بدون آنکه اوحیله وچاره ای بکند

روایت کرده که علی الزاهد ابن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب ع پدر جناب حسین صاحب فخ مشغول نماز بود ناگاه یك افعی از سرکوه فرود آمد بجامه های او بالارفت وازگریبانش داخلشد وازپائین جامه هایش بیرون شد وابدادرحالش تغییر نکرد

چهارم دردارالسلام ثقةالاسلام نوری ازکتاب زهرةالریاض ازشخصی ازاهل مکه نقل کرده که یکسالی در مکه معظمه قحطی شدیدی شد اهل مکه رفتند بعرفات بجهت استسقاء نمودن مایوسا برگشتند هفته دیگر بازرفتند باستسقاء گفت دیدم غلام سیاه ضعیف ونحیفی آمد ودو رکعت نمازخواند بعد بسجده رفت ودرسجده اش

گفت پروردگار را بعزت تو که من سراز سجده بر نمیدارم تا وقتیکه باران رحمت بیندگانت نازل فرمائی ناگاه ابری ظاهر شد و باران شدیدی نازل شد پس آنغلام حمد الهی بجای آورد و برگشت بمکه معظمه منهم عقب سرش آمدم دیدم داخل شد بخانه بنده فروشی ومن مراجعت نمودم

چون فردا صبح شد من قدری درهم برداشتم رفتم بخانه آن بنده فروش دق الباب کردم آن بنده فروش آمد گفت چه حاجت داری

گفتم بنده میخواستم از تو ابتیاع کنم پس شصت نفر غلام آورد نزدمن که در مکه نظیر نداشتند دیدم هیچیك آنغلام دیروزی نیستند

گفتم غیر اینها دیگر غلامی نداری گفت چرا یك غلام سیاه میشومی دارم که با هیچکس سخن نمیکوید گفتم به بینم آورد دیدم همان غلام دیروزیست که مقصود من بود گفتم این غلام را چند خریده گفت هفت دینار لکن بیك دینار نمی ارزد

من هفت دینار باو دادم وغلام را از او خریدم آنغلام گفت توچرا مرا خریدی گفتم من ترا نخریدم که خدمت مرا بکنی بلکه خریدم که من خدمت ترا بکنم چون من دیروز قرب ومنزلت ترا نزد خداو ندفهمیدم وقصه که دیروز دیده بودم برای او نقل کردم گفت سید مرا آزاد کن گفتم (انت حر اوجه الله) گفت الحمدلله این آزادی از مولای کوچك من بود تا چه قسم مولای بزرك مرا آزاد کند پس وضو ساخت ودورکعت نماز خواند بعد دستهایش را بآسمان بلند کرد عرضکرد خداوندا تو میدانی ازوقتیکه ترا شناخته‌ام معصیت ترا نکردم وهمیشه از تو مسئلت مینمودم که سری که بین من وتو هست فاش نکنی حال که فاش کردی روح مرا بسوی خود قبض فرما

ناگاه دیدم افتاد بروی زمین واز دنیا رفت پس من اورا غسل دادم و کفن کردم بجنازه او نماز خواندم واورا دفن کردم ولی کفنش نفیس نکردم شب که شد پیغمبر ص را درخواب دیدم فرمود آیا تواز خداوند وازمن شرم نکردی که ولیی ازاولیاء خداوند مرد وتو کفن نفیس ببدن او نپوشاندی آیا نمیدانی که او رفیق حضرت ابراهیم خلیل الرحمن است در بهشت

پنجم درلئالی الاخبارروایت‌شده

هفت سال دربنی اسرائیل قحطی شد حضرت موسی باهفتاد هزار نفر رفتند بطلب باران وحی رسید چگونه دعاهای اینهارا مستجاب نمایم وحال آنکه گناهان آنها بالای سرشان سایه انداخته وباطنهای اینها خبیث است وازعذاب ومکرمن ایمن هستند بروید نزد بنده از بندگان من که اسمش کرخ است که آن بیاید ودعا کند تا مستجاب نمایم

حضرت موسی هرقدر از او سوال کرد او را نیافت تا یکروز از راهی میگذشت دید بنده سیاهی که در پیشانیش آثار سجده است میان راه میرود حضرت موسی ع بنور ایمان شناخت فرمود اسم توچیست عرضکرد اسم من کرخ است

فرمود تو مقصود ما هستی برو بطلب باران پس آنغلام رفت بطلب باران و از کلماتش این بود گفت (یارب ما هذامن فعالك ومن عملك ومالذی بذلك انقصت علیك عیونك ام عاندت الریاح من طاعتك اشتد غضبك علی المذنبین الست غفارا قبل خلق الخطائین ام تخشی الفوت فتعجل بالعقوبة.

پس کرخ ازمکان خودحرکت کرد تا باران رحمت بربنی اسرائیل نازل شد

چون کرخ مراجعت کرد حضرت موسی استقبال فرمود اورا کرخ عرضکرد دیدی با پروردگارم

چگونه مخاصمه کردم وچگونه خداوند بامن انصاف فرمود

ششم در دارالسلام شیخ محمود عراقی ازبعض از مجاورین نجف اشرف نقل فرموده

گفت من اوقاتم را نوعا صرف درخدمت زوار و مجاورین میکردم پس یکشب درعالم رویا بگوشم رسید که منادی ندا کرد (ولیی ازاولیاء الله در گلخن فلان حمام از دنیا رفته برخیز و اورا تجهیز کن)

چون بیدار شدم دیدم ساعت نصف شب است ازعسس وپاسبانها ترسیدم که ازمنزل خارج شوم بعلاوه هواهم بسیار سرد بود گفتم (خواب حجیت ندارد) دومرتبه خوابیدم

باز منادی مثل اول ندا کرد بیدار شدم ومثل عذرهای سابق بقلبم خلجان کرد سه‌مرتبه‌خوابیدم باز منادی مثل ندای اول ودوم ندا کرد

بیدار شدم گفتم دیگر جایز نیست مسامحه کردن بعدازاین پسرم رابیدار کردم وچراغ روشن کردیم رفتیم بجانب آنحمام و داخل شدیم بگلخن چون نظر میان خاکستر ها کردم دیدم یك چیری بالای خاکستر ها دیده میشود وچون نزدیك رفتم یکسری بالای خاکستر هادیدم که ازشدت سرما بقیه بدنش را میان خاکستر کرده بودوسرش رابیرون گذارده بود بجهت تنفس وبهمین حالت ازدنیا رفته بود پس اورا بیرون آوردیم وبذلت وفقر او گریه کردیم و گفتیم

ای بنده خدائیکه بتو این مقام ومنزلت را داده وراضی نشده توباینحالت تا صبح بمانی کیستی وبچه عمل باینمقام ومنزلت رسیدی

ناگاه صدائی شنیدیم که شخص را نمی دیدیم گفت ازصدق وراستگوئی باینمقام رسیدم

هفتم درلئالی الاخبار ازبعض ازکتب معتبره نقل کرده

در زمان خلیفه ثانی زن وشوهری بودند وعادت‌شوهراین بود که‌میآمد بمسجد و نمازمیخواندو بعدازنماز تعقیب نخوانده از مسجد خارج میشد

یکروز خلیفه باآنجوان عتاب کرد چرا نمازت بدون آداب وبدون تعقیب است

جوان چشمش پر از اشك‌شد گفت خلیفه مرا معذور بدار توخبر از حال‌من نداری

خلیفه گفت جهتش رابگو

گفت خلیفه فقروپریشانی برماشدت کرده باندازه‌که خودم وزوجه‌ام یك قمیصی بیش نداریم یکنفر که میپوشیم دیگری برهنه میماند من آن قمیص‌را میپوشم و میآیم بمسجد ونماز میخوانم بعد معجلا میروم بمنزل که‌زوجه‌ام بپوشدونماز گذارد

پس خلیفه وحاضرین بحال آنها گریستند خلیفه خیلی قلبش رقت کرد هشتاد درهـم از بیت المال بآن جوان داد که بجهت عیالش اباس بگیرد

جوان آن دراهم راگرفت وآمد بمنزل نزد عیالش وقصه را بجهت اونقل کرد

زوجه گفت‌ای پست فطرت چرا سرت را اظهار نمودی وفقرت را افشا کردی ونعمت فقر را بمتاع دنیا فروختی قسم به پروردگارم که‌اگر این دراهم را رد نکردی‌من زوجه تونخواهم بودما اختیار نمودیم محنت دنیا راکه ازفیض سعادت آخرت باز نمانیم

پس آنجوان برگشت ودراهم رابخلیفه ردکرد چون شب شد زن ومردهردو خوابیدند قدری که‌از شب گذشت زن ازخواب بیدارشدبرخاست ووضوساخت‌وچندر کعت نمازبجای آورد بعدشوهرش را

بیدار کرد و گفت برخیز وضو بساز و نماز بخوان بعد از فراغ آنزن گفت ایمرد ما مدتی بود که بفقر ومسکنت زندگانی میکردیم واحدی مطلع بر حال ما نبود والان حال ما منکشف شد میل ندارم زنده بمانم ومیخواهم از خداوند اجل ومرك مارا برساند آیا توهم ایشوهر بامن موافقت مینمائی

آنمرد گفت بلی

پس هردو بسجده رفته وسجده‌شان طول کشید تا هردو از دنیا رفتند

هشتم سید اجل آقا میرسید علی یزدی رحمة الله علیه درمجلس درس که حقیر حاضر بودم فرمود شخصی از نیکان اراده سفر بعیدی رانمود وزوجه صالحه داشت استدعا کرد از صدیقش که معروف بدیانت وامانت بود که روزی یکمرتبه بیاید درب منزل او که اگر زوجه اش حاجتی داشته باشد حاجتش را انجام دهد ورفت بسفر ورفیقش روزی یکمرتبه میآمد بجهت خبر گیری وسر پرستی و قضاء حوائج آنزن یکروزی بادی وزیدن گرفت وچشمش بزوجه صالحه رفیقش افتاد دستش را بجانب آن زن بخیانت بلند کرد آنزن صالحه گفت آیا حیا نمیکنی چه اراده داری آنمرد خجالت کشید ودست خودرا جمع کرد وترسید اگر رفیقش از سفر بیاید ومطلع شود جواب چه بگوید لاجرم جلاء وطن نمود و از آن بلد رفت بشهر دیگر که چشم رفیقش باو نیفتد

بعد که وارد آن بلد دیگر شد سوال نمود که ازهدواتقی اهل این بلد کیست اورا دلالت نمودند به شخصی واز بعضی دیگر حال آنشخص را سوال نمود گفتند او فاسق ترین تمام اهل این شهر است اینمرد تعجب کرد وسوال نمود که فسق اینمرد چه چیز است گفتند سه فسق علانیه دارد

اولا لاطی است وهمه اوقات جوان امردی همراه دارد

ثانیا منزلش درمیان محله یهودیانست وباقی مسلمین که درآن محله منزل داشتند منازلشانرا فروختند واین شخص نفروخت گویا محبت ومیلی باین طائفه یهودیان دارد

ثالثا غالب شرابهای این محله یهودیان را اینمرد خریداری میکند

تعجب او زیاد شد گفت بروم تحقیق ازاین امر نمایم منزل اورا پرسید نشان دادند در محله یهودیان آمد درب منزل او دق الباب کرد آنشخص آمد دررا باز کرد دید طفل امردی هم با اوست وارد منزل شد دید بوی شراب بمشامه اش رسید فهمید که هرسه علامت واقع است تعجب خودرا بآن مرد اظهار کرد آنمرد گفت چه فسق است نسبت بمن داده‌اند

آنسه فسق علنی را باو گفت

آنشخص گفت جواب تفصیلی دارم وجواب اجمالی

اما جواب تفصیلی آنستکه اینطفل امرد بچه خود من است چون اطمینان بکسی ندارم لهذا همه اوقات اورا باخود راه میبرم ومادر آنطفل را طلبیدو تصدیق از او نمود

واما بوی شراب چون بعضی از جهال این بلد عصر پنجشنبه که مزد هفته خودرا میگیرند میآیند ازیهودیان این محل شراب میخرند این ننك است بجهت ما مسلمانان لهذا من دخل هفته خود راجمع میکنم وآنچه بتوانم شراب میخرم و میان این چاه وسط حیاط میریزم که جوانان مسلمین حتی الامکان مبتلا بشرب وخمر نشوند واما منزل را یهودیان خواستند بقیمت زیادی بخرند وچون در اینخانه عبادت پروردگار شده بود من راضی بفروش نشدم که کفار دراین منزل سکنی بنمایند

واما جواب اجمالیش آنستکه مردم اعتقاد بدیانت وامانت من نکنند که عیالشانرا بمن بسپارند ومن نظر خیانت بآنها بنمایم که لابد شوم جلا وطن کنم

آنمرد گفت من بغایت متحیر شدم و دانستم که این شخص ازاولیاءالله است که اخبار ازغیب میدهد

امر دوم بدانکه بهر قسمی که انسان در دنیا بابندگان خدا رفتار کند مردم هم بهمانقسم با او واولادش رفتار خواهندکرد چنانچه دراخبار کثیره وارد شده (کما تدین تدان) ودرآیه‌شریفه فرموده (فمن یعمل ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذره شرا یره)

قصص وحکایاتیکه شاهد براین مطالبند زیاد است وماذکر میکنیم بعضی ازحکایات وارده دراینمقام را درضمن دومطلب

مطلب اول دربعضی ازحکایاتیکه دلالت دارد برآنکه جزای ظلم واسائه بمخلوقات الهی سریعا دردنیا بشخص ظالم میرسد علاوه برجزاهای اخروی

دراین مختصر قناعت میکنم بذکرده حکایت ازکسانی که دردنیا عمل ظلم کردند وجزایش‌را در دنیا دیدند

حکایت اول در دار السلام ثقة الاسلام نوری ازکتاب عقدالفرید روایتکرده

در زمان حضرت موسی ع مرد صالح فقیر وعیال مندی صید ماهی میکرد واز اوقوتی بجهت عیالاتش تحصیل مینمود

یکروز ماهی بزرگی بشبکه اش افتاد آنمرد فقیر خوشنود شد آنماهی راگرفته برد ببازار که بفروشد وازثمن اومعیشت بنماید در بین راه ظالمی آنماهی را از او خواست جبرا بگیرد صیاد ممانعت نمود آنظالم الهی عصائی دردست داشت زد بسر صیاد وماهی را از اوغضبا گرفت بدون آنکه وجهی باو بدهد پس صیاد عرضکرد الهی خلقتنی ضعیفا وخلقه قویا فخذلی بحقی منه عاجلا فقد ظلمنی ولاصبر لی الی آخره

بعد آنظالم ماهیرا برد نزدزوجه اش امر کرد او را بریان کند چون اورا بریان نمود و در مقابل شوهرش گذارد که میل‌نماید ناگاه ماهی دهان‌کشود وانکشت آنظالم راگریدبقسمیکه‌قرار وآرام‌از اونگرفت رفت نزد طبیب

چون طبیب چشمش بآن زخم افتاد گفت علاجش قطع انگشت است که‌سرایت بباقی دست‌نکند پس انگشت راقطع نمودند

درد شدیدی منتقل‌شد بکف دست آن‌ظالم گفت باید ازبند دست قطع نمود که الم سرایت بعضد نکند وهکذا هرعضوی راکه قطع میکردند الم ووجع منتقل بعضو فوق آن میشد

پس از منزل خارج شد صیحه زنان واستغاثه مینمودبه پروردکار که این الم را ازاودفع کند درختی را دید رفت بسایه آندرخت خوابش برد درعالم خواب قائلی باوگفت ای مسکین تاکی اعضایت راقطع میکنند برو نزد آنمظلوم واورا ازخود راضی کن

پس رفت درمقام تفحص ازآنمظلوم برآمدو اورا پیداکرد والتماس نمود تا از او عفوکرد همان حال الم دستش ساکن شد ودستش بفضل و کرم الهی‌باو برگشت

خطاب رسید بحضرت موسی‌ع بعزت وجلال‌خود که‌اگر اینمرد را از خود راضی نکرده‌بودتا زنده‌بود معذب بود بعذاب من

حکایت دوم در زهر الربیع است

دراصفهان مردی عصائی زد بزوجه‌اش آنزن ازدنیا رفت بدون آنکه تعمد درقتلش داشته باشد ترسید ازقبیله آنزن و نمیدانست علاج این کار چه‌چیز است

پس آمد نزد کسی و با او مشورت نمود

گفت علاجش آنستکه جوان صبیح‌منظر بمنزل خود ببری واورا بقتل برسانی و کشته اورا پهلوی کشته عیالت بخوابانی وقتیکه اقارب زوجه ات یا اقارب فهمیدند بگو من دیدم اینجوان با زوجه من زنا میکرد لذا هردو رابقتل رسانیدم

پس آن زوج ساده لوح کلام آنمرد راتصدیق نمود رفت درخانه‌اش نشست دید جوان صبیح منظری ازراه میگذرد اورا طلبید و تکلیف بمنزل خود نمود جوان اجابت کرد وارد منزل اوشد بجهت‌او غذاحاضر کرد بعدازصرف غذااورا بقتل‌رسانیدوجسد اورا پهلوی جسدعیالش‌خوابانید

چون کسان زن خبر دارشدند آمدند نزد شوهرزن

گفت من دیدم این جوان با او عمل قبیح‌میکند لذا هردو رابقتل‌رسانیدم

گفتند اگرچنین بوده خوب کرده

وآنمرد ظالم‌مستشیر جوان‌صبیح منظری داشت شب‌دید جوانش نیامد بمنزل‌رفت نزد آن مرد ساده‌لوح گفت آیا آنچه صلاح بینی نموده بودم بعمل آوردی

گفت بلی

گفت به‌بینم آنجوانی راکه بقتل رسانیده

پس اورا داخل‌منزل‌نمود همینکه چشمش بآنجوان مقتول افتاد دیدپسر خودش بوده که کشته شده پس‌خاك بسر ریخت وظاهر شدمعنی‌فرمایش‌معصوم که فرمود(من‌حفر بئرالاخیه المومومن اوقعه‌الله‌فیه)

حکایت سوم در انوار نعمانی است

درزمان داود پیغمبر ع مرد فاسقی رفت بمنزل مرد فقیری که باعیال او زناکند چون مشغول بزناشد بقلبش گذشت که‌کسی باعیال‌او زنا میکند

چون آنمردبمنزل خود دید مردی روی سینه زوجه اش خوابیده

آنمردرا گرفته برد نزد داود پیغمبرع که‌حد الهی رابراوجاری کند

خطاب رسید ای داود باین مردبگو (کما تدین تدان) چون توبازن فلانی‌زناکردی‌مردی بازن تو زنا کرد

حکایت چهارم ایضادرانوار نعمانی‌است

مرد سقائی در بلادبخارابخانه‌شخص زرگری سی‌سال بودکه‌آب میبردوابدا نظر سوئی ازاو سر نزدپس روزی مردسقا بند دست زن آنزرگر راگرفت واوراتقبیل‌نمودو بخودچسبانید و بغیرجماع سایر حظوظ را ازاو برد

پس سقا خارج شد وشخص زرگروارد منزل شد عیالش گفت امروز تودر بازارچه کرده

گفت هیچ کاری نکرده‌ام

زن اصرار کرد گفت راست بگو

گفت زنی بند دست خود رامکشوف نمود که دست برنجن داخل‌دست خود کند چون بازوی اورا دیدم بشهوت لمس کردم و اورابوسیدم وبغیرجماع سایر حظوظ را از او بردم

زن کفت الله اکبر مرد گفت‌چرا تکبیر گفتی

قصه‌مرد سقارا بجهت او نقل کرد

حکایت سوم دردارالسلام‌شیخ‌محمود عراقی‌ازعالم ثقة شیخ عبدالحسین خوانساری حکایت کرده

درکربلای معلی عطاری بود مشهورومعروف مریض شد جمیع اجناس دکان‌واثاث‌البیت منزل خود رابجهت معالجه فروخت ثمر نکرد جمیع اطباء اظهار یاس نمودند گفت یکروزمن رفتم بعیادتش دیدم بسیار بدحال ومضطرب است‌وبپسرش میگوید فلانه اسباب رابیر ببازارو بفروش‌وپولش‌رابیاور که بمصرف خود صرف نمائیم شاید راحت بشوم یا بمردن یا بخوب شدن

گفتم معنی این حرف شما چه‌چیز است

دیدم آهی کشید گفت فلانی من بضاعت وسرمایه زیادی داشتم وجهت ترقی من این بود فلانه سنه مرضی درکربلا شایع شد که‌اطباءعلاج اورا منحصر کردند بآب لیموت شیراز از اینجهت آب لیمو خیلی گرانشد وکمیاب هم شد من قدری آب‌لیمو داشتم دوغ زیادی ممزوج باو نمودم که بوی آب‌لیمو ازاو فهمیده میشد واورا بقیمت آب‌لیموی تازه میفروختم تاآنکه‌منحصرشد وجود آب لیمو بدکان من‌منهم‌غش زیادی میزدم ومیفروختم وسرمایه من ازاین‌مال مغشوش زیادشد ودرصنف‌مشهور شدم به(ابوالالوف)تاآنکه‌مبتلاشدم باین مرض وهرچه‌داشتم فروختم ازبرای من چیری باقی نماند بغیرهمین متاع گفتم‌این‌راهم بفروشند خلاص‌شوم یابمردن یا خوب شدن

حکایت ششم درزهرالربیع نقلکرده

مرد صالحی زن عفیفه صالحه داشت روزی‌آنزن بشوهرش گفت توقدر عصمت‌وعفت‌وصلاحیت مرا نمیدانی

آن مرد گفت‌عفت‌وصلاحیت توازعفت وصلاحیت‌منست

زن گفت چنین نیست چون اگر زن غیرعفیفه باشد مرد نمی تواند از اوجلوگیری بنماید

یکروز زن میان بازار رفت‌وقت مراجعت مردی گوشه لباس اوراگرفت ودست برداشت زن آمد به منزل نزد شوهرش باو حکایت کرد که مردی میان بازاربا من چنین کرد

شوهرش گفت الله‌اکبر وقتیکه من طفل بودم‌زن‌بسیار جمیله رادیدم پس اوراگرفتم‌وفورامتنبه شدم واستغفار نمودم ودست برداشتم الان بمجازات عمل‌خودرسیدم

زن گفت حال دانستم که‌عفاف وصلاحیت زن ازعفاف و صلاحیت شوهرش هست همان مقداری که بناموس غیری شوهرش خیانت‌کرده بودهمان مقدارهم غیربناموس‌اوخیانت کرد

حکایت هفتم ایضا در دارالسلام عراقی‌است

در روایت حضرت موسیع ازخداوند خواست که بعضی ازاسرار رابرای‌او کشف نماید

خطاب رسید که تحمل آن مشگل است حضرت موسی اصرار کرد
خطاب رسید نزدیك فلان چشمه خود را پنهان کن تا مشاهده نمائی
حضرت موسی رفت نزدیك آنچشمه وخودرا میان شاخهای درختی که آنجا بودپنهان کرد پس دید سواری رسید سر آنچشمه پیاده شد بدن خودرا برهنه کرد ورفت میان آب و بیرو نشدلباسهای خودرا پوشید همیان پولی از او افتاد ملتفت نشد ورفت.
کودکی رسیدآن همیان را برداشت وروانه شد
کوری عصا زنان برسر چشمه آمد و نشست صاحب همیان برگشت بآنجا و مطالبه‌همیان‌خود را ازآن کور نمود او هم بدرشتی جواب اورا داد.
پس صاحب همیان حربه به‌آن کور زد و اورا بقتل رسانید ومراجعت کرد
حضرت موسی عرضکرد پروردگارا چه حکمت بود که همیان راآن کودك برداشت و عقوبت بآن کور بی تقصیر وارد شد.
خطاب رسید ای موسی پدرآن کودك مدتی نزد صاحب همیان مزدوری کرده بودوازدنیارفته بود و اجرت او نزد صاحب همیان باندازه آنچه میان همیان پول بود باقی مانده بودپس آنکودك بحق خود رسید و اماآن کور پدر صاحب همیان‌راکشته بود و قاتل را خداوند بدست وارث مقتول بقتل رسانید.

حکایت هشتم نوشته‌اندکه از انوشیروان پرسیدند عدالت را از چه آموختی
گفت قبل از زمان سلطنت از جائی عبور میکردم پیاده ای را دیدم‌که چوب دست خود را بپای سگی زد و پای او را شکست پس سواری برآن پیاده‌گذشت و اسب او لگد زد و پای‌آن پیاده‌را شکست پس آنسوار روانه شد پای اسب او بسوراخ جانوری فرو شد استخوان پای آن اسب بشکست دانستم که‌ظلم عاقبت ندارد
بی مناسب نیست که در این مقام قضیه رانقل کنم
درزینة المجالس است چون دولت انوشیروان روی درترقی نهاد وملوك اطراف خراج گذار دیوان وی شدند
یکوقتی قیصر روم وخاقان چین وراجی هندرستان خدمت اوآمدند درمدائن انوشیروان‌ازقیصر روم پرسید احب اشیاء درعالم نزد توچه چیز است
قیصر گفت چیزی محبوب‌تر نزدمن نیست که‌شخصی ازمن حاجتی بخواهد واورا رواکنم
بعد ازخاقان همین سوال‌را نمود
گفت احب اشیاء نزد من آنستکه کسی مرا آزرده کند وچون براو قادرشوم ازاو عفو کنم
بعد از راجی هند این سوال رانمود
گفت احب اشیاء نزدمن آنستکه نیکوکار بعدل من امید وارباشد وبدکار ازسیاست من‌خائف باشد انوشیروان فرمود احب اشیاءنزدمن‌آنستکه بیگناه‌وتقصیرباشم تا بی خوف وبیم زندگانی کنم

حکایت در فروع کافی از حضرت صادق ع روایت کرده در ضمن آیه شریفه

(ومن عاد فینتقم الله منه) فرمود

مرد محرمی روباهی راگرفت وآتش نزدیك صورت او برد روباه صیحه میکشیدوازاوحدث صادر میشد رفقایش اورا منع کردند روباه را رها کرد

چون آنمرد خوابید ماری رفت میان دهانش چون بیدارشد صیحه میکشید وازاوحدث صادر میشد بعد مار ازدهانش بیرو نشد

حکایت دهم درجنات عالیه است ازروح البیان نقل میکند که رستم بن زال با اسفندیار مبارزه کرد باآن شجاعتی که رستم داشت مغلوب اسفندیار گردید چندین حمله میان ایشان واقع شد ودرهرحمله جراحتی بر رستم ازاسفندیاروارد میشدچون اسفندیارروئین تن بودحملات رستم براو کارگر نمیشد آخرالامر رستم باپدرش زال درامر اسفندیارمشورت کرد زال گفت تودست باو نیابی مگر آنکه تیری که دوسرداشته باشد تعبیه کنی وچشمهای اسفندیارر انشانه کنی که چشمهایشرانابینا کنی

رستم بفرموده پدرش چنین کرد وچشمهای اسفندیاررا نابینانمود وبراو ظفریافت

سببشراچنین گفتند که اسفندیار درجوانی شاخه درختی دردست داشت وبآن شاخه برسروصورت طفل یتیمی زد که اورا نابینا کرد پس آن طفل آنشاخه رابزمین نشانید درزمان مجادله رستم بااسفندیار رستم ازآندرخت شاخه شکست واورا تیری تراشید وبهمان چشمهای اسفندیاراکور کرد

حکایت یازدهم شخصی ثقهٔ نقل کرد که من درمجلس حاجی ملا علی محمد نجف آبادی بودم درنجف اشرف وجمعی از علماء تشریف داشتند که منجمله بود جناب آقاشیخ محمد محلاتی ایشان ازجناب حاجی ملا علی محمد سؤال کردند که بهترین اعمال بجهت رفع ظلم ظالم چه عمل است فرمود بهترین چیزی که ریشه ظالم را قطع میکند آنستکه مظلوم شکایت باحدی نکند و امررا واگذار نماید بپروردگارخود

بعد فرمود یکوقتی شیخ انصاری قدس سره باجمعی مشرف شدند بزیارت کربلای معلا که منجمله بود مرحوم حاج سید علی شوشتری که از اجله علماء ووصی مرحوم شیخ بود وقت مراجعت بنجف اشرف ازراه تویرج بآب نشستند وآخرطراده را اجاره کردند ازبرای خودشان وربعشان به بمبلغ معینی وقتی مرحوم شیخ خراست سوارشود کفش خود را گذاردبالای فرش یکنفر از مشایخ عرب اوازحسدوتعصبی که بامرحوم شیخ داشت بعضی ازحرف های زشت بمرحوم شیخ گفت که عجمها ادب ومعرفت ندارند خصوصا اهل شوشترمرحوم شیخ ساکت ماندوهیچ جواب نفرمود مرحوم حاج سید علی بشیخ فرمود شیخنا ترحم علیه ولوبه کلمه یعنی رحم کن یك کلام جوابشرا ردکن بازهم شیخ یککلمه جواب نگفت عصرآنروزشیخ عرب قولنج وصبح جنازه اورا ازمیان کشتی بیرون آوردند ودفن کردندسوء عاقبت ببین چه میکند که ازحسد خودرا هلاك میکندومستوجب عذاب الهی شد

بدانکه عجیبتر قصه که درباب حسد گفته شده حکایتی است که ثقة الاسلام نوری درمستدرك فرموده وحاصلش آنستکه موسی الهادی برادرهارون الرشیددر بغداد مردمتمولی بودوهمسایه ای داشت که فقیر بود وبآن شخص متمول حسدورزید وهرقدرمیتوانست درباره آنشخص متمول سعایت میکردوروزبروز حقد وحسد او زیادتر میشد آخرالامر آن مرد حسود غلامی خریدواورا تربیت نمودیکروز مولایش بآن غلام گفت من ترا جهت امرمهمی میخواهم نمیدانم اطاعت ازمن خواهی کرد یانه

غلام گفت بنده مطیع سید و مولای خود میباشد والله ای مولای من اگر بدانم رضایت تو در آنستکه خودرا بآتش بسوزانم یا به آب غرق کنم حاضرم

مولایش مسرور شد واو را بسینه خود چسبانید وصورتش را بوسید

غلام عرضکرد ای مولای من خبر بده که ازمن چه میخواهی

گفت وقتش نشده

یکسال بعد غلام را طلبید گفت من ترا بجهت امر مهمی میخواهم

غلام گفت آنچه بفرمائی اطاعت میکنم

گفت فلانه همسایه عداوت من با او بحدی رسیده که میخواهم اورا بقتل برسانم

غلام گفت الساعه اورا بقتل میرسانم

گفت نه قتل اورا مستند بمن خواهند کرد من میل دارم تومرا بقتل برسانی وجنازه مرا بیندازی پشت بام خانه همسایه که او متهم شود و اورا بقتل برسانم

غلام گفت بعد از مردن تو شفائی برای قلب تو نخواهد بود من چگونه خودرا راضی کنم بقتل شماو حال آنکه ازپدر بمن مهربانتر هستی

گفت این سخنها را کنار بگذار من ترا بجهت اینمطلب ذخیره کرده‌ام و ازتو راضی نمیشوم مگر آنکه آنچه بتو گفتم اطاعت بنمائی

غلام گفت حال که چنین میگوئی من کرها اطاعت میکنم مولا ازغلام تشکر نمود

چون آخر شب شد غلامش رابیدار کرد وکارد را باو داد و رفت بالای پشت بام همسایه د بقبله خوابید وبغلام گفت تعجیل کن

پس غلام کاردرا بحلقوم مولایش گذارد واوداجش راقطع نمود وبرگشت بخوابگاه خود خوابید مولاهم بخون خود میلغطید

عصر فردا مردم ملتفت شدند وبموسی الهادی خلیفه مطلب را رسانیدند

خلیفه آن همسایه محسود را طلبیدوازاو سوال کرد واومرد صالحی بود گفت ابدا خبر ندارم بعد غلام را طلبید تفصیل را بخلیفه عرضکرد

خلیفه آنمرد محسود را باغلام آزاد نمود

مخفی نماناد که در خاتمه باب هشتم دراحوالات معتصم حکایت مرداعرابی وحسد بردن وزیرش نقل شد وهمچنین درفصل هشتم ازباب اول حکایت حاضر کردن زوجه مرغ بریان‌شده را نزد شوهرش وآمدن سائل ذکر شد فراجع که اینها هم شاهدند برقول معصوم که فرمود (کما تدین تدان و الناس مجزیون باعمالهم ان خیرا فخیرا وان شرا فشرا)

مطلب دوم دربعض حکایاتی که دلالت دارد بر آنکه جزای احسان و نیکی بمخلوقات الهی سریعا در دنیا بشخص میرسد علاوه برجزاهای اخروی ودر آخرت شخص را

بمقامات عالیه میرساند علاوه بر جزای دنیوی در این مقام هم قناعت میشود بذکرده حکایت

حکایت اول درپانردهم بحار از ابی حمزه ثمالی روایتکرده خلاصه اش اینست

مردی ازابناء انبیاء ثروت زیادی داشت ودر راه خدا انفاق میکرد برفقراءومضطرین بعدکه ازدنیا رفت عیالش همانقسم انفاق‌میکرد ویك پسری داشت که بهر که میگذشت طلب رحمت پدرش‌میکردند

آن پسرآمد نزد مادرش گفت پدرم چه کرد که‌هر که مرا می‌بیند طلب رحمت بجهت اومیکند

گفت والد تو مرد صالحی بود ومال زیادی داشت که‌انفاق میکرد برضعفاءوفقراء وچون از دنیا رفت منهم دراموال اوهمانکار راکردم تاآنکه جمیع اموال تمام‌شد

آنجوان گفت پدرم‌مال خود را انفاق‌میکرد وتو مال غیره‌را انفاق کرده

گفت راست میگوئی ای پسرك من بگمانم تو از من مواخذه نخواهی کرد

گفت مادر ذمه ترا بری کردی آیا از پدرم نزد شما باقی مانده

گفت بلی درنزد من صد درهم باقی مانده

گفت خداوند اگر بخواهد برکت دهد بهمین صد درهم برکت میدهد آنوجه راگرفت‌ورفت بطلب فضل ونعمت الهی گذارش بجنازه افتاد که میان راه افتاده‌بود باخود گفت بهمین پول تجارت میکنم‌وطلب میکنم جزای آخرت‌را

پس هشتاد درهم خرج تجهیز آن میت نمود وگفت اگر خدا بخواهد بهمین بیست درهم باقیمانده برکت میدهد پس رفت بطلب فضل وبرکت الهی

مردی در مقابل اوآمد ازآنجوان سوال کرد بکجا میروی بنده خدا

گفت میروم بطلب فضل وبرکت الهی

گفت آیا چیزی دردست توهست که طالب فضل‌وکرم الهی هستی

گفت بلی بیست درهم دارم

گفت اگر دلالت کنم برامری آیا مرا شریك درنفعش میکنی

جوان گفت بلی

گفت ایجوان ازاین راه میروی میرسی بخانه که ترا ضیافت میکنند پس آنهارا اجابت‌میکنی چون در خانه رفتی ونشستی خادم ازبرای توطعام میآورد وبا او یك گربه سیاهی است پس از خادم آنگربه را خریداری بنما او نمیفروشد پس تو الحاح کن آخر الامر آن خادم میگوید (او رابه بیست درهم میفروشم)پس اورا ابتیاع کن وذبح کن وسراورا بسوزان ومغز سرش رابیرون بیاور وببر بفلان شهر که سلطانش کورشده است‌وبگو (من چشم سلطانرا علاج میکنم) چون در سابق هرکس مدعی علاجش شده‌ونتوانسته علاج کند اورا بدار آویخته‌اند تو ازکثرت مقتولین مترس و هرچه میخواهند با آنها شرط کن تاسه روزهرروز یك‌میل‌از مغز سر آن گربه‌بچشمش بکش نه‌زیادتر

پس آنجوان رفت وآنچه آنمرد خبرداده‌بود بعمل آورد در روز اول یك میل بچشمهای‌سلطان کشید آثار نفع‌ظاهر شد

درروز دوم جشمهایش فی الجمله بینا شد

در روزسوم چشمش مثل روز اول بینا شد

سلطان گفت ای جوان برمن حق عظیمی داری من دخترم رابتو تزویج میکنم

گفت من یك مادری دارم که راضی نمشود ازاوجدا شوم

سلطان گفت میخواهی اینجا بمان میخواهی بورنزد مادرت پس دختر سلطان را ترویج کرد ویکسال آنجاماند بعد عیالش‌رابرداشت که‌ببردنزد مادرش‌هرچه‌خواست سلطان باوداد وبازوجه‌اش روانه شد چون‌رسید بموضعی که آنمرد را دیده بوددید همانمردنشسته گفت‌چرا وفا نمیکنی بعهدخود

گفت : الساعه آنچه بامنست دو نصف میکنم هر کدام را میخواهی اختیار کن :

گفت : عیال راچه میکنی

گفت :اوراهم نصف میکنم

پس آنمرد گفت : وفا کردی بعهد خود، جمیع اموال و زوجه مال خودت من ملکی هستم که خداوند مرا فرستاده که حزای احسانت را بان میت افتاده روی زمین بدهم و اینست جزای تو!

حکایت دوم درکتاب وسائل الشیعه ازثواب الاعمال ارحضرت رضاع روایت کرده که در بنی اسرائیل قحطی شدیدی شد زنی لقمه نانی داشت او را بدهان خودگذاشت که میل نماید سائلی فریاد زد یاامة الله الجوع آنزن گفت درچنین وقتی سزاوار است که لقمه نان خودراصدقه بدهم پس آن لقمه را ازدهانش بیرون آورد واورا بسائل داد

اینزن طفل صغیری داشت باخود برد بصحرا که هیزم جمع کند پس گرگی آنطفل را بدهانش گرفت وروانه شد صیحه مردم بلند شد مادر دوید عقب گرگ پس خداوند جبرئیل را فرستاد وآنغلام را از دهان گرگ گرفت و داد بمادرش وبآنزن گفت آیا راضی شدی لقمه بلقمه یك لقمه دادی و یك لقمه گرفتی

حکایت سوم درلئالی الاخبار است که سبکتکین پدر سلطانمحمود مرد صیادی بود و از دنیا چیزی نداشت بغیراسبی یکروزسوار شد ورفت بجهت صید یك بچه آهوئی راصید کرد واو را بترك اسبش بستومراجعت کرد وچون قدری راه رفت نظر کرد عقب سرخود دید ماده آهو میاید و بحسرت ببچه اش نظر میکند پس دل سبکتکین بحال آنماده آهو سوخت باخود گفت اگرچه این بچه آهو بجهت من حلال و مباحست لکن ترحم بمادر اوبهتر است بچه آهورا واگذارد روی زمین و با مادرش رفت دید ماده آهو نظرمیکند عقب سرش وگویا در باره او دعا میکند

چونشب شد سبکتکین حضرت پیغمبر ص را درخواب دید فرمود خداوند بتوسلطنت و دولت داد بواسطه شفقت و ترحمی که باآهو کردی و باید درباره رعیت هم همین قسم مهربانی بنمائی تا دولت و سلطنت تو مستقر شود پس زمانی طول نکشید که سبکتکین به سلطنت نشست

حکایت چهارم درخزائن نراقی است که شخصی ازصلحاء رفیقش راپس از مردن درخواب دید پرسید که خداوند باتو چه کرد؟

گفت مرا در محضرالهی واداشتند خطاب رسید آیادانستی برای چه ترا آمرزیدم گفتم باعمال صالحه ام خطاب رسید نه گفتم با خلاصم دربندگی خطاب رسید نه گفتم بفلان و فلان خطاب رسید نه بهیچیك از اینها ترا نیامرزیدم

گفتم بچه سبب مرا آمرزیدی!

خطاب رسید بخاطرداری وقتی درکوچه های بغداد میگذشتی گربه کوچکی رادیدی که سرما اورا عاجر کرده بود واوپناه میبرد بسایه دیوار ازشدت سرما پس اورا گرفتی ودرمیان پوستین خود که در بر داشتی جای دادی که اورا ازسرما نگه داری

گفتم آری فرمود چون برآن گربه ترحم کردی ماهم برتو ترحم کردیم

حکایت پنجم درابواب الجنانست درشرح حدیث لکل کبدحراء اجرروایتکرده که مردی

بود در بنی اسرائیل که بسیار عاصی وفاسق بود یکوقتی رفت بسفر درسر چاهی رسید دید سگی از کثرت عطش زبانش ازکامش بیرون شده آنمرد فاسق ازدیدن حال آنسك آتش بدلش افتادچون دلو و رسنی نداشت عمامه ازسر گرفته وکاسه چوبینی که داشت برسرعمامه بسته وازمیان چاه بجهت آنسك آب کشید وسك را سیراب کرد

پس به پیغمبر آنزمان خطاب رسید«انی قدشکرت له سعیه وغفرت له ذنبه لشفقته علی خلق من خلقی» پس این خبر بانمرد رسید ازگناهان خود توبه کرد وازنیکان شد

حکایت ششم

درکلمه طیبه از مرحوم حاجی میرزا خلیل که درسداد وصلاح وفن طب سرآمد دهر بودند ومرحوم حاج ملا علی وحاج میرزاحسین که هردو برادر ازمجتهدین ودرزهدوورع وتقوی درعصر خود بی‌نظیر بودند نقل میکند:

فرمود من درعلم طب چندان درسی نخواندم واستادی ندیدم همه این مهارت وبصیرت از برکت یك قرص نان بود وتفصیلش آنستکه درجوانی ازطهران مشرف شدم بقم و گرانی عظیم و سختی بود که نان بزحمت بدست میآمد ودرآنزمان نزاع بود مابین دولت ایران وروس واسراء روسها را آورده بودندودربلاد متفرق کرده بودند ومن دریکی ازحجرات دارالشفا منزل کرده بودم

روزی ببازار رفتم وبزحمت زیادی نانی بدست آوردم وقصد منزل کردم دربین راه بزنی از اسرای نصاری رسیدم که طفلی دربغل گرفته بود وازگرسنگی رنگش زرد شده بود چون مرا دید گفت شما مسلمانان رحم ندارید که خلق رااسیر میکنیدوگرسنه نگه میدارید پس مرا رقت آمد وآن‌را باو دادم وازاو گذشتم آنروز چیزی نخوردم چون چیزی نداشتم تنها در منزل خود نشسته بودم ناگاه مردی داخل حجره شد گفت خانم مرا دردی عارض شده که بی‌طاقت گشته اگرطبیبی سراغ دارید نشان بدهید تا ازاو دستودی سوال کنم بزبانم جاری شدگفتم فلان چیز خوبست گمان کرد که من طبیبم رفت گفت وآن دوا رامریض خوردوفوراحالش خوب شد

ساعتی نگذشت که همان مرد آمده بایك مجموعه که در او بودالوان اطعمه بایك اشرفی ومعذرت زیادی خواست قضیه معالجه‌اش رااین مخدره برای آشنایانش نقل کرد وبعضی ازانها بپاره امراض مبتلابوذند جویای منزل من شدندمنهم بهمان نحوازمفردات ادویه بدون معرفت باصل مزاج وطبیعت آندوا چیزی گفتم رفت وخورد وشفایافت خبرمنتشر شد برمن هجوم آوردند بهمان نحوچیزی میگفتم وخوب میشدند نفع زیادی بدستم آمد پس تحفه حکیم مومن‌را بدست آوردم ومراجعه نمودم که لامحاله اسامی مفردات ادویه وامزجه آنهارا یادگیرم چندی درقم ماندم آنگاه برگشتم بطهران وبمراجعه کتب در اندك وقتی مشهور شدم ونامم دراسامی استادان اطباء ثبت شد وهمه اینهااز اثرایثار آنقرص نان بود که بآن نصرانیه دادم

حکایت هفتم

درمناقب ازحضرت سیدالشهداء ع روایتکرده که فرموده صحیح است که جدم پیغمبر ص فرمود افضل الاعمال بعد الصلوة ادخال السرور فی قلب المومن بمالا اثم فیه بعد فرمود من غلامی را دیدم که باسگی غذا میخورد به آن غلام گفتم چراباسك غذا میخوری

عرضکرد یابن رسول‌الله من محزون ومغمومم وطلب میکنم سرور خود را بمسرور کردن این سگ چون صاحب من یهودیست و من مهمومم ازمصاحبت او

حضرت دویست درهم که قیمت آن غلام بود نزدیهودی برد باوداد !
یهودی عرضکرد : این غلام فدای قدم شماباشد واین بستانراهم بخشیدم بغلام ودراهم را رد
کرد بحضرت آنبزرگوارغلامرا آزاد کردو ۲۰۰ درهم قیمت اوراهم باو بخشید
زوجه یهودی خبردارشد اسلام آورد ومهریه خود را بخشید بشوهرش یهودی‌هم مسلمان شد و
منزل‌خودرا بخشید بزوجه‌اش انتهی
جائی که احسان بسك اینقدرخواص‌وآثارداشته باشد احسان بمؤمن چقدر آثارش خواهدبود

حکایت هشتم درکتاب روضة الانوار محقق سبزواری روایتکرده

عبدالله بن جعفر طیارروزی بنخلستان گذشت غلامیرادیدکه شبانی میکند سگی آمد ودرپیش
اونشست وباونظرمیکردآن غلام یکقرص نان بیرون آورد وپیش سك انداخت اوراخورد بازبصورت
آنغلام نظر میکرد قرص نان دیگری بیرون آورد وبوی داد اورا هم خورد بازبوی نگریست قرص
نان دیگری بیرون آوردوآنرا هم داد بآن سك قرص نان سومیرا هم خورد
عبدالله میگوید من نزدوی رفتم گفتم روزی چند قرص نان جیره داری
گفت سه قرص
گفتم امروزبسك دادی خود چه خواهی خورد
گفت این سك در اینجا غریبست وبامیدی نزد من آمده روا ندارم که محروم بازگردد واگر
من گرسنه باشم شاید بگرسنگی بتوانم صبرکنم
عبدالله ابن جعفررا بغایت خوش آمد و آنغلامرا خریدوآزاد کرد

حکایت نهم درلئالی الاخبار ازپیغمبرص روایتکرده

چون درشب معراج داخل بهشت شدم دیدم زن زانیه‌ای دربهشت است سوال کردم بجهت‌چه
عمل این‌زانیه مستحق بهشت شد
گفتند اینزن روزی گذشت برسگی که ازعطش زبانش بیرون شده بود پس براوترحم کرد و
لباسش راکرد درمیان چاهی وبیرون‌آورد وفشارداد درمیان دهان‌سك تااوراسیراب کرد

حکایت دهم دمیری درحیات الحیوان ازمسلم روایتکرده

پیغمبرص فرمود زنی در بیابان میگذشت تشنگی براو غالب شد رفت میان چاهی وخود را
سیراب کرد وبیرونشد دید سگی ازعطش خاکهای نمناك را میخورد
باخودگفت (چنانیکه تشنگی برمن غلبه کرده بود باین حیوان هم غلبه کرده که‌خاکهای نمناك‌را
میخورد)
دومرتبه رفت میان چاه بادستش آب میان دهانش کرد ونگاهداشت وازچاه بیرونشدودردهان
سگریخت تا اوراسیراب کرد پس‌خداوند آنزن را بهمین عملش آمرزید
عرضکردند یا رسول‌الله آیا ازبرای مادرآب دادن ببهائم اجری هست
فرمود «لکل کبد حراء اجر »

ودر ابواب سابقه بعضی از حکایات دیگر هم در اینخصوص ذکرشد فراجع

امر سوم بدانکه همه اوقات باید ازخداوند طلب نمود حسن عاقبت وحسن خاتمه را چون دیده شده کسانی که سالهای درازعمرشان را بعبادت بسر برده بودند سوء خاتمه داشتند وهکذا دیده شده کسانی که سالهای درازعمرشان را بمعصیت صرف کردند آخر عمرشان اهل سعادت و توفیق شدند قصص وحکایات شاهد بر آن زیاداست **وماذکر میکنیم بعض از آنهارا درضمن دو مطلب**

مطلب اول درحکایات بعضی از کسانیکه سالها عبادت میکردند و آخر الامر بد عاقبت شدند اختصار میشود بذکر حکایت پنجنفر ازمعاریف آنها

حکایت اول (نقل شیطانست) درعلل الشرایع ازحضرت صادق ع روایت کرده

شیطان درآسمان دورکعت نمازخواند درهفت‌هزارسال پس‌خداوند عطافرمود باو آنچه عطا فرمود بشکرانه ایندورکعت نمازش انتهی

مراد از (آنچه عطافرمود)اینستکه خداوند فرمود «فانك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم» پس شیطان بیك استکبارنمودن ازسجده آدم ازآن اوج رفعت افتاد بآن حضیض مذلت

حکایت دوم نقل سامری درتفسیرعلی بن ابراهم استکه حضرت موسی (ع) وعده داد بنی

اسرائیل را که تا سی روز دیگر الواح تورية رابرای آنها بیاوردورفت بمیقاتگاه‌وهرون راجانشین خود نمود درمیان قومش چون ۳۰ روز گذشت وحضرت موسی ع از میقاتگاه بر نگشت بنی اسرائیل بغضب افتادند وگفتندحضرت موسی ع دروغ گفت وازدست ما گریخت

خواستند هرون رابقتل برسانند پس شیطان بصورت مردی شدوآمد نزد بنی اسرائیل وگفت موسی ع ازدست شما گریخت و برنمیگردد بسوی شما بروید حلی وحللتانرا بیاورید تابرای شماخدائی بسازم واورا عبادت کنید وسامری هم ازخیار اصحاب حضرت موسی بود وروزیکه فرعون واصحابش را خداوند غرق فرمود سامری جبرئیل را دیدکه بصورت مادیانی سواراست و هروقت آنحیوان سم خود را بزمین میگذاشت با او خاك اززمین حرکت میکرد سامری آنخاکهای سم مادیانرا میگرفت وآنها را درکیسه ضبط میکرد ونزد او بودکه افتخارمیکرد بواسطه او بنی اسرائیل وقتی که شیطان آمد وازحلی وحلل بجهت بنی اسرائیل بصورت گوساله خدائی ساخت بسامری گفت آنخاکی که نزد توهست بیار سامری آنصره خاك راآورد داد بشیطان وآنرا شیطان انداخت جوف آن گوساله پس آن گوساله بحرکت درآمد وصدای گوساله نمود وروئیددربدن اوموی وکرك و ۷۰ هزار نفرازبنی اسرائیل ازبرای اوسجده کردند

هرون گفت یاقوم « انما فتنتم وان ربکم الرحمن فاتبعونی واطیعوا امری قالوالن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی » یعنی ایقوم شما مبتلا شدید بتشدیدتکلیف وپروردگارشماخداوند رحمن است پس مرا متابعت کنیدوامرمرا متابعت نمائید

درجواب گفتند ما ازعبادت اینعجل بر نمی گردیم تاوقتی که مراجعت نمایدبسوی ماموسی وقصد نمودندکه هرون را بقتل آورند هرون ازمیان آنها گریخت

تاآنکه ازمیقات موسی چهل شب گذشت روزدهم ذالحجه شد الواح تورية برموسی نازل شد و

وحی رسید که ماامتحان کردیم قوم ترا بعد ازتو وسامری آنهارا گمراه کرد و عبادت کردند گوساله را که از برای اوصداوآوازی بود

موسی عرضکرد با رب گوساله ازسامری بود آواز او از که بود

خطاب رسید ایموسی چون من دیدم اینقوم ازمن اعراض کردند منهم امتحان آنها را زیاد تر نمودم الخ

حکایت سوم نقل بلعم بن باعور قال الله تعالی «واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین

درتفسیر علی بن ابراهیم است که این آیه درحق بلعم بن باعور نازل شد

ازحضرت رضاع روایت کرده که خداوند ببلعم بن باعور اسم اعظم مرحمت فرمود و باو دعامیکرد ودعایش مستجاب میشد ودرتفسیر آخوند ملافتح الله است که چون حضرت موسی ع قصد فرعونیان نمود بالشکر عظیمی فرعونیان نزد بلعم بن باعور رفتند و گفتند که تومیدانی که موسی میخواهد مارا بقتل برساند وزنان مارا اسیر کند وما راقوت آن نیست که باوی مقاتله کنیم وتو مستجاب الدعوه هستی بیا دعا کن تا خداوند شراورا ازما رفع کند پس بلعم برخاست و برحمار خود نشست که بالای کوه برآید وبر لشگرموسی مطلع شود ودر باره آنها نفرین کند دراثناء راه حماراوخوابید آن حیوان را بسیار زد تا آن حیوان برخاست وهمچنین در مرتبه دوم وسوم چون بلعم آنحیوان را میرد آنحیوان بسخن درآمد «وای برتو ای بلعم کجا میروی و مرا چرا میزنی و بوسوسه شیطان عازم شدهٔ که بر پیغمبرخدا دعای بدکنی

ازاین سخن متنبه نشد آنقدر این حیوان رازد تا هلاك شد واسم اعظم ازیاداو برفت بعدرفت بالای کوه وبرلشگر موسی مطلع شد دست بلندکرد که درباره لشگر موسی دعای بدکند ربانش گردید و در باره لشگر فرعون دعای بد کرد

قومش گفتند چرا چنین دعا کردی

گفت :قصدم چنین نبود برزبانم جاری شد بعدگفت حال چاره این امر آنستکه زنان خودرا بیارائید وامتعه خود را بایشان دهید تا ببهانه خرید وفروش بروند میان لشگر موسی وخویشتن را بایشان عرضه دارند اگر یکنفراز لشگریان موسی زنا کند برشما ظفر نیابند

بفرمان بلعم زنان خود را آراستند وبا امتعه بلشگرگاه موسی فرستادند لشگریان مرتکب امر قبیح شدند حقتعالی طاعون را فرستاد ودر یکساعت ازروز هفتاد هزار نفر از مردان آنها از دنیا رفتند

درتفسیر علی بن ابراهیم ازحضرت رضاع روایتیکرده که فرمود داخل بهشت نمیشود از بهائم مگر سه حیوان: حمار بلعم سك اصحاب کهف گرك !

سبب دخول گرك به بهشت آنستکه پادشاه ظالمی یکنفرازانصارخودرا فرستاد عقب جماعتی از مومنین خواست آنها را عذاب کندوآن ناصر و معین ظالم پسری داشت که او را دوست میداشت پس گرگی اورا پاره کرد وخورد

آن معین ظالم قلبش محزون شدبراین امر پس خداوند آنگرك را داخل بهشت میکندچون قلب آن معین ظالم را محزون نمود

حکایت چهارم «نقل برصیصای عابداست» درتفسیر مجمع البیان درضمن آیه

شریفه «کمثل الشیطان اذقال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بریء منك انی اخاف الله رب العالمین
از ابن عباس روایتکرده :
در بنی اسرائیل عابدی بود اسمش برصیصا بود ، مدتی عبادت خدا را کردو باندازه ادعیه‌اش موثر بود که مجانین را میاوردند نزد او وبدست اومعالجه میشدند
یکروز زن مجنونه را برادرهایش آوردند نزد او که‌معالجه نماید شیطان آنزنرا جلوه داد بنظراو تاآنکه بااو زناکرد
آنزن آبستن شد ترسید رسوا شود اورا بقتل رسانید ودفن کرد
شیطان رفت نزدیك یکی از برادران آنزن وآنهارا خبرداد بآنچه برصیصا با خواهر آنها کرده بود وگفت اورا درفلان مکان دفن کرده
هریك از برادرها که بیکدیگر میرسیدند میگفتند :والله شخصی آمد نزد من وچیزی گفت که بزرگست برمن ذکر او
کم کم خبر منتشرشد تا بگوش ملك رسید باجمعی آمدند واز برصیصیا سوال کردند؟
خود اوهم اقرار نمود بآنچه ازاو صادر شده بود! سلطان امر کرداورا بدار آویختند
چون بالای دار رفت شیطان ممثل شد ازبرای او گفت :من سرترا فاش نمودم وترابااین مهلکه انداختم اگر تواطاعت کنی مرا ازاین بلیه خلاصت میکنم!
گفت چه کنم ؟
گفت یك سجده برای من بکن
گفت چگونه از برای تو سجده کنم بالای دار
گفت اکتفا میکنم از تو باشاره کردن
پس برصیصا اشاره بسجده نمود ازبرای شیطان وبجهنم واصل شد!
اشاره بااین قصه‌است آیه‌شریفه‌ای که‌فوقا ذکرشد،

حکایت پنجم «نقل ثعلبه بن‌خاطب» درتفسیر مجمع البیان درذیل آیه شریفه«و منهم من عاهدالله لئن اتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین فلما آتیهم من‌فضله بخلوا به وتولوا وهم معرضون گفته شده این آیه شریفه نازل‌شده درحق ثعلبه بن‌حاطب که مردی بود ازانصار پیغمبر صلی الله علیه وآله:
عرضکرد یارسول‌الله ازخدا بخواه بمن مالی بدهد
فرمودند : یاثعلبه مال کمیکه شکرش را بجا آوری بهتراست ازمال زیادی که طاقت آنرا نداشته باشی آیا ازبرای تواقتدا به‌پیغمبر نباشدقسم بآنخدائیکه جان‌من در دست اوست هر گاه بخواهم کوههای دنیا برای‌من طلا ونقره بشود هرآینه میشود
دومرتبه آمد خدمت پیغمبر عرضکرد : ازخداوند بخواه بمن مالی بدهد قسم بآنخدائیکه ترا بحق مبعوث کرده اگرخدابمن مالی بدهد هرآینه حق هرذیحقی را ادا خواهم کرد!
پیغمبر عرضکرد «اللهم ارزق ثعلبة مالا»
پس ثعلبه گوسفندی خرید گوسفندانش نما کرد باندازه که شهر مدینه برای اوتنك شد رفت بیکی ازوادیه ها منزل کرد بعد تمولش زیادشد از شهر مدینه دورشدوازحضور نماز جماعت وجمعه

محروم ماند

پس پیغمبر ص کسی فرستاد که زکوة گوسفندانش را بگیرد

ابا نمود و بخل کرد و گفت: نیست این مگر نظیر جزیه!؟

پس پیغمبر ص فرمود وای بر ثعلبه! این آیات شریفه نازل شد

مطلب دوم در حکایات بعض از کسانیکه سالها بشرک و معصیت زندگانی کردند و عاقبت امرشان بخیر شد

اختصار میشود نیز بذکر حکایات پنجنفر از معاریف آنها

حکایت اول در کتاب مواعظ المتقین از کتاب اثنی عشریه جناب سید محمد الشهیر به ابن قاسم روایت کرده:

درعهد حضرت موسی ع در بنی اسرائیل قحطی شدیدی شد، پس مومنین هفتاد مرتبه رفتند باستسقاء نمودن دعایشان مستجاب نشد:

یکشب موسی بن عمران رفت بکوه طور مناجات کرد و گریه کرد و عرضکرد اللهم ان کان خلق جاهی عندك فانی اسئلك بجاه النبی الامی الذی وعدت ان تبعثه فی آخر الزمان ان تسقینا

یعنی : پروردگارا اگر جاه و منزلت من در نزد تو کهنه شده از تو سوال میکنم بجاه پیغمبری که وعده فرموده که در آخر الزمان اورا مبعوث بفرمائی باران رحمت برما نازل بفرما!

خطاب رسید ایموسی جاه و منزلت تو در نزد ما کهنه نشده بدرستیکه تو در نزد ما جیه و آبرومند هستی لکن درمیان شما بنده ایست مدت چهل سالست که آشکارا معصیت مرا میکند اگر او را در میان خود بیرون کنید من باران رحمت بشما نازل کنم!

حضرت موسی درمیان صفوف جماعت بنی اسرائیل گردش کرد و فریاد میزد ای بنده که چهلسال است معصیت پروردگار را کرده بیرون شو تا خداوند باران رحمت برما نازل فرماید که خداوند بواسطه تو رحمتش را ازما قطع فرموده!

آنمرد عاصی ندای حضرت موسی را شنید ودانست که او مانع ازنزول رحمت الهی است بنفس خود گفت چه کنم؟ اگر بمانم میان این قوم خداوند بواسطه من قطع رحمت میفرماید اگر ازمیان آنها بیرون شوم مرا میشناسند و درمیان بنی اسرائیل مفتضح ورسوا میشوم

بعد سرش را بجیب پیراهنش کرد و عرضکرد الهی عصیتك بجهدی و تجرات بجهلی و قد اتیتك تائبا نادما فاقبلنی ولا تمنعهم من اجلی

یعنی بجد وجهت خود ترا معصیت کردم و بجهل و نادانی خود بر تو جرئت نمودم حال آمدم بدرگاه تو درحالتیکه توبه کننده و پشیمانم

پس مرا قبول بفرما ومنع مکن رحمت را ازاین جماعت بخواطر من

هنوز سخنش تمام نشده بود که ابری ظاهر شد و باران زیادی بارید

حضرت موسی عرضکرد خداوندا تو باران رحمت برما نازل فرمودی وحال آنکه آن یکنفر ازمیان جماعت بیرون نشد

خطاب رسید ایموسی همان کسی که بخاطر او رحمتم را ازشما قطع نمودم حال بواسطه او رحمتم را برشما نازل فرمودم!

موسی عرضکرد: الهی بمن بشناسان آن بنده ات را؟
خطاب رسید ای موسی من اورا درحالتیکه معصیت میکرد رسوانکردم حال که توبه کرده رسوا بنمایم ای موسی من نمام را دشمن میدارم وخود نمامی کنم!

حکایت دوم ایضا درمواعظ المتقین ازجامع الاخبار روایتکرده:

جوان فاسقی بود دربنی اسرائیل که اهل بلد ازفسق او عاجز شدند شکایت نمودند بسوی پروردگار ازاو؟

پس بموسی خطاب الهی رسید که آنجوان راازشهر خارج کنند که بسبب او آتش غضب براهل آن بلد نازل نشود!

حضرت موسی آنجوان فاسق را بقریهٔ ازقرای آن بلد بیرون کرد

ثانیا خطاب رسید: اورا ازآن قریه هم خارج کن

پس حضرت موسی اورا ازآن قریه هم خارج کرد

آنجوان رفت بمغاره کوهی که درآن نه انسانی بود ونه حیوانی ونه زراعتی، پس درآن مغاره مریض شد ونزد اواحدی نبود که اعانت نماید اورا

پس صورتش را روی خاکها گذارد عرضکرد: پروردگارا اگر والده ام ببالینم حاضر میبود هرآینه برمن ترحم میکرد وبرذلت وغربت من گریه میکرد! واگر پدرم ببالینم میبود مرا غسل میداد وکفن میکرد وبخاك میسپرد! واگر عیال واولاد من حاضر میبودند برمن گریه میکردند و میگفتند: «اللهم اغفر لوالدنا الغریب الضعیف العاصی المطرود من بلد الی بلد ومن القریه الی مغاره»

بعد عرضکرد پروردگارا، حال که بین من وپدرو مادر وعیال واولادم جدائی انداختی مرا از رحمت خود ناامید نفرما، چنانکه قلب مرا ازفراق کسانم سوزانیدی مرا بواسطه معاصیم بآتش غضب مسوزان

پس خداوند ملکی بصورت پدرش وحوریه ای بصورت مادرش وحوریه ای بصورت زوجه اش و غلمانی! بصورت اولادش فرستاد که درنزد او بنشینند وبراو گریه کنند

جوان گمان کرد اینها پدرومادر وعیال واولادش هستند که دورش جمع شده اند و براو گریه میکنند بادل خوش ازدنیا رفت

پس خطاب رسید بموسی ولیی ازاولیاء مادر فلان موضع ازدنیا رفته برو اوراغسل بده و کفن کن و براو نماز بخوان ودفن کن

پس حضرت موسی آمد بآنمکان دید همان جوانیست که اورا ازبلد وازقریه خارج نموده

خطاب رسید ای موسی من براو ترحم کردم بناله های او وبدوریش ازپدرو مادروعیال واولادش وبجهت اظهار ذلتش حور العین رافرستادم بصورت مادر وزوجه اش وملکی فرستادم بصورت پدر وغلمانی فرستادم بصورت اولادش، بدان ای موسی وقتیکه غریبی ازدنیا میرود ملائکه آسمانها برغربت او گریه میکنند پس چگونه برغربت او ترحم نکنم وحال آنکه من ارحم الراحمین هستم

نظیر اینست که درانوار نعمانی است

جوانی مرتکب قبایح وفواحش بود، فاحشه نبود مگر اینکه مرتکب بود، پس مریض شد همسایها ازکثرت مصیبتش اذیت شده بودند وبعیادتش نیامدند

یکی ازآنها راطلبید، گفت همسایهای من ازمن در حیاتم اذیت شدند و میدانم که اگر مرا

درقبرستان دفن کنند اهل قبرستان هم ازمن دراذیت خواهند بود ، پس مرا در زاویه منزلم دفن کنید
چون ازدنیا رفت اورا بشکل خوبی درخواب دیدند گفتند : خداوند باتوچه کرد
گفت خطاب بمن فرمود «عبدی ضیعوك واعرضوا عنك اما انا لااضیعك ولااعرض عنك»
یعنی : بنده من، تراضایع گذاردند وازتو اعراض کردند امامن تراضایع نمیگذارم واز تواعراض نمیکنم

حکایت سوم درفروع کافی از علی بن ابی حمزه روایتکرده :

گفت من صدیقی داشتم از اهل کوفه که ازمنشیان خلفای بنی امیه بود بمن گفت ازحضرت صادق ع اذن بخواه برای من که خدمتش برسم
پس من استیذان نمودم ؟ حضرت اذن دادند داخل شد وسلام کرد ونشست
بعد عرض کرد فدایت شوم ، من درديوان بنی امیه بودم و از دنیای آنها مال زیادی بدست آورده ام
حضرت صادق علیه السلام فرمود : اگر بنی امیه ازبرای خود اعوان وانصاری نمیدیدند حق مارا غصب نمیکردند !
آنجوان گفت : آیا ازبرای من خلاصی هست
حضرت فرمود اگر بگویم اطاعت میکنی
عرضکرد : بلی :
فرمود جمیع آنچه راکه درديوان آنها تحصیل کرده ازخود خارج کن پس هرچه صاحبانش رامیشناسی بآنهاردکن وهرچه رانمیشناسی تصدق بده ومن ضامن میشوم باز برای تو بهشت را !
پس آنجوان مدتی سر خودرا بزیر انداخت بعد سربلند کرد فدایت شوم حاضر هستم
علی بن ابی حمزه گفت آنجوان باما آمد بکوفه هرچه داشت ازخود خارج نمود حتی لباس تنش را وماازبرای اولباسی خریدیم وچند وقتی نفقه اش را دادیم
چند ماه گذشت آنجوان مریض شدوماهمه روزه بعیادتش میرفتیم یکروز رفتیم دیدیم در حال احتضاراست چشمهایش را بازکرد گفت یا علی بن ابی حمزه وفی لی والله صاحبك بعدازدنیا رفت علی بن ابی حمزه میگوید ما مباشر تجهیز اوشدیم ، بعد من ازکوفه بیرون شدم و داخل شدم بحضرت صادق ع چون نظر حضرت بمن افتاد فرمود : «یاعلی وفینا والله لصاحبک » یعنی وعده بهشتی که برفیقت داده بودیم وفاکردیم !
عرضکردم . فدایت شوم والله خودش وقت مردن همین قسم بمن گفت

حکایت چهارم دربحار است که روایت شده

مالک بن ثعلبه شنیداین آیه شریفه را «والذین یکنزون الذهب والفضه ولا ینفقوفی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی النارجهنم فتکوی بهاجباههم وجنوبهم وظهورهم هذاماکنزتم لانفسکم فذوقواماکنتم تکنزون»
یعنی : کسانیکه ازحرص وبخل گنج وذخیره میکنند طلاونقره راوانفاق نمیکنند آنهارادرراه خدا پس بشارت بده آنهارابعذاب دردناك در روزی که گرم کنندوفروزندر آنهاآنش دوزخ راپس داغ کرده شود بانها پیشانیهای ایشان که دروقت دیدن فقراگره برآن میزدندو پهلوهای آنها ازفقراء تهی

میکردند و پشتهای آنها که دروقت دیدن فقرا از آنها میگردانیدند و بآنها بگویند اینست آنچه گنج نهاده بودید برای خودتان پس بچشید وبال آنچه ذخیره و گنج کرده بودید؟

پس مالك بن ثعلبه که آیه‌راشنید غش کرد ، چون بهوش آمدعرضکرد یارسول الله این آیه عذاب مال کسی هست که طلا و نقره راذخیره کرده باشد فرمود بلی!

پس مالك جمیع اموالش راصدقه داددرراه خداوازمردم عزلت جست و رفت به بیابانها سکنی نمود دخترش گفت : پدرجان مرادرزندگی خود یتیم کردی ، سلمان سخن ایندختر را به پیغمبر ص رسانید پیغمبرص گریه کرد ، سلمان‌رافرستاد بطلب مالك ، سلمان اورا درمیان کوهی دید ، آورد خدمت حضرت پیغمبر ص ، عرضکرد : یارسول الله خوف از آتش جهنم رنك مراتغییرداده و بین من وشما تفرقه انداخته پس مالك شنید که پیغمبر خواند «وان جهنم لموعدهم اجمعین» بمحض شنیدن روح مالك از بدنش مفارقت کرد و دراسدالغابه است که درمدینه هیچکس ازمالك بن ثعلبه متمول تر نبود

حکایت پنجم درمجموعه ورام است

واعظی در اثناء موعظه‌اش گفت . اللهم اغفر لاقسانا قلبا واکثرنا ذنبا و اقربنا بالمعصیه عهدا مردی برخاست گفت کلامت را اعاده کن ، واعظ اعاده کرد ، آنشخص گفت . من هستم آن کسی که‌دارای این‌صفاتست ، پس توبه کرد

شب که‌شد واعظ درخواب دید که هاتفی ندا کرد . ای‌واعظ مرامسرور نمودی که بین من و بین بنده‌ام راصلح‌دادی!

محدث قمی فرموده: توبه بن صمة اکثر اوقات حساب عمرش رامینمود ، پس روزی حساب گذشته عمرش رانمود دید شصت سال ازعمرش گذشته وحساب کرد هرروز یك معصیت‌ازاوصادرشده باشد مجموع معاصیش میشود ۲۱۶۰۰ معصیت گفت : وای برمن معصیتم باین عدد رسیده ؟ پس افتاد روی زمین‌وغش کرد ، نگاه کردند دیدند ازدنیا رفته !

بدانکه سید و مولای ایندسته ازمردم که بیکلحظه واحده خودرا ازقعرجهنم باعلادرجات بهشتی رسانیدند ! جناب حربن یزید الریاحی (س) بود که بیك ترك خواهش نفس کردن خودرا باین‌مرتبه‌رفیعه ازسعادت رسانید وبدانکه تاوقتیکه‌روح دربدن باشدهرقدرشخص گناهکار باشد اگرتوبه کند خداوند توبه‌اش‌را قبول میفرماید چون‌رحمت و کرم الهی مثل‌سایر صفاتش غیرمتناهی است اینستکه درروایت دارد که زنی آمد خدمت حضرت‌پیغمبر ص‌عرض کرد یانبی‌الله زنی اولادش‌رابقتل‌رسانیده آیا توبه‌اش قبول میشود فرمود . قسم بآنخدائیکه جان‌من‌دردست اوست که اگرهفتاد پیغمبر رابقتل رسانیده باشد وبعدتوبه کند وخداوند بداند که برگشت بمعصیت نمیکند توبه‌اش‌را قبول میکند وازاوعفو میفرماید

الحمدلله رب العالمین وصلی علی محمدو آله الطاهرین



باب سیزدهم

در اسم ولقب وکینه ونسب وتاریخ ولادت و رحلت حضرت امام حسن عسگری سلام الله علیه

ودر تعیین زوجات واولاد وبعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامتشان و درذکر قبور متبرکه واقعه در کاشان ویزد و کرمان وشوشتر

در این باب هفت فصل ویك خاتمه است

فصل اول در اسم ولقب وکنیه ونسب آن حضرت

اما اسم شریف (حسن) است واشهر القابشان عسگری استوکنیه شریفشان «ابومحمد» است

این حضرت وپدر وجد بزرگوارشان معروف بودند بابن الرضا والد ما جدشان حضرت امام علی النقی الهادی است والده ماجده شان ام الولد بوده المسماة بحدیث وگفته شده کهاسم شریف آنمخدره سلیل بوده

درعیون المعجزاتست والصحیح سلیل وکانت من العارفات الصالحات

دراثبات الوصیه است وروی عن العالم انه قال لما ادخلت سلیلام ابی محمد علی ابی الحسن (ع) قال سلیل مسلولة من الافات والعافات والارجاس والانجاس ثم قال لها سیهب الله لك حجته علی خلقه یملا الارض عدلا کما ملئت جوراً وحملت امه به فی المدینة وولدته بها

فصل دوم در تاریخ ولادت باسعادت آن بزرگوار

اصح آنستکه ولادت باسعادت آن بزرگوار روزجمعه هشتم ماه ربیع الاخر سنه دویست وسی ودو بوده در ارشاد مفیدماه ربیع الاول فرموده وشیخ در مصباح دهم ربیع الاخر» فرموده شهید در دروس میفرماید «قیل یوم الاثنین رابع ربیع الاخر»

فصل سوم در تاریخ رحلت آن بزرگوار

اما سال رحلت ظاهرا خلافی نباشد که رحلتشان درسنه دویست وشصت هجری بوده

«حقیر در تاریخ عرض کرده ام»

حسن عسگری که سر خداست	سنه سر وفات آن مولاست
	ولد مولف

اما ماه وروز رحلتشان مشهور آنستکه روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول از سنه دویست وشصت بود چنانچه در اصول کافی وارشاد مفید ومناقب ابن شهر آشوب واعلام الوری طبرسی ودروس وغیراینها

از کتب معتبره فرموده اند و شیخ درمصباح و کفعمی روز اول ربیع الاول ازسنه مزبوره نوشته وسید مرتضی در عیون المعجزات درماه ربیع الاخر ازسنه مزبوره نوشته پس بنابر مشهور سن شریفشان در وقت شهادت بیست وهفت] سال و یازده ماه بوده و در وقت رحلت پدر بزرگوارش سن شریفش بیست ودو سال ودوماه و بیست‌وپنجروز بوده وپنج سال وهشت ماه وپنج‌روز بعدازپدربزرگوارش بمسند امامت و خلافت مستقر بوده

فصل چهارم درقاتل آن بزرگوار وخلفاء زمان امامتشان و محل‌دفنشان

بدانکه اصح آنستکه قاتل آنبزرگوار معتمد عباسی بن‌متوکل‌ابن معتصم ابن هرون‌الرشید بود چنانکه کفعمی درجدول مصباح نوشته ودرشرح کافی ملاصالح طبرسی ازشیخ صدوق نقل کرده قتله المعتمد لعنه‌الله بالسم

طبرسی دراعلام الوری فرموده وکان فی سنی امامته بقیة ملك المعتز بالله بن جعفر المتوکل اشهر ثم ملك المهتدی احد شهرا وثمانیة وعشرین یوما ثم ملك احمدالمعتمد علی‌الله ابن جعفرالمتوکل عشرین سنةواحد عشر شهرا وبعد مضی خمس سنین من ملکه قبض‌الله ولیه ابا محمد و دفن فی داره بسرمن رای فی‌البیت‌الذی دفن‌فیه ابوه وذهب کثیر من اصحابنا الی انه مضی مسموماً وکذلك ابوه و جده وجمیع‌الائمه ع خرجو من‌الدنیا بالشهاده واسناده فی‌ذلك بما روی عن الصادق مامنا‌الامقتول‌او شهید والله اعلم بحقیقة ذلك

المهتدی بالله عباسی ابن الواثق بالله ابن المعتصم بالله ابن هرون الرشید آخرالامر بدست موسی بن بغاً مقتول شد واو موصوف بود برهد وورع مثلش درخلفاء بنی العباس مثل عمربن عبد العزیز بود درخلفاء بنی‌امیه

در بحار ازمحمدبن‌علی که‌ازخواص المهتدی بالله بود روایتکرده که‌شبی المهتدی بالله بمن گفت آیا روایت نوف را میدانی که ازحضرت علی‌بن ابیطالب ع نقل کرده

گفتم بلی وآن آنستکه یکشب من باامیرالمومنین ع بیتوته کردم دیدم که آنجناب بیرون‌رفت ونظر بسوی آسمان نمود وبر گشت پس بمن‌فرمودای نوف آیا خوابیده عرضکردم‌نه بلکه امشب‌برحالات شما نگران هستم فرمود طوبی‌للزاهدین فی‌الدنیا والراغبین فی‌الاخره‌اولئک قوم اتخذوا ارض الله بساطاوترابها وفراشا والکتاب شعارا والدعاء دثارا الی آخره

محمد بن علی گفت :فوالله لقد کتب‌المهتدی الخبر بخطه و در دل شب میشنیدم المهتدی بالله بهمین کلمات با خدا مناجات میکرد وگریه میکرد بخلافت المعتمد بالله ابن المتوکل که او بسیار قصی القلب وخبیث النفس بود و در تاریخ الخلفاء سیوطی‌نقل کرده که معتمد در بصره یکروزسیصدهزار نفر رابقتل رسانید

فصل‌پنجم درذکر ولدارجمندو ثقات‌و خیار اصحاب آنحضرت

اما اولاد آنحضرت منحصر بود بحضرت بقیة الله

چنانچه **دربحار از مناقب نقل کرده :** و ولد القائم ع‌لاغیر

بدانکه یکنفر ازاین چهارده معصوم ع دروقت رحلت اولاد بلاواسطه‌اش منحصر بود بیک دختر که حضرت ختمی مرتبت باشد ودو نفرازآنها دروقت رحلت اولادشان منحصر بودبیک پسر که حضرت رضا باشدعلی‌الاصح وحضرت امام حسن عسگری ع باشد یک نفراز آنها در وقت رحلت اولاد ذکور واناث هردو داشتند وذکورشان منحصربیکی بود که حضرت‌سید الشهداءع بود

دراصول کافی روایتکرده درقم درمجلس **احمد بن عبدالله بن خاقان** که ازجانب خلیفه مامور بگرفتن خراج قم بود وبسیاری دشمن با اهلبیت بود ذکری ازعلویین ومذاهب آنهاشد

احمد گفت ندیدم ونشناختم درسرمن رای مردی ازعلویین را بمثل **حسن بن علی بن محمد بن الرضا ع** دراخلاق کریمه وصفات حمیده من روزی خدمت پدرم ایستاده بودم که حجابش داخل شدند و گفتندابو محمد ابن الرضا ع درب خانه است بآواز بلند

پدرم فریادزد داخل شو

من تعجب کردم که چگونه حجاب جرئت کردند کنیه آنحضرت راخدمت پدرم بگویندوحال آنکه کنیه احدی خدمت پدرم گفته نمیشد مگرخلیفه وولیعهداووهر کس راکه سلطان اذن بدهد که کنیه او رابگویند ناگاه جوان گندم گونی خوش صورتی وارد شد در کمال جلال وهیبت

چونچشم پدرم باوافتاد ازجای خود حرکت کرد وروانه شدبسوی آنبزرگوار وبا اومعانقه نمود وصورت وسینه اشرا بوسید وآنحضرترا بجای خود نشانید وبا اوتکلم میکرد وپدرومادرشرا بفدای او میکرد

ناگاه حاجب موفق بالله خلیفه عباسی وارد شد گفت خلیفه میآید بمنزل شما پدرم بآنحضرت عرضکرد حال اگر بخواهید تشریف ببرید که موفق شمارا نبیند

آقاتشریف بردند وبحجاب سپرد که آقارا بقسمی ببرند که خلیفه آنحضرت را نبیند

احمد بن عبدالله گفت من بحجاب پدرم گفتم کیست این کسی که شما جرئت کردید کنیه اورا نزد پدرم گفتید وپدرم اینقدرازاو اکرام نمود

گفتند این **امام حسن بن علی است** ومعروفست بابن الرضا ع

گفت من خیلی تعجب کردم وهمه روزه متفکر بودم درامراووآنچه از پدرم دیده بودم چونشب شد درخلوت رفتم نزدپدرم گفت آیا حاجتی داری

گفتم بلی اگراذن بدهی سؤال کنم

گفت بگو

گفتم، که بود این آقائی که امروزازاو اینقدر تجلیل واحترام کردی وخود وابوین خودرا فدای او نمودی

گفت پسر جان من او امام رافضه است ومعروفست بابن الرضا واگرخلافت ازبنی العباس زایل شود احدی از بنی هاشم مستحق او نخواهد بود بغیراین آقا واستحقاق او ازفضل وعفاف وزهد و عبادت وحسن اخلاق وصلاحیتی هست که دراوست واگرپدرشرا میدیدی مرد جلیل نبیل فاضلی بود

پس غیظ من برپدرم زیاد شد وهمتم این شد که ازحالات آنبزرگوارازمردم سؤال کنم ازهر که سؤال کردم دیدم این آقا نزداو درغایت اجلال واعظام ومحل رفیع است واز دوست ودشمن قول حسن وثنای جمیل درباره آقا میشنیدم

تاآن که خبر بپدرم دادند که آقا مریض شده پدرم بخلیفه خبرداد

خلیفه پنجنفر ازثقات وخواصش را ملازم حضرت عسگری ع نمود وباطباء امر کرد که صبح و شام بروند نزدآقا وفرستاد نزد قاضی القضاة که ده نفرازثقاتش را بفرستند بخانه حضرت عسگری ع تا آن حضرت ازدنیا رحلت فرمود پس سرمن رای یکپارچه ضجه شد

خلیفه فرستاد بخانه آنحضرت که زنهارا تفتیش کنندو خانه‌هارامهر زدندو درطلب آقازاده آنحضرت (حجةالله) برآمدند وزنهای قابله را فرستاد که کنیزهای آنحضرت را تفتیش کردنددریکی از کنیزان احتمال حمل دادند پس آنمخدره را درحجره نمودندونحریرخادم را موکل باوکردند بعد مشغول به تجهیز آنحضرت شدند بنی هاشم وقواد وسایرطبقات مردم همه بجنازه آنحضرت حاضرشدند سامری در آن روز شبیه بقیامت شد

بعدکه ازغسل آنحضرت فارغ شدند خلیفه فرستاد نزد ابوعیسی پسرمتوکل که برجنازه آقا نمازبگذارد پس ابوعیسی صورت آقارا بازنمود وگفت این حسن بن علی بن محمدبن الرضا است که باجل خود ازدنیا رفته بعدصورت نازنین را پوشانید وامرکرد جنازه رابرداشتند ودرخانه که پدر بزرگوارش حضرت هادی مدفون بود دفن نمودند

بعد دومرتبه خلیفه در طلب آقا زاده (حضرت حجة ع) برآمدوخیلی تفتیش کردند تامعلومشان گردیدکه هیچیك ازکنیزان آقاحمل ندارندآنوقت ارث آنحضرت رابین والده ماجده‌اش و برادرش جعفر کذاب قسمت نمودند

احمد گفت جعفر کذاب آمد نزد پدرم عبدالله گفت رتبه ومقام برادرم رابمن بدهیدتامن سالی ۲۰ هزاراشرفی نزد شما روانه کنم

پدرم گفت ای احمق خلیفه باشمشیر برهنه‌خواست کسانی را که‌معتقد بامامت وخلافت پدرت‌وبرادرت بودند ازاعتقادشان برگرداند ممکنش نشد حال‌اگرتونزد شیعیان پدر وبرادرت امام‌وخلیفه هستی حاجتی نیست که خلیفه بتواین‌رتبه را بدهدواگرنیستی بمرتبه دادن خلیفه دارای اینمرتبه نخواهی شد

واماثقات وخیار ازاصحاب آنبزرگوار :

منهم داودبن حسن بن اسحق عبدالله‌بن جعفر بن ابیطالب بود المکنی بابی هاشم الجعفری

دررجال است ثقة جلیل القدر عظیم‌المنزلة عندالائمه ع

پدرش جناب قاسم‌بن اسحق ازروات حضرت صادق ع بود

ازشهید ثانی نقلکردهجناب ابی هاشم‌جماعتی ازائمه را ملاقات کرده حضرت رضاع حضرت جواد ، حضرت هادی ، حضرت عسگری ، حضرت‌حجةالله سلام‌الله علیهم‌اجمعین راوازتمام اینهاروایت نقل کرده:

ومنهم محمدبن الحسن الصفار صاحب بصائرالدرجات وغیراو

ایشان مسائلی نوشتند واز حضرت عسگری ع سؤال کردند وایشان جواب فرمودند

درمصباح کفعمی است وبابه عثمان‌بن سعیدالاسدی

بعضی ازحالات جناب عثمان درباب نهم ذکرشد **فراجع**

فصل ششم

در بعضی از حالات واحتجاجات واخلاق کریمه حضرت
ابی محمد الحسن بن علی العسگری ع

واختصار میشود بذکر چندروایت :

اول در کشف الغمه از ابی هاشم روایت کرده

ازحضرت امام حسن عسگری سوال کردجهت چه‌چیز است که زن ضعیفه مسکینه یکسهم ارث میبرد ومرد دوسهم ؟

حضرت فرمود چون برزن جهادی نیست ونفقه‌هم براو نیست ودیه هم که بر عاقله هست براو نیست بلکه این سه برمردان‌واجبست

بعد نزد خودم گفتم که ابن ابی‌العوجاء همین مسئله را ازحضرت صادق ع سوال کرد وبهمین قسم جواب فرمودند

بعد حضرت عسگری ع روکرد بمن فرمود بلی این مسئله را ابن ابی العوجاء سوال کرد و همین جواب را فرموده جاری میشود ازبرای آخرماه آنچه جاری میشود ازبرای اول ماه وآخرماه درعلم واثرمساوی هستند

دوم در خرائج ازعلی بن حسن بن شاپور روایت کرده

یکوقتی در سامرا قحطی شدیدی شد متوکل امر کرد که اهلش بروند باستسقاء نمودن و دعای باران کردن پس مسلمین سه روز رفتند بصحرا ودعا کردند اثراجابت ظاهر نشد

بعد روز چهارم جاثلیق نصاری باجمعی از مسیحیین ورهبانان رفتند بصحراء و در میان آنها راهبی بود همینکه دست بآسمان بلند کرد باران شروع نمود بباریدن

پس مسلمین بشك افتادند در دینشان ومیل کردند بدین وکیش نصرانیه

متوکل امر کرد حضرت‌امام حسن عسگری را ازمیان زندان‌بیرون آوردند عرضکردیابن‌رسول الله درياب امتان جدت را که‌هلاك شدند واز دین خارج شدند

حضرت فرمود پس فردا من بصحرا میروم وشك‌وشبهه‌را برطرف میکنم

پس‌جاثلیق بارهبانها روزسوم که شد رفتند بصحراء بجهت استسقا نمودن حضرت عسگری هم باچند نفر ازاصحاب خودتشریف بردند

همینکه راهب دستش رابجهت دعا بلند کرد حضرت عسگری بیکی از غلامانش‌فرمود بروددست راستش رابگیرد آنچه بین انگشتانش هست‌گرفته بیاورد تاقضیه‌برهمه مردم‌واضح‌شود و اشکال بر طرف شود

آنغلام رفت وبین انگشتان آن راهب استخوانی بود اوراگرفته آورد خدمت حضرت

حضرت فرمودند حال دعاکن‌آسمان ابر بود ازهم پاشیده‌شد وخورشید ظاهر شد

متوکل عرضکرد یابن رسول‌الله‌این استخوان بین انگشتان راهب چه‌بود؟

فرمود این راهب بقبر نبیی ازانبیاء الله‌گذشت واین استخوان رابدست آورد واستخوان بدن پیعمبر کشف نمیشود مگرآنکه آسمان میبارد

سوم در بحار از تاریخ قم از مشایخ قم روایتکرده

حسین بن حسن بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق ع درقم شرب خمر میکرد یکروز بجهت حاجتی رفت درب خانه احمدبن اسحق الاشعری (وکیل اوقاف قم) پس او اذن دخول بوی نداد و بر گشت بخانه مهموما

پس احمدبن اسحق بقصد مکه معظمه مشرف شد بسامری ورفت درب خانه حضرت عسگری ع آن بزگوار اذن نداد بوی

احمد گریه زیادی کرد والتماس نمود تاحضرت اذن داد

چونداخل شد عرضکرد یابن رسول‌الله چرا مانع شدید مرا از دخول و حال آنکه من از شیعیان وموالیان شما هستم

فرمود چون تو پسرعم مرا مانع شدی واز درب منزلت دور کردی منهم ترا اذن ندادم

احمد گریه کرد وقسم خورد که من مانع نشدم ازدخول مگربجهت آنکه توبه کنداز شرب خمر

فرمود راست میگوئی ولکن لابد است که درهرحال از آنها اکرام واحترام نمود وآنها را تحقیروتوهین نکرد چون منسوب هستندبماوالا اززیانکار ها خواهی بود!

پس چون احمد برگشت بقم اشراف قم آمدند بدیدن ایشان وحسین بن حسن هم در میان آنها بود چون احمد چشمش بآن آقا زاده افتاد از جای خود حرکت کرد واو را استقبال نمود و اکرام کرد ودرصدر مجلس نشانید

حسین بن حسن ازسببش سوال کرد

احمد قصه بین خود وحضرت عسگری رانقل کرد

چون حسین شنید ازاعمال قبیحه‌اش نادم شدوتوبه کرد و برگشت بمنزلش وازاتقیاء متورعین و صلحاء متعبدین شد وملازم مساجدومعتکف درآنها بود تاازدنیا رفت وقریب بمزار حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر دفن شد

چهارم دردمعه الساکبه ازکتاب هدایه حسین بن حمدان روایتکرده ازعیسی بن مهدی جوهری

گفت من باجماعتی رفتیم بسامری که حضرت عسگری راتهنیت بدهیم بولادت فرزندش حضرت امام زمان (عجل) چون داخل شدیم برحضرت عسگری ع ابتدا نمودیم بتهنیت گفتن قبل ازسلام و مشغول شدیم بگریستن ومازیاده برهفتاد نفر بودیم

حضرت فرمود این گریه شما گریه سرور وشوق است پس خوشنود نمائید مارا وروشن کنید چشمهای مارا والله شما بردین خدا هستید که ملائکه وکتب سماویه آورده‌اند

عیسی بن مهدی گفت در قلبم گذشت که سوال نمایم ازحالات فرزند ارجمندش حضرت بقیة الله

آنحضرت قبل ازسوال فرمود در قلب بعضی از شما هست که سوال نمائید از حالات فرزندم !

بدانید که خداوندا ورا حفظ نموده چنانچه حضرت موسی راحفظ فرموده وقتیکه مادرش اورا میان تابوت گذارد ودر دریا انداخت

بعد فرمو درقلب بعضی ازشما هست که سوال نمائید از اختلافاتیکه بین ما ودشمنان ماهست ازاهل

قبله من بشما خبر میدهم خداوند وحی فرمود بجدم پیغمبر ص من اختصاص دادم ترا وعلی ع را واولاد اورا تا روز قیامت وشیعیان شمارا بده خصلت

اول ـ نماز پنجاه ویك رکعت

دوم ـ تعفیر جبینین

سوم تختم به یمین

چهارم اذان واقامه مثنی مثنی

پنجم ـ حی علی خیر العمل

ششم ـ جهر به بسم الله الرحمن الرحیم

هفتم ـ قنوت در هر رکعت دومی

هشتم ـ نماز عصر خواندن درحالتیکه هنوز آفتاب روشن وباصفا هست

نهم ـ نماز صبح خواندن درحالتیکه هنوز هوا تاریك است

دهم ـ خضاب نمودن پسرو بمحاسن بوسمه

پس کسانیکه حق مارا غصب نمودند ومخالفت کردند مارا عوض نماز پنجاه و یکرکعت نماز تراویح راگفتند عوض تعفیر جبین دست روی دست گذاشتن را درنماز گفتند

عوض تختم بیمین تختم بدست چپ را گفتند

عوض اذان واقامه مثنی مثنی اقامه وفرادا راگفتند

عوض حی علی خیر العمل الصلوة خیر من النوم راگفتند

عوض جهر ببسم الله اخفات اورا درسورتین گفتند

عوض قنوت آمین بعد ولاالضالین راگفتند

عوض نماز عصر درحالتیکه آفتاب روشن بوده باشد وقتی که آفتاب زرد شده باشد مثل پیه گاو گفتند

عوض نماز صبح درحالتیکه هوا تاریك باشد وقت رفتن ستاره ها گفتند .

عوض خضاب بسرولحیه ترك خضاب ونهی اوراگفتند

پس عرضکردیم ای آقا وسید ماغم مارا زایل نمودی الخ

پنجم دردارالسلام ثقة الاسلام نوری ازعالم بصیر ومراغب خبیر آقاسید رضا نقل فرموده

جوانی ازاعیان کردستان بجهت حاجتی آمد باصفهان ومدتی دراصفهان بود ازمن چهل تومان قرض کرد بعد برگشت پول مرا فرستاد با چهار تومان علاوه بجهت ربحش من چون چیزی طلب نکرده بودم وخودش تبرعا فرستاده بود لهذا آنوجه راگرفتم وخرج کردم

شب درخواب دیدم که کسی بمن میگویند (چگونه است حال اگر این دراهم را قرمز کنند و آنها را بیدن تو بگذارند)

قائل رانشناختم

پس مضطربانه ازخواب بیدار شدم وتا آنوقت چنین پولی تصرف نکرده بودم

ازاینواقعه قریب بهفت سال گذشت که شخصی ازمن هفتاد تومان قرض کرد رفت بولایت خودوطولی کشید بعد ازمشقت ومطالبه زیادی هفتاد تومانرا اداد وقریب بپانزده تومانهم تعارفا واحسانا داد منهم گرفتم و خرج کردم ونسیان نمودم که برای اوحیله قرار دهم

تا آن که موفق شدم بزیارت اعتاب مقدسه ائمه عراق (س) ومشرف شدم بسامری مبارک که دیدم صدیقم
جناب آخوند ملا زین العابدین سلماسی رحمة الله علیه را که مشغول است بتعمیر حرم مطهر چندروز من
آنجا توقف نمودم وشب ها میان حرم مطهر بیتوته کردم کلیددارهم درحرم مطهر را بست منهم میان
حرم مشغول دعا وزیارت بودم و گاهی که ازدعاوزیارت کسل میشدم مشغول مطالعه اصول کافی میشدم
چون آخرشب شد مراخواب ربود آمدم بزاویه پائین پای مبارك تکیه بدیوار دادم وخوابیدم ناگاه
دیدم حضرت ابا محمد الحسن بن علی ع را که میان ضریح مطهر بیرون شد و کرسی نصب شد ونشست
بالای کرسی ونورهم ازپیشانی نازنینشان تلاء لؤمیکرد بحیثیتی که ممکن نبود نظر کردن بجمال مقدسش
بمن فرمود این چه کتابیست
عرضکردم کتاب اصول کافی است
فرمود چند ورق ازآن بشمار بعدصفحه دست چپ را بجهت من بخوان تاآن که فرمود آیاهفت
سال قبل ازاین باتوعهدنکردیم که حلال نیست تصرف نمودن دراین دراهم پس چگونه است حال تو
اگراین دراهم قرمزبشود وببدن توگذارده شود بعدفرمود برخیز که کلیددار آمد که دررا باز کند پس
من سراسیمه ازخواب برخواستم بقسمیکه عمامه ازسرم افتاد ومن ملتفت نشدم ورفتم تانزدیك درب حرم
پس شنیدم صدای حرکت کلید ومشغول بودن کلیددار بباز کردن درب حرم وملتفت شدکه سرم برهنه
است وگفتم اگراینها بااینحالت مرا ببینند میگویند این شیخ دیوانه شده زود رفتم وعمامه رابسر
گذاردم وازحرم مطهر خائفا وخجلا وتائبا بیرون شدم

ششم دربحار ازخرائج راوندی ازبطریق متطیب درری روایت کرده

گفت سن من ازصدسال علاوه بود ومن شاگرد بختیشوع طبیب متوکل بودم حضرت حسن بن
علی بن محمدالرضاع فرستاد نزد بختیشوع که اخص اصحابش را روانه نمایند که آنحضرت رافصد کند
پس مرا اختیار کرد وگفت برو نزد حضرت عسگری ع آنبزرگوار امروز اعلم من فی الارض هست
مبادا اعتراضی بنمائی درآنچه امرمیفرماید پس من رفتم خدمت آنحضرت دروقتی که ازبرای فصد کردن
نیکو بود حضرت فرمودند بمان تا من ترا طلب نمایم پس دروقتی که بجهت فصد نیکو نبود مرا طلبید
وطشت بزرگی حاضر کردند وامرفرمود که رك اکحل شانرافصد نمودم بقدری خون ازرك اکحل آن
بزرگوار آمدکه طشت مملو ازخون شد فرمودسررك را ببند بستم ورفتم میان حجره وغذاخوردم وقت
عصر شد مرا حضرت طلبیدفرمودسررگرا بازکن دومرتبه اینقدرخون آمد که طشت پرخون شدفرمودسر
رك را ببند بستم بازرفتم میان حجره چونصبح شد بازمراطلبیدوفرمودسررك را بازکن بازکردم اینمرتبه مثل
شیرآن قدرآمدکه طشت مملوشد فرمود سررگرا ببند بستم حضرت یکجامه ۵۰ اشرفی بمن داد وعذر
خواهی فرمودگرفتم عرض کردم سید من امری وفرمایشی هست بفرمائید فرمودند نیکومصاحبت کن با
راهب دیرعاقول پس من رفتم نزداستادم بختیشوع وقصه را باو نقل کردم
گفت اجماع حکما هست که دربدن انسان ازهفت من خون علاوه نمیشود واین که توگفتی عجب
استواعجب آمدن شیرولبن است بعداز ۳ شبانه روز کتابها را سیر کردکه شاید برای این قصه ذکری
ببیند ندیدگفت امروز درمیان نصاری کسی اعلم ازراهب دیرعاقول نیست پس کاغذی نوشت باووه‌مطلب
راذکر کردوداد ببطریق که برود وازاو سؤال کند
بطریق رفت پای دیروفریاد زدراهب نظر کرد گفت کیستی توگفت صاحب بختیشوعم وکاغذی دارم

زنبیلی پائین کردو کاغذ رامیان زنبیل گذاردم راهب خواندهمانساعت ازدیر فرمود گفت توچنین قصدی
کردی گفتم بلی گفت طوبی لك ولامك وسوار بغله شدو بامن آمد بسامری وثلث ازشب باقی بود که وارد
سامری شدیم گفتی بخانه بختیشوع یا بخانه آقائیکه قصد کرده گفت بخانه آقامیروم قبل ازاذان صبح
رفتیم درخانه آقا پس در گشوده شدو غلام سیاهی بیرون شدو گفت کدامیك از شما راهب دیر عاقول هستید داخل شو
پس غلام بمن گفت هردو بغله را نگه بدار من درب خانه توقف کردم تاروز بلند شد دیدم راهب
بیرون شد درحالتیکه لباسهای رهبانیت را بیرون کرده ولباس سفید پوشیده گفت مرا ببر بمنزل استادت
بختیشوع چون بختیشوع اورا دید دوید بجانب او و گفت چه باعث شد که ازدین نصرانیت خارج شدی
گفت مسیح را دیدم و بدست اومسلمان شدم
استادم گفت مسیح را دیدی
گفت نظیر مسیح را دیدم چون این فصد از کسی بعمل نیامده درعالم مگر ازمسیح این آقا نظیر
مسیحست درآیات وبراهین بعد راهب تازنده بود ملازم شد خدمت حضرت عسگری را

هفتم دراحتجاج شیخ طبرسی ازحضرت عسگری ع روایتکرده که فرموده
عارف ترین مردم بحقوق اخوان وبرادران دینی خود وشدید ترین مردم دراداء نمودن حقوق
اخوانش اعظم شانا هست عندالله وکسی که تواضع نماید در دنیا از برای اخوان دینی خود پس او
درنزد خداوند ازصدیقین وازشیعیان علی بن ابیطالب ع است براستی وواردشد برحضرت امیرالمومنین
پدر و پسریکه هر دو مومن بودند حضرت امیرع درپیش پای آنها برخاست وآنها را اکرام فرمود
ودرصدرمجلس نشانید وخود حضرت مقابل آنها نشست بعد امرفــــــــــــــــرمود که طعام
را حاضر کردودستمالی که دستشان را با آنخشك کنند و قنبر خواست بدست پدر آب بریزد
حضرت ازجای خود حرکت فرمودوابریق را ازدست قنبر گرفت که آب بدست آنمرد بریزد آنمرد
خودرا بخاك انداخت عرضکرد یا امیرالمومنین ع خداوند می بیند که شما آب بدست من میریزید
فرمود بنشین ودست خودرا بشوی که خداوند به بیند تراوآنکه برادرت خدمت‌میکند ترا تاخداوند
ده مقابل عدد اهل دنیا دربهشت اجر کرامت فرماید پس آنمرد نشست
حضرت فرمود قسم میدهم ترا بحق عظیمیکه برتو دارم که دستت را براحت بشوئی چنانچه
میشستی هرگاه قنبر آب بدست‌تومیریخت آنمرد براحت دست خودرا شست چون فارغ شدحضرت امیر
ابریق را به فرزندش محمد حنیفه داد فرمود اگر این پسر تنها آمده بودخودم دستش را میشستم لکن
خداوند ابا دارد که باپدرو پسر اگر دریك مکان باشند بیکقسم معامله کردو پدر آب بدست پدرریخت
پسر آب بدست پسر بریزد بعد حضرت عسگری فرمودهر کس متابعت بنمایدامیرالمومنین را اوشیعه است
بحق وراستی انتهی

هشتم دربحار ازکتاب اکمل‌الدین‌روایتکرده
ابوالادیان گفت من خادم حضرت امام حسن عسگری بودم ونوشتجات آنحضرت را بشهرها میبردم پس
درمرض فوتش خدمتش رسیدم چند کاغذ بمن داد که ببرم بمدائن فرمودپانزده روزسفرت طول میکشد
چون روز پانزدهم داخل سامری بشوی صدای شیون از منزل من بلنداست ودرآنوقت بدن من بالای
مغتسل است ابوالادیان گفت‌ای سیدومولای من اگر این اتفاق بیفتد حجت خدا بعدازشما که خواهد
بودفرمود کسیکه ازتو مطالبه کند جواب کاغذهارا اوامام وحجت خداهست بعدازمن
عرضکردم علامت دیگر بفرما

فرمود کسیکه برجنازه من نماز بخواند اوست امام بعدازمن من عرضکردم علامت دیگر بفرما
فرمود کسیکه خبر بدهد در میان همیان چه‌چیز است وهیبت آقا مانع شد که سوال کنم چه همیان
ودر میانش چه‌چیز است
کاغذهای آقارا بردم بمدائن وجواب گرفتم ومراجعت نمودم روز پانزدهم واردسامری شدم دیدم
صدای گریه ازخانه آقا بلند است وجعفر کذاب بن‌علی الهادی ع برادر حضرت عسگری ع درب منزل
نشسته است ومردم اورا تعزیت وتهنیت میگفتند
پیش خودم گفتم که جعفر لیاقت ندارد ورفتم اورا تعظیت وتهنیت گفتم وازمن چیزی سوال نکرد
بعدعقیل خادم بیرون‌شد گفت یا سیدی برادر بزرگوارت را غسل دادند وکفن کردند برخیزو برجنازه
او نماز بخوان
پس جعفر باجمعی ازشیعیان داخل خانه شدند ناگاه دیدم جنازه حضرت عسگری ع میان کفن پیچیده
همینکه خواست جعفر تکبیر نماز بگوید طفل گندم گون پیچیده موئی بیرون شدوردا جعفر را کشید فرمود تاخر
یا عم فانا احق بالصلوة علی ابی
پس رنك ازصورت جعفر پرید وعقب ایستاد وآقا زاده برپدر بزرگوارش نماز خواندوبدن
نازنین پدررا در پهلوی قبر جد بزرگوارش حضرت هادی دفن کردند
بعد آقا زاده فرمود بیاور جواب کاغذهائی که با توهست آنهارا دادم باقا زاده ودرنفس خود
گفتم این دوعلامت وباقی ماند مطلب همیان بعد رفتم نزد جعفربن‌علی الهادی دیدم گریه میکند یکنفر
سوال کرد از جعفر که این آقازاده که بر جنازه حضرت نمازخواند که بود
گفت والله تا بحال من اورا ندیده بودم ونمیشناسم ناگاه جمعی از اهل قم آمدندوسوال کردند
ازحضرت عسگری دانستند که آنحضرت ازدنیارحلت فرموده گفتند خلیفه او کیست اشاره کردند بجعفر
رفتند نزد جعفر سلام کردند اورا تعزیت وتهنیت گفتند
بعدگفتند باما کاغذها واموالی‌هست بگو کاغذهااز کیست ومال چقدراست
جعفر از جای خود برخاست ودامنش راتکان‌داد وگفت ازما علم غیب میخواهند
ناگاه خادمی ازجانب حضرت حجت ع بیرون‌شد گفت باشما هست کاغذ فلان وفلان وهمیانی که
دراوهزار اشرفی است که‌ده اشرفی ازآنها صاف ومالیده‌شده‌است
پس کتب واموال‌را دادند بآنخادم وگفتند آنکسیکه ترا فرستاده او امام‌وحجت خداست

فصل هفتم در قبور شریفه واقعه درکاشان وشوشتر وکرمان ویزد
ذکر میشود ودرضمن چهار امر

امر اول دربعض قبور شریفه واقعه در کاشان

اما ازامامزادگان محترم جناب امامزاده معظم علی بن محمدالباقرع است وقبرشریفشان در
خارج شهر کاشانست ومعروفست‌بامزاده مشهد
در روضات فرموده که این قبر شریف ازقبور معلوم‌الانتساب‌است
واما ازعلماء اعلام قبرجناب آخوند ملامحسن بن‌شاه مرتضی ابن شاه محمود است‌الملقب
بالفیض‌صاحب وافی وصافی وغیراین دووتحصیل ایشان درکاشان بود ووقتیکه شنیدجناب علام‌فهام آقاسید

ماجد ابن هاشم بن علی الحسینی البحرانی بشیراز آمده اراده فرمود که برود بشیراز بجهت تلمذ نمودن درخدمت ایشان استخاره کرد بقرآن مجید این آیه شریفه آمد(ولولا نفر من کل فرقه منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون) بعد تفعل زدبدیوان منسوب بحضرت امیرالمومنین آمد

تقرب عن الاوطان فی الطلب العلی	وسافر ففی الاسفار خمس فوائد
تفرج هم و اکتساب معیشة	و علم وآداب و صحبة ما جد

بعد رفت بشیراز وعلوم شرعیه را خدمت آقای سید ماجد تکمیل نمودوعلوم عقلیه‌را خدمت‌جناب ملاصدرالدین شیرازی المشهور بملاصدری ودختر مرحوم ملاصدری‌راتزویج فرمود بعدبر گشت بکاشان ودرآنجا ازدنیا رفت سنه هزار ونودویك درسن هشتاد وچهار ومرقدش درکاشان‌معروفست

مولانا عبدالرزاق‌ابن‌علی‌اللاهیجی الجیلانی الملقب بالفیاض صاحب کتاب‌مشارق وگوهرمراد وسرمایه ایمان در میان قبرستان‌خارج‌شهر قم‌واشعاری در مزارش نوشته شده که‌یکمصرعش‌اینست

(بی فیض نیست هر که رود درمزار فیض)

ایشانهم داماد مرحوم ملاصدری بودند یکوقتی عیال مرحوم فیض بپدرش مرحوم ملاصدری درمقام شکوه عرضکرد که شوهر خواهر من فیاض است که صیغه مبالغه است و دلالت دارد بر آنکه بر شوهرمن که فیض است مزیت دارد ملا صدری فرمود لقب شوهر تو از لقب شوهر خواهرت بهتر است چون‌شوهر توعین فیض است‌ملاعبدالرزاق پسری‌داشت که‌بسیار فاضل بود آقامیرزا حسن صاحب جمال الصالحین وشمع الیقین وغیراین دو

مخفی نماناد که‌استخاره بقرآن مجید بعضی از اوقات‌بسیار مناسب‌میاید مثل استخاره که‌مرحوم فیض کرد منجمله در حاشیه مکاسب مرحوم‌آیت‌الله ممقانی فرموده که مرحوم شیخ انصاری رحمةالله علیه مدتی در کربلای معلی خدمت مرحوم شریف‌العلماء تلمذ فرمود و بر گشت بشوشتر ومدتی آنجا مشغول تحصیل بود بعد اراده کرد بر گردد باعتاب مقدسه بجهت تکمیل مراتب علمیه‌خودمادرشان راضی نشد آنمرحوم الحاح زیادی کرد تا اینکه والده‌شان راضی باستخاره شد استخاره کرد آیه شریفه در اول صفحه آمد (لاتخافی و لاتحزنی‌انارادوه الیك و جاعلوه من‌المرسلین) بعدکه بجهت والده‌شان تفسیر فرمودآنمخدره خیلی مسرور شد و بشیخ اذن حرکت داد

منجمله در دارالسلام ثقةالاسلام نوری ازکتاب حبل‌المتین نقل فرموده وقتی که سلطانمراد که از سلاطین‌آل عثمان بود مشرف‌شد بزیارت نجف اشرف از چهار فرسخی چشمش افتاد بگنبد مطهر حضرت امیراز اسبش پیاده شدسبب از اوسئوال کردند گفت‌چون چشمم بقبه منوره‌افتادادندامم مرتعش شد بحیثیتی که قادر بر سواری نبودم گفتند راه دور است خوبست سوار شوی گفت تفال میجویم بقرآن مجید همینکه قرآن‌را باز کرداول صفحه آمد(فاخلع نعلیك انك بالوادالمقدس‌طوی)

منجمله درکتاب(فیض قدسی نقل فرموده‌که‌شخصی از مرحوم مجلسی استدعا نمود که‌بقرآن مجید استخاره بفرماید استخاره کرد آیه شریفه آمد (جنات تجری من تحتها‌الانهار)

بعد ازچند روز آنمرد آمد خدمت مرحوم مجلسی عرضکرد شما فرمودید که استخاره‌خوبست وبدی استخاره ظاهر شد فرمود چگونه گفت استخارکردم که یك کنیز معینی‌را بخرم خریدم حال‌معلوم‌شد که در رختخواب بول‌میکند.

مرحوم مجلسی فرمود اگر مقصودت را میدانستم نهی میکردم چون درآیه شریفه‌اشاره‌بهمین مطلب است .

منجمله یکی‌ازعلماء کتاب‌قواعدعلامه‌را بکسی‌امانت‌داده بود وفراموش کرد بکه‌داد تفال بقرآن

مجیدزد آیه شریفه دراول صفحه دست راست آمد (واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت) بعد از یکنفر از تلامذه اش که شیخ ابراهیم نام بود قواعد را مطالبه کرد گفت بلی قواعد نزد من است ومن فراموش کرده بودم منجمله بعضی از ثقات نقل کردند که یکنفر از دهاقین آمد خدمت مرحوم شیخ انصاری واستخاره کرد که یك الاغی ابتیاع نماید آیه شریفه آمد (سنشد عضدك باخیك) فرمود خوبست الاغ را بخر عرضکردند بچه مناسبت میفرمائید الاغ‌ را بخرد فرمود چون اینمرد جاهل است ودر قرآن فرموده ام تحسب ان اکثرهم یسمعون اویعقلون ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا پس آدم نادان درواقع برادر الاغ است منجمله بعضی از ثقات نقل کردند که جناب سید حیدر والد جناب سیدراضی کاظمینی انبر کوچکی داشت که آتش بسر شطب خود باومیگذارد اورا گم کرد هرجا گردش کرد نیافت آخرالامر بقرآن مجید تفأل نمود اول صفحه این آیه شریفه آمد (فلما جائها نودی ان بورك من فی النار ومن حولها) پس دانستکه انبرش میان منقل آتش است خاکسترهای منقل‌را پس گردانید انبرخود را دید

منجمله ملامقیمی بوداز طلاب مدرسه دودر که در طرف بالای سر مطهر روضه مقدسه رضویه است زمین بیاضی بود وصل بمدرسه مزبوره خواست اورا بخرد و بیت الراحة بجهت مدرسه بسازد استخاره کرد آیه آمد (وانها لبسبیل مقیم) بعضی بایشان گفتند خداوند باشما مزاح وشوخی فرموده

شاید قبر جناب سید ضیاءالدین راوند ابوالرضا فضل‌الله بن علی بن عبیدالله الحسینی صاحب کتاب ضوء الشهاب و کتاب نوادر کاشان باشدواواستاد ائمه عصر خود بود واو باعلو نسب دارای کمال فضل وحسب بود واو ازاساتید ابن شهر آشوب وشیخ محمد بن الحسن والد خواجه نصیر طوسی بود

درمجالس المومنین از کتاب نواقص الروافض میرمخدوم شیرازی نقل کرده که اهل کاشانرا گمان آنستکه ابولولو که قاتل خلیفه ثانی است چون خلیفه رامقتول نمود گریخته بکاشان آمد واز ترس آنجا پنهان شد اهالی کاشان اورا تعظیم وتکریم نمودند واز شر اعداء محافظت کردند تا آنکه در آنجا وفات نمود مزار اودرخارج شهر کاشانست وازاو تعبیر میکنند به باباشجاع الدین واهل کاشان بسیار دشمن خلیفه دوم هستند اینست که ملا حیرتی گفته

خوارم اندر ولایت قزوین چون عمر در ولایت کاشان

چنانچه اهل سبزوار خیلی عداوت دارند باخلیفه اول چنانچه مثنوی گفته

سبزواراست این جهان کج مدار ماچه بوبکریم دروی خوار وزار

ایضا درکاشانست قبر محتشم شاعر صاحب دوازده بند معروف واومعاصر بود بامحقق کرکی

امر دوم در بعضی ازقبور شریفه واقعه درشوشتر

اول درکتاب تحفة العالم سبط قاضی نورالله شوشتری فرموده که در خارج شهر دزفول است قبر جناب محمد بن جعفر الطیار

دوم در مجالس المومنین است که در قبله شهر شوشتر است قبر جناب عبدالله بن حسن الدکة ابن الحسین الاصغر بن زین العابدین علیه السلام و بقعه‌ای عالی دارد که اورا مستنصر بالله عباسی بنا نمود لقبش زین العابدین است وبقعه‌اش اولین بقاع شوشتر است .

سوم درشوش که نزدیك شوشتراست وفعلا ازتوابع حویزه است تل خاکیست و بالای آن تل خاکست **قبردانیال پیغمبر ع**

چون دانیال وعزیزرا بخت‌النصراسیر کرد وخداوند نجات داد ایشانرا ازچنك آنملعون دانیال درناحیه شوش ازدنیارفت وآنجا دفن شد ومرقد شریفشان مورد توجه واستجابت دعا هست و کرامت زیادی هم ازقبرشان بروزمیکند

چهارم دررجال است که بواء مالك الانصاری برادرانس بن مالك که درجنك احد وغزوهٔ خندق حاضربود دریوم تستر شهیدشد

ازرجال کشی نقل کرده فضل بن شاذان فرموده ازسابقینی که رجوع کردند بحضرت امیرالمؤمنین ع بواءبن مالك بود

پنجم السیدالاجل الامجد **سید نعمت‌الله ابن سید عبدالله الحسینی الموسوی الجزایری** صاحب کتاب انوار نعمانی وغیراو

ولادتش درقریه صباعیه بود (ازقرای جزایر) درحدود سنه ۱۰۵۰ هجری ورحلتش درقریه جایدر بود شب جمعه ۲۳ شوال سنه ۱۱۱۲ واو از تلامذهٔ مرحوم فیض بود وآخرالامر عمده تلمذش خدمت مرحوم مجلسی بود واجداد گرامش صاحب کرامات بودند

درسابق معاهده ایشانرا با مرحوم مجلسی وخوابدیدن ایشان مجلسی راذکرشد

درمستدرك نقل فرموده یکی ازاجدادش که ملقب بود بشمس الدین گاوی داشت که رفته بود بصحرا بچراکردن شیری آمد واورا پاره کرد وبسراوایستاد وازگوشتش چیزی نخورد خبر بشمس الدین دادند ریسمانی که گاورا می بست گردن شیررا باوبست واورا برد بمنزل خود وبست بجای گاو وگفت این شیر باید بعوض گاو بجهت من زمین راشیار کند

مردم متحیرانه باونظر میکردند همسایها گفتند این نمیشود وما ازاینشیرمیترسیم از اینجهت سید شیررارها کرد

ششم جناب شیخ زین‌الدین ابوالحسن علی بن هلال الجزایری صاحب کتاب سرالفرید فی علم التوحید استادشیخ محمد بن ابی جمهورالاحسائی وشیخ علی بن عبدالعال الکرکی وشاگرد شیخ اجل احمدبن فهدالحلی

سیدجزایری درکتاب انوارنعمانی فرموده بعضی ازثقات حکایت کردند که شیخ علی بن هلال الجزایری تسبیح حضرت صدیقه‌طاهره ع رازیاده بریکساعت‌طول میدادچون هرذکری‌اذکارش راکه بزبان جاری میفرمود اشکش جاری میشد

تاریخ ولادت ورحلت ومحل دفنشان معلوم نیست ومحتمل‌است که درحدود شوشتر باشد

امرسوم درقبورمعاریف وبزرگان واقعه‌درکرمان

اول دریکفرسخی شهر کرمان است مقبره‌ایکه منسوبست **بجناب محمد بن موسی بن جعفرع**

درسابق معلوم شد که حضرت موسی بن جعفر ع المسمی بمحمد یکنفر بوده که برادر ابوینی جناب احمد شاه چراغ است که قبرشان درشیراز است

دوم درچوپار که پنج فرسخی کرمانست قبریست منسوب بجناب **حسین بن موسی بن جعفر ع**

سوم درخبیث کرمانست قبر جناب **بابا زید محمد بن علی الخارص بن محمد الدیباج بن جعفر الصادق ع** چنانچه درعمدة الطالب است

چهارم درسیرجان کرمانست قبرجناب **علی بن ابراهیم بن موسی الکاظم ع کذافی کتاب بدایع الظهور**

پنجم درکرمان قبرسید جلیل جناب **احمد بن علی بن الحسین بن علی مهنا الحسینی** صاحب کتاب عمدة لطالب وبحر الانساب رحلتش درکرمان بود سنه ۸۲۸

ششم گویا قبرابراهیم معبر کرمانی هم درکرمان باشد و بدانکه در میان معبرین ابن‌سیرین ازهمه اعلم بوده وجهت این که تعبیرروزی ابن‌سیرین شد چنانچه بعضی ازعلماء نوشته‌اند این بود که ابن سیرین دراوائل امر مشغول بکسب بزازی بود وجمال نیکی داشت زنی عاشق او شد باز گفت او اجناس بزازی بیاور بمنزل ما تا ازتوخریداری نمایم ابن سیرین اجناس برداشته بخانه اورفت همینکه نشست زن وارد شد باودر کمال زیبائی وازوی کام خود را خواست ابن‌سیرین هرقدرمذمت از زنا کرد فایده نبخشید ابن‌سیرین ببهانه‌ای ازنزد وی بیرونشد وبدن خود را آلوده بنجاست نمودچون نظرزن بوی افتاد وآن‌هیئت قبیحرا دیدازاومتنفرشد واورا از منزل خود بیرون کردواز اجناس‌خود چشم پوشید

هفتم درماهان کرمان که در ۷ فرسخی کرمانست **قبرشاه نعمت‌اله ولی** است که سرسلسله شاه نعمت‌اللهی است وبقعه وبارگاهی دارد وموقوفات زیادی هم دارد ولقبش نعمة‌الدین است و از اولاد جناب محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق استولادتش درسنه ۷۸۰ درشهرحلب ورحلتش درپنجشنه ۲۵ ماه رمضان سنه ۸۳٤ بوده درماهان کرمان

درریاض‌السیاحه‌است که ایشان درزمان شاهرخ بن امیرتیمورمدتی درهرات ساکن بود روزی میرزاشاهرخ ازآنجناب سؤال نمود گفت باآنکه شمامعروف هستید بولی چرا با امراء دولت ما مجالست‌نموده ولقمه شبهه‌ناك میل میکنید آنجناب فرمود

گرشوداز خون دو عالم مال مال　　کی خورد مرد خدا الا حلال

سلطان ازاین ادعا خوشش نیامد ودرمقام امتحان بر آمد بیکی‌ازملازمانش فرمودبرود برهٔ بستم گرفته بیاورد وبطباخ دهد که طبخ کند اوهم رفت وبره را ازبیوه زنی جبراگرفته آورد داد بطباخ طبخ کرد چون طعام راگستردند دروقتیکه شاه نعمت اله سرسفره حاضر بودآن بره طبخ شده را آوردند شاهرخ بجناب شاه نعمت الله تکلیف کرد ایشانهم میل فرمودند

شاهرخ فرمود طعام حرام میخوریدوحلال میپندارید بعد شاهرخ بجهت‌والی قصه‌گرفتن بره‌را ازبیوه

زن نقل کرد آنجناب فرمود ایسلطان تحقیق این مطلب را بفرماتا برشما مکشوف شود شاید در ضمن این حکمتی باشد میرزا شاهرخ امر فرمود که بیوه زن راحاضر کردند وماجراازاو سوال کرد گفت من پسری دارم کهمدتی غائب شده خبر ناخوشی اورا شنیدم خیلی مشوش شدم نذر کردم کهاگر خداوند فرزندم را بسلامت بمن برگرداند همین بره را نیاز شاه نعمت‌الله ولی بنمایم وروز گذشته فرزندم بسلامتی وارد شد میخواستم بره را بجهت ایشان ببرم ملازمان سلطان بره را ازمن گرفتند سلطان منفعل شد آنجناب طبع خوبی داشت واین رباعی را درمدح حضرت امیرع گفته

آنشاه کهاو قسیم نار است وجنان	در ملك وملك صاحب سیف است وسنان
ملك دوجهان‌ازآن اوهست بلی	آن را بسه نان گرفت و این را بسنان

درشهر کرمان قبر مشتاق علیشاه است که اورا بامرجناب آخوند ملا عبدالله کرمانی کشتند قبرش بقعه وبارگاهی دارد وقتلتش درسنه هزار ودویست‌وبیست‌وشش اتفاق افتاد

دربم که ازاجل شهرهای کرمان است قبر عبدالله بن‌عامر کریز میباشدگویند که فتح کرمان بدست اوواقع‌شده وبعضی گویند که فتح کرمان بدست‌عمر بن عبدالعزیز واقع شده و درمسجدجامعش گویند منبریست که او منسوبست بعمربن عبدالعزیز و بر محرابهم اسم‌او نوشته شده

امرچهارم درقبور معاریف ازعلماء که واقع است در یزد

اول السید الورع‌الفاضل آقا میرزا سلیمان الحسنی الحسینی الطباطبائی النائینی الاصل یزدی المسکن والخاتمة که ازاجلا علماء بود رحلتش دریزد درحدود سنه هزارودویست و شصت ومرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام درخواب‌دید کهعصایش بدون‌جهت ازدستش افتاد سیدحجةالاسلام هول عظیمی کرد همانروز یا چند روز بعد خبر فوت‌سید ازیزد رسید

دوم المولی عبدالله بن شهاب‌الدین حسین الیزدی الشهابادی المنطقی صاحب حاشیه ملا عبدالله درمنطق وغیرآن وایشان در عراق عرب از دنیا رفتند در اواخر سلطنت شاه طهماسب سنه نهصد وهشتاد ویك ومدفنش درجوار ائمه عراق سلام‌الله علیهم بوده

سوم العالم الجلیل جناب آقاملاحسن یزدی صاحب‌مهیج‌الاحزان

درکتاب القصص العلماء است ماملخصه کهفتحعلیشاه حاکم ظالمی فرستاد بیزد اهل بلد را از کثرت ظلم خود مستاصل نمود اهل یزد بسلطان شکایت کردند سلطان اعتنائی بآنها نکرد جناب آخوند امر فرمود که رعیت اجمالا اورا ازبلد اخراج نمایند اورا درکمال فضاحت خارج نمودند حاکم رفت نزد مرحوم فتحعلیشاه وشکایت نمود ازدست آخوند ملاحسن سلطان جناب آخوند را احضار بطهران فرمود چون ایشان وارد شدند سلطان خیلی بجناب‌آخوند تعیر وتشدد نمود ایشان فرمودندچون حاکم ظلم‌زیادی کردورعیت رامستاصل نمود وشماهم‌بعرایضشان گوش ندادید من امر باخراج او نمودم‌تشددوتعیر سلطان‌زیادترشدوامر کردفلکه حاضر کنید وپاهای آخوند را بفلکه ببندید چون پایش را بفلکه بستند سلطان روکرد بامیرالدوله گفت شاید‌تقصیراز رعیت بوده وجناب آخوند تقصیری نداشته‌ومقصودش تلقین جواب بود بجناب آخوند

جناب آخوند در زیر فلکه گفت من امر کردم باخراج او بجهت ظلم زیادی که کرد پس سلطان اشاره کرد بامین الدوله که شفاعت کند ازجناب آخوند شفاعت کرد وجناب آخوند را ازقیدفلکه رها نمودند تشریف برد بمنزل خود چون شب شد سلطان درعالم خواب خاتم النبین رازیارت کرددیددوشصت پای حضرت پیغمبر ص بسته است سلام کرد حضرت ازاو اعتراض فرمود

عرضکرد تقصیر من چیست که پاهای شمارا بسته

فرموند توبستی پاهای مرا بیستن پاهای ملا حسن سلطان خائفا ازخواب بیدارشد چون صبح شد نهایت تعظیم را ازآخوند نمود وخلعت فاخری بجهت ایشان فرستاد وخواهش کرد که مراجعت بفرمایدبیزد جناب آخوند ابا وامتناع فرمود بعد خواست دخترش ضیاءالسلطنه را بعقدپسراودرآورد جناب آخوند راضی نشدند وددراواخر عمرش مجاور کربلای معلی شد تا ازدنیا رحلت فرمود

چهارم العلام الفهام حجة الاسلام آقا میرسیدعلی الیزدی الحائری وآنمرحوم استادحقیر بودند واز تلامذه مرحوم علام فهام آخوند ملاحسین اردکانی بودند ودر کربلای معلی نماز جماعت بسیار با شکوهی داشتند ودرعشر اول ماة رابع عشر بعنوان مجاورت مشرف شدند بمشهد مقدس وبعدمرحوم آیةالله حاجی میرزاحسن شیرازی خیلی ازخواص مقلد ایشان شدند بعد تشریف بردند بیزد و درسنه هزار وسیصدوسی که خبر توپ بندی گنبد مطهرحضرت رضاع راشنید درآنجا از دنیا رحلت فرمود

پنجم الفاضل النحریر **حسین بن معین الدین المیبدی** صاحب کتاب هدایة در حکمت وکلام وغیرآن (میبد قریه است درده فرسخی یزد)

درروضات ازتصنیفات ایشان نقل کرده روی الترمذی عن انس بن مالك عن النبی ص انه قال رحم الله علیا اللهم ادرالحق حیث داروما احسن انه یخرج من الحروف النورانیة المقطعة الواقعة علی انه قال السور القرآنیه بعد انحذاف مکرراتها صراط علی حق نمسکه

وقال فی مدحه بالفارسیه

ای مصحف آیات الهی رویت   وی سلسله اهل ولایت مویت
سرچشمه زندگی لب دلجویت   محراب نماز عارفان ابرویت انتهی

بدانکه بعضی از اشعار ازایشان نقل شده که مشعراست برتشیعشان میگوید

اهوی النبی محمدا و وصیه   و ابنیه و ابنته البتول الطاهره
اهل العباء واننی بولائهم   ارحو السلامة و النجاه فی الاخره
واری محبةً من یقول بفضلهم   سببا یجیر من السبیل الجائره
ارجو بذاك رضی المهمن وحده   یوم الوقوف علی ظهو الساهره

(این اشعار از ابن درید است چنانکه درترجمه ابن درید ذکر سده وعجب آنستکه خودحضرت مستطاب مولف هم نسبت باو داده دراواخر فصل هشتم ازباب دهم گویا غفلت شده ولد مولف)

وگویا ایشان ازعلمای اواخر ماة ثامنه واوائل ماة تاسعه بودند

وبدانکه دریزد قریب پانصد خانه گبر وزردشتی است وقلیلی هم یهودی دارد وزردشتی ها بنبوت زردشت معتقدند

زردشت درسلطنت گشتاسب بن لهراسب بن اردند شاه بن کی نسین بن کیقباد مدعی

نبود شد و کیقباد اول از سلاطین کیان است

گشتاسب که پنجم از سلاطین کیانست بوی گروید و بدینواسطه دین مجوس که گبر و آتش پرستی باشد رواج ورونق گرفت.

در روضة‌الصفا است زردشت چون مهارت تامهٔ در علم نجوم داشت فهمید که شخصی بنبوت مبعوث خواهدشد که حضرت عیسی باشد بتبلیس ابلیس لعین ادعا کرد که آن کس خود او میباشد از میان آتش شیطان با او مخاطباتی کرد زردشت آن کلمات را جمع نمود و او را زند نام نهاد بعد اورا شرحی نوشت و اررا پازند نامید این بود که مردم را بآتش پرستی دعوت نمود و در اطراف و اکناف عالم مجوسین آتشکده‌ها ساختند و دین مجوس‌را ترویج نمودند

در ریاض‌السیاحه است در محل تولد زردشت اختلافست بعضی میگویند از اهل زابل است (محال وسیعه ایست در جنوب بلخ و اسم قصبه‌اش غزنین است) بعضی میگویند ازولایت ری‌ظهور نمود بعضی میگویند مولدآن آذربایجان است.

گشتاسب پدر اسفندیار بود و او مرد بسیار شجاعی بودگشتاسب بحیل پسرش رامطیع‌خود نمود و چون رستم بن زال بن سام نریمان ازگشتاسب بود اسفندیار را فرستاد بسیستان بمحاربه رستم درآن محاربه اسفندیار کشته شد.

گشتاسب تاج کیانی را به بهمن پسر اسفندیار بخشید وخود انزوا اختیار نمود اسم بهمن اردشیر است.

بهمن بخونخواهی پدرش لشگری بسیستان فرستاد و فرامرز پسر رستم را مقتول نمود وپدر رستم زال را اسیر کرد و بخت‌النصررا ببیت‌المقدس فرستاد واوقتل وغارت زیادی از اهل‌بیت‌المقدس نمود می‌نویسد صد هزار بچه‌صغیر را ازاهل بیت‌المقدس اسیر نمود.

در اوایل سلطنت بهمن رستم زال درکابل بحیله برادرش کشته شد و جسد را آوردند در سیستان دفن کردند مدت زندگانی رستم ششصدسال بود

نظیر این حکایت زردشت حکایت میرزا علی محمد باب

چنانچه جناب حجت‌لاسلام آقا میر سید علی یزدی درکتاب الهام الحجت از جماعت کثیرهٔ استماع فرموده من‌جمله از عالم فاضل جلیل حاجی میرزا سید حسین وامق که شفاها از ایشان‌شنیده بود که فرمود در سنه هزار ودویست وهفتاد از جناب آخوند ملاصادق یزدی که اسمش موافق با مسمی بود حکایت ظریفه استماع شد.

گفت اوقاتی که من در برد مشغول تحصیل بودم مزاجم بهم خورد بطوری که از ابناء نوع متوحش بودم وعزلت مینمودم.

تاکار بجائی رسید که توقف در شهر یزد ممکن نشد رفتم بقریهٔ از قراء یزد درآنجا هم باکسی معاشرت نداشتم روزها میرفتم بقبرستان خارج ده تنها بسر میبردم.

روزی ندائی شنیدم که کسی باسم مرا صدا میزند هرچه نظر کردم کسی را نداشتم‌مکرر ندا میشنیدم وشخصش‌رانمیدیدم متفکر و متحیر شدم

گفتم ای نداکننده من ترا نمی‌بینم تو کیستی و چه مطلب داری

جواب داد ملك‌الموتم و بقبض روح تو مأمورم بهیات‌محتضر بخواب تا روحت را قبض کنم

پس روی بقبله خوابیدم و دامن خودرا بصورتم افکندم طولی کشید
گفتم چرا مشغول قبض روحم نمیشوی
گفت الحال موت تو بتاخیر افتادتابروی بخانه خود وجمعی از عدول را حاضر بنمائی ووصیت کنی
گفت برخاستم رفتم بمنزل وصیت نمودم و باطاق خلوت خوابیدم گفتم بسم‌الله روح مرا قبض کن
در جواب گفت ندا حاصل شد و موت تو بتاخیر افتاد چون باید بمقامات و مراتب عالیه برسی و ترقیات کلی از برای تو حاصل شود.
چند روزی از همه‌جا با هم صحبت میداشتیم مکرر مرا تسلی میداد ومیگفت مردم درباره تو گمان بد مینمایند لکن تو اندیشه مکن که عنقریب صاحب مقاماتی خواهی شد
تا آنکه شبی احساس نمودم که چیزی بپای من خورد من‌مثل آنکه کسی سرپائی بمن بزندصدائی بگوشم رسید که برخیز و تهجد بجاآور برو بپشت بام و اذان بلند بگو
موافق آنچه گفت عمل نمودم
بعد از فراق از اذان اسم چند نفر را شمرد وگفت اینها بخانهٔ تو می آیند و بتو اعتراض مینمایند اعتنائی بآنها مکن که باید ترقی کلی بکنی
طولی نکشید که همان اشخاص آمدند واعتراض نمودند که این اذان تو مخالف باشریعت بودیکی از آنها اصرارش از باقی زیادتر بود.
بمن گفت باو بگو در خلوت مرتکب چنین خلاف شرعی میشوی و مرا از عبادت منع میکنی
آخوند گفت بمحض آنکه من این سخن را بآن شخص گفتم دیدم درحالش قلق واضطرابی حاصل شد و بی‌نهایت خجل شد بنوعی که سر بزیر افکند ودیگر سخنی نگفت.
بالجمله چند روز باین‌منوال گذشت که هرروز و هرشب صدا میشنیدم و مرا امر ونهی مینمودند و از مغیبات بمن خبر میداد.
روزی شهرت یافت که‌شخصی درسفر تبریزفوت شده بمن گفت این‌خبر اصلی ندارد وچندروزدیگر کاغذش میآید ومطالبش چنین وچنانست
بعد از چند روز بهمان قسم که خبر داده بود کاغذ رسید
دیگر انتشار یافت که شریعتمدار آخوند ملامحمدتقی عقدائی برحمت خدا رفته
بمن گفت این خبر کذبست وآخوند درحیاتست و اینمرض خوب میشود بعد ازچندروزخبررسید که آخوند زنده است وخوب شده
گفت یکوقتی هیولائی در هوا مشاهده کردم درنهایت نزدیکی ونهایت لطافت که بامن‌مکالمه مینمود ومرا امر ونهی میکرد و ترغیب مینمود که عمل باینها موجب‌رسیدن بمقامات عالیه است
اندك اندك حالت تجرد من بجائی رسید که بنظر میآمد جمیع اقالیم و بلاد وخلایق‌رامشاهده مینمایم و همه درپیش نظرم میباشند وبنظر میآید افلاك‌را مشاهده میکنم که درحرکت میباشندگاهی میدیدم یکنفردرحال‌حرکت توقف‌مینماید فورامیافتاد ومیمرد ومکرر خبر از فوت بعضی میدادو بعدخبر موافق میرسید
تا وقتی مرا امر نمود که شخصی‌را از بالای بام بزیر اندازم
ترسیدم و بحرفش عمل نکردم
وقت‌دیگر بمن خبردادامام غائب (عج) در مکه‌ظهور فرموده وتو بایدبروی بحضورشان‌هرگاه

میخواهی ترا با بر سوار کنم هر گاه میخواهی صلوات بفرست و برهوا راه برو
گفتم هرچه تو بهتر میدانی
گفت برو بالای بام وصلوات بفرست و برهوا راه برو
بالای بام رفتم وصلوات فرستادم آمدم تالب بام ترسیدم ایستادم
گفتم میترسم بروم گفت نترس برو قبول نکردم
مدتی بامن محاجه کرد تا مایوس شد
گفت باید تو بمقامات عالیه میرسیدی ولکن درفلان امروفلان امر مخالفت نمودی وپای ببخت خود زدی من ازپیش تو میروم بنزد میرزا علی محمد شیرازی که اوقابلیت دارد
جناب آخوند گفت دیگر من آنصورت را دیدم ازاهل منزلش خواهش نمودم که گوشتی را بریان نمودند وقدری استشمام نمودم وقدری خوردم تا کم کم مزاجم باعتدال آمد آنوقت ملتفت شدم که مرا بچه امور مخالف شرع امر مینموده ودر آنحالت ملتفت نبودم شکر الهی را بجای آوردم
بعد چندی خبر میرزاعلی محمد شیرازی منتشر شد ومن دانستم که او بر باطل است وسابقا من اسم اورا نشنیده بودم انتهی

خاتمه در بعضی از قصص وحکایات متعلق بعالم برزخ

بدانکه ازوقت مردن تا روزقیامت اسمش عالم برزخ و عالم قبر است درعالم برزخ ارواح منتقل میشود بابدان مثالیه وانها قوالبی است شبیه بهیاکل عنصریه ولکن الطفند ازابدان عنصریه پس اوعالمیست بین مجردات وماديات كه قادرنددرآن عالم برطیران درهوا وقطع مسافات بعیده را در زمان قلیلی وقتیکه خارج شدند ارواح از اجساد عنصریه وداخل بشود در قالب مثالیه طیران میکنند بعالم ارواح پس اگر مومن باشد میرود بوادی السلام که بهشت دنیا باشد خداوند اورا درپشت کوفه خلق فرموده وازنظرمردم پنهان کرده ومومنین دربهشت دنیا متنعمند بتمام نعمتهائی که دربهشت آخرتست
واگر کافر باشد میرود ببرهوت که وادی است ازحضرموت که بلاد یمن است وروح درعالم برزخ که متعلق است بابدان مثالیه علاقه دارد بابدان عنصریه که درمیان قبور ساکنست لکن سوال نکیرین وفشار قبر مال ابدان عنصریه است که در میان قبورند چنانچه حشر درقیامت وتنعم وتعذیب در آخرت نیز مال ابدان عنصریه است نه مال ابدان مثالیه
در فروع کافی ازحبة العرنی روایت کرده گفت بیرون شدم باحضرت امیرالمومنین ع به بهشت کوفه پس حضرت در وادی السلام توقف فرمود گویا باجماعتی صحبت میفرمود من ایستادم خسته شدم بعد نشستم تا کسل شدم باز ایستادم
عرضکردم یاعلی من مهموم شدم ازطول وقوف شما ساعتی بنشین وراحت بفرما ورداى خود را انداختم که حضرت برروی آن بنشیند
فرمود ای حبه نبودن این توقف من مگر صحبت کردن بامومنی یا موانست با او
عرضکردم مومنین باشما صحبت میکردند
فرمود بلی وهرگاه پرده برداشته شود می بینی آنهارا که حلقه حلقه دوریکدیگر نشسته اند وبا

یکدیگر صحبت میکنند

عرضکردم اینها اجسامند یا ارواحند

فرمود ارواحند ومومنی نیست که‌در بقعهٔ از بغاع زمین بمیرد مگرآنکه بروحش گفته میشود ملحق بشو بوادی السلام بدرستیکه او بقعه ایست ازبهشت عدن

وایضا ازحضرت صادق ع روایتیکرده

فرمود وقتیکه میت ازدنیا میرود سوال‌میکنندازاو ازگذشتگان‌وباقیماندگان پس اگربگوید مرده‌است وبرآنهاوارد نشده‌میگویند (هوا هوا) وبعضی ببعضی میگویند(این میت‌رابحال خودواگذارید تا ازسختی جان دادن آرام شود

ودر روایت دیگر فرمود وقتیکه روح مومن وارد شود بارواح بیگدیگر میگویند واگذازید اورا بحال خود که‌ازهول عظیمی خلاص شده

بعد سوال میکنند از تازه وارد (فلانکس چه‌شد)

اگر آن تازه وارد شده‌بگوید اوزنده است امید واری دارندکه‌برآنها وارد شود

واگر خبر بدهد ازدنیا رفته چون برآنها وارد نشده میگویند (هوی هوی)

ذکر میشود حکایات‌وقصص متعلق بعالم برزخ درضمن اموری

امراول دربعض از حکایات داله برنقل ارواح مومنین بوادی السلام

اول در دارالسلام عراقی ازجناب مولانا مهدی النراقی نورالله مضجعه نقل فرموده

یکوقتی قحطی شدیدی درنجف اشرف واقع‌شد ومن عیال واطفال داشتم رمن‌امرمعاش‌سخت شد یکروز رفتیم بوادی السلام که هم وغم من از زیارت مومنین برطرف شود

ناگاه دربیداری دیدم جنازه ای را آوردند بوادی السلام‌وداخل نمودند درباغ‌وسیعیکه بزبان توصیف‌نمیشود بعد اورا داخل نمودند درقصرعالی که مزین‌بود بانواع زینت وفرش‌واثاثیه که واصفون از توصیف آنها عاجزند

گفت منهم عقب اوداخل آن‌قصر شدم دیدم جوانی بزی سلاطین بالای کرسی مرصعی از طلا نشسته چون نظرش بمن افتاد سلام کرد مرا باسم نداکرد وبسوی خود دعوت کردوبجهت تعظیم من ازجای خود حرکت کرد ودست‌مرا گرفت وپهلوی خود نشانید ومرا تعظیم‌وتکریم زیادی‌نمودوگفت شمامرا نمیشناسید من صاحب جنازه هستم که‌الان اورا داخل وادی السلام نمودند اسم من فلان واز فلان بلد هستم واین جماعت که بامن بودند ملك نقاله‌هستند که مرا ازبلدم باین بهشت برزخ آوردند

چون اینسخن را از اوشنید حزن‌والمم برطرف‌شد ومیل کردم‌بگردش نمودن میان بهشت‌برزخ ناگاه دیدم پدر ومادرم وبعضی از ارحامم درمیان قصور نشسته‌اند پس باسرور وفرح ازمن‌استقبال نمودند واز حال ارحام سوال کردند

من دربین جواب دادن‌ازشدت فقروگرسنگی اطفال بجهت آنها ذکر کردم

پس پدرم اشاره کرد باطاقی وقبه که دراو برنج بودفرمودآنچه میخواهی از این برنجها بردار

پس من خوشنود شدم وداخل‌آنقبه شدم‌عبایم را پهن کردم‌واو راپراز برنج نمودم‌وآمدم‌بنجف

اشرف ومدتی زندگانی میکردیم وهیچ ازاو کم نمیشد آخرالامر عیالم مرا ملجا کرد تا قضیه را برای او نقل کردم وقتی که رفتم سر برنجها دیدم که هیچ نیست

دوم ایضاً دردارالسلام عراقی ازمرد صالحی ازمتوطنین نجف اشرف نقل کرده

گفت من قریب بمغرب دروادی السلام بودم دیدم مردی درغایت حسن ونهایت عظمت باجماعتی سوار براسبهای نجیب آمدند بوادی السلام

پس من نزدیك رفتم وسلام کردم

یکی ازآن سوارها بمن گفت ما ملائکه نقاله هستیم واین کسیکه جلوما هست ازاهل اهواز و حویزه است اورا آورده ایم بوادی السلام توهم با ما بیا

گفت چون من با آنها قدری راه رفتم دیدم مکان واسعی که مثلش در لطافت هوا وحسن ندیده بودم دیدم یکنفر ازاسب پیاده شد وآن سوار را هم پیاده کرد وداخل کرد اورا درقصر عالی که مفروش بود بانواع فرشها واقسام زینتها واورا درصدرمجلس نشانیدواوراتحیت داد بانواع تحیات وانواع میوه ها واقسام ماکولات که لایق سلاطین بود نزد اوحاضر کردند

آن مومن اهوازی هم شروع نمود بخوردن وبمن هم تکلیف خوردن کرد

بعدگفت آیا میدانی سر آنکه‌این مکاشفه برتو ظاهرشد چه بود

گفتم نه

گفت سرش این بود که پدرت ازمن چندمن گندم طلبکار بود وچون خداوند خواست نعمت خود را برمن تمام کند من ترا دیدم که گندمی که ازمن طلبکارهستی بتوبدهم که ازنعمت من چیزی کم نشود

پس بیکنفرازکسانی که دراطرافش بودند امر کرد عبای مرا پرازگندم کردند

یکمرتبه نظر کردم دیدم نه‌ازآن اوضاع چیزی میبینم ونه‌ازآن‌اشخاص کسی رامیبینم مگرهمان عبا وگندم را

پس عبا وگندم را آوردم بنجف اشرف وبخانه خود گذاردم او را آرد نمودم ومدت زیادی اوراطبخ نموده میخوردیم وابدا چیزی ازاوکم نمیشد تاوقتی که‌مطلب‌شایع شدومردم فهمیدندیگر چیزی ازآن‌آرد درخانه‌ندیدم

وبعضی ازاعلام نقل کردند که‌آن مرد اهوازی یا حویزاوی ازعوام شیعه بوده وازعلماء وسادات نبوده

سوم ثقةالاسلام نوری دردارالسلام ازشیخ‌جوادبن شیخ حسن‌النجفی نقل فرموده ازشیخ محمد تقی ملقب بملاکتاب وملخصش اینست

جناب شیخ مهدی ملاکتاب برادرزاده شیخ محمدتقی ملاکتاب‌عزم نمودزیارت بیت‌الله‌الحرام را دراواخر عمرش

من بایشان گفتم اگربزیارت سیدالشهداء ع بروید درایام عرفه درك میکنید ثواب زیارت حج را یا زیاده نظر باخبار کثیره

فرمود دوچیز مرا وادارنمود برفتن حج

یکی اشتیاق بآن روضه بهشتی که مختص است بکسیکه در راه مکه ازدنیا برود شاید منهم در ایاب وذهاب از حج ازدنیا بروم

دوم فائز شدن باجتماع باحضرت بقية الله درمکان وزمانیکه آنحضرت درآنمکان ومکان تشریف دارد که عصر روز عرفه باشد درعرفات (چون بمقتضای روایات آنحضرت روز عرفه در عرفات همه ساله حاضر میشود اگرچه شخص شان ازنظرها مخفی است)

پس آقا شیخ مهدی باجمعی روانه شد بمکه معظمه وبهمراهانش میفرمود روز عرفه مرابخود بگذارید وکسی تجسس ازمن نکند

چون بعرفات رسیدند جناب شیخ مهدی راندیدند وهرقدر اصحابش ازاو تجسس نمودند وخودرا بتعب انداختند درطلب ایشان خدمتش نرسیدند

وقتیکه ازمکه برگشتند وببلاد نجد (جبل) رسیدند شیخ مریض شد ومرضش شدت کرد تا ازدنیا رحلت فرمود چون طائفه وهابیه حمل جنازه راازبلدی ببلدی بدعت میدانند مرحوم شیخ را در همانجا که فوت کرده بود دفن کردند وآثارقبرش رامحو نمودند

چون صبح شد اصحاب شیخ خیلی محزون بودند ازدفن ایشان دربلاد خبیثه وموفق نشدن بحمل جنازه را بنجف اشرف

شیخ محمود عبودی که ازرفقای سفر جناب شیخ بود گفت دیشب جنازه شیخ رابردند بنجف اشرف بقیه رفقا گمان کردند ایشان خوابی دیده‌اند یا مقصودشان آنستکه خداوند تعالی ارواح مومنین را باجساد مثالیه میبرد بوادی السلام

فرمود نه اینقسم نبوده ومن بچشم خود دیدم که چون قدری ازشب گذشت وشماها خوابیدید من بیدار بودم دیدم چند نفر با اسبهای زین کرده آمدند سر قبر شیخ من ازجای خود حرکت کردم گفتم شما بجهت چه آمده‌اید اینجا

گفتند آمده‌ایم جناب شیخ را ببریم بجوار حضرت امیر المومنین ع

نظر کردم دیدم خود جناب شیخ دربین آنسوارها بر اسبی سوار است چون اورا دیدم رفتم بجانب ایشان گفتم منهم باشما میآیم

گفتند برگرد ورفتند روبنجف اشرف

من چند قدمی پشت سرشان رفتم پس شیخ بجانب من نظر فرمود گفت برگرد ودل خوشدار که تو روزسوم نزد ما میآئی

چون روز سوم شد شیخ محمود عبودی ازدنیا رحلت فرمود وملحق شد بمرحوم شیخ مهدی ملا کتاب انتهی

ازاین حکایات چنین استفاده میشود که بعضی رابا بدن عنصری ملائکه نقاله میبرند بنجف اشرف

چهارم ایضا ثقة الاسلام نوری در دار السلام ازفخر الشیعه الحاج مولا علی بن حاجی میرزا خلیل الطهرانی از بعضی از ثقات تلامذه استاد الکل الوحید البهبهانی نقل فرموده و مرحوم حجة الاسلام حاجی میرزاحسین حاجی میرزا خلیل میفرمود که آن ناقل مولی محمدکاظم هزارجریبی بوده صاحب تصانیف کثیره گفت

من درمجلس درس استاد اکمل آقای بهبهانی بودم درمسجد پائین پای صحن مقدس کربلای

معلی ناگاه مرد زوار غریبی که درزی لباس توابع آذربایجان بود داخل مجلس درس شد سلام کرد
بر استاد و دست ایشانرا بوسید یکدستمال بسته که میان او زیور زنانه بود نزد استاد گذارد عرضکرد
این را بمصارفیکه میخواهید صرف کنید
فرمود قضیه او چه چیز است

عرضکرد قضیه عجیبه دارد و آن این است

من از اهل فلان بلد هستم (ذکر کرد شیروان یا دربند یا بلدی را که نزدیك باینها بود) مسافرت
نمودم بیکی از بلاد روسیه در آنجا مشغول بتجارت شدم و من صاحب ثروت و دولت بودم
یکروز چشمم او فتاد بیکدختر حسنای جمیله که تمام قلبرا گرفت نتوانستم خودداری کنم رفتم
نزد کسان آندختر که از اعیان نصاری بودند آندختر را خواستگاری نمودم
گفتند در تو عیبی نیست مگر اینکه بمذهب ما نیستی اگر بمذهب نصاری داخل شوی ما این دختر را
بتو تزویج میکنیم
پس من مهموم از نزد آنها مراجعت نمودم چون آنها معلق نمودند برامریکه من اقدام بر آن امر
هرگز نمیکردم
چندروز صبر کردم و روز بروز محبت و شوق من باندختر زیاد میشد تا کار بجائی رسید که دست از
تجارت و شغل خود برداشتم
آخر الامر دیدم حواسم نزدیك است مختل بشود مشرف بهلاکت شدم گفتم باکی نیست که صورتا
اظهار تنفر بنمایم
چون نفس تنك شد رفتم نزد کسان آندختر گفتم حاضر شدم که از اسلام برائت بجویم و
داخل شوم در دین مسیح
پس از من قبول نمودند و دختر را بمن تزویج نمودند
چون قدری گذشت پشیمان شدم بر این فعل قبیح خود خودم را سرزنش میکردم نه قدرت داشتم
بوطن خود برگردم و نه ممکنم بود که عمل بوظائف نصرانیت بنمایم و از شرایع اسلام چیزی در من
یافت نمیشد بغیر گریستن در مصائب حضرت سید الشهداء ع و در آن اوقات محبت زیادی پیدا کردم بآن بزرگوار
و تفکر در مصائب آنحضرت مینمودم و گریه و زاری میکردم
عیال من از دیدن اینحالت تعجب میکرد چون علت ظاهریه از برای گریه من نمیدید حیرتش
زیاد شد از سبب گریه من سوال کرد
من توکل علی الله حقیقت حال را باو گفتم که من بمذهب اسلام باقی هستم و گریه من در مصائب حضرت
ابا عبدالله الحسین ع است
همینکه اسم شریف آن بزرگوار را شنید نور اسلام در قلبش ظاهر شد و همانحال داخل در شریعت
اسلام شد و با من در مصائب آنحضرت هم گریه و هم ناله شد
یکروز من باو گفتم بیا هجرت نمائیم خفاء و برویم سر قبر مطهر حضرت سید الشهداء ع که
علنا اظهار مسلمانی خود را بنمائی
آنزن با من موافقت کرد و شروع کردیم بتهیه لوازم سفر قدری نگذشت که زوجه من مریض شد
و از دنیا رحلت کرد پس اقارب او جمع شدند و اورا بطریق نصاری تجهیز نمودند و اورا با جمیع حلی
و زینتی که داشت دفن کردند چنانچه مقتضای ملتشان هست.

پس حزن واندوه من زیاد شد ازمفارقت آنزن باخود گفتم شب که بشود میروم وجسداورادرقبر بیرون میآورم ومیبرم ببهترین بلدان دفن میکنم

چون دل شب شد رفتم قبرش رانبش کردم دیدم مرد شارب بلندوریش تراشیده درآنجامدفو نست متحیر شدم از این سانحه عجیبه وسبب تبدیل جثه عیالم باین جثه خبیثه

درآنحال مرا خواب ربود درعالم خواب دیدم کسی میگوید دلخوشدار و فرحت زیادشود که جثه عالیتررا ملائکه حمل نمودندبزمین کربلای معلی واورا دفن نمودنددرمیان صحن مقدس طرف پائین پا نزدیك مناره کاشی وجثه فلان عشاراست که امروزاورادرآنجا دفن کردندواورانقل نمودبقبر عیال تووزحمت حمل ونقل جنازه ازتو برداشته شد

من خوشحال ازخواب برخواستم وفوراًعازم حرکت بکربلای معلی شدم وخداوند بمن توفین کرامت فرمود که بزیارت حضرت سیدالشهداءع مشرف شدم وازحفظه صحن مقدس سوال کردم در فلانروز همان روزی رااسم بردم که عیال من دفن شده بود پای مناره سبز کرادفن کردید گفتند فلان عشاررا

پس من قصه خودم را از برای آنها نقل کردم پس همان قبررا شکافتندوجهت آنکه مطلب بر من معلوم شود داخل قبرشدم دیدم عیالم میان لحدخوابیده بهمان قسمیکه درولایت خودش اورا بخاك سپرده بودند پس حلی وزینتهائی که بمذهب نصاری بااودفن شده بود برداشتم و این است آن حلی وزینتها مرحوم آقای بهبهانی آنهارا گرفت وصرف نمود بفقرای کربلای معلی انتهی

ازاین حکایت هم مثل حکایت سابقه استفاده میشود که اینجسدراهم بیدن عنصری ملائکه نقل نموده اند ایضا استفاده میشود که نقل بدن میت اختصاص ندارد که بوادی السلام نقل شود بلکه باماکن مشرفه دیگر هم محتمل است نقل میشود بلکه از بعضی ازاخبار استفاده میشود که بواسطه بعضی ازمعاصی زبان عربی نقل میشود بلسان فرس

در اثباة الهداة شیخ حر عاملی ازحضرت صادق ع روایتکرده که جوانی ازطائفه بنی مخزوم آمدخدمت حضرت امیر ع عرضکرد یاعلی برادرمن مردومن خیلی محزون هستم ازموت او

حضرت فرمود میل داری که اورا ببینی

عرضکرد بلی

فرمود قبراورا بمن نشان بده پس حضرت جامهٔ پیغمبر راپوشید ورفت سرقبراو ولبهای نازنینش حرکت کرد وپائی بآن قبرزد

پس آنمیت ازقبر بیرون شد درحالتیکه بزبان فرس تکلم میکرد

حضرت فرمود توعرب بودی که ازدنیا رفتی چه شد که بلسان فارسی تکلم میکنی

عرضکرد بلی من به سنت فلان وفلان ازدنیارفتم لذالسان عربیم منقلب شد بلسان فارسی

امر دوم درحکایات ومناماتیکه دلالت دارد برآنکه اموات ازعمل احیاء بجهت آنها آمرزیده وبهره مند شوند

اول درلآلی الاخبار ازابی قلابه نقلکرده

گفت من درعالم خواب داخل شدم بقبرستانیکه قبورش شق شده واموانش ازقبرهای خودخارج شده و

بکنار قبر های خود نشسته اند ومقابل صورت هریك از آنها طبقی از نور گذاشته شده است
پس درمیان آن اموات همسایه خود را دیدم که درمقابلش طبق نور گذارده نشده سوال کردم سبب
چه چیز است که درمقابل صورت اینها طبق نور گذارده شده و در مقابل شما گذارده نشده
گفت اینها اولاد صالح دارند ومحبین واصدقا دارند که بجهت آنها دعای خیر میکنند وبجهت اینها
صدقه میدهند واین طبقهای نور هدایا وتحفی است که بجهت اینها روانه میکنند ومن یکپسر غیرصالحی
دارم که بجهت من دعا نمیکند وصدقه نمیدهد لذا درمقابل من طبق نوری نیست ومن خجالت میکشم
نزد امواتی که همسایه من هستند

ابوقلابه گفت من چون از خواب بیدار شدم خوابم را بجهت پسرش گفتم
پسرش گفت من نزد شما توبه میکنم ومشغول شد بعبادت ودعا کردن وصدقه دادن از برای پدرش
چندمدتی که گذشت بازهمان قضیه سابق را در خواب دیدم وهمان همسایمان را در خواب دیدم که
مقابل صورتش طبق نوری بود روشن تر از خورشید واز نور طبقهای مقابل صورت رفقایش
پس روی بمن کرد و گفت یا اباقلابه خداوند بتوجزای خیر بدهد چون تو درباره من کلام خیری
گفتی که نجوتنی من النار ومن خجلة الخیران

دوم در کتاب روض الریاحین است

زنی بود از متعبدات که اسمش باهیه بود چون نزدیك فوتش رسید سر بآسمان بلند کرد عرضکرد
یا ذخری ویا ذخیرتی ومن علیه اعتمادی فی حیواتی ومماتی لا تخذلنی عندالموت ولا تحشنی فی قبری
چون ازدنیا رفت پسری داشت که هرشب وروز جمعه میآمد سرقبر او وقدری قرآن بجهت مادرش
میخواند ودعا وطلب مغفرت مینمود از برای مادرش واز برای اهل قبرستان
یکوقت همین جوان مادرش را درخواب دید بمادرش سلام کرد عرضکرد مادر حال شما چطور
است وبرشما چه میگذرد
گفت ای پسرجان از برای مرك کربتها ومحنتهای سختی است ومن بحمدالله دربرزخی هستم
که فرش شده درآن ریحان ودرآن وساده سندس واستبرق است تاروز قیامت
گفت مادر آیاحاجتی داری
فرمود بلی ای پسرك من دست ازدیدن وزیارت کردن ودعا خواندن وقرائت قرآن نمودن از
برای ما بازمدار من مسرور میشوم بآمدن تو نزدمن در شب وروز جمعه وقتیکه تومیآئی اموات بمن
میگویند (یاباهیه پسر تومیاید) من مسرور میشوم باین مژده وامواتیکه دراطراف من هستند مسرور
میشوم آنجوان گفت من درهرشب جمعه زیارت میکنم قبر مادرم را وقدری قرآن میخوانم ودعا میکنم
میگویم (آنس الله وحشتم ورحم غربتکم وتجاوز عن سیئاتکم وتقبل حسناتکم)
آنجوان گفت یکشب خوابیده بودم ناگاه جمعیت زیادی آمدند نزدمن گفتم شما کیستید وحاجت
شما چه چیز است
گفتند مااهل قبرستان هستیم آمدیم که از تو تشکر نمائیم ومسئلت کنیم که از ماقطع نکنی قرائت
قرآن ودعا کردن را
گفت منهم هرشب وهرروز جمعه بجهت اموات قرائت قرآن میکنم و از برای آنها دعا میکنم

سوم ایضا درروض الریاحین ازصالح مری حکایت کرده

گفت شب جمعه رفتم بمسجد جامع که نماز بخوانم داخل مقبره شدم ونزد قبری نشستم چشمهایم را خواب ربود درعالم خواب دیدم گویا اهل قبرستان ازقبرها بیرون شدند وحلقه حلقه نزد گرد یکدیگر نشسته اند وباهم صحبت میکنند

ناگاه دیدم جوانی که لباس کثیفی داشت در یکطرف مقبره نشسته مهموم و مغموم یکه وتنها ساعتی نگذشت دیدم ملائکه ها آمدند ودردستشان طبقهائی بود ازنور وبرروی آنها سرپوش انداخته بود هریك ازاموات آمدند وطبقیرا گرفته داخل قبرخود نمودند آنجوان باقیماند وطبق نوری بجهت او نیاوردند محزون برخواست که داخل قبرخود بشود

گفتم ای بنده خدا چرا اینقسم محزون ومهمومی واین طبق ها چه بود که بجهت این اموات آوردند

گفت ایصالح صدقات زنده ها ودعای آنهاست بجهت امواتشان که درهرشب جمعه ملائکه بجهت امواتشان میاورند ومن کسیرا ندارم بجهت من خیراتی بکند بغیر یکمادری آن هم مشغول بدنیا است بیاد من نیست

گفتم منزل والده تو کجاست

نشان داد صبح که شد صالح رفت درخانه والده آنجوان مادراورا طلبید وقصه خوابش را باو نقلکرد ٠

مادرآنجوان گریه کرد گفت ایصالح اواولاد من وپاره جگرمن است بعدهزار درهم داد بصالح وگفت اینهارا بجهت جوانم صدقه بده من اورا ازدعا وصدقه فراموش نمیکنم در بقیه عمرم پس من آنهارا صدقه دادم

چونشب جمعه آینده شد رفتم میان مقبره وتکیه دادم بقبری خوابم برددرعالم خواب دیدم اموات ازمیان قبرها بیرونشده اند

همانجوانرا دیدم لباسهای سفید پوشیده خوشحال وخوشنود روکرد بمن گفت ایصالح خداوند بتوجزای خیربدهد تحفه وهدیه بمن هم رسید

گفتم مگرشمامیشناسید روزجمعه را

گفت بلی مرغان هواهم میشناسند روزجمعه را وبهم میگویندسلام سلام هرآینه روزجمعه روز صالحی است

چهارم درمنازل الاخره محدث قمی فرموده

حکایت شده امیرخراسانرادرخوابدیدند که میگفت بفرستید برای من آنچه را که میاندازید نزد سگهایتان که من محتاجم بآن

ازلب اللباب قطب راوندی نقل فرموده

درخبراست که مردگان درهرشب جمعه ازماه رمضان میآیند وبآوازحزین وگریان و نالان می گویند ای اهل من ایفرزندان ایخویشان من مهربانی کنید بما چیزی خدا رحمت کند شمارا مارا بخاطر بیاورید وفراموش نکنید ازما رحم کنید برغربت ما بدرستی که ما مانده ایم درزندان با اندوه وزاری وسختی پس رحم

کنید برما و بخل نکنید بدعا وصدقه برای ماپیش از آنکه شما مانند ماشوید ایدریغ که ما هم توانا بودیم مانند شما ای بندگان خدا این زیادی های معاش که در دست شما هست در دست ما بوده چقدر نزدیك است که گریه کنید بر نفسهای خود و نفع ندهد چنانچه ما گریه می کنیم و نفع نمیدهد مارا

در جامع الاخبار از حضرت پیغمبر (ص) روایت کرده

فرمود هرصدقه که برای میتی بدهی میگیرد اورا ملکی درطبقی از نور که درخشانست شعاع آن ومیرسد بهفت آسمان پس میایستد بر لب قبر و فریاد میکند «السلام علیکم یا اهل القبور» اهل شما فرستادند این هدیه را بسوی شما پس میت میگیرد اورا و داخل در قبر خود میکند و بسبب آن خوابگاهش فراخ میشود .

پنجم در دار السلام ثقة السلام نوری از عالم فاضل تقی حاجی ملا ابو الحسن نقل فرمود

مختصر آن حکایت آنست که فرمود من دوستی داشتم از اهل فضل و تقوی مسمی بملاجعفر بن ملا محمد حسین طبرستانی وقتی طاعون عظیمی آمد وجمع کثیری آخوند ملاجعفر را وصی کرده بودند و بطاعون ازدنیا رفته بودند و آخوند اموال آنها را جمع آوری کرده بود قبل از آنکه بمصرف برساند خود او از دنیا رفت و آن مالها ضایع شد و بمصرف نرسید

آخوند ملا ابو الحسن فرمود بعد از رحلت ایشان من مشرف شدم بکربلای معلا درخواب دیدم که مردی در گردنش زنجیر است و دو طرف زنجیر بدست دو نفر است و زبان او بلند و آویخته شده تا سینه‌اش چون مرا دید آمد بجانب من دیدم رفیقم ملا جعفر است تعجب کردم خواست با من تکلم کند آن دو نفر زنجیرش را کشیدند و نگذاشتند تکلم کند

تا سه مرتبه من از مشاهده آن حال ترسیدم وصیحه کشیدم و بیدار شدم

از صیحه من یکنفر از علما که نزدیك من خوابیده بود بیدار شد خوابم را برای او نقل کردم

پس من مشرف شدم میان حرم و زیارت ودعا برای آخوند ملاجعفر نمودم وهمانسال مشرف شدم بحج و بزیارت مدینه طیبه مشرف شدم

درمدینه مریض شدم بحدی که از حرکت عاجز شدم پس برفقای خود التماس کردم که مرا شستشو بدهید و لباسهای مرا عوض کنید ومرا حمل نموده ببرید بروضه مطهره حضرت رسول ص

پس رفقا آنچه گفته بودم بجای آوردند چون داخل حرم مطهر شدم بیهوش افتادم چون بهوش آمدم مرا بردند نزدیك ضریح مطهر حضرت رسول ص بعد از زیارت شفاء خود را از خداوند خواستم وطلب کردم شفاعت آن حضرت را در باره جمعی از رفقایم که وفات کرده بودند منجمله آخوند ملاجعفر بود و الحاح نمودم درطلب مغفرت ودعا وطلب شفاعت برای او

پس در مرضم خفتی دیدم برگشتم بپای خود بمنزل و چون خواستیم از مدینه حرکت کنیم رفتیم باحد و در احد درخواب دیدم ملاجعفر رفیق خود را بهیئت خوبی که جامهای سفید دربر دارد و عمامه باحنك درسر دارد وعصائی در دستش آمد بجانب من گفت (مرحبا بالاخوة والصداقة) من در اینمدت در بلا و شدت بودم و تو از روضه مطهره حضرت پیغمبر ص بیرون نیامدی مگر آنکه مرا از عذاب خلاص کردی والان دو روز یا سه روز است که مرا فرستادند بحمام و پاکیزه کردند مرا از قذارت وحضرت رسول ص اینجامه‌ها را برای من فرستاد حضرت صدیقه طاهره اینعبا را بمن مرحمت فرمود ومن آمدم برای مشایعت تو و آنکه بشارت دهم ترا خوشحال باش که بسلامت برمی گردی با اهل خود و آنها هم سالم میباشند «

ششم در کتاب راحة الروح نقل فرموده :

مرد عالمی درعالم رویا ارواح را درخواب دید که مجتمعا براهی میروند درکمال سرورو فرح درعقب سرایشان پیری دلگیرمیرود !

از اوسبب حزن والمش را پرسیدم

جوابداد خویشان وهمراهان من که ازجلومیروند کسان ایشان بیادشان خیرات ومبرات میکنندو صدقات میدهند وکسی مرا یاد نمیکند

آنعالم سؤال نمود مگرتوکسیراندارئ که برای توصدقه وخیرات بدهد

گفت یك پسری دارم که گازراست ودرکنار فلان نهرپارچه‌شوئی میکند

پس عالم ازخواب بیدارشد رفت بکنار آن نهردیدجوانی مشغول گازری است گفت بخیرات پدرت چیزی درراه خدا بفقراء بده

گفت من دردنیا مالك چیزی نیستم ؟

دوباره مرد عالم سخنش را تکرار کرد

آنجوان درخشم‌شد سه کف آب ازآب نهر بکنار ریخت گفت این هم خیرات پدرم چیز دیگر ندارم

چونشب‌شد باز آن عالم ارواح‌را درخواب دید وآنمردپیررا درکمال خوشحالی‌دید از او احوال پرسید

گفت آنسه کف آب که فرزندم برای‌من‌خیرات‌فرستاد مرا ازملال راحت نمود خداوندروزی‌اورا وسیع گرداند .

عالم گفت سه کف آبیکه پسرت بکنار دریا ریخت که قیمتی ندارد آبهارا هدرنمود وبانسان و حیوان تشنه نداد

پیرمرد گفت بچه ماهی بکنارنهر افتاده بود ونزدیك بهلاکت بود از ریختن سه کف آب به کنارنهرآن بچه ماهی خود را بنهر رسانید وخداوندبواسطه‌نجات دادن آن بچه ماهی مراعفوفرمود وبمن مکرمت نمود پس دعای خیردرحق پسر خود نمودورفت

من‌ازخواب بیدارشدم چندی نگذشت که آن جوان ازاغنیا ومتمولین گردید

اخبارهم باین مضموم زیاد است وما اکتفا میکنیم بذکریك‌روایت

درفروع کافی ازحضرت‌رسول ص روایت کرده حضرت عیسی بن مریم ع گذشت بقبری که صاحب آنرا عذاب می کردند

بعدازیکسال باز حضرت عیسی ازآنجا عبور کرد دید عذاب ازصاحب آن قبر برداشته شده است عرضکرد

پروردگارا من سال گذشته باین قبر گذشتم صاحبش درعذاب بود وامسال که براوگذشتم می بینم که عذاب ازاوبرداشته شده است

وحی رسید یا روح‌الله ازبرای صاحب این قبرفرزند صالحی بود که‌بحد بلوغ رسید پس راهیرا اصلاح نمود وطفل‌یتیمیرا پناه داد پس آمرزیدم اورا بسبب این دوعمل فرزندش بعد فرمود « میراث‌الله من عبده المؤمن ولدیعبده من بعده »

در بعض اخبار روایت کرده

حضرت عیسی ع گذشت بقبری دید ملائکه عذاب صاحب قبررا عذاب میکنند بعد از مدتی باز از آن راه عبور فرمود دید ملائکه رحمت با آنهاست طبقهائی از نور بر سر آن قبر تعجب فرمود و از خداوند خواست براو کشف شود.

پس خداوحی فرمود باو ای عیسی این بنده معصیت کار بود ووقت مردن زوجه‌اش حامله بود آن طفل متولد شد و بزرك شد ومادرش اورا تسلیم نمود بمعلم ومعلم تلقین نمود باو بسم الله الرحمن الرحیم را پس من حیاء کردم از بنده‌ام که اورا در شکم زمین عذاب کنم و ولدش بروی زمین نام مرا بر زبان جاری کرد .

در خصال از حضرت صادق ع روایتکرده

فرمود شش خصلت است که مؤمن بعد از مرگش متفح میشود بآنها

اول اولاد صالحی که استغفار نماید برای او

دوم مصحفیکه تلاوت نمایند

سوم چاهیکه حفر کرده باشد بجهت انتفاع مردم

چهارم درختی که اورا در زمین کاشته باشد

پنجم صدقه آبیکه جاری کرده باشد

ششم سنت حسنه که بعد از خودش مردم عمل نمایند باو

انصافا از مصیبت‌های بزرگ است اولاد نااهل چنانکه در **فروع کافی از ابی صلاح روایتکرده**

گفت من در خدمت حضرت صادق ع مشرف بودم شخصی آمد و شکایت نمود از اولاد واخوانش و جفاهای آنها براو در کبر سنش

فرمود ایمرد از برای حق دولتی و از برای باطل دولتی و هریك در دولت دیگری ذلیلند وادنی چیزی که بمؤمن میرسد در دولت باطل عقوق اولاد و جفاء اخوان است و مؤمن در دولت باطل برفاهیت نمیرسد مگر آنکه قبل از مرك مبتلا میشود ببلیهٔ

هفتم در دارالسلام ثقةالاسلام نوری از مرحوم حاجی میرزا خلیل تهرانی نقل کرده

فرمود من در نجف اشرف خواب دیدم علی طالب را که در تهران در سر حمامی پادو بود و نماز و روزه بیجای نیاورد که آمد بنجف اشرف در وادی السلام

من تعجب کردم گفتم تو چگونه باین مکان شریف آمدی وحال آنکه تو نه نماز میخواندی و نه روزه میگرفتی

گفت ای فلان من مردم و مرا گرفتند باغل وزنجیرها که ببرند بجهنم حاج ملا محمد کرمانشاهی جزاء الله خیرا فلانی‌را اجیر کرد برای نماز و روزه من و از برای من زکوة و مظالم داد بفلانی و برذمه‌من چیزی باقی نگذاشت مگر آنکه اداکرد ومرا از عذاب خلاص نمود خداوند تعالی باوجزای خیر بدهد.

پس من ترسان از خواب بیدار شدم و تعجب داشتم از آن خواب تا آنکه بعدازمدتی جماعتی‌از تهران آمدند احوال علی طالب رااز آنها پرسیدم

مرا خبر دادند بهمان قسم که در خواب دیده بودم حتی اشخاصیکه اجیر شده بودند برای حج و نماز و روزه او مطابق بودند باآنچه من درخواب دیده بودم‌پس من تعجب کردم ازصدق‌رؤیای خود

هشتم ایضا دردار السلام نوری ازمرحوم حاج ملا فتحعلی سلطان آبادی نقلکرده

فرمود عادت وطریقه من این بود که هریك از محبین اهل البیت که ازدنیا میرفت ومن خبرفوتش را میشنیدم دورکعت نماز بجهت اومیخواندم درشب دفن اوچه آن میت را بشناسم یانشناسم وهیچ کس باین طریقه من مطلع نبود

تا اینکه روزی یکنفر ازمحبین من مرا در راهی ملاقات کرد گفت دیشب درخواب دیدم فلان شخص راکه دراین ایام وفات کرده وازحال او پرسیدم وآنچه براوچه گذشت بعد ازمردن

گفت من درسختی وبلا بودم الا آنکه دورکعت نمازی که جناب ملافتحعلی خواند آندورکعت نماز مرا نجات داد خداوند رحمت کند پدرش را باین احسانی که ازاو بمن رسید

مرحوم حاج ملا فتحعلی گفت آنگاه آنشخص ازمن پرسید آن نمازچه نمازی بوده که شما برای او خوانده اید پس من اورا خبردادم بطریقه مستمره خودم که برای اموات دارم

امر سوم در بعضی از حکایات درتجسم اعمال درعالم برزخ ودرقیامت

اول در منازل الاخره ازعالم فاضل قاضی سعید قمی نقل فرموده که بما رسیده از کسیکه محل اعتماداست ازاستاداساتید ما شیخ بهائی قدس سره

روزی رفت بزیارت بعضی ازارباب حال که درمقبره‌ای ازمقابر اصفهان ماوی کرده بود آنشخص عارف بشیخ گفت من در این قبرستان امرغریبی مشاهده کرده‌ام وآن اینست

دیدم جماعتی جنازهٔ راآوردند دراین قبرستان ودفن کردند چون ساعتی گذشت بوی خوشی شنیدم که از بوهای این نشأ نبود متحیرشدم براست وچپ خود نظر کردم که ببینم این بوی خوش از کجاست ناگاه دیدم جوان خوش صورتی درلباس ملوك میرود نزدآن قبرپس رفت تارسید بآنقبر

تعجب من زیاد شد چونرسید نزدیك آن قبر دیدم مفقودشد گویا داخل آن قبرشد پس زمانی نگذشت ناگاه بوی خبیثی شنیدم که ازهر بوی بدی پلید تر بود نگاه کردم دیدم سگی میرود دراثر آن جوان تارسید بآنقبر وپنهان شد

پس من تعجب کردم ناگاه آن جوان خوش صورت بیرون آمد بد حال وبد هیئت وازهمان راهی که آمده بود برگشت

من عقب اورفتم وازاوخواهش کردم که حقیقت حالرا برای من بگوید

گفت من عمل صالح این میت بودم ومامور بودم که درقبراو باشم ناگاه سگی که دیدی آمد او عمل غیرصالح او بود من خواستم اورا ازقبر بیرون کنم تاوفا کنم بحق صحبت او آن سك مرا دندان گرفت وگوشت مرا کندومرا مجروح کرد چنانچه می‌بینی ومرا نگذاشت که با او باشم دیگر نتوانستم درقبر او بمانم بیرون آمدم و او را گذاردم

چون آنمرد عارف اینحکایت را برای شیخ نقلکرده شیخ فرمود راست گفتی « فنحن قائلون بتجسم الاعمال وتصورها بالصور المناسبة بحسب الاحوال »

دوم در دارالسلام عراقی از جناب آقامیرزا ابوالقاسم تفریشی که بزیور صلاح و سداد آراسته بود از شخص خواجه نقل کرده

گفت من بهمراهی جنازهٔ یکی ازاغره رجال دولت ناصرالدین شاه که بکربلای معلی میبردند بودم درمنزلی در نزدیك تابوت باجمعی ازهمراهان نشسته بودیم ناگاه تابوت حرکتی کرد سك بدصورتی از میان تابوت بیرون آمدورفت

همگی تعجب کردیم چون تابوت را نظر کردیم چیزی میان تابوت ندیدیم لاعلاج بجهت حفظ از رسوائی چیزی ازچوب تعبیه کردیم ودرمیان کفن گذاردیم ومشمع نمودیم باریسمان محکم بستیم که کسی مطلع برآن نشود وآن جنازه عملی رامیان تابوت بردیم بکربلای معلی دفن کردیم

سوم درکتاب راحةالروح ازاین سید جلیل نقلکرده

وقتی درقم بودم شنیدم که ازمقبره شخصی از بزرگان دولت ناصری که آنشخص از اهل آشتیان بوده آتشی بیرونشد بقسمیکه بسیاری ازالات وفروش واسباب بقعهٔ آن مقبرهٔ راسوزانیده

چون این خبر راشنیدم خود رفتم وبچشم خود مشاهده کردم صدق آنواقعه را بقسمیکه ازاثر آن آتش دیوار های بقعه سیاه شده بود وبعضی ازچوبهای آن سوخته بودلذا تجدید نمودند مرمت و اصلاح آن بقعه را

چهارم ایضا دردارالسلام عراقی ازسیدجلیل آقاسیدمحمدعراقی نقل کرده

درعراق شخصی راکه اورا میشناختم درمقبره دفن کردند تامدت چهل روزچون وقت مغرب میشد اثر آتش از قبر اونمایان وآواز ناله جانسوزی ازآن قبرشنیده میشد

دراوایل یکشب چنان ناله وجرع آنشخص شدت کرد که من خائف وهراسان شده وبخودلرزیدم ونزدیك بود که غش کنم

بعضی ازکسان من اطلاع یافته مرابرداشتندو بردندبخانه پس اززمانی بخودآمدم وازاینحالت که ازآنشخص دیده بودم درتعجب بودم زیراکه حالت زندگی او برآن مساعدنبود

تاآنکه معلوم شد که آنشخص مدتی مباشر عمل دیوانی محله خودبوده وازیکی ازسادات مالیات دیوانی میخواسته وآنسید بدادن اوقادر نبوده آنسید راحبس کرده ازبرای دریافت آن مدتی آنسید را بسقف خانه آویخته که مجسمه اینظلم وصدمات آتشها شده

اخبار درباب تجسم اعمال زیاداست

منجمله شیخ صدوق درامالی روایتکرده

قیس عاصم باجماعتی ازبنی تمیم خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله رسیدندوازآنحضرت موعظه نافعه خواستند

آنحضرت ایشان راموعظه فرمود بکلماتی ازآن جمله فرمود

ای قیس چاده نیست ازبرای تو ازقرینی که باتودفن شوداوزنده است که باتودفن

میشود وتومردهٔ پس اگراو کریم باشد گرامی خواهد داشت ترا واگر لئیم باشد تراواخواهد گذاشت ومحشور نخواهی شد مگر بااو وسوال کرده نخواهی شد مگر ازاو پس قرارمده اورامگرصالح زیرا که اگر صالح باشد انس گرفت خواهی بااو واگر فاسد باشد وحشت نخواهی نمود مگرازاو واوعمل تواست)

قیس عرضکرد یانبی‌الله دوست داشتم. که‌این موعظه بنظم‌آورده شود تاماافتخار کنیم بآن بر هر که نزدیك ماهست ازعرب

آنجناب فرستاد عقب **حسان بن ثابت** که اورا بنظم آورد

صلصال شاعر حاضر بود اورابنظم درآورد قبل ازآمدن حسان

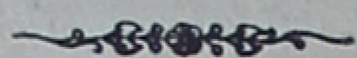
تخير خليطا من فعالك انما	قرين الفتى فى القبر ماكان يفعل
ولابد بعد الموت‌من‌ان‌تعده	ليوم ينادى المرء فيه فيقبل
فان كنت‌مشغولا بشئى فلاتكن	بغيرالذى يرضى به الله تشغل
فلم‌يصحب‌الا نسان‌من بعدفوته	و من قبله الا الذى كان يعمل
الا انما الانسان ضيف‌لاهله	يقيم قليلا بينهم ثم يرحل

الحمدالله آخراو باطناوظاهراوصلی الله علی

محمدواله‌الطاهرین



باب چهاردهم



دراسم و کنیه ونسب وتاریخ ولادت وزمان غیبت کبری حضرت حجةالله (ع)

فی الارضین وبقیةالله فی العالمین وخاتم الاوصیاءالمرضیین ارواحنا له الفداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف صلوات الله وسلامه علیه وعلی آبائه المعصومین

در این باب شش فصل ویك خاتمه است

فصل اول دراسم ولقب وکنیه ونسب آنحضرت

اما اسم شریف، نظر باخبار کثیره معتبره حرامست ذکر آنرا نمودن چون در بعضی ازاخبار دارد «لایحل ذکره باسمه حتی یخرج فی ملاء الارض قسطا وعدلا کماملئت ظلما وجورا»

دربعضی اخبارداردِ : «ملعون ملعون من سمانی فی محفل من الناس»

دربعضی اخباردارد : «من سمانی فی مجمع من الناس باسمه فعلیه لعنه‌الله»

در بعضی اخبار دارد : «صاحب هذا الامر رجل لایری جسمه ولایسمی باسمه الاکافر»

درارشاد مفیداست « المسمی باسم رسول‌الله (ص) المکنی بکنیته »

امالقب آنحضرت اشهر القابشان « **مهدی** » و«**قائم**» است

درغیبت طوسی است راوی از حضرت صادق ع سؤال کرد لای شیئی سمی المهدی ع قال ع لانه یهدی الی کل امرخفی وسمی القائم لقیامه بالحق

ودرکتاب علل الشرایع ابی‌حمزه ثمالی روایتکرده گفت سؤال کردم ازحضرت باقرع عرضکردم یابن رسول الله آیاهمه شما قائم نسنید

فرمود چرا

عرضکردم پس چرا نامیدند (قائم) را (قائم)

فرمودچون جدم حضرت سیدالشهداء ع را شهید کردند ملائکه ها گریه‌وضجه نمودندبدرگاه الهی عرضکردند الهنا وسیدنا آیا می بینی ببر گزیده وپسر بهترین بر گزیده‌های توازخلقت‌چه کردند خداوند عزوجل وحی فرمود بسوی ایشان آرام بگیرید ای ملائکه من قسم بعزت وجلال خود هر آینه‌انتقام می کشم ازقتله این مظلوم ولو بعدازمدتی باشد

بعدخداوند کشف حجاب ازپیش چشم ملائکه‌فرمود ائمه ازاولاد سیدالشهداء ع رادیدندمسرور شدند ودیدند یکنفر ازائمه ایستاده ونماز میخواند خطاب فرمود (بذلك القائم انتقم منهم)

ودرمعانی‌الاخبار است (سمی القائم قائماً لانه یقوم بعدموت ذکره)

اما کنیه آنحضرت درکشف‌الغمه‌است (یقال کنیة‌الخلف الصالح ابوالقاسم)

امانسب شریفش والدماجدشان **حضرت امام حسن عسگری ع** است والده ماجده شان ملیکه المعروف به نرجس است ودربعضی ازاخبار ریحانه وسوسن وصیقل وارد شده

درکتاب اکمال الدین ازابوالحسن محمدشیبانی روایت مفصلی نقل میکند در آن روایت ازخود آن مخدره نقل شده که فرمود من ملیکه نام دختر یشوعا پسر قیصرروم هستم ومادرم ازاولاد حواریین است ونسبش **بشمعون وصی حضرت عیسی ع است**

وایضاً ازحکیمه دختر امام محمدجواد ع نقل میفرماید فرمود وقت غروب شمس درمنزل حضرت امام حسن عسکری ع بودم خواستم بروم حضرت فرمود عمه امشب را اینجا بمان وبیتوته کن که خداوند مولود کریمی عطا میفرماید

عرضکردم ازکه

فرمود ازنرجس

حکیمه فرمود رفتم نزد نرجس ابداً اثر حمل دراو ندیدم مراجعت نمودم خدمت حضرت خبردادم که من آثار حملی در مخدره نرجس خواتون ندیدم

حضرت تبسمی کرد وفرمود وقت طلوع فجر حملش ظاهر میشود مثل این نوردیده من مثل موسی است که حملش ظاهر نشد تاوقت ولادتش بجهت آنکه فرعون شکم زنهای آبستن راپاره میکرد در طلب حضرت موسی این آقازاده هم نظیر حضرت موسی است

حکیمه خواتون فرمود درآنشب مراقب بودم نرجس خاتون راتاوقت طلوع فجر، نرجس خواتون خوابیده بود ناگاه ازخواب جستن نمود مضطربانه من اورا بسینه خود چسبانیدم

حضرت عسکری ع فریاد زد ای عمه بخوان سوره (انا انزلناه) را

من مشغول خواندن آن سوره مبارکه شدم دیدم جنینیکه دربطن نرجس خواتون است بامن میخواند حکیمه فرمود من مضطرب شدم ناگاه برادر زاده ام فریاد کرد تعجب مکن ازامر الهی خداوند تبارک وتعالی مارا ناطق میکند بحکمت درصغر سن وحجت قرار میدهد درروی زمین در کبر سن

چون کلام حضرت تمام شد جناب نرجس خاتون ازنظرم غائب شد آنمخدره را ندیدم گویا بین من واو پرده حجابی واقع شد پس رفتم نزد حضرت عسگری صیحه زنان

فرمود برگردای عمه نرجس خاتون را درجای خود خواهی دید

گفت برگشتم حجاب ازبین برداشته شد **امعهٔ نوری بنظرم آمد که چشمم راخیره میکرد**

ناگاه دیدم آقازاده حضرت حجة الله الاعظم بسجده افتاده وانگشت سبابه اش رابطرف آسمان بلند کرده میگوید (اشهد وان لااله الاالله وحده لاشریك له وان جدی رسول الله ص وان امیرالمومنین ع) بعد یك یك ازائمه رااسم برد وشمرد تارسید بخودشان عرضکرد پروردگارا وعده مراوفاکن وامر مرا باتمام برسان وپرکن زمین را بسبب من ازعدل وداد

پس حضرت عسکری فریاد زد ایعمه بیاور طفل مرا نزد من

پس بردم آقازاده را نزد پدربزرگوارش چون پدرش رادید سلام کرد

حضرت نوردیده اش راگرفت ملائکه بصورت طیور بالای سرشان صف کشیده بودند حضرت یکی ازآن طیور را صدا زد فرمود این طفل مرا ببروحفظ کن وددرهر چهل روزی یک مرتبه اورا بیاور نزدمن

پس آنطیر آقازاده را گرفت وطیران نمود بسوی آسمان بقیه طیورهم با اورفتند
حضرت فرمود فرزندترا بآنکسی سپردم که مادرموسی بن عمران فرزندش را باوسپرد پس **نرجس خاتون** گریه کرد

حضرت فرمود ساکت شو شیرخوردن براوحرام است مگر ازپستان تو وزود برگردد بسوی توچنانچه حضرت موسی برگشت بمادرش اینست قول خدای تعالی که فرمود (فرددناه الی امه کی تقر عینها ولا تحزن)

حکیمه خواتون سؤال کرد این طایر که بود

فرمود روح‌القدس بود الخ

درغیبت شیخ طوسی است وقتی که حضرت حجة الله را دادند بدست پدر بزرگوارش حضرت اورا بزانوی راست نشانید دست برسرش کشید فرمود

نوردیده تنطق بنما بقدرت الهی

آقازاده استعاذه ازشیطان رجیم نمود

بعد گفت (بسم‌الله‌الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی‌الارض ونجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی‌الارض و نری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوایحذرون)

فصل دوم درتاریخ ولادت باسعادت آن بزرگوار

اصح واشهر آنستکه **ولادت باسعادت آن بزرگواردرنیمه شعبان سنه دویست وپنجاه و پنج بوده**

چنانچه درکافی شریف وارشاد مفید واقبال سیدبن طاوس ودروس وتاریخ‌ابن خلکان ونورالابصار سید مومن شبلنجی فرموده

وددردروس تصریح کرده که درشب‌جمعه بوده ازماه وسال

درارشاد ونورالابصار فرموده درشب نیمه شعبان ازسال وماه مرقوم بوده وتعمین روز نکرده

بعضی گفتند تاریخ ولادت حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه کلمه (نور) است **که ۲۵۶ باشد** درهفتم ماه شعبان

« بلکه هشتم است نه هفتم در(جلاء) و(نجم) وغیره ـ ولد مؤلف »

وبعضی درسوم شعبان گفته اند

اقوال درسال ولادت را احقر دراین دوبیت بنظم آورده‌ام

مولد نورحق امام زمان	نور یا نهرسال آن میدان
قول دیگر بمولدش انوار	انور ایضاً رسیده در اخبار

مأخذهر ٤ قول درتواریخ‌المعصومین احقرذکرشده ولد مؤلف »

پس‌سن مبارك آنحضرت‌وقت رحلت پدر بزرگوارش بنا برمشهوردرباب‌رحلت‌حضرت‌عسگری ع وولادت حضرت بقیةالله **چهارسال وپنج ماه وهفت روزبوده**

فصل سوم درمدت غیبت آنبزرگوار

بدانکه از اخبار معتبره استفاده میشود که آن بزرگواررا دوغیبت بود
یکی غیبت صغری که از زمان ولادتشان باشد تاانقطاع سفارت میان ایشان وشیعیانشان که درآن غیبت باب سفارت منفتح بوده ودرك خدمت آنبزرگوار بجهت بسیاری ازاخبارمیسوربود زمان انقطاع سفارت سنهٔ فوت آخرسفرآء اربعه آنبزرگوارجناب علی بن سیمری (۳۲۹) بوده که سنه (تناثر نجوم) است پس امتداد زمان غیبت صغری هفتادوچهار سال میشود
ودیگری غیبت کبری وآن بعد ازانقطاع سفارت است الازمان ظهورموفورالسرورشان درارشاداست (وکان سنه عندوفات ابیه خمس سنین اتاه الله فیها الحکمة وفصل الخطاب وجعله آیة للعالمین وآتیه الحکمة کما اتاها یحیی صبیا وجعله اماما فی حال الطفولیة الظاهرة کما جعل عیسی بن مریم فی المهد نبیا)

فصل چهارم دربیان زوجه واولادهای حضرت حجةالله ع

اما زوجه آنحضرت درمصباح کفعمی است زوجه آن بزرگواریکی ازدخترهای ابی لهب بود

واما اولادهای حضرت حجة الله (ع) اخباری دلالت برآن داردکه آن بزرگوار اولاد متعدد دارد ما قناعت میکنیم بذکر بعضی ازآنها

بدانکه در بعضی ازروایات اشاره شده که برای حضرت حجةالله زوجه و اولاد وزراری است صلوات الله علیهم

اول ثقةالاسلام نوری ازغیبت طوسی ازحضرت صادق بسند معتبر روایت کرده فرمود

ازبرای صاحب امر دوغیبت است یکی ازآندوطول میکشد تا اینکه بعضی ازایشان میگویند اومرده است بعضی میگویند اوکشته شده تا آنکه ثابت نمیماند برامامت او ازاصحابش مگر نفری اندك ومطلع نمیشود برموضع اواحدی ازفرزندان اوونه غیراومگر کسیراکه باوفرماندهد

دوم مرحوم مجلسی باسانید متعدده روایتکرده از یعقوب بن یوسف ضراب اصفهانی که گفت درسنه ۲۸۱ بحج رفتم در مکه معظمه درخانه ایکه معروف بود بخانه خدیجه منزل کردم درآنجا پیره زنی بودکه واسطه بود میان خواص شیعه وامام عصر ع (قصه آن طولانیست) ودرآخر آن مذکوراست حضرت دفتری برای او فرستادند درآن مکتوب بود صلوات برحضرت رسول ص وسایرائمه

ازفقرات اوست (وصل علی ولیك وولاة عهدك والائمه من ولده وزد فی اعمارهم وزدفی اجالهم وبلغهم اقصی آمالهم دینا ودنیا وآخرة انك علی کل شیئی قدیر)

سوم در آخر کتاب مزار بحار از کتاب مجموع الدعوات هرون بن موسی تلعکبری سلام و صلواتی برحضرات معصومین نقل فرموده بعداز سلام وصلوات برحضرت حجة فرموده (السلام علی ولاة عهده والائمة من ولده الخ)

چهارم سید بن طاوس زیارتی برای آنجناب نقل فرموده ازفقرات دعای بعد از نماز زیارت است (اللهم اعطه فی نفسه وذریته وشیعته ورعیته وخاصته وعامته وجمیع اهل الدنیا ما تقر به عینه و تسر به نفسه)

پنجم قصه بلاد اولاد آن بزرگوار واجمال آن

چنانچه ثقة الاسلام نوری در نجم الثاقب فرموده قریب باین است که کمال الدین احمد بن محمد بن یحیی الانباری گفت در بغداد شب پنجشنبه دهم ماه مبارك رمضان سنه پانصدوچهل ودو در نزد وزیر یحیی بن هبیره نشسته بودیم باجمعی بعداز افطار اکثر حضار رفتند وجمعی ازمخصوصین در آنمجلس بامر او توقف کردند ودرآن شب در پهلوی وزیر مرد عزیز محترمی نشسته بود که اورا نمیشناختیم وزیر بسیار تعظیم وتکریم او مینمود وصحبت اوراغنیمت دانسته استماع کلام اورا میکرد

چون صحبت بطول انجامید خواستیم متفرق شویم وزیر مانع شد وازهر باب سخن بمیان آمد تارشته کلام بمذاهب وادیان کشید

وزیر درمذمت مذهب شیعه مبالغه مینمود ومیگفت الحمدلله شیعه اقل من القلیلند

دراین اثنا شخصی که وزیر ازاو خیلی توقیر مینمود گفت اگر رخصت دهی در باب شیعه حکایتی کنم وزیر اورا رخصت داد اوخواست اظهار کند که قلت شیعه دال بر بطلان مذهب آنها نیست گفت

نشو ونماء من درشهر باهیه بوده واو درغایت عظمت و بزرگی است و هزارودویست قریه دارد وعقل حیران است ازکثرت مردم آنقراء ونواحی تمامت آنجماعت کثیره نصرانی وبدین عیسی هستند ودرحدود باهیه جزایر عظیمه کثیره واقع است

همچنین درآنجا صحاری وجزائری است که منتهی میشود بنوبه وحبشه ودرآنها خلق زیادی ساکنند وهمه نصاری هستند ومسلمان درمیان آنها خیلی کم وقلیلند کثرت طائفه نصاری دلیل برحقیقت آنها نیست پس گفت من بیست سال قبل باپدرم از باهیه بیرون شدیم بعزم تجارت بدریا نشستیم اتفاقاً کشتی ما رسید بجزائری که درآن جزائر شهرهای بزرك ودهات زیادی بود تعجب نموده از ناخدا سوال کردیم اینجا کجاست گفت منهم نمیدانم انا وانتم فی معرفتها سواء

چون بنزدیك شهر اولی رسیدیم ازکشتی بیرون آمده وارد آنشهر شدیم دیدیم درغایت نزاهت وآب وهوایش درکمال لطافت ومردمان درمنتهای نظافت

ازایشان اسم شهررا پرسیدم

گفتند شهر مبارکه است و سلطان او طاهر نام است

ازنفر سلطنت سلطان سوال کردیم

گفتند شهر زاهره است وازاینجا تاآن شهر ده روزراه است ازدریا و بیست وپنج روز است ازخشگی

گفتند عمال وگماشتگان سلطان کجایند که زکوة وخراج اموالمان را برداشته شروع بمبایعه و معامله کنیم

گفتند حاکم اینجا عمال واعوانی ندارد باید تجار خراج وزکوة خودرا بمنزل حاکم ببرند وتسلیم او نمایند ومارا رهنمائی نموده بمنزل حاکم رسانیدند

چون وارد براو شدیم دیدیم مردیست درزی صلحاء جامعه‌از پشم پوشیده و عبائی درزیر پای خود انداخته مشغول کتابت هست از آن وضع تعجب نموده سلام کردیم

جواب داد واکرام نمود پرسید ازکجا آمده‌اید

صورت حال خودرا تقریر نمودیم

سوال فرمود همه شما بشرف اسلام مشرفید

گفتیم بعضی ازرفقا موسوی و بعضی عیسوی وانقیاد احکام اسلام را ننموده‌اند

گفت اهل ذمه جزیه خودرا تسلیم نموده بروند ومسلمان بمانند تا تحقیق مذهب ایشانرا بنمائیم

پس پدرم جزیه خودش وجزیه مرا وجزیه سه نفر دیگررا که نصرانی بودیم تسلیم نمود و یهود هم که نه نفر بودند جزیه خودرا دادند بعد بمسلمانان گفت که مذهب خودرا بیان کنید

مسلمانان اظهار عقیده خودرا نمودند معلوم شد اینها که بمذهب حقه نیستند

فرمود انما انتم خوارج وفرمود هرکه ایمان برسول خداص و بوصایت علی مرتضی ع وسایر اوصیا تاصاحب الزمان مولای ماندارد اززمره مسلمین نیست وداخل درخوارج است

مسلمانان که اینسخن را شنیدند اموال خودرا درمعرض نهب وتلف دیدند و متحیر ماندند واز حاکم استدعا نمودند که احوال ایشانرا بحضرت سلطانی نوشته وایشانرا بزاهره فرستد تا شاید ایشان را آنجا فرجی حاصل شود

حاکم قبول نمود سوال ایشانرا وحکم نمود که بزاهره روند واین آیه‌را تلاوت فرمود (لیهلك من هلك عن بینه) بعد ازبعضی از مردم آنشهر کشتی کرایه نمودیم باتفاق مسلمین متوجه زاهره شدیم دوازده شبانه روز میان دریا بودیم چون صبح سیزدهم طالع شد ناخدا تکبیر گفت وعلامت شهر زاهره ومنارها ودیوار آن پیداشد ازروی سرور روانه شدیم

چاشت گاهی بشهری رسیدیم که هیچ دیده نظیر آن ندیده واین شهر مشرف بود بدریا ومیان شهر انهار کثیره وپاکیزه جاری بود ودر اطراف آن باغات وبساتین ومزارع ومیوه های لطیف خوشگوار بود ودرمیان آن باغات گرگها وگوسفندها باهم الفت گرفته میچریدند واگر کسی حیوانی را برراعت کسی سردادی کناره گرفته ویك برك اورا نخوردی وسباع وهوام درمیان آنشهر جای گرفته ضرر آنها بکسی نرسیده وآن شهر مشتمل بود براسواق کثیره وامتعه غیرمتناهیه مردم آن بقواعد و آداب بهترین خلایق روی زمین ودر امانت ودیانت وراستی بیقرین وچون در بازار کسی متاعی خریدی بایع متعرض وزن کردن آن نشدی و بمشتری میگفت یاهذازن لنفسك

درمیان ایشان کلام لغو بیهوده نبودی وازغیبت وسفاهت وکذب ونمیمه احتراز مینمودی وچون وقت نمازمیشد ومؤذن اذان میگفت همه مردم ازمردوزن بنماز حاضر شدندی و بعدازوظائف طاعت وعبادت بمنازل خود مراجعت نمودندی

از سلوك وطرز آن تعجب نمودیم بورود مامورشدیم برفتن خدمت سلطان پس مارا بردند بباغی آراسته ودرمیان آن باغ خانه‌ای ازنی ساخته و بردور آن انهار عظیمه جاری گشته وسلطان در آنمکان برمسند داوری نشسته وجمعی درخدمت حاضر

درآنحالت مؤذن اذان گفت همان ساعت ساحت آن بستان وسیع وعرصه فصیح ازمردم آنشهر پر گردید سلطان امامت کرد وهمه مردم باو اقتداء نمودند

بعد از نماز سلطان روی کرد بجانب ما فرمود ایشانند که تازه رسیده‌اند
عرضکردم بلی یابن صاحب‌الامر
چون شنیده بودیم که مردم آنشهر اورا **یابن صاحب‌الامر** میگویند
حضرت سلطان بما ترهیب نمود وفرمود درمیان شمامسلمانان کدامند؟
ماحقیقت هریک رامعروض داشتیم
آنگاه بمسلمین فرمود مسلمانان فرق متکثره‌اند وشما از کدام طایفه‌اید
مقری نام المسمی بروز بهان گفت ماشافعی مذهب‌هستیم الاحسان بن غیث که مالکی است
سلطان فرمود :ای‌شافعی توقائل باجماع‌هستی وعمل بقیاس میکنی
گفت بلی یابن صاحب‌الامر
فرمود ای شافعی توآیهٔ مباهله راخوانده‌ای «قل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لنعة‌الله علی‌الکاذبین» آیا مراد ازاین ابنائنا ونساءوانفس چه کسانند؟
مقری ساکت شد سلطان فرمود قسم میدهم بخدا که‌درسلك اصحاب کسا کسی‌دیگر بود بغیر رسول خدا (ص) وعلی مرتضی وفاطمه‌زهراء وحسن مجتبی وحسین سیدالشهداء ع
مقری گفت لا یابن‌صاحب‌الامر
پس فرمودیاشافعی قسم برتو باد آیاخوانده اندآیه‌تطهیررا «انمایریدالله‌لیذهب‌عنکم‌الرجس اهل‌البیت ویطهرکم تطهیرا
عرضکرد بلی
فرمود کسیکه حق سبحانه اورا ازرجس معاصی ولوث مناهی پاك گردانیده آیا اهل ضلالت میتوانند نقصی بکمالات اورسانند
مقری عرضکرد لا یابن صاحب‌الامر پس مقری شافعی برخواخت گفت‌عفواً عفوایابن‌صاحب‌الامر انسب نسبك نسب عالی خودرا بیان کن
فرمود **انا طاهر بن علی بن‌محمد بن الحسین بن‌علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن‌علی بن الحسین بن علی‌ع الذی انزل فیه‌و کل‌شئی احصیناه فی امام مبین‌علی بن ابیطالب‌است** که‌خلیفه بلا فصل حضرت خاتم‌النبین ص‌است وهیچکس‌رانرسد که بعداز خاتم‌النبین‌ص مرتکب‌امر خلافت‌شود بغیرامیرالمومنین‌ع
مقری نام‌چون استماع نمود این فرمایشات‌راایمان آوردو گفت «الحمدلله‌الذی منحنی بالاسلام والایمان ونقلنی من التقلید الی الیقین
پس آقازاده امر فرمود آنهارا بمیهمانخانه برده وکمال اعزاز واکرام‌راازآنهامرعی‌دارند ومدت هشت‌روز برمائده جود واحسان آنشاهزادهٔ عالمیان‌مهمان بودیم وهمه مردم‌شهردر آن ایام بدیدن ما آمدند واظهار محبت ومهربانی‌وقریب نوازی نمودند
بعد ازهشت روز ازآنحضرت خواهش نمودند که مارا ضیافت کنند آقا قبول‌فرمودوماه‌در آنجا یکسال توقف نمودیم‌وطول وعرض آنشهردوماه‌راه بود وسوار تندرفتار کمتر از دوماه قطع مسافت آن نمینمود
سکنه آنشهر میگفتندازاینشهر گذشته مدینه‌ایست**رائقه** نام‌ووالی آن**قاسم‌بن‌صاحب‌الامر است** وبعدازآنشهر یستکه اسمش‌صافی‌است‌وسلطان آنشهرابراهیم بن‌صاحب‌الامراست‌وبعدازآن شهریستکه بهمه زینتهای دینیه‌ودنیویه آراسته‌است‌واسم آن**ظلوم**است‌ومتولی آن عبدالرحمن بن‌صاحب‌الامراست ومنتهی میشود بشهر **عناطیس** نام وحاکم آن‌هاشم‌بن صاحب‌الامراست‌ومسافت

وطول وعرض آن چهارماه‌راه‌است ودر حوالی مزارع آن بسیار است مزین بکثرت انهار و خضرت اشجار و لطافت اثمار

القصه بوزیر گفت که طول‌وعرض این پنج شهر یکسال راه است وسکنه آن نامحدودندو تمام مؤمن وشیعه معتقد بدرستی ائمه اثنی‌عشر و تبری از اعداء آنها هستند ومجموع آنها بخضوع‌وخشوع و اقامه نماز و اداء زکوة و امر بمعروف و نهی از منکر مواظبت دارند و حکام ایشان اولاد حضرت‌صاحب‌الزمان بودند الخ

این حکایت را ثقةالاسلام نوری از جماعتی نقل میفرماید:

منجمله از کتاب صراط‌المستقیم **علی بن یونس** عاملی که از کمال‌الدین انباری به‌نحواختصار نقل فرموده .

من‌جمله سید علی بن عبدالحمید نیلی صاحب تصانیف رائقه که از علمای ماه ثامنه است در کتاب‌السلطان‌المفرج عن اهل‌الایمان از حجةالاسلام رضی‌بغدادی از شیخ اجل **حمزة بن‌حارث** نقل کرده:

و من جمله سید بن طاوس درآخر کتاب جمال‌الاسبوع فرموده؛ یافتم روایت شریفی بسند متصل که از برای مهدی «ع» جماعتی از اولاد است که والیانند در شهرهائیکه دراطراف‌دریاست‌و ایشان دارایندغایت بزرگی وصفات نیکان‌را

منجمله محقق اردبیلی درکتاب حدیقةالشیعه فرموده ، حکایت‌غریب وروایتی‌عجیب‌است که بگوشها کم خورده الخ

منجمله سید جزایری در (انوار نعمانی) **از مولی الفاضل رضا علی بن فتح الله الکاشانی نقل‌فرموده**

بعد مرحوم نوری میفرمایدوعجب است که از نظر **علامهٔ مجلسی** این‌حکایت محوشده واو را درکتاب بحار ذکر نفرموده ،

نظیر این قصه است قصه جزیره خصراء و بحر ابیض که بخط فاضل عالم فضل بن یحیی بن‌علی رساله مخصوصی دیده شده که نسخه‌اش در خزانهٔ حضرت امیر(ع) است حاصل آن‌قصه آنستکه‌فاضلان عالمان شیخ شمس‌الدین ابن‌نجیح‌حلی‌وشیخ جلال‌الدین عبدالله‌بن حوام حلی در کربلای‌معلی درنیمه شعبان سنهٔ ششصد و نود و نه روایت‌کرده اند از شیخ صالح باورع شیخ زین‌الدین علی بن فاضل مازندرانی مجاور نجف اشرف .

حاصل این است:

علی بن فاضل مازندرانی گفت . چند سال دردمشق مشغول تحصیل بودم نزد شیخ عبدالرحیم حنفی علم اصول وعربیت‌را و در نزد شیخ زین‌الدین علی مغربی اندلسی مالکی‌میخواندم‌علم قرائت را واو متعصب‌نبود . از نیك ذاتی که داشت هروقت ذکر علمای شیعه‌را میکرد میگفت (علمای‌امامیه) چنین گفته‌اند• بخلاف سایر مدرسین که تعبیر به (علمای رافضیه) میکردند؟ من بجهت‌عدم تعصب‌شیخ اندلسی تردد نزد غیر اورا ترك کردم•

پس شیخ اندلسی از شام عازم مصر شد ، برمن گران شد مفارقت او وهمچنین براو ؟

پس قصد کرد مرا همراه خودببرد ، لهذا مرا باجماعتی ازشاگردهای‌خود همراه برد تابمصر رسیدیم‌ودرمسجد**ازهران** ازقاهره مصر ساکن‌شدیم، مدت نه ماه آنجا مشغول تحصیل علم‌بودیم نزدشیخ اندلسی ناگاه قافله‌ازاندلس آمدند، کاغذی ازوالد شیخ آمد ، « من مریضم‌وآرزودارم فرزندم‌رابینم»

چون نامه بشیخ رسید عازم جزیره اندلس گردید پس من باجمعی از شاگردها همراه شیخ رفتیم باندلس چون باول قریه اندلس رسیدیم من مریض شدم شیخ مرا سپرد بطبیب آن قریه و ده درهم باوداد که ازمن توجه کند وسفارش کرد وقتی که خوب شد اورا بفرست باندلس وخودروانه اندلس شد

روزسوم تب من قطع شد وازمنزل بیرون رفتم ودر کوچه های آنقریه گردش میکردم ناگاه قافله دیدم که از بعضی ازکوه‌های عربی کناردریا آمدندوپشم وروغن وسایرامتعه باخودآورده بودند کسی گفت اینها اززمین بربرازنزدیکی زمین رافضه آمدند

چون نام رافضیراشنیدم ازشوق رافضیان رفتم نزدایشان پرسیدم ازاینجا تا قریه رافضیان چند روز مسافت است.

گفتند ۲۵ روز است که دو منزلش آبادی نداردو بعدآن دیگرقریه متصلند بیگدیگر پس الاغی بسه‌درهم کرایه کردم بجهت طی آن دو منزل غیرمعمور چون بقریه‌معموره رسیدم پیاده ازقریه بقریه دیگر میرفتم تا رسیدم بجزیره روافض دیدم درآن جزیره شهریست که در٤ طرف آن دیواراست و برجهای‌محکم وبلند دارد پس ازدروازه بزرك آن که اورا دروازه بربرمیگفتند داخل شدم‌ودر کوچه های آن مرور می کردم ازمسجدقریه سؤال کردم !

مرا نشان دادند داخل‌مسجدشدم . یکطرف نشستم

ناگاه مؤذن اذان ظهر گفت بصدای بلندگفت «حی علی‌خیرالعمل» چون ازاذان فارغشدبدعای تعجیل فرج نمود !

پس مراگریه دست داد ، مردم فوج فوج داخل مسجد میشدند ووضو بطریق شیعه‌میگرفتندصفرف جماعت بسته شد . مردخوشروئی جلو ایستادومردم باو اقتدانمودند نمازکاملی باآداب بجای‌آوردند ومن ازشدت تعب سفرنتوانستم که نمازظهررا با ایشان بعمل‌آورم

چون ازتعقیبات نماز فارغ شدندمرا دیدندکه نمازنکردم باایشان متوجه من شدندسؤال کردند ازاهل‌کجائی وچه‌مذهبی‌داری !

گفتم ازاهل عراقم ومذهبم اسلام است «اشهدان‌لا اله الا الله وحده لاشریك له واشهد ان‌محمداً عبده و رسوله »

گفتنداین‌دو شهادت بتوفایدهٔ نداردچراآن شهادت‌دیگررا نمی گوئی که بیحساب‌داخل بهشت‌بشوی

گفتم او چه‌شهادت است ؟

پیش نمازگفت شهادت سوم آن است که گواهی دهی که امیرالمؤمنین (ع) پیشوای متقیان با یازده فرزندش اوصیای رسول‌خدا«ص» وخلفای آنجنابست

چون اینکلام ازایشان شنیدم حمد الهی را بجای آوردم وشادی بسیار ازبرای من‌حاصل شد وتعب سفر ازمن زایل‌شد خبردادم که من بمذهب ایشانم

پس بمهربانی بمن متوجه شدند در میان مسجد برای من جائی معین کردند ودر احترام من کوشیدندپیش نماز ایشان شب وروز ازمن مفارقت نمیکرد

پرسیدم ارزاق شما ازکجا میآید(زیراکه برای ایشان مزرعه ندیدم)

جوابدادند ارزاق این بلد ازجانب جزیره خضراء وبحر ابیض که از جزیره‌های اولاد حضرت صاحب‌الامراست میآید درسالی دومرتبه امسال یکمرتبه‌آمده ویکمرتبه‌دیگر بعداز ٤ ماه‌دیگرمیآید

پس من چهل روز نزد ایشان ماندم شب وروز دعامیکردم که ایشان زودتر بیایند
روزچهلم سینه ام تنك شد رفتم کناردریا و بسمت مغرب که گفته بودند از آنجانب کشتی طعام می آید نظرمی کردم

پس ازدورشبحی دیدم میان دریا حرکت میکرد از بزرك قریه سؤال کردم آیا دراین دریامرغ سفیدی هست

گفت : نه ؛ آیا چیزی دیدی .

گفتم بلی پس ایشان شادشدند گفتند کشتی است ازبلاد فرزندان امام «ع»

بعدازاندك زمانی کشتی ها آمدند وهمه آنها هفت کشتی بود پس از کشتی بزرك مردخوش روی نورانی معتدالقامه بیرون شد

اسمش شیخ محمد بود رفت میان مسجد ووضوی کامل گرفته مشغول نمازشد چون ازنماز فارغ شد توجه بمن کرد ، سلام کرد ، من جوابدادم

فرمودگمان می کنم اسم توعلی است .

گفتم راست گفتی

گفت اسم پدرتو گویا فاضل باشد ؟

گفتم بلی (یقین کردم که او دربین شام ومصر واندلس بامن بوده که اسم مراواسم پدرم را میداند) گفتم : از کجا اسم من واسم پدرم را دانستی ؟

گفت درشهرصاحب الامر بمن خبردادند بصفت واسم تو واسم پدر تو ومن مامورم که ترا به جزیره خضراء ببرم

پس من شادشدم که اسمم در میان ایشان مذکوراست وعادت اوچنان بود که هروقت میآمد سه روززیاده میان آنها نمیماند این مرتبه یکهفته ماندتااجناسی که آورده بود تسلیم آنها نمود وخطوطی از آنها گرفت چنانچه عادت او بود

پس عازم سفرشد ومرا باخود برد ۱۶ روز میان دریا سیرمیکردیم روزشانزدهم دیدیم آب دریا سفید است !

شیخ محمد صاحب کشتی گفت : این است بحرابیض ودراینجا جزیره خضراء واین آب اطراف این جزیرهٔ را مانند سوروحصاراحاطه کرده وچون کشتی دشمنان ومخالفان داخل این آب شود غرق میشود هرچند درنهایت استحکام باشد این ببرکت مولای ماحضرت صاحب الامراست

پس از آن آب آشامیدم واورا مانند آب فرات یافتم ، پس ازبحرابیض گذشتیم وبجزیره خضراء رسیدیم از کشتی بیرون شدیم داخل جزیره گردیدیم درآنجزیره قلعه‌ها ودیوارها وبرجهای واسعه و نهرها ودرختهای بسیاری مشتمل برانواع میوه ها و بازارهاوحمام های متعدده دیدیم اهل آن درنیکو ترین زی وبها بودند .

پس دل من ارشادی پروازمیکرد شیخ محمدمرابمنزل خودبردواستراحت کردیم وازآنجا مرا بمسجدجامع بزرك برد ؛ درآنمسجد جماعت بسیار دیدم دروسط ایشان شخصی رادیدم باسکینه ووقاری که وصف آنرانتوان نمود مردم اورا سید شمس الدین محمدعالم می گفتندوازآن کسب علوم می کردند وفروعرا اوازجانب صاحب الامر بایشان خبرمیداد

چون بحضوراورسیدم مرا نزدیك خودنشانید واحوال مراسؤال فرمود وبمن فهمانید که تمام احوالات مرا باوخبردادند !

معلوم شد که شیخ محمد صاحب کشتی بامر ایشان مرا باینجا آورده برای من در زاویه مسجد محلی معین فرمود رفتم بآنجا و راحت کردم

کسیکه موکل من بود نزد من آمد گفت از جای خود حرکت مکن که سید شمس الدین و اصحابش بدیدن تو میآیند برای اینکه باتو شام بخورند

پس قدری نگذشت که سید و اصحابش آمدند و نشستند سفره طعام حاضر نمودند چون فارغ شدیم سید بمنزل خود تشریف برد هیجده روز در آنجا ماندم

در اول جمعه که با او نماز کردم دیدم سید نماز جمعه را بجای آورد بنیت وجوب عرضکردم نماز جمعه را به نیت وجوب بعمل آوردی

فرمود بلی برای آنکه همه شرطهای آن موجود است

پس در خلوت از او سؤال کردم آیا امام حاضر بود که نیت وجوب کردید

فرمود نه لکن من نایب خاص آنحضرتم

عرضکردم آیا امام را دیده اید

فرمود نه لکن پدرم برای من نقل کرد که سخن امام رامیشنید و شخص او را نمیدید جد من سخن امام را می شنید و شخص او راهم میدید

بعد سید فرمایشاتی کرد و دست مرا گرفت و بخارج شهر برد و بجانب باغستانها روانه شدیم نهرهای جاری و بساتین کثیره مشتمل بانواع فواکه و میوهای نیکو و شیرین

در بین آنکه سیر میکردم در میان باغات ناگاه مرد خوش روئیکه دو برد سفید از پشم در بر داشت بما مرور نمود و بر ما سلام کرد

مرا از هیئت او خوش آمد بسید عرضکردم اینمرد کیست

فرمود در بالای این کوه بلندی که می بینی جای نیکوئی هست و چشمه آبی در آن جاریست از زیر درختیکه شاخهای بسیار دارد در پیش آن درخت قبه هست و اینمرد با رفیقش خادم آن قبه است و من در هر بامداد روز جمعه بآنمکان میروم و در آنجا امام را زیارت میکنم و دو رکعت نماز بجامیآورم و ورقه در آنجامییابم که در آنورقه نوشته است آنچه را که باو محتاجم هرچه در آن ورقه است عمل میکنم از جمعه تا جمعه دیگر سزاوار است که تو بآن قبه بروی و زیارت نمائی حضرت بقیة الله را

پس بآنمکان رفتم دو خادم را در آنجا دیدم و آنکه مرا با سید دیده بود اکرام نمود از من و از برای من نان و انگور آورد من از آن غذا خوردم و از آب آن چشمه آشامیدم وضو ساختم و دو رکعت نماز بجای آوردم

از آن دو خادم سوال کردم آیا شما امام را دیده اید

گفتند دیدن امام ممکن نیست و ما اذن نداریم خبر دهیم باحدی

پس از ایشان استدعای دعا نمودم دعا کردند و از نزد ایشان برگشتم از کوه فرود آمدم و داخل شهر شدم رفتم درب خانه سید شمس الدین عالم بمن گفتند سید بخانه شیخ محمد رفته که تو با او در کشتی آمدی

پس نزد شیخ محمد رفتم و تفصیل رفتن خود را بالای آنکوه برای نقل او کردم احوال سید شمس الدین را از او سوال نمودم

گفت میان سید وامام ع پنج پدر فاصله است واو نایب خاص آن بزرگوار است
پس ازسید شمس الدین محمد عالم اجازه گرفتم که بعضی ازمسائل را ازاوسوال کنم
اجازه داد مسائلم راکه زیاده ازنود مسئله بود سؤال کردم
پس درجمعه دوم که‌در نیمه ماه واقعشده بود چون از نماز فارغ شدیم وسیددرمجلس نشست که افاده
نماید ناگاه صدای غوغای شدیدی بگوشم رسید ازسید سئوال نمودم
فرمود اینها امرای عسگر ماهستند که‌در هرجمعه وسطماه سوار میشوند ومنتظر فرجند
پس من اذن گرفتم وبیرون شدم دیدم ایشان جماعت بسیاری هستندوهمه تسبیح وتمجیدوتهلیل میگویند
ودعا میکنند ازبرای حضرت قائم ع
پس بمسجد برگشتم نزد سید
فرمود عسگررادیدی
گفتم بلی
فرمود عدد اینها سیصد ناصر است سیزده ناصر دیگر باقیست
عرضکردم ایسید کی خواهد فرج بشود
فرمود علم او نزد خداوند است گمان است که‌خود امام هم این را نمیداند از برای او آیات
وعلاماتی است
الحاصل علی بن فاضل از سید شمس الدین محمد عالم سؤالاتی کردوجواب شنید
منجمله سوال کرد آیا مومن خالص راممکنست که امام ع رابببیند دراین زمان
فرمود بدان ای برادر که هرمومن مخلص راممکن است که امام ع را به بیندو نشناسد
عرضکردم ایسید، من ازجمله بندگان مخلص آنحضرت هستم وآنجناب راندیده‌ام
فرمود دومرتبه آنحضرت رادیده
اول وقتیکه اول مرتبه ات بود بسامری مشرف میشدی رفیقان تو پیش رفتندوتو در عقب
ماندی پس بنهری رسیدی که‌در آن آب نبود درآنوقت سواره دیدی که براسب شهبا سوار بود
ودردست اونیزه بلندی بود که سرآن آهن دمشقی بود چون اورادیدی ترسیدی چون بنزدیك تو
رسید فرمود مترس بروکه‌رفقای تو انتظارترا دارند
درزیردرخت
پس بخاطرم آمد که‌همین قسم بوده‌است عرضکردم ایسید من چنین بود که فرمودی
مرتبه دیگر وقتیکه ازدمشق میرفتی بطرف اندلس با شیخ آندلسی وازقافله باز ماندی لذا
بسیار ترسیدی پس بسواره برخوردی که‌براسبی سوار بود که‌پیشانی ودست وپای آن اسب سفید بود دردست
آنسواره نیزه بود بتو فرمود برو و مترس بسوی قریه که بسمت راست تست امشب نزد ایشان
بخواب وایشانرا خبرده بمذهب خود وتقیه مکن که‌ایشان بااهل قریه‌های چند که در جنوب دمشق
است همه مومنان مخلص وازدوستان علی بن ابی طالب ع وائمه‌معصومینند
ای پسر آیا چنین بود
عرضکردم بلی
تاآنکه سوال کردم ایسید من آیا امام حج میکند
فرمود ای پسر فاضل تمام‌دنیا بجهت مومن یك گامست بلی حج میکند در هر سالی زیارت میکنش
پدر بزرگوار خود رادر عراق ومدینه وطوس علی مشرفها السلام وبزمین ما برمیگردد

پس سید شمس الدین فرمود ای علی بن فاضل زود برگرد بسوی عراق و در بلاد مغرب اقامت منماء
علی بن فاضل گفت بر دراهم ایشان نوشته بود (لااله الا الله محمد رسول الله (ص) علی ولی الله
محمد بن الحسن قائم بامر الله)
سید پنج درهم از آن دراهم را بمن عطا نمود بجهت برکت آنها را نگهداشته ام: سید مرا باآن
کشتیها که باآن آمده بودند برگردانید
تا آنکه رسیدم بآن بلده از بربر که اول مرتبه بآنجا داخل شده بودم از آنجا متوجه طرابلس
مغرب شدم از آنجا باحاج مغربی بمکه رفتم و بعراق برگشتم و میخواهم در مدت عمر خود در نجف اشرف
بمانم شیخ علی بن فاضل مازندرانی گفت ندیدم در آنجا احدی از علمای امامیه را نام ببرند مگر پنج نفر
راسید مرتضی موسوی شیخ ابوجعفر طوسی، محمد بن یعقوب کلینی شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه
شیخ ابوالقاسم جعفر بن اسمعیل حلی محقق رحمة الله علیهم
ثقة الاسلام نوری فرموده این قصه نیز از جمعی از علمای اعلام نقل شده
منجمله علامه مجلسی در بحار اجمالا نقل فرموده
منجمله میرزا عبدالله اصفهانی در ریاض العلماء
منجمله آخوند ملا کاظم هزار جریبی تلمیذ علامه بهبهانی در کتاب مناقب خود از خط شیخ اجل
محمد بن مکی شهید اول نقل فرموده
منجمله عالم جلیل شیخ اسد الله کاظمینی در اول مقابیس درضمن مناقب محقق صاحب شرایع
میفرماید «رئیس العلماء حکیم الفقها قدوة العرفاء المنوه باسمه وعلمه فی قصة جزیرة الخضری الخ»
بعضی شبهه کرده اند در این دو قصه که سیاحان مسیحی و غیرایشان سالهاست که بااستعداد
تمام مغشول سیر و سیاحت و تشخیص طول و عرض برو بحر ند و مکرر تاقطب شمالی رفته اند و از طرف
شرق وغرب تمام دوره را طی کرده اند و تا بحال بر چنین جزایر و بلادی واقف نشده اند و بحسب عادت
نشود که این بلاد عظیمه را ندیده باشند
جوابش آنست که خداوند قادر علی الاطلاق است آنچه میخواهد میتواند بکند در قرآن مجید
میفرماید «واذاقرأت القرآن جعلنا بینك وبین الذین لایؤمنون بالاخرة حجاباً مستورا»
وازخرائج قطب راوندی روایت شده حضرت رسول (ص) در مقابل حجر الاسود نماز میکرد
واستقبال مینمود کعبه و بیت المقدس را دیده نمیشد تا از نماز فارغ شود
ونیز روایت شده روزی ابابکر نزد آنحضرت نشسته بود که ام جمیل خواهر ابوسفیان آمد
ومیخواست بآن بزرگوار آزاری برساند
ابوبکر عرض کرد ازاین مکان کناره کنید
حضرت فرمود اومرا نمی بیند
پس آمد نزد آنحضرت ایستاد و بابی بکر گفت آیا محمد را ندیدی
گفت نه پس برگشت
ودر نجم الثاقب است چون در شب غار اضطراب ابی بکر زیاد شد ازمواعظ و نصایح و بشارت آن
جناب قلبش آرام نشد حضرت پای مبارك را بر پشت غار زد دری باز شد و دریا و سفینه ظاهر شد
فرمود اگر کفار داخل غار شدند ازاین در بیرون رفته باین کشتی نشینیم
ابوبکر آسوده شد

وشیخ صدوق وجمله ازمفسران خاصه‌و عامه ومورخین قصه باغ ارم‌وقصر شداد را نقل کرده‌اند واینکه ازانظار خلق مخفی بوده‌وخواهد بود جز یکنفر درعهدمعاویه کسی او راندیده باآنکه‌در صحرای یمن واقعست انتهی

پس بودن چنین بلادی و محجوب بودنش از انظار خلایق با قدرت خدای تعالی بعدی ندارد

سداسکندرذوالقرنین واصحاب کهف فعلا درزمین موجود است بصریح قرآن مجید وکسی آنهارا ندیده

ودرسماء وعالم بحار ازکتاب قسمت اقالیم وبلدان آن که تالیف یکی از علمای اهل سنت است نقل فرموده که اوگفته بلد مهدی شهریست نیکو و محکم وبناکرده اورامهدی فاطمی‌و او قلعه دارد وازبرای اودرهائی است ازآهن که‌هردری زیاده‌است‌ازصد قنطار وچون اورابنانمود گفت «الان ایمن‌شدم برفاطمیین»

ودرنجم‌الثاقب است اخبار بسیاری که‌متواترمعنوی است‌نقل‌شده که درطرف مشرق ومغرب دو شهر عظیم است‌که یکی را جابلسا گویند ودیگری جابلقاه اینکه اهل آنشهر ها از انصار قائم ع اند وپیوسته ازخداوندمسئلت میکنند که‌ایشان رازانصار دین خود قراردهد واینکه ائمه ع دراوقات معینه نزد ایشان میرفتندومعالم دین‌بایشان میآموختندوعلوم وحکمت حقه الهیه بایشان‌تعلیم میکردند تاآنکه میفرماید عمر ایشان هزارسالست ودرایشانند پیران وجوانان وچون‌جوانی ازایشان پیری‌را ببیند مثل‌بنده نزد او می نشیند وبر نمیخیزد مگر باذن‌او

وازجمله کلماتیکه حضرت سید الشهداءع روزعاشورا درمیان میدان فرمود این‌بود « و الله مابین جابلساو جابلقا پسر پیغمبری نیست غیر ازمن»

ودرقاموس است که‌جابلس شهریست درمغرب وجابلق شهریست درمشرق

فصل پنجم درذکری ازسفرآء ونواب‌خاصه‌واصحاب‌آن بزرگوار که دررکاب مقدسش حاضر میشدند.

ولابد است دراین‌فصل ازذکر اموری

امر اول مرحوم شیخ‌ابراهیم کفعمی در حاشیه مصباح درمقام‌ذکردعای عمل‌ام داود که‌ازفقراتش‌اینست« اللهم صل علاالاوتادوالابدال والسیاح والعبادو المخلصین‌والزهاد»میفرماید اوتاد برگزیده شده ازابدال است وگفته‌شده که‌زمین‌خالی نیست ازیکقطب وچهارنفراوتاد وچهل نفر ابدال وهفتادنفر نجباوسیصدوشصت‌نفر صالح پس قطب آنهامهدی(س) است‌چهار نفراوتاد کمتر نمیشود چون دنیامثل خیمه است‌ومهدی‌مثل‌عموداست‌وچهارنفراوتادطناب‌های آن‌عمودندوظاهراً آنستکه خضروالیاس ازاوتادند که آنها ملاصقند دایره قطب را صفت‌اوتادآنستکه آنهاطرفةالعینی ازپروردگار خود غفلت نمیکنند و ازدنیا جمع نمیکنند مگر باندازه کفاف وشرط نیست درآنها عصمت ازسهو ونسیان وفعل قبیح بخلاف قطب که این صفت عصمت‌دراوشرطاست

مرتبه‌ابدال پست تراست ازمرتبه اوتاد چون گاهی‌عارض میشود آنهارا غفلت پس تدارک‌میکنند به‌تذکر و گاهی‌مرتکب‌معصیت‌میشوند‌پس تدارک‌میکننداورا باستغفارو پشیمانی چنانچه‌درقرآن‌مجیدفرموده

ان الذین اتقواذامسهم طائف من الشیطان تذکر و افاذاهم مبصرون
وگفته شده که اگر یکنفر ازاوتاداربعه کم شود یکنفر از ابدال بجای او می نشیندواگر یکنفر ازابدال کم شود یکنفر ازنجبا بجای اومی نشیند واگر یکنفر ازنجباکم شودیکنفر ازصالحین جای اومینشیند واگر یکنفر ازصالحین کم شود یکنفرازسایر مردم جای اونشیند انتهی
درکتاب روض الریاحین ازحضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده ابدال درشامند ونجبادر مصرند : ونقبا در خراسانند و اوتاد درسایر اماکن روی زمین وحضرت مهدی سید و آقای آنهاست

امردوم

سفراء ونواب خاصه حضرت حجةالله(ع)

معروفینشان چهارنفر بودند جناب‌عثمان بن سعیدالاسدی وجناب‌محمد بن عثمان بن السعید وجناب حسین بن روح النوبختی وجناب علی بن‌محمدالسیمری واجمالی‌ازحالات‌ایشان وموضع‌دفنشان در فصل هشتم ازباب نهم ذکرشد
ودرسابق گفته شد ازحین ولادت باسعادت‌حضرت حجت‌الله ع که علی الاصح در سنه دویست‌و پنجاه‌وپنج بوده تازمان رحلت جناب علی‌بن محمد السیمری که‌سنه سیصدوبیست ونه بوده علی‌الاصح که سنه تناثر نجوم باشد مدت غیبت صغری بوده که در اینمدت هفتادوچهارسال خواص ازشیعیان و مومنین شرفیاب‌خدمتش میشدند. بعد ازرحلت علی‌بن محمد السیمری‌تاظهور موفورالسرور غیبت کبری بوده هر کس که‌در زمان‌غیبت کبری مدعی نیابت خاصه بشود کذاب ومفتری‌است در غیبت کبری امور دیانتی‌راجع است بعلمای اعلام ومجتهدین که‌ایشان‌نواب‌عامه آن‌بزرگوارند
چنانچه‌حضرت حجةع درتوقیع‌شریف در ضمن اجوبه مسائل اسحق‌بن یعقوب که‌ازاجله‌شیعیان فرموده«واماالحوادث‌الواقعه فارجعو فیها الی‌رواة‌احادیثنا فانهم حجتی علیکم واناحجةالله علیهم»
وازحضرت امام حسن عسگری ع‌روایت‌شده « و اما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا لهواه مطیعالامرمولاه فللعوام ان یقدوه»
واز حضرت امام محمد باقر ع روایت شده« انظرو واالی امن کان منکم قد روی حدیثنا ونظر فی حلالناوحرامنا وعرف احکامنا فارضو به حکما فانی‌قدجعلته علیکم‌حاکمافاذاحکم‌بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف و علینا رد والراد علینا رادعلی‌الله وهو فی حدالشرك بالله»

امر سوم

درذکر بعضی که‌بکذب‌ودروغ‌ادعای نیابت‌خاصه وبابیت‌ازبرای‌حضرت حجة الله علیه السلام‌را نمودند

منجله

حسین بن منصور حلاج‌الصوفی المتزهد

جدش مجوسی‌بوده صاحب روضات میگوید«یالیته کان علی دین جده»
اصلش از اهل بیضای شیراز بوده‌ومدتی‌در اهواز نزد سهل‌بن عبدالله التستری تلمذ نموده‌و دربغداد نزدجنید بغدادی بود
وازحلاج نقل شده که گفته «لیس فی‌جبتی الاالله»
وازآن بالاتر نقل‌شده که‌گفت«سبحانی سبحانی مااعظم شأنی»

باین هم قناعت نکرد بلکه نقل شده صراحتاً گفت «انا الحق»
شیخ محمود شبستری در گلشن راز درمقام اعتذار بر آمده میگوید

روا باشد انا الحق از درختی   چرا نبود روا از نیك بختی

لذا اکثر ازعلمای عصرش اورا تکفیر نمودند
آخر الامر اورا بردند کنار جسر بغداد و هزار تازیانه زدند پس دست اورا بریدند بعد از آن پاهای اورا بعد سر اورا جدا کردند و اورا بدار آویختند و بدنش راسوختند
در روضات است که او را روز سه شنبه بیست و سوم ذیقعده الحرام سنه سیصد مقتول شد

منجمله محمد بن علی الشلمغانی معروف به ابن ابی غداقر

اودرسنه سیصد و بیست سه مدعی نیابت خاصه و بابیت از برای حضرت حجة (ع) شد
توقیع رفیع برقدح او صریحاً از ناحیه مقدسه بدست جناب حسین بن روح صادر شد ازایشان در خصوص لعن براو وتبری وازاو کسیکه بسخن او راضی بشود مکتوبی نوشتند امر او مشهور شد وخباثت باطنش ظاهر شد وشیعیان ازاو کناره کردند
آخر الامر بامر الراضی بالله خلیفه عباسی اورا بقتل رسانیدند

منجمله علی محمد بن میرزا رضا البزاز الشیرازی

در سنه هزار و دویست شصت مدعی نیابت و بابیت از برای حضرت حجة ع شد و او همه روزه در کربلای معلی بدرس آقا سید کاظم رشتی که از مخصوصین تلامذه شیخ احمد احسائی بود حاضر میشد
بعد از فوت سید کاظم مردم را در پنهانی بارادت خویش دعوت مینمود میگفت «من باب الله هستم فادخلو البیوت من ابوابها من»
خورده خورده در کربلای معلی مریدی پیدا کرد به مرید های خاصش میگفت «من آن مهدی صاحب الامر هستم
سال بعد در مکه معظمه دعوت خود را اظهار نمود میگفت «علی و محمد دو کس بودند اینك آن هر دو منم لذا نام من علی محمد است
بدعتهای زیادی دردین خدا گذارد بعد آمد بجانب شیراز حسین خان آجودان الملقب به نظام الدوله حاکم شیراز بود
روزی نظام الدوله در شیراز مجلسی منعقد نمود و علماء را حاضر نمود میرزا علی محمد باب هم با جمعی از مریدهایش حاضر شدند از آنها بود سید یحیی پسر جعفر دارابی ملقب به کشاف چون مشغول صحبت شدند علی محمد بدون بیم و ترس گفت «چگونه متابعت مرا فرض نشمارید وحال آنکه قرآن من فصیحتر از قرآن شما ودین من ناسخ دین پیغمبر شماست»
نظام الدوله گفت خوبست شرایع خودرا روی صفحه بنویسی
پس باب قلمی بدست گرفت وچندسطر نوشت

چون علماء نوشته اورا دیدند که ازقانون عربیت خارج است وغلطهای اورا یک بیک باو گفتند

نظام الدوله بوی گفت تو هنوز لفظ عربی را عاجزی که تلفیق کنی چگونه ادعا میکنی که من افضل از حضرت خاتم النبین (ص) هستم امر کرد پاهای باب را بستند وچوب زیادی باو زدند واورا ازمجلس بیرون کشیدند ودرزندان حبس کردند

خبر باصفهان رسید باستدعای منوچهر ایچ آغاسی از معتمدالدوله حاکم اصفهان اورا ازشیراز طلبید باصفهان نظام الدوله باب رافرستاد باصفهان وسیدیحیی رافرستاد بتبریز

معتمدالدوله دراصفهان مجلسی ترتیب داد علماء را حاضر کرد مثل آقامحمد مهدی پسرمرحوم حاجی کلباسی ومیرزامحمدحسن پسر مرحوم ملاعلی نوری ومیرزا سیدمحمد امام جمعه

علماء سئوالاتی از او کردند وازجواب آنها عاجز شد

درسنه هزاردویست وشصت ودو بعدازفوت منوچهر معتمدالدوله باب راحسب الامر محمد شاه غازی بتبریز فرستاد واورادر قلعه محبوس نمودند

حاجی میرزا آغاسی از طهران بولیعهد (ناصر الدین شاه) عرض کرد خورده خورده فتنه باب بزرک خواهد شد خوبست انجمنی فراهم شود وتکلیف را نسبت باو معلوم کنید

ولیعهد امر فرمود اورا از محبس بردند بنزد کاظم خان فراشباشی حاجی ملامحمود (نظام العلماء) وملا محمود ممقانی وجمعی دیگر ازعلماء را بامیرزا علی محمد درمجلس حاضر نمودند

نظام العلماء از باب سوالاتی کرد ازجواب عاجز شد

آخرالامر نظام العلماء گفت این مرد ازهمه علوم بیگانه است

باب بر آشفت وگفت من آنکسی هستم که هزارسالست انتظار اورامیبرید.(!)

نظام العلماء گفت توصاحب الامری

گفت هم آنم

نظام العلماء فرمود نام تو چیست پدرومادرت کیستند مسقط الرأس کجاست

گفت نام من علی محمد است نام پدرم میرزا رضای بزاز است نام مادرم خدیجه است ومسقط الرأس من شیراز است

نظام العلماء گفت اما صاحب الزمان همنام است باجدش خاتم النبین ص اسم شریف پدر بزرگوارش امام حسن عسکری ع است اسم شریف والده ماجده اش نرجس خاتون است مسقط الرأس شریفش در سامره است عمر مبارکش زیاده بر هزار سال است تقریبا

جناب آخوند ملا محمد ممقانی فرمودتو در کتاب خود گفته «اول من آمن بی نور محمد وعلی» معلوم میشود خود راازایشان بهتر میدانی

باب مضطرب شدوسکوت نمود

بعد گفت «الحمد لله الذی رفع السموات والارض» (بفتح تاء سموات)

ناصر الدین شاه باآنکه از سنش در آنوقت شانزده سال بیش نگذشته بود گفت

وما بتا والف قد جمعا یکسر فی الجر فی النصب معا

وچند سخن ، زشت بباب فرمود وامر کرد اورادر محبس بردند

درسنه هزار ودویست شصت وچهار زرین تاج الملقبه به قرة العین بنت جناب آخوند ملاصالح برغانی قزوینی که‌درعلوم عربیت‌وتفسیر واشعارملیحه مبرزعصر بودوحافظه وخط نیکی داشت شیفته کلمات باب شد طریقت اوراپیشه خود گرفت حجاب‌را ازبین برد وعقد یکزن را به نه مرد تجویز نمود

اصحاب باب پروانه وار دور آن زنراگرفتندگاهی او را « بدرالدجی» نامیدند وگاهی « شمس الضحی»

بی حجاب بالای تخت میرفت واصحاب خود را موعظه میکرد آنگاه میگفت هرکه مرا مس کند بدنش بآتش جهنم حرام‌شود

مردم میریختند وسینه وپستانش‌رامی بوسیدند!

همه علماء ومجتهدین‌را واجب القتل میدانست حکم بقتل عم خودجناب آقای حاج ملامحمدتقی برغانی صاحب مجالس المتقین وغیر اونمود

اصحاب قرة العین هنگام نمازصبح درمسجد زمانیکه آنمرحوم مشغول نماز بود براو تاختندواورا شهید نمودند ملقب شد به‌شهید ثالث

هنگامیکه میرزاعلی محمد ازبوشهر بشیراز رفت ملاحسین بشرویه که بهرهٔ‌از علم نحو وصرف و اصول‌وفقه داشت رفت بشیراز وآئین باب رااختیار نموده‌ودست بیعت بوی داد باب اورا روانه کرد که اهالی خراسان رادعوت بباب کند

ملاحسین آمد باصفهان جمعی رابکیش باب دعوت‌نمودوازاصفهان آمدبطهران کاغذی نوشت بمحمدشاه وبمیرزاآغاسی وزیر آنهارا نیز بکیش باب دعوت نمودکارداران‌دولت‌اورا تهدید نمودنداز ترس‌لب فروبست

کاغذی نوشت ببار فروش بحاجی‌محمد علی بارفروشی‌وکاغذی نوشت بقزوین بقرةالعین که هر دو مریدباب بودندوآندورا دعوت نمود بخراسان که آنجادعوت‌خودرا آشکاراکنند

چون‌ملا حسین بشرویه‌واردخراسان شد دربالاخیابان منزل گرفت ومشغول اغواء واضلال خلق شد حمزه میرزاحاکم خراسان ملتفت شد ملا حسین‌را محبوس‌نمودومریدهای اورامتفرق گردانیدملاحسین میان محبس بود تافتنه سالار و رجب بهادر واقع شد از میان زندان بیرون شده رفت بطهران باحاجی محمد علی‌بارفروشی بسمنان که رسیدند قرةالعین را ملاقات‌نمودنددر منزل بدشت‌یکفرسخی سمنان واردودربین راه بود که برودبمشهد وهمدست با ملاحسین بشود

قرةالعین بی پرده‌رفت بالای منبر ومردم قریه رادعوت نمود بباب جمعی فریفته آنان شدند اهل قریه بلوی نمودند وآنها رابیرون کردند واموالشان راغارت‌نمودند ملاحسین‌و حاجی‌محمدعلی بجانب بارفروش‌رفتند وقرةالعین بجانب مازندران‌ملاحسین وحاج‌محمدعلی‌در بارفروش‌مردم‌رادعوت نمودندبباب‌مرحوم سعید العلماء کاغذی بکارگذاران دولت نوشت که از فتنه آنها جلوگیری کنند لذا در سبزه‌میدان بارفروش جنك بسیار بزرگی واقع شدآخرالامر داعیان‌باب کوتاه‌آمده‌از بارفروش روانه شدند بمزارشیخ طبرسی

ملاحسین حاج محمدعلی بارفروشی راملقب بحضرت اعلی نمود وهریك ازاصحاب خویش رابنامی میخواند یکی را میگفت تومظهر امام ثامن هستی‌وامام‌رضا نام‌داری‌وهریك رابلغب‌پیغمبری یاامامی ملقب میکرد، ومیگفت هریك‌ازما که کشته‌شوند بعدازچهل‌روز بازنده‌خواهند شد

آنجابین مسلمین وبابیه جنك نمایانی شد ودرآن جنك گلولهٔ بدهان حاجی محمد علی خورد وبجهنم واصل شد

ملاحسین هم زحم وگلوله برداشته بدرك‌اسفل رفت وآنهارا درهمان مزارشیخ‌طبرسی‌زیرخاك نمودند وبقیه اتباعشان راکه زنده‌مانده بودندمیان‌میدان بارفروش درحضور علماء و اعیان‌واشراف سربریدند بعد ملامحمد علی زنجانی که ازاطباع باب بودباجمعی‌ازبابیه فتنه بسیار بزرگی درزنجان احداث نمودند آخر الامر ملامحمدعلی وجمعی ازاتباعش بدست میراصلانخان بجهنم واصل شدند و ازقتل‌اینهاامیر نظام‌حاضر شدخدمت ناصر الدین‌شاه‌و گفت‌ماده‌فساد وقتی‌قطع میشودکه‌علاج میرزا علی محمدبشود این بودکه سلطان حکم کرد بحمزه میرزای حشمةالدوله حاکم تبریزکه‌میرزاعلی محمد رابقتل برساند حشمةالدوله حکم کرد که‌باب راباسیدحسین یزدی‌ملامحمد علی ربیب آقاسیدعلی‌زنوزی که‌هردو ازاتباع باب‌بودند هرسه‌راازمحبس بیرون آوردندودردارالحکومه حاضرنمودند و درمجلس جمعی ازبزرگان‌وعلماهم حاضرشدند وازباب بعضی ازسوالات نمودندکه‌ازجواب آنهاعاجزشد

بعدحشمةالدوله امرکردکه باب‌رابادونفر ازاتباعش علنا بقتل برسانند که‌اگرخفاء کشته‌شوند بسا باشد که مریدهابگویند که‌اوغائب شده

اولا آنهارامیان بازارگردانیدند بعدبردند میان میدان تبریز روزدوشنبه بیست‌وهفتم شعبان المعظم سنه‌هزارودویست وشصت‌وپنج وباب راباملامحمد علی بدار کشیدند سربازان فوج‌بهادران آنها راهدف گلوله کردند

اول گلوله بملامحمد علی‌رسید روبباب کردکه‌آیا ازمن‌راضی‌شدی؟

فوج ازتهاجم بابیه میترسیدند که‌تفنك‌بعلی‌محمدبزنندناگاه تیری‌بریسمان‌خوردپاره‌شد علیمحمد افتادروی زمین خود رابحجره‌یکتن ازسربازان انداخت پس‌فوراعلی‌سلطان درکمال‌قوت‌قلب‌بانحجره داخل شدواوراخذ نموده بدارآویخته وبدنش راهدف گلوله کردندوجسدش را چند روز میان شهر گردانیدندآنگاه‌دربیرون دروازه انداختندوخوردجانوران‌ساختند بعدکه‌سیدیحیی‌پسر سید جعفر کشاف که‌دریزد بود خبر قتل‌میرزاعلی‌محمدراشنیدازیزدحرکت کرد بمملکت فارس آمد اوراهم‌درتبریز بباب ملحق‌نمودند

بعدازکشته شدن باب درتبریز شروع‌شد بدوره بهائیت میرزاحسینعلی بهاء الله صاحب کتاب ابقاء پدر عباس افندی الملقب به‌عبدالبهاء صاحب‌کتاب مفاوضات

میرزاحسینعلی‌معشوق‌قرةالعین‌وقرةالعین‌این‌شعرازغزل‌خودراکه‌استقبال‌ازجامی کرده‌درمقام‌معاشقه بامیرزاحسینعلی‌بهاءگفته‌واشاره برجعت حسین کرده

من‌ومهربان مه خوبرو؛ که‌چه‌زدصلای بلابرو بنشاط قهقهه شدفرو که انا شهید بکربلا

خلاصه بعد که باب کشتهٔ شدمیرزا حسینعلی وسایراتباع باب‌راگرفته بعضی‌راکشتندو بعضی‌راحبس نمودند میرزاحسینعلی‌رااخراخ نمودندبجانب‌بغداددرآنجاکتاب ایقانرابخواهش خالوی میرزا علیمحمد نوشت بدانکه شیخ احمد احسائی ابن‌شیخ زین الدین صاحب شرح الزیاره‌وغیر ازتصنیفات عدیده استاد سید کاظم رشتی پسر سید قاسم رشتی ومحمد کریمخان کرمانی دراول امرداخل‌دردائره‌اهل ورع‌وسدادواز کسانی بودکه‌باواجازه‌اجتهادداده بودندجمعی ازعلماءمثل‌سیدبحرالعلوم‌و صاحب ریاض‌و

شیخ جعفر صاحب کاشف العظاء

نقل شد وقتیکه حاجی ملاعلی نوری ازاصفهان کاغذ باو مینوشت درسر کاغذمینوشت بابی انت وامی » مؤلفاتش منتشر شدوبدست علماء رسید مشغول طعن باو شدندوجمعی ازاعاظم علماءاورا تکفیر کردند مثل شیخ محمدتقی شهید ثالث وحاجی ملاجعفر استرابادی وملاآقای دربندی وسیدابراهیم صاحب ضوابط وشیخ محمدحسین صاحب فصول وشیخ محمدحسن صاحب جواهر وچون شیخ احمدفهمید که علماء اورا تکفیرومردم ازاوعدول کزدندهجرت نمود بمدینه طیبه ودربین راه سه منزل مدینه طیبه ازدنیا رفت در اوائل سنه دویست هزار ودویست وچهل وسه درسن قریب نبود

آقاسید کاظم رشتی شاکرد مثل پیراهن بدن شیخ احمد بود ومؤلفاتی دادر مثل حجة البالغه وغیر آن که مفهوم نمیشود وگویا بلسان هندی گفته

حاجی محمد کریم خان بعد از سید کاظم رئیس حضرات شیخیه شد واوقائل است بارکان اربعه اول درتوحیددوم درنبوت سوم درامامت وخود را رکن رابع میدانست

ازشیخ انصاری رحمةالله علیه سؤال کردند معنی رکن رابع چه چیزاست که کریمخان خودرا رکن رابع میداند

فرمود محقق در شرایع فرموده «الرکن الرابع فی النجاسات»

کریمخان درسنه هزارو دویست وهشتادوهشت بود وقبرسید کاظم وکریمخان درکربلای معلی است ومیرزا محمد شاگرد سیدکاظم رشتی بود

امر چهارم درذکری ازاصحاب حضرت بقیةاله فی الارضین (ع)

بمقتضای بعضی ازاخبار معتبره رؤسای آنها سیصدوسیزده نفرند ازقبایل مختلفه و بلدان متعدده

ازفتوحات مکی نقل شده که فرموده «ووزرائه من الاعاجم مافیهم عربی ولکن لایتکلمون الابالعربیة لهم حافظ لیس من جنسهم ماعصی الله قطو هو اخص الوزراء وافضل الامناء»

فاضل کامل شیخ فضل الله بن شیخ محمد باقر قاینی بیرجندی در کتاب مصابیح الاحزان فی اشراط قیام صاحب الزمان(ع)

ازکتاب حجة سیدهاشم بحرانی نقل فرموده وروایتش مفصل است ودرآن روایت اسم تمام **سیصدو سیزده نفر** وقبیله وبلدایشان ذکر شده

منجمله بیست چهار نفر ازطالقانند

ابن اعظم کوفی در کتاب فتوح ازامیر المومنین ع روایتکرده فرمودویحن الطالقان فان الله عزوجل بها کنوز لیست من ذهب ولافضة ولکن بهارجال مومنون عرفوالله حق معرفته وهم انصار المهدی فی آخرالزمان

ظاهراً مراد طالقان مازندرانست نه طائف درطرف افغانستان میباشد

هجده نفر ازاهل قم اند

چهارده نفر ازاهل کوفه اند

دوازده نفر ازاهل هراتند

دوازده نفر ازاهل مروند

دوازده ازاهل جرجانند

نه نفر ازاهل بیروند

هشت نفر از اهل مدائنند
هشت نفر از اهل نیشابورند
هفت نفر از اهل ری هستند
هفت نفر از اهل طبرستان
شش نفر از اهل یمن
پنج نفر از اهل طوس
پنج نفر از اهل تفلیس
چهار نفر ازاهل همدان
چهار نفر ازاهل دیلم
چهار نفرازاهل سنجار
چهار نفر ازاهل فسطاط
سه نفر از اهل دمشق
سه نفر از اهل بصره
سه نفر از اهل سجستان
سه نفر از اهل رقه
سه نفر از اهل خابور
دو نفر از اهل مدینه طیبه
دو نفر از اهل قومس که سبزوار باشد و بقیه از سایر بلندان قبائلند:

فصل ششم در ذکر بعضی از علائم ظهور حضرت حجةالله ع که در این تاریخ واقع شده است.

منجمله درتفسیر علی بن ابراهیم از حضرت رسول (ص) روایت کرده که آن بزرگوار در حجةالوداع علائم اشراطالساعه را بیان فرموده که غالب آنها واقع شده درآن روایت فرموده ، «فعندها» یکون اقوام یتعلمون القرآن لغیرالله یتخذونه مزامیر الخ»
(مزمار بمعنی نای ودف وهر آلت سرور است)
و این زمان قرآن را در جعبه آواز حبس کرده‌اند و با ساز و تغنی تلاوت میشود ؟

منجمله در وسائل از شیخ صدوق از اصبغ بن نباته از حضرت امیر ع روایت کرده فرمود «یظهر فی آخر الزمان و هو شرالازمنه نسوة کاشفات عاریات متبرجات من‌الدین خارجات فی‌الفتن داخلات مائلات الی‌الشهوات مسرعات الی‌اللذات مستحلات المحرمات فی‌جهنم خالدات»
یعنی : ظاهر میشود درآخرالزمان و او بدترین زمانهاست زنهائی که مکشوفند وتعدی کننده و ظلم کننده‌اند.
مینمایانند زینت خود را بمردان و از دین خارجند و در فتنه‌ها داخلند مائلند بشهوات سرعت مینمایند در لذات دنیوی و محرمات الهی‌را حلال میدانند ومخلد میباشند درجهنم.

شاید مراد ازمکاشفات همین لباسهای نازکی است که‌میپوشند وساتر بدنشان نیست

این علامت هم موجوداست !

منجمله‌در ثواب‌الاعمال ازحضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌روایت کرده‌فرمود(سیئتی زمان‌علی امتی لایبقی من القرآن الارسمه ولامن‌الاسلام الااسمه یسمون به وهم‌ابعدالناس‌منه‌مساجدهم‌عامرة و هی‌خراب‌من الهدی ففقهاءذلك الزمان شرفقهاءتحت ظل‌السماء منهم خرجت الفتنة والیهم‌تعود)

اینهم ازعلائم واقعه‌است

منجمله‌در جلدسماء والعالم‌از تاریخ‌قم باسانید خود ازحضرت‌صادق علیه السلام روایت کرده فرمود ستخلوا کوفه من المومنین ویازرعنها العلم کما تازرالحیة فی جحرها‌ثم یظهرالعلم ببلدة یقال لهاقم وتصیر معدنا للعلم والفضل حتی لایبقی فی الارض مستضعف‌فی‌الدین حتی‌المخدرات فی‌الحجال وذلك عند قرب ظهور قائمنا فیجعل‌الله قم واهله قائمین مقام‌الحجة ولولا ذلك‌لساخت الارض باهلها ولم یبق فی‌الارض حجة‌فیفیض العلم منه الی‌السائر البلاد فی‌المشرق‌والمغرب فیتم حجة‌الله علی الغلق حتی‌لایبقی احد علی‌الارض لم یبلغ الیه‌الدین والعلم ثم یظهر القائم ویصیر سببا لنقمة‌الله‌وسخطه علی العباد لان‌الله لاینتقم من‌العبادالا بعدانکارهم‌حجته)

یعنی زوداست که خالی بماند کوفه ازمومنین‌وجمع شود ازکوفه علم چنانچه‌جمع شود ماردر سوراخ خود بعد ظاهر شود علم درشهریکه گفته‌می شود‌قم ومیگردد قم معدن‌علم‌وفضل‌تا آنکه باقی نماند بی سواد و مستضعف دردین حتی عروسان درحجله و این نزد ظاهر شدن حضرت قائم(ع) است پس قرارمیدهد خداوند قم‌را واهل آنرا قائم مقام حجة واگر نه این باشد هرآینه فروبرد زمین اهلش راو باقی نماندرزمین حجتی‌پس اضافه میشودازقم علم بسایر بلادیکه درمشرق‌ومغرب‌است تمام میشود حجت خدابرخلق تا آنکه‌باقی نمانداحدی که‌نرسد باواحکام‌دین‌وبعدظاهر میشود حضرت قائم ومیگردد همین عالم شدن عموم مردم سبب ازبرای غضب‌الهی وسخط او بر بندگانش‌چون‌خداوند انتقام نمیکشد ازبندگان مگر ازانکار نمودن حجت او را

این علامت خورده ظاهر میشود

منجمله در بحار ازغیبت شیخ طوسی ازعمره بنت نفیل روایتکرده (قال سمعت الحسن‌بن علی یقول لایکون هذا الامر الذی تنتظرون حتی یبرء بعضکم من بعض ویلعن بعضکم بعضا ویتفل بعضکم فی وجه بعض وحتی یشهد بعضکم بالکفر علی بعض قلت مافی ذلك من‌خیر فقال ع‌عندذلك‌مقوم قائما فیرفع‌ذلك الکلمه)

یعنی شنیدم از حضرت امام حسن (ع)که فرمود نمیباشد این امریکه‌شما انتظاراورا دارید تا آنکه بیزاری بجوید بعض‌ازشما ازبعضی‌ولعن کنید بعض‌ازشما بعضی راوآب‌دهن‌اندازدبعض‌ازشما به صورت بعضی وتا آنکه شهادت‌بدهد بعض‌ازشما بکفر بعضی

راوی عرضکرد نیست درآن خیر

فرمود کل خیردرهمین‌است زیرا که درآنوقت حضرت‌قائم‌علیه السلام ظهورخواهدفرمود‌پس تمام‌اینها راازبین برمیدارد

این علامت هم وقوعش معلومست

منجمله در اوائل جلد سیزدهم بحار در باب (ما ورد من اخبارالله و اخبار النبی ص بالقائم) از کشف الغمه ازابی نضرة روایت کرده

گفت ما نزد جابربن عبدالله بودیم فقال یوشك اهل العراق لایجیء الیهم قفیز ولا درهم قلنا من این ذاك ؟

قال من قبل العجم یمنعون ذاك ؟ ثم قال یوشك اهل الشام انلا یجیء الیهم دینارولامد قلنا من این ذاك ؟

قال من قبل الروم ثم سکت من هنیئه ، ثم قال قال رسول‌الله ص یکون فی آخر امتی خلیفة یحثی المال حثالا یعده عدا

یعنی جابربن عبدالله فرمود نزدیك است که باهل عراق داده نشود قفیز و پیمانه ونه‌درهمی گفتم از کجا خواهد بود این منع ؟

فرمود از جانب عجم که منع کنند فرستادن پول را و فرمود نزدیك است که باهل شام‌داده نشود دیناری و نه مدی !

گفتیم از کجا خواهد بود این ؟

فرمود از قبل روم ، بعد قدری سکوت کرد فرمود حضرت پیغمبرص فرمود «میباشد درآخر امت من‌خلیفه وجانشینی که مشت میکند مال‌رایکنوع‌مشت کردنی ونمیشمارد اورا یکنوع‌شمردنی این چندوقت استکانه واقع شده

منجمله در بحا از غیبت نعمانی ازکعب الاخبار روایتکرده

« ان القائم من ولد علی ع له غیبة کغیبه یوسف ورجعه کرجعه عیسی بن مریم ثم یظهر بعدغیبه مع‌طلوع النجم‌الاخروخراب الزوراء وهی الری الخ »

ری فعلا مخروبه است در نزدیك طهران واقع است

چنانچه از علامه مجلسی از مفضل بن عمر ازحضرت صادق‌ع روایت شده

فرمود یا مفضل « اتدری اینماوقعت‌الزوراء»

قلت الله وحجته اعلم

فقال اعلم‌یا مفضل‌ان‌فی‌حوالی‌الری جبلااسودا‌بتنی فی‌ذیله بلدة‌تسمی بالطهران‌وهی‌دارالزوراء التی تکون‌قصورها‌کقصورالجنه‌ونسوانها کحورالعین؛ واعلم یا مفضل انهن تتلبس بلباس الکفارو یتزین بزی الجبابره و ترکبن السروج‌ولایتمکن لازواجهن ولاتفی‌مساکن‌الازواج لهن‌فیطلبن‌الطلاق منهم ویکتفی الرجال بالرجال‌والنساء بالنساء وتشبه الرجال بالنساء والنساءبالرجال فانك ان ترید حفظ دینك فلا تسکن فی هذه البلدة ولاتتخذها مسکنا لانهامحل‌الفتنه وفر منها الی‌قلة‌الجبال ومن الحجر الی الحجر کالثعلب باشیانه

مخفی نماناد احوالات حضرت حجه ع و تکالیف شیعیان را در زمان غیبت آنسرور و ذکر کسانیکه در غیبت صغری و کبری شرفیاب حضور انورش شدند انشاءالله درجلدمستقلی خواهم‌نوشت علمای اعلام دراین‌مقام تصنیفات‌زیادی‌فرموده‌اندو‌بهترین کتب‌فارسی دراینخصوص که بطبع‌رسیده

کتاب (نجم الثاقب) و کتاب (دار السلام) شیخ محمود عراقیست ٠

خاتمه

چون این خاتمه حالات خاتم الاوصیاء ع است مناسب دیدم که از حالت خاتمه وعاقبت امور خودمان شرحی گفته شود

«نرجو من الله ان یعجل خاتمة امورنا خیراً»

لابد است دراین مقام اذکر سه امر

امر اول

در بعضی از حکایات متعلقه بشیاطین عدیله

کما فی القرآن المجید حکایة عن الشیطان العنید فبعزتك لاغوینهم اجمعین الاعبادك منهم المخلصین ظاهر آیه شریفه یعنی : قسم بعزت تو هر آینه من بندگانت را گمراه میکنم مگر بندگانیرا که در عبودیت وعبادت تومخلص باشند ،

بدانکه شیطان معرفت داشت بعزت و کبریائی خداوند، معذلك قسم یاد نمود باغوا نمودن خلق مگر بندگان مخلص الهی راکه ازاغوا نمودن آنها عاجزاست !

ملاحظه بفرما شیطانی که قسم خورد نزد آدم وحوا که از برای آنها ناصحست چنانچه در قرآن مجید است (وقاسمهما انی لکما لمن الناصین) معذلك کاری کرد که آنها را ازبهشت خارج نمود وباما که قسم یاد نموده اغوانماید خیلی مشگل است که بتوانیم ازشرش ایمن شویم ! بلی هنیئاللمخلصین که شیطان برآنها تسلطی ندارد

درمواعظ المتقین روایتکرده : دربنی اسرائیل عابدی مرورنمود بدرختی که مردم او را عبادت میکردند ! رفت بمنزل خود وتبری برداشت وبالاغ خود سوار شدورفت بجانب آن درخت که اورا قطع نماید

دربین راه شیطان بصورت انسانی اورا ملاقات کرد ، گفت کجا میروی

گفت : درختیست که مردم اورا عبادت میکنند میخواهم اورا قطع کنم

شیطان گفت تورا چه کاراست با آن درخت ، بگذار اورا بحال خودش ؟

عابد قبول نکرد ، با شیطان دست بگریبان شدواورا زد بزمین

شیطان گفت درخت را قطع مکن من هرروز ٤ درهم زیرفراشت میگذارم ، اورا بگیرو تصرف کن

عابد گفت ـ آیا این کار را خواهی کرد؟

گفت بلی من ضامنم که همه روزه این کاررا بکنم !

پس عابد برگشت بمنزل خود ودرخت را قطع نکرد

دویاسه روز دراهم را درزیرفراش خود دید ، بعد چیزی ندید ، تبررا برداشت وبالاغ خودسوار شد میرفت که درخت را قطع کند !

باز شیطان را بصورت انسانی ملاقات کرد گفت کجا میروی؟

گفت درختیست که مردم اورا عبادت میکنند میروم اورا قطع کنم !

شیطان بصدای هولناکی باو خطاب کرد ، گفت برگرد

عابد برنگشت !

شیطان با اودست بگریبانشد وعابد را زد بزمین

عابد گفت چه‌شددفعه اول من بتوغالب شدم . ایندفعه توبمن‌غالب‌شدی

گفت دفعه اول خروجت ازمنزل وغضبت برای خدا بود لذا مرا بزمین زدی اینمرتبه خروجت و غضبت بجهت آن بود که دراهم بتونرسید لذا من برتوغالب شدم

عمده خوف ازشیطان عندالاحتضاراست

چنانچه درمعالم‌الزلفی ازکتاب ارشادالمسترشدین‌فخرالمحققین‌ولدعلامه نقلکرده که عدیله وقت مرك واقع میشود شیطان میآید وعدول میدهدانسان‌را وقت‌مرك که اورا ازایمان خارج کنددرلئالی الاخبار است که دراخبار وارد شده شیطان میآید ببالین محتضرودرطرف چپش‌مینشیندومیگوید دیدی عاقبت امرخود را بگو خداوند دوتاست تا ازاین‌شدت نجات بیابی

لهذا علما فرمودند که اشدحالات انسان حال نزع روحست چون دراین حالت شیطان فرصت میبیند که‌ایمان اورا بگیرد چون درآنوقت تشنه میشود شیطان بالای سرش میآید وقدح آب سردی میآورد مومن آن آب را خواهش میکند

شیطان میگوید بگو پیغمبرص دروغ گفته تا آب رابدهم

پس اگردارای شقاوت باشد اورا اجابت میکند وازدنیا میرود کافرا. اگردارای سعادت باشدشیطان را ازخود دورمیکند انتهی ماعن‌لئالی‌الاخبار

وقتیکه انسان تامل نماید تصدیق میکند که آنحالت احتضارخیلی‌خوف رفتن ایمانست جهتش آنستکه درآنحالت انسان خودرا غریق دریای بلیات وازهمه جهت بیچاره میبیند چون تمام‌شدائددر آنحالت توجه بشخص‌محتضرمیکند ازشدت مرض ووجع و کلالة زبان‌وکوری چشم ورفتن سایرقوای بشریه وجزع واضطراب وگریه عیال واولاد واقارب ومیداند که جمع حیثیات ازشخص گرفته میشود ازروح واولاد واقارب ومناصب وسایرشئوناتیکه شخص در داردنیا بجهت تحصیل‌هریك ازآنهاعمرها ومالها صرف کرده ومشقت‌های زیاد تامل نموده ومیداند که فراق‌وجدائی ازاینها جدائی است که ابدالاباد امید برگشتن ندارد

وایضا میداند که بعد ازاین ساعت وارد میشود بظلمت لحد وحیداً فریداً با این شدائد یکنفر هم میبیند که اورا سرزنش میکند ومیگوید دیدی نتیجه بندگیت بخدا چه شد دیدی که خداوند چگونه بین توودوستانت میخواهد جدائی بیندازد پس مرا اطاعت کن وازبرای من‌یکسجده بکن ولو باشاره تا من ترا ازجمیع این شدائدیکه‌درحال صحت‌نمیتوانستی عشری ازاعشار اورا تحمل نمائی‌نجات‌بدهم پس در اینحالت چگونه ازتسویلات شیطانی شخص خلاص وآسوده میشود)اعاذنا‌الله‌تعالی‌و جمیع المومنین من تسویلاته)

چنانچه در قرآن مجید میفرماید «کمثل‌الشیطان اذقال‌للانسان‌اکفرفلما کفرقال‌انی بریءمنك‌الخ»

ذکرمیشود بعضی حکایات مناسب این‌مقام واقتصارمیشود بذکرهشت حکایت

حکایت اول
درلئالی‌الاخبار ازابی زکریای زاهد نقل کرده

وقتیکه وفاتش رسید صدیقش آمد بعیادت اودرحالتیکه سکرات مرگ بود ، تلقین کرد باو دومرتبه کلمه‌طیبه«لااله‌الاالله محمدرسول‌الله‌ص علی ولی‌الله‌را»

ابی زکریا اعراض نمود

درمرتبه‌سوم گفت لااقول وغش کرد!

صدیقش تعجب کرد بعد ازساعتی درخود خفتی دید چشمش را بازکرد ، گفت آیا شما بمن چیزی تلقین کردید!

گفتند بلی ، سه مرتبه بشما این کلمات طیبه را تلقین کردیم درمرتبه سوم گفتی لااقول

گفت شیطان ببالین من آمد با قدح آبی ، بدست راست من ایستاده وقدح را حرکت داد گفت آیا محتاج بآب هستی

گفتم بلی!

گفت بگو عیسی بن‌الله؟

من ازاواعراض کردم ، بعد بطرف پای من ایستاد بازهمین کلمه را تلقین کرد

من نیز از او اعراض کردم

درمرتبه سوم گفت بگولااله‌الاالله

گفتم نمیگویم!

پس قدح را زد بزمین وازپیش من گریخت من متغیرانه درجواب او گفتم «لااقول »

من کلام ابلیس را ردکردم نه کلام شمارا من شهادت میدهم‌ان‌لااله‌الاالله وان‌محمدا رسول‌الله «ص» وان علیا ولی‌الله‌ع

حکایت دوم
درمنازل‌الاخرة محدث قمی نقل فرموده

شخصی ازتلامذه فضیل‌ابن‌عیاض مریض شد واواعلم ازتلامذه او بود

پس فضیل اورا عیادت کرد ونشست بالای سرش اورا محتضردید مشغول‌شدبخواندن‌سوره‌یس محتضر گفت نخوان

فضیل سکوت نمود

بعدگفت بگو«لااله‌الله»

گفت نمیگویم ومن بیزارم ازاوو بهمین حال ازدنیا رفت

فضیل ازمشاهده اینحالت خیلی مغموم شد. آمد بمنزلش وازمنزل خودبیرون‌نشدتاآنکه‌آن تلمیذش را درخواب دیدکه ملائکه عذاب اورا بجهنم میکشند

فضیل گفت تواعلم تلامذه من بودی چرا ازتووقت مردن معرفتت سلب شد وبسوء خاتمه از دنیا رفتی؟

گفت من بواسطه سه‌خصلت مبتلاء بسوء خاتمه‌شدم

اول آنکه در دنیا نمام وسخن چین بودم

دوم آنکه حسود بودم

سوم آنکه مریض شدم طبیب بمن گفت لابد هستیکه همه ساله یکقدح شراب بخوری و الا هلاك میشوی منهم میآشامیدم ، این سه خصلت باعث سوء عاقبت من شد

حکایت سوم

در کشکول بهائی است

یکی ازمترفین که بنازونعمت پرورده بود محتضرشد هرقدرتلقینش میکردندکلمه توحید و این بیت را میخواند

یارب قائلة یوما وقد تعبت این الطریق الی حمام منجاب

سببش این بود . زن عفیفه حسنائی ازمنزل خود بیرون شدکه برود بحمامیکه معروف بود بحمام منجاب راهش بلد نبود ، قدری راه رفت بتعب افتاد مردی را دیدکه در خانه‌اش ایستاده بود سئوال کرد راه حمام منجاب کجاست

آنمرد گفت اینجاست (اشاره کرد بمنزل خود)

چون ضعیفه داخل شد آن مرد درب‌را بروی او بست

ضعیفه ملتفت بمکراوشد ، کمال رغبت ومیل اظهار کردگفت خوبست بجهت‌ما طعامی ابتیاع‌نمائی

آنمرد چون کمال رغبت ومیل اورا دید درکمال اطمینان رفت ببازار که غذا خریده بیاورد

ضعیه برخواست واز درخانه بیرون شدوگریخت

این بودکه آن مرد بهوای آنزن بود ومضمون این بیت‌را درقلبش متذکربود تا وقت احتضارش

نظرکن ببین اراده معصیت نمودن اینمردچگونه اورا مانع شد ازاقرار بشهادت در وقت مرك و آنشعری راکه یاد ازمعشوقه او بود وقت مرك بزبانش جاری شد

پس چه خواهد بود حال کسیکه بی‌پروادرمعصیت‌خدا باشدومعشوقات‌متعدد در دار دنیا داشته‌باشد

حکایت چهارم

در روض‌الریاحین است

روایت‌شده مردی که هیمه‌فروش‌بود وازخدا غافل‌بود چون وقت احتضارش رسیدهرقدرمیگفتند بگو«لااله‌الاالله» ؟

میگفت «خرمة بفلس»

یعنی (یك‌خرمن هیزم بیك‌فلس)

حقیرمیگویم نظرکن ببین این مردکه عادت‌کرده بود بگفتن خرمة بفلس درحال صحت خود وقت مرك هم همین سخن بزبان اوجاری شد

پس خوبست‌انسان درحال صحت زبانش را عادت‌بدهد بگفتن‌شهادتین تا وقت مرك هم‌بزبانش جاری بشود

حکایت پنجم

استاد حقیر مرحوم حجة‌الاسلام آقا میرسید علی حائری یزدی‌نقل فرموده

در یکی ازقراء اصفهان مردی محتضرشد درآنقریه عالم زاهدی بود وازاواستدعا نمودندکه بیاید ببالین آن محتضر وشهادتین را تلقین اوبنماید؟

آنعالم زاهد آمد وتلقین نمود باو شهادتین را

محتضرهم میگفت « لااله‌الاالله »

آنعالم صدای شخصی را میشنید که میگفت صدق عبدی
محضتر میگفت یا الله آنشخص میگفت لبیك عبدی
آنعالم متغیر شد گفت تو کیسی که او یاالله میگوید و تولبیك میگوئی
گفت خدای اوهستم و او بنده خالص منست وسالهاست که اطاعت میکند مرا واوامر مرا امتثال میکند
عالم گفت مگر تو کیستی
گفت من شیطان هستم

حکایت ششم جناب سید اجل آقا سید عبدالله توسلی نقل فرموده ازوالد ماجدش آقا حبیب‌الله شیرازی پسرعم مرحوم آیت‌الله حاجی میرزاحسن شیرازی رحمة‌الله علیه واو ازبرادرش عالم موید آقا میرزا محمد رضا نقل فرموده

در نجف اشرف شخصی ازصلحاء واهل علم ازمن استدعا نمود که برویم عیادت مریضی ازاهل علم وفضل پس من اجابت نمودم وبا ایشان رفتم بعیادت آنمریض واورا درشدت دیدم حتی آنکه گمان کردم تا شام زنده نخواهد بود چون دیدم کسانش خیلی مضطرب هستند یك دوائیکه یقینا مضر نبود گفتم وازخانه بیرون شدم

چون صبح فردا شد مشرف شدم بحرم حضرت امیرع دیدم همانشخصی که دیروز با او بعیادت آنمریض رفته بودیم میان حرم مشرفست، ازحال مریض سئوال کردم

گفت دیروز که شما رفتید آنشخص محتضرشد یکی ازرفقایش مشغول شد بخواندن دعای عدیله چون باین فقره رسید «واشهدان الائمة الابرار والخلفاء الاخیار» مریض اعراض کرد و صورت برگردانید بفارسی گفت «این اول حرف است» ما خیلی مضطرب شدیم

دومرتبه مشغول خواندن دعای عدیله شد. چون بازباین فقره ازدعا رسید، ثانیا گفت« این اول حرف است» اضطراب مازیادترشد

ثالثا بازمشغول شد بخواندن دعای عدیله

پس مریض مغمی علیه شد وچشمش را روی‌هم گذارد، لمحه نگذشت که پیشانیش عرق کرد و نفسش بشماره افتاد

پس ما مایوس شدیم ازحیاتش، قدری نگذشت که عرق تمام بدنش راگرفت وچشمهایش را باز کرد وبا دستش اشاره کرد بصندوقی که درگوشه خانه بود وامر کرد که سراورا بازکنند و ازمیان او یك ورقه را بیرون آورد وپاره کرد

من که شنیدم رفتم بدیدن او دیدم نشسته وتکیه داده بروساده. سوال کردم از قضیه‌اش

گفت من بکسی پنج تومان پول قرض داده بودم وسند ازاوگرفته بودم هروقت که ملقن میگفت «واشهد ان الائمة الابرارالخ» میدیدم شخص محاسن سفیدی سرصندوق ایستاده وهمین سندرابدست گرفته میگوید اگرگفتی این کلمه شهادت را این سند را پاره میکنم

من ازکثرت محبتی که داشتم باین سند راضی نمیشدم که این کلام رابگویم و چون خداوند منت برمن نهاد ومرا شفا داد سند را پاره کردم وفعلا مانعی ندارم ازاقرار بشهادت حقه

حکایت هفتم سید اجل سابق الذکر حکایت کرد ازعالم فاضل شیخ محمد علی شوشتری
چون سید اجل حجةالاسلام مرحوم حاجی میرزا اسماعیل شیرازی پسرعم مرحوم آیةالله سابق الذکر درسامراء مریض شداورا آوردند بکاظمین بجهت سهولت طبیب و دوا جناب حجةالاسلام آقای میرزا علی آقاپسر آیةالله شیرازی با بعض دیگر ازاجله علماء با ایشان آمدند بکاظمین پس اجاره کردند منزلی را واطبا را از بغداد آوردند وخیلی سعی کردند معالجه نشد وروز بروزمرض شدت کرد
تا آنکه ایشان محتضر شدند پس درآن حالت سید نظرفرمود بطرفی که درآنطرف احدی نبود و صورت برگردانید وبفارسی فرمود هر کسی را راه ندهید
پس ما نظر کردیم احدی را درآنطرف ندیدیم
ثانیا نظرفرمود وصورت برگردانید واظهاراشمئزاز کرد وفرمود گفتم هر کس را راه ندهید
مرتبه سوم نظرفرمود گفت آیا منزل باجاره ما نیست چرا این مردرا دراینجا راه داده‌اید
متحیر شدیم این مرد کیست که ما او را نمی بینیم
بعد مشغول شد خودآنمرحوم بقرائت ادعیه استعاذه از شیطان
آنوقت فهمیدیم آنشخص شیطان بوده بعد از لمحه سید از دنیا رحلت فرمود وجنازه شریفش را نقل نمودند بنجف اشرف وآنجا دفن کردند

حکایت هشتم زوجه مرحوم عالم عامل الحاج شیخ محمد رضا المرزارید نقلکرد که
چون وفات آن‌جناب آقا شیخ محمد رضا نزدیك شد تیمم کردند بجهت نمازشان ونشسته نمازخواندند از شدت مرض پس نظر کرد بزاویه حجره و گویا خطاب کرد بکسی وگفت «لعن‌الله‌الشیطان» بمحبتی که‌دارم بحضرت امیرالمومنین‌ع‌و اولاد معصومینش نمیگذارم تو نزدیکم بیائی وبعدازلمحه‌از دنیا رحلت فرمود رحمةالله علیه

امر دوم بدانکه مستفاد ازاخبار معتبره آنستکه حضرات معصومین صلوات‌الله‌علیهم اجمعین ببالین محتضر حاضر میشوند وقدر متقین حضور پیغمبر (ص) وامیرالمومنین(ع)است واخبار کثیره دلالت بر اینمعنی دارد
در فروع کافی از عقبه روایت کرده که حضرت صادق‌ع‌فرمود ایعقبه قبول نمیکند خداوندروز قیامت از بندگان خود مگراین‌امری راکه شما دارا هستید که محبت وولایت‌اهل‌البیت باشدونیست بین احدی ازشما و بین آنکه ببیند چیزی را وچشمش روشن شود مگرآنکه جانش برسد بحلقومش
بعد حضرت تکیه داد معلی‌بن‌خنیث بعقبه چشمك زد که‌سؤال کند که چون جانش بحلقومش برسد که را می‌بیند سئوال کرد
حضرت فرمود می‌بیند یازده بر ده مرتبه سوال کرد کرا می بیند ؟
درهرمرتبه حضرت میفرمودمی‌بیند درآخرحضرت نشست فرمود یاعقبه‌دست برنمیداری‌تابدانی عرضکردم بلی یابن رسول‌الله انما دینی مع دینك یعنی‌دین من تابع‌دین شماهست پس‌هر گاه دین من ازدستم برود درآن‌خسران وعذاب ابدی خواهد بود ومن‌هرساعت ممکنم نمیشود که‌خدمتتان برسم و از شما سوال کنم پس عقبه گریان شد

حضرت بحال او رقت کرد فرمود یریهما والله

عرضکرد پدرومادرم فدای شما آن دو نفریراکه‌می بینید کیستند ؟

فرمود : پیغمبراست وامیرالمومنین ع ای‌عقبه مؤمنی ازدنیا نمیرود تاآن دوبزرگوارراببیندالخ

در بحار ازشیخ مفید روایتکرده که پیغمبرص بامیرالمومنین ع فرمود «ان محبیك یفرحون فی ثلثة مواطن عند خروج انفسهم وانت هناك تشهدهم وعند مسائلة فی القبوروانت هناك تلقنهم و عندالعرض علی الله وانت هناك تعرفهم»

در فروع کافی ازحضرت صادق ع روایتکرده که فرمودمومن که‌وقت مرك اشك بچشمش ظاهر می‌شود آنوقتی‌استکه پیغمبررا می بیند ومسرورمی‌شود آیا ندیدهٔ شخصی که می بیند محبوبش را خنده می کند وچشمش باشك می آید ؟

از بعضی ازاخباراستفاده می‌شود حضورخمسه طاهره ببالین محتضر

درکشف الغمه ازحضرت باقروحضرت صادق ع روایتکرده فرمودند (حرام علی روح ان تفارق جسدها حتی ترالخمسة محمدا وعلیا وفاطمه والحسن والحسین ع بحیث تقرعینها او تسخن عینها

از بعضی ازاخباراستفاده می‌شود حضورتمام چهارده‌معصوم ببالین محتضر

درثالث بحار ازدعوات راوندی ازحضرت جواد الائمه ع روایتکرده فرمود شخصی از اصحاب حضرت رضاع مریض شد ، حضرت بعیادت اوتشریف برد فرمود چگونه است حال تو؟

عرضکرد بعد ازشما مرك را ملاقات کردم (مرادش شدت مرض بود)

فرمود چگونه مرك را دیدی؟

عرضکرد شدیدا الیما ؟

فرمود. توبعضی ازحالات مرك را دیدهٔ ! مردم دوقسمند بعضی‌استراحت میافتند بمردن و بعضی براحت‌میاندازند ازمردنشان‌پس تجدید کن‌ایمان بخداوولایت ائمه‌هدی راتاآنکه‌ازمردن براحت بیفتی

آن مریض چنین کرد بعد عرضکرد یابن‌رسول‌الله‌ص این ملائکه پروردگاراست که با تحیات و تحف سلام میکنند بشما ودرمقابل شما ایستاده‌اند اذن بدهید بنشینند

حضرت رضا ع فرمود بنشینید ای ملائکه پروردگارمن

بعد بمریض فرمود سئوال کن ازملائکه پروردگار که آیا مامورند که درمقابل من بایستند

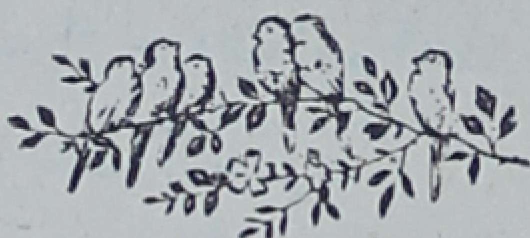
مریض ازآنها سئوال کرد

گفتند اگرجمیع ملائکه‌هائیکه خدا خلق فرموده خدمت شما حاضرشوند هرآینه درمقابل شما بایستند ونشینند تا بآنها اذن‌بدهید همچنین خداوند امرفرموده

بعد مریض چشمش را بهم گذارد عرضکرد السلام علیك یابن رسول‌الله این شخص شماهست با اشخاص محمد وکسانیکه بعداوهستندازائمه اطهار وازدنیا رفت

امر سوم ظاهرمستفاد ازبعضی اخبارآنستکه آمدن شیاطین عُدیله ببالین محتضرقبل ازحضورحضرات‌معصومین وقبل ازحضورحضرت‌ملك‌الموت است بجهة آنکه آمدن شیاطین بجهت گرفتن‌ایمان محتضراست پس لابد است که آمدن شیاطین عدیله درحالت کمال عقل وکمال شعورش باشد وبودن محتضر در دائره مکلفین بحیثیتی که باب توبه براو مفتوح باشد وایمان وکفرش‌در اینحالت موثرباشد وچشم‌وگوشش بعالم دنیا بازباشد و بحسناتش مثاب باشدو در سیآتش معاقب باشد و در منجزات و وصایایش صحیح باشد و تـــــوبه اش

مقبول باشد پس در آن هنگام شیاطین عدیله میآیند که ایمانش را بگیرند
ازحکایات سابقه معلوم میشود که بعضی ازمریضها درحال شدت مرض با شیاطین تکلم کرده‌اند و بعدازافاقه ازمرض حکایت کرده‌اند مکالمه‌شان باشیاطین و کیفیت تدلیس نمودن شیاطین بجهت اخذایمانشان
واما حضورحضرت معصومین ظاهرآنستکه درحال خروج محتضراست ازدایره مکلفین و بازشدن چشم‌وگوش اوست بعالم آخرت ودرحال انسداد باب تُوبه است بروی او وبآخررسیدن ساعات‌عمر اوست‌ودرهم‌پیچیده شدن صحیفه‌عملش‌هست‌ورسیدن‌اوان‌مجازاتش‌هست که‌احدی‌مطلع نمیشود بغیرمحتضر
اگر گفته شود پس ثمره تشریف آوردن حضرات معصومین دراینحالت ببالین محتضرچه چیز است درجواب گفته میشود
اولا ـ توصیه بحضرت ملك‌الموتست که برمحبینشان رفق‌ومهربانی بنماید درقبض روحش
ثانیاً ـ بجهت آنکه بتشریف آوردن ایشان آسان شود بمحبینشان شدائدموت و نزع‌روح
ثالثا ـ بجهت آنکه بتشریف آوردن ایشان آسان‌شود برمحبینشان مفارقت دنیا ولذائذ آن
رابعا ـ آنکه شاید درآنحالت شدت بچشانند بمحبینشان بعضی ازلذائذ اخرویه را
پس ای‌سادات و‌ای موالیان التماس میکنیم ازفضل‌واحسان شماکه هنیئهٔ قبل از حال احتضار تشریف بیاورید بجهت آنکه شیاطین عدیله را ازما طرد ودوربفرمائید
اگر گفته شود ما حاضرمیشویم ببالین محتضرین‌ودرنزد آنها احدی را نمی‌بینیم نه ازحضرات معصومین ونه ازشیاطین عدیله؟
جواب داده می‌شود: خداوند قادد است که آنها را ازنظرهای خلق محجوب نماید‌بجهت پارهٔ ازمصالح واما بنظرمحتضر بیایند
چنانچه در اخبارعامه‌وخاصه واردشده درتفسیر قوله تعالی «وجعلنا بینك وبین‌الذین‌لا یومنون بالاخرة حجابا مستورا» که خداوند مخفی فرمود شخص پیغمبررا ازدشمنانش با آنکه دوستانش او را میدیدند واحتمال‌هم میرود که‌حضورشان باجساد مثالیه لطیفه‌باشدکه نبید آنها را بغیرمحتضر
چنانچه دراخبارکثیره وارد شده که ارواح اموات درعالم برزخ متعلق میشود باجساد مثالیه وممکنست که ازبرای‌هریك ازائمه‌ع اجساد مثالیه کثیره باشد پس اگراتفاق بیفتد قبض ارواح کثیره درآن واحد درمشارق‌ومقارب‌اززمین ممکنست، آنها رابا اجسادمثالیه‌درسر بالین همه آنهاحاضرشوند



خاتمة الكتاب

در بعضی از فضایل و اخلاق کریمه خمسه طیبه طاهره صلوات الله علیهم ذکر میشود در ضمن پنج فصل

فصل اول در اجمالی از فضایل واخلاق کریمه حضرت خاتم النبیین صلى الله عليه وآله وسلم ذکر میشود در ضمن پنج امر

امر اول - در اشاره بعلم آن بزرگوار نسبت بسایر انبیاء

در اصول کافی باسناد خود از حضرت صادق ع روایت فرموده
فرمود حضرت عیسی بن مریم عطا کرده شد دو حرف از هفتاد ودوحرف اسم اعظم وحضرت موسی عطا کرده شد چهار حرف وحضرت ابراهیم عطا کرده شد هشت حرف وحضرت نوح عطا کرده شد پانزده حرف وحضرت آدم عطا کرده شد بیست وپنج حرف وخداوند تبارك وتعالی جمع فرمود کل اینها را از برای حضرت خاتم النبیین ص
و فرمود اسم اعظم الهی هفتاد وسه حرف است وعطا کرده شد بمحمد ص هفتاد ودوحرف و محجوب شد از او یکحرف واحد
بیان - بعضی از شارحین احتمال دادند که مراد این باشد که بحضرت عیسی دوحرف عطا کرده شد زائد بر آنکه بانبیای قبلش عطا کرده شده بود وهمچنین بحضرت ابراهیم وموسی ونوح پس گویا فرموده خداوند بحضرت آدم بیست و پنج حرف از حروف اسم اعظم عطا فرمود و بحضرت نوح چهل حرف و بحضرت ابراهیم چهل وهشت حرف و بحضرت موسی پنجاه ودوحرف و بحضرت عیسی پنجاه وچهار حرف و بحضرت خاتم النبیین هفتاد و دو حرف از حروف اسم اعظم عطا فرمود

امر دوم در اشاره بحلم آنحضرت

در امالی شیخ صدوق از امیرالمومنین ع روایتکرده که فرمود
مرد یهودی از پیغمبر ص چند دینار طلبکار بود مطالبه کرد
حضرت فرمود نیست نزد من چیزی که بتو بدهم
یهودی گفت یامحمد . از تو مفارقت نمیکنم تا طلبم را بدهی

حضرت فرمود پس من باتو همین‌جا مینشینم حضرت نشست تا آنکه نماز ظهر وعصر و مغرب و عشا وصبح را درهمان موضع بجای آورد

اصحاب پیغمبر آن یهودی‌را تهدید مینمودند

حضرت بآنها نظر نمود فرمود چه میخواهید از اینمرد

عرضکردند یارسول‌الله یهودی شمارا حبس کند

حضرت فرمود پروردگارم مرامبعوث نفرموده که بمعاهدی‌یاغیر او ظلم کنم

پس چون روز بلند شد یهود گفت « اشهدان‌لااله الاالله وحده لاشریك له واشهدان محمداً عبده ورسوله » نصف مالم را درراه خدابذل کردم قسم بخدا که من بشما چنین جسارتی نکردم‌مگر بجهت آنکه ببینم‌اوصاف تو متابقست باآنچه درتورات دیده‌ام که‌خداوند فرموده

« محمد بن عبدالله ص‌تولدش در مکه است و هجرتش بمدینه و غلیظ القلب نیست و فریاد زننده وناسزا گوینده نیست

ومن‌شهادت میدهم بوحدانیت پروردگار واینکه‌تو پیغمبرخدا هستی این مال منست حکم بفرما در او آنچه خداوند فرموده (آن یهودی مال زیادی‌داشت)

در زهرالربیع است یگروز پیغمبر (ص)از مدینه طیبه بیرونشد دیدمرد عربی سر چاه از برای شتر خود آب میکشد

فرمود آیا اجیر میخواهی که از برای شترت آب بکشم

عرض کرد بلی بهردلوی سه‌خرما اجرت میدهم

حضرت راضی شدیك‌دلو آب کشید سه‌خرما اجرت گرفت‌بعدآن بزرگوار هشت‌دلو دیگر کشید ریسمان قطع شد ودلو افتاد میان چاه

اعرابی غضبناك‌شد جسارت نمود وسیلی بصورت مبارکش‌زد و بیست‌وچهار خرما به‌پیغمبر(ص) اجرت داد

حضرت دست میان چاه کرد ودلو را بیرون آورد

اعرابی این حلم‌وحسن خلق راکه‌از پیغمبردید دانست که‌آنحضرت برحق‌بوده پس‌رفت‌و کاردی تحصیل‌نمود ودستش‌راکه به‌پیغمبر (ص)جسارت کرده‌بود قطع کردومغشیاً علیه افتاد بروی زمین

قافله ازآنراه‌گذشته دیدند این‌شخص دستش‌قطع شده ومغشاً علیه افتاده پس پیاده‌شدندوآب بصورتش پاشیدند

چون بهوش آمد گفتند تراچه شده

گفت « لطمت وجه محمد (ص) فاخاف ان‌یصیبنی‌العقوبة»

پس‌برخاست‌و دست‌قطع شده‌خودرا بدست دیگر گرفت آمد خدمت حضرت‌پیغمبر (ص)دید‌بعضی ازاصحاب نشسته اند

گفتند چه میخواهی

گفت برپیغمبر (ص) حاجتی دارم

سلمان او را برد بخانه حضرت فاطمه زهراء علیهاالسلام دید پیغمبر (ص) نشسته وحسنین‌راروی زانوی مقدس نشانیده اعرابی عذرخواهی نمود

حضرت فرمود چرا دست را قطع کردی
عرض کرد من نمیخواهم دستی که بصورت نازنین شما لطمه زده باشد
حضرت اورا تکلیف باسلام فرمود
عرضکرد اگر شما پیغمبر برحقید دست قطع شده مرا اصلاح کنید
پس پیغمبر ص دست قطع شده‌اش را بموضع خود گذارد ، فرمود «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» و نفسی کشید ودست مبارك مالید ، دستش بحالت اولیه بر گشت
پس اعرابی اسلام آورد

امر سوم در اشاره بتواضع وحسن خلق آن بزرگوار

درخصال باسانید خود ازحضرت صادق ع روایتکرده ازجد بزرگوارش حضرت پیغمبر ص فرمود «خمس لاادعهن حتی الممات الاکل علی الحضیض من العبید ورکوبی الحمارموکفاوحلب الغنم بیدی ولبس الصوف والتسلیم علی الصبیان لیکون سنة من بعدی
یعنی پنج چیز است که من تا وقت مرك آنها را ترك نمیکنم :
اول ـ غذا خوردن در روی زمین با بندگان
دوم ـ سوارشدن برالاغ معیوب
سوم ـ دوشیدن ماده بزو گوسفند
چهارم ـ پوشیدن لباس پشمین
پنجم ـ سلام کردن براطفال ، تا اینکه این سنت جاریه بشود بعد ازمن
در مکادم‌الاخلاق ازانس بن مالك روایتکرده
اعرابی ملاقات کرد پیغمبر ص را ردای آنحضرت را گرفت چنان بشدت کشید که گفت دیدم صفحه گردن نازنین آنحضرت ازفشارحاشیهٔ ردا کبود شده بود عرضکرد یا محمد ، امر کن ازمال‌الله که نزد توهست بمن بدهند
حضرت نظرفرمود باو وتبسم کرد باوکه عطاکنند
درامالی شیخ صدوق ازحضرت‌صادق علیه‌السلام‌روایت کرده
اعرابی دوازده درهم آورد خدمت حضرت رسول صلی‌الله علیه‌وآله حضرت فرمود یاعلی بگیراین دراهم را وازبرای من جامهٔ خریداری بنما که بپوشم
امیرالمومنین علیه‌السلام جامه خرید بدوازده درهم ، آورد خدمت آنحضرت
فرمود اگربشود معامله را اقاله بنما
حضرت امیرع آمد نزد فروشنده ومعامله را اقاله نمود ودرهم ها را پس گرفت آورد نزدپیغمبر آنحضرت با حضرت امیرع رفتند ببازار که جامه بخرند ، دیدند جاریهٔ میان راه نشسته گریه‌میکند پیغمبر ص فرمود چراگریه میکنی ؟
عرضکرد اهل من بمن چهار درهم داده بودند که برای آنها ازبازارچیزی بخرم حال آن چهار درهم گم شده میترسم دست خالی بروم منزل
حضرت چهار درهم بآن جاریه داد وتشریف برد ببازار وجامهٔ بچهار درهم خریدوپوشید وحمد

پروردگار نمود

ناگاه دید مرد برهنه در بین راه ایستاده میگوید هر کس مرا بپوشاند خداوند ازجامه‌های بهشتی باو بپوشاند

پس پیغمبر ص پیراهن را بیرون آورد وآن برهنه‌را پوشانید دومرتبه رفت بچهار درهم باقی مانده جامه دیگری خرید وپوشید

خواست مراجعت کند بمنزل دید هنوز جاریه میان راه نشسته فرمود چرا نرفتی بمنزل خود ؟

عرضکرد دیر شده است میترسم بروم مرا بزنند

حضرت فرمود مرا راهنمائی کن بمنزل خود پس باآن جاریه رفت تا در منزلشان فریاد زد السلام علیك یا اهل الدار جواب ندادند

دومرتبه سلام کرد بازهم جواب ندادند

مرتبه سوم سلام کرد جواب دادند (وعلیك السلام یا رسول‌الله ص ورحمه الله وبرکاته) فرمود چرا دومرتبه سلام کردم جواب ندادید ؟

عرضکردند بیشتر میل کردیم از برای ما طلب رحمت بفرمائی !

حضرت فرمود این جاریه دیر کرد آمدنش از او مواخذه نکنید ؟

عرضکردند یارسول الله ما اورا درراه خداآزاد کردیم بجهت آمدن شما؟

پیغمبر ص فرمود الحمدلله من ندیدم دوازده درهمی که برکتش از این بیشتر باشد دو نفر عریانرا پوشانید جاریه بواسطه او آزاد شد

امر چهارم در اشاره بزهد آن بزرگوار

در امالی شیخ طوسی از اسامه ازحضرت صادق ع روایتکرده گفت

عرضکردم بما رسیده که پیغمبر ص هیچوقت سه روزاز نان گندم سیر نخورده؟

حضرت صادق ع فرمود پیغمبر ص هرگز نان گندم نخورده

راوی عرضکرد پس پیغمبر (ص) چه چیز میل میفرمود ؟

فرمود اگر می‌یافت نان جو میل میکرد وشیرینی آن بزرگوار هم خرما بود

در بحار ازکتاب تمحیص روایتکرده ازحضرت صادق ع فرمود

مردی از انصار یك صاع رطب هدیه آورد پیغمبر ص بخادمه فرمود برو ببین میان خانه کاسه یا طبقی یافت میشود که این رطبها را میان او بریزیم داخلشد بیرونشد وگفت نیافتم ظرفی

پس پیغمبر باردای نازنین زمین را پاکیزه کردفرمود خرما را روی زمین بریزید

امر پنجم دراشاره به عبادت های آن بزرگوار

در مستدرك الوسائل ازدعائم اسلام‌روایتکرده

وقتیکه پیغمبر ص شروع میفرمود بوضوء گرفتن رنك نازنینشان زرد میشد

عرضکردند یا رسول‌الله چراوقت وضو گرفتن رنك نازنینتان تغییر میکند ؟

میفرمود میخواهم در مقابل پادشاه عظیمی بایستم

از لب اللباب قطب راوندی نقل کرده که فرمود
وفتیکه پیغمبر ص بنماز میایستاد ازسینه مبارکش صدائی مثل صدای جوشش دیك شنیده‌میشد
در عدة الداعی از عایشه روایتکرده که گفت کان رسول اللهص یحدثنا و نحدثه فاذا حضرت الصلوة فکانه یعرفنا ولم نعرفه
مخفی نماناد که از این روایت شریفه استفاده میشود منتهای خشوع وخضوع این‌بزرگواردر مقام عبادت پروردگار
الحاصل انسان عاجز است از ادا نمودن‌فضایل‌ومناقب‌واخلاق کریمه این‌بزرگوار دلیل براین آنستکه خداوند متاع دنیا راباکثرت‌انواع واصنافش قلیل شمرده وفرموده «قل متاع‌الدنیا قلیل» معذلك خلق حضرت پیغمبر ص‌را عظیم شمرده وفرموده (انك لعلی خلق عظیم)
درمقام دیگر میفرماید «ومارسلناك الا رحمة للعالمین! ای وما ارسلناك الا رحمة لما‌سوی الله»
چون هر فیضی که از فیاض علی الاطلاق که بهریك از ممکنات میرسد ورسیده بتوسط این بزرگوار بوده کما فی حدیث القدسی (لولاك لما خلقت الافلاك)
اما فیضی که بوجود مقدس خود این بزرگوار از حضرت احدیت میرسد وبدون واسطه‌است
درمناقب ابن شهرآشوب ازحضرت پیغمبرص روایتکرده
فرمود «آدم ومن دونه تحت لوائی یوم‌القیمة»
اگر کسی بخواهد اندازه فضیلت و کمالات آنحضرت را نسبت بسایرانبیاء ومرسلین والوالعزم واوصیاء و ملائکه مقربین بفهمد ممکنست‌ازمجموع‌این دو روایت شریفه بدست‌آورد

روایت اول درکتاب شریف‌اصول کافی از حضرت امام محمد باقرع روایتکرده که فرمود «لما خلق العقل قال له اقبل فا قبل ثم قال له ادبر فادبر فقال و عزتی و جلالی ما خلقت خلقا احسن منك ایاك آمر وایاك انهی و ایاك اثیب وایاك اعاقب»
از این روایت شریفه استفاده میشود که؛خطابات و اوامر ونواهی الهی متوجه بعقل میشود واندازه ثواب و عقاب هم باندازه عقل است

روایت دوم در جلد اول ازمحاسن برقی از حضرت‌صادق‌ع نقل فرموده قال (قال رسول‌الله ص خلق‌الله‌العقل فقال له ادبر فادبر ثم‌قال له‌اقبل فاقبل ثم قال له ماخلقت خلقا احب‌الی منك‌فاعطی محمدص تسعه وتسعین جزء ثم‌قسم بین‌العباد جزء واحد»
از این روایت شریفه استفاده میشود که‌احب‌مخلوقات الهی‌ازروحانیین عقل‌است چون خداوند عقل را امتحان فرمود باین امتحان بزرك وفرمود ادبر که این تکلیف برخلاف وجهه ووضعیت عقل است ومعذلك اطاعت نمود وادبار کرد وحال آنکه وجهه عقل اقبال الی‌الله است آنوقت که‌عقل‌درامر ادبر مطیع ومنقاد شد تفضیل داده‌شدباین خطاب که فرمود «ماخلقت‌خلقاهواحب‌الی‌منك»پس‌خداوند این عقل راکه احب‌مخلوقات‌وملاك‌درثواب وعقاب است‌صدجزء فرمود نود و نه جزءاورا بشخص خاتم النبیین ص‌دادویك‌جزءراقسمت‌فرمودبین جمیع ممکنات ازانبیاء ومرسلین واولعزم‌واوصیاء ومقربین‌و

ملائکه و جن وانس !

از اینجا استفاده میشود اندازه افضلیت واکثریت ثواب حضرت خاتم انبیاء ص ازسایر مرسلین اولوالعزم ازرسل

چه خوب گفته شرف الدین محمدبن سعید صاحب قصیده

فاق النبیین فی خلق و فی خلق — و لم یدانوه فی علم ولا کرم
و کلهم من رسول الله ملتمس — غرفاً من البحر او رشفاً من الدیم
هو الذی تم معناه و صورته — ثم اصطفاه حبیباً باری النسم
منزه عن شریك فی محاسنه — فجوهر الحسن فیه غیر منقسم
دع ما ادعته النصاری فی نبیهم — واحکم بما شئت مدحاً فیه واحتکم
فانسب الی ذاته ماشئت من شرف — وانسب الی قدره ماشئت من عظم
فان فضل رسول الله (ص) لیس له — حدا فیعرب عنه ناطق بفم — الخ

دیگری گفته

و احسن منك لم ترقط عین — و اجمل منك لم تلد النسآء
خلقت منزها من کل عیب — کانك قد خلقت کما تشاء

دیگری بفارسی گفته

یگانه که دو کون وسه روح وچهارجهت — چه پنج حس وشش ارکان تابعند مراورا
اگرزهفت زمین سوی هشت جنت آید — زنه سپهر بده نوع میرسد خبر اورا

دیگری گفته

ده عقل زنه رواق و وزهشت بهشت — هفت اخترم ازشش جهت این نامه نوشت
کزپنج حواس وچار ارکان وسه روح — ایزد بدوعالم چه تویك کس نسرشت

فصل دوم در اجمالی از فضایل واخلاق کریمه حضرت امیرالمومنین ع ذکر میشود نیز در ضمن پنج امر

فصل اول در اشاره بعلم وادب آن بزرگوار

اجمالا در خاتمه باب یازدهم ذکری از مراتب علمیه آن بزرگوارشد در جلد ششم بحار از حضرت پیغمبرص روایت کرده اند که فرمود « انا ادیب الله و علی ادیبی »

از این روایت استفاده میشود که خداوند در مودب و معلم خانه خود حضرت پیغمبرص را تادیب و تعلیم نمود

حضرت پیغمبر هم در مودب ومعلم خانه خود حضرت امیرع را تادیب و تعلیم نمود وحضرت امیرع مودب و معلم سایر انبیاء و اوصیاء وملائکه وجن وانس بود

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میگوید

یکوقتی درمکه معظمه قحطی شدیدی پیدا شد حضرت پیغمبر بعمویش حضرت حمزه وجناب عباس

فرمود خوبست ما اولاد جناب ابوطالب راکفالت کنیم که درمعیشتش براوخیلی سخت نگذرد
آمدند خدمت حضرت ابوطالب، گفتند خوبست کفالت اولادتان را بما واگذار فرمائید
جناب ابوطالب گفت عقیل را بجهت من بگذارید کفالت بقیه اولاد من باشما باشد
پس عباس بن عبدالمطلب طالب‌را تکفل نمود جناب حمزه جعفررا پیغمبرص حضرت امیرع را
واو درآنحال ازسن مبارکش شش سال گذشته بود ازآنزمان امیرالمومنین‌ع مربی شد بتربیت پیغمبرص
ومودب شد بآداب آن بزرگوار

امر دوم

دراشاره بحسن اخلاق آن بزرگوار
در شرح قصیده ابی‌فراس ازکتاب دررالمطالب نقلکرده

یکروزحضرت امیرع گذشت بزن فقیریکه چندطفل یتیم داشت که ازشدت گرسنگی گریه‌میکردند
آنزن باآنها مشغول ملاعبه بودکه خوابشان ببرد وآتش‌زیر دیك روشن کرده بود ومیان دیك آب
خالی ریخته بودکه اطفال مطمئن شوند برای آنها غذا طبخ میکند
پس حضرت تشریف برد بمنزل خود وظرف خرمائی‌وهمیان آردی وقدری روغن ونان وبرنج
بدوش نازنین خود گرفت، رفت بمنزل آنزن
قنبرخواهش کردکه اینها را باوبدهد حمل نماید، آن‌بزرگوار راضی نشد
چون بمنزل آن زن رسید اذن دخول گرفته داخل شد، قدری برنج وروغن میان دیك ریخت
چون پخته شد ازبرای اطفال حاضر نمود وبآنها خورانید تاسیرشدند
بعد حضرت برخاست بادست‌وپا میان خانه راه میرفت و«بع‌بع» میکرد، اطفال میخندیدند، بعد از
منزل آنزن خارج شد
قنبرعرضکرد یا امیرالمومنین‌ع، امروزچیزعجیبی مشاهده کردم که شما دست‌وپا بزمین گذاشته
بع‌بع میکردید
فرمود وقتیکه وارد خانه شدم‌واطفال راگرسنه وگریان دیدم، خواستم وقت‌بیرون شدن آنها
را مسروروخندان ببینم
در روضةالانوار محقق سبزواری فرموده
شخصی آمد خدمت حضرت پیغمبرص عرضکرد مرد وزنی رفتند بفلان منزل‌ومشغول فسق‌وفجور
هستند ومن درب را بروی آنها بستم آمدم خدمت شماکه کسی بفرستید تحقیق کند
پس ابابکر وعمر وبعضی ازصحابه استیذان نمودندکه بروند وتحقیق‌نمایند
پیغمبرص اذن نداد!
حضرت امیرع استیذان نمود
حضرت اذن داد!
پس برخاست وروانه شد، درب را باز کرد وهردو چشمش را برهم نهاد و داخل خانه شد
چون‌مرد وزن‌چشمشان‌بحضرت امیر افتاد دیدند آنبزرگوار چشمهای خود را بسته، بتعجیل‌از
خانه بیرون شدند
آنوقت حضرت چشمهای خود را بازکرد، کسی را ندید
آمد خدمت پیغمبرص عرضکرد یا رسول‌الله، من با چشم بسته داخل شدم چون چشم باز کردم

کسی راندیدم !
پیغمبرص بسجده افتاد فرمود «الحمدلله الذی صح اعتقادی فیك»

امرسوم دراشاره بزهد آن بزرگوار

درعمدة الطالب است که امیرالمومنین ع همه روزه بعقیل بقدرقوت خودش وعیالاتش جو میداد که طبخ کنند
عقیل چند روزی ازجوی که همه روزه میگرفت قدری نگهداشت تا رسید باندازه که بشود قدری روغن وخرما بخرد
پس آنها را خرید وداد بعیالش که بجهت اطفال همان غذا را ترتیب بدهد بعد که غذا را مهیا نمود اطفال گواراشان نشد آنغذا را بدون عموشان حضرت امیرع میل نمایند
پس جناب عقیل ازآنحضرت استدعا نمود که غذا را درمنزل اوصرف فرماید چون عقیل غذا را حاضر نمود حضرت سئوال فرمود
این غذا را ازکجا تحصیل نمودی ؟
عقیل تفصیل را بحضرت عرضکرد
حضرت فرمود آنقدر که درآن چند روزاز خوراك خود نقص کردی آیا بقیه کافیتان بود؟
عرضکرد بلی
چون روز بعد عقیل رفت مستمری همه روزه خود را بگیرد ، حضرت همانمقدار راکه درآن چند روز نگهداشته بود ازمستمری کم کرد؟
عقیل عرضکرد چرا کم کردی ؟
فرمود خودت گفتی اینمقدار کافیست ، سزاوار نیست که من زیاده از مقدار کفایت بشما بدهم
عقیل متغیرشد!
حضرت آهنی را قرمز کردوبرد نزدیك صورت عقیل درحالتیکه اوغافل بود همینکه ملتفت شد جزع وفزع نمود! حضرت فرمود توازاین حدیده محماة جزع میکنی ومرا درمعرض آتش جهنم میاوری؟
عقیل گفت والله منهم میروم نزد کسیکه بمن زروسیم بدهد وخرما بخوراند ! رفت نزدمعاویه
در روضة الانوار است روزی شخصی ازملوك عرب بزیارت حضرت امام حسن ع آمد : بعد از شام که مردم متفرق شده بودند بمسجد رفت که ادای فریضه نماید حضرت امیرع نشسته بودو کدوئی ازآرد جوپیش خود نهاده بود که باو افطار نماید
چون آنشخص ازنمازفارغ شد آمد خدمت حضرت مشتی ازآردجو باوداد آنمرد حضرت را نشناخت وآرد راگوشه دستمال خودبست
چون خدمت حضرت مجتبیع رسید وحضرت بجهت اوحاضر نمودآنمردقدری ازآنطعام برداشت عرضکرد مرد فقیری درمسجد است که ازگرسنگی آرد جو میخورد مرا باورحم آمد اجازه دهید ازاینطعام برای اوببرم:
حضرت مجتبیع گریه کرد فرمودآن پدرمن امیرالمومنین ع است
درمطالب السئول است وقتی حضرت رفت ببازارشمشیرش را برد که بفروشد فرمود که این شمشیر را ازمن میخرد قسم بخدا که مدتهاست باین شمشیر کربت ازوجه پیغمبر برداشته ام هرگاه پول جامه میداشتم این شمشیر را نمیفروختم

امر چهارم در اشاره بعبادت آن بزرگوار

معلومست که آن بزرگوار اعبد مردم بود

در روایت است که حضرت امام زین العابدین ع درهرروزوشبی هزار رکعت نمازمیکرد یکوقتی مطالعه کتابی راکه درآن بود عبادت امیرالمومنین ع گذارد روی زمین فرمود« این لی بعبادة علی ع»

با آنکه عبادتهای حضرت زین العابدین ع و گریه‌اش ازخوف خداوند مشهورو معروف بود معذلك فرمود کجاست عبادتهای امیرالمومنین ع

درلیلة الهریر ازآن بزرگوار پانصد تکبیر شنیده شد ودرهر تکبیری گردن کافری زد و احرام بر نافله بست

درحرب صفین آنبزرگوار مشغول محاربه بود ودراینحال مراقب زوال بود ! ابن عباس گفت دراینحالت چه‌وقت نماز است

فرمود ما این مقاتله را بجهت نمازمیکنیم

امر پنجم دراشاره بشجاعت آنحضرت

درنهج البلاغه است حضرت کاغذی نوشت به عثمان بن حنیف ، ازفقرات اوست « لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها ولوامکنت الفرصة من رقابها لسارعت الیها»

یعنی اگر تمام عرب پشت درپشت بدهند درقتال بامن هرآینه من ازآنها پشت نمیکنم واگرفرصت بنمایم ازرقبه‌های آنها هرآینه سرعت بنمایم بقطع رقاب آنها

کشته‌های آن بزرگوار دربین قتلی معلوم بود چنانچه گفتند (اذاعلاقدواذا اوسط قط)

درغزوه احد جبرئیل ندا کرد « لافتی الا علی لاسیف الاذوالفقار»

درغزوه خندق وقتیکه آن بزرگوار رفت مقابل عمروبن عبدود پیغمبر ص فرمود لقد برزالسلام کله علی الکفر کله

وفاروق گفت (لولاسیفه لماقام عمودالاسلام)

درهمین غزوه بودکه پیغمبر ص فرمود:

(ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة امتی)

بعضی نقلکردند که فرمود (افضل من عبادة الثقلین)

چون اگر آنروز علی ع برعمروبن عبدود غالب نشده بود اثری ازاسلام باقی نمانده بود چون عمرو وجه کفروعمود شرك بود واگرعلی ع اقدام بمبارزت او نمیفرمود احدی ازمسلمین جرئت مبارزت با اورا نمیکردند

لذا عمروفریاد کرد (هل من مبارز) دید کسی نمیآید به‌مبارزتش، گفت

ولقد بححت من النداء بجمعکم من هل مبارز ووقفت اذجبن الشجاع بموقف البطل المناجز الخ

یعنی ازبسکه هل مبارز گفتم صدایم بابحه افتادو کرشد

امیرالمومنین درجوابش فرمود

لاتعجلن فقد اتاك مجیب صوتك غیرعاجز ذونیة وبصیرة والصبر منجی کل فائز الخ

ودرغزوه‌خیبر پیغمبر(ص) فرمود «لاعطین الرایة غداً رجلا یحب الله‌ورسوله کراراغیرفرار»
وممکن است گفته شود بهترین مناقب وبالاترین فضایل امیرالمؤمنین (ع) آیه شریفه‌مباهله
«قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم ونسائنا ونسائکم و انفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة‌الله
علی‌الکاذبین»

در بحار از فصول شیخ مفید روایت کرده مأمون یکروز بحضرت رضا ع عرض کرد خبر بده
مرا از بزرگترین فضیلتی که از برای امیرالمؤمنین است که قرآن دلالت میکند براو

حضرت فرمود فضیلتی است که درآیه مباهله است که خداوند میفرماید «فمن حاجك فیه من
بعد ما جائك من العلم فقل تعالواندع ابنائنا وابنائکم ونسائناونسائکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل
فنجعل لعنة‌الله علی الکاذبین

پس پیغمبر (ص) دعوت فرمود حسن وحسین راکه دوپسرش بودند ودعوت فرمود فاطمه‌زهرا
راکه دراین مورد نسائش بودودعوت کرد علی(ع)راپس علی‌نفس پیغمبرص بود بحکم‌خداوندعزوجل
پس ثابت شده که نیست احدی ازخلق خدا اجل‌وافضل ازپیغمبرص پس‌واجب‌است که‌احدی‌اجل‌وافضل
ازنفس پیغمبرص نباشد بحکم خداوند عزوجل

مامون عرضکردآیا نیست که خداوند«ابنائنا» رابلفظ جمع درآورده‌وحال آنکه‌مدعودونفرند
و«نسائنا»را بلفظ‌جمع آورده وحال آنکه فاطمه زهرا یکنفر است، پس چه استبعاد دارد که‌مراداز
«انفسنا» هم نفس پیغمبرتنها باشد حقیقة‌دون غیرش پس از برای‌امیرالمؤمنین ع این‌فضیلت‌نخواهد بود
حضرت فرمود: اینکه توگفتی صحیح نیست چون باید شخص داعی غیر باشد ونمیشود شخص داعی
خود باشد چنانچه نمیشود شخص‌آمرخود باشد، پس ثابت شدکه مراداز«انفسنا»درآیه‌شریفه‌علی ع
است‌که نفس پیغمبرص است

مامون‌گفت جواب سؤال من داده شد.

ازجناب‌نظام‌العلماء تبریزی درکتاب شهاب ثاقب روایت شده
مامون ازحضرت رضا ع سؤال کرد: دلیل برخلافت جدت امیرالمؤمنین چه‌چیزاست:
فرمود آیه «انفسنا»
مامون‌گفت: لولا «نسائنا»
فرمود لولا «ابنائنا»

شاید مراد این باشد چون یعنی نسائنا راجمع فرموده‌ومرا شخص حضرت فاطمه زهراء است
پس بقرینه مقابله باید مراد از انفسنا رجالنا باشد پس دلیل تمام نیست حضرت فرمودلولا ابنائنایعنی
مراد از انفسنا رجالنا باشد پس ابنائنا را نباید ذکر کرد.

دربحار میفرماید «لا احد یدعی دخول غیر امیرالمؤمنین (ع) وزوجته وولدیه علیهما السلام
المباهله وهذا یدل علی غایة الفضل وعلوالدرجه الی حیث لا یبلغه احد اذ جعله‌الله سبحانه نفس
الرسول وهذا ما یدانیه احدلا تقاربه ومما یعضده فی‌الروایات ما صح عن‌النبی (ص) انه‌سئل عن‌بعض
اصحابه فقال له قائل فعلی (ع) فقال «ص» انما سئلتنی عن الناس ولم تسئلنی عن نفسی - انتهی
وممکن نیست مراد از «انفسنا» خود پیغمبر باشد چون جایز نیست که انسان خود را بخواند پس
غیرداعی است.

بعدکه معلوم شد علی(ع)جان پیغمبراست بایدتمام‌صفات واخلاق پیغمبر (ص) درعلی باشدالاالنبوة

چنانچه فرمود « علی منی بمنزله هرون من موسی الا انه لانبی بعدی »
در انوار نعمانی روایت فرموده درغزوه خندق وقتیکه حضرت امیر(ع) عمرو بن عبدود را بقتل رسانیدند پیغمبر«ص» فرمود ضربه علی یوم الخندق افضل من عبادت الثقلین)
ملاحظه بفرما یکدست بلند کردن وفرود آوردن افضل است ازعبادت جن وانس چون خداوند نظر فرمود بشراشر وجود امیر المومنین (ع) وبجزء و کلش دید دراین عمل منظور ومطلوبی بغیر رضای الهی نداشت وتقربا الی الله این کوه کفر را بخاك هلاك افکند .
محمد بن ادریس شافعی کفته

لو ان المرتضی ابدی محله — لخر الناس طرا سجدا له
کفی فی فضل مولانا علی(ع) — وقوع الشك فیه انه الله
ومات الشافعی و لیس یدری — علی ربه ام ربه الله

و قال آخر

فیك یا اعجوبه الکون غدا لکفر کلیلا — انت حیرت ذوی اللب و بلبلت العقولا
کلما قدم فکری فیك شبرا فرمیلا — ناکصا یخبط فی عمیاء یهدی سبیلا

وقال آخر بالفارسی

توئی آن نقطه بالای فاء فوق ایدیهم — که درگاه تنزل تحت بسم‌الله را بائی

و قال آخر

گر نبودی باء بسم‌الله بپای بوتراب — کج کلائیها نکردی بر سر ام الکتاب

و قال آخر

سایه پیغمبر ندارد هیچ میدانی چرا ؟ — آفتابی چون علی در سایه پیغمبراست

فصل سوم

در ذکر اجمالی از فضایل وکمالات حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهراء (س) و دراین پنج امراست

امر اول

در اشاره اجمالی بمراتب علمیه آن مخدره

در بحار از عیون المعجزات روایتکرده عمار یاسر بسلمان گفت ای سلمان ، ترا خبر بدهم بامر عجیبی
سلمان گفت خبر بده
عمار گفت حاضربودم خدمت امیر المومنین «ع» که داخل شد بفاطمه زهراء(ع)چون علی(ع) را دید عرضکرد نزدیك بیا تا ترا خبر دهم به‌آنچه بود وآنچه هست وآنچه خواهدبودتاروزقیامت
عمار گفت دیدم امیرالمومنین «ع» بطریق قهقرا برگشت و داخل شد به پیغمبر «ص» فرمود نزدیك بیا یا ابا الحسن ، پس نزدیك شد
پیغمبر (ص) فرمود تو بمن خبرمیدهی یا من بتوخبر دهم
عرضکرد حدیث شنیدن از شما نیکوتر است یا رسول الله

فرمود : گویا دیدم که داخل شدی بفاطمه زهراء و بتو چنین وچنان گفت
عرضکرد : نور فاطمه از نور ما هست
فرمود : آیا نمیدانی ! پس علی سجده شکر نمود
عمار گفت امیرالمومنین از نزد پیغمبر بیرون شد و داخل شد بفاطمه زهراء منهم داخل شدم
مخدره فرمود رفتی خدمت پدرم که خبر بدهی بآنچه من گفته بودم
فرمود چنین بود یا فاطمه الخ
در بحار از تفسیر حضرت عسگری روایتکرده :
حاصل روایت آنستکه .
زنی آمد خدمت صدیقه طاهره س عرض کرد من والده‌ای پیری دارم ومسائلی براو روی‌داده
در امر نمازش و مرا فرستاده که از شما سئوال کنم ، مسئله سئوال کرد ؟
مخدره‌جواب داد ـ مسئله‌دیگر سئوال کرد؟
باز جواب داد ـ تا ده مسئله سئوال کرد و مخدره جواب داد
بعد از آن‌زن از کثرت سئوال‌خجالت کشید. عرضکرد ای دختر پیغمبر من شما رابمشقت‌انداختم
از کثرت سئوال .
فرمود سئوال کن آنچه میخواهی آیا اگر کسی اجیر بشود که بار سنگینی ببرد بپشت بام‌بعوض
صد هزار اشرفی بآن شخص گران می آید ؟
عرض کرد ، نه!
فرمود من بهریك ار مسئله که جواب میدهم بیشتر از آن اجر میبرم که مابین زمین تا عرش
مجید پراز لؤلؤ باشد.
شنیدم از پدرم پیغمبر که فرمودعلمای از شیعیان مادرروز قیامت خلعت داده میشوندازخلعتهای
کرامت بقدر تحصیل علم و سعیشان در ارشاد بندگان خدا تاآنکه بیگنفر از آنها هزارهزار حله
از نور کرامت میشود .
بعد منادی ندا میکند ای کسانیکه کفالت کردید ایتام آل محمد را وهدایت نمودیدآنها را در
زمان انقطاعشان از ائمه دینشان اینها تلامذه شما و ایتام ما هستند که شما کفالت ازآنها کردید و
آنها را هدایت نمودید خلعت بدهیدبهریك از اینها بقدری که از شما اخذ علم نمودند تاآنکه ببعض
از آنها صد هزار خلعت بپوشانند باز آن ایتام خلعت میدهند بکسانیکه ازآنها تعلیم گرفته‌اند .
وهکذا دومرتبه خداوند خلعت میدهند بعلماء که کافل ایتام آل محمد هستند ضعف آنچه‌راکه
داده بود و همچنین آنها هم خلعت میدهند بتلامذه‌شان ضعف آنچه اول داده بودند
وهکذا بعد حضرت صدیقه طاهره فرمود ، یك سلك از آن خلعتها افضل است ازآنچه خورشید
براو تابیده هزار هزار مرتبه ـ انتهی

امر دوم در اشاره بعفت وحیاء آن مخدره

در مناقب است که پیغمبر ص بمخدره فاطمه فرمود . چه خصلت بهترین خصلتها است ازبرای‌زنها؟
عرضکرد : اینکه نبینند مردی را و نبینندآنهارا مردی !
پیغمبر او را بسینه چسبانید فرمود : ذرية بعضها من بعض
از تفسیر عیاشی از پیغمبر ص روایت شده که باصحاب فرمود چه وقت . زن نزدیك میشود

به پروردگارش ؟
اصحاب ندانستند!
چون حضرت فاطمه شنیدفرمود: وقتی نزدیکتر میشود به‌پروردگارش که‌ملازم‌باشد گوشه‌خانه‌اش‌را
پیغمبر شنید فرمود فاطمه پاره‌تن منست

امر سوم — در اشاره بمراتب زهد این مخدره‌مکرمه

در بحاراز جنةالواقیه روایتکرده‌وقتیکه این آیه شریفه به پیغمبر ص نازل شد «ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منها جزء مقسوم»
پیغمبر گریه‌زیادی کرد وصحابه‌هم از گریه پیغمبر گریان‌شدند ونمیدانستند که‌جبرئیل‌چه آیه نازل کرده واحدی هم جرئت نکرد که ازپیغمبر سؤال کند
(پیغمبرحالش‌این بود که هروقت فاطمه رامیدید مسرور میشد)
اصحاب‌رفتنددر خانه فاطمه‌ع‌دیدندآن‌مخدره جود ستاس میکندو میگوید «وماعندالله‌خیرواقعی»
پس سلام کردند وخبردادند مخدره را بنزول آیه وگریه پیغمبر ع
پس‌صدیقه‌طاهره‌حرکت‌فرمود وگلیم کهنه بخودپیچید ازدوازده موضع آن‌ازلیف‌خرماوصله‌دار بود چون از خانه بیرون‌شدچشم سلمان‌بآن گلیم‌افتاد گریه کرد وگفت«واحزناه ان بنات‌قیصرو کسری لفی السندس والحریر وابنة محمد ص‌علیها شملت صوف خلقه ند خبطه فی اثنی عشر مکاناً»
پس چون داخل شد بر پدربزرگوارش ؛ عرضکرد یارسول الله سلمان تعجب کرد ازلباس من قسم بآن خدائی که ترا مبعوث فرمود برسالت که پنج سالست‌درخانه من‌وعلی‌فرشی‌نیست بغیرپوست که روزها روی اوعلوفه بجهت شتر خود میریزیم وشبها همان‌پوست رابجت خودفرش میکنیم‌وبالش زیر سرما از پوستیست که جوفش لیف خرما هست!
پیغمبر ص فرمود: یا سلمان ؛ دختر من‌فاطمه‌زهراء ع «من خیل‌السوابق» یعنی‌ازگروه پیش افتاده گانست.
در منهج الدعوات از سلمان فارسی روایتکرده که فرمود ده روز بعداز رحلت پیغمبر از منزل بیرون شدم امیرالمومنین ع را ملاقات کردم
فرمود سلمان، بعد از پیغمبر ص تو بما جفا کردی!
عرضکرد یااباالحسن، من بمثل شما جفا نممکنم‌غیر اینکه حزن من‌به پیغمبرزیاداست واو مرا مانع شد از زیارت شما.
فرمود سلمان برو بمنزل فاطمه ع که او مشتاق ملاقات تو است.
سلمان گفت رفتم بخانه صدیقه‌طاهره ریدم‌یك‌قطعه عبائی بسرانداخته ! اگر بسرمیانداخت پاهایش مکشوف میشد واگرپاهایش‌رامیپوشانید سر نازنینش‌مکشوف‌میشد، چون نظرش بمن‌افتادفرمودسلمان بعد از وفات پدرم بمن جفاکردی الخ.
در علل‌الشرایع از حضرت امیر المومنین ع روایت کرده فرمود: فاطمه زهراء اینقدر مشك آب بشانه کشید که‌در سینه نازنینش اثر کرده بودواینقدر دستاس کشیده که‌دست‌نازنینش آبله کرده بود و اینقدر خاروب کرده بود که‌لباسش غبارآلوده شده بودواینقدر آتش‌زیردیك افروخته بود که جامه‌هایش

سیاه شده بود ازدود آتش

درامالی شیخ صدوق روایت کرده : پیغمبر ص چون از سفر مراجعت میکرد اول میآمد بمنزل فاطمه زهراء

در یکی از اسفار که تشریف برد: آنمخدره قلاده ودست بندیا خلخال وگوشواره وپرده بجهت درب خانه برای تشریفات قدوم پدر بزرگوار وشوهرش مهیا کرد

چن پیغمبر ص از سفر مراجعت فرمود رفت بخانه دخترش صدیقه کبری اصحاب هم درب خانه منتظر ایستادند، بعد ازطول زیادی دیدند پیغمبر ص غضبناك بیرون شد نشست ونزد منبر

فاطمه ع دانست که این تغییر حال پدر بزرگوار بجهت همین دست بند وخلخال و قلاده وگوشواره وپرده است که تازه درست کرده: آنهارا جمع نموده فرستاده خدمت پدرش و گفت سلام مرا بپدرم برسانید وبگوئید اینهارا درراه خدا صدقه بدهد؛

همینکه آنهارا آوردند خدمت پیغمبر ص سه مرتبه فرمود« فداها ابوها لیست الدنیا من محمد ولا من آل محمد »واگر دنیامعادل بود نزد خداوند با بال پشه هر آینه شربت آبی بکافری نمیداد

بعد برخاست وداخل شد دومرتبه بصدیقه طاهره(س)

امر چهارم درمراتب نورانیت آنمخدره

در بحار ازسعید حفاظ دیلمی باسناد خود از انس روایت کرده : پیغمبر ص فرمود ، در بینی که اهل بهشت در بهشت متنعمند واهل جهنم درجهنم معذبند ، ناگاه نوری درغرفات بهشتی ساطع می شود ، پس بعضی ببعضی میگویند : این چه نور است ؟ شاید خداوند رب العزة مطلع شده است ونظر فرموده برما

پس رضوان بآنها بگوید نه و لکن علی ع مزاح نمود با فاطمه ع پس تبسم کرد و این نور ازثنایای آن مخدره است

ایضأدر بحار ازشیخ صدوق از حضرت رضا روایت کرده فرمود «کانت فاطمه اذا طلع هلال شهر رمضان یغلب نور ها الهلال ویخفی فاذا غابت عنه ظهر »

یعنی وقتیکه هلال رمضان طالع میشد نور فاطمه غالب میشد بنور هلال ومخفی میشد هلال و چون فاطمه غایب میشد هلال ظاهر میشد

و نعم ماقیل:

خجلا من نور جبهتها تتواری الشمس بالشفق
وحیاء من شمائلها ینغط الغصن بالورق

درعلل الشرایع از ابان بن تغلت روایتکرده

بحضرت صادق ع عرضکرد: چرافاطمه را زهرا نامیدند

فرمود ، چون نورش روزی سه مرتبه از برای امیرالمومنین ع ظاهر میشد وقت نماز صبح ومردم میان فراشان بودند که نور سفیدی درحجراتشان ظاهر میشد بقسمی که دیوار های منزلشان سفید میشد؛ مردم تعجب میکردند میآمدند خدمت حضرت رسول؛ آنهارا میفرستاد بمنزل

فاطمه ، می‌دیدند آنمخدره درمحراب عبادت نشسته وتمام این انوار از پیشانی او ساطع ولامع است
درنیمه، روز نورزردی از پیشانیش ساطع بود که داخل میشد درمیان حجرات اهل مدینه
دروقت غروب شمس ، نورقرمزی ساطع بود که داخل میشددرمیان حجرات اهل‌مدینه
در امالی شیخ صدوق ازحضرت صادق روایت مفصلی نقل کرده: ازفقرات اوست «فلما سقطت الی الارض اشرق منها النورحتی اذا دخل بیوتات مکة ولم یبق فی شرق الارض ولاغربها موضع الا اشرق منه ذلك النور ـ الخ»

و خداوند نور مقدس این مخدره را در قرآن مجید مدح فرموده درآیه شریفه : «الله نور السموات والارض الخ»

دربحار ازسهل همدانی روایت کرده گفت شنیدم ازحضرت صادق فی قوله تعالی
«الله نور السموات فی الارض مثل نوره کمشکوة فاطمه فیها مصباح الحسن والمصباح الحسین فی زجاجة الزجاجه کانها کوکب دری کان فاطمه کوکب دری بین النساء اهل الدنیا یوقد من شجره مبارکه توقد من ابراهیم لا شرقیة ولا غربیة ای لایهودیة لانصرانیة یکاد زیتها یضیء یکاد العلم ینفجر منها ولولم تمسه نار علی نور امام بعد امام یهدی الله لنوره من یشاء یهدی الله بالائمه من یشاء»

امر پنجم

دراشاره بمنزلت این مخدره نزد خداوند و نزد پدر بزرگوارش

درتفسیرعلی بن ابراهیم ازحضرت باقر (ع) روایتکرده فی قوله تعالی » وانها لاحدی الکبر نذیراً للبشر»
قال :یعنی فاطمه

درتفسیر فرات بن ابراهیم ازحضرت صادق (ع) روایتکرده فرمود
«انا انزلناه فی لیله القدر اللیلة فاطمة والقدر الله فمن عرف فاطمه حق معرفتها فقدادرك لیله القدر وانما سمیت فاطمه لان الخلق فطمواعن معرفتها»

یعنی مراداز«لیله» فاطمه زهراست و مراد از«قدر» ذات مقدس الهی است پس کسیکه فاطمه رابشناسد حق معرفت پس بتحقیق که درك کرده لیلة القدررا

یعنی چنانچه لیلة القدر را کسی نمیداند بغیر پیغمبر (ص) وائمه اطهار همچنین فاطمه (ع) را هیچکس نشناخت بغیر پیعمبر (ص) ائمه اطهار(ع) لذا درآخرروایت میفرمایدفاطمه رانامیدند چون خلق مقطوع شدند ازشناختن آنمخدره.

دراصول کافی است که نصرانی از حضرت موسی بن جعفر (ع) سئوالاتی کرد
منجمله گفت مراخبربده ازکتابیکه نازل فرموده برمحمد وفرموده« حم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکه انا کنا منذرین فیهایفرق کل امر حکیم» تفسیر این چه‌چیز است درباطن
فرمود اما «حم» محمداست واو در کتاب هود است که نازل شده براو واومنقوص الحروف است

واما کتاب المبین امیرالمومنین است
واما لیلة مبارکه فاطمه زهراءاست الخ
در مناقب ازابی ذر روایتکرده که حضرت فاطمه(س) دید سرعلی (ع) بالای زانوی کنیزی است

که برادرش جناب جعفر باچهارهزاردرهم هدیه آودده بود خدمت آن بزرگوار
فاطمه عرض کرد آیا اذن میدهی بروم بمنزل پدرم پیغمبر(ص)
فرمود اذن دادم
فاطمه (ع) وارد شدبه پیغمبر؛ پیغمبر(ص) فرمود دخترك من آمدهٔ که شکایت از علی بکنی
گفت بلی قسم برب کعبه
فرمود برگرد وسه مرتبه بگو «رغم انفی لرضاك»
چون برگشت واین سخن رابعلی عرض کرد حضرت امیر فرمود رفتی که شکایت مرانزد حبیبم پیغمبر (ص) بنمائی شاهد میگیرم خدارا که جاریه‌راآزاد کردم درراه خدا وچهارهزار درهم صدقه باشد ازبرای فقرای مسلمین
بعد علی اراده کرد برود خدمت پیغمبر (ص) دومرتبه جبرئیل نازل شدعرضکرد یامحمد خداوند بتو سلام میرساند ومیفرماید بعلی بگو ماتمام بهشت را بتو دادیم چون آن کنیز رابجهت خوشنودی فاطمه آزاد کردی وچهارهزاردرهم صدقه‌دادی پس‌هرکه‌را میخواهی برحمت‌من داخل بهشت کن‌وهر که‌زا بخواهی بعفومن ازجهنم خارج کن
درآن وقت امیرالمومنین(ع) فرمود اناقسیم الجنة والنار
درعاشر بحار ازامالی شیخ طوسی‌ازحضرت صادق علیه السلام روایت کرده است‌که فرمود ان‌الله امهر فاطمه ربع‌الدنیا وربعهالها امهرهاالجنة والنار تدخل‌اعدائهاالنار وتدخل‌اولیائها الجنة وهی‌الصدیقه الکبری وعلی معرفتهادارت‌القرون‌الاولی
ومخفی نیست عظمت این عبارت اخیره
اعلی فضیلت این مخدره گویا این روایت شریفه باشد
درعیون ازامیرالمومنین(ع) روایت کرده پیغمبر فرمودیاعلی رجال وبزرگان قریش بمن‌تعرض کردند که مابخواستگاری فاطمه آمدیم واورابماتزویج نفرمودی وبعلی تزویج‌فرمودی من بانها گفتم والله من شمارا منع نکردم وبعلی تزویج نکردم بلکه‌خداوند شما را منع کرد وبعلی تزویج فرمود
پس جبرئیل نازل شدگفت یامحمد خداوند جل‌جلاله میفرمایدلولم اخلق علیاً لماکان لفاطمه ابنتك کفوعلی وجه‌الارض آدم‌فمن دونه
یعنی‌اگر من علی را خلق نمیکردم ازبرای فاطمه دخترتو کفو وهم دوشی نبوددروی زمین از آدم‌گرفته وبعد او
(مراد عدم کفویت است باقطع نظر ازموانع دیگر
ازاین روایت‌استفاده میشود افضلیت این مخدره از جمیع انبیاء ومرسلین بعد ازپدربزرگوار وشوهر عالیمقدارش
چه خوب گفته بعربی

ولها جلال لیس فوق جلالها — الا جلال‌الله جل جلاله
ولها نوال لیس فوق نوالها — الا نوال‌الله عم نواله

قاآنی گفته

سوم بتول که ازدورباش‌عصمت‌او — بسوی مدحت او ره نمیبرداوهام

وفائی میگوید

حق چه ندیدهمسرش درهمه‌ممکنات ازآن   لازم وواجب آمدش خلعت حیدر آورد

در بحار از کشف الغمه از مجاهد روایتکرده ؛ پیغمبر ص بیرونشد در حالتیکه دست فاطمه در دستش بود فرمود هر کس این دختر مرامیشناسد میشناسدوهر که نمیشناسداین دختر فاطمه بنت محمداست واوپاره تن منست قلب من وروح منست که بین دو پهلوی منست هر که اورا اذیت کندمرا اذیت کرده وهر که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده

و ازحذیفه روایتکرده که پیغمبر ص بخواب نمیرفت تا آنکه میبوسید صورت فاطمه وبین دو پستان فاطمه را،

ازحضرت امام جعفر صادق روایتکرده فرمود کان النبی ص لاینام لیلة حتی یضع وجهه بین ثدیی فاطمه .

از امام شیخ طوسی ازعایشه روایت شده قالت مارایت من النـاس احداً اشبه کلاماًوحدیثا برسول‌الله من فاطمه کانت اذا دخلت علیه رحب بها وقبل یدیهاواجلسهافی مجلسه‌واذادخل علیها قامت الیه فرحبت به وقبلت یده الخ

فصل چهارم

دراجمالی ازصفات و اخلاق کریمه حضرت مجتبی ع دراین فصل نیز پنج امر است

امر اول

در اشاره بمراتب علمیه آن بزرگوار.

درتفسیر علی بن ابراهیم باسناد خود ازحضرت صادق ع ازپدرانش روایت فرموده؛ که حاصل و ملخصش این است

چون پادشاه روم شنیدمخالفت معاویه راباامیرالمومنین و اینکه هردو خروج کرده‌اند ومدعی سلطنت شده‌اند: سوال کرد این‌دو ازکجاخروج کرده‌اند

گفتند یکی ازکوفه ودیگری از شام!

پادشاه روم بوزیرانش گفت تجسس کنید که آیاازتجارعرب کسی هست که ایندوراازبرای من توصیف نماید؟

پس تفحص کردند دونفرازتجارشام‌ودونفر از تجار مکه راحاضر نمودند پس وصف کردند علی و معاویه را ازبرای‌سلطان روم،

بعدبخزانه دارخود گفت:

آنشکلهائیکه میان خزانه است بیرون‌بیاور؛ بیرون آورد

سلطان بعد ازملاحظه گفت: الشامی ضال والکوفی هاد. وبمعاویه نوشت که‌اعلم‌اهلبیت‌خود رابفرست نزد من.

عریضهٔ هم بامیرالمومنین (ع) عرض کرد اعلم اهلبیت خودرا بفرست نزد من که نظر نمایم بانجیل کتاب خودمان ومعین نمایم که حق باکیست

پس معاویه پسرش یزید را فرستاد وامیرالمومنین علیه السلام امام حسن مجتبی(ع)را فرستاد

چون یزید داخل شد به ابوالاصفر دست ابوالاصفر و سرش را بوسید !

بعد داخل شد حضرت امام حسن مجتبی ع گفت : « الحمد لله الذی لم یجعلنی یهودیاً ولا نصرانیاً ولامجوسیاً ولاعابد الشمس والقمر ولاالصنم والبقر وجعلنی حنیفاً مسلما ولم یجعلنی من المشرکین تبارك الله رب العرش العظیم والحمدلله رب العالمین »

آنبزگوار نشست واز حیا سر بلند نمیکرد

بعدملك روم این دورا ازیکدیگر جدانمود ویزید را بسوی خود خواند و صدوسیزده صندوق که در آنها تماثیل پیغمبران بود بیرون آورد وآن تماثیل را بیزید نشان داد ، و سوال نمود ، اینها تماثیل کیستند ؟

یزید ندانست !

بعد سوالات دیگر کرد ؟ آنها را هم ندانست

ابو الاصفر ، حضرت مجتبی را طلبید عرضکرد من ابتدا بیزید نمودم بجهت آنکه بداندکه شما میدانید آنچه راکه او نمیداند ومیداندپدر توآنچه راکه پدراو نمیداندپس من نظر کردم درانجیل و دیدم محمد ص پیغمبر است و علی ع وزیر اوست و دیدم در میان او صیاء که پدرت علی وصی پیغمبر است

حضرت مجتبی فرمود چه میخواهی سوال کن از آنچه یادر زبور یادر قرآن مجید است تا بتو خبر بدهم انشاء الله ؟

پس ملك آن تماثیل و آن اصنام را طلب نمود

پس اول تمثالی که نشانداد در صفت ماه بود

فرمود هذه صفة آدم ابو البشر !

بعد تمثال دیگری که بصورت خورشید بود نشان داد

فرمود : هذه صفت حواء !

تمثال سوم را نشان داد ؟

فرمود : هذه صفة شیث !

تمثال دیگری ، فرمود : صفت نوح است !

تمثال دیگر ، فرمود . صفت ابراهیم است !

وهمچنین تمثال یعقوب ویوسف وموسی وداودوشعیب وزکریاویحیوعیسی ع بعدتمثالهائی نشان داد که صورت او صیاء انبیاء بود ؟

حضرت یك بیك آنها را معرفی فرمود !

بعد تمثالهائی بحضرت مجتبی نشان داد

فرمود اینها اشکالی است که صفتشان در تورات و انجیل و زبور و فرقان نیست گویا اینها صنعت ملوك باشد

بعد سلطان گفت : اشهد علیکم یااهل بیت محمد ص انکم قد اعطیتم علم الاولین والاخرین وعلم التوراة والانجیل والزبور وصحف ابراهیم والواح موسی ع

بعدصورتی نشان‌داد که‌ازاو نورتابش میکرد ، چون حضرت مجتبی بآن صورت نظر نمود گریه زیادی کرد !

ملك روم گفت : چرا گریه کردید

فرمود این شکل نازنین جدم محمد است بعد حضرت صفات جد بزرگوارش را وعمر شریف او را بیان فرمود.

پس ملك گفت ما در انجیل دیده‌ایم جد شما محمد ص یك ملکی صدقه و عتیه میدهد بدو سبطش آیا این عطیه را عطا فرمود ؟

حضرت مجتبی فرمود بلی!

عرضکرد آیا اورا بجهت شما باقی گذاردند

فرمود نه !

ملك گفت این اول فتنه این امت است !

بعد ملك سئوال نمود از هفت چیزی که خداوند خلق فرموده بدون آنکه در رحمی جای داشته باشد ؟

فرمود : آدم است و حواء و قوچ حضرت ابراهیم که فدا بجهت اسمعیل آمد و ناقه صالح و شیطان و آن حیهٔ که شیطان را میان دهانش داخل بهشت کرد و غرابی که خداوند در قرآن مجید یاد فرموده !

بعد سوال نمود از ارواح مؤمنین که بعد از مرك بکجا میروند ؟

فرمود جمع میشوند در هرشب جمعه نزد صخره بیت‌المقدس واوعرش‌الله الادنی است!

بعد سئوال نمود از ارواح کفار که کجا جمع میشوند ؟.

فرمود جمع میشوند در وادی برهوت که در طرف یمن است !

الحاصل ملك روم نظر نمود بیزید (لع) گفت فهمیدی که اینها علمی است نمیداند اورا مگر نبی مرسلی یا وصی نبیی ، یزید ساکت شد

ملك جایزه زیادی بحضرت مجتبی داد واورا اکرام نمود و گفت دعاکن که خداوند دین جدت را بمن کرامت فرماید چون سلطنت مانع است مرا و گمانم که این موجب شقاوت وعذاب دردناك باشد پس یزید برگشت نزد معویه

ملك کاغذی نوشت بمعویه که کسی که خداوند باو علم حکمت آموخته بعد پیغمبر وحکم میکند بتورات و انجیل و زبور و فرقان وآنچه درآنها هست حق خلافت از آن اوست

و عریضه نوشت بعلی بن ابیطالب «ع» که حق خلافت از آن تو است و بیت نبوت در تو است و در اولادت و ما یافته‌ایم در انجیل که کسی که با تو مقاتله کند براوست لعنت خدا و ملائکه واهل سموات واهل ارضین»

در بحار از فضایل ابوالسعادات روایت کرده :

حضرت مجتبی ع در سن هفت سالگی حاضر میشد بمجلس جدش پیغمبر ص ووحی رامیشنید وحفظ میکرد ومیآمد خدمت مادرش صدیقه طاهره (س) وآنچه حفظ کرده بود بجهت مادرش تلاوت میکرد وقتیکه حضرت امیر بخانه میآمد میدید صدیقه عالمه است بآن آیاتی که جبرئیل نازل کرده سئوال میفرمود از مخدره از کجا این آیات را تلاوت میکنی

عرضکرد از فرزندم حسن حفظ میکنم.

پس حضرت امیر ع یك روز در خانه مخفی شد امام حسن بعداز استماع وحی بخانه آمد خواست آن آیاتی که تازه وحی شده بخواند دید قدرت برخواندن ندارد

مادرش متعجب شد!
عرضکرد یا اماه، تعجب نفرما شخص بزرگی استماع می کند که از استماع او من عاجز از سخن گفتن شدم!
پس امیرالمؤمنین ع بیرون شد ولبهای حسن رابوسید
در روایتی عرضکرد: «یا اماه قل بیانی وکل اسانی لعل سیدا یرعانی»
یعنی بیان من کم شده وزبان من لال شده گویا سید وآقائی بمن نظر دارد!
درجلد چهارم بحار ازحضرت باقر (ع) روایت کرده (ما ملخصه)
ابوالاصفر پادشاه روم نوشت بمعاویه ومسائلی سؤال کرد وگفت: اگر توسزاوار خلافت هستی ازاین مسائل جواب بده؟
معاویه ازجواب عاجز شد کسیرا فرستاد خدمت امیرالمؤمنین (ع) که ازاوجواب بشنود وازقبل خود جواب بنویسد!
حضرت فرمود: «علی بالحسن والحسین ومحمد» این آقازاده ها حاضر شدند
فرمود: یا شامی، این دو که حسن وحسین باشند پسران پیغمبرند ومحمد پسر من است ازهر کدام میخواهی مسئلت سؤال کن؟
عرضکرد از این آقازاده که حضرت مجتبی باشد (که بسن صباوت بود) سؤال می کنم!
حضرت مجتبی فرمود هرچه میخواهی سؤال کن
شامی عرضکرد؛ «کم بین الحق والباطل، کم بین السماء والارض؛ کم بین المشرق والغمرب مالعین التی تأوی الیها ارواح المشرکین، مالعین التی تأوی الیها ارواح المؤمنین، ماعشرة اشیاء بعضها اشد من بعض»:
حضرت فرمود بین حق وباطل ٤ انگشت است آنچه بچشم دیده حق وآنچه بگوش شنیدی باطل است.
شامی گفت صدقت
فرمود بین آسمان وزمین آه مظلوم ومد بصر است!
گفت صدقت
فرمود بین مشرق ومغرب سیر یکروز خورشید است!
شامی گفت صدقت
اما چشمه ای که ارواح مشرکین ساکنند چشمه برهوت است
اما چشمه ایکه ارواح مؤمنین مأوی می کنند چشمه سلمی است!
اما عشره ایکه بعضی اشدند از بعضی اشد اجسام حجر است اشد از حجر آهن است که سنك را میشکند اشد ازآهن آتش است که آهن را آب میکند اشد ازآتش آبست که آتش راخاموش می کند اشد ازآب ابراست که آب را حمل ونقل می کند اشد ازابر باداست که ابر را حمل ونقل میکند اشد ازباد ملکی است که باد را میفرستد اشد ازآن ملك الموت است که ملك را میمیراند اشد از ملك الموت موتی است که ملك الموت را میمیراند اشد از موت امر خداوند است که مرك را میمیراند

شامی گفت: «اشهد انك ابن رسول‌الله حقا وان عليا اولى بالامر من معاوية»
این جوابهارا نوشت برد بشام نزد معاویه، اوهم فرستاد نزد ابوالاصفر!
اوهم بمعاویه نوشت: یا معاویه تکلم مکن بکلام غیرخود وجواب مده بجواب غیرخود، این جوابها نیست مگر ازمعدن نبوت وموضع رسالت، واما اگر تو یکدرهم بخواهی بتو نخواهم داد.

امر دوم

درا‌شاره بمراتب حلم آنبزرگوار

شواهد واخباری که‌درباب حلم‌این بزرگواروارد شده زیاد است:
درمناقب ابن شهر آشوب است: مرد شامی دید حضرت مجتبی سواره میرود شروع نمود بلعن آن بزرگوار
حضرت هیچ جوابی نداد چون فارغ شد حضرت مجتبی (ع) اقبال نمود باو وخنده کرد فرمود «ای شیخ، گمان می کنم غریب هستی وشاید بتوشبهه شده؛ حال اگر بما زحمتی داری زحمتت راقبول میکنم؛ اگرازماچیزی طلب کنی بتوعطا میکنم، اگرراهنمائی بخواهی ما بتوراهنمائی بنمائیم اگر گرسنه‌هستی ما ترا سیر میکنیم، اگر برهنه هستی ماترا می پوشانیم؛ اگرفقیرهستی ما تورا غنی میسازیم اگرمنزل نداری ما تورا منزل میدهیم، اگرحاجتی داری ما حاجتت را برمیآوریم اگررحل خود را بیاوری نزد ما ومیهمان ما بشوی تا وقت کوچ کردن خودماخوشنود میشویم چون ما منزل وسیعی ومال کثیری داریم
چون آن مرد شنید گریه کرد گفت «اشهد انك خليفة‌الله فی ارضه‌الله يعلم حيث يجعل رسالته شما وپدرتان امیرالمؤمنین (ع) مبغوضترین خلق بودید نزد من والان محبوبترین خلق خدا هستید رحل خودرا برد بمنزل حضرت‌مجتبی (ع) ومیهمان آن بزرگوار بود تاوقت کوچ کردن وازمعتقدین بمحبت ایشان شد.
کافیست دردانستن مراتب حلم آن بزرگوار اینکه‌درمقاتل‌الطالبین‌ازجویرة بن‌اسماءروایت کرده وقتی جنازه امام حسن را حرکت دادند مروان ملعون جنازه را بدوش‌خود کشید
امام حسین فرمود آیا جنازه امام حسن را حمل میکنی وحال آن که درحال حیاتش جرعه‌های غیظ میخورانیدی ودل اورا پرازخون‌نکردی.
مروان گفت من‌اینظلم هارا بکسی کردم که «یوازی حمله‌الجبال»
یعنی حلم وبردباری او باکوهها معادل بود

امر سوم

دراشاره بعبادت های آن بزرگوار

ازروضة الواعظین روایت شده که حسن بن‌علی (ع) وقتی که وضو میگرفت اندامش مرتعش ورنك نازنینش زرد میشد؛
گفته شد چرا حالتان چنین تغییر می کند
میفرمود سزاوار است برهر کسی که واقع شود درمقابل حضرت احدیت رنگش زرد شود و اندامش مرتعش شود
وقتیکه بدرمسجد میرسید میگفت «الهی ضيفك ببابك يامحسن قد اتيتك المسیء فتجاوزعن‌قبيح ما

عندی بجمیل ما عندك یا کریم»
وقال الصادق «ع» (ان حسن بن‌علی حج خمسه وعشرین حجه ما شیئا وقاسم‌الله تعالی ماله)
وفی روایه (خرج الحسن بن علی من ماله مرتین وقاسم الله ماله ثلث مرات حتی انـه کان یعطی ویمسك فعلا ویعطی خفا ویمسك خفا)

وله (ع)

قل للمقیم بغیر دار اقامة	حان الـرحیل فـودع الاحبابا
ان الذین لقیتهم وصحبتهم	صارو جمیعا فی القبور قرابـا

وله (ع)

یا اهل لذات الدنیالا بقاءلها	ان المقام بظـل زائـل حمق

در مناقب است مردی از حضرت مجتبی (ع) چیزی سئوال کرد
حضرت باو پنجاه درهم وپانصد دینار داد وفرمود حمالی بیاوراینهارا بجهت تو حمل نماید و طیلسانش را دادکرایه حمال
عربی آمد حضرت بخزانه دارش فرمود آنچه درخزانه است باو بده
خزانه بیست هزار درهم بود همه را داد باعرابی
اعرابی عرضکرد ای مولای من چرا مرا نگذاردید اظهارحاجت خود را بکنم ومدیحه‌خود را بیان کنم
حضرت این اشعار را انشاد نمود

نحن اناس نوالنا خضل	یرتع فیها الرجاء و الامل
تجود قبل السئوال انفسنا	خوفا علی ماء وجه من یسل
لو علم البحر فضل نائلنا	لغاض من بعد فیضه خجـل

امر چهارم
در اشاره ببعضی از غرائب ومعجزات آن بزرکوار

در مناقب از محمد قتال نیشابوری ازحضرت صادق (ع) روایت کرده
بعضی بحضرت مجتبی (ع) عرضکردند چقدر شما تحمل شدائد از معاویه میفرمائید
فرمود اگر بخواهم عراق را شام می کنم وشام را عراق می کنم و زن را مرد میکنم و مرد را زن میکنم
مرد شامی گفت کی قدرت این امررا دارد
فرمود آیا حیا نمیکنی ای زن که میان مردان نشستهٔ
ناگاه دید که زن شده
حضرت فرمود عیال توهم مرد شد وبا تومقاربت میکند وازشما فرزند خنثائی متولد میشود
همان قسم که حضرت مجتبی علیه‌السلام فرمود شد
بعد آمدند خدمت حضرت مجتبی (ع) وتوبه کردند
حضرت دعا فرمود هردو بصورت اولیه برگشتند

در بحار ازحضرت صادق (ع) روایت کرده

چون حضرت مجتبی (ع) بامعاویه صلح فرمود هردو نشسته بودند درنخلیهٔ معاویه گفت یا ابا محمد، بمن خبر رسیده که پیغمبر(ص) تخریص میفرمود خرماهای بردرختان راآیاشما هم علم باین مطلب دارید چون شیعیان شما گمان می کنند که ازشماعلم چیزی مخفی نیست فرمود جدم پیغمبر(ص) تخریص میکرد که چند کیل است ومن تخریص می کنم که چند عدداست معاویه گفت در این نخله چند عدد خرماهست

فرمود: ٤ هزار و٤ دانه خرمای نارس است

معاویه امر کرد که خرما را بچینند و بشمارند، چون چیدند و شمردند ٤ هزاروسه‌دانه بیرون شد حضرت فرمود والله من دروغ نگفته‌ام

بعد فرمود اگر نبود که توکافرمیشوی هرآینه بتو خبر میدادم بآنچه خواهی نمود، والله تو زیاد را ملحق بپدرت میکنی وهجربن عدی را بقتل میرسانی وحمل میشود بسوی تو سرها ازشهری بشهری.

همین قسم هم شد: زیادبن ابیه را بپدرش ملحق کردوحجر بن عدی رابقتل‌رسانیدوسرعمرو بن حمق راحمل نمودند بشام نزد معاویه

در مدینة المعاجزازمحمدبن جریرطبری باسنادخودازجابرروایتکرده:

گفت دیدم حسن‌بن علی را درهوا اوسه روز درآسمان غایب شد!

بعد ۳ روزازآسمان نازل شد وبراو بود سکینه ووقارفرمود؛ رسیدم بآن مقامی که‌رسیدم.

ازاین روایت مقام شامخی از برای آن‌بزرگوار ثابت میشود

امر پنجم

دراشاره بتمجید وتجلیل پرورگار وحضرت خاتم النبیین (ص) از آن بزرگوار

قال الله تعالی: (یا ایهاللذین امنوا اتقوالله وامنوبرسوله یوتکم کفلین من رحمته‌ویجعل‌لکم» نور تمشون به »

فی المناقب عن الصادق «ع» الکفلین الحسن والحسین والنور علی «ع»

وقال تعالی « مرج‌البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبقیان‌فبای الاء ربکماتکذبان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان »

فی المناقب عن‌الصادق (ع) قال « قال علی وفاطمه بحران عمیقان لایبغی احدهما علی‌صاحبه » وفی روایهٔ « بینهما برزخ (رسول‌الله ص) یخرج منهمااللؤلؤوالمرجان (الحسن والحسین ع)

وقال تعالی « والتین والزیتون »

فی‌المناقب عن موسی بن جعفر (ع) فی تفسیر «والتین والزیتون» قال الحسن والحسین (ع) و «طور سینین» قال علی بن ابیطالب (ع) و «هذاه‌البلدالامین» قال محمد (ص)

درامالی شیخ صدوق ازحضرت پیغمبر ص روایت کزده

چون روزقیامت بشودخداوند زینت میدهدعرش مجیدخوددابهر نوع زینتی بعدومنبزاز نور بیاورند

که طول هرمنبری صد میل باشد یکی را بیمین عرش مجید گذارند ودیگری رابیسار عرش بعد حسن بریك منبر بنشیند وحسین بریك منبر وخداوند زینت بدهد باین دوعرش خودرا چنانچه زینت داده میشود زن بدو گوشواره خود

در مناقب است کـه اهل قبله اجماع کرده اند برآنکه پیغمبر فرموده الحسن و الحسین امامان قاما اوقعدا

واجماع نموده اند نیز که پیغمبر (ص) فرموده « الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة »

ار فضایل سمعانی از عمر بن خطاب روایت کرده گفت دیدم حسنین را بر دو شانه پیغمبر (ص) پس گفتم « نعم الفرس لکما »

پیغمبر فرموده (و نعم الفارسان)

از پیغمبر (ص) روایت شده ان النبی ترك الهماذ وابتین فی وسط الراس مزدوتین)

یعنی پیغمبر (ص) دوگیسوی بافته گذارد از برای حسنین دروسط سرش

بعضی چنین فهمیدند وقتیکه این دو آقازاده بشانه های نازنین پیغمبر (ص) سوارمیشدند یك گیسو بحسن میداده ویك گیسو بحسین

واز یحیی بن ابی کثیره روایتکرده که پیغمبر (ص) شنیدصدای گریه حسنین رادر حالتیکه بالای منبر بود بعدبا اضطراب از بالای منبر حرکت کرد فرمود « ما الولد الافتنة لقد قمت الیما وما معی عقلی

واین عبارت محمول است بر کمال علقه پیغمبر (ص) باین دونوردیده اش

درکشف الغمه از ابن عباس روایتکرده گفت پیغمبر (ص) حسن را بدوش نازنین گرفته بود مردی گفت « نعم المرکب رکبت »

پیغمبر فرمود « و نعم الراکب هو » الخ

فصل پنجم
در بعضی از فضایل و اخلاق کریمه حضرت سید الشهداء علیه السلام

اگر چه فضایل این بزرگوار شنیدنی نیست

در مناقب ابن شهر آشوب از عبد الغزیز بن کثیر روایت کرده

جماعتی آمدند خدمت حضرت سیدالشهداء (ع) عرض کردند خبر بده مارا بفضایل خود

فرمود شماطاقت ندارید شنیدن آن را شمااز من دور شویدتا بعضی از شما بشمهٔ فضایل خود اشاره کنم اگرطاقت آورد شمارا خبر دار میکنم

آنجماعت دورشدند ویکنفر ازآنها باقی ماند

حضرت باأو تکلم فرمود حتی دهش ووله ولا یجیب احداً وانصرفوا

یعنی تا آنکه شخص مدهوش و حیران شد وجواب نمیداد احدی را همه مراجعت نمودند انتهی

« ولکن ما لا یدرك کله لایترك کله »

در این فصل نیز پنج امر است

امر اول

در اشاره بمراتب نورانیت وعلمیت آن بزرگوار

در مناقب روایتکرده « ان الحسین (ع) کان یعقد فی المکان المظلم فیهتدی الیه ببیاض جبینه» یعنی حسین در مکان تاریکی مینشست ومردم راهنمائی میشدند بنور پیشانی او

در بحار از خرائج راوندی از مقداد روایتکرده که پیغمبر بفاطمه زهراء فرمود « اذا احب علی الاشتمال فلاتمنعیه فانی اری می مقدم وجهك ضوء ونوراً وستلدین حجة لهذاالحق »

در بحار از کتاب نجوم سید بن طاوس از کتاب دلائل الامامه طبرسی از حذیفه یمانی روایت کرده قال سمعت حسین بن علی یقول والله لتجمعن علی قتلی طغاة بنی امیه ویقدمهم عمر بن سعدوذلك فی حیوة النبی (ص) فقلت له ابنائك بهذا رسول الله (ص) فقال لا فاتیت النبی (ص) فاخبرته فقال علمی علمه وعلمه علمی لاننا نعلم بالکائن قبل کینونیته

امر دوم

در اشاره ببعض تعبیراتی که در قرآن مجید از حضرت سید الشهداء علیه السلام شده

منها تعبیر بمظلوم شده

در عاشر بحار از تفسیر عیاشی از حضرت باقر روایت کرده درتفسیر آیه شریفه « ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا »

قال (ع)«هوالحسین بن علی قتل مظلوما ونحن اولیائه والقآئم مناذاقام طلب بثار الحسین فیقتل حتی یقال قد اسرف فی القتل)

در تفسیر روح البیان در ضمن آیه شریفه « ولا تحسبن الذین قتلوفی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون »

روایتی نقل کرده وحاصل بعضی از فقراتش آنستکه روز قیامت الویهٔ نصب میشود وهرطایفه تحت لوائی مشهور میشوند

ولواء الشهداء لعلی (ع) و کل شهید یکون تحت لوائه وکل زاهد تحت لواء ابی ذر و کل مؤذن تحت لواء بلال و کل مقتول ظلما تحت لواء الحسین بن علی رضی الله عنهما ـ فذلك قول الله تعالی «یوم ندعو کل اناس بامامهم

ومنها تعبیر بذبح عظیم شده

در عیون ازحضرت رضا (ع) روایتکرده که چون مامور شدحضرت ابراهیم که عوض حضرت اسمعیل گوسفندی را که جبرئیل از آسمان آورده بودذبح کندابراهیم تمنا و آرزو فرمود که پسرش اسمعیل راذبح میکرد تا آن ثوابیکه بپدر داده میشود ازذبح اعزاولادش را بدست خود باو داده شود

پس خداوند وحی فرمود که ای ابراهیم احب مخلوقات من نزدتو کیست

عرضکرد یارب خلق نکرده خلقی راکه محبوبتر باشد نزدمن از حبیبت محمد (ص)

خطاب رسید اورا بیشتر دوست میداری یاجان خودت را

عرضکرد او محبوب تر است نزدمن از جان خودم

خطاب رسید اولاد اورا بیشتر دوست میداری یااولاد خود را عرضکرد اولاد او را

خطاب رسید ذبح اولاد او ظلما بدست دشمنان بیشتر دلت رامیسوزاند یاذبح پسر خودرا بدست خود در طاعت من

عرضکرد ذبح اولاد اوبدست دشمن قلب مرابیشتر میسوزاند

خطاب رسید ابراهیم طایفه که گمان میکنند ازامت پیغمبرند حسین پسر اورا ظلماوعدوانابقتل میرسانند مثل ذبح گوسفند ومستحق میشوند باین سخط وغضب مرا

پس ابراهیم قلبش سوخت وجزع نمود وگریه نمود

خطاب رسید یاابراهیم من فداء نمودم جزع ترا بذبح اسمعیل بدست خود بجزع تو برحسین و واجب نمودم برای تو بلند ترین درجات اهل ثواب را برمصائبشان

این است قوله تعالی « وفدیناه ندبح غظیم ولاقوة الابالله »

بعضی گفتند که رتبه ومقام فدا شونده باید کمترباشد ازرتبه کسیکه فدای او میشود وحال آنکه رتبه حضرت سید الشهداء مسلما بیشتر است از رتبه حضرت اسمعیل

جوابش آنستکه حضرت سیدالشهداء فدای جد بزرگوارش خاتم النبیین (ص) وائمه معصومین (ع) شده چون تمام اینها از نسل حضرت اسمعیل ذبیح الله اند ومحتملست که فداء بمعنی تعویض باشد یعنی ما معاوضه کردیم اسف و المترا در ذبح پسرت اسماعیل بجزعیکه او اجل و اشرف واعظم ثوابا هست که جزع و گریه بر حسین مظلوم باشد

ومنها تعبیر بنفس مطمئنه شده

درعاشر بحار از کنز کراچی از حضرت صادق راویت کرده فرمود بخوانید سوره والفجررا در فرائض ونوافل خود بدرستیکه او سوره حسین بن علی (ع) است

ابواسامه حاضر بود عرضکرد او چگونه سوره حسین بن علی (ع) است خاصة

فرمود آیا نشنیدهٔ که خدا میفرماید « یا ایتها النفس المطمئنة الایه » مقصود حسین بن علی بن ابیطالب (ع) است واوست نفس مطمنه راضیه مرضیه واصحاب او از آل محمدراضی هستند از خداوند تعالی روز قیامت وخداوندهم از آنها راضی است واین سوره در باره حسین وشیعه او وشیعه آل محمد است خاصه وکیسکه مداومت نماید قرائت والفجر راخواهد بود باحسین بن علی (ع) ودر درجه اودر بهشت ان الله عزیز حکیم

ومنها تعبیر بمؤوده شده

در عاشر بحار از کامل الزیاره از حضرت صادق روایت شده فی قوله تعالی « و اذا الموئودة سئلت بای ذنب قتلت »

فرموده این آیه نازل شده درباره حسین بن علی (ع)

امر سوم

در اشاره بمحبت حضرت خاتم انبیاء (ص) بآن بزرگوار

درمناقب ازابن عمر روایت کرده گفت پیغمبر (ص) بالای منبرمشغول خطبه خواندن وموعظه بود که حسین وارد شد پای نازنین او بجامه اش پیچیده شد بروی زمین افتاد

پیغمبر ازمنبر فرود آمد حسین را بسینه چسبانید فرمود « قاتل الله الشیطان ان الولد لفتنة والذی نفسی بیده مادریت انی نزلت عن منبری

حاصل معنی آنستکه خدا بکشد شیطان را اولاد قلب را مفتون میکند قسم بآنخدائیکه جان من بدست

اوست که‌من بی‌اختیار ازمنبر فرود آمدم
از یزید بن ابی زیاد وایتکرده گفت پیغمبر (ص) ازمنزل عایشه بیرون‌شد وعبور فرمود از در خانه‌فاطمه زهراء (ع) شنید که حسین گریه میکندفرمود « الم تعلمی ان بکائه یؤذینی » یعنی‌ای‌فاطمه آیا نمیدانی که‌گریه حسین قلب مرا اذیت میکند
و از ابن ماجه وزمخشری روایتکرده که پیغمبر دیدمیان کوچه حسین با اطفال بازی میکند از اصحاب مقدم‌شد دست گشود که حسین‌را بآغوش خودبگیردحسین هم باینطرف وآنطرف فرارمیکرد پیغمبر(ص)حسین‌راگرفت یك‌دست زیرزنخ‌حسین گذاردویکدست پشت‌سر نازنینش واورا بخودچسبانید وصورتش رابوسید فرمود « انامن‌حسین وحسین منی احب‌الله‌من احب‌حسینا حسین‌سبط من‌الاسباط »
در مستدرك از کتاب مظهر الغرابب جناب‌سیدخلف‌والی حویزه پدر جناب آقا سید علی که هردو ازاجله علمای‌اعلام‌بودند نقل‌میکند که روایت‌شده از ام الفضل زوجه‌عباس‌بن عبدالمطلب مرضعهٔ حضرت سیدالشهداء گفت‌پیغمبر (ص) حسین‌را ازمن گرفت درایام رضاعش واورا حمل کردپس حسین (ع) بدامن جدش بول کرد
ام‌الفضل او را بعنف و جبر از پیغمبر گرفت‌که حسین (ع) گریه کرد
پیغمبر (ص) فرمود « مهلا یاام الفضل ان هذه الاراقه‌الماء یظهرها فای شیء یزیل هذاالمبار عن قلب الحسین (ع) »
یعنی این ریخته شده راآب تطهیر میکند پس‌چه زایل میکنداین غباررااز‌قلب حسین
در عاشر بحار ازابن‌عباس روایتکرده گفت خدمت‌پیغمبر (ص) بودم ابراهیم‌پسر خودرا بزانوی چپ خودنشانیده بود وحسین رابزانوی راستش گاهی حسین‌را میبوسید و گاهی ابراهیم‌را ـ جبرئیل نازل شدعرضکرد یامحمد (ص) پروردگارت‌سلامت میرساندمی فرماید من‌جمع نمیکنم بین‌این‌دو پسر باید یکی را فدای دیگری کنی
پیغمبر(ص)بصورت ابراهیم وحسین‌نظرفرمود و گریه کرد فرمودمادر ابراهیم کنیزاست‌اگراو ازدنیابرود محزون نمیشودبراو غیرمن ومادرش ـ ومادرحسین فاطمه‌زهراء است وپدرش‌علی‌است‌اگر ازدنیا برودمن محزون میشوم‌وپدر ومادرش نیز محزون میشوند من اختیار نمودم‌حزن خود را برحزن این‌دوفرمودجبرئیل من‌ابراهیم رافدای‌حسین نمودم‌پس‌ابراهیم بعدازسه‌روز ازدنیارفت بعد که‌پیغمبر(ص) حسینش را میدید اورا میبوسید و گاهی بسینه می‌چسبانید ومی‌فرمود فدیت من‌فدیته بابنی‌ابراهیم
وایضا درعاشر بحار از کامل‌الزیاره ازحضرت باقر (ع) روایتکرده وقتیکه حسین‌بجدش‌وارد میشد بامیر المومنین (ع) می‌فرمود یاعلی امسکه یعنی‌حسین را نگه‌بدار امیرالمومنین (ع) اورا نگه میداشت وپیغمبر(ص) اورا میبوسید و گریه میکرد
حسین عرضکرد یاابه چرا مرا میبوسی و گریه میکنی
میفرمود من موضع شمشیرها را میبوسم و گریه میکنم
عرضکرد یاابه آیامن کشته میشوم
فرمود بلی والله تو وپدرت وبرادرت کشته میشوید
عرضکرد یاابه‌قبرهای‌ماباز یکدیگر دوراست
فرمود بلی عرض کرد پس که مارا زیارت میکند
فرمودزیارت نمیکند تورا وپدرو برادرت رامگر صدیقون از امت من

امر چهارم

در اشاره بمکارم اخلاق حضرت سیدالشهداء (ع)

امامقام صبر و رضا و تسلیمشان کافیست آن که حضرت حجة الله (ع) درزیارت ناحیه مقدسه میفرماید «لقد عجبت من صبرك ملائكة السموات»

سید بن طاوس درلهوف و علی بن عیسی در کشف الغمه روایت کرده اند که چون حضرت سیدالشهداء از مکه معظمه عازم رفتن بعراق شد خطبه خواند «الحمدلله وماشاء الله ولا قوة الا بالله خط الموت علی ولدآدم فخط القلادة علی جیدالفتاة وما اولهنی الا اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف وخیر لی مصرع انالاقیه کانی باوصالی یتقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا فیملؤن منی اکراشاجوفاً واجربة سغبا لامحیص عن یوم خط بالقلم رضاالله رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه ویوفینا اجور الصابرین لن تشذعن رسول الله لحمة وهی مجموعة له فی حضیرة القدس تقر بهم عینه وینجز بهم وعده من کان باذلا فینامهجة وموطناً علی لقاءالله نفسه فلیرحل معناً فانی راحل مصبحا انشاءالله»

یعنی زینت داده شدمرك برپسران آدم مانند زینت بودن گلو بند بردختران جوان وچه چیز آرزومند کرده بگذشتگان ازخود بمثل آرزومندی یعقوب بیوسف واختیارشده برای من مصرعی که من ملاقات میکنم اوراو گویامیبینم اعضاء بدن خودرا که جدامی کنند آنهارا گرگان بیابانی بین نواویس و کربلا پس پرمیکنند ازمن شکمهای خالی خودرا وانبانهای گرسنه خودرا چاره نیست ازروزی که نوشته شده بقلم رضای خدارضای ما اهل بیت است صبرمی کنم بربلای الهی ومیرسد بمااجرصابرین پراکنده نشود ازرسول خدا ص پاره تن اووجمع میشود ازبرای پیغمبردرمنزل قدس روشن میشود باولادش چشمهای پیغمبر ووفامیکند بایشان وعده های خودرا هرکس بذل کنددرراه ماخون دل خودرا وتمکین دهد بر ملاقات خداجان خودراحرکت کندباما که من فردا صبح حرکت میکنم انشاءالله

اما تواضع حضرت امام حسن (ع)

درمناقب روایتکرده حضرت سیدالشهداء (ع) عبورفرمود بجمعی ازمساکین که نان پاره هارا بروی عبائی گذارده میل می کردندحضرت با آنهاسلام کرد آنهاحضرت رادعوت نمودند بخوردن غذا حضرت فرمود : اگر این ها صدقه نمیبود من با شما غذا میخوردم فرمود شما بیائید بمنزل من ومهمان من بشوید آنهارفتند بمنزل حضرت ، آن بزرگوار با نهاطعام خورانیدو بدن آنهارا پوشانید و فرمود چنددرهم بآنهادادند

واما عبادت حضرت امام حسین «ع»

درارشاد مفید است ماحاصله که درعصر تاسوعا عمرسعدفریاد زد یاخیل الله ارکبی وبالجنة ابشری حضرت امام حسین علیه السلام ببرادرش حضرت ابالفضل فرمود برادر برو بسوی آنها اگر میتوانی ازاینجماعت مهلت بخواه یك امشبی را وآنهارا ازما دفع کن وتاخیرانداز جنك راتافردا که امشب ما نماز بخوانیم ودعاکنیم واستغفار نمائیم الخ

درمناقب از عیون المجالس ازانس بن مالك روایت کرده که حضرت امام حسین ع تشریف بردسر قبر جده اش خدیجه کبری و گریه کرد وبمن فرمود دورشوم ازخدمت ایشان انس گفت من ازخدمت آقا مخفی شدم دیدم حضرت مشغول نمازشد ونمازراطول داد وشنیدم که این مناجات رامی کرد

یارب یارب انت مولاه	فارحم عبیدا الیك ملجاه
یاذاالمعالی علیك معتمدی	طوبی لمن کنت انت مولاه

طوبى لمن كان خائفاً ارقا　　يشكو الى ذى الجلال بلواه
الى ان قال ره فنودى (لبيك لبيك عبدى وانت فى كنفى　　وكلما قلت قد علمناه) (صوتك تشتاقه ملائكتى　　فحسبك الصوت قد سمعناه) الى آخره

در عاشر بحار از فلاح السائل از ابن عبدربه در كتاب عقد الدرر روايت كرده كه بحضرت زين العابدين عرضكردند « ما اقل ولد بيك » يعنى اولاد پدرت چقدر كم هستند
حضرت فرمود من تعجب دارم از همينقدر اولاديكه دارد چون پدرم هر روز و شبى هزار ركعت نماز ميكرد
اما شجاعت آنزرگوار معلوم است كه آنحضرت سخاوت و شجاعت را از جدش پيغمبر ص ارث برد
در خصال از ابى رافع روايتكرده كه حضرت صديقه طاهره (س) حسنين را آورد خدمت حضرت پيغمبر درمرضيكه از دنيا رحلت فرمود عرضكرد يارسول الله ايندو پسران تو هستند باينها چيرى ارث بده
پيغمبر (ص) فرمود اما الحسن فان له هيبتى وسوددى واما الحسين فان له شجاعتى وجودى
شجاعت حضرت سيد الشهداء (ع) ضرب المثل شد
در مناقب روايتكرده روز عاشوراء بحضرت امام حسين عرضكردند داخل شود در حكم پسر عمت يزيد بن معويه
حضرت فرمود لا والله اعطيكم يدى عطاء الذليل ولا افر فرار العبيد
در بحار از ابن شهر آشوب روايتكرده كه درروز عاشورا حضرت سيد الشهداء (ع) باعطشيكه داشت و كثرت هم و غمش معذلك دارد « و لم يزل يقاتل حتى قتل الف رجل وتسع مأة وخمسين رجلا سوى المجروحين
در لهوفست وقد كان يحمل فيهم وقد تكملوا ثلثين الفا فينهزمون بين يديه كانهم الجراد المنتشر
اما سخاوت حضرت امام حسين (ع)
در مناقب عمرو بن دينار روايتكرده گفت داخل شد حضرت سيد الشهداء (ع) بر اسامة بن زيد در مرض موتش اسامه گفت واغماه فرمود غم تو چه چيز است اى برادر
عرضكردم شصت هزار درهم قرض دارم
فرمود « على دينك » قرض تو بذمه من
عرضكرد ميترسم بميرم وقرضم ادانشده باشد
فرمود از دنيا نميروى تامن قرضت را ادا بنمايم
ايضاً درمناقب است كه عبد الرحمن بن سلمى بفرزند آنحضرت سوره حمد را تعليم داد آقازاده خدمت پدر بزرگوارش قرائت كرد حضرت هزار اشرفى وهزار حله بعبد الرحمن عطا فرمود ودهان او را پر از در وجواهر كرد
بعضى بحضرت اعتراض كردند
فرمود از كجا مقابلى ميكند اينها احسان اورا كه تعليم سوره حمد باشد وانشاد فرمود
اذا جادت الدنيا عليك فجد بها　　على الناس طرا قبل ان تتفلت
فلا الجود يغنيها اذا هى اقبلت　　ولا البجل يبقيها اذا ما تولت
وايضا در مناقب روايتكرده مرد اعرابى وارد شد بمدينه طيبه سؤال نمود از كريم ترين مردم مدينه اورا راهنمائى نمودند بحضرت سيد الشهداء (ع)
پس اعرابى وارد مسجد شد ديد حضرت نماز ميخواند درمقابلش ايستاد وانشاد كرد

لم یخب الان من رجاك ومن — حرك من دون بابك الحلقه
انت جواد و انت معتمد — ابوك قد كان قاتل الفسقه
لولا الذی كان من اوائلكم — كانت علينا الجحيم منطبقه

پس حضرت نمازش را سلام داد وفرمود : قنبر آیا ازمال حجازچیزی باقی مانده ؟
عرضکرچهارهزاردینار
فرمود حاضر کن بعدردای مبارك ازدوش برداشت ودنانیررامیان اوپیچیده دستش را ازشکاف درب بیرون کرد ازخجالت اعرابی وانشاد فرمود :

خذها فانی الیك معتذر — و اعلم بانی الیك ذو شفقه
لوكان فی سیرنالغداة عصا — امست سماناعلیك مندفقه
لیكن ریب الزمان ذوغیر — والكف منی قلیلة النفقه

اعرابی آن دراهم راگرفت وگریه میکرد
حضرت فرمود آیا عطای مراکم شمردی ؟
عرضکرد : نه ، لیکن متحیرم چگونه این دستها با این جودوسخا خاك میشود !
اعرابی گویا خبر نداشت ازشب یازدهم عاشوراء !
ایضا درمناقب ازشعیب بن عبدالرحمن خزاعی روایتکرده : که درروز عاشورا اثر جراحتی در پشت نازنین حضرت سیدالشهداء دیده شد ازحضرت زین العابدین سؤال کردند فرمود ؛ این اثرهمیانی است که شبها جهت بیوه زنان ویتیم ها ومساکین حمل ونقل میفرمود
درحاشیه نفس المهموم محدث قمی روایتکرده : اعرابی بحضرت سیدالشهداء (ع) سلام کردو حاجتی طلب کرد وگفت شنیدم ازجد بزرگوارت حضرت پیغمبر (ص) که فرمود «اگرحاجتی خواستید از یکی چهار طایفه بخواهید ۰ یا ازعرب شریفی یا ازمولای کریمی یا ازحامل قرآن یا از صاحب وجه صبیحی »
اما عرب شریف : شما مفتخرید بجدتان خاتم النبین (ص
واما کرم : ذات وسیره شماهست
واما قرآن دربیت وخانه شما نازل شده
واما وجه صبیح : پس شنیدم از جدتان پیغمبر (ص) که فرمود«اگر بخواهید نظر کنید بمن پس نظر کنید بسوی حسن وحسین (ع) »
حضرت فرمود : حاجت توچیست ؟
اعرابی حاجت خود را بروی زمین نوشت ؟
فرمود : شنیدم ازپدرم علی (ع) که‌فرمود «قیمت کل امرء ما یحسنه»وشنیدم ازجدم پیغمبر(ص) که‌فرمود «المعروف بقدرالمعرفة »
یك کیسه اشرفی مهر کرده حاضر نمود وفرمود : سؤال میکنم ازتو سه خصلت اگر ازیکی جواب دادی ثلث این کیسه اشرفی را بتو میدهم ؛ اگرازدوخصلت جواب دادی دوثلث اورا بتومیدهم واگرهرسه راجواب دادی تمام اورا
عرضکرد : سؤال بفرمائید «ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم »

فرمود : کدام عمل افضل اعمال است ؟
عرضکرد : ایمان بخدا !
فرمود : چه‌چیز نجات‌میدهد بنده‌رااز مهلکه
عرضکرد : الثقة بالله .
فرمود چه چیز زینت میدهد مرد را ؟
عرضکرد : علمی که با اوحلم باشد ؟
فرمود : اگر علم باحلم نباشد
عرضکرد ! مالی که با اوکرم باشد ؟
فرمود : اگر نباشد چه ؟
عرضکرد : فقری که با اوصبر باشد!
فرمود : اگر نباشد چه ؟
عرضکرد : صاعقه نازل شودواورابسوزاند !
پس حضرت تبسم فرمود وصره‌اشرفیرانزداعرابی انداخت
ودرروایت دیگری است که درمیان صره هزار اشرفی بود وخاتم شریفش راهم بآن اعرابی داد که قیمت نگینش دویست درهم بود وفرمود ای اعرابی این دینارهارا بطلبکارانت بده وانگشتر راصرف نفقه خود بکن
اعرابی گرفت وگفت(الله اعلم حیث یجعل رسالته)
واما فصاحت آن بزرگوار :
بهترین شواهد اشعار رجزیه آنحضرت است که روزعاشورا باآن شدت گرفتاری و اضطراب انشاد فرمود .
منها :

كفرالقوم وقدما رغبوا — عن ثواب الله رب الثقلین
قتلو قد ما علیا و ابنه — حسن الخیر کریم الطربین

الی عن قال (ع) :

وابن سعد قدرمانی عنوة — بجنود کوکوف الهاطلین الخ

ومنها :

انا ابن علی الطهر من آل هاشم — کفانی بهذا مفخراً حین افخر
وجدی رسول الله(ص) اکرم خلقه — ونحن سراج الله فی الارض یزهر
و فاطم امی من سلالة احمد — وعمی یدعی ذوالجناحین جعفر
و فینا کتاب الله انزل صادقا — وفینالهدی والوحی بالخیریذکر
و نحن امان الله للخلق کلهم — نسر بهذا فی الانام و نجهر
ونحن ولاة الحوض نسقی ولاتنا — بکاس رسول الله ما لیس ینکر
وشیعتنا فی الناس اکرم شیعة — و مبضنا یوم القیمة یخسر

ومنها :

الموت خیر من رکوب العار — و العار اولی من دخول النار

ومنها :

انا الحسین بن علی آلیت ان لاانثنی — احمی عیالات ابی امضی علی دین النبی

امر پنجم — دراسباب وموجبات توسل بآن بزرگوار

منجمله — زیارت آن بزرگوار

بدانکه ازبرای هریك از عبادات واعمال خیریه آثاروخواصی هست دردنیا یا درعالم برزخ و قیامت بطریق اقتضاء وبشرط عدم مانع نه بطریق علت تامه

وممکن است بعضی از اعمال خیریه آثار دنیویه داشته باشد فقط وبعضی آثارش درحال احتضار باشد فقط وبعضی آثارش درعالم برزخ باشد فقط وبعضی درمحشرباشد فقط و بعضی اثرش بعد از دخول دربهشت یادرجهنم باشد فقط •

واما عبادتی که اثرش دردنیاودرحال احتضار وددعالم برزخ ومحشر وبهشت وجهنم عایدشخص میشود زیارت قبرحضرت سیدالشهداء (ع) است که درتمام این مقامات آثار خیریه دارد که اگر در یك مقام مانع ازتاثیرش یافت شود در مقامات دیگراثرخود راخواهدنمود پس ممکن است گفته‌شود زیارت آن بزرگوارافضل ازتمام عبادات است •

چنانچه دربحارازکامل الزیاره ازابی خدیجه روایتکرده گفت سؤال کردم ازحضرت صادق(ع) از زیارت قبر حسین (ع)

قال ؛ انه افضل مایکون من‌الاعمال•

اما آثار دنیویه‌اش زیاد است وما اقتصار می کنیم بذکر بعضی ازآنها :

درامالی ازحضرت باقرروایت کرده قال«مرواشیعتنا بزیارت الحسین (ع)فان زیارته‌تدفع الهدم والغرق والرق واکل‌السبع »

وفی روایة اخری « ورزق رزقاً واسعاً واتاه الله بفرج عاجل وفی اخری وکان الله من وراء حوائجه وکفی ما اهمه من امردنیاه وانه لیجلب ارزق علی العبد الخ »

ودر امالی شیخ طوسی ازحضرت صادق روایت کرده‌فرمود ؛ حسین بن‌علی درنزدپروردگارش هست ونظر میفرماید بلشگرگاهش وکسانی که با آن حضرت شهید شده اندو نظرمیفرماید بزوارش واو بهتر می شناسد اسماء آنهارا واسماء پدران آنهاراودرجات ومنزلت آنهارا نزدخداوندعزوجل ازیکنفرازشما باولادش ومیبیند کسانیرا که براوگریه میکنند واستغفارمیکنندازبرای آنها وازپدرانش سؤال میکند که‌برای اواستغفار کنندومیفرماید : هرگاه بدانندزائرین من آنچه‌را که‌خداوند برای آنها مهیا فرموده هرآینه فرحش بیش ازجزعش باشد وزائرین او رجوع میکننددرحالتی که هیچ گناهی نداشته باشند •

ازاین روایت شریفه چنین استفاده میشود که‌زائرین قبرابا عبدالله (ع) درمنظر آنحضرت‌میباشد در داردنیا واین فضل ونعمت بسیار بزرگی است •

واما آثار احتضاریه اش :

در بعض ازاخباراست که خداوند مباشرومتولی قبض وروح زوار آن بزرگوار میشود ودربعض اخباراست که ملائکه‌های رحمت حاضر میشوندودروقت احتضارش و مشایعت مینمایند جنازه اش را وبر سرقبراوعبادت‌می کنندخداوندراتاروز قیامت وائمه اطهار دروقت احتضاربیالینش میآیند ملك الموت مهربانتر میشود باو ازمادر مهربان چنانچه در روایت (مسمع کردین) عیقریب ذکرخواهد شد

و اما آثاررجعتیه اش :

دربحارازکامل الزیاره باسناد خود ازمفضل‌بن عمرواوازحضرت‌صادق روایتکرده فرمود گویا می بینم تختی از نور نهاده شده وبراو یك قبه ازیاقوت قرمز زده شده مکلل بجواهر وگویامیبینم حسین (ع) برروی آن تخت نشسته ودر اطراف او نود هزار قبه سبز است وگویا می بینم مؤمنین زیارت میکنند اورا وبراو سلام میکنند

پس خداوند عزوجل بآنها بفرماید : اولیاء من از من سؤال کنید آنچه بخواهید طول کشید اذیت کشیدن‌وذلت شما امروز روزی است که‌سؤال نمیکنید ازمن‌حاجتی‌از حوائج دنیاوآخرت‌مگرآنکه برآورده می کنم ازبرای‌شما وخواهد بود اکل وشربشان ازاطعمه بهشتی

وشاهد بر انکه این درعالم رجعت است نه در برزخ قیامت آنستکه حوائج دنیا درعالم‌برزخ وآخرت سؤال نمیشود.

واما آثار برزخیه‌اش زیاد است وما اقتصار می کنیم بذکریك روایت :

درمزار بحار ازکتاب فلاح السائل ازمحمدبن احمدبن داودبن‌عقبه‌روایتکرده گفت‌همسایه‌داشتم معروف واسمش علی‌بن محمد بود گفت :

درهرماهی یکمرتبه ازکوفه میرفتم بزیارت قبر حضرت سیدالشهداء (ع) چون پیر شدم‌وجسمم ضعیف شد یکنوبت نرفتم بزیارت آن بزرگوار بعد پیاده رفتم ، بعدازچندروز که‌بقبرمقدس‌حضرت مشرف شدم سلام‌کردم ودورکعت نماز زیارت بجای آوردم وخوابیدم

درعالم خواب آن بزرگوار ازقبر بیرون شد فرمود ، « یا علی ، لم‌جفوتنی وقد کنت‌لی براً » یعنی ای علی‌بن محمد توچرا بمن جفاکردی وحال‌آنکه‌بمن مهربان بودی ؟

عرضکردم ؛ یا سیدی جسمم ضعیف شده وقوه از پاهایم رفته وعمرم بآخررسیده چندروز در بین راه بودم تا خدمتت‌رسیدم . ازشما روایتی نقل‌کرده اند میل دارم ازخودتان بشنوم ؟

فرمود بگو

عرضکردم ؛ روایت‌کرده اندکه فرموده اید «من زارنی فی حیاته زرته بعدوفاته » یعنی هر کس زیارت‌کند درحیات خود مرا منهم اورا زیارت می کنم بعد ازوفاتش

فرمود بلی من‌گفته ام واگر ببینم زوار قبر من درمیان جهنم میسوزد اورا از آتش جهنم بیرون میآورم .

ومحتمل است که زیارت‌نمودن آنبزرگوارزوارش را درمیان قبر باشد

چه خوب گفته حافظ شیرازی ؛

اگر در وقت جاندادن تو باشی شمع بالینم
شب رحلت هم از بستر روم در قصر حور العین

واما آثار محشریه اش ایضا اکتفاء میشود بذکر یك روایت :

در ثواب الاعمال از زراره از حضرت باقر یا حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود ای زراره چون روز قیامت شود می نشیند حسین ابن علی در سایه عرش مجید وجمع میشوند شیعیان وزوار قبرشان اطراف او تا ببینند کرامت ونصرت و بهجت وسروری که خداوند باو عطا فرموده باندازه که نمیداند وصف اورا بغیر پروردگار پس بیاید زوار وشیعیان آنبزرگوار رسولان زوجاتشان از حور العین وبگویند «مارسولان ازواج شما هستیم وآنهامیگویند ما مشتاق شما هستیم وشما آمدنتان را بتاخیر انداخته اید

درجواب برسولان بگویند : « زود باشد که بیائیم نزد شما انشاءالله»

واما آثار ناریه اش :

علاوه بر اینکه سابقا ذکر شد که فرمود : «اگر ببینم زوارم در آتش جهنم معذبند آنها را از جهنم بیرون می آورم » .

درمزار بحار از کامل الزیاره از علی ابن میمون از حضرت صادق روایتکرده فرمود : وقتی که زوار از قبر مقدس حضرت سیدالشهداء ع مراجعت نماید ملائکه بآنها بگویند « یاولی الله گناهان تو آمرزیده شد وتو از حزب خدا واز حزب پیغمبر (ص) وحزب اهلبیت پیغمبر (ص) هستی والله نخواهی دید آتشرا بچشمت هرگز»

واما آثار جنتیه اش :

در بحار از کامل الزیاره از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود کسیکه بخواهد درجوار پیغمبر ص وامیرالمؤمنین وفاطمه زهرا باشد ترك نکند زیارت سیدالشهداء را »

حقیر میگویم اعلا درجه بهشتی درجه محمد وآل محمد (ص) است وکسی که درجوار اینها باشد نیز درجه اش اعلا درجه خواهد بود .

ومخفی نماند که زیارت حضرت سیدالشهداء در اوقات خاصه ثواب مخصوصی دارد وبگمان حقیر افضل اوقات زیارتی آن بزرگوار در شب عاشورا میباشد

در اقبال است که شیخ مفید در کتاب التواریخ نقل کرده که روایت شده کسی که زیارت کند حضرت سیدالشهداء را در شب عاشورا وبیتوته کند نزد قبر او تا صبح (حشره الله تعالی ملطخا بدم الحسین فی جملة الشهداء معه)

تنبیه ـ بدانکه بعضی از ائمه اطهار علیهم السلام علناً بزیارت قبر امام حسین (ع) مشرف میشدند وبعضی خفاء

در اقبال سید بن طاوس از حضرت باقر (ع) روایت کرده فرمود پدرم (علی بن الحسین) بعد از شهادت پدر بزرگوارش منزلی گرفت برای خود از موی در بیابان واقامت فرموده بود در او چندسال چون میل نداشت آمیزش با مردم را واز آن منزل میرفت بعراق بزیارت پدر بزرگوار وجدا کرم خود وکسی مطلع نمیشد باین مطلب

حضرت باقر فرمود دریك سفر من باپدر بزرگوارم بودم وذی روحی با ما نبود مگردو ناقهٔ که راحله ما بود

وایضاً از عبادت موظفه حضرت امام زین العابدین استمرار گریه درمصائب پدر بزرگوارش بود هروقت قدح آب بدست نازنین خود میگرفت باندازه گریه میکرد که آب قدح از اشك چشمش مضاف میشد ! .

منجمله

گریستن برآن مظلوم است

قناعت میشود بذکر یك روایت :

در بحار از کامل الزیاره ازمسمع کرین روایت کرده که حضرت صادق باوفرمود : یا مسمع تو از اهل عراق هستی آیامیروی بزیارت قبرحسین ؟

گفتم : نه ، چون من مردی هستم مشهوراز اهل بصره ودر نزد ما کسانی هستند که تابعند میل خلیفه را ودشمنان ما زیادند ازناصبیان وغیر آنها ومن اطمینان ندارم که آنها از من سعایت نمایند نزد والی بصره که ازاولاد سلیمانست واومرا اذیت بنماید

فرمود . آیا یاد میکنی ظلمهائی راکه بجدم سیدالشهداء نمودند ؟

عرض کردم : بلی ، وگریه میکنم بقسمی که اهل من اثرش رادرمن می بینند پس باز میمانند ازطعام خوردن !

فرمود : خداوند رحمت کند اشك چشم ترا آگاه باش تواز کسانی هستی که شمرده میشوی ازاهل جزع برما وخوشنودند بخشنودی ما ومحزونند بحزن ما ، آگاه باش تومیبینی دروقت مرك حضور پدران مرا ووصیت وسفارش میکنند ملك الموت را درباره تو وملك الموت مهربانترمیشود بتو از مادرمهربان بولدش

پس حضرت گریه کردومن هم بااو گریه کردم

پس گفت : « الحمدالله الذی فضلنا علی خلقه بالرحمة وخصنا اهل البیت »

یامسمع : زمین وآسمان گریه میکننداززمان قتل امیرالمؤمنین (ع) بجهت ترحم برماو آنچه گریه می کنند برما ازملائکه بیشترند ، خشك نشده است اشك چشم ملائکه اززمانی که جدمارا بقتل رسانیدند وگریه نمیکند احدی بجهت ترحم برما مگرآنکه خداوندا ورا بیامرزد قبل ازآنکه اشك ازچشمش خارج شود وچون اشك بصورتش جاری شود هرگاه یگقطره ازآنرا بآتش جهنم اندازند حرارت آتش خاموش شود بقسمیکه حرارت از برای آتش جهنم دیده نشود وکسیکه قلبش بجهت مادردناك شود خوشنود میشود دروقت مردن که مارا ملاقات کندومیماند این خوشنودی درقلبش تاوارد شود بر ما بحوض کوثر الخ

منجمله

گریانیدن وتباکی کردن است بر حسین مظلوم

شیخ صدوق باسناد خود از ابی عماره ازحضرت صادق (ع) روایتکرده :

فرمود : یا ابا عماره ، درمصیبت جدم حسین مظلوم انشاد کن

گفت شعری انشاد کردم ، حضرت گریه کرد

باز انشاد کردم حضرت گریه کرد همین قسم انشاد کردم تاشنیدم صدای گریه عیالات حضرت را از میان منزل

بعد فرمود یاابا عماره کسیکه انشاد کند درمصیبت جدم حسین (ع) شعری و بگریاند پنجاه نفر را از برای اوست بهشت ـ و کسیکه انشاد کند و بگریاند سی نفر را از برای اوست بهشت ـ و کسیکه انشاد کند و بگریاند بیست نفر را از برای اوست بهشت ـ و کسیکه انشاد کند و بگریاند ده نفر را از برای اوست بهشت و کسیکه انشاد کند و بگریاند یکنفر را از برای اوست بهشت و کسیکه انشاد کند در مصیبت حسین (ع) شعری و گریه کند از برای اوست بهشت و کسیکه انشاد کند درمصیبت آن مظلوم وتباکی کند از برای اوست بهشت

درمجمع البحرین است درحدیث مناجات موسی (ع) که عرضکرد پروردگارا بچه سبب فضیلت دادی امت محمد (ص) را برسایر امم

خطاب رسید بجهت ده خصلت

عرضکرد آن ده خصلت چه چیز است تامن امر کنم بنی اسرائیل را که عمل کنند

خطاب رسید نماز زکوة روزه حاج جهاد جمعه جماعت قرآن علم عاشورا

موسی عرضکرد یارب عاشورا چه چیز است

خطاب رسید گریستن وتباکی کردن است برسبط محمد (ص) ومرثیه وعزاداری است برمصیبت آن مظلوم ـ الخ

و در چند روایت وارد شده (باین مضموم) « من بکی او ابکی او تباکی علی الحسین وجبت له الجنة »

منجمله اقامه مجلس عزای آن مظلوم است

چنانچه در زیارت ناحیه مقدسه است « واقیمت لك الماتم فی اعلا علیین »

در بحار از بعض ازثقات روایتکرده که خبرقتل حضرت سیدالشهداء (ع) را پیغمبر (ص) بفاطمه زهراء (ع) فرمودند

فاطمه (ع) گریه کرد گریه شدیدی عرضکرد یاابه درچه زمانی حسین من شهید میشود

فرمود درزمانی که نه من باشم و نه تو باشی و نه پدرش علی (ع) باشد و نه برادرش حسن (ع)

پس گریه حضرت فاطمه شدت کرد عرضکرد یا ابه پس که گریه میکند بر حسین من و که اقامه عزای او را مینماید

فرمود یافاطمه زنهای امت من برزنهای اهلبیت من گریه میکنند و مردان امت من بر مردان اهلبیت من وتجدید میکنند عزای اورا در سالی گروهی بعدگروهی تو زنهای آنها راشفاعت میکنی و من مردانشان را وهرکس گریه کند ازآنها برمصیبت حسین (ع) دست اورا بگیریم واورا داخل در بهشت بنمایم

در منتخب از حضرت صادق روایتکرده که چون هلال محرم دیده میشد حزن، گریه آن بزرگوار برمصیبت جد بزرگوارش شدت میکرد مردم از هر جانبی آمدند واورا تعزیه میگفتند بر مصیبت جدش حسین (ع) گریه ونوحه میکردند با آنحضرت

چون از گریه فارغ میشدمیفرمود ایها الناس بدانید که حسین حی است ودر نزد پروردگارش روزی میخورد و آنحضرت دائما نظر میفرماید بلشگر گاهش و بقتله گاهش و بشهدائی که در نصرت او شهید شده اند و نظر میفرماید بزوارش و بگریه کنندگانش و بکسانیکه اقامه مینمایند عزای اورا و سؤال میکند از جدش و پدرش مادرش و برادرش که استغفار نمایند از برای گریه کنندگان وعزادارانش

منجمله

لباس عزا پوشیدن است

در عاشر بحار از کامل از هشام بن سعد روایتکرده گفت خبر داده مشیخه ما که ملکی از ملائکه فردوس نازل شد بدریا و بالهایش پهن کرد بدریا وصیحه کشید و گفت «یا اهل البحار البسوا اثواب الحزن فان فرخ الرسول مذبوح»

در دمعة الساکبه از کامل ابن اثیر از زراره از حضرت صادق روایت کرده فرمود

«ما اختضبت منا امراة ولا ادهنت ولا اکتحلت ولا رجلت حتی اتانا راس عبید الله بن زیاد الی ان قال (ع) ومامن باك یبکیه الاوقد وصل فاطمه(ع) واسعدها الیه ووصل رسول الله وادی حقنا»

و در منتخب طریحی است که یزید ملعون بمخدرات وعالیات حضرت سید الشهداء (ع) گفت کدام یك از برای شما بهتر است ماندن در شام یا رفتن بمدینه

فرمودند مادوست داریم که نوحه وعزاداری کنیم بر حسین (ع)

یزید (لع) گفت

آنچه میخواهید بکنید ودر شام منزلی بجهت مخدرات تخلیه کرد و باقی نماند هاشمیة و نه قریشیه مگر آنکه لباس سیاه پوشیدند و هفت روز عزاداری کردند

در اربعین ثقة الاسلام آقا میرزا محمد قمی از کامل الزیاره و بعضی کتب دیگر نقل فرمود که در شام فاطمیات داخل شدند بر امویات در حالتیکه لباسهای فاخره وحلی وحلل داشتند چون امویات را دیدند لباسهای فاخره زینت را از خود کندند و لباس سیاه پوشیدند و اقامه عزا وسوگواری نمودند الخ

منجمله

در ذکر یاد از عطش آن مظلوم است و لعن بر قاتلین او بعد از آشامیدن آب

دربحار از کامل الزیاره از داود رقی روایتکرده گفت درخدمت حضرت صادق (ع) بودم حضرت آب طلبید و آشامید و گریه کرد واشك نازنینش جاری شد

فرمود یاداود «لعن الله قاتل الحسین»

بعد فرمود نیست بنده که آب بیاشامد پس یاد کند حسین را ولعن کند قاتل او را مگر آنکه بنویسد خدای تعالی از برای او صد هزار حسنه ومحو کند از نامه عمل او صد هزار سیئه وبلند کند برای او صد هزار درجه وعطا کند باو ثواب آزاد کردن صدهزار بنده ومحشور شود در روز قیامت «ثلج الفؤاد»

یعنی با قلب خنك کنایه از آنکه با ایمان کامل وراحت قلب

اختتام بدانکه تمام موجبات و اسباب سرور و عیش از برای حضرت سید الشهداء(ع) موجب غم واندوه بودبلکه تمام دنیا غمخانه امام حسین است

چنانجه در مدینة المعاجز از شرجیل بن ابی عوف روایتکرده چون سید الشهداء (ع) متولد شدملکی ازملائکه های فردوس اعلانازل شد ببحراعظم، در اطراف آسمانهاوزمینها فریاد کرد «عبادالله البسوا ثیاب الاحزان واظهروا التفجع والاشجان فان فرخ محمد(ص) مذبوح مظلوم مقهور» شایدازاین جهت باشد که هر چیزیکه منسوب بآن بزرگوار است موجب غم وحزن است

منجمله تهنیت بولادتش

در بحار روایت کرده که خداوندبشارت داد پیغمبر خودرا بولادت حسین(ع) بعد تعزیت داداورا بقتل آن مظلوم فاطمه فهمید که حسینش کشته میشود این بود که بکراهت حمل نمود حسین را پس نازل شد «حملته امه کرهاً ووضعته کرهاً وحمله وفصاله ثلثون شهراً» متولدنشد مولودی در شش ماهگی که زنده بماند بغیر عیسی و حسین

ومنجمله در اول امر که پیغمبر(ص) چشمش بحسین افتاد موجب حزن وگریه اش شد وحال آنکه عادتاً باید اظهار سرور و خوشحالی بنماید

درعاشر بحار ازعیون ازاسماء بنت عمیس روایت کرده که چون حضرت سیدالشهداء(ع) متولدشد پیغمبر(ص) تشریف برد بخانه فاطمه زهراء فرمود «اسماء هلمی ابنی» یعنی اسماء فرزندمرا بیاور نزد من اسماء گفت آقازاده را درخرقه سفیدی پیچیدم دادم پیغمبر(ص) آنبزرگوار اذان درگوش راست واقامه درگوش چپش گفت واو رادر کنارخود نشانید وگریه کرد اسماء عرضکرد پدرومادرم فدای توشودچرا گریه میکنی

فرمود گریه من از برای این فرزندم هست اسماء عرضکرداین فرزند الساعه متولدشده فرمود ای اسماء میکشند اورا جماعت یاغیه وطاغیه بعداز من خداوند آنهارا مشمول شفاعت من نخواهد فرمود

ومنجمله لباس پوشیدن آنبزرگوار در روز عید

در بحار ازبعضی ازثقات روایت کرده وحاصلش آنستکه روز عیدی حسنین از جد بزرگوارشان لباس عید خواستند جبرئیل نازل شد واز برای آنها دوحله سفیدی آورد عرضکردند یاجداه اطفال عرب لباسهای رنگین دارند جبرئیل طشت وابریق ازبهشت حاضر نمودوعرضکرد هررنك بخواهیدمن آب میریزم شما شستشو بدهید بهمان رنك ملون میشود

حضرت امام حسن اختیار فرمود رنك سبزرا وحضرت امام حسین (ع) اختیار نمود رنك قرمز را جبرئیل آب ریخت پیغمبر (ص) دست مالید لباسشان بهمان رنگی که میخواستند شد پیغمبر(ص) دید جبرئیل گریه میکند فرمود برادر جبرئیل اطفال من امروز مسرورند توچرا گریه میکنی عرضکرد یارسول الله جهت آنکه حسن اختیار نمود رنك سبز را وحسین رنك قرمزرا دانسنی چه چیزاست

امام حسن چون بدنش وقت شهادت سبزمیشود ازشدت زهر لذارنك سبزرا اختیار نمودوامام حسین چون بدنش وقت شهادت ازخون خضاب میشود لذارنك قرمزرا اختیار نمود پس پیغمبر(ص) گریه کردوحزنش زیادشد

ومنجمله بزبان آوردن اسم شریف حسین در بحار ازصاحب درالثمین روایتکرده

در تفسیر قوله تعالی « فتلقی آدم من ربه کلمات » فرمود آدم در ساق عرش اسماء شریفه خمسه طاهره رادید پس جبرئیل تلقین کرد بحضرت آدم گفت بگو « یا حمید بحق محمد و یا عالی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمه و یامحسن بحق الحسن و الحسین و منك الاحسان » پس آدم چون اسم حسین را بزبان جاری کرد اشکش ریخت و قلبش خاشع شد گفت یااخا جبرئیل در ذکر اسم پنجمی قلبم شکست واشکم جاری شد

عرضکرد ای آدم این پسرت مصیبتهائی به بیند که تمام مصائب دنیا در نزد مصیبت های او کوچك باشد

فرمود چه مصیبت می بیند

عرضکرد « یقتل عطشانا غریباً وحیداً فریدا لیس له ناصر ولا معین ولو تراه یا آدم وهو یقول واعطشاه واقلة ناصراه حتی یحول العطش بینه وبین السماء کالدخان فلم یجبه احد الابالسیوف وشرب الحتوف فیذبح الشاة ذبح من قفاه »

ودر احتجاج طبرسی از سعد بن عبدالله اشعری روایت کرده که از جمله سؤالاتی که از حضرت حجة الله المنتظر المهدی (ع) نمود این بودکه مرا خبرده از تفسیر « کهیعص »

فرمود این اخبار غیبی است که خداوند مطلع فرمود باو بنده خود زکریا راوقتیکه سؤال کرد ازپروردگار که تعلیم نماید باواسماء خمسه طاهره راجبرئیل نازل شد و تعلیم نمود باو اسماء خمسه را و زکریا هروقت اسم محمد وعلی وفاطمه وحسن رابرزبان جاری مینمود مسرور میشد وغمش برطرف میشد ووقتیکه اسم حسین رابر زبان جاری مینمود گریه راه گلوی او را میگرفت و نفسش بشماره میافتاد یکروز عرضکرد الهی چه میشود مراوقتیکه اسماء مقدسه آن چهار نفررا بزبان میبرم ازهموم وغموم تسلی میبابم وقتیکه اسم حسین را بزبان میبرم اشکم میریزد وآه من بلند میشود پس خداوند خبر داد باو « کهیعص » « کاف » اسم کربلاست « هاء » هلاکت عترت طاهره است « یاء » یزید ظالم بحضرت حسین است « عین » عطش آن مظلوم است « صاد » صبر اوست

چون زکریا شنید سه روز از مسجد بیرون نشد وکسی را نگذارد نزداو بیاید ومشغول شد بگریه و ناله ـ الخ

ومنجمله شنیدن اسم حسین است

در کامل الزیاره از ابی عماره روایتکرده گفت هر روزیکه حضرت صادق (ع) اسم نازنین حسین را میشنبد آنروز تاشام خندان دیده نمیشد ومیفرمود « الحسین عبرة کل مؤمن ومؤمنه »

ومنجمله دخول شهر محرم است

در عیون ازحضرت رضا روایتکرده فرمود ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت حرام میدانستند دراو قتال را واین امت حلال دانستند دراین ماه ریختن خون مارا وهتك نمودند حرمت مارا واسیر نمودند ذراری ونساء مارا وآتش زدند خیمه‌های مارا وغارت نمودند آنچه درخیمه‌های مابود ومراعات نکردند بجهت پیغمبر (ص) احترام مارا بدرستیکه روزقتل حسین مجروح نمود حشمهای ماراو جاری

نمود اشکهای چشم ما را وذلیل نمود عزیز ما را درزمین کربلا و باعث کرب وبلا شد تا روزقیامت پس برمثل حسین باید گریه کنند گریه کنندگان که گریه براو گناهان بزرک را میبرد بعد فرمود پدرم موسی بن جعفر همینکه داخل میشد ماه محرم خندان دیده نمیشد واندوه وغمش روز بروز زیاد میشد تا روز دهم چون روز عاشورا میشدآن روز روز مصیبت وحزن وگریه‌اش بود ومیفرمود : امروز است روزیکه حسین (ع) دراو کشته شد

ومنجمله دخول بزمین کربلا :

در مزار بحار از کامل الزیاره از عبدالله بن میمون از حضرت صادق (ع) روایت کرده فرمود : مرور کرد امیرالمومنین «ع» بزمین کربلا باجمعی ازاصحابش چون باین زمین رسید چشمهای نازنینش گریان شد بعد فرمود : اینست محل خوابانیدن مراکبشان و محل فرود آمدن بارهایشان واین مکان ریخته میشود خونهایشان خوشا بحال تو ای خاکی که ریخته میشود بروی تو خون دوستان

و منجمله نظر نمودن بقبر مقدسش که شش گوشه دارد

در بحار از کامل الزیاره از عبدالله بن حماد بصری ازحضرت صادق «ع» روایت کرده فرمود . در نزد شما فضیلتی است که باحدی بمثل آن فضیلت داده نشده ومن گمان نمیکنم که شما باو معرفت داشته باشید حق معرفت را . راوی عرضکرد او چه فضیلت است که وصف کردی واسم نبردی فرمود زیارت جدم حسین (ع) است «فانه غریب بارض غربة یبکیه من زاره و یحزن له من لم یزره و یحرق له من یشهده و یرحمه من نظر الی قبرابنه تحت رجیله الخ

تتمیم اگر کسی بخواهد فی الجمله بمقامات شامخه وفضایل عالیه حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام پی ببرد ازاین روایت شریفه بفهمد :

درامالی شیخ صدوق ازحضرت صادق (ع) روایت کرده که پیغمبر (ص) بمنزل ام سلمه تشریف داشت فرمودند احدی داخل نشود سید الشهداء (ع) تشریف آوردد واو طفل بود ام سلمه نتوانست ازحسین جلوگیری نماید تاداخل شد برجدش پیغمبر (ص) ام سلمه هم پشت سرحضرت ابی عبدالله (ع) داخل شد بر پیغمبر ص دید حسین روی سینه جدش نشسته و پیغمبر (ص) گریه میکند ودردستش چیزی است که اوراحرکت میدهد پس پیغمبر (ص) فرمود ای ام سلمه اینست جبرئیل بمن خبر میدهد که حسینم کشته میشود واینست تربتی که حسین دراین تربت شهید میشود این خاك رانزدخود بگذار هروقتیکه مبدل بخون شد بدانکه حبیب من حسین کشته شده ام سلمه عرض کرد یارسول الله ازخداوند بخواه که این بلیه را خدا ازحسین دفع کند فرمود خدا خواستم پس وحی فرمود بسوی من که از برای حسین درجه ایست که «لا ینالها احد من المخلوقین» واز برای او شیعیانی است که شفاعت میکنند وشفاعتشان قبول میشود ومهدی ازاولاد اوست پس طوبی از برای کسی است که ازاولیاء حسین (ع) باشد وشیعیان حسین (ع) رستگارند در روزقیامت انتهی قوله ص «لا ینالها احد من المخلوقین» نکره درسیاق نفی مفید عموم است یعنی خداوند درعوض شهادت بحسین درجه ومقامی بدهد که احدی از مخلوقین بآن درجه ومقام نرسند نه از اولیاء و نه ازمرسلین و نه از الوالعزم ونه ازاوصیاء و نه ازملائکه مقربین حال آن مقام ودرجه چه مقام است ؟ معلوم نیست شاید همان چهار چیزی است که خداوند در دنیا عوض شهادت بحسین کرامت فرموده

درامالی شیخ طوسی ازمحمد بن مسلم ازحضرت باقر وحضرت صادق (ع) روایت کرده فرمودند خداوند عوض داد بحسین (ع) ازقتلش اینکه قرارداد امامت را در ذریه او وشفا را در تربت او واجابت دعا را در نزد قبر او وشمرده نمیشود ایام زائرین او دررفتن و برگشتن از عمرشان

اما آنکه امامت رادر ذریهٔ او قرار داده در مناقب ازفضل بن عمر روایت کرده گفت سؤال کردم ازحضرت صادق (ع)ازآیه شریفه «وجعلها کلمة باقیه فی عقبه» فرمودمقصوداز این آیه شریفه آنست که خداوندقرارداد امامت رادرعقب حسین علیه السلام تاروز قیامت عرضکرد چگونه گردیدامامت دراولاد حسین(ع) دون اولاد حسن(ع) فرمود موسی وهرون هردو پیغمبرورسول و برادر بودند پس خداوند قرارداد نبوت رادرصلب هرون دون صلب موسی ع ان قال(ع) «وهوالحکیم فی افعاله لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون وچون دراین امت باید واقع شود آنچه را امم سابقه واقع شده حذوالنعل بالنعل والقذة بالقذة وموسی اکبر وافضل از برادرش هرون بودمعذلك خداوند نبوت رادر اولادهرون قرارداد نه دراولاد موسی(ع) همچنین دراین امت هم خداوند امامت رادر اولادحسین علیه السلام قراردادنه دراولادامام حسن علیه السلام

واما آنکه خداوند شفارادر تربت آن بزرگوار قرار داد اخبارامامیه متواتراست و ازجمله مجرباتست واگردر بعضی اوقات تخلف نماید بواسطه عدم شرطیا وجود موانع است چون هرموثری باتخلف شرط یاوجود مانع تأثیر نمیکند وعمده شرط تأثیر تربت حسین عقیده است چنانچه ازکامل الزیاره ازابن ابی یعفورروایت شده که بحضرت صادق عرضکرد بسا باشد که بعضی استشفاء بتربت نمایند و نفع نبخشید حضرت فرمود لاوالله الذی لااله الاهو ما یأخذه احدوهو یری ان الله ینفعه به الا نفعه الله به در بحار ازامالی طوسی روایت کرده که ذکر شد در نزد موسی بن عیسی الهاشمی که رافضیه غلو کردنددر باره حضرت امام حسن(ع)حتی اینکه تداوی میکنند مریض هاشان رابتربت حسین (ع) موسی بن عیسی گفت من مبتلا بمرض سختی شدم که اطباء عاجز شدنداز معالجه او پس قدری از تربت حسین(ع) خوردم مرضم برطرف شد مردی ازمبغضین گفت آیااز تربت قدری هست نزدتو موسی بن عیسی قدری از تربت بوی داد آنمردمبغض تربت راداخل دردبرخود کرداستهزاء واستحقاراً فوراصیحه کشیدالنار النار الطشت الطشت پس تشتی حاضر نمودند آنمرد سرطشت نشست وجگروسپر زوریه اش میان طشت ریخت از یوحنای نصرانی (طبیب) دوابجهت معالجه اش خواستند گفت احدی نمیتواند اورامعالجه کند بغیر خداوند و همانشب بجهنم واصل شد پس یوحنازیارت میکرد قبرحسین(ع) رادرحالتیکه بدین نصرانیت بودو بعد اسلام آورد اما آنکه خداوند استجابت دعا راتحت قبه منوره آنحضرت قرارداد

درکافی ازابی هاشم جعفری روایت کرده که حضرت هادی (ع) مریض شد فرستاد عقب من ومحمد بن حمزه پس محمدبن حمزه سبقت گرفت برمن ومشرف شد خدمت آن بزرگوار بعد بمن خبرداد که حضرت هادی (ع) مکرر فرمود روانه کنید کسی را که برود بحائر حسینی و برای شفای من دعا کندابی هاشم که از محمدبن حمزه شنید بعلی بن هلال گفت او گفت چه میکند او بحائر خودش حائراست ابی هاشم گفت مشرف شدم خدمت حضرت هادی(ع)فرمود بنشین نشستم بعد سخن علی بن هلال بحضرت عرضکردم فرمود چرا باو نگفتی که حضرت رسول(ص) خانه کعبه راطواف میکرد وحجرالاسود راتقبیل میفرمود وحال آنکه حرمت پیغمبر(ص) بلکه حرمت مومن اعظم است ازحرمت خانه کعبه وخداوندامر فرمود پیغمبر(ص)راکه بعرفه وقوف فرماید اینها مواطنی هستند که خداوند دوست میدارد که اورادراین مواطن یاد کنند ومن دوست میدارم که برای من دعا کنند درمکانی که خداوند دوست میدارد درآنمکان دعا کرده شود الخ اما آنکه ایام زیارت محسوب ازعمر زائر نشود شاید مراد اینست که در رفتن و برگشتن

ومدت زیارت گناه زائر براو نوشته نشود ومحاسبه باأو ننمایند وبعضی تاویلات دیگرهم دراین فقره کرده‌اند که اهتمامی در نقلش نیست
ومحتمل است که مراد بآن درجه که خداوند مرحمت فرموده که احدی از مخلوقین بآن درجه نمیرسد توسلات بحضرت سیدالشهداء (ع) باشد که هیچ باب رحمتی اینقدر توسل ندارد وچنانچه سابقا گفته شد اینستکه جدش خاتم النبین (ص) فرمود «حسین سفینة نجاة هذه الامة» ومحتمل است که مراد بآن درجه که خداوند بآن حضرت عطاء فرمود خصوص تباکی باشد چون معنی تباکی چنانچه در منتهی الارب است گریه دروغی واظهار گریه است ولو حقلتقا گریه‌اش نیاید این باب رحمت نه زحمتی دارد ونه مایهٔ میخواهد وهر کس میتواند خودرا باین وسیله متوسل نماید و بهشت را برای خود لازم کند واما سایر عبادات حقیقت لازم دارد، دروغش اثر وثوابی ندارد ولو اجمالا مبرء ذمه میباشد بشرط اینکه قصد قربت در آنها باشد چونقصد قربت در تمام عبادات شرط است حتی در تباکی کردن وریاء در آن مبطل ومعصیت خواهد بود **پایان**

حمد وشکر میکنم پروردگار خود را که ختم کتاب «منتخب التواریخ»

باسم مبارك خامس آل عبا حضرت سیدالشهداء ارواحنا وارواح العالمین له الفداء **شد**
مناسب دیدم که در خاتمه چند شعری در مصیبت آنمظلوم از بزرگان از علمای اعلام نقل نمایم که ختم کتاب بمراثی آنحضرت شده باشد امید و بفضل وکرم الهی که مشمول حدیث شریف «من بکی او ابکی او تباکی علی الحسین (ع) وجبت له الجنة» بشوم مضافا آنکه این بزرگان از علماء حقوقی براحقر دارند شاید فی الجمله ادای حقوقشان شده باشد، رضوان الله علیهم اجمعین

والحمدالله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم ومنکری فضائلهم ومناقبهم اجمعین الی قیام یوم الدین

للعلام الفهام حجة الاسلام والمسلمین آقامیرزا عبدالرحیم النهاوندی طاب ثراه

ای آه ره بناله ده ای ناله ره به آه / کافتاد راه دختر زهراء بقتلگاه
در بر کشید پیکر پاك برادرش / وزدل کشید ناله جانسوز وا اخاه
بگشود دیده از بی نظاره‌اش لبك / بربست تنك سیل سرشکش ره نگاه
گفت ای بخون طپیده که در آفتاب گرم / خوش خفته که نیست امیدت با نتباه
ناید زمن رعایت اطفال بی پدر / ناید زمن حمایت زنهای بی پناه
از لطمه طپانچه ببین عارضم کبود / وزضرب تازیانه نگر پیکرم سیاه
جسمم زلاغری شده چون کاه وغم چه کوه
انصاف ده چگونه کشید بار کوه کاه

للعلام القمقام حجة الاسلام ملا محمد علی فاضل الخراسانی (ره)

نصر آمد وگفت ای سلطان عشق / عشقها چون جسم تو چون جان وعشق
حتم نبود این شهادت مر ترا / حکم فرما باز گردد ماجرا
هست درحکمت زمین وآسمان / گشته منقادت شها کون ومکان
حکم فرما نا که همچون قوم عاد / جمله راسازم هلاك از تند وباد
یا بفرما آورم آتش زغیب / جمله راسوزم چو اصحاب شعیب
یاچه فرعونان نمایم غرق نیل / یا بریزم سنك چون اصحاب فیل

شاه گفتا من نمیخواهم حیات
خواهم ازبهر گنهکاران نجات

من نه نوحم تا بگویم لا تذر
رب دیاراً علیها من بشر

من نه ایوبم که گویم در بلا
مسنی الضر اعنت یا ذالعلی

من نه یعقوبم که گویم واسف
با بلا باشم بصد شوق وشعف

من نبینم هیچ ضری در بلا
من بلای دوست را بینم ولا

هر که راافزون بلا آمد زحق
او ربود از سایرین گوی سبق

زین سبب گفتم سبقت العالمین
چون بلائی کس ندیده این چنین

گر سر یحی مظلوم از جفا
گشت ببریده ولی نی ازقفا

گرچه بابم داد خاتم در نماز
من کنم انگشت و انگشتر نیاز

اکبرم را میفرستم سوی تیغ
با مسرت بی فسوس بی دریغ

راضیم کز نیزه گردم ریز ریز
تا شوم شافع بروز رستخیز

گر نیفتم من زپا از نوك تیر
پس که باشد شیعیان را دستگیر

گر نگردم من لگدکوب ستور
پس که باشد شافع یوم النشور

آنچنان مستغرق عشقم که تیر
نرم تر آید بجانم از حریر

عشقم اندر ناوك پیکان تیر
شد فزون از طفل برپستان شیر

سر بخاکستر نهم باصد سرور
تا که گرم آید شفاعت را تنور

باید این سر گردد آویز شجر
تا درخت دین از اویابد شجر

دررہ دین میکنم جان را فدا
خون بهای خون من باشد خدا

خون بهای عاشقان جز یار نیست
مقصد عشاق جز دیدار نیست

نیزه و شمشیر ریحان منست
کربلا بزم گلستان منست

گر نکردم من دفین دراین زمین
معقلی نبود برای مذنبین

خوانده حق اینخاك را دارامان
پیشتر از خلقت هفت آسمان

آنچه پنداری تومن آن نیستم
چشم بگشا ونیك بنگر کیستم

حجة اللهم ولی عصر تو
بی نیازم ازتو وازعصر تو

للعلام حجة الاسلام شیخ محمد النهاوندی دامت برکاته

فغان که آنچه نبی سرو داشت در چمنش
فلك زتیشه بیداد کرد ریشه کنش

فتاد رایت دین برزمین چه با رخ ماه
بخاك خفت شه دین ز اسب پیل تنش

سپهر دون زسلیمان گرفت خاتم وداد
بدشت ماریه از کین بدست اهرمنش

بقتلگه ره زینت فتاد و دید به خاك
فتاده لاله شمشاد و سرو یا سمنش

چه نور ماه بروی زمین فتاد و فکند
به نه سپهر برین شعله آه شعله زنش

بجستجوی گل آمد چه بلبل ازهمه سوی
که تابریر خس و خار یافت در چمنش

نشست از دل پر درد ناله گریست
چه جان کشید در آغوش نازنین بدنش

زسیل اشك روان داد غسل آن تن پاك
نداشت معجری افسوس تا کند کفنش

بگریه گفت که زهرا کجاست تانگرد
ز باد کین شده خاموش شمع انجمنش

نمود عارض گلگون زلطمه نیلی رنك
زناله زد شرر آنسان که آب شددل سنك

سوی سپاه کفر شه بی سپاه رفت — دین بی پناه ماند چه آن دین پناه رفت
زافلاکیان شرار فغان تا زمین رسید — وزخاکیان بچرخ برین دود آه رفت
آه از دمیکه عصمت زهراء بقتلگاه — باخیل اشك و آه بسروقت شاه رفت
افتاده دید جسم برادر بخون و خاك — زدشعله زناله که تا مهر وماه رفت
بر سر نهاددست و بدامان فشانداشك — ناچار پیش دشمن خود دادخواه رفت
کی سنگدل ترحمی آخر به بین زجود — لب تشنه زیر تیغ حسین بیگناه رفت
زاری نمود ودید که زاری نکرد سود — در قتلگه دو باره بحال تباه رفت

اندرجهان قیامت کبری شد آشکار
آندم که شد به نی سر سلطان تاجدار

و له

هجر تو کرد جان برادر خزان مرا — وانگه فلك نداد بآهی امان مرا
جز شام تیره نیست حجابم زچشم غیر — جز کعب نی نمانده بسر سایبان مرا
چون بختم ای عزیز چرا رفته بخواب — بیدار شو مخواه تو خوار جهان مرا
داغت بگشود دلم ایشه شرر فکند — بنشان بآب لطف شرار نهان مرا
بنگر که میبرندم ازاین سرزمین زجور — هرگز مگو تو خواهر نامهربان مرا
دل را کجا تحمل بار فراق تست — آیدنرفته کاش اجل ناگهان مرا
من زنده و تو باتن صدپاره روی خاك — هرگز بروزگار نبوداین گمان مرا

کشتند تشنه کام ترادر کنار نهر
ای صدفغان که میکشد ایندا ستان مرا

سوی نجف زراه وفا کن صباعبور — باشیر حق بگو که شها تا بکی صبور
برخیز رو بدشت بلا بین بخون و خاك — پورت فتاده باتن صدچاك وجسم عور
حال دلش بیاو بپرس ازسه شعبه تیر — حال تنش بیاو بجوی ازسم ستور
آگه مگر نه که سرش رفته برسنان — چون نور کردگار که تابدز نخل طور
آنسر که دوش وسینه زهرا بدش سریر — ازخاك سر برآرو برون آرش ازتنور
دستی زن بتیع که شدد ستگیر خصم — زینب که دامنش نرسیدی بدست جور
بی پرده دختران تودر بزم خاص وعام — آل زنا به پرده دیبا بصد غرور

جیحون زخون دیده روان ساز سیل اشك
گامی زهتك دختر وگاهی زمرك پور

و له

شاهی که بودچشم ملك بر جناب او — نگرفت کس بوقت سواری رکاب او
برزین نشست وجانب میدان شتاب کرد — کاش ایستاده بود سپهر ازشتاب او

بلبل بناله آمدگل جامه کرد چاك | از ناله سکینه و آه رباب او
ازلاله خون چکیدزداغش چه شمع سوخت | آگه چه شد زداغ دل بی حساب او
آمد میان معرکه باچشم اشکبار | آهی کشید وشددل عالم کباب او
گفت ای گروه بیخبر ازروز انتقام | شرم ازخدا وبیم زگاه عتاب او
جدم رسول اکرم و مامم بود بتول | بابم علی که کرد نبی انتخاب او
بوداز رسول پرورشم گاه ارتضاع | خوردم بجای شیر غذا از لعاب او
گرسنك خاره بدل آنقوم میگداخت | ازگفته شرر زن وسوز خطاب او
افغان که رحم دشمن بیدادگر نکرد | برسینه پر آتش چشم پرآب او
آن دیدهٔ که هیچ حجابی زحق نداشت | چون دودسوزتشنگی آمدحجاب او
میراب هستی آنچه تمنای آب کرد | جزناوك سه شعبه نیامد جواب او
شدروزگار عالمیان همچه شام تار | تاخون گرفت بررخ چون آفتاب او

خفت ازجفا بدامن خاك آنکه بد مدام
دامان مصطفی ز شرف مهد خواب او

وله

سپهرا تا بکی بیداد ای بیدادگر شرمی | زبیداد توصدفریاد ای بیدادگر شرمی
جفا باهرکه کردی کردی امااین کجا گویم | جفا باعلت ایجاد؟ ای بیدادگر شرمی
زدی بس دورتا کردی بخون آل پیغمبر | دل آل زنا راشاد ای بیدادگر شرمی
بباد کینه دادی خانمان مصطفی آخر | خداخاکت دهد برباد ای بیدادگر شرمی
جوانان علی راروی خاك افکندهٔ قامت | زداس تیغ چون شمشاد ای بیدادگر شرمی
بدورخودمگرد آویزه عرشی که گم کردی | بخاك کربلا افتاد ای بیدادگر شرمی
زبانم لال آن حنجر که بوسیدش نبی خستی | زکین باخنجر فولاد ای بیدادگر شرمی

سر سلطان دین مهمان شدامامیزبان بنگر
که برخاکسترش جاداد ای بیدادگر شرمی

وله

شام عاشورا بودامشب نه روز محشر است | شور امشب شور محشر نیست شوردیگراست
شام عاشورا بود کان رستخیز از یادبرد | آخر عمر حسین وشام مرك اکبر است
شام عاشورا بود امشب که آه جن وانس | سوخت عالم راودودش تا بعرش اکبراست
شام عاشورا بود امشب که خصم بی حیا | حلقه سان گرد خیام عترت پیغمبر است
آسمان را گشته دل پرخون زتیر آه خلق | کامشب ازبهر خدنك اماده حلق اصغر است.
دست ما و دامنت ای چرخ فردا را میار | دست عباس جوان فردا جدا از پیکراست
ای سیاهی خیمه امشب برمگیر از روزگار | شاه دین درخیمه امشب شمع بزم خواهراست

آفتابا زآه مافردا برخ مشگین نقاب
دشت پر نا محرم وزینب سرش بیمعجر است

وله مخمس

این خیمه کبود نگشت ازچه بیستون | سلطان مهر چون فتد ازتخت سرنگون

سیماب سان نگشت زمین از چه بی سکون
زینب چه دید پیکری اندر میان خون
چون آسمان وزخم تن از انجمش فزون

رعنا قدی که سرو چمنهاش پای بند
از پا زکین فتاده در آندشت هول مند
براو ز تیر و تیغ ورا ازسم سمند
بیحد جراحتی نتوان گفتنش که چند
پامال پیکری نتوان گفتنش که چون

عیسی دمی بریده سر آغشته دردما
برخاك منخسف مهی افتاده از سما
رمحش ستاده چون بچمن سرو خوش نما
خنجر براو نشسته چه شهپر که برهما
پیکان ازاو دمیده چه مژگان که از جفون

هرچند دیده دوخت بر آن پاره پاره تن
ازجان خود ندید نشانی در آن بدن
از دل کشید ناله وزد آه شعله زن
گفت این بخون طپیده نباشد حسین من
این نیست آنکه در برمن بود تاکنون

گلگون قبا نبود شه گلعذار من
غلطان بخون نبود در شاهوار من
نگذشته ساعتی که بداو غمگسار من
لختی فزون نرفته که رفت از کنار من
این زخمها بپیکر او چون رسید چون

ایدل زغم بسوز و بر آر آه آتشین
کاید شمیم جانم از این جسم نازنین
خاکم بسر مگو که حسین من است این
گر این حسین قامت او از چه برزمین
ور این حسین رایت و از چه سرنگون

گر این گل من است بخارش چرا خزان
گر این مه منست بخاکش چرا مکان
گر این نهال من زچه شد قامتش کمان
گر این حسین من سر او ازچه برسنان
ور این حسین من تن او ازچه غرق خون

در اینچمن زجور خس و زحمت گیاه
شد نوگلم باین گل پژمرده اشتباه
یا گشته میر عقل بملك سرم تباه
یا خواب بوده ام من و گم گشته است راه
یاخواب بوده آنکه مراگشته رهنمون

هرگه فشاند برگل رخسار ژاله
هر دم بلاله داد ز داغش حواله
باخود زفرط حیرت از این ره مقاله
میگفت ومیگریست که جانسوز ناله
آمد زحنجر شه لب تشنگان برون

با خواهر ستمزده خاتون اولیاء
سرخیل بانوان سرا پرده حیا
زهرا نگفت آن گل گلزار اصفیا
کی عندلیب گلشن جان آمدی بیا
ره گم نگشته خوش بنشان آمدی بیا

انتهی

بحمدالله تعالى

باتمام رسید

کتاب منتخب التواریخ

من تأليفات العبد المذنب

محمد هاشم بن محمد على الخراسانى المشهدى

عفى الله تعالى عن خطيئاتهما

واز اخوان مومنین ملتمس هستم که بعین رضا ولطف، نظر باین مجموعه بفرمایند وا
خطا و لغزشی دیدند بعد العفو و الاغماض اصلاح فرمایند چون حقیر با نداشتن سر
علمی و معرفت و قلت توفیق و کثرة موانع کمال سعی واهتمام خود را بذل نمودم در نقل
اصول معتمده و التماس میکنم که اگر ازاین کتاب روایت یاحکایتی نقل فرمایند لسانا یا
اسم حقیر و اسم کتاب را ببرند که احقر حیا و میتا بنظر مبارک مومنین بوده باشم واز اد
خیریه آنها بهره مند بشوم وقدوقع الفراغ من تأليفه فی شهر رمضان المبارك سنة تسع واربع
ثلث مأة بعد الالف من الهجرة المقدسة .

والحمدلله اول وآخراً و ظاهراً و باطناً و صلى الله على محمد
وآله الطيبين الطاهرين المعصومين و لعنة الله على
اعدائهم اجمعين الى قيام
يوم الدن

